کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
١٤٢٤٥
فیلموتیک تاسیس ۱۳۰۲

کتابخانه
طهران
۱۳۰۴

۱۳۱۹

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
مؤسسهٔ ۱۳۰۲

اسم کتاب معانی الاخبار

مؤلف ابن بابویه قمی

موضوع تالیف —

شمارهٔ دفتر ۲۵۹۸
۳۵

بازرسی شد
۲۷ - ۶۳

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
خطی
۳۵

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
۱۴۲۴۵
فیلموتیک تاسیس ۱۳۰۲

کتابخانه
«طهران»
۱۳۰۴

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
اسم کتاب معانی الاخبار
مؤلف ابن بابویه قمی
موضوع تالیف —
شمارهٔ دفتر ۲۵۹۸
۳۵

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
خطی
۲۵

کتابخانه مجلس شورای ملی
۱۳۰۲

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد خاتم النبیین
وتمام عدة المرسلین وعلی آله الطیبین الطاهرین **وبعد** بر اصحاب
علم وعرفان وارباب فهم وایقان مخفی وپنهان نخواهد بود که غرض از
خلقت عالم امکان ومقصود از آفرینش بنی نوع انسان معرفت و
عبادت خداوند عالمیان است ونیز ظاهر وپیدا وروشن وهویداست
که باب علم ومعرفت ومعلم خیر وطاعت حق سبحانه وتعالی بمقتضای
انا مدینة العلم وعلی بابها ومؤدای مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح
من تمسک بها نجا حضرت خاتم الانبیاء وباقی آل عبا وسایر ائمه هدی
اند وحقایق ومعارف الهی واحکام وسنن حضرت رسالت پناهی تعالی
بزبان عربی بیان شده بود وهمه فارسی زبانان را معرفت آن زبان
حاصل نبود وباین جهت فهم معنی قرآن واستنباط حقایق ومعارف

واحکام

واحکام از آن وهم چنین درک معانی احادیث حضرت خیر الانام
وائمه کرام واستخراج اوامر ونواهی وحلال وحرام وغرایبها از آنها
برای ایشان امکان نداشت وباین سبب تحصیل علوم حقیقیه
ومعارف حقه ونکالیف شرعیه واطلاع بر اخلاق حسنه وآداب پسندیده
برای اکثر مردمان حاصل نمیشد واینکه اکثر اوقات فرخنده ساعات
نواب مستطاب سپهر جناب قمر رکاب خورشید قباب شاهزادهٔ
سریر سعادت سلالهٔ سلاطین خورشید افادت واسطهٔ قلادهٔ
للذین احسنوا الحسنی وزیادة قبلهٔ قافلهٔ طلاب عوارف منهل
غلیلان زلال عواطف صبح کیتی فروز ملکت وشاهی بهجه سلطنت
وشاهنشاهی مظهر کرائم سجایا واجلاد نتیجهٔ خواقین با عدل وداد
مجمع شرافت افلاطون ووراثت فیلقوس مطلع کواکب حکمت وحکومت
مطلیوس آیت سجدهٔ مصحف شهریاری جوهر یکتای پرچهنای کاملات
داری در فرید دریای امکان مستحق ایالت کون ومکان محل جهات
عالم بینش ودانش مجد ارکان بنیان کوشش وبخشش نواب مستطاب
محمد ولیمیرزا خلد الله ایامه وابد ظلاله بجهت ادای مراسم شریعت
ورواسم سلطنت وقضای حوایج رعیت وقیام بمراتب نصفت و

وعلالت معروف قرابت وتدبر در کلام احدیت بمطالعه کتب احادیث
حضرت رسالت منقبت وحکم وخطب شاه ولایت مرتبت می بود و میل
خاطر اقدس ورغبت ضمیر مقدسش بلغت فارسی زیاده از عربی بوده
هذه المقدمات از جانب خیریت جوانب نواب معظم وسلطان
مفخم از جهت عاطفت ومرحمت نسبت باین عبودیت سمت برتو
اشارت یافت که این بندهٔ خاکسار ذرهٔ بیمقدار محمد ابراهیم بن
محمد علی کتاب معانی الاخبار را که از مؤلفات شیخ بزرگوار و محدث
عالیمقدار شیخ ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی است
و جامع لسی احادیث عجیبه و حاوی بسیاری از اخبار غریبه است
بعبارت واضح روشن ترجمه نماید تا نفع آن عام و فایده اش تمام باشد و خواص
وعوام بلکه جمهور انام از آن منتفع شوند بناء علی ثلاث المقدمات وامتثالا للامر المطاع
وانقیادا للحکم اللازم الاتباع دامن همت را بر کمر اطاعت زدم وبا وجود اغتشاش
بال واختلال احوال وکثرت اشغال وعدم اسباب وقلت بضاعت در این صناعت شروع در مقصود
نموده در انجام این خدمت از حضرت عزت استعانت جسته توکل بر مرحمت بی غایت وعاطفت
بلا نهایت او نمودم از الطاف وعنایات حضرت قاضی الحاجات امید وار میباشم که این بضاعت
مزجاة بمضمون مقبول و پسند طبع بلند شکل پسند خدیو ارجمند گردد انه قریب مجیب

بضاعتی المزجاة مولای فانها
کانت عزیز المصر بل واحد العصر

ابن کتاب

مترجم گوید که

این کتاب مشتمل است بر چند باب **باب اول** بابی است که از جهت آن
باب و بمناسبت حدیثی که در آن باب مذکور میشود نام نهادیم این کتاب را
بکتاب معانی الاخبار و در بعضی نسخ بجای سمینا صنفنا دیده شد
و در این صورت معنی چنین است که باب اول بابی است که بآن جهت
و بجهت حدیثی که در آن باب مذکور است تصنیف کردیم این کتاب را که
کتاب معانی الاخبار است گفت شیخ ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن
موسی بن بابویه مصنف این کتاب که فقیه و دانا بود و در علوم
دینیه ید طولائی داشت و وطن اصلی اش قم و مسکنش ری بود خدا
خشنود باد از او و پاک گرداند روح او را از کدورات که حدیث کردند
ما را پدرم و محمد بن حسن بن احمد بن ولید خدا راضی باد از ایشان
و گفتند که حدیث کردند ما را سعد بن عبد الله بن جعفر حمیری و احمد بن
ادریس و محمد بن یحیی عطار خدا همه را رحمت کند و گفتند که حدیث کرد ما را
احمد بن محمد بن خالد و گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسان واسطی از قول
انکسی که نامش را مذکور ساخت از داود بن فرقد که گفت که شنیدم که حضرت
ابی عبد الله جعفر فرمود که شما فقیه ترین و داناترین مردمید هرگاه بفهمید
معنیهای کلام ما را و احتمالاتی که دارد بدرستی که لباسهاست که کلمه تاب

و وجوه

هفتاد معنی دارد و چندین وجه برای او میباشد پس اگر کسی بخواهد میگرداند
کلامش را بهر وجهی که خواهد و میگوید که مراد من از این کلام این است و
دروغ هم نمیگوید و نیز پدرم خدا رحمت کند او را حدیث کرد ما را و گفت که
حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن عیسی از محمد بن ابی عمیر از
برید بن رزاز از حضرت ابی عبد الله ع گفت که گفت ابو جعفر ع ای فرزند
بشناس مراتب و منازل شیعیان را بقدر روایت و معرفتشان پس بدرستی
که معرفت عبارت از دانستن و فهمیدن حدیث است و بدانستن و فهمیدن
احادیث و روایات میرسد مؤمن باعلی درجات ایمان بدرستی که من نظر
کردم بکتاب علی بن ابی طالب دیدم که در آنجا نوشته بود که بدرستی که قیمة
مرد و قدر و مقدار او بحسب علم و معرفتش است و بدرستی که خدای تع روز قیامت
محاسبه مردم میکند بقدر عقلی که در دنیا بایشان داده است مترجم گوید
که از این فقره معلوم میشود که تکلیف ما لا یطاق جایز نیست و قبیح است
بخلاف جماعت اشاعره که جایز میدانند و هیچ چیز را بر خدا قبیح نمیدانند
و حدیث کرد ما را جعفر بن محمد بن مسعود خدا خشنود باد از او و گفت که
حدیث کرد ما را حسین بن محمد بن عامر از محمد بن ابی عمیر کرخی از حضرت
ابی عبد الله که آنحضرت فرمود که یک حدیث که بدانی و بفهمی آنرا بهتر است

از هزار حدیث که روایت کنی و نفهمی و نمیباشد احدی از شما فقیه و دانا
مگر اینکه بشناسد و بفهمد کلامهای سربسته سرپوشیده ما را و جمیع وجوه
و احتمالات آنرا و بدرستی که کلمه از کلام هست که بازگشت میکند بهفتاد
وجه یعنی هفتاد معنی احتمال دارد و هر یک را که خواهیم میتوانیم اراده کنیم

باب در بیان معنی اسم پدرم رحمت خدا بر او باد گفت که حدیث کرد
ما را احمد بن ادریس از حسین بن عبد الله از محمد بن عبد الله و موسی
ابن عمر و حسن بن علی بن ابی عثمان از ابن سنان که گفت سؤال کردم از
حضرت امام رضا ع از معنی اسم و عرض کردم که اسم چه چیز است فرمود
که اسم صفت موصوف است و سمت مسمی است که موصوف را بآن صفت
میشناسند و مسمی را بآن سمت میخوانند و نیز پدرم خدا رحمت کند
او را حدیث کرد ما را بهمین سندی که مذکور شد از محمد بن سنان از
حضرت امام رضا ع که گفت سؤال کردم از آن حضرت که آیا خدای عز
و جل قبل از این که عالم را خلق کند و خلایق را بیافریند عارف بود
بنفس خود و معرفت بنفس خود داشت یا نه فرمود بلی عارف بود بنفس
خود و بنفس خود معرفت داشت گفتم آیا در آن وقت نفس خود را میدید
و با او گفت و شنید میکرد یا نه فرمود که محتاج بدیدن و گفت و شنید

نمودن بنود وبنت زیرا که سؤال از نفس خود نمیکرد واز او چیزی طلب نمی
نمود ومیان او ونفسش جدائی نبود وبینت بلکه او نفسش است ونفسش
عین قدرتش است که نافذ وروان است ومحتاج بینت بانیکه نام نهد نفس
خود را بنامی تا انکه خود را بان نام بخواند ولکن اختیار کرده است برای
نفس خود نامهای چند را برای انکه غیر او وی را بان نامها بخوانند زیرا که
اگر خوانده نشود بنامش شناخته نمیشود واول اسمی که اختیار کرد برای نفس
خود وخود را مسمی کردانید بان العلی العظیم است بجهة انکه ذات مقدس
او در علو رتبه وعظم شان از هر عالی عالی تر است واز هر بلند مرتبه
بلند مرتبه تر است زیرا که علو مرتبه او ذاتی اوست واز خارج برای او
حاصل نشده بلکه خود علو است وعلو مرتبه وعظم شانی که برای غیر اوست
همه بواسطه اوست واز اوست پس ذات او الله است ونام او العلی
العظیم است واول نامهائی است که برای نفس خود اختیار کرده است
بجهة اینکه تفوق یافته است بر هر چیزی **باب** در بیان معنی بسم الله
الرحمن الرحیم حدیث کرد ما را پدرم رحمت کند خدا او را وکفت که حدیث کرد
ما را سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از قاسم بن یحیی از جدش
ابن راشد از عبد الله بن سنان از حضرت ابی عبد الله ع کفت که سؤال

کردم

بالت وفکری وچون محتاج
بسؤال وجواب نبود ولیکن
لیس محتاج نفسیت م

تفوق م

کردم از انحضرت از معنی بسم الله الرحمن الرحیم پس فرمود با بهاء خداست
یعنی اشاره است بحسن افعال او وسین سناء خداست یعنی اشاره است بنور
وروشنی او که بر جمیع ذرات ممکنات تابیده وهمه را روشن وتابان
ساخته ومیم مجد خداست یعنی اشاره است به بزرکواری او وبعضی
ملک الله روایت کرده اند در این صورت میم اشاره است بملک
وپادشاهی خدا والله معبود هر چیزی است ورحمن یعنی مهربان بجمیع
عالم چه مؤمن وچه کافر ورحیم یعنی مهربان بهر مؤمنی ونیز حدیث کرد
ما را محمد بن حسن بن ولید (احمد بن) وکفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن
صفار از عباس بن معروف از صفوان بن یحیی از انکسی که حدیث
کرده است از ابی عبد الله که سؤال کرده شد آنحضرت از تفسیر بسم الله
الرحمن الرحیم پس در جواب سائل فرمود که با بهاء خداست وسین
سناء خدا یعنی نور خداست یعنی اشاره است به ملک وپادشاهی
او وشخص سائل کفت که کفتم الله چه معنی دارد فرمود الف نعمتهای
خداست بر بندکانش که بسبب نعمت محبت ودوستی ما با ایشان داده
ولام اشاره است بلازم کردانیدن خدا بر جمیع خلایق محبت ودوستی
ما را سائل کفت که کفتم ها چه معنی دارد فرمود اشاره است بهوان

م ونیکوئی معامله وبا بندکانش
با ایجاد وسایر الطاف وعطا
کردن بهر موجودی چیزی که
لایق باوست صح وکرم وکثرت
عطای او م
م یا انکه اشاره است برفعت
شان او وعلو او بر جمیع
ممکنات م

ومیم ملک خداست م

یعنی ذلت و خواری کسانی که مخالفت کرده اند و میکنند محمد و آل
محمد را پس گفتم که رحمن چه معنی دارد فرمود یعنی مهربانست بجمیع
خلق از مومن و از کافر گفتم پس رحیم چه معنی دارد فرمود یعنی مهربانست
بمؤمنین **باب** دیگر در معنی بسم الله حدیث کرد ما را محمد بن
عبد الله ابراهیم بن اسحق طالقانی و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن
محمد بن سعید آزاد کرده بنی هاشم از علی بن حسن بن علی بن فضال
از پدرش که گفت سوال کردم از حضرت امام رضا از معنی بسم
الله پس فرمود معنی قول قائل که میگوید بسم الله این است که موسوم
میگردانم نفس خود را بسمه از سمات خداوند و نشان میکنم او را
بنشانی از نشانهای خداوند نشان عبادت و بندگی است
گفت عرض کردم که سمه چه معنی دارد فرمود سمه یعنی علامت
و نشانه است مترجم گوید که شاید مراد امام این باشد که همچنانکه
داب سلاطین و حکام این است که حیوانات و چهارپایان
خود را نشانی بر آنها میگذارند تا آنکه آن نشان نشانه
باشد که آنها از ایشانست همچنین شخصی که میگوید بسم الله
و شروع میکند در عبادت خدا باید مراد او این باشد که

خداوند

خداوند خود را عبادت میکنم و داغ عبودیت و نشان بندگی
او را بر پیشانی میگذارم تا آنکه معلوم شود که من بنده ام نه
آزاد **باب** در بیان معنی الله پدرم رحمت کند خدا او را گفت
که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی
از قاسم بن یحیی از جدش حسن بن راشد از ابی الحسن موسی بن جعفر
گفت که سوال کرده شد آن حضرت از معنی الله فرمود آنکسی است
که مستولی و مسلط است بر جمیع اشیا و فرمان او روان است
بر همه آنها از کوچک و بزرگ ظاهر و باطن دنیا و آخرت ملک
و ملکوت و غیر اینها که همه در تحت قدرت و زیر فرمان او اند
و نیز حدیث کرد ما را محمد بن قاسم جرجانی مفسر خشنود باد خدا از او
و گفت که حدیث کردند ما را ابو یعقوب یوسف بن زیاد
و ابو الحسن علی بن محمد بن سیار و هر دو از شیعه امامیه
بودند از پدرشان از حسن بن علی بن محمد در معنی قول خدا تعالی
بسم الله الرحمن الرحیم که آنحضرت فرمود الله آنچنان کسی است
که هر مخلوقی در وقت حاجت و روز محنت که از هر کس که غیر
اوست ناامید شده و اسباب نجاتش بالمره منقطع گردیده

محمد بن م

روی حاجت بدرگاه او میبرد و از او پناه میجوید و میگوید بسم الله یعنی استعانت
میجویم و طلب یاری میکنم در جمیع امور خود از آن خداوندی که احدی غیر او
سزاوار پرستش نیست و بفریادرسنده بیکسان است هرگاه طلب فریادرسی
کنند از او و جواب دهنده بیچارگان است هرگاه او را بخوانند مصنف کتاب
میگوید که این سخن مضمون همان سخنی است که حضرت امام جعفر صادق ع در
جواب سائلی فرموده و تفصیلش این است که مردی خدمت آنحضرت عرض کرد
و گفت یا بن رسول الله راه نمائی کن مرا بسوی خدا و بفرما که خدا کیست
و حقیقتا و حجت و دلیل واضحی برای من بیاور زیرا که در این باب مردم
با من بسیار مجادله کرده اند و گفتگو نموده اند و مرا حیران کرده اند
پس آنحضرت فرمود ای بنده خدا آیا هرگز سوار کشتی شده گفت بلی فرمود آیا
اتفاق افتاده است که کشتی که تو بر آن سوار بوده بشکند و کشتی دیگر نباشد
که باعث نجات تو شود و شناکننده هم نباشد که ترا از آن ورطه خلاصی
دهد عرض کرد بلی حضرت فرمود آیا در آنحال قلب تو تعلق گرفت باینکه
یک کسی هست که البته میتواند که ترا از آن ورطه خلاص کند باز عرض
کرد بلی پس حضرت فرمود که همان کس خداوندی است که قادر است بر نجات دادن
در جائی که اصلا نجات دهنده نیست و بر فریادرسی در وقتی که مطلقا فریاد

رسی

رسی نیست **باب** در بیان معنی واحد حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله
و گفت که حدیث کرد مارا محمد بن یحیی عطار از احمد بن محمد بن عیسی از ابی
هاشم جعفری که گفت سؤال کردم از ابو جعفر ثانی یعنی امام محمد تقی ع
از معنی واحد فرمود واحد آنکسی است که همه زبانها اجماع کرده اند و تمام
اهل دنیا اتفاق نموده اند در وحدانیت و یگانگیش یعنی وحدانیت
و یگانگی او جل شانه و عظم برهانه فطری خلایق است چنانکه میفرماید
و لئن سئلتهم من خلق السموات و الارض لیقولن الله یعنی اگر
سؤال کنی و بپرسی از ایشان که کی خلق کرده است آسمانها و زمین را
هر اینه همه ایشان بیک زبان خواهند گفت که خدا خلق کرده است
ایشان را و نیز حدیث کرد مارا عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب بن
نصر بن عبد الوهاب بن عطاء بن سجزی و گفت که خبر داد مارا ابو الحسن
احمد بن عبد الله بن حمزه شعرانی عماری از نبیره عمار بن یاسر که گفت
حدیث کرد مارا ابو محمد عبید الله بن یحیی بن عبد الباقی اذنی از ابی
المقدام شریح بن هانی از پدرش که گفت بدرستی که روز جنگ جمل
در عین گیر و دار اعرابی بخدمت امیر المؤمنین ع آمد و سؤال کرد از
آنحضرت از معنی واحدیت خدا و گفت یا امیر المؤمنین آیا تو میگوئی

که خدا یکیست پس مردم حمله کردند بر او و تندی بسیاری باو نمودند و
گفتند ای اعرابی یا نمی بینی که حضرت در جدال و قتال است و خاطر مبارکش
پریشان است این چه وقت مسئله پرسیدن است حضرت فرمودند که وا
گذارید وی را زیرا که این اعرابی میخواهد همانی است که ما از این قوم میخواهیم
واین قتال و جدالی که ما میکنیم برای این است که مردم را باقرار بیگانگی خدا
در آوریم حال که او میپرسد و میخواهد که بفهمد بگذارید که بفهمد پس متوجه
اعرابی شد و فرمود که ای اعرابی اینکه میگوئیم که خدا واحد است چهار معنی
دارد و معنی از آن چهار معنی بر خدا روا نیست و محال است و دو معنی بر
خدا رواست و برای او ثابت است اما آن دو معنی که بر او روا نیست یکی
از آن دو این است که بگوئی خدا واحد است و قصد کنی واحد عددی که
بمعنی یکمین است و دلالت میکند بر اینکه خدای دومی میباشد که یکمین
اوست و این کفر است و اثبات شریک است برای خدا و بمنزلهٔ قول نصاری
است که میگویند خدا ثالث ثلثه است یعنی سیمی سه خداست و معنی دیگر
که بر خدا روا نیست اینست که بگوئی که خدا واحد است و اراده کنی که او واحدی است
از یک نوعی یا نوعی است از یک جنسی و این معنی نیز بر خدا روا نیست زیرا
که تشبیه است و برای خدا شریکی در نوع یا جنس اثبات نموده و خدا منزه است

از شریک

از شریک و شبیه و اما آن دو معنی که بر خدا رواست و ثابت است در او
یکی این است که بگوئی خدا واحد است یعنی در صفات کمال یگانه است
و مثل و مانندی ندارد همچنانکه میگوئی زید وحید عصر و یگانه دهر است
و این معنی در خدا ثابت است و در دیگران هم همچنین است و معنی
دیگر این است که بگوئی خدا واحد است یعنی احدی المعنی است یعنی منقسم
نمیشود نه در وجود خارجی و نه در وجود عقلی و نه در وجود وهمی و
خداوند ما چنین است و این معنی برای او ثابت است **باب** در بیان
معنی صمد حدیث کرد ما را پدرم رحمت خدا بر او باد و گفت که حدیث کرد
ما را سعد بن عبد الله و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن عیسی از یونس
ابن عبد الرحمن از ربیع بن مسلم که گفت شنیدم از ابی الحسن علیه السلام و حال
آنکه کسی سؤال کرده بود از او از معنی صمد پس فرمود صمد آنکسی است
که شکم ندارد یعنی تو خالی نیست مترجم گوید که این معنی لغوی صمد
نیست بلکه لازم معنی لغوی اوست و معنی لغوی صمد چنانچه از بعضی
کتب لغت مفهوم میشود تو پر است و نیز حدیث کرد ما را علی بن احمد بن
محمد بن عمران دقاق خدا راضی باد از او و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن
یعقوب از علی بن محمد از سهل بن زیاد از محمد بن ولید که ملقب بود

بسباب صیرفی از داود بن قاسم جعفری که گفت گفتم بابی جعفر که فدای
تو شوم معنی صمد چیست فرمود صمد بزرگی است که مقصود در باب
حاجات است و روی همه بسوی اوست و نیز حدیث کردند ما را ابو محمد جعفر بن
علی بن احمد فقیه قمی پس ایلاقی خشنود باد خدا از او و گفت که حدیث کرد ما را
ابو سعید عبدان بن فضل و گفت که حدیث کرد ما را ابو الحسن محمد بن
یعقوب بن یوسف بن جعفر بن ابراهیم بن محمد بن علی بن عبد الله بن
جعفر بن ابی طالب در شهر خجند و گفت حدیث کرد ما را ابو بکر بن
محمد بن احمد بن شجاع فرغانی و گفت حدیث کرد مرا ابو الحسن بن حماد
عنبری در شهر مصر و گفت که حدیث کرد مرا اسمعیل بن عبد الجلیل برقی
از ابی وهب بن قریشی از ابی عبد الله صادق ع جعفر بن محمد که فرمود
که فرمود پدرم باقر که حدیث کرد مرا پدرم زین العابدین از پدرش حسین
بن علی که آنحضرت فرمود صمد انکسی است که جوف ندارد یعنی تو خالی
نیست و نیز صمد انکسی است که بزرگی و عظم شان او بنهایت رسیده
و نیز صمد انکسی است که نخورد و نمی آشامد و نیز انکسی است که خواب
نمیکند و نیز صمد انکسی است که همیشه بوده و خواهد بود و حضرت امام
محمد باقر ع فرمود که محمد بن حنفیه میگفت که صمد انکسی است که قائم است

بنفس

بنفس خود یعنی وجودش از غیر خودش نیست و از غیر خود مستغنی است
و غیر او گفته است که صمد انکسی است که کون و فساد برای او نیست یعنی
نه اینست که در یکزمانی نبوده و بعد موجود شده و در زمانی دیگر معدوم
میشود و نیز گفته اند که صمد انکسی است که تغییر و اختلاف احوال برای
او نیست و حضرت امام محمد باقر ع نیز فرموده که صمد بزرگ مطاع است
که مطیع احدی نیست و فوق او امر امرکننده و نهی کننده و ناهی نمیباشد و نیز
فرمود که کسی سؤال کرد از علی بن الحسین ع از معنی صمد پس در جواب فرمود
که صمد انکسی است که شریکی برای او نیست و مانده نمیکند او را محافظت
و نگاهداری چیزی و هیچ چیز از او غایب نیست و همچنین را بیان نموده وهب
ابن وهب قرشی گفته است که زید بن علی ع گفت که صمد انکسی است که هر گاه
اراده کند و چیزی را میگوید باو که باش یعنی موجود شو پس میباشد
و موجود میشود و نیز صمد انکسی است که همه اشیا را از کتم عدم بعالم وجود
آورده و بعضی را ضد یکی کرده و بعضی را جفت دیگری قرار داده و یکی را تنها
شکل آفریده و خودش در وحدت و یگانگی منفرد است و ضدی برای او نیست
و همچنین مثلی و مانندی و شکلی برای او نیز نمیباشد و وهب بن وهب قرشی
گفته است که از حضرت امام جعفر صادق ع شنیدم که میفرمود که جماعتی از

اهل فلسطین بر پدرم امام محمد باقر وارد شدند و مسائلی چند از آنجناب
پرسیدند و همه را جواب داد بعد از آن سؤال کردند از او از معنی الصمد
پس فرمود که تفسیر و معنی او در خودش است بجهة اینکه الصمد پنج حروف است
الف دلیل است بر وجود و هستی او تعالی شانه چنانچه خود فرموده است که
شهد الله انه لا اله الا هو یعنی گواهی میدهد خدا که نیست معبودی سزاوار
پرستش مگر ذات مقدس خودش که جامع جمیع صفات کمالات و مستجمع تمام نعوت
جمال و جلال است و لام دلیل است بر الوهیت و معبودیت او بجهة اینکه
اوست الله یعنی اله حق و معبود مطلق و الف و لام که بزبان ظاهر نمی
شوند و بگوش شنیده نمیشوند و در کتابت و نوشتن ظاهر میشوند
دلیل اند بر اینکه معبودیت و خداوندی او بسبب لطافتش مخفی و پنهان
است و بحواس ظاهری درک نمیشود چنانکه لفظ و بزبان وصف کننده در
نمی‌آید و در گوش شنونده واقع نمیشود چنانکه لفظ اله نیز دلالت دارد بر
این معنی بجهة اینکه اله کسی است که عاجزاند خلایق از معرفت حقیقة و شناختن
کیفیة او و از این گذشته خالق اوهام و آفریننده حواس اوست پس چگونه
میشود که حواس و اوهام که مخلوق او میباشند او را بشناسند و حقیقت
او را درک کنند و ظهور الف و لام در کتابت دلیل است بر اینکه خدا تعالی

عالم

عالم آثار الوهیت و آیات ربوبیت خود را در آفریدن خلایق و ترکیب نمودن
ارواح لطیفه با اجساد کثیفه ظاهر فرموده پس هرگاه نظر کند بنده بسوی نفس
خود شکی نیست که روح خود را نمی‌بیند چنانکه لام صمد بزبان ظاهر نمیشود
یعنی تلفظ باو نمیشود و بگوش نیز شنیده نمیشود پس هرگاه بکتابت و
نوشتن نظر کند مخفی بود و ظاهر نبود در این وقت برای او ظاهر میشود
پس هرگاه بنده تفکر کند و اندیشه نماید در حقیقة حضرة باری و خواهد
که بفهمد که حقیقة او چه چیز است و چه کیفیت است حیران و سرگردان
میشود و احاطه نمیکند فکر و نیز بهم نمیرساند اندیشه او بچیزی که صورت
آن چیز در ذهن او در آید و بواسطه آن صورت حقیقة حضرة
احدیت را بداند زیرا که خالق همه صورتها اوست و نمیشود که بواسطه
مخلوق حقیقت خالق را فهمید زیرا که مخلوق غیر خالق است بلی
هرگاه نظر کند بخلق و صفات و احوال او را ملاحظه نماید و یقین
بهم رساند و برای او ثابت میشود که جناب اقدس الهی خالق ایشانست
و وجود دارد و اوست که ارواح و اجساد را باهم مرکب نموده و امّا صاد
پس او دلیل است بر اینکه خدای عز و جل صادق و راست گو است و قول
او صدق است و کلام او نیز صدق است و امر فرموده است عباد را

بمتابعت و پیروی صدق از روی صدق و وعده داده است بصدق و
خواسته است صدق را و اما تمیم پس دلیل است بر ملک و پادشاهی او و اینکه
اوست پادشاهی که همیشه بوده و همیشه خواهد بود و برای پادشاهی او زوال
و فنا نمیباشد و اما دال پس دلیل است بر دوام ملک و پادشاهی او و اینکه
وجود او دائمی است همیشه بوده و همیشه خواهد بود و کون و زوال برای
او نیست بلکه اوست بوجود آورنده موجودات و وجود هر موجودی
از اوست و این حدیث را بتمامه در تفسیر قل هو الله احد در کتاب
توحید نوشته ام هر کس بخواهد رجوع نماید باب در بیان معنی قول
ائمه که خدای تبارک و تعالی شیئ است پدرم خدا رحمت کند او را گفت که
حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از عباس بن عمرو فقیمی از
هشام بن حکم از ابی عبدالله که آنحضرة در وقتی که زندیقی از آنحضرة
سؤال کرد که خدا چه چیز است فرمود خدا چیزی است و رای همه چیزها یعنی
هر چیزی که بذهن ما در میآید و ما آنرا تصور میکنیم خدا غیر از آنچیز است
و اصلا شباهت با آنچیز ندارد و آنچیز نیز مخلوق است مثل یکی از ماها و اینکه
گفتم خدا چیزی است قصدم اینست که یک چیزی گفته باشم و اثبات یک معنی
کرده باشم که تو بفهمی و بدانی که یک کسی هست و فی الجمله او را بشناسی تا اینکه

او را عبادت کنی و همچنین اینکه گفتم او شیئ است یعنی چیزیست و رای
همه چیزها است مرادم این نیست که یکچیزی است و علاوه از شیئیت حقیقه
و ماهیتی دارد مثل سایر چیزها که هر یک و رای وجود و هستی حقیقی علیحده
و ماهیتی جداگانه دارند مثلا اجرام علویه وجودی دارند و ماهیتی و موالید
عنصریه هستی دارند و حقیقی خلاصه هر چیزی غیر از او علاوه بر اینکه صدق
میکند بر او شیئ چیزهای دیگر نیز بر او صدق میکند بلکه مرادم از اینکه گفتم
که او شیئ است بخلاف اشیا و چیزهاست و رای سایر چیزها این است که او
شیئ است بحقیقه شیئیه یعنی حقیقه شیئیة است یعنی نفس شیئیه و خود
هستی و صرف وجود است یعنی و رای صرف وجود دیگر حقیقی ندارد مثلا
جسم نیست صورة نیست مادة نیست هیولی نیست جوهر نیست و همچنین
نقایص و معایبی که برای اینها هست برای او نیست و نیز پدرم خدا رحمت
کند او را گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن خالد از محمد بن عیسی از
کسی که نام او را مذکور نساخت و رسانید تا ابی جعفر که کسی از آنحضرة
پرسید که آیا جایز است که گفته شود که خدا تعالی شیئ است یعنی چیزی است
یعنی اطلاق لفظ شیئ بر خدا جایز است یا نه حضرة فرمود بلی جایز است بجهة
اینکه اطلاق شیئ بیرون میبرد شخص را از حد تعطیل و حد تشبیه اما

خلاف م

عرض نیست

اینکه لفظ شیء و گفتن اینکه خدا چیزی است شخص را از حد تعطیل بیرون
میبرد بجهة اینکه هرگاه خدا شیء نباشد و نتوان گفت که چیزی است پس
لا شیء و معدوم خواهد بود زیرا که نمیشود که نه شیء باشد و نه لا شیء
یعنی نه موجود باشد و نه معدوم زیرا که ارتفاع نقیضین محالست و هرگاه
لا شیء شد پس نه کسی ورا میشناسد و نه عبادت او میکند پس خداشناسی
و بندگی همه بالمره برطرف میشود و امر معطل و معوق بماند و اما اینکه اطلاق
لفظ شیء بر او شخص را بیرون میبرد از حد تشبیه باعتبار این است
که همینکه گفتی خدا چیزی است لازم نیاید که چیز خاصی باشد و برای او
حدی باشد مثل جسم و صورت و عرض و جوهر و امثال اینها که علاوه بر اینکه
صدق میکنند بر اینها شیئیت و اینکه هر یک یک چیزی اند برای هر یک
ماهیت خاصی و حقیقت معینی میباشد که باعث این شده که یکی جسم شده
و یکی جوهر شده و دیگری عرض شده و همچنین و در خدا این طور نیست بلکه تنها
که دانستی که حقیقت خدا صرف وجود و هستی و محض شیئیت است و تحقق
بدون نقایص و معایب امکان و ماهیتی مثل جسمیت و جوهریت و عرضیت
و امثال اینها **باب** در بیان معنی سبحان الله حدیث کرد ما را پدرم
خدا رحمت کند او را و گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم

از محمد بن

از محمد بن عیسی بن عبید از یونس بن عبد الرحمن از هشام بن عبد الملک
که گفت سؤال کردم از حضرت ابی عبد الله از معنی سبحان الله فرمود یعنی
پاکی و بی عیبی و بزرگی برای خداست و نیز حدیث کرد ما را محمد بن
حسن بن احمد بن ولید خدا راضی باد از او و گفت که حدیث کرد ما را
محمد بن حسن صفار از محمد بن حسین ابی الخطاب از علی بن اسباط از
سلیم غلام طربال از هشام جوالیقی که گفت سؤال کردم از حضرت ابی عبد
الله از قول خدای عز و جل سبحان الله و عرض کردم که معنی این کلمه
چه چیز است فرمود منزه گردانیدن او از نقایص و دور گردانیدن
از معایب پس معنی سبحان الله اینست که منزه میگردانیم خدا را از جمیع
نقایص و معایب منزه گردانیدنی و یا اینکه پاکی و بی عیبی و کبریائی
برای خداست و نیز حدیث کرد ما را عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب
و گفت که خبر داد ما را ابو الحسن عبد الله بن حمزه شعرانی عماری از
پسر عمار بن یاسر که گفت که حدیث کرد ما را ابو محمد عبید الله بن یحیی
عبد الباقی اذنی در اذنه و گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسن معانی
و گفت که حدیث کرد ما را عبد الله بن یزید از یحیی بن عقبة بن ابی العیزار
و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حجار از یزید بن اصم که گفت مردی

از عمر خطاب سؤال کرد و گفت یا امیر المؤمنین تفسیر سبحان الله چه چیز است
گفت بدرستی که در اینجا مردی است که داناست و این است که هرگاه کسی سؤال
کند از او جواب میدهد و هرگاه ساکت شود و از او سؤال نکنند او خود
سبقت میگیرد و بیان میکند انواع علوم و معارف را پس بعد از آنکه آمده
داخل خانه شد دید که علی بن ابی طالب است پس گفت یا ابا الحسن سبحان الله
چه معنی دارد و تفسیرش چه چیز است فرمود تعظیم جلال خدای متعال و دور
گردانیدن اوست از آنچه گفته اند در شأن او اهل شرک و ضلال باب
در بیان معنی توحید و عدل حدیث کرد ما را ابو الحسن بن احمد بن محمد بن
عیسی بن احمد بن عیسی بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب ع و گفت که
حدیث کرد ما را عبد الله بن محمد بن ابرهیم بن اسباط و گفت که حدیث
کرد ما را احمد بن زیاد قطان و گفت که حدیث کرد ما را ابو الطیب احمد بن
محمد بن عبد الله و گفت که حدیث کرد ما را عیسی بن جعفر بن محمد بن عبد الله
ابن محمد بن عمر بن ابی طالب از پدرش علی بن ابی طالب ع که فرمود که رسول
خدا فرمود که توحید یعنی ذات احدیت و وحدانیت و یگانگیش این است
که ظاهرش در باطنش است و باطنش در ظاهرش است یعنی ظاهرش با باطنش
یکی است ظاهرش عین باطنش است و باطنش عین ظاهرش است بخلاف

سایر

سایر اشیا که ظاهرشان غیر باطنشان است و باطنشان غیر ظاهرشان
و ظاهرش موصوف است که دیده میشود یعنی در ظاهر موصوف است که وصف
کرده میشود و لکن بجهت شدت ظهور دیده نمیشود و باطنش موجود است
که مخفی و پنهان نیست زیرا که آیات الوهیت و آثار ربوبیتش در هر
ذره از ذرات عالم امکان تابان و نمایان است دل هر ذره که بشکافی آفتابش
در میان بینی طلب کرده میشود در هر مکان و خالی نیست از او هیچ مکانی بقدر
یک چشم بهم زدن همه جا حاضر است و لکن محدود نیست یعنی حدی و نهایتی
برای او نیست که بسوی او اشاره توان کرد و از نظر غایب و پنهان است و لکن
در حقیقت مفقود و نایاب نیست و نیز حدیث کرد ما را ابو الحسن علی بن
عمر بن سمرقندی بسندی که رسانید آن را بامام جعفر صادق ع که مردی از
آنحضرت سؤال کرد و گفت که اساس دین توحید و عدالت و علم آن بسیار است
و خطراتش بسیار است و مرد عاقل هشیار ناچار است که آن را بداند و
اعتقاد نماید پس ذکر کن برای ما چیزی یعنی در این باب سخنی بگو و دستور
العمل باشد که آن را ضبط توانیم کرد و توانیم ضبط نمود و بسبب آن فهم آنها
یعنی فهم توحید و عدل بر ما آسان شود پس آنحضرت فرمود که اما توحید
آنست که روا نداری بر پروردگار خود چیزهائی را که بر خودت روا است

واقا عدل آنست که نسبت ندهی بخالقت چیزی را که ترا بر او ملامت
کرده است بان مترجم گوید که مراد از انچه در بیان توحید فرموده است این
که باید جمیع نقایص و معایبی که لازم ذات ممکن و ناشی از صفت امکان است
از او سلب نمائی مثل جوهر بودن عرض بودن جسم بودن در مکان
بودن در زمان بودن از حالی بحالی شدن و امثال اینها و مراد از
انچه در بیان عدل فرموده اند این است که فعل قبیح و ظلم را نسبت بخدا ندهند
خود ندهی و چنین بدانی که خداوند تو حکیم و دانا میباشد انچه باید کرد
وانچه بایست بکند کرده و میکند و اصلا فعل خطا از او صادر نشده و نمی
شود و نخواهد شد بیت پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت ٥ آفرین بر نظر
پاک خطا پوشش باد باب در بیان معنی الله اکبر حدیث کرد ما را محمد بن
حسن بن احمد بن ولید رضی الله عنه و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن
یحیی عطار از احمد بن محمد بن عیسی از پدرش از مروک بن عبید از جمیع بن
عمرو که گفت که حضرت ابی عبد الله ع فرمود که الله اکبر چه چیز است یعنی
چه معنی دارد عرض کردم که یعنی خدا بزرگتر است از همه چیزی پس آن
حضرت فرمود که بنا بر این باید که چیزی باشد که با خدا در عظمت و بزرگی
شریک باشد تا انکه عظمة او را با عظمة خدا بسنجیم و بعد از آن عظمة خدا را

ترجیح دهیم و بگوییم که خدا از او بزرگتر است پس عرض کردم که پس بفرما
که چه معنی دارد فرمود که معنیش اینست که خدا بزرگتر است از اینکه وصف کرده
شود یعنی شان او از این ارفع است که او را وصف توان کرد بلی هر کس بقدر
فهم و دانش خود چیزی میگوید بیت ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم ٥
از هر چه گفته اند شنیدیم و خوانده ایم ٥ مجلس تمام گشت باخر رسید عمر ٥ ما
همچنان در اول وصف تو مانده ایم ٥ و نیز حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن
متوکل و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار از سهل بن زیاد از ابن
محبوب از انکسی که نام برد او را از حضرت ابی عبد الله ع که انکس گفت که
مردی در حضور ابی عبد الله ع گفت که الله اکبر انحضرة فرمود که الله اکبر
من ای شیء یعنی خدا بزرگتر است از چه چیز آنشخص گفت از همه چیزی
پس آنحضرت فرمود که بنا بر این خدا را تحدید کردی و برای او حد و نهایت
قرار دادی پس آنمرد گفت پس چه بگوییم فرمودند بگو الله اکبر من ان یوصف
یعنی خدا بزرگتر است از اینکه وصف کرده شود مترجم گوید که چون
مقرر است که چیزی را که تفضیل میدهند بر چیزی دیگر در یک صفتی مثل
اینکه میگویند زید اعلم است از عمرو باید مفضل و مفضل علیه از یک جنس باشد
همچنانکه زید و عمرو در مثال مذکور که زید که مفضل است با عمرو که مفضل علیه است

از این جنس است و نظر باینکه برای خدای عز و جل در ذات و صفات مجانسی و مماثلی
نیست پس اطلاق لفظ اعلم و اکبر و امثال آنها برو باین معنی که مردم از ظاهر
این الفاظ میفهمند جایز نیست بجهة انکه کبر و صغر و کوچکی و بزرگی مثلا
از صفات جسمانیات است پس هرگاه بگویی که خدا بزرگتر است از عرش باید
هر موجودی مثلا باید که خدا و عرش از یکجنس باشند تا انکه بزرگی هر دو را
بایکدیگر موازنه کنیم و بسنجیم و یکی را بر دیگری ترجیح دهیم پس لازم میاید
که کسی باشد که مجانس خدا باشد در ذات و صفات و این محالست و همچنین
لازم میاید که خدا معدود باشد و برای عظمت و بزرگی او حدی و نهایتی
باشد زیرا که وقتی که میگویی زید داناتر است از عمرو باید زید و عمرو را
بشناسی و کمیت و کیفیت علم ایشانرا بدانی تا انکه یکی را بر دیگری ترجیح
دهی **باب** در بیان معنی اول و آخر حدیث کرد ما را احمد بن موسی بن
متوکل رضی الله عنه و گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از
پدرش از ابن ابی عمیر از ابن اذینه از محمد بن حکیم از میمون بان که گفت شنیدم
از حضرت ابی عبد الله در وقتی که کسی از او سؤال کرده بود از معنی قول
خدای عز و جل هو الاول و الاخر که فرمود که او یعنی ذات جناب اقدس
الهی اول است یعنی آغاز همه چیزهاست و پیش از او اولیتی یعنی قبل از

او چیزی

او چیزی نیست که آنچیز اول باشد نه او و برای او اولیت او ابتدائی و آغازی
نیست یعنی چنین نیست که در وقتی صفت اولیت برای او بهم رسیده و بعد
برای او حاصل شده و نیز ذات مقدس او آخر همه چیزهاست و نهایتی برای
آخریت او نیست یعنی همیشه بوده و همیشه خواهد بود بخلاف سایر موجودات
که برای آنها اولیت و آخریت و آغازی و انجامی باینمعنی که بکون یعنی موجود
میشوند و در یکزمانی معدوم میگردند یکوقتی چاق میشوند و وقتی دیگر
لاغر میشوند در یکزمانی جوانند او قات دیگر پیر میشوند و ذات
مقدس او پاک و منزه است همیشه بوده و همیشه خواهد بود هم اولست و هم آخر
اولست در ازل الازال آخر است در ابد الاباد بدون اینکه برای اولیتش
بدایتی باشد و یا اینکه برای آخریتش نهایتی باشد برای اولیتش آغازی
نیست و برای آخریتش انجامی نه و حدوث و تغیر احوال نیز عارض ذات و
صفاتش نمیشود و از حالی بحالی نمیگردد **بیت** انکه هر دو است نمیرد توئی
انچه تغیر نپذیرد توئی و اوست خالق و آفریننده هر چیزی **باب**
در بیان معنی الفاظ چندیکه در کتاب و سنت بخصوص توحید وارد
شده حدیث کرد ما را پدرم خدا رحمت کند او را و گفت که حدیث کرد ما را
سعد بن عبد الله و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عیسی از

محمد بن اسمعیل بن بزیع از منصور بن یونس از کسی که همنشین ابی حمزه
بود از ابی حمزه که گفت که خدمت ابی جعفر عرض کردم و گفتم که قول خدای
کل شیء هالك الا وجهه چه معنی دارد فرمود یعنی هلاك میشود و فانی
میگردد هر چیزی مگر وجه او و هر کز فانی نمیشود و همیشه باقی خواهد
بود و بدرستی که خدای عز و جل از آن عظیم تر است که موصوف شود بوجه
و برای او وجه باشد ولکن مراد اینست که هر چیزی هلاك میشود و معدوم
میگردد مگر دین او و وجه او که بواسطه آن رو بخدا میروند و نزدیک میجویند
بار مترجم گوید که آنچه از ظاهر عبارت حدیث معلوم میشود اینست
که مراد از وجه طاعت و فرمان برداریست که مخصوص سبب حیوة ابدی
و بقاء سرمدی میرسد و نیز حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل و گفت
که حدیث کرده ما را علی بن حسین سعد آبادی از احمد بن ابی عبد الله برقی از
پدرش از ربیع وراق از صالح بن سهل از حضرت ابی عبد الله در تفسیر قول
خدای عز و جل کل شیء هالك الا وجهه که فرمود مائیم وجه خدا حدیث کرد
ما را محمد بن ابراهیم بن احمد بن یونس بن مغازی و گفت که حدیث کرده ما
علی بن حسن فضال از پدرش که گفت سؤال کردم از حضرت علی بن موسی الرضا
از قول خدای عز و جل کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون و عرض کردم

کفتم

که چه معنی دارد فرمود که بدرستی که خداوند عالمیان موصوف نمیشود
بمکان و حلول نمیکند در مکان تا آنکه منع کرده شوند بمکان او از آنکه او را بمکان
بر بینند در آن مکان ولکن مقصود خدای عز و جل اینست که ایشان روز
قیامت از ثواب پروردگار شان ممنوع و محروم اند و نیز سؤال کردم
از آنحضرت از قول خدای تعالی که فرموده است وجاء ربك والملك صفا صفا
و عرض کردم که معنی این آیه چیست فرمود که بدرستی که خدای عز و جل
موصوف نمیشود بآمدن و رفتن زیرا که شان او از آن ارفع است که حرکت
و انتقال از مکانی بمکانی برای او باشد بلکه مقصود این است که میاید
امر پروردگار تو و رونقی که ملائکه در صحرای محشر صف بسته اند
و ایستاده اند و نیز سؤال کردم از آنحضرت از قول خدای هل ینظرون
الا ان یاتیهم الله فی ظلل من الغمام والملائکة که ترجمه اش اینست که
چشم نمیدارند ایشان مگر اینکه بیاید ایشان را عذاب خدا در سایه بانها
از ابر سفید و بیایند فرشتگانی که موکل اند بر عذاب فرمود که آیه باین قسم
نازل شده است هل ینظرون الا ان یاتیهم الله بالملائکة فی ظلل من
الغمام و معنیش اینست که انتظار نمیکشند ایشان مگر اینکه بیاورد خدا
بسوی ایشان فرشتگانرا که موکل اند بر عذاب در سایه بانها از ابر سفید

و نیز سؤال کردم از او از قول خدای تعالی سخر الله منهم و از الله یستهزئ بهم و از
قولش که فرموده ومکروا ومکر الله و از قولش که نیز فرموده یخادعون الله وهو
خادعهم پس فرمود که بدرستی که خدای تعالی سخریه و استهزا نمیکند و خدعه و مکر
نیز از او صادر نمیشود و لکن انهائی که سخریه و استهزا میکنند و مکر و خدعه
مینمایند خدا جزای ان اعمال و سزای ان کردار و پاداش آن رفتار را با ایشان
میرساند و ذات مقدس خودش از انچه جهال بدیشان او را نسبت میدهند منزه و مبرا است
و حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عصام کلینی خشنود باد خدا از او و گفت
که حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب کلینی و گفت که حدیث کرد ما را علی بن
محمد که او را علان کلینی میگفتند و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن علی بن
عبید و گفت سؤال کردم از ابی الحسن علی بن محمد عسکری علیه السلام از قول خدای
عز و جل که فرموده است والارض جمیعا قبضته یوم القیمة والسموات مطویات
بیمینه که ترجمه ظاهرش اینست که و مجموع هفت طبقه زمین روز قیامت بقبضه
ملک کف دست چیزی است که او بدست خود بردارد یا اینکه آن قدری است که
او میان چنگ زدن بردارد و آسمانها هم پیچیده و در نوردیده میشوند بدست
او و عرض کردم که مراد از قبضه چیست و مقصود از یمین چه چیز است فرمود
که غرض از این آیه ملامت و سرزنش انهائی است که تشبیه میکنند خالق را بمخلوق

و میگویند

و میگویند خدا مثل ما دست و پا دارد و برای او قبضه و یمینی میباشد آیا
نمی بینی که فرموده است وما قدروا الله حق قدره اذ قالوا والارض جمیعا
قبضته یوم القیمة والسموات مطویات بیمینه یعنی نشناختند خدا را
حق شناختن و تعظیم نکردند او را چنانکه بایست او را تعظیم کنند زیرا
که گفتند زمینها روز قیامت قبضه اوست در دست و آسمانها در نوردیده میشود
بدست او و همچنانکه فرموده است وما قدروا الله حق قدره اذ قالوا ما انزل
الله علی بشر من شیء یعنی نشناختند خدا را هم چنانکه حق شناختن است
چه نسبت خاک را با عالم پاک ۞ یا انکه تعظیم نکردند خدا را چنانکه سزاوار
تعظیم اوست زیرا که گفتند که خدای تعالی هیچ کتابی بر هیچ کس نازل نساخته
است پس بعد از آن منزه گردانیده است نفس مقدس خود را از قبضه و یمین
و فرموده است سبحانه و تعالی عما یشرکون یعنی پاک و منزه است ذات
مقدس او از اینکه برای او قبضه و یمین باشد مترجم گوید ظاهر اینست
که مراد حضرت اینست که والارض جمیعا قبضته یوم القیمة الخ کلام کفار
است و لفظ اذ قالوا پیش از والارض جمیعا مقدر است و تقدیر اینست
که وما قدروا الله حق قدره اذ قالوا والارض جمیعا قبضته و دلیل بر
اینکه والارض تا آخر کلام کفار است و پیش از او اذ قالوا مقدر است

اینست که در سوره انعام فرموده است وما قدروا الله حق قدره اذ قالوا ما انزل الله
علی بشر من شیء و در اینجا لفظ اذ قالوا را ظاهر نموده و تخصیص یهود را به
سبب اینکه گفت ما انزل الله علی بشر من شیء توبیخ و سرزنش نموده پس
هم چنانکه در اینجا اخبر بعد از حق قدره واقع شدن کلام کفار است همچنین
در اینجا اخبر بعد از حق قدره واقع شده ظاهر اینست که کلام دیگران باشد
و دلیل بر اینکه والارض جمیعا کلام کفار است این است که ذات خود را
از قبضه و یمین منزه نموده و فرموده سبحانه وتعالی عما یشرکون یعنی ذات
مقدس او تعالی شانه از قبضه و امثال این و آن منزه و مبرا است حدیث
کرد ما را محمد بن محمد بن عصام کلینی و گفت حدیث کرد ما را محمد بن
یعقوب کلینی و گفت که حدیث کرد ما را علی بن محمد که او را علان کلینی
میگفتند گفت که حدیث کرد ما را ابو حامد عمران بن موسی بن ابراهیم از
حسن بن قاسم از قاسم بن مسلم از برادرش عبد العزیز بن مسلم که گفت
سؤال کردم از حضرت امام رضا ع از تفسیر قول خدای عز و جل که فرموده است
نسوا الله فنسیهم یعنی فراموش کردند خدا را پس او نیز فراموش کرد ایشان را
فرمود بدرستی که برای خداوند عالمیان سهو و نسیان نمی باشد سهو نمیکند
و چنین یاد فراموش نمیکند بلکه سهو و نسیان برای مخلوقیست که حادث است

آیا نمی شنوی

آیا نمی شنوی که خودش میفرماید وما کان ربک نسیا یعنی نمی باشد پروردگار
تو فراموش کننده بلکه خداوند عالمیان جزا میدهد آنهائی را که حق او را
فراموش کردند باین طریق که ایشان را از خودشان غافل میکند و وجود
و هستی شان را از یادشان میبرد پس چیزهائی را که برای ایشان نفع
دارد یا ایشان را از عذاب آخرة نجات میدهد نمی شنوند و نمیکنند هم
چنانکه خود بمؤمنین خطاب نموده و فرموده که نباشید مانند آنهائی
که فراموش کردند حقوق خدا را پس خدا بنوعی کرد که ایشان خود را
فراموش کردند و نیز در جای دیگر فرموده است که پس امروز ما فراموش
میکنیم و وا میگذاریم ایشان را هم چنانکه ایشان فراموش کردند امروز را
و در دنیا کاری نکردند که کار امروز ایشان آید و حدیث کرد ما را پدرم
رضی الله عنه و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از یعقوب بن
یزید از عباس بن هلال که گفت سؤال کردم از حضرت امام رضا ع از قول
خدای عز و جل الله نور السموات والارض و عرض کردم که تفسیر این آیه
چه چیز است فرمود یعنی خدا راه نماینده است اهل آسمانها را و راه نماینده
است اهل زمین را و نیز حدیث کرد ما را ابراهیم بن هرون بن عیسی در
دار السلام بغداد و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن احمد بن ابی الثلج گفت

که حدیث کرد ما را حسین بن ایوب از محمد بن غالب از علی بن الحسین از حسن بن
ایوب از حسین بن سلیمان از محمد بن مروان ذهلی از فضل بن یسار که گفت گفتم
بحضرت ابی عبدالله یعنی امام جعفر صادق ع الله نور السموات والارض
یعنی خدای نور آسمانها و زمین است فرمود بلی همچنین است خدای عز
وجل گفت که گفتم مثل نوره چه معنی دارد فرمود مثل نوره محمد است گفتم
کمشکوة چه معنی دارد فرمود مشکاة سینه محمد است گفتم فیها مصباح
چه معنی دارد گفت در او مشکاة است یعنی در سینه محمد است نور علم و نبوة
گفتم المصباح فی زجاجة چه معنی دارد گفت یعنی علم رسول خدا آمد بقلب
علی بن ابی طالب گفتم کانها کوکب دری چه معنی دارد فرمود چرا کانها
میخوانی عرض کردم فدای تو شوم چگونه بخوانم فرمود کانه کوکب دری یعنی گویا
آن مصباح ستاره ایست روشن و درخشنده گفتم یوقد من شجرة مبارکة زیتونة
لا شرقیة ولا غربیة چه معنی دارد فرمود که مراد امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است
که نه یهودی است و نه نصرانی گفتم یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار چه معنی
دارد فرمود که آل محمد از جهت کثرت علم و شرافت میلشان باظهار آن نزدیک است
که بیرون آید از دهانشان علم پیش از اینکه تکلم کنند و سخن گویند گفتم نور علی نور
چه معنی دارد فرمود که مراد امامیست که بعد از امام دیگر بیاید حدیث کرد ما را ابی

عبدالله علی بن احمد بن محمد و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عبدالله کوفی
و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اسمعیل و گفت که حدیث کرد ما را حسین بن حسین
و گفت که حدیث کرد ما را بکر بن ابی عبدالله برقی از عبدالله بن یحیی از ابی
ایوب خزاز از محمد بن مسلم که گفت سؤال کردم از حضرت ابی جعفر از قول
خدای عز وجل یا ابلیس ما منعک ان تسجد لما خلقت بیدی و عرض کردم
که مراد از ید چه چیز است پس فرمود که ید در کلام عرب بمعنی قوة و نعمت آمده
است چنانچه فرموده است واذکر عبدنا داود ذا الاید یعنی بخاطر بیاور بنده ما
داود را در حالتی که صاحب قوة بود و نیز فرموده است که وایدهم بروح
منه یعنی و قوة داده است و تقویت نموده است ایشان را بروح خود و نیز فرموده
است والسماء بنیناها باید یعنی بنا کردیم آسمان را بقوت و گفته میشود که
لفلان عندی ید یعنی که برای فلانکس است نزد من نعمتی و ترجمه آیه این است
که ای ابلیس چه چیز منع کرد ترا از اینکه سجده کنی برای آنکسی که او را آفریدم
بید قدرة خود پدرم رحمت کند خدا او را گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن
عیسی از حسن بن علی خزاز از حضرت امام رضا که آنحضرت فرمود که بدرستی که
روز قیامت رسول خدا چنگ میزند بحجزة خدا یعنی که خدا را میگیرد و ما
رسول خدا را میگیریم و شیعیان ما که ما را میگیرند بعد از آن فرمود که حجزة

در انجا معنی نور است یعنی متمسک میشویم برسول خدا در روز جزا بنور خدا
وما متمسک میشویم بنور هدایت او وشیعیان ما متمسک میشوند بنور هدایت
ما ونیز پدرم خدا رحمت کند او را کفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله وکفت
که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید از فضالة بن ایوب
از ابان بن عثمان از محمد بن مسلم که کفت شنیدم از حضرة ابی عبد الله ع که
میفرمود که بدرستی که برای خدای عز وجل خلقی است که آفریده است ایشان را
از نور رحمت خود آفریده است ایشان را از رحمة خود بجهة رحمت خود یعنی
برای اینکه بواسطه ایشان رحم کند بر بندکان پس ایشانند چشم خدا بینندهٔ که
می بینند وکوش خدا اینند که میشنوند وزبان خدا اینند که تکلم میکنند در میان
خلایق باذن خدا وامناء خدا اینند در هر چیزی که نازل کرده است از وعد
ووعید وحجة ودلیل وبواسطه ایشان محو میکند سیئات را وبه برکت ایشان
دفع میکند ظلم وستم را وبواسطه ایشان نازل میکند رحمت را وبواسطهٔ
ایشان زنده میکند مرده را ومی میراند زنده را وبفرمان برداری ونا
فرمانی ایشان آزمایش میکند خلایق را وبواسطه ایشان نازل میکند در
میان خلایق حوادث ونوازل را پس عرض کردم که فدای تو شوم اینها کیستند
که این مرتبه ها برای ایشانست فرمود اینها اوصیاء انبیا اند ونیز پدرم رحمه الله

کفت

کفت حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ابن ابی عمیر از
ابن اذینه از محمد بن مسلم که کفت سؤال کردم از حضرة ابی جعفر ع از قول
خدای عز وجل ونفخت فیه من روحی که ترجمه ظاهرش این است که دمیدم
در او روح خودم را فرمود که مراد از روح روحی است که برکزید او را خدا
وخلق کرد او را واو را بخود نسبت داد واو را بر جمیع ارواح تفضیل داد
وامر کرد پس دمیده شد در آدم ع ونیز حدیث کردند ما را جمعی از اصحاب
از محمد بن ابی عبد الله کوفی از محمد بن اسمعیل وکفت که حدیث کرد ما را
حسین بن حسن وکفت که حدیث کرد ما را بکر از قاسم بن عروه از عبد الحمید
طائی از محمد بن مسلم که کفت سؤال کردم از حضرة ابی جعفر ع از قول خدای تعالی
ونفخت فیه من روحی وعرض کردم که چه طور روح را در بدن دمید
واین دمیدن چکونه میباشد پس فرمود که بدرستی که روح حرکت میکند
مثل باد واینکه او را روح میکویند بجهة این است که اسم او را از ریح
اخذ کرده اند واینکه بلفظ روح کفته اند واو را از ماده ریح اخذ کرده اند
باعتبار این است که روح وریح مجانس ومشابه یکدیکر اند زیرا که
هر دو منشاء حیوة آدمی میشوند روح موجب حیوة اخرویست وریح
باعث حیوة دنیوی واینکه او را بخود نسبت داده است وفرموده است

و دمیدم در او روح خودم را بجهة این است که برگزیده است او را بر سایر
ارواح همچنانکه برگزیده است خانه از خانهها را پس او را بخود نسبت داده است
و فرموده است بیتی یعنی خانه من و به پیغمبری از پیغمبران فرموده است خلیلی
یعنی دوست من و امثال اینها و حال انکه همه اینها مخلوق و مصنوع او میباشند
و همه حادث اند و مربوب و مرجع همه اوست و بهمین سند مذکور از محمد بن
اسمعیل مرویست که گفت حدیث کرد ما را عیسی بن هشام از عبد الکریم بن
عمرو از ابی عبد الله ع در تفسیر قول خدای تع فاذا سویته و نفخت فیه من
روحی که فرمود یعنی دمیدم در او بقدرت خودم روح خود را حدیث کرد
ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی الله عنه و گفت که حدیث کرد ما را
حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید از نضر بن سوید از ابن سنان
از ابی بصیر از ابی عبد الله ع که فرمود که فرمود امیر المؤمنین در خطبه از خطبهای
خود منم راه نموده شده و براه حق رسیده منم پدر یتیمان و درویشان منم
شوهر بیوه زنان منم ملجا و پناه ضعیفان و بیچارگان منم محل ایمنی بیم داران
ندگان و منم کشنده مؤمنان بروضه رضوان منم ریسمان محکم خدا و منم عالیتر
منم کلمه تقوی که هر کس تکلم کند بان و معنی آنرا بفهمد و بان اعتقاد نماید البته
متقی و پرهیزکار است یعنی منم انکسی که دوستی و فرمان برداری او بتقوی

و پرهیزکاری

و پرهیزکاری خدا است منم چشم خدا که دیده من دیده خدا است منم زبان خدا
که انچه میگویم همان است که خدا گفته است منم دست خدا که هر کاری که میکنم
همه بحکم و فرمان اوست و منم جنب الله انچنانی که بعضی نفوس در روز قیامت
میگویند یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله یعنی ای حسرت و اندوه بر تقصیر
و کوتاهی که در طاعت خدا کردم بیا که حال وقت آمدن تو است و منم دست خدا
مبسوط است و گسترده است بر خلایق برحمت و مغفرت یعنی منم رحمت خدا
و نعمت خدا یا دست خدا که از روی مرحمت بر سر خلایق گسترده شده و منم
باب حطه که هر کس بدین در درآید و مرا بشناسد و حق مرا بداند به تحقیق که
پروردگار خود را شناخته است زیرا که من وصی پیغمبر او و حجت او میباشم
در میان خلایق و انکار نمیکنند این مطلب را مگر کسی که قول خدا و رسول را
رد کنند مترجم گوید که جنب در اینجا معنی حق و طاعت است و مراد حضرت
این است که من طاعت خدا میباشم یعنی محبت و دوستی و فرمان برداری
خدا است و مراد از باب حطه دری است از درهای آن قریه که بنی اسرائیل
از آن در داخل آن قریه میشدند و میگفتند حطه و این لفظ کلمه استغفار
ایشان بود مثل استغفر الله که ما میگوییم و معنی آن این است که در خواست
ما حطه است یعنی درخواست ما این است که بیفکنی از ما گناهان ما را و موا

حضرت که فرمودند من باب حطام این است که همچنانکه خداوند عالمیان مقرر فرموده
بود که بنی اسرائیل داخل آن در بشوند و این کلمه را بگویند تا آنکه ایشان را ببخشد
و از گناهان ایشان درگذرد همچنین مقرر فرموده است که هر کس مرا بشناسد
و محبت من در دلش باشد و مرا اطاعت نماید و او را بیامرزد و به بهشت برد
و پدرم رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبدالله و گفت که حدیث
کرد ما را احمد بن ابی عبدالله برقی از پدرش از علی بن نعمان از اسحق بن عمار
از آنکسی که شنیده بود از حضرت ابی عبدالله که آنحضرت در تفسیر قول خدای عز
وجل وقالت الیهود ید الله مغلولة که ترجمه اش این است که دست خدای عز وجل
بسته است و در غل و زنجیر است فرمود که مراد یهود این نیست که حقیقة دست
خدا را بر زنجیر بسته اند زیرا که اعتقاد ایشان این نیست که خدا دست و پا دارد
بلکه مقصود ایشان این است که خدا فارغ است و آنچه بایست بکند کرده است
و هر چه را روز اول مقدر کرده میشود و هر کار بر کسی که تحویل فرموده است
البته آنکس آن کار را میکند و حال برای خود شغلی و کاری نمیباشد پس خدا تکذیب
نموده است ایشان را و فرموده است که ایشان دروغ گفتند و لعنت خدا بر ایشان باد
بسبب این گفتن بلکه دستهای ایشان بسته است و دستهای خدا باز است عطا
میکند هر کسی که خواهد و از هر کسی که اراده آن نماید آیا نشنیده که خدای عز و جل میفرماید

که محو میکند

که محو میکنند و باطل میگرداند خدای آنچیزی را که میخواهد و باقی میدارد و
موجود میکند هر چیز را که اراده مینماید و حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن
ولید از محمد بن حسن صفار از محمد بن عیسی از مشرقی از حضرت امام رضا
که گفت شنیدم از آنحضرت که فرمود دستهای رحمت خدا گشاده است و بر
تمام خلایق گسترده است پس من عرض کردم که آیا خدا دو دست دارد مثل
دو دست شما پس فرمود نه زیرا که اگر دست او مثل دست ما و تو بود او نیز
مثل ما و تو مخلوق بود و البته برای او خالقی بود

باب در بیان معنی رضا و سخط خدا

یعنی خشنودی و خشم خدا پدرم رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را احمد بن
ادریس از احمد بن ابی عبدالله از محمد بن عیسی یقطینی از مشرقی یعنی
حمزة بن ربیع از آنکسی که نام او را مذکور نساخت که آنکس گفت که من در مجلس
ابی جعفر بودم که عمرو بن عبید داخل شد پس خدمت آنحضرت عرض کرد
و گفت فدای تو شوم اینکه خدا فرموده است کسی که نازل شود بر او غضب من
پس بتحقیق که هلاک شده است مراد از این غضب چه چیز است حضرت
فرمود مراد از این غضب عقاب است ای عمرو کسی که گمان میکند که برای
خدای عز و جل تغیر حال و اختلاف احوالات و از حالتی بحالتی دیگر
رود پس وصف کرده است او را بصفات مخلوق و بدرستی که خدای

عز و جل متغیر نمیشود و هیچ چیز او را تغییر نمیدهد و باین سند مذکور روایت
کرده است احمد بن ابی عبدالله از پدرش و او از بکری تا حضرت ابی عبدالله ع
که آنحضرت در بیان معنی قول خدای عز و جل فلما آسفونا انتقمنا منهم که ترجمه‌اش
این است که چون خشمناک کردند ما را انتقام کشیدیم ما از ایشان فرمود که بدرستی
که خدای عز و جل خشمناک میشود همچنانکه ما خشمناک میشویم یعنی خشم او مثل خشم
ما است و لکن خلق کرده است برای خودش دوستانی چند که ایشان خشنود
میشوند و خشمناک میکردند و ایشان مخلوق او میباشند و مدبر امر ایشان
او است پس کردانیده است رضای ایشان رضای خود و سخط ایشان سخط خود
زیرا که کردانیده است ایشان را خوانندگان بسوی او و دلیلهای بر او که بخوانند خود
مردم را بسوی او و راه نمائی میکنند خلایق را بدین او پس باین جهة رضای
ایشان رضای او و سخط ایشان سخط او است و نه این است که حقیقه رضا و سخط
عارض ذات او شوند همچنانکه عارض ما میشوند و در کتاب خدا یا در احادیث
قدسیه هرگاه از این مقوله چیزی بینی که فرموده باشد که دلالت داشته باشد
بر اینکه این تغیرات و احوال برای او میباشد مراد همین است که ما گفتیم و از جمله
آنها این است که فرموده است که هر کس اهانت رساند بدوستی از دوستان من
پس بتحقیق که برابر من آمده است برای محاربه و بجنگ من آمده است و خواهش

کرده است

کرده است که من با او محاربه کنم و نیز فرموده است که کسی که اطاعت کند
رسول خدا را خدا را اطاعت کرده است و نیز فرموده است که بدرستی که آنها
که با تو بیعت میکنند با خدا بیعت میکنند و مجموع اینها و امثال اینها بنحوی است
که برای تو ذکر کردم که رضای دوست خدا رضای خدا است و سخط او سخط
خدا است و بیعت کردن با او بیعت کردن با خدا است و اهانت با او اهانت
بخدا است و جنگ با او جنگ با خدا است و همچنین و اگر چنانچه در حقیقت
حزن و اندوه و شادی و حزن و خشنودی و خشمناکی و امثال اینها عارض
ذات خدا شوند مثل اینکه عارض ما میشوند و حال آنکه همه اینها مخلوق خدا
میباشند و خدا اینها را موجود کرده است پس جایز است و کسی را میرسد که
بگوید که آفریننده در یک روزی فانی میشود بجهة اینکه هرگاه رضا و سخط
و حزن و اندوه عارض او شوند پس لا محاله تغیر عارض او میشود و ذات
او متغیر میگردد و هرگاه ذات خدا متغیر شود و حالات مختلفه برای او بهم
رسد پس بیرون شبهه این نخواهد بود از هلاکت و فانی شدن و در معرض
فنا و زوال خواهد بود و هرگاه چنین شد پس خالق و مخلوق از یکدیگر
ممتاز نمیشوند و معلوم نمیشود که خالق کیست و مخلوق کیست بسیار بعید است
ذات مقدس خداوند عز و جل از این قول یعنی ذات او منزه است از اینکه

رضا و سخط و امثال آن عارض او شود یا آنکه متغیر شود و صفت تغیر برای او باشد
یا آنکه با مخلوقاتش مشتبه شود و معلوم نشود که خالق کیست و مخلوق کیست بلکه آنست
که خالق است و اوست که آفریده است هر چیز برا از جهت حاجتی و مطلبی و غرضی
و هرگاه مخلوق گردن خدا عالم را بجهت حاجتی نیست و مخلوق هم در ذات و هم در صفات
غیر خالقش است پس برای خدای عز و جل مثلی و شبیهی نمی‌باشد نه در ذات و نه در صفات
پس بنا بر این برای او حدی نمی‌باشد زیرا که اگر برای او حد باشد پس لازم میآید
که مرکب باشد پس ممکن خواهد بود نه واجب و همچنین کیف برای او نمی‌باشد
زیرا که اگر برای او کیفیتی باشد و متکیف شود بکیفیات لازم میآید که برای
او صفتی باشد علاوه بر ذاتش پس نیز لازم میآید که ممکن باشد نه واجب و نیز
حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل و گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابرهیم بن
هاشم از پدرش از عباس بن عمرو فقیمی از هشام بن حکم که گفت که بدرستی که مردی
سؤال کرد از حضرت ابی عبد الله ع و گفت که آیا برای خدا رضا و سخط و خشنودی
و ناخشنودی میباشد یا نه حضرت فرمود بلی و لکن رضا و سخط و خشنودی
و ناخشنودی او مثل رضا و سخط مخلوقین نمی‌باشد زیرا که رضا و سخط
حالتی است که عارض انسان میشود و نقل میکند او را از حالتی بحالتی دیگر مثل
اینکه عارض میشود او را رضا پس نقل میکند او را از حالت اضطراب و انقلاب

بحالت سکون و اطمینان و همچنانکه عارض او میشود غضب و نقل میکند
او را از حال سکون و اطمینان بحال اضطراب و انقلاب زیرا که بنای
خلقت و آفرینش انسان بر اضطراب و انقلابست زیرا که مرکب است
از اجزای چند که در حقیقت متباین و در صورت و کیفیت مختلف
و برای آن چیزهائی که خارج اند از حقیقت انسان مثل ادراکات
و کیفیات نفسانیه مثل رضا و سخط که عارض میشوند و نقل میکنند او را — شخص م
از حالی بحالی دیگر چه مدخلیت و تاثیر کلی است در انسان و خالق واقف بیننده
ما هیچ چیز را مدخلیتی در او نیست بجهت اینکه او واحد است و اصلا
ترکیبی در او نمی‌باشد نه در ذهن و نه در خارج و نیز خالق ما احدی الذات
است یعنی وجود او عین ذات اوست پس رضای او ثواب اوست و غضب او
عقاب اوست بدون اینکه چیزی داخل او شود و نقل کند او را از حالی بحالی
دیگر زیرا که دخول چیزی در چیزی از صفات مخلوقین است که عاجز
و محتاجند **باب** در بیان معنی هدایت و ضلالت و توفیق و خذلان
در صورتی که اینها را نسبت میدهند بخدا و میگویند که خدا فلان شخص را
هدایت کرد یا فلان کس را گمراه نمود یا اینکه زید را توفیق داد و عمرو را مخذول
نمود و واگذاشت حدیث کرد ما را علی بن عبد الله وراق و محمد بن احمد

شیبانی و علی بن احمد بن محمد خدا راضی باد از همه ایشان و گفتند که حدیث کرد
ما ابو العباس احمد بن یحیی بن زکریا عطار و گفت که حدیث کرد ما را بکر بن عبد
الله بن حبیب و گفت که حدیث کرد ما را تمیم بن بهلول از پدرش از جعفر بن سلیمان
بصری از عبد الله بن فضل هاشمی که گفت سؤال کردم از حضرت ابی عبد الله ع
از معنی قول خدا عز و جل من یهد الله فهو المهتد و من یضلل فلن تجد له ولیا
مرشدا که ترجمهٔ ظاهرش اینست که هر کسی را که خدا راه نماید باین معنی که او را توفیق
دهد پس او راه یافته است بفلاح و رستگاری و هر کسی را که گمراه کند یعنی فرو
گذارد او را پس هرگز نمی یابی تو برای او دوستی که راه راست را باو بنماید پس آنحضرت
فرمود که بدرستی که خدای تعالی روز قیامت گمراه میکند ظالمان را یعنی ایشان را
از راه بهشت بیرون میبرد و راه نمائی میکند آنهائی را که ایمان بخدا و رسول آورده اند
و عمل صالح کرده اند و ظلم نکرده اند و اذیت بمسلمانان نرسانیده اند براه بهشت
همچنانکه فرموده است و یضل الله الظالمین و یفعل الله ما یشاء یعنی گمراه
میکند خدا روز قیامت ظالمان را و هر چه خدا میخواهد میکند و در جای
دیگر فرموده است که بدرستی که آنکسانی که ایمان آوردند و عمل صالح کردند
راه نمائی میکند ایشان را پروردگار ایشان بسبب ایمانشان بسوی باغهائی که
جاری است در زیر آنها نهرهای آب و ایشان را در بوستانها خواهند برد

که در آن

که در آن بوستانها انواع نعمتها میباشد و جاری میشود در منازل ایشان نهرهای
آب خوشگوار راوی میگوید که عرض کردم که قول خدای تعالی و ما توفیقی الا بالله
و ان ینصرکم الله فلا غالب لکم و ان یخذلکم فمن ذا الذی ینصرکم من بعده
که ترجمه اش اینست که نیست توفیق من مگر بخدا و اگر یاری کند شما را پس بعد
از آن هیچکس بر شما غالب نخواهد شد و اگر خدا واگذارد و واگذارد شما را پس
کیست که یاری کند شما را غیر از او چه معنی دارد و معنی توفیق چیست و مراد از
نصرت و خذلان چه میباشد فرمود که هرگاه بنده خدا را اطاعت کند و آنچه را
که مامور است بکردن آن بکند و هر چه را که فرموده است مکن نکند پس در این صورت
مجموع افعال او بر وفق امر و نهی خدا میباشد و بنده را باین جهت موفق
میگویند و اگر چنانچه بگوئی اراده معصیتی بکند خدا حایل میشود میان او و میان
آن معصیت پس ترک کردن او آن معصیت را بسبب توفیق دادن خدا است او را
و هرگاه خدا واگذارد او را و حایل نشود میان او و میان آن معصیت تا آنکه مرتکب آن
معصیت شود پس در این وقت خدا خذلان کرده است او را و یاری نکرده است و توفیق
نداده است او را مترجم گوید که هدایت کردن و راه نمودن خدا بنده را بر چند
نوع میباشد یکی این است که قوتهائی چند به بنده عطا فرماید که بواسطهٔ آن
قوتها منافع و مضار خود را بداند و بداند که چه چیز برای او نفع دارد و چه چیز

ضرر شد قوة عقلیه و حواس باطنه و مشاعر ظاهره و یکی دیگر اینست که علامتها و نشانهای
چند قرار دهد که آنها حق را از باطل جدا کنند قسم دیگر این است که پیغمبران و کتابهای
چند را بفرستد که ایشان حق را از باطل و صالح را از فاسد جدا کنند و مردم را براه راست
راه نمائی کنند قسم دیگر این است که بطریق وحی یا الهام یا خواب و امثال اینها حقیقت امری
برای بنده کشف نماید و این قسم مخصوص انبیا و اولیا می باشد و در قرآن بهر یک
از این اقسام اشاره شده کلیات هدایت اینهاست که مذکور شد و جزئیات
آن نهایت ندارد **باب** در بیان معنی لا حول و لا قوة الا بالله حدیث کرد مارا
احمد بن حسن قطان و گفت که حدیث کرد مارا حسن بن علی سکری و گفت که
حدیث کرد مارا ابو عبدالله محمد بن زکریا بصری و گفت که حدیث کرد مارا جعفر بن
محمد بن عماره از پدرش از جابر بن یزید جعفی از حضرت ابی جعفر که گفت سؤال
کردم از آنحضرة از معنی لا حول و لا قوة الا بالله فرمود معنیش این است که
نیست حیله برای ما از معصیت خدا مگر بقوة و یاری خدا و نیست قوتی برای ما بر طاعت
و فرمان برداری خدا مگر بتوفیق خدا **باب** در بیان معانی حروف مقطعه که در اوایل
سور قرآنیه است خبر داد مارا ابو الحسن محمد بن هرون زنجانی در نامه که نوشته
بود بمن و در آن نامه نوشته بود که حدیث کرد مارا معاذ بن مثنی عنبری و گفت که حدیث
کرد مارا عبدالله بن اسما و گفت که حدیث کرد مارا جویریه از سفیان ثوری که گفت

که گفتم

که گفتم جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب که یا ابن رسول الله
چه چیز است معنی قول خدای عز و جل الم المص الر المر کهیعص طه طسم یس ص
حم عسق ق ن فرمود ای سفیان اما الم که در اول سوره بقره است پس معنی
او اینست که انا الله الملک یعنی منم خداوند بحق و معبود مطلق که پادشاهی و
پادشاهی مرا لایق است و پس مراد این است که الف اشاره است بانا و لام
اشاره است به الله و میم اشاره است به الملک و اما الم که در اول آل عمران است
پس معنی او این است که انا الله المجید یعنی منم خدای بزرگ و المص معنیش این است
که انا الله المقتدر الصادق یعنی منم خداوند قادر توانای صادق و الر معنیش
این است که انا الله الرؤف یعنی منم خدای مهربان و المر معنیش این است
که انا الله المحیی الممیت الرازق یعنی منم خداوندی که زنده کننده ام و میراننده ام
و روزی دهنده ام و کهیعص معنیش اینست که انا الله الکافی الهادی الولی
العالم الصادق الوعد یعنی منم خداوندی که کافی میباشم برای هر کس که توکل کند
بر من و راه نماینده ام بندگان را براه حق و متولی امور ایشانم و عالم و دانا ام
و وعده ام راست است و هرگز خلف وعده از من صادر نمیشود و اما طه پس نامیست از
اسمهای پیغمبر است و معنی او این است که یا طالب الحق الهادی الیه ما انزلنا علیک
القرآن لتشقی یعنی ای طلب کننده حق و راه نماینده بسوی حق ما نازل نکردیم قرآن را

برتو برای اینکه باین شدت خود را بمشقت اندازی وتعب بکشی بلکه برای این
فرستادیم که تو باین سعادت تمتع شوی وبسعادت ابدی برسی واما طس پس معنی او
اینست که انا الطالب السمیع یعنی منم خداوندی که طالب سعادت رستگاری شما
میباشم وشنونده ام وهرچه میگویید میشنوم واما طسم معنیش اینست که انا الطالب
السمیع المبدئ المعید یعنی منم خداوندی که طالب سعادت بینکانم وشنونده
سخنهای ایشانم وموجود کننده اشیا منم ومعدوم کننده آنها نیز منم واما یس پس او
نیز نامیست از نامهای پیغمبر ومعنی او اینست که یا ایها السامع بوحی والقرآن الحکیم
انک لمن المرسلین یعنی ای شنونده وحی من قسم بقرآن حکیم که بدرستی که تو هم اینه
از جمله رسولان وفرستادگانی واما ص پس آن چشمه ایست که مبعوث از زیر عرش
ورسول خدا در شب معراج از او وضو ساخت وجبرئیل هر روز یکبار بدو داخل
این چشمه میشود وفرو میرود در آن پس بیرون میاید وبالهای خود را بر هم
میزند پس هر قطره آبی که از بالش میچکد خدا از آن قطره ملکی خلق میکند و آن ملک
مشغول تسبیح وتهلیل وتکبیر وتحمید خدا خواهد بود تا روز قیامت واما حم
پس معنی او اینست که الحمید المجید یعنی منم ستوده منم بزرگ عزیز من دیگری
لایق ستایش وسزاوار بزرگی نیست واما حمعسق پس معنی او اینست که الحلیم
المثیب العالم السمیع القادر القوی یعنی منم حلیم وبردبار ومنم ثواب دهنده

وجزا

وجزا دهنده اعمال ومنم شنونده ودانا وصاحب قوة وتوانا واما ق پس او
کوهیست که احاطه کرده است بزمین ودور زمین را فرا گرفته وسبزی آسمان
از اوست وباو خدا نگاه میدارد زمین را از اینکه با اهلش پایین برود واما
ن پس او نهریست در بهشت خدا فرمود منجمد شو پس خشک شد پس گردید
مداد یعنی مرکب پس بقلم تعلیم فرمود که بنویس پس قلم نوشت در لوح
محفوظ هرچیزی را که از کتم عدم بعالم وجود آمده بود با اینکه بعد ازین
برعرصه خواهد آمد تا روز قیامت پس مداد مدادی بود از نور وقلم قلمی
بود از نور ولوح لوحی بود از نور سفیان گفت پس عرض کردم خدمت
آنحضرت که یابن رسول الله فدای تو شوم امر لوح وقلم را بیش ازین
برای من بیان فرما وتعلیم فرما بعضی از آنچیزهایی که خدا بتو تعلیم
کرده است پس فرمود که ای پسر سفیان سعید اگر نه این بود که تو اهل
جواب وقابل تعلیم میباشی جواب ترا نمیدادم ولکن چون اهل فهم زاد
میباشی بشنو وبفهم وضبط کن پس بدانکه نون ملکیست که میرساند خبر را
که مامور است بسوی قلم وقلم ملکی است که میرساند بسوی لوح ولوح ملکی
است که میرساند بسوی اسرافیل واسرافیل میرساند بسوی میکائیل ومیکائیل
میرساند بسوی جبرئیل وجبرئیل میرساند بسوی پیغمبران سفیان گفت

که بعد از آن فرمود برخیز ای سفیان و برو که ایمن نیستم بر تو مترجم گوید
که اینکه حضرت فرمودند برخیز شاید که جهت آن بوده باشد که اگر او را امر
نمیفرمودند به برخواستن و رفتن باز طلب میکرد که بیان از زیاده فرمایند
و او قابل فهمیدن زیاده از آنچه فرمودند نبود و بسا بود که امر مجانی مبین
که اعتقادش فاسد میشد و نیز حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر
همدانی رضی الله عنه و گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم از پدرش
از یحیی بن ابی عمران از یونس بن عبد الرحمن از سعدان از ابی بصیر
از حضرت ابی عبد الله ع که فرمود الم حرفی است از حروف اسم اعظم
خدا که آن حروف را متفرق ساخته اند و قطعه قطعه نموده اند و هر قطعه
در اول یک سوره آورده اند و پیغمبر یا امام آن حروف را جمع میکنند
و تالیف می نمایند و هر وقت که دعا کنند و خدا را بآن اسم خوانند خدا
البته دعای ایشان را مستجاب میکند و نیز فرمود ذلک الکتاب لا ریب
فیه هدی للمتقین که ترجمه ظاهرش اینست که آن کتابی که قبل از این وعده
دادیم بتو یا آن کتابی که در کتب ما تقدم با نزال او وعده داده بودیم این
کتاب کامل است یعنی قرآن که اصلا شک و شبهه در او نیست یعنی از
ظهور حجت و وضوح دلالت بمرتبه ایست که هر کس در او اندک تاملی کند

بیقین

بیقین خواهد کرد که شک و شبهه را مجال دخل در او نیست دلالت کننده
و راه نماینده است مر پرهیزکاران را بسوی حق بیان میکند شیعیان ما را
یعنی مراد از متقین شیعیان ما است و نیز فرمود که مراد از الذین
یؤمنون بالغیب ویقیمون الصلوة ومما رزقناهم ینفقون که ترجمه
اش اینست که پرهیزکاران آنهائی اند که از صدق عقیده میگروند بنادیده
و بپای میدارند نماز پنجگانه را و از آنچه بدیشان عطا کرده ایم نفقه میکنند
این است که از آن چیزهائی که تعلیم کرده ایم ما ایشان را اشکارا میکنند
و بیان کننده مینمایند یعنی بهر کسی تعلیم میکنند و نیز از آنچه تعلیم کرده ایم و یاد
داده ایم ایشان را از قرآن میخوانند مترجم گوید که شاید که مراد از ایمان
بغیب ایمان بوجود واجب الوجود و صفات ثبوتیه و سلبیه و عدل و نبوة
و امامت و قیامت و ملائکه و وحی و امثال اینها باشد و از جمله آنها اعتقاد
بوجود و غیبت حضرت صاحب الامر و الزمان و نیز بدانکه ایمان اساس
حسنات است و صلوة اتم عبادات بدنیه است و زکوة افضل عبادات مالیه
و باین جهت است که بذکر همین سه فقره انحصار فرموده و نیز حدیث کرد ما را
محمد بن حسن بن احمد بن ولید و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار
از ابراهیم بن هاشم از حسن بن محبوب از علی بن رئاب از محمد بن قیس

که گفت شنیدم از حضرة ابی جعفر ع که نقل میکرد که حیی و ابا یاسر که هر دو پسران اخطب
بودند و جمعی از یهود اهل نجران آمدند بخدمت حضرت رسول ص پس عرض کردند
و گفتند که آیا درین کتابی که میگویی که خدا بر تو نازل کرده است الم هست فرمود
بلی هست گفتند که آیا او را جبرئیل از جانب خدا آورده است فرمود بلی گفتند که
پیش از تو هم پیغمبران بوده اند ما هیچیک را ندیده ایم و نشنیده ایم که مدت
ملک و پادشاهی خود را خبر داده باشد و همچنین نشنیده ایم که غیر از تو پیغمبری
دیگر خبر داده باشد که اجل امتش چه قدر است بعد از آن حیی رو با صحاب کرد
و گفت که الف یکیست و لام سی است و میم چهل است و مجموع هفتاد و یک سال میشود
و تعجب است که کسی بدینی در آید و مذهبی را قبول کند که زمان امتداد آن دین
هفتاد و یک سال باشد بعد از آن رو کرد برسول خدا ص و گفت ای محمد آیا با
الم از این مقوله چیزی دیگر هست فرمود بلی عرض کرد بگو تا به بینم حضرت
رسول ص فرمود المص حیی گفت این طولانی تراست الف یکی لام سی میم چهل صاد
نود و مجموع صد و چهل و یک سال میشود پس باز عرض کرد که غیر از این دیگر
چیزی از این مقوله داری رسول خدا ص فرمود آری گفت بیار فرمود الر گفت این
از آن طولانی تراست الف یکی لام سی و را دویست باز عرض کرد که با این غیر از این هست
با ما رسول خدا ص فرمود بلی عرض کرد بیار حضرت فرمود المر گفت این از همه طولانی

تراست

تراست باز عرض کرد که غیر از این باز هست حضرت فرمود بلی پس حیی گفت امر تو
بر ما مشتبه شد نمیدانیم چه چیز بتو داده اند یعنی کدام یک از این مدتها مدت
ملک تو است و برخواستند و رفتند پس ابو یاسر به برادرش حیی گفت تو
چه میدانی شاید که مجموع این مدتها برای او و امتش باشد بلکه زیادتر
یعنی محمد بن قیس گفت که حضرت ابی جعفر بعد از آنکه از نقل حدیث فارغ شد
فرمود که آیه منه آیات محکمات هن ام الکتاب واخر متشابهات در باب
این آیات نازل شد و نیز فرمود که تاویلات دیگر غیر از آنچه حیی و برادرش
فهمیده اند برای این حروف میباشد و نیز حدیث کرد ما را محمد بن قاسم استرابادی
که او را ابو الحسن جرجانی مفسر میگفتند و گفت که حدیث کرد ما را ابو یعقوب
یعقوب بن یوسف بن محمد بن یوسف بن محمد بن زیاد و ابو الحسن علی بن
محمد بن سیار از پدرانشان از حضرة امام حسن عسکری ع که آنحضرة فرمود
که چون طایفه قریش و جماعت یهود تکذیب کردند بقرآن و گفتند که محمد
ساحر است و سحر کرده است و دروغ بسته است بخدا و قرآن کلام خودش
میباشد و ساخته و بهم بافته اوست پس خدای تعالی در رد آن طایفه بیان فرمود
الم ذلک الکتاب یعنی ای محمد این کتابی که نازل کرده ایم آن را بر تو مولف
است از حروف مقطعه که از جمله آن حروف است الف و لام و میم و بزبان

شما است و مرکب است از حروف هجائیه شما که شما هم کلام خود را از آنها
تالیف میکنید و چیزی تازه و کلام جدا جدا نیست پس اگر راست میگوئید مثلش
بیاورید و از هر کس که میخواهید از آن اشخاصی که در مجالس و محافل شما حاضر
میشوند استعانت بجوئید و از ایشان برای این امر طلب یاری کنید بعد از آن
فرموده است که ایشان قادر بر آوردن مثل آن نیستند و فرموده است که بگو ای
محمد که هر اینه اگر تمام جن و انس جمع شوند و خواهند که مثل این قرآن را بیاورند
نمیاورند و نمیتوانند آورد و اگرچه بعضی پشت بعضی باشند و یاری کنند یکدیگر را
و ایضا معنی الم ذٰلِکَ الکِتٰابُ لا رَیبَ فیه اینست که الم یعنی قرآنی که ابتدا
کرده شده است بالم و اول آن الم است همان کتابیست که خبر دادم من بموسی
و پیغمبران که بعد از او بودند و ایشان خبر دادند به بنی اسرائیل که زود باشد که
نازل کنیم آن را بر تو ای محمد در حالتی که کتابیست بسیار عزیز مندرج است
در آن خبرهای گذشته و وقایع آینده الی یوم القیمة نازل شده است از جانب
خداوند حکیم دانا شکی و شبهه در او نیست زیرا که در ظهور و وضوح بمرتبه ایست
که هرگاه کسی در او اندک تامل کند از شک و شبهه باز میایستد و یقین میکند
که این کلام کلام بشر نیست بلکه در قوه بشر نباشد که تکلم کند به همچنین کلامی
از این گذشته پیغمبران ایشان با ایشان خبر داده بودند که بر محمد همچنین کتابی

نازل خواهد شد دلالت کننده و راه نماینده است مر پرهیزکاران یعنی آنهائی را
که اعراض میکنند از اعمال قبیحه و ترک میکنند افعال ناشایسته را که موجب
هلاکت و باعث ضلالت ایشان است و نیز پرهیز میکنند از اینکه مسلط شود
بر نفوس ایشان سفاهت و بی عقلی حتی آنکه هرگاه عالم شوند و دانا گردند
بر آن چیزی که دانستن آن بر ایشان واجب است البته بعلمشان عمل میکنند
و عمل میکنند بهر چیزی که عمل کردن بآن موجب رضا و خشنودی پروردگار
شان است و نیز انحضرت فرموده که جد ام حضرت صادق ع فرموده که الف حرفی است
از حروف الله و اشاره فرموده است بالف بسوی الله و اشاره کرده است
بلام بالملک العظیم القاهر للخلق اجمعین و اشاره فرموده است بمیم به المجید فی
کل افعاله و گردانید الم ذٰلِکَ الکِتٰابُ را حجت بر جماعت یهود زیرا که چون
خداوند عالمیان موسی بن عمران را و بعد از او سایر پیغمبران را مبعوث کرد بسوی
هیچ قومی و طایفه نبود مگر اینکه از ایشان عهد و پیمان گرفتند که ایمان
آورند به پیغمبر آخر الزمان یعنی محمد عربی ص که مبعوث میشود در مکه و
هجرت میکند از انجا بمدینه و میاورد از جانب خدا کتابی که اول بعضی از
سورهای آن الم است حفظ میکنند امت او آن کتاب را و میخوانند آن را
ایستاده و نشسته و در وقت راه رفتن و آسان میگرداند خدا حفظ کردن

آنرا بر ایشان و مقرون او میکردانند برادر و وصی او را علی بن ابی طالب که
اخذ میکنند از او علمهائی را که خدا باو عطا نموده و بکردن بیاویزند قلاده خلافت
و جانشینی او را بعد از او و ذلیل میسازد هر کسی را که معاند و دشمن اوست بشمشیر
برنده و مغلوب میکردانند هر کسی که مجادله کند با او به دلیلهای واضح روشن
و مقاتله میکنند با دشمنان خدا بظاهر آن کتاب تا اینکه بکشانند ایشانرا بسوی
اینکه قبول کنند دین اسلام را بخوشی یا بناخوشی و بعد از اینکه محمد از دار فانی
بسرای باقی رحلت نماید و اکثر آنهائی که در ظاهر ایمان آورده بودند مرتد شوند
و از دین بر کردند و باطن خود را اظهار نمایند و تاویلات قرآنرا یعنی شان
نزول آن را تحریف کنند و معانی آنرا تغییر دهند و قرآن را موافق خواهش
خود معنی کنند و تاویلات و توجیهات نامربوط و نامعقول که نه خدا راضی است
بآن و نه رسول برای آن قرار دهند در آن وقت مقاتله خواهد کرد با ایشان
بر تاویل آن کتاب یعنی بمقتضای حکم باطنی کتاب تا اینکه بکردد شیطان
ملعون که ایشانرا اغوا میکرد ذلیل و مخذول و منکوب راوی میکوید که آنحضرت
فرمود که پس چون خدا محمد را مبعوث فرمود و او را در مکه ظاهر نمود بعد
از آن از مکه بمدینه هجرت نمود پس نازل کرد کتابرا بر او و کردانید اول
سوره را که از اکثر سورها بزرکتر بود الم ذلک الکتاب که معنیش این است

که الم آن

که الم آن کتابی است که خبر دادم به پیغمبرانی که پیش از این قوم فرستادم ایشانرا
بسوی بندکان که زود باشد که نازل کنم آنرا بسوی تو ای محمد پس ظاهر شد برای
قوم یهود هم چنانکه پیغمبران ایشان بایشان خبر داده بودند که نازل میشود بر محمد
کتاب بسیار منفعتی که او و امتش میخوانند آن را در جمیع احوال پس بعد از آن
که ظاهر شد بر ایشان که محمد همان محمدیست که در کتابهای خودشان اوصاف
حمیده و اخلاق مرضیه و صفات پسندیده او را دیده اند و خوانده اند و این
کتاب همان کتابی است که پیغمبران خودشان ایشانرا قبل از آن به نزول آن
بر پیغمبر آخر الزمان خبر داده بودند بجهة هواهای نفسانی و تسویلات شیطانی
شروع کردند بر تحریف کردن قران و تغییر دادن معنی آن و بعضی آیاتش را
بپیش خود تاویلات میکردند و توجیهات مینمودند و برای آن معنیهای
تراشیدند که خدا آنها را مخفی نموده و احدی را بر آنها مطلع ننموده زیرا که در
ابراز آنها مصلحت نبوده و ندیده ایشان باعتقاد خود با عنق منکسر میخواستند
از قرآن استنباط نمایند پس جمعی از ایشان آمدند پیش آن پیغمبر ذیشان
برای آنکه در بعضی مطالب با آن حضرت گفتگو نمایند پس رسول خدا مکالمه
با آن قوم بحیا را محول فرمود بعلی مرتضی پس یکی از آن جماعت گفت که اگر پیغمبر
محمد میگوید حق باشد و این کتاب کتاب خدا باشد و کلام خدا باشد پس

ما دانسته‌ایم و میدانیم که مدت ملک و پادشاهی امت او و زمان تسلط و غلبهٔ ایشان
چه قدر است مدت ملک ایشان هفتاد و یک سال است زیرا که الف یکی است
و لام سی و میم چهل و مجموع هفتاد و یک سال میشود پس علی بن ابی طالب فرمود
که هرگاه شما میگوئید که الم اشاره است بمدت ملک امت محمد و عدد آن
هفتاد و یک است پس مدت ملک ایشان هفتاد و یک سال میباشد پس با
المص چه میکنید و حال آنکه آن نیز بر محمد نازل شده است گفتند که عدد آن
یکصد و شصت و یک است آنحضرت فرمود با الر چه میکنید و حال آنکه آن
نیز بر او نازل شده گفتند که عدد او بیشتر است دویست و سی و یک است حضرت
فرمود با المر چه میکنید و حال آنکه او نیز بر او نازل شده است گفتند که او دویست
و هفتاد و یک است پس آنحضرت فرمود که آیا یکی از اینها برای او میباشد یا همه
اینها برای اوست یعنی همین الم برای اوست یا اینکه الم و المص و الر و المر همه
برای اوست پس آن جماعت حیران شدند و کلامشان مغشوش شد و بعضی یک
چیزی گفتند بعضی گفتند که عدد یکی از آنها برای اوست یعنی عدد الم یا المص
مثلا برای اوست بعضی گفتند عدد مجموع که عبارتست از هفتصد و سی
و چهار سال برای اوست و بعد از آن بر میگردد پادشاهی بسوی ما یعنی بسوی
یهود پس آنحضرت فرمود که این سخنی که میگوئید و این مطلبی را که دعوی

میکنند

میکنند آیا از روی کتاب خدا میگوئید و کتابی از کتابهای خدا دلالت میکند
بر این مطلب یا اینکه پیش خود میگوئید و رایهای شما شما را راهنمائی کرده است
بسوی این قول بعضی گفتند کتاب خدا دلالت میکند بر این معنی و بعضی دیگر
گفتند که رایهای ما دلالت کرده است و راهنمائی نموده است ما را بسوی این پس
آنحضرت فرمود که پس بیاورید آن کتابی را که میگوئید که دلالت میکند بر این مطلب
پس همه عاجز شدند و درماندند زیرا که دروغ میگفتند و در هیچ کتابی از
کتابهای خدا آنچه ایشان میگفتند نبود و به بعضی دیگر فرمود که دلیل بر اینکه
این رای شما صواب است چه چیز است گفتند دلیل بر اینکه این رای ما صواب است
این است که این حساب جمل است پس آنحضرت فرمود که چگونه این حروف دلالت
میکند بر آنچه شما میگوئید و حال آنکه نیست در آنها آنچه شما میگوئید بدون
بیان و برهان خبر دهید مرا و بمن بگوئید که اگر کسی بشما بگوید که این حروف اصلا
دلالت نمیکند بر این مطلب و اینکه مدت ملک و پادشاهی امت محمد فلان
قدر است بلکه دلالت میکند بر اینکه هریک از شما لعنت کرده شده باشد
بعدد این حساب یا اینکه بعدد این حروف و این حساب برای هریک از ما
و شما است درهمها و دینارها یا اینکه دلالت میکند بر اینکه بر گردن هریک از
شما دینی میباشد که عدد مال آن دین مساوی عدد این حساب پس در جواب

خواهید گفت گفتند ای ابو الحسن این چنین هاست که تو گفتی هیچ یک از اینها
در الم والمص والر منصوص وظاهر نیست که تو آن را انکار کردی پس آنحضرت
فرمود که آنچه شما هم گفتید در اینها صریح وظاهر نیست پس اگر آنچه من بگویم باطل
است آنچه شما هم گفتید باطل است پس رئیس آن قوم که از همه اعلم وافضل بود واز
همه بهتر حرف میزد گفت ای علی شاد شو بسبب اینکه ما عاجز شدیم از اینکه بر
دعوی خود دلیل وبرهان تمام بیاوریم تو هم دلیل وبرهانی نداری برای آنچه
ادعا کردی مگر اینکه کردانیدی معجزه را دلیل وحجت برای خود پس در اینصورت
نه ما حجتی ودلیلی داریم در آنچه گفتیم ونه تو پس آنحضرة فرمود نه چنین است
وما وشما مساوی نمیباشیم زیرا که برای ماست در آنچه گفتیم دلیلی ظاهر وبرهان
ماهر وآن معجزه است پس ندا کرد شترهای آنجماعت را وفرمود که ای شترها گواهی
دهید برای محمد ووصی محمد پس آن شترها دفعة همه گفتند راست گفتی راست گفتی
ای وصی محمد واین جماعت یهود همه دروغ گفتند پس علی بن ابی طالب فرمود
که اینها نوعی اند از شهود ای جامهای یهود شهادت دهید برای محمد ووصی
او پس جامهای ایشان بزبان آمدند وگفتند راست گفتی راست گفتی ای علی
شهادت میدهیم باینکه محمد رسول خداست واینکه تو وصی بحق او وولی محمد
قدم نگذاشت در کرامت وفضیلتی مگر اینکه تو نیز قدم گذاردی در موضع قدم او

وثابت

وثابت نشد برای او فضیلتی ومرتبه مگر اینکه برای تو نیز ثابت شد همان
فضیلت ومرتبه پس شما دو بدر هستید از اشراقات انوار خدا که در ظاهر ممتاز
شدید از یکدیگر ودو تا شدید ودر حقیقت جدائی میان شما نمیباشد بلکه
یک نور بودید که از دو روزنه ظاهر شده بودید ودر جمیع فضایل با هم شریک میباشید
مگر اینکه پیغمبری بعد از محمد نمیباشد پس در اینوقت آن یهودان کنگ شدند
وبعضی از نظاره کان یعنی آنهائی که در آنجا بودند وگفت وشنید آنحضرت را
با ایشان شنیدند وآن معجزات را دیدند ایمان آوردند وبر یهود وبعضی
دیگر شقاوت غالب شد وگول شیطان خورده ایمان نیاوردند واین است
که خدا فرموده لا ریب فیه یعنی هیچ شکی نیست در اینکه این کتاب کتاب خداست
وهمچنین است که محمد گفته است وهیچ شکی نیست که وصی محمد از قول محمد از قول
پروردگار عالمیان خبر داده است بعد از آن فرموده است هدی للمتقین یعنی
این کتاب هدایت کننده وشفا دهنده است مر متقین وپرهیزکاران از شیعیان
محمد وعلی را یعنی آنهائی که پرهیز کردند وترک نمودند انواع کفر را وپرهیز کردند
وترک نمودند گناهانی را که باعث هلاکت ایشانست ونیز پرهیز کردند از
اینکه ظاهر کنند اسرار خدا را واسرار اوصیاء محمد را پس مخفی داشتند ونهان
نمودند آن اسرار را ونیز پرهیز کردند از پنهان نمودن علوم از اهلش یعنی

آنهائی که قابلیت دارند و مستحق میباشند که علم را بایشان آموزند پس تعلیم
کردند بایشان علوم را و نشر کردند علم را و نیز حدیث کرد ما را مظفر جعفر بن
مظفر علوی سمرقندی رحمه الله وگفت که حدیث کرد ما را جعفر بن محمد بن مسعود
عیاشی از پدرش وگفت که گفت پدرم که حدیث کرد ما را احمد بن احمد وگفت که
حدیث کرد ما را سلیمان بن خصیب وگفت که حدیث کرد ما را مردی که معتمد بود
وگفت که حدیث کرد ما را ابو جعفر رحمة بن صدقه وگفت که مردی از بنی امیه
که زندیق و دهری مذهب بود آمد خدمت حضرة امام جعفر صادق ع و عرض کرد
که اینکه خدای عز و جل در کتاب خود فرموده است المص چه اراده کرده است
باین حروف و از حلال و حرام چه چیز است در این حروف و از آن چیزهائی
که مردم بآن منتفع میشوند کدام در این کلمه میباشد و از او معلوم میشود
ابو جعفر گفت که پس آنحضرة از سؤال آنمرد بسیار خشمناک شد پس فرمود ای
بر تو نگاه دار و ضبط کن ابجد بشمار که میم الف یکی و لام سی و میم چهل و صاد
نود تا است پس مجموع چه قدر شد آنمرد گفت مجموع یکصد و سی و یک میشود
پس آنحضرة فرمود که هرگاه سنه یکصد و سی و یک تمام شود پادشاهی اصحاب
و یاران تو تمام میشود ابو جعفر گفت که پس ما هیشه منتظر بودیم و آنحساب را نگاه
میداشتیم و ملاحظه می نمودیم پس دیدیم که چون سنه صد و سی و یک تمام شد
کردیم علامتی را

روز عاشورا سیاه پوشان یعنی طایفه بنی امیه داخل کوفه شدند و
پادشاهی از دست ایشان بیرون رفت و نیز حدیث کرد ما را محمد بن
ابراهیم ابن اسحق طالقانی ره وگفت که حدیث کرد ما را عبد العزیز بن
یحیی جلودی وگفت که خبر داد ما را محمد بن ذکریا وگفت که حدیث کرد
ما را جعفر بن محمد بن عمارة از پدرش که گفت در خدمت حضرت امام جعفر
صادق بودم پس داخل شد بر آن حضرة مردی و سؤال کرد از معنی
کهیعص پس آنحضرة فرمود که کاف اشاره است باینکه خدای من کفایت
کننده است امور شیعیان را و ها یعنی هدایت کننده ایشان است و یا
بمعنی دوست ایشان و متولی امور ایشان است و عین یعنی عالم است
و میشناسد آنهائی را که اطاعت میکنند ما را و صاد یعنی صادق است
در وعده که بایشان داده و میرساند ایشان را بآن مرتبه و منزلتی که در قرآن
بایشان وعده داده باب در بیان معنی استوا بر عرش و اینکه معنی
قول خدا که فرموده الرحمن علی العرش استوی چه چیز است حدیث کرد ما را
محمد بن موسی بن متوکل وگفت که حدیث کرد ما را عبد الله بن جعفر حمیری
از احمد بن محمد از حسن بن محبوب که گفت حدیث کرد مرا مقاتل بن سلیمان
وگفت که سؤال کردم از حضرة امام جعفر صادق ع از معنی قول خدای تعالی

الرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوىٰ فرموده یعنی مساویست قرب و نزدیکی او تعالی
شانه بهمه چیزی و نیست چیزی که اقرب باشد باو از چیزی دیگر یعنی
چون خدای عز و جل مکانی نیست و مکانی ندارد پس برای هیچ چیز نیست
باو قرب و بعدی نمی باشد و نسبت او بجمیع موجودات علی السویه میباشد
و نه این است که یک موجودی نزدیکتر باشد باو از موجودی دیگر بلکه
احاطه کرده است علم او بجمیع موجودات بیک نسق و رحمت او فرا گرفته
است تمام ممکنات را بیک وتیره بحسب استعداد و قابلیتی که دارند نه
اینکه در علم او یا رحمت او یا قدرت او اختلافی و شدت و ضعفی باشد
مترجم گوید که بعضی از مفسرین در تفسیر این آیه گفته اند که مراد این است
که مستولی شد امر او بر عرش یا مستولی شد بر عرش و تخصیص عرش با
ستیلای خدای عز و جل بر او باعتبار این است که عرش اعظم مخلوقات
است یا آنکه محیط است بسایر اجسام یا آنکه مراد از عرش جمیع ما سوی الله
است چنانکه در حدیث آینده اشاره بان فرموده اند و بعضی بعضی وجوه
دیگر نیز ذکر کرده اند که ذکر آنها منافی مقصود است و حق این است که استوی
و استقرار بر عرش صفتی است از صفات خدا بدون کیف و وصف و باید
اعتقاد بان داشته باشیم و حقیقه آن را بخدا و رسول خدا و ائمه هدی سپرند

اینجا ایشان فرموده اند یا پیغمبرانید چنانست **باب** در بیان معنی عرش
و کرسی حدیث کرد مارا احمد بن حسن قطان و گفت که حدیث کرد مارا
عبد الرحمن بن محمد حسنی و گفت که خبر داد مارا ابو جعفر احمد بن عیسی بن
ابی مریم عجلی و گفت که حدیث کرد مارا محمد بن احمد بن عبد الله بن زیاد
عرزمی و گفت که حدیث کرد مارا علی بن حاتم منقری از مفضل بن عمر که گفت
سؤال کردم از حضرت ابی عبد الله از عرش و کرسی و عرض کردم که عرش
و کرسی چه چیز اند پس فرمود که عرش بیک اعتبار مجموع خلق است
و کرسی ظرف اوست و باعتبار دیگر عرش آن علمی است که خدا تعلیم کرده
است آن را به انبیا و اوصیا و مطلع ساخته است ایشان را بر آن و کرسی
آن علمی است که احدی را بر آن مطلع نکرده است و مخصوص خود ساخته است
و نیز حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد مارا سعد بن
عبد الله از قاسم بن محمد از سلیمن بن داود منقری از حفص بن غیاث
که گفت سؤال کردم از حضرة ابی عبد الله ع از قول خدای عز و جل وسع
کرسیه السموات و الارض و عرض کردم که مراد از کرسی چه چیز است
فرمود که مراد از کرسی علم است که احاطه کرده است بهمه چیزی **باب**
در بیان معنی لوح و قلم حدیث کرد مارا احمد بن حسن قطان و گفت که حدیث کرد

مارا عبد الرحمن بن محمد حسینی و گفت که خبر داد مارا ابو جعفر احمد بن عیسی بن
ابی مریم عجلی و گفت که حدیث کرد مارا احمد بن احمد بن عبد الله بن زیاد عزرمی و
گفت که حدیث کرد مارا علی بن حاتم منقری از ابراهیم کرخی که گفت سؤال کردم
از جعفر بن محمد ع از لوح و قلم و عرض کردم که لوح و قلم چه چیز است فرمود
لوح و قلم دو ملک اند از ملائکه **باب** در بیان معنی موازین یعنی ترازوهائی
که سنجیده میشود بآنها اعمال عباد حدیث کرد مارا احمد بن حسن قطان و گفت که
حدیث کرد مارا عبد الرحمن بن محمد بن حسینی و گفت که خبر داد مارا ابو جعفر
احمد بن عیسی پسر ابی مریم عجلی و گفت که حدیث کرد مارا احمد بن عبد الله بن
زیاد عزرمی و گفت که حدیث کرد مارا علی بن حاتم منقری از هشام بن سالم و
گفت که سؤال کردم از حضرة ابی عبد الله ع از قول خدای عز و جل وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ
الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا که ترجمه ظاهرش این است که وضع
کنیم ترازوها را در روز قیامت برای عدالت پس ظلم کرده نمیشود هیچ
نفسی و عرض کردم که مراد از موازین چه چیز است فرمود که مراد از ترازوها هیچ گونه ظلمی
پیغمبران و اوصیای پیغمبران اند **باب** در بیان معنی صراط حدیث کرد مارا احمد بن
حسن قطان و گفت که حدیث کرد مارا عبد الرحمن بن محمد حسنی و گفت که خبر
داد مارا ابو جعفر احمد بن عیسی بن ابی مریم عجلی و گفت که حدیث کرد مارا احمد بن

احمد بن عبد الله بن زیاد عزرمی و گفت که حدیث کرد مارا علی بن حاتم منقری
از مفضل بن عمر که گفت سؤال کردم از حضرت ابی عبد الله ع از معنی صراط
و عرض کردم که مراد از صراطی که در آیات و احادیث مذکور است چه چیز است
فرمود که صراط راه بسوی معرفت خداست که هر کس در این راه رود بمعرفت
خدا میرسد و او را میشناسد و صراط دو صراط است یک صراطی است که
در دنیا میباشد و یک صراطی است که در آخرت است اما آن صراطی که در دنیا
است پس او امام مفترض الطاعة است که طاعت و فرمان برداری او بر
همه کس واجب و لازم است و هر که بشناسد او را در دنیا و پیروی او کند
میگذرد از آن صراطی که پل جهنم است در آخرت و کسی که در دنیا او را
نشناسد و در رفتار و کردار پیروی او نکند در آخرة وقتی که میخواهد از
پل صراط عبور کند قدمهای او میلغزد و سرنگون بیافتد در جهنم و نیز
حدیث کرد مارا پدرم خدا رحمت کند او را و گفت که حدیث کرد مارا محمد بن
احمد بن علی بن صلتی از عبد الله بن صلتی از یونس بن عبد الرحمن از آن
کسی که نام برد او را از عبد الله حلبی از حضرت ابی عبد الله که فرمود که صراط
مستقیم یعنی راه راست که شخص را بمقصود میرساند امیر المؤمنین علی بن ابی
طالب ع و نیز حدیث کرد مارا احمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم و گفت که حدیث

کرد مارا پدرم از جدّم از حماد بن عیسی از حضرت ابی عبد الله از قول خدای عزّ وجل
اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ که فرمود که صراط المستقیم امیر المؤمنین و معرفت امیر المؤمنین
است و دلیل بر اینکه صراط مستقیم آنحضرة است قول خدای عزّ وجل است که وَإِنَّهُ
فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ زیرا که از آیهٔ شریفه فهمیده میشود که کتاب
مبین امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و در ام الکتاب یعنی سورهٔ حمد نیز ذکر
او شده و در سورهٔ حمد آن آیه که صلاحیت دارد که اشاره بآنحضرة باشد
صراط المستقیم است مترجم گوید که از آیهٔ مذکوره و از آیات و احادیث دیگر
معلوم میشود که کتاب مبین یعنی امیر المؤمنین است و نیز حدیث کرد
مارا محمد بن قاسم استرابادی مفسر و گفت که حدیث کرد مارا یوسف بن محمد بن
زیاد و علی بن محمد بن سیار از پدرهاشان از حسن بن علی بن محمد بن علی بن
موسی بن جعفر از محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام در
تفسیر قول خدای عزّ وجل اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ که فرمود که مراد این است که
دائمی بدار برای ما این توفیق را که عطا فرموده و ما بآن اطاعت کردیم و فرمان
برداری نموده ایم تا پیش از این تا آنکه اطاعت کنیم و فرمان برداری نمائیم ترا
بعد از این و نیز فرمود که صراط مستقیم یعنی راه راست دو تا است یکی صراط
مستقیم یعنی راه راستی که در دنیا است و دیگری صراط مستقیم یعنی راه راستی

که در آخرة میباشد اما صراط مستقیم دنیا آنست که شخصی در دنیا در احوال
و اقوال و افعال از افراط و تفریط همیشه احتراز نماید و متمسک باشد بعروة
الوثقی محبت ائمهٔ اطهار و در محبت و دوستی ایشان نیز باید که از غلو و تقصیر
یعنی افراط و تفریط محترز باشد یعنی مرتبه که برای ایشان نمیباشد باید
برای ایشان ثابت ننماید و همچنین باید ایشان را از آن مرتبه که برای ایشان
میباشد پستتر نداند بلکه باید ایشان را بندهٔ خاص خدا و امام واجب الاطاعة
خود داند خلاصه باید شخص در دنیا همیشه در سلوک طریق قویم و صراط
المستقیم شریعت حضرة سید المرسلین مستقیم و ثابت قدم باشد و باید همیشه
ملازم حق باشد و اصلا بباطل میل نکند و اما صراط مستقیم یعنی راه راستی
که در آخرة است راه مؤمنین است که از آن راه به بهشت میروند و هرکه
از آن راه بیرون نمیروند و راهی است در نهایت استقامت و راستی و نیز
فرمود که جعفر بن محمد الصادق ع در تفسیر آیهٔ کریمه فرمود که حق جل و علا می فرماید
که بنما بما راه راست و ارشاد کن مارا بسوی اینکه همیشه برویم در آن راهی که
میکشاند صاحبش را بسوی محبت و دوستی و میرساند او را بدین و ملت
تو و مانع است از اینکه متابعت کنیم هواهای نفسانی خود را یا اینکه عمل
کنیم بآرای فاسدهٔ خود که تابع نفس شد و پیروی هوا و هوس نفس کرد و خو

کسی دانست و برای خود عمل کرد مثل امر مردیست که شنیدم که اراذل و اوباش
عامه او را تعظیم میکنند و صفات حمیدهٔ او را نقل میکنند پس دوست داشتم
که او را ببینم بوضعی که مرا نشناسد تا انکه قدر و مرتبهٔ او را بدانم و بفهمم پس
بعد از انکه رفتم که او را ببینم دیدم که جمعی از عوام عامه و اراذل و اوباش آن
طایفه دور او گرفته اند پس من در موضعی که دور بود از ایشان ایستادم و روی
خود را پوشانیدم و نظر میکردم بسوی او و آن جماعتی که دور او احاطه کرده بودند
پس آن مرد با آن جماعت روباه بازی میکرد و حیله و تزویر مینمود تا انکه مردم
بجهة مشاغل و امور معاش خود از او جدا شده براهی رفتند و او نیز از ایشان
جدا شده براهی رفت و من نیز بعقب او میرفتم پس هیچ جا نایستاد تا انکه رسید
بدر دکان مرد خبازی پس آن مرد را غافل کرده دو گردهٔ نان از دکان او بطور
دزدی برداشت پس تعجب کردم و با خود گفتم که شاید که با مرد خباز معامله
داشته باشد بعد از آن بشخص انار فروشی گذشت و همراه او بود و از او جدا
نشد تا انکه او را نیز غافل کرده دو انار او را نیز دزدید باز من تعجب کردم و با
خود گفتم که شاید با او نیز معامله داشته باشد ولکن فکر میکردم که چه کار با آن دو	و با خود میگفتم
دو مرد معامله و سر و کاری داشت چرا بطور سرقت و دزدی نان و انار ایشان
برد و از برای چه مصرف برد بعد از آن همان طور عقب او میرفتم تا انکه دیدم که

بشخص

بشخص مریضی رسید پس آن نانها و انارها را پیش روی او گذارده و گذشت
و من نیز بعقب او رفتم تا انکه در خرابه که در میان صحرا بود قرار گرفت پس
بپیش رفتم و باو گفتم که ای بندهٔ خدا من اوصاف حمیدهٔ ترا شنیدم و شوق
لقاء ترا بهم رسانیدم و حال که ترا ملاقات کردم چیزی چند از تو دیدم که مرا
بفکر انداخته و حیران ساخته و بدرستی که سوال میکنم ترا از انها تا انکه
حقیقت امر را بیان نمائی و حیرت مرا زایل کنی پس گفت چه چیز از من دیدهٔ
که باعث حیرت تو شده و ترا فکری نموده گفتم که دیدم که بمرد خبازی گذشتی
و دو نان او را دزدیدی بعد از آن بشخص انار فروشی گذشتی و دو انار او را
نیز دزدیدی پس پیش از انکه حرف دیگر بگوید گفت که بمن بگو که تو کیستی
گفتم که من مردی ام از فرزندان آدم از امت محمد صلعم باز گفت که بگو بمن
که تو کیستی گفتم که مردی ام از اهل بیت رسول خدا صلعم گفت شهر تو کجاست
گفتم شهر من مدینه گفت شاید که تو جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی
ابن ابی طالب باشی گفتم بلی پس گفت که پس چه نفعی دارد برای تو شرافت اصل
تو و حال انکه جاهلی با چیزی که مشرف شده بان و شرافت و بزرگی تو بانست
و ترک کردهٔ علم جد و پدر را و اگر چنانچه تو نیز علم جد و پدر را میدانستی
انکار نمیکردی آن افعالی را که باید پسندید و نیکو شمرد و فاعلش را باید مدح

کرد گفتم چه چیز است اینچنین بکه من جاهل نباشم بان گفت قرآن کتاب
خداست گفتم آن چیزی از قرآن که من جاهلم بان و آنرا نمیدانم چه چیز است و کدام
آیه است گفت قول خدای عز و جل است که فرموده مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ
أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا یعنی هر کس که یک عمل نیک بکند
پس برای اوست ثواب ده مقابل آن و کسی که یک معصیت از او صادر شود پس جزا
داده نمیشود مگر بقدر همان یک معصیت که از او صادر شده و بدرستی که من
چون دو گرده نان دزدیدم دو معصیت کردم و چون دو انار دزدیدم دو معصیت
دیگر نیز کردم پس چهار معصیت بسبب این عمل از من صادر شد پس چون هر یک
از آنها را تصدق کردم بمقتضای آیه کریمه چهل حسنه حاصل شد پس چهار حسنه
از آن چهل حسنه بسبب آن چهار معصیت کم شد و سی و شش حسنه دیگر برای من
باقی ماند پس من گفتم مادرت بعزایت نشیند تو جاهلی و معنی کلام الهی را نمی
فهمیدی آیا نشنیدهٔ که خدای عز و جل میفرماید إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ یعنی
این است و جز این نیست که قبول میکند خدا و میپسندد عمل را از آنهائی که متقی
و پرهیزکارند بدانکه تو چون دو گرده نان را دزدیدی دو گناه کردی و چون
دو انار را دزدیدی دو گناه دیگر کردی و چون آن نانها را و انارها را
بدون اذن صاحبش بغیر صاحبش دادی چهار معصیت دیگر کردی مطلقا

واصلا

واصلا حسنه و عمل نیکی از تو صادر نشد پس شروع کرد بنگاه کردن بمن
پس ورا گذاشتم و رفتم و حضرت صادق ع فرمود که بواسطه این نامربوطها
و این تأویلات قبیحه خود گمراه میشوند و مردم را نیز گمراه میکنند و این
تأویل و سخنی که این ملعون گفت مثل آن تأویل و نامربوطی است که معاویه
علیه اللعنه بعد از قتل عمار یاسر ره گفت و کیفیت آن اینست که بعد از آنکه
در جنگ صفین عمار یاسر کشته شد اصحاب معاویه بشنیدن این خبر مضطرب
گردیدند و نیز دیده بودند که از سر معاویه بپا شدند و گفتند که رسول خدا
فرموده که عمار را خواهند کشت گروهی که ظالم باشند و بر دین من نباشند
و خدا شفاعت مرا نصیب ایشان نخواهد کرد پس عمرو عاص داخل
مجلس معاویه شد و گفت ای امیر المؤمنین چه نشسته که مردم مضطرب شدند
و هیجان آمدند و نزدیک است که کار ضایع شود معاویه گفت چه سبب
عمرو گفت جهة کشته شدن عمار معویه گفت چرا کشته شدن عمار باعث
اضطراب مردم شده عمرو گفت آیا رسول خدا نفرموده که عمار را خواهند
کشت جماعتی که ظالم و بر باطل باشند پس معویه گفت اشتباه کرده آیا ما
عمار را کشتیم علی بن ابی طالب او را کشت بسبب اینکه او عمار را بجنگ ما
آورده و باعث قتلش شد پس این سخن بعلی بن ابی طالب رسید فرمود پس

بنابراین حمزه سید الشهدا را نیز رسول خدا گفت زیرا که رسول خدا
او را برد بجنگ مشرکین و او را میان نیزهای ایشان انداخت بعد از آن
حضرت صادق ع فرمود خوشا حال کسانی که ایشان

حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله از ثابت ثمالی از حضرت امام زین العابدین
که فرمود میان خداوند عالمیان و حجتهای او از انبیا و اوصیا پرده و حجابی
نیست و ماییم درهای رحمت الهی و ابواب فیوضات نامتناهی و ماییم
صراط مستقیم و راه حق و ماییم گنجینه علم خدا و ماییم ترجمهای وحی او و ماییم
ارکان توحید او و ماییم محل اسرار او و حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله از سعد بن
طریف از حضرت امام جعفر صادق ع که گفت که رسول خدا ص فرمود که یا علی
چون روز قیامت شود من و تو و جبرئیل بر سر پل صراط بنشینیم پس در آن
وقت احدی از صراط عبور نمیکند مگر اینکه همراه او برات ولایت و محبت
تو باشد حدیث کرد ما را حسن بن محمد بن سعید هاشمی از حنان بن سدیر
از امام جعفر صادق ع که فرمود که مراد خدای عز و جل در سوره فاتحة الکتاب
که فرموده است صراط الذین انعمت علیهم محمد ص و ذریه اوست حدیث
کرده ما را حسن بن محمد بن سعید هاشمی از محمد بن حسین از پدرش از جدش

که گفت

که گفت که رسول خدا ص در قول خدای عز و جل صراط الذین انعمت علیهم
فرمود که شیعیان علی یعنی آنهایی که انعام شده است با ایشان ولایت
و محبت علی هرگز خدا خشم نمیکند بر ایشان و هرگز گمراه نمی شوند ع
حدیث کرد ما را محمد بن قاسم استرابادی از حسن بن علی بن محمد بن
علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب
علیهم السلام در قول خدای عز و جل صراط الذین انعمت علیهم که فرمود
یعنی بگوئید که هدایت کن ما را براه آنکسانی را که انعام کردی
بر ایشان بتوفیق دین داری و فرمان برداری و ایشان آنهایی اند
که خدای عز و جل در وصف ایشان می فرماید که و من یطع الله و الرسول
فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین
و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقا یعنی هر که اطاعت
کند و فرمان برداری نماید خدا و رسول را پس ایشان با آنکسانی
خواهند بود که انعام کرده است خدا بر ایشان از پیغمبران و صدیقان
و شهیدان و صالحان و آنها خوب رفیقانی میباشند پس فرمود
که مراد از آن چیزی که خدا انعام کرده است با ایشان صحت بدن و مال
و امثال اینها نیست و اگر چه هر یک از اینها از جمله نعمتهای خدا می

عملش را و عطا میکند باو بسبب صبر کردن بر کتمان سر ما و متحمل
شدن غیظ و خشم بجهت اذیتی که شنیده است آن را
از دشمنان ما ثواب آنکسی که غلطیده است بخون خود در راه
خدا و هیچ بنده نیست که اخذ کند از نفسش حقوق برادر
دینی خود را و نقل بعقل در حقوق ایشان ادا کند و از ایشان
راضی باشد و عفو کند از لغزشهای ایشان و دقت نکند
و پی پای ایشان نشود مگر اینکه روزی که خدا را ملاقات
میکند خدا باو میگوید که ای بندهٔ من تو حقوق برادران
خود را ادا کردی و با ایشان مساهله نکردی و از لغزشهای
ایشان گذشتی و بر ایشان تنگ نگرفتی پس من سخی تر
و جوادتر و بزرگترم از تو و سزاوارترم بمثل آنچه تو کردی
از مسامحه نمودن و کرم کردن پس بدرستی که من نیز
امروز مسامحه میکنم و بر تو سخت نمیگیرم و از لغزشهای
تو میگذرم و تو را نمی آزارم و مواخذه نمیکنم ترا بجهت
تقصیر و کوتاهی که از تو در حقوق و بندگی من صادر شده

باشد بجهت اینکه آنهائی که اینها با ایشان انعام شده است کافر
کفار نمیباشند و کافر و منافق نمیباشند پس خدا شما را نمیخواهد بسوی
اینکه طلب کنید و التماس نمائید که ارشاد کند شما را بسوی راه کفار
یا نفاق بلکه امر کرده است شما را خدا باینکه دعا کنید که هدایت کند
و راه نمائی کند شما را بسوی راه آنکسانی که انعام کرده است
بر ایشان بایمان بخدا و تصدیق انبیا و بولایت محمد و آل
محمد و بتقیهٔ حسنه که سالم میماند شخص بسبب آن از شر
بندگان خدا و بمعرفت و شناختن حقوق برادران مؤمن
پس بدرستی که نیست مردی و نه زنی که دوست دارد محمد
و آل محمد را و دشمن دارد دشمنان ایشان را مگر اینکه میباشد
آنمرد که گرفته است و ساخته است برای محافظت کردن
خود از عذاب خدا حصار بسیار عالی را و همچنین نیست
مردی و نه زنی که با بندگان خدا برفق و مدارات رفتار
نماید و خوب مدارات کند یعنی بسبب مدارات از حق
بیرون برود و داخل باطل نشود مگر اینکه برگرداند
خدای عز و جل نفسش را تسبیح و تزکیه میکند و پاک میگرداند

تملق را

پس ملحق میکرداند اورا بمحمد و آل محمد صلی الله علیه وآله

باب در بیان معانی کلمات اذان و اقامه حدیث کرد مارا
احمد بن محمد بن عبد الرحمن مروزی که حاکم مرو بود و گفت که
حدیث کرد مارا ابو عمرو محمد بن جعفر قاری جرجانی و گفت که حدیث
کرد مارا ابو بکر محمد بن حسن موصلی در بغداد و گفت که حدیث کرد
مارا محمد بن عاصم طریفی و گفت که حدیث کرد مارا ابو زید عباس
ابن یزید بن حسن جمال آزاد کرده زید بن علی و گفت که خبر داد
مرا پدرم یزید بن حسن و گفت حدیث کرد مرا موسی بن جعفر از پدرش
محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی که
آنحضرت فرمود که روزی در مسجد نشسته بودیم که مؤذن ببالای مناره
مسجد رفت و گفت الله اکبر الله اکبر پس علی بن ابی طالب گریست
و ما نیز بجهة گریستن آنحضرت گریستیم پس چون مؤذن
فارغ شد و اذان را تمام کرد آنحضرت فرمود که آیا میدانید که
مؤذن چه میگوید عرض کردیم که خدا و رسول و وصی رسول داناترند
و بهتر میدانند فرمود که اگر میدانستید که چه میگوید بسیار کم میخندید و بسیار
میگریستید بلی برای قول مؤذن الله اکبر معنیهای بسیار است از جمله آنها اینست که چون

الله اکبر

الله اکبر واقع میشود بر قدیم بودن او و ازلی بودن و ابدی بودن او و علم
و قوة و قدرت او و حلم او و کرم و جود و عطاء او و کبریاء او پس هرگاه مؤذن
بگوید پس گویا میگوید که آن خداوندی که برای اوست عالم خلق و عالم امر یعنی
اوست که عالم جسمانی را خلق کرده است و اوست که عالم روحانی را موجود نموده
بمشیت و اراده او خلایق موجود شدند و هر چیزی که برای خلق میباشد
از اوست و بازگشت خلایق بسوی اوست و اوست که اول است و پیش از همه
چیزها میباشد و برای اولیت او بدایتی نمیباشد و نیز اوست که آخر همه چیز است
و بعد از همه چیزهاست و برای آخریت او نهایتی نمیباشد و اوست که از هر ظاهری
ظاهرتر است ولکن بحواس و مشاعر ظاهری او را نمیتوان درک کرد و از هر مخفی
مخفی تر است و نیز نمیتوان او را تحدید و تنویع کرد پس اوست باقی و دائمی
که زوال برای او نیست و هر چیزی که غیر اوست فانی است و معدوم خواهد
شد و معنی دوم این است که هرگاه مؤذن بگوید الله اکبر پس گویا گفته است
آنکسی که علیم و داناست و میداند آنچه را که پیش از این واقع شده و هر چه را
که بعد از این واقع خواهد شد بزرگتر است یعنی شأن او از آن ارفع است
که توان او را وصف کرد و معنی سیم الله اکبر یعنی آن خداوندی که قادر است
بر هر چیزی که خواهد و قدرتش از ذات خودش است و هرگاه اراده کند

که چیز بر خلق کند بیکو بد باش پس اینچنین بلا فاصله مباشد و معنی چهارم
الله اکبر یعنی آن حلیمی که حلم و نرمی میکند و در عقوبت بندگان تعجیل نمیکند
بحدی که گمان میکنند که نمیدانند که چه کرده اند و چه میکنند و عفو میکند و در
میگذرد بطوری که گویا ندیده است و نمی بیند که چه میکنیم و پنهان میکند
و می پوشاند گناهان را بنوعی که گویا کسی معصیت و نافرمانی او نمیکند و معنی
پنجم الله اکبر یعنی آن خداوندی که عطایا و بخششهای او بسیار و نعمتهای
او بیشمار است و انعام او همیشگی است و معنی دیگر آن خداوندی که ذات مقدس
او جامع جمیع کمالات است و از هر عیب و نقص منزه است و مراتب شان
او از آن ارفع است که وصف کنندگان بحقیقه آن صفتی که او موصوف است
بان صفت توانند رسید و فهم ما قبل پرتو نور سرادقات جلال لشان از
عظمت ماورای فکرت دانا سعدی از آنجا که فهم اوست سخنی گفت در ... نر
کمالات و هم کسی رسد آنجا و معنی دیگر الله اکبر یعنی خدای عز و جل شان او
از آن ارفع است که محتاج باشد باعمال و افعال بندگان و بهیچ جهتی مستغنی است
از ایشان و از اعمال ایشان بلکه غنی مطلق است بلکه غناء مطلق است بلکه خود
غناست بیت من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم
مترجم گوید که اینکه حضرت فرمودند که الله اکبر واقع میشود بر قدم و ازلیت

وابدیت و غیر ذلک مراد این است که چون الله علم است برای ذات واجب
الوجودی که مستجمع جمیع صفات کمالات است پس لا محاله مستلزم جمیع صفات
کمالات است پس قدیم بودن و ازلی بودن و ابدی بودن و علم و قدرت و امثال
اینها از صفات کمال لازم بلکه داخل در مفهوم الله است پس جایز است که
لفظ الله گفته شود و اراده شود از او هر یک از صفات کمال و از اینجا معلوم شد
که الله اکبر احتمال معانی غیر متناهی دارد فتامل و اما قول موذن که میگوید
اشهد ان لا اله الا الله پس اعلام است باینکه شهادت باید از روی معرفت
قلب باشد نه اینکه بزبان بگوید و دلش خبر نداشته باشد پس گویا میگوید بدل
که قطع دارم و میدانم و اعتقاد دارم باینکه نیست معبودی سزاوار پرستش
مگر خداوندی که جامع جمیع کمالات و از هر نقصی و عیبی منزه و مبرا است
و اینکه هر معبودی سوای او باطل است و شهادت میدهم باینکه نیست
پناهی و گریزگاهی از او مگر بسوی او و حاصل نمیشود نجات و خلاصی از شر
هر صاحب شری مگر بیاری او و اینکه در مرتبه ثانی میگوید اشهد ان لا
اله الا الله معنیش اینست که گواهی میدهم که نیست هدایت کننده و راه
نماینده مگر خدا و نیست دلیلی و راه نمائی برای من مگر خدا و گواه میگیرم
خدا را باینکه نیست معبودی سزاوار پرستش مگر ذات مقدس او جل شانه

ونیز گواه میگیرم آنهائی را که در آسمانها ساکنند و آنهائی را که در زمینها
ساکنند و هر چیزی را که در میان آسمان و زمین میباشد از کوهها و درختها
و چهارپایان و وحوش و هر تر و خشکی را بر اینکه من گواهی میدهم باینکه
نیست خالق و آفریننده و نیست روزی دهنده و نیست معبودی و نیست
نفع رساننده و ضرر رساننده و نیست عطا کننده و منع کننده و نیست دفع
کننده و نیست نصیحت کننده و کفایت کننده و نیست شفا دهنده و نیست
مقدم دارنده و تاخیر اندازنده مگر خدای عز و جل برای اوست خلق و امر
و جمیع خیرات بدست اوست و بسته باراده و مشیت اوست چه بسیار عظیم
الشان است و چه نعمتها که عطا نموده است آن خداوندی که پروردگار عالمیانست
و اما قول موذن که میگوید اشهد ان محمدا رسول الله میگوید گواه میگیرم
خدا را بر اینکه گواهی میدهم باینکه نیست معبودی مگر او و اینکه محمد بن عبد الله
بنده او و رسول و فرستاده او و پیغمبر و برگزیده اوست که فرستاده است او را
بسوی تمام خلایق براه راست و دین حق و گواه میگیرم جمیع انبیاء مرسلین و ملائکه
مقربین و تمام آدمیان را بر اینکه من شهادت میدهم باینکه محمد سید و بهترین
اولین و آخرین است و در مرتبه دوم که میگوید میگوید شهادت میدهم که احدی
محتاج نیست باحدی مگر بسوی خداوند یگانه که غالب است بر هر چیزی و او تعالی

شانه مستغنی و بی نیاز است از همه کائنات و اصلا احتیاج باحدی ندارد و بدرستی
که فرستاده است محمد را بسوی مردمان در حالتی که بشارت دهنده است بثواب
و ترساننده است از عذاب و خواننده است ایشانرا بسوی خدا باذن خدا
و چراغی است روشن که سرگشتگان وادی ضلالت بنور هدایت او مهتدی
میشوند و براه راست میرسند پس هر که انکار کند نبوت او را و ایمان نیاورد
باو خدا او را داخل میکند در جهنم و هرگز از جهنم بیرون نیاید و اما اینکه
میگوید حی علی الصلوة معنیش آنست که بشتابید بسوی بهترین اعمال و شتاب
کنید بسوی مغفرت و آمرزش کریم متعال و خاموش کردن آتشی که برافروختید
بتن آنرا بسبب معاصی و گناهانی که کرده اید تا آنکه باطل کند خدا معاصی
و از گناهان شما درگذرد و تبدیل نماید سیئات شما را بحسنات زیرا که او
پادشاهی است کریم و صاحب فضل عظیم و در مرتبه ثانی که میگوید حی علی
الصلوة مرادش اینست که برخیزید بسوی مناجات و عرض کردن حاجات
بدرگاه قاضی الحاجات و متوسل شوید باو و نزدیکی بجوئید بسوی او بکلام او
و بسیار یاد کنید او را و رکوع کنید و سجود کنید و خضوع کنید و خشوع نمائید
و حاجات خود را نزد او ببرید زیرا که اذن داده است بما و فرموده است که از او طلب
کنیم و چه میخواهیم و اما قول موذن حی علی الفلاح معنیش اینست که رو آورید

و بشارت باید بسوی بقائی که با او فنا نیست و نجاتی که هلاکت همراه او نیست و بشارت باید
بسوی حیوتی که مرگ با او نیست و بسوی نعمتی که تمام شدن ندارد و بسوی ملک
و پادشاهی که برای او زوال نباشد و بسوی شادی که اندوه با او نیست و بسوی
انسی که وحشت با او نیست و بسوی روشنائی که ظلمت و تاریکی با او نیست و بسوی
وسعتی و فراخی که تنگی با او نیست و بسوی بهجت و خوشحالی که هرگز تمام نمیشود و بسوی
غنا و بی‌نیازی که فقر و فاقه با او نیست و بسوی صحتی که بیماری با او نیست و بسوی
عزتی که ذلت با او نیست و بسوی قوتی که ضعف با او نیست و تعجیل کنید و
بشتابید بسوی سرور و رستگاری دنیا و عقبی و نجات این دنیا و آن دنیا و در مرتبه
ثانی که میگوید حی علی الفلاح میگوید سبقت بگیرید بر یکدیگر بسوی آنچه
خواندم شما را بسوی آن و بسوی کرامت بسیار و بخشش بیشمار و نعمت بزرگ
و فوز عظیم و نعیم ابدی در جوار محمد در مکان پاکیزه پسندیده نزد پادشاه
مقتدر و اما الله اکبر میگوید خدای عز و جل اعلی و اجل است از اینکه
احدی از بندگان او بداند کرامتهائی را که عطا میفرماید برای بنده که اطاعت
کرده است او را و والیان امر او را و شناخته است او را و عبادت کرده است او را
و مشغول شده است باو و بذکر او و دوست داشته است او را و انس گرفته است باو
و ایمن داشته است باو و ترسیده است از او و مشتاق است بسوی او و راضی

بوده است

بوده است بحکم او و قضاء او و در مرتبه ثانی که میگوید الله اکبر میگوید خدای
عز و جل از آن عظیم تر است که بدانند احدی مقدار آنچه اکرام میکند بدوستانش
و اندازه عقوبت او را نسبت بدشمنانش و اما قول مؤذن که میگوید لا اله الا الله
معنیش اینست که از برای خدا است بر ایشان حجت بالغه یعنی حجتی که در اثبات
مطلب تمام است و واضح و روشن است زیرا که پیغمبر فرستاد و خلق را بخدا
دعوة کرد و حقیقت امر را برای ایشان بیان نمود و او اجل است و از آن
بزرگتر است که برای احدی بر او حجتی باشد مثل اینکه بگوید که نور راه را
بما ننمودی و پیغمبر نفرستادی پس هر کسی که دعوت او را اجابت کرد و امر و نهی
او را بجا آورد پس برای وی خواهد بود رستگاری و کرامتهای بسیار و کسی که
انکار کرد دعوت او را اجابت نکرد پس خدای مبرا است از عالم و عالمیان
و از هر کس زودتر محاسبه میکند و معنی قد قامت الصلوة که در اقامه گفته
میشود این است که نزدیک شد وقت زیارت کردن و راز گفتن با دوست و روا
شدن حاجتها و رسیدن بآرزوها و رسیدن بمرتبه قرب و کرامت و عفو و مغفرت
و خشنودی خداوند عالمیان مصنف کتاب علیه الرحمة فرموده است که راوی
این حدیث حی علی خیر العمل را ذکر نکرده است بجهة تقیه و در حدیث دیگر فرموده است
که حضرت امام جعفر صادق ع فرمودند که مراد از خیر العمل ولایت است و در حدیث

دیگر فرمودند که مراد از حی علی خیر العمل نیکوئی با اولاد فاطمه است و نیز حدیث کرد
ما را ابو الحسن محمد بن عمر بن علی بن عبد الله بصری و گفت که حدیث کرد
ما را ابو محمد خلف بن محمد بلخی در بلخ از پدرش محمد بن احمد که گفت حدیث
کرد ما را عباس بن ضحاک از مکی بن ابراهیم از ابن جریج از عطا که گفت
من و ابو العالیه و سعید بن جبیر و عکرمه در طایف نزد ابن عباس بودیم که
مؤذن آمد و گفت الله اکبر الله اکبر و اسم مؤذن قثم بن عبد الرحمن ثقفی
بود پس ابن عباس گفت که آیا میدانید که مؤذن چه گفت پس ابو العالیه سؤال
کرد و از او پرسید که مؤذن چه میگوید پس ابن عباس گفت که وقتی که مؤذن
میگوید الله اکبر میگوید ای کسانی که مشغول امور دنیا میباشید وقت نماز
است و نماز واجب شد پس خود را فارغ سازید و متوجه نماز شوید و هرگاه
میگوید اشهد ان لا اله الا الله میگوید که وقتی قیامت بر پا میشود گواهی
میدهند برای من هر چه در آسمانها است و هر چه در زمین است بر اینکه
من هر روز پنج مرتبه شما را خبر دادم و هرگاه بگوید اشهد ان محمداً رسول الله
میگوید که قیامت بر پا خواهد شد و رسول خدا برای من شهادت خواهد داد
که هر روز پنج مرتبه شما را اعلام نمودم باینکه وقت نماز آمد و باید نماز کرد
و هرگاه گوید حی علی الصلوة میگوید که این دین یعنی دین اسلام دین محکم

مستقیمی است

مستقیمی است و اصلا اعوجاج و کجی در او نیست بر پا دارید آن را و هرگاه بگوید
حی علی الفلاح میگوید بشتابید بسوی طاعت و فرمان برداری خدا و بگیرید
سهام و نصیب خود را از رحمت الهی یعنی جماعت و نماز جماعت و هرگاه بگوید
الله اکبر الله اکبر میگوید حرام شد اعمال یعنی هر عملی که برای غیر خدا باشد
حرام است و هرگاه بگوید لا اله الا الله میگوید امانت هفت طبقه آسمان و هفت
طبقه زمین و کوهها و دریاها را گذاردند بر گردنهای شما خواه قبول کنید
و خواه نکنید و نیز حدیث کرد ما را علی بن عبد الله وراق و علی بن محمد بن
حسن قزوینی و گفتند که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله بن ابی خلف الاشعری
و گفت که حدیث کرد ما را عباس بن سعید ازرق و گفت که حدیث کرد ما را
ابو نصر از عیسی بن مهران از حسن بن عبد الوهاب از محمد بن مروان از
ابی جعفر که فرمود آیا میدانی که چه چیز است تفسیر حی علی خیر العمل گفتم نه فرمود
میخوانند ترا بسوی احسان و نیکی با فاطمه و فرزندان او و حدیث کردند ما را
علی بن عبد الله وراق و علی بن محمد بن حسن قزوینی و گفتند که حدیث کرد
ما را سعد بن عبد الله و گفت که حدیث کرد ما را عباس بن سعید ازرق
و گفت که حدیث کرد ما را ابو نصر از عیسی بن مهران از یحیی بن حسن بن فرات
از عماد بن یعلی از علی بن حزور از اصبغ بن نباته از محمد بن حنفیه که کسی نزد او

اذان مذکور نمود و صحبت اذان داشت پس محمد گفت که چون رسول خدا را باسمان
بردند چون باسمان ششم رسید ملکی از آسمان هفتم فرود آمد که پیش از آن هرگز
فرود نیامده بود و پس گفت الله اکبر الله اکبر پس خداوند عالم جل جلاله فرمود که من
همچنین میباشم بعد از آن آن ملک گفت اشهد ان لا اله الا الله پس خدای عز و جل
فرمود من همچنین میباشم نیست معبودی که سزاوار پرستش باشد بجز من بعد
از آن گفت اشهد ان محمدا رسول الله پس خدای عز و جل فرمود که بلی محمد بندهٔ من
و امین من است بر خلق من برگزیدم او را برای اینکه پیغام مرا به بندگان من رساند
بعد از آن گفت حی علی الصلوة پس خدای تعالی فرمود واجب کردانیدم او را بر بندگانم
و کردانیدم او را دین خود بعد از آن گفت حی علی الفلاح پس جناب مقدس الهی
فرمود که رستگار شد کسی که رفت بسوی او و مواظبت کرد بر او بجهت رضا و
خشنودی او بعد از آن گفت حی علی خیر العمل خداوند عالم فرمود که بلی این نماز
افضل و بهترین و پاکیزه ترین اعمال است نزد من بعد از آن گفت قد قامت الصلوة
پس رسول خدا پیش ایستاد و مجموع اهل آسمانها برخاستند و اقتدا کردند بآن
جناب پس از آن در اینجا پیغمبر بآن شرافت مشرف شد **باب** در بیان معنی
حروف معجم حدیث کرد ما را احمد بن بکران نقاش در کوفه و گفت که حدیث کرد
ما را احمد بن محمد همدانی و گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسن بن فضال از پدرش

از ابی

از ابی الحسن علی بن موسی الرضا که آنحضرت فرمود که بدرستی که اول چیزی
که خداوند عالمیان آفرید برای اینکه تعلیم کند بندگان او و بشناساند بایشان
کتابت را حروف معجم بود و بدرستی که در زمان سابق قرار بر این بود
که هرگاه کسی چوب بر سر کسی میزد و سر آنکس معیوب میشد بحدی که قادر
نمیبود بر ادا بعضی از این حروف حکم خداوندی این بود که این حروف را
بر او عرض میکردند و بعد از آنچه از این حروف را نمی توانست ادا کرد دیه آنرا
ضارب میکشید و بتحقیق که حدیث کرد مرا پدرم از پدرش و او از جدش
و او از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب که آنحضرت در بیان معنی الف ب
ت ث که فرمود الف اشاره است بآلاء خدا یعنی نعمتهای ظاهری و باطنی
خدا و با اشاره است به بهجت خدا و تا کنایه است از تمام نمودن و تمام شدن
امر عالم خلق و امر بصاحب الامر یعنی قایم آل محمد و ثا اشاره است بثواب
که رب العالمین بمؤمنین عوض طاعات بایشان عطا میفرماید ج ح خ
پس جیم اشاره است بجمال و جلال ذو الجلال و الاکرام و حا اشاره بحلم خداوند
عالمیان است و گذشتن او از زلات و معاصی گناه کاران از بندگان خدا
اشاره است بخمول و خاموشی و سر پایین انداختن اهل معاصی نزد جناب اقدس
الهی و دال اشاره است بدین خدا و ذال اشاره است بذو الجلال و در ماخوذ است

نند قوف و رحیم و اشاره است باینکه رافت او نسبت به بندگان تام و رحمت او در
باره عالم و عالمیان عام است و ز اشاره است بزلات و لغزشهای که در روز
قیامت برای هر کس خواهد بود و س و ش پس سین اشاره است بسناء و ضیاء
خداوند جل و علا و شین اشاره است باینکه شاء الله ما شاء و اراد ما اراد
وما تشاؤن الا ان یشاء الله یعنی اشاره است باینکه خواست خدا هر چه خواست
یعنی خواست خواست خداست و اراده کرد هر چه اراده کرد و نخواهید شما چیزی را
مگر انکه خدا بخواهد و ص و ض پس صاد اشاره است بصدق وعده خدا باینکه
هر کسی باید از پل صراط عبور کنند و اینکه اهل ظلم و عصیان را در اینجا نگاه میدارند
و نیکان را نه که عبور کنند و ضاد اشاره است بضلالت و گمراهی هر کسی که
مخالفت کرد محمد و آل محمد را و ط و ظ پس طاء اشاره است باینکه طوبی یعنی
خوشی و راحت یا اینکه درخت برای مؤمنین خواهد بود و اینکه منزل و ماوای
ایشان در آنجهان نیکو خواهد بود و ظا اشاره است باینکه ظن مؤمنین یعنی
گمان ایشان بپروردگار ایشان نیکوست و گمان کفار در باره پروردگار بد است
و ع و غ پس عین اشاره است بعلم او و اینکه او تعالی شانه عالم است بر جمیع امور
و غین اشاره است بغنا و استغناء او از ما سوای خود و ف و ق پس فاء اشاره است
بفرح باینکه تخلص از احوال قیامت از صاحب فرح و نیز اشاره است بفوج فوج

انواع

انواع آتش که در باهلش میباورد و ق اشاره است بقرآن و کاف اشاره است باینکه
خداوند عالمیان کافیست بندگان را و لام اشاره است بلغو یعنی سخنان لغو
کفار چنانچه دروغ بخدا می بستند و میم و ن پس میم اشاره است بملک و پادشاهی
خدا و صاحب اختیاری او در روز جزا روزی که در آن روز پادشاهی و صاحب
اختیاری غیر از او نخواهد بود و در آن روز خواهد فرمود که لمن الملک الیوم
یعنی برای کیست امروز پادشاهی بعد از آن ارواح انبیا میگویند لله الواحد
القهار یعنی پادشاهی مخصوص خداوند یگانه قهار است پس خداوند جل
اعلی میفرماید الیوم تجزی کل نفس بما کسبت لا ظلم الیوم ان الله سریع الحساب
یعنی امروز جزا داده میشود هر نفسی بسبب آنچه در دنیا کسب کرده است از
طاعت و معصیت و امروز ظلمی نیست و بدرستی که خداوند عالمیان محاسبه
خلایق را بزودی میکند و برای او اشکالی نیست و نون اشاره است به نوال
یعنی بخشش خدا بمؤمنین و کنایه است نیز از نکال او یعنی عقوبت و عذاب
او کردن نسبت بکافران و واو و ه پس واو اشاره است باینکه ویل لمن عصی الله
یعنی وای بران کسی که معصیت خدا کرد یا اینکه چاه ویل برای او خواهد بود و ها
یعنی هان علی الله من عصاه یعنی ذلیل و خوار است نزد خدا کسی که معصیت
و نافرمانی او کرد و لام و الف لا اله الا الله است که هر کس خالصا مخلصا این کلام را

بگوید البته بهشت برای او واجب میشود وی اشاره است باینکه ید الله
فوق خلقه باسط بالرزق یعنی دست قدرت خداوند عالمیان بالای
سر بندگان مبسوط است برزق و روزی دادن ایشان بعد از آن
آنحضرت فرمود که بدرستی که خدای تبارک و تعالی نازل فرمود قرآن را باین
حروفی که متداول است میان جمیع طوایف عرب و کلمات ایشان همه مؤلف
است از این حروف بعد از آن آیه قُل لَئِنِ اجتمعت الانس والجن را
تا آخر خواندند و ترجمه آیه شریفه این است که بگو ای محمد صلعم که بخدا قسم
که اگر جن وانس جمع شوند و اتفاق نمایند بر اینکه مثل این قرآن را بیاورند
محال است و مثل آن نمیتوانند آورد و اگر چه بعضی کومک بعضی کنند
و بعین حدیث کرد مارا احمد بن محمد بن عبد الرحمن قاری که حاکم بود و گفت
که حدیث کرد مارا ابو عمرو محمد بن جعفر قاری جرجانی و گفت که حدیث
کرد مارا ابو بکر محمد بن حسن موصلی در بغداد و گفت که حدیث کرد مارا
محمد بن عاصم طریقی و گفت که حدیث کرد مارا ابو زید بن عباس بن
یزید بن حسن بن علی شتر دار آزاد کرده زید بن علی و گفت که خبر داد
مرا ابی زید بن حسن و گفت که حدیث کرد مرا موسی بن جعفر از پدرش
جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش

حسین بن

حسین بن علی که آنحضرت فرمود که روزی یهودی آمد بخدمت سید انبیا
و شاه اولیا نیز در خدمت آنحضرت بود بعد از آن آن یهودی از جناب رسالت
پناهی سؤال کرد و گفت که فایده در وضع حروف هجا به چه چیز است پس
جناب رسالت مآب بشاه ولایت مآب فرمود ای علی جواب یهودی بگو
فرمود خداوند توفیق ده او را و زبان او را از خطا نگاهدار پس علی ابن ابی
طالب فرمود بدان ای یهودی که هر حرفی از این حروف نامیست از نامهای
الهی اما الف پس او اشاره است به الله و ماخوذ است از الله الذی
لا اله الا هو الحی القیوم یعنی خداوندی که نیست معبودی سزای پرستش
مگر ذات مقدس او و اما با پس او ماخوذ است از باقی یعنی او باقی و دائمی است
بعد از فانی شدن و معدوم گردیدن هر چیزی و اما تا اشاره است
به تواب و اینکه اوست که قبول میکند توبه را از بندگان و اما ثا اشاره است
بثابت و اینکه اوست موجود ثابت که فنا ندارد و مروی است خدا ثابت بدارد
مؤمنین را بر قول ثابت و اما جیم پس اشاره است به اینکه جل ثناؤه و تقدست
اسماؤه یعنی صفات حسنه و اوصاف حمیده او تعالی شانه بسیار عظیم است
و نامهای او از سمات نقص و عیب منزه و مبرا است و اما حا اشاره است باینکه
اوست حی و حق و حلیم یعنی ثابت و زنده و حلیم و اما خا پس اشاره است باینکه

اوست خبیر یعنی عالم و دانا بجمیع اعمال و افعال العباد و جمیع چیزی برو پوشیده
و پنهان نیست و امّا دال اشاره است باینکه اوست دیّان یعنی جزا دهندهٔ
مردمان در آن جهان و امّا ذال اشاره است بذو الجلال و الاکرام یعنی اوست
صاحب صفات جلال و جمال و امّا را ماخوذ است از رؤف یعنی خداوند تعالی
عالمیان مهربان است به بندگان و امّا زا اشاره است باینکه اوست
بهترین معبودها و زینت آنها و امّا سین اشاره است باینکه اوست بینا
بصیر و سمیع یعنی بینا و شنوا در این دنیا و در آن دنیا و امّا شین اشاره است
باینکه اوست که شاکر عباد یعنی ثواب دهنده است به بندگان مؤمن خود
و امّا صاد اشاره است بصادق الوعد یعنی خداوند عالمیان در وعد و وعید
خود صادق است و خلاف آن نمیکند و امّا ضاد اشاره است باینکه اوست ضار
و نافع یعنی نفع رساننده و ضرر رساننده هر دو اوست و امّا طا اشاره است
بطاهر و مطهر یعنی اوست پاک و پاک کننده و امّا ظا اشاره است بظاهر و مظهر یعنی
او که ظاهر و پیدا است و پیدا کنندهٔ جمیع اشیا است و امّا عین اشاره است بعالم
یعنی اوست علیم و دانا بر تمام دنیا و ما فیها حاجت موری بعلم غیب بداند
در بن چاهی بزیر صخرهٔ صما و امّا غین اشاره است بغیاث المستغیثین یعنی اوست
فریاد رسندهٔ بیچارگان و داد رس دادخواهان و امّا فا اشاره است بفالق الحب

والنوی

والنوی یعنی اوست شکافندهٔ دانه و تخم و امّا قاف اشاره است بقادر علی
خلقه یعنی اوست قادر و توانا بر قاطبهٔ برایا و امّا کاف اشاره است به کافی
یعنی اوست که کافی است بندگانش را و مثلی برای او نبوده و نیست و نخواهد بود
و نه زاینده و نه زاییده شده و امّا لام اشاره است به اینکه اوست لطیف و مهربان
نسبت به بندگان و امّا میم اشاره است به مالک الملک یعنی اوست پادشاه
حق و مالک الملک مطلق و امّا نون اشاره است به اینکه او نور است و نور
آسمانها و زمین از نور روشن اوست و امّا واو اشاره است به اینکه اوست
واحد و یگانه و مقصود همه کس اوست و روی همه بسوی اوست که بت ساز
یهود و شیخ زنخ ● جمله را رو بسوی آن سلطان الخ ● و امّا ها اشاره است باینکه
اوست هادی یعنی راه نمایندهٔ خلایق براه نجاة و امّا لام و الف اشاره است
به لا اله الا الله وحده لا شریک له یعنی نیست معبودی سزای پرستش مگر
ذاتی که جامع جمیع کمالات است منفرد و یگانه است و برای او شریکی نباشد
و امّا یا اشاره است باینکه ید الله باسط علی خلقه یعنی دست قدرت الهی
مبسوط است بر خلایق به نعمتهای غیر متناهی پس حضرت رسول ص فرمود این
قول تو نیست که خدا از جمیع خلایق برای خود دین پسندیده است یعنی هر کس این
حروف را باین قسم تفسیر کند پسندیدهٔ خدا است بعد از آن آن یهودی مسلمان

شد و رفت **باب** در بیان معانی حروف جمل یعنی ابجد هوز حطی تا آخر
حدیث کرد ما را محمد بن ابراهیم بن اسحق و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن
محمد همدانی آزاد کردهٔ بنی هشیم و گفت که حدیث کرد ما را جعفر بن عبد الله بن
جعفر بن عبد الله بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب ع
و گفت که حدیث کرد ما را کثیر بن عیاش قطان از ابی الجارود زیاد بن منذر
از ابی جعفر محمد بن علی الباقر ع که فرمود که چون عیسی بن مریم متولد شد
وقتی که دو روزه شده بود خیال میکردند که دو ماهه است بعد از آنکه هفت ماهه
شد مادرش دستش را گرفت و برد او را بمکتب و او را بر معلم نشانید
پس معلم گفت بگو ابجد پس عیسی سر را بالا کرد و بمعلم گفت آیا معنی ابجد را
میدانی پس معلم تازیانه را بالا برد که بزند پس عیسی گفت ای معلم چرا میزنی
اگر معنی آنرا میدانی بگو و اگر نمیدانی از من بپرس تا برای تو تفسیر نمایم
معلم گفت تفسیر کن آنرا برای من پس عیسی گفت الف اشاره است به آلاء
خدا یعنی نعمتهای خدا و با بهجت خداست و جیم جمال خداست یعنی اشاره است
بصفات جمالیه و نعوت کمالیه او جل شانه و دال دین و آئین خداست و اما
هوز پس ها اشاره است بهول جهنم و واو اشاره است بویل یعنی چاهی است
در جهنم که برای اهلش آفریده شده و زا اشاره است بزفیر یعنی ناله و خروش

جهنم

جهنم و اما حطی اشاره است باینکه حطت الخطایا عن المستغفرین یعنی میریزد
گناهان از استغفار کنندگان مانند ریختن برگ از درخت و اما کلمن یعنی
کلام الله لا مبدل لکلماته یعنی کلام خدا تبدیل کننده و تغییر دهنده برای
آن نیست و سعفص یعنی پیمانه به پیمانه و جزا بمقابل جزاست و اما قرشت یعنی
آتش جهنم اهل جهنم را قطعه قطعه و پاره پاره مینماید و باز جمع میکند آنها را
پس آن معلم بمادر عیسی گفت که ای زن بگیر دست پسرت را از برای که او عالم
و داناست و احتیاج بتعلیم و تادیب ندارد و نیز حدیث کرد ما را محمد بن
حسن بن احمد بن ولید رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار
و گفت که حدیث کردند ما را محمد بن حسین بن ابی الخطاب و احمد بن حسن بن
علی بن فضال از علی بن اسباط از حسن بن یزید که گفت حدیث کرد ما را
محمد بن سالم از اصبغ بن نباته که گفت که فرمود امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع
که عثمان بن عفان سؤال کرد از سید عالمیان از تفسیر ابجد پس رسول ص
فرمود که یاد گیرید تفسیر ابجد را که در اوست تمام امور عجیبه غریبه وای بر آن
عالمی که جاهل باشد بآن و تفسیر آنرا نداند بعد از آن کسی خدمت آنحضرت
عرض کرد که یا رسول الله تفسیر آن چه چیز است بیان فرما پس رسول خدا ص
فرمود اما الف پس آلاء خدا یعنی نعمتهای خداست و نیز حرفیست از حروف

اسمی از اسماء آلهی و با بهجت خداست واما جیم اشاره است بجنت و بین
اشاره است بجمال وجلال او و دال بدین خداست واما هوز ابس ها اشارت
بهاویه که نام طبقه ایست از طبقات جهنم پس وای بر آنکسی که او را سرنگون می
اندازند در آتش واما واو اشاره است بآنکه ویل لاهل النار یعنی وای بر اهل
آتش یا آنکه مراد اینست که چاه ویل برای اهل جهنم است واما زا اشارت
بزاویه از زوایای جهنم پناه میبرم بخدا از آنچه در آن زوایا باشد واما حی
پس حا اشاره است بفرو ریختن گناهان از بندگان مانند ریختن برگ
از درختان در فصل خزان در وقتی که استغفار میکنند و طلب آمرزش می
کنند از پروردگار مهربان واما طا یعنی طوبی یعنی عیش و زندگانی خوش
ومنزل و ماوای دلکش در بهشت برای اهلش خواهد بود یا آنکه مراد از
طوبی درختیست که خدا غرس کرده است او را و روح خود را در او دمیده و شاخهای
آن از بیرون حصار بهشت دیده میشود و میوه طوبی جامهها و زیورها است
که باذن خدا میروید آنها را برای اهل تقوی واما یا اشاره است بآنکه ید الله
فوق خلقه باسط یعنی ید قدرت آلهی و دست مرحمت نامتناهی او بالای سر ایشان
مبسوط است و گسترده است بنعمتهای بی پایان واما کلمن پس کاف کلام خدا است
که تغییر و تبدیلی برای او نمیباشد و لام اشاره است بالمام ازولیه یعنی فرود

آمدن

آمدن و وارد شدن اهل بهشت بعضی بر بعضی برای آنکه یکدیگر را زیارت
کنند و سلام و درود بر همدیگر بفرستند و نیز اشاره است بملاوم یعنی
ملامت کردن اهل جهنم بعضی بعضی را و میم اشاره است بملک خدا که هرگز زایل
نمیشود و نیز اشاره است بدوام وجود او که فنا برای او ابدا روا نیست واما نون
اشاره است به ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ و قلم مزبور از نور و کتاب مذکور از
نور است مینویسد در لوح محفوظ و مطلع میشوند بر آن ملک مقربین درگاه
آلهی که از کدورات جسمانی و علایق نفسانی مجردند واما سعفص پس صاد
یعنی صاع بصاع و پیمانه به پیمانه و نگین به نگین یعنی جزا مقابل جزا است و هم
چنانکه جزا میدهی جزا داده میشوی و هرچه بکاری میدروی چنانچه شاعری
گفته و چه خوب گفته بیت دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر کای نور
چشم بجز از کشته ندروی وعین اراده نکرده است ظلم بر احدی را واما قرشت
یعنی خداوند عالمیان اعضاء بندگان را بعد از موت قطع قطع میکند و متفرق
میسازد و بعد از آن آن اجزا را جمع میکند و زنده میکند و حکم میکند در میان
ایشان بحق و اصلا ظلم کرده نمیشوند بلکه هرچه در دنیا کاشته اند در آنجا
میدروند و نیز حدیث کرد ما را حامد و گفت که خبر داد ما را ابو نصر احمد بن
زید بن عبد الرحمن بخاری در بخارا و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن

احمد بن یعقوب بن اخی سهل بن یعقوب بن ازو گفت که حدیث کرد ما را اسحق بن
حمزه و گفت که حدیث کرد ما را ابو احمد عیسی بن موسی ختار از جهل بن زیاد
یشکری از فرات بن سلیمان از ابان از انس که گفت که رسول خدا فرمود که
یاد گیرید تفسیر ابجد را زیرا که تمام عجایب و غرایب در اوست و ذکر کرده حدیث را
هم چنانکه حضرت امیر المؤمنین ع ذکر فرمودند بدون علم و زیاد و در حدیث
دیگر مرویست که شمعون نامی از حضرت رسول ص سؤال کرد و گفت یا رسول الله
خبر ده مرا و بگو که ابجد چیست و هوز چیست و حطی چیست و کلمن و سعفص
و قرشت و کتب چیست پس رسول خدا فرمود که اما ابجد پس کنیه آدم است
که در ازل ابا کرد از اکل شجره و بعد که کرد خورده شد و اما هوز یعنی فرود آمد
از آسمان بسوی زمین و اما حطی یعنی احاطه کرد باو گناه او و اما کلمن ع
است بکلمه خدای عز و جل و اما سعفص یعنی پیمانه به پیمانه و هم چنانکه جزا
سیئه‌ای جزا داده میشوی و اما قرشت یعنی اقرار کرد بگناه پس خدا از تقصیر او
در گذشت و اما کتب یعنی نوشت خدای عز و جل در لوح محفوظ پیش از آنکه
آدم را خلق کند بدو هزار سال که بدرستی که آدم خلق خواهد شد از خاک و عیسی
خلق خواهد شد بی پدر و در قرآن برای تصدیق و تحقیق این معنی فرموده است
که مثل عیسی نزد خدا مثل مثل آدم است که خلق کرد او را از خاک پس شمعون

گفت

گفت که راست گفتی ای محمد **باب** در بیان معانی نامهای انبیا و وجه تسمیه
ایشان و غیر ایشان بآن نامها حدیث کردند ما را مشایخ ما بسندهای مرفوع
متصل که ذکر کردیم آنها را در ابواب متفرقه از کتاب علل الشرایع که آدم را
آدم میگویند بجهت اینکه بدن او از ادیم ارض یعنی روی زمین مخلوق
شده و حوا را حوا میگویند بجهت اینکه خلق کرده شد از حی یعنی آفریده شد
او را از آدم که صاحب حیوة بود و زنده بود و انسان را انسان میگویند
بجهت اینکه ناسی و فراموش کار است و طایفه نسوان را نسا میگویند
بجهت اینکه ایشان انس دارند بمردان و مردان انس دارند با ایشان
و مرئه را مرئه گفته اند زیرا که خلق شده است از مرء یعنی مرد و ادریس را
ادریس میگویند زیرا که علی الدوام بدرس احکام و تعلیم سنن اسلام
اشتغال داشت مترجم گوید که ادریس را هرمس و المثلث بالنعمة
و ادریس خوانند و مراد از هرمس عطارد است و چون معرفت سیر کواکب
و مهارت در احکام و خواص و مزایای نجوم و ابداع خط بقلم و اصطناع
رقوم از خصایص آنحضرت بود بدین اسم موسوم گشت و از این جهت
که همواره بتدریس علوم شرایع و دراست صحف آبا و اجداد و بیان معارف
الهیه و ذکر سنن انبیاء متقدمه و متاخره مبادرت مینمود ادریس لقب

یافث و چون پیغمبر سیم بود و در حکمت نیز در مرتبهٔ سیم بود چنانکه حکما اوریا را
ثالثش میخوانند چه استاد او غادیمون مصری را که بقول بعضی نبی مرسل با اهل
یونان است اوریا ثانی میدانند و غادیمون بمعنی نیک بخت است و در سلطنت
نیز در درجهٔ ثالثه متمکن گشته در میان عرب بمثلث بالنعمة اشتهار دارد
و نوح را نوح گفته اند زیرا که پانصد سال نوحه کرد و بر نفس خود گریه کرد
مترجم گوید که در کتب تواریخ و سیر چنین بنظر رسیده که روزی نوح بر سگی
گذشت که اعضای او مجروح بود آن سگ با وی زبان شد نوح با وی خطاب
فرمود که دور شو ای قبیح سگ بسخن در آمد گفت ای نوح اگر میتوانی بهتر
از این خلق کن و بروایتی گفت ببین که نقش را عیب میکنی یا نقاش را ای
نوح زبان نگاه دار که نام او بیت را تو خود بر خود جاری ساختی اگر بتو سنین
سگی از من بیرون نکنند تواند و اگر داغ خذلان بر جبین آدمیان کشد هم تواند
نوح از این سخن باضطراب آمده آغاز نوحه کرد و پانصد سال میگریست
از این جهت مسمی شد بنوح و معنی طوفان که در زمان آن پیغمبر جلیل الشان
واقع شد این است که آب بحدی طغیان کرد که از سر هر چیزی در گذشته
مشهور است که از هر کوهی که از آن بلندتر نبود چهل گز آب بالا رفت و هود را
هود میگویند بجهة این است که هدایت کرده شد بسوی اینچیزی که قوم او

آن گمراه

آن گمراه شدند و مبعوث شد برای اینکه هدایت کند ایشان را براه راست
و معنی ریح عقیم که خدا قوم عاد را بآن هلاک ساخت این است که آن بادی
بود که آبستن شده بود بعذاب و عقوبت یعنی متضمن عذاب بود و از رحمت
الهی عقیم بود یعنی اصلاحی و منفعتی در آن باد نبود مثل اینکه میگویند
فلان شخص عقیم است یعنی اولادش نمیشود چون آن باد آمد جمیع کوه
سنگها و حصارها و شهرها و انبارهای آب ایشان از مکانهای خود کنده
شد آورد کرد و هر ذرهٔ آنرا بجائی برد و معنی ذات العماد این است که قوم
عاد نظر باینکه ضخیم الجثه و طویل القامه و عریض البدن و شدید البطش
و کثیر القوة بودند ستونها از کوهها بیرون میآوردند که طول آنها مثل
طول آن کوهها و بقدر و قامت خودشان چهارصد ذرع بود و آن
ستونها را در مکانی نصب کرده بالای آنها از سنگها رفیع البنیان بنا
میکردند پس باین جهت ایشان را ذات العماد میگویند و معنی ابراهیم این است
که اراده کرد نیکویی را پس نیکی کرد و معنی ذی القرنین این است که چون
دعوت کرد قوم خود را بسوی خدا زدند و را و بر یک طرف راست سرش را
مجروح کردند پس مفارقت کرد از ایشان و مدتی از آن جهة پنهان
بود و باز مراجعت کرد بسوی آنجماعت و شروع کرد بدعوت کردن ایشان

حضرت احدیت پس باز زدند او را و طرف دیگر سرش را مجروح کردند
پس باین جهت او را ذوالقرنین گفته اند مترجم گوید که در وجه اشتهار او
بذوالقرنین وجوه دیگر نیز گفته اند مثل اینکه دو ضفیره داشته یعنی دو
گیسوی بافته یا انکه تاج او دو شاخ داشته یا انکه در زمان حیات او
دو قرن از مردم در گذشتند دیگر انکه خوابی دیده بود که آفتاب را بر شال
اسبی زیر ران کشیده و دو قرن او را گرفته از قیروان بقاف شتافته
و از خاور مشرق بمغرب تاخته چون این خواب را برای قوم خود نقل کرد
او را بذوالقرنین ملقب ساختند و اثر خواب او بظهور رسید در مشرق
و مغرب عالم سیر کرد و بقرن طلوع و قرن غروب آفتاب رسید و اصحاب
رس را اصحاب گفته اند به سبب انتساب ایشان بنهری که ان را رس میگویند
و در بلاد مشرق واقع است و بعضی گفته اند که رس نام چاهی است که اصحاب
ان بعد از سلیمان پیغمبر خود را در آن چاه انداخته هلاک کردند و اصحاب
رس جماعتی بودند که درخت صنوبر را که او را شاه درخت میگویند
و یافث بن نوح ان را غرس کرده بود و بعد از طوفان روییده و سبز شده
می پرستیدند و زنان ان قوم بیکدیگر مشغول می شدند و باین جهت
از مردان مستغنی بودند پس خداوند عالمیان ایشان را معذب کرداند

بباد بسیار تندی که در نهایت سرخی بود و گردانید زمین را از زیر پای
ایشان گوگرد که میافروخت و سایه انداخت بر سر ایشان ابر سیاه بیا
تاریک و احاطه کرد بر ایشان و فرو گرفت ایشان را مانند قبه ابری که مانند
ذغال سیاه بود و افروخته میشد پس گداخت بدنهای ایشان همچنانکه
میگدازد قلع در آتش و یعقوب را یعقوب میگویند بجهت اینکه او با عیص
برادرش توامین بودند و اول عیص متولد شد و بعد عقب او یعقوب
متولد شد و اسرائیل یعنی عبد الله است زیرا که اسرا یعنی عبد میباشد
و ایل نام خدای عز و جل است و بروایت دیگر اسرا یعنی قوه است و ایل
نام خدای عز و جل است پس اسرائیل یعنی قوة خدا است و همچنین هر اسمی
که آخر او ایل است پس آن لفظی که قبل از او میباشد یا عبد است یا عبید
یعنی آن لفظ پیش یا بمعنی بنده است یا بمعنی بندهٔک و ایل نام خدای عز
و جل است و همچنین جبرئیل یعنی عبد الله است و میکائیل یعنی عبید الله
و همچنین اسرافیل نیز بمعنی عبد الله است یعنی بندهٔ خدا و یوسف را
یوسف گفته اند زیرا که او ماخوذ است از اسف یوسف ایسافا و ایاسف
یعنی بخشم آوردن است و چون فضایل و کمالات که یوسف داشت باعث
غیظ و خشم و حسد برادرانش بود و ایشان را بخشم میاورد او را یوسف گفتند

وموسی را موسی گفته اند بجهة اینکه قبطیان آب را مو سی گویند و درخت را
موسی بینامند وچون زن فرعون موسی را در وقتی که در تابوت بود در دریا
میان آب و درخت گرفت و را موسی نامیدند و خضر را خضر میگویند بجهة اینکه
بر هر چوب خشک و در هر زمین شوره زاری که می نشست آن چوب سبز میشد
و آن زمین نیز گیاه میرویانید و اسم او تالیان بن ملکان بن عابر بن
ارفخشد بن سام بن نوح بود و طور سینا را طور سینا میگویند بجهة اینکه
در آن کوه درخت زیتون بسیار است و هر کوهی که روئیده است در او
گیاهها و درختهائی که آدمیان از آن منتفع میشوند آن کوه را طور سینا
و طور سینین میگویند و هر کوهی که اینها در او نباشد او را جبل و طور
میگویند و معنی قول خدای عز وجل که بموسی فرمود فاخلع نعلیک این است
که رفع کن و از پای کن دو خوف خود را و آن دو خوف یکی خوف
شدن زنش بود که او را در خانه اش گذارده در وقتی که درد زائیدن داشت
و رفت بطور سینا و دیگری خوف از فرعون و فرعونیان بود و نیز روایت
شده است که نعلین موسی از پوست خر مرده بود و وادی مقدس یعنی وادی
پاکیزه و طوی نام آن وادی است و معنی قول خدای عز وجل که فرمود قولا له
قولا لینا لعله یتذکر او یخشی این است که تکلم کنید با او بکلام نرم یعنی او را

بکنیه

بکنیه خطاب کنید و بگوئید ای ابا مصعب و نام فرعون ولید بن مصعب بود
و کنیه اش ابو مصعب بود و معنی فرعون ذی الاوتاد این است که دأب و آیین او بود که
هر گاه کسی را عذاب میکرد امر میکرد که او را بر زمین یا بر چوب عریض بخوابانند
و دستها و پاهای او را بچهار میخ می بستند و او را بر این حال میگذاردند تا
وقتی که میمرد بقول عوام چهار میخش میکشیدند باین جهة خدای عز وجل
او را ذی الاوتاد نامید مترجم گوید که بعضی گفته اند که داود را داود گفته اند
بجهة اینکه جراحت خود را مداوا کرده بود بوُد یعنی بدوستی خدای خود و بعضی
گفته اند ود بمعنی محبت و دوستی خود را مداوا کرد بطاعت و فرمان برداری
حضرت باری تا آنکه قوم او گفتند که داود بنده است و ایوب را ایوب گفته اند
زیرا که او اواب است و اوب بمعنی رجوع و بازگشت است پس ایوب را
ایوب گفته اند زیرا که رجوع کرد بعد از آن بلاها بسوی عافیت و نعمت
و اهل و مال و ولد یعنی بعد از اینکه خداوند عالمیان این نعمتها را از او گرفت
و او را بآن بلاهائی که شنیده مبتلا کرد و او صبر کرد و اصلا جزع نکرد و شکر
الهی را در همه احوال بجا آورد پس خداوند مهربان برغم ملعون شیطان
و بجهة مرحمت نسبت بآن پیغمبر جلیل الشان همان نعمتها را بدون زیاده و نقصان
باو عطا فرمود و یونس را یونس نامیده اند زیرا که از قوم خود مفارقت کرد در

حالتی که انس داشت به بیرون کار ایشان خشمناک بود از قومش و بعد از آنکه قومش
تایب شدند و بازگشت نمودند و یونس مراجعت کرد بسوی ایشان مونس
ایشان شد و با ایشان انس گرفت و اینکه اسمعیل را خدا در قرآن صادق الوعد
یاد فرموده بجهة این است که او با شخصی وعده کرد و یکسال در موضعی که با هم
وعده کرده بودند نشست و انتظار او کشید و اینکه مسیح را مسیح میگفتند
بجهة این است که همیشه سیاحت میکرد و روزه میداشت و نصاری را نصاری
گفته اند از برای آنست که منسوب اند بقریه از قریهای شام که آن را ناصره
میگویند و حواریین آن جماعتی اند که خود را خالص کرده بودند برای خدا
و غیر خود را نیز بموعظه و نصیحت از کدورات معصیت خالص کرده بودند
و آن جماعت گازر یعنی جامه شوی بودند و اینکه بعضی انبیا را مثل نوح
و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و علیهم را اولوا العزم میگفتند
باعتبار این است که ایشان صاحب عزایم و شرایع بوده اند و نیز روایت
شده است که ایشان را اولوا العزم گفته اند بجهت اینکه عزم کرده بودند
بر اقرار و اعتراف به آنچه خداوند عالمیان در باب پیغمبر آخر الزمان و سایر
امامان از ایشان عهد و پیمان گرفته بود مترجم گوید که اولوا العزم یعنی
صاحب عزم است و اراده جزم بر تاسیس احکام الهی و تفصیل اوامر و نواهی

و در حقیقت

و در حقیقت معنی این کلام خلاف است جمعی گویند مقصود از اولوا العزم
واضعان شریعت اند و بعضی را عقیده اینست که مراد ناسخان شریعت
ماقبل اند و بزعم طایفه جمیع پیغمبران اولوا العزم اند بغیر از یونس و باین
استدلال میکنند که حق تعالی در سوره احقاف میفرماید فاصبر کما صبر اولوا
العزم من الرسل و در سوره قلم میفرماید و لا تکن کصاحب الحوت
و کریمه و لم نجد له عزما را در باب آدم واقع شده تاویل میکنند باین
طریق که مراد عزیمت خاص است یعنی عزم بر ترک منهی عنه که اکل
شجره باشد نداشت بلکه از روی سهو و نسیان بآن اقدام نمود نه
از روی جهد و عصیان یا آنکه عزم بر تکرار و اتیان بآن ثانیا نداشت
و قومی گویند اولوا العزم آنانند که بعد از تبلیغ رسالت مامور بوده اند
بقتال و جهاد باب در بیان معانی نامهای نامی حضرت رسالت
پناهی و اهل بیت آن مقرب درگاه الهی حدیث کرد ما را ابو الحسن
محمد بن علی بن شاه در مرو رود و گفت که حدیث کرد ما را ابو بکر محمد بن
جعفر بن احمد بغدادی در ایلاق و گفت که حدیث کرد ما را پدرم و گفت که
حدیث کرد ما را احمد بن سخت و گفت که خبر داد ما را محمد بن اسود بسنده
از ایوب بن سلیمان از ابی البختری از محمد بن حمید از محمد بن منکدر ان

جابر بن عبدالله انصاری که گفت که رسول خدا فرمود که من شبیه ترین
مردم به آدم و ابراهیم شبیه ترین تمام مردم است بمن از جهت خلق و خلق
و مسمی گردانید مرا حق تعالی بالای عرش اعلی بده نام و اوصاف مرا بیان کرد
و هر پیغمبری که خدا بسوی قومی مبعوث کرد امر کرد او را که مژده دهد مرا
بایشان بدهد و بشارت داد بقدوم من بزبان هر پیغمبری که او را بسوی
قومی فرستاد و نام نهاده مرا و برگزیده و منتشر ساخت در توریت نام مرا
و بیش برگزیده کرد در میان اهل توریت و انجیل ذکر مرا و بلند گردانید مرا
در آسمانها تا آنکه رسیدم بمقام قاب قوسین او ادنی و مشتق ساخت اسم مرا
از اسمهای خودش پس مسمی گردانید مرا بمحمد یعنی بسیار ستوده و حال آنکه
نام خودش محمود است و بیرون آورده مرا در بهترین قرنها و زمانها
و در توریت مرا احمد نامید پس بواسطه توحید و اقرار بوحدانیت و
یگانگی او حرام گردانید جسدهای امت مرا بر آتش و در انجیل نیز مرا احمد
نامید یعنی ستاینده ترین اهل سپاس باداء محامد بحمد و قیاس پس
منم محمود و ستوده در میان اهل آسمانها و گردانیده است امت مرا حامدین
یعنی ستایش کنندگان و گردانید نام مرا در زبور ماحی یعنی محو کننده
ظلمت کفر و انکار و زداینده زنگار از آئینه روزگار و در قرآن مرا محمد خوانند — نفاق

پس منم

پس منم ستوده در میان تمام خلایق در روز قیامت در وقتی که بحساب خلایق
میرسند و بحق حکم میکنند و احدی غیر از من شفاعت نخواهد کرد و گردانیده است
نام مرا روز قیامت حاشر یعنی او کسی که بعد حشر حاضر گردد و حشر
مردمان بعد از حشر او و بر قدم او باشد و نیز گردانیده است نام مرا موقف یعنی
که منم واقف سازنده خلایق نزد خالق و نیز مرا عاقب نامیده است زیرا که
بمن ختم شد باب نبوت و رسالت و بعد از من پیغمبری نخواهد بود و من بعقب
همه پیغمبران آمده ام و گردانیده است مرا رسول رحمت و رسول توبه و رسول
ملاحم و مقفی یعنی گشاینده درهای بخشش و مهربانی و نماینده راه توبه
و ندامت بعاصیان و پناه روزگاران امت و مقفی یعنی عاقب است یعنی
بعقب در آینده پیغمبران و شاید مراد از او تتبع کننده انبیاء در خصال حمیده
و اخلاق پسندیده باشد و ملاحم جمع ملحمه است و ملحمه یعنی قتال و حرب است
بدکار — یعنی پیغمبری که مبعوث شده ام بسیف و منم ایستاده و پایدار بر طاعت آن
و منم کامل در جمیع صفات کمال و جامع جمیع محاسن خصال و منم که منت
گذارده است بر من پروردگار من و فرموده است که ای محمد درود
فرستد خدای عز و جل بر تو بر آنکه بتحقیق که فرستادم هر پیغمبری را بسوی
امتش بزبان آن امت و ترا فرستادم بسوی هر سرخ و سیاهی از خلق و با

کردم تو را بخوف و ترسی که یاری نکردم احدی را بآن و حلال گردانیدم برای تو
غنیمت را یعنی آنچه از کفار بزور میگیری و برای احدی پیش از تو حلال
نبود و عطا کردم بتو و بامت تو گنجی از گنجهای عرشم را که آن سورهٔ حمد
و آیات آخر سورهٔ بقره است و گردانیدم زمین را برای تو و امت تو مسجد
که هر جا خواهید نماز کنید و بعبادت من مشغول شوید و گردانیدم خاک را
پاک که برای سجده کنند مرا و عطا کردم بتو و امت تو کلمهٔ تکبیر را یعنی الله اکبر را
و مقرون ساختم ذکر تو را بذکر خودم تا اینکه ذکر نکنند مرا احدی از امت تو
مگر اینکه تو را نیز ذکر کنند پس خوشا بحال تو ای محمد و خوشا بحال امت تو
و نیز حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه خدا خشنود باد از او و از عمش محمد بن
ابی القاسم از احمد بن ابی عبدالله از ابی الحسن علی بن الحسین الرقی از
عبدالله جبله از معویه بن عمار از حسن بن عبدالله از پدرش از
جدش حسن بن علی بن ابی طالب ع که آنحضرت فرمود که گروهی از یهود آمدند
خدمت حضرت رسول ص پس اعلم و داناترین آنقوم سؤال کرد از آنحضرت
از هر چیز و در هر باب و جواب صواب از آنجناب شنید بعد از آن خدمت
آنحضرت عرض کرد و گفت بر چه سبب مسمی شدی به محمد و احمد و ابو القاسم
و بشیر و نذیر و داعی و جهت اینکه شما را باین نامها میخوانند چه چیز است

پس

پس جناب نبوی در جواب آن مرد یهودی فرمود که اما اینکه نام نهادند مرا
محمد پس بجهت این است که من ستوده و پسندیده ام در زمین و اما اینکه
نامیده شدم باحمد زیرا که در میان اهل آسمانها ستوده و پسندیده ام
و اما اینکه مرا ابو القاسم میگویند بجهت این است که خدای عز و جل
روز قیامت تقسیم میکند و معین میفرماید حصهٔ آتش و اهل آتش را پس
هر کسی از خلق اولین و آخرین که کافر شده باشد بمن و انکار کرده باشد
نبوت مرا پس او در آتش خواهد بود و همچنین قسمت میکند و معین میفرماید
قسمت بهشت و اهل بهشت را پس هر کس که ایمان آورده باشد بمن و اقرار
کرده باشد بنبوت من پس او در بهشت خواهد بود و اما اینکه مرا داعی میگویند
باعتبار این است که دعوت میکنم و میخوانم خلایق را بسوی دین پروردگارم
و اما اینکه نامیده شدم بنذیر زیرا که بیم کنندهام اعدا را بعذاب الیم و اما
اینکه بشیرم زیرا که بشارت دهندهام اولیا را بدار نعیم و نیز حدیث کرد
ما را محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن
محمد بن یوسف بن سعید کوفی و گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسن بن علی
بن فضال از پدرش که گفت سؤال کردم از حضرت امام رضا ع و گفتم که بچه
سبب رسول خدا ص مکنی شد به ابو القاسم پس آنحضرت فرمود که بجهت اینکه

براى انحضرت پسرى بود كه نامش قاسم بود بدين جهت او را ابو القاسم كفتند
و نيز كفت كه بعد از انكه انجناب بان طريق جواب دادند من عرض كردم كه يا بن
رسول الله ع ايا مرا قابل مى دانى كه زياده از اين براى من اين مطلب را بيان
فرمائى پس فرمود بلى آيا ندانسته و نشنيده كه رسول خدا ص فرمود كه من
و على بن ابى طالب پدر اين امت ميباشيم عرض كردم بلى يا بن رسول الله شنيده ام
و ديده ام كه رسول خدا ص اين سخن را فرموده است پس فرمود كه ايا نميدانى
كه حضرت رسالت پدر جميع امت است و على بن ابى طالب ع در ميان امت
بمنزله ان حضرت است عرض كردم بلى چنين است پس فرمود ايا نميدانى كه
حيدر كرار قاسم يعنى تقسيم كننده جنت و نار است عرض كردم بلى چنين است
كه مى فرمائى فرمود كه پس رسول خدا ص را ابو القاسم ميكويند زيرا كه انحضرت
پدر قاسم جنت و نار است كه ان على بن ابى طالب است پس عرض كردم كه
اينكه حضرت رسالت و شاه ولايت پدر جميع امت اند چه معنى دارد
فرمود كه بدرستى كه شفقت و مرحمت حضرت رسالت نسبت با امتش
مثل شفقت و عطوفت پدران است بر فرزندان و افضل و بهترين امت
ان حضرت على ابن ابى طالب است ع و بعد از ان حضرت شفقت و رافت امير
المؤمنين نسبت با امت مثل شفقت حضرت رسالت درباره امت زيرا كه

انحضرت

انحضرت وصى و خليفه و جانشين سيد المرسلين است و امام و پيشواى خلق بعد
از ان جناب آن حضرت است پس باين جهت رسول خدا ص فرمود كه من و على بن
ابى طالب پدر اين امتيم و بالاى منبر رفت و فرمود كه هر كس كه مرده باشد و
دينى كذاريده باشد يا انكه عيالى داشته باشد پس ان دين بر ذمه ما است
طلب كارش بيايد نزد من و حقش را بكيرد و نيز نفقه و كسوه عيال او بر من است
بيايد عيال او را پيش من تا انكه نفقه و كسوه ايشان بدهم پس باين جهت
كرديد سيد عالميان اولى به يتيمان و مهربان تر نسبت با ايشان از پدران
و مادران ايشان بلكه اولى است با ايشان از خودشان نسبت بخودشان يعنى
مرحمت و شفقت آن حضرت بشخصى زياده است از محبتى كه خود شخص بخود
دارد و هم چنين نسبت حضرت امير المؤمنين ع با امت بعد از حضرت رسالت
مثل نسبت ان حضرت است با امت و نيز حديث كرد ما را احمد بن حسن قطان
و كفت كه حديث كرد ما را احمد بن ذكريا قطان و كفت كه حديث كرد ما را
بكر بن عبد الله بن حبيب و كفت كه حديث كرد ما را تميم بن بهلول از پدرش
از ابو الحسن عبدى از سليمان بن مهران از عبايه از ابن عباس كه كسى سوال
كرد از ابن عباس از تفسير قول خداى عز و جل أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى ابن
عباس كفت كه اين است و جز اين نيست كه ناميده شد است رسول خدا ص يتيم زيرا

که روی زمین از خلق اولین و آخرین عدیل و نظیری برای او نبود پس خدای عز
و جل بجهت ایشان و منت نهادن بر سید عالمیان بنعمتهای بی پایان فرموده
که أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ یعنی آیا نیافت ترا یتیم یعنی بی مثل و نظیر در میان مردم
مایل گردانید بسوی تو و ایشان را در جوار تو جای داد و عارف گردانید
ایشان را بفضایل و کمالات تو پس شناختند تو را و بکمال معرفت تو بهره یافتند
و نیز فرموده که وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ یعنی یافت ترا گمراه یعنی باعتقاد قوم
تو پس دلالت کرد ایشان را بمعرفت و شناسائی تو و تو را با ایشان شناسا ساخت
و نیز فرموده وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ یعنی یافت ترا فقیر یعنی باعتقاد قوم تو
که میگفتند محمد فقیر است و مالی ندارد پس مستغنی گردانید ترا بمال خدیجه
پس زیاد کرد فضل و نعمتش را بر تو و گردانید ترا مستجاب الدعوه حتی اینکه
اگر دعا کنی بر سنگی و خواهش کنی که بگرداند آنرا برای تو زر البته اجابت
میکند دعوت ترا و نقل میکند حقیقة آنرا بسوی آنچه مقصود تو است
و نیز طعام داد ترا در جائی که طعامی نبود و آب داد ترا در جائی که آبی نبود
و اعانت کرد ترا بملائکه و بفریادت رسید در جائی که اعانت کننده
و فریادرسنده نبود پس بواسطه ایشان ظفر داد و غالب گردانید ترا
بر دشمنان حدیث کرد ما را حمزة بن محمد علوی خشنود باد خدا از او

وگفت

و گفت که حدیث کرد ما را ابو العباس احمد بن محمد کوفی از علی بن حسن بن
علی بن فضال از پدرش از احمد از محمد بن عبد الله بن مروان از ابن
ابی عمیر از بعضی از یاران از حضرت ابی عبد الله ع که فرمود که بدرستی که خدای
تعالی پیغمبر خود را یتیم کرد تا اینکه طاعت و فرمان برداری احدی بر او لازم نشود
پس خدا رحمت کند او را گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن
محمد بن عیسی از ابی عبد الله محمد بن خالد برقی از جعفر بن محمد صوفی که
گفت سؤال کردم از امام محمد تقی ع و گفتم که یا ابن رسول الله چرا رسول خدا را
امی میگویند پس آنحضرت فرمود که مردم در این خصوص چه میگویند عرض کردم
که مردم گمان میکنند که بسبب اینکه آنحضرت را امی میگویند این است که آن
حضرت کتابت نمیتوانست کرد و نوشتن را نمیدانست پس آنحضرت فرمود
لعنت خدا بر ایشان باد دروغ میگویند چگونه میشود که چنین باشد و حال آنکه
خدای عزوجل در کتاب کریم و کلام لازم التعظیم خود میفرماید هُوَ الَّذِي
بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ
وَالْحِكْمَةَ یعنی اوست آن خداوندی که مبعوث گردانید در میان اهل مکه
رسولی که از جنس ایشان و مثل یکی از ایشان بود میخواند برایشان آیات
الوهیت او را و پاک میگرداند ایشان را از خباثت اعمال و عقاید و تعلیم میکند

ایشان از کتابت و حکمت را پس چگونه میشود که کسی علمی را تعلیم کند بخویش
آن علم را نداند بخدا قسم که رسول خدا میخواند و مینوشت بهفتاد و دو
زبان یا هفتاد و سه زبان و اینکه آنحضرة را امی میگویند بجهت این است
که از اهل مکه بود و مکه را ام القری میگویند چنانچه خدای عز و جل فرموده است
لِتُنْذِرَ اُمَّ الْقُرٰی وَمَنْ حَوْلَهَا یعنی فرستادیم ترا تا انکه انذار کنی و
بترسانی اهل ام القری را یعنی اهل مکه را و حوالی آنرا از عذاب ما
در بیان معانی نامهای آل عبا یعنی محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین
علیهم السلام حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را
سعد بن عبد الله از قاسم بن محمد اصفهانی از سلیمان بن داود منقری
از حفص بن غیاث نخعی قاضی از حضرة ابی عبد الله ع که فرمود که ابلیس
رفت نزد موسی بن عمران ع در وقتی که موسی مشغول مناجات و راز
گفتن با قاضی الحاجات بود پس ملکی از ملائکه بشیطان گفت که چه امید
داری و چه میخواهی از او و حال انکه در این حالتی است که می بینی با پ
روردگار خود مشغول مناجات است شیطان گفت امید دارم و میخواهم
از او همان را که از پدرش آدم امید داشتم و خواستم و حال انکه او در بهشت
بود و از جمله آنچه در آن وقت خداوند عالمیان بموسی بن عمران فرمود این بود

که ای موسی

که ای موسی قبول نمیکنم نماز احدی را مگر نماز کسی را که تواضع میکند و فروتنی
مینماید برای عظمت و بزرگواری من و همواره قلبا و از من ترسان و هرا
سان و روز خود را بشب میاورد در حالتی که مشغول است بذکر من و دقیقه
از ذکر من و یاد من غافل نمیشود و شب را بروز نمیاورد در حالتی که اصرار
داشته باشد بر معصیت و نافرمانی من و نیز میشناسد حق اولیا و دوستان
مرا پس موسی عرض کرد و گفت ای پروردگار من این دوستان را که فرمودی
مراد تو از ایشان ابراهیم و اسحق و یعقوب است یا انکه مراد دیگری است
پس از عالم بالا بموسی ندا رسید که ای موسی راست است اینها دوستان
ما میباشند ولکن مراد ما در اینجا آن کسی است که بجهت او آفریدیم آدم
و حوا را و بجهت او آفریدیم بهشت و دوزخ را پس موسی عرض کرد
و گفت پروردگارا انکس کیست فرمود که انکس محمد و احمد است که نام او را
از نام خود مشتق کردم زیرا که من محمودم پس موسی بدرگاه عز و علا التماس
و استدعا نمود و گفت پروردگارا مرا از امت او گردان ندا رسید که ای موسی
تو امت او میباشی هرگاه او را بشناسی و قدر و منزلت او و اهل بیت او را بدانی
بدرستی که مثل او و مثل اهل بیت او و هر کسی را که آفریده ام مثل بوستان است
در بهشت که ورقش هرگز خشک نمیشود و طعم میوه هایش تغییر نمیکند یعنی

نسبت ایشان بسا بر مردمان مثل نسبت جنان است بیکی از بوستانهای دنیا
پس هر کسی که بشناسد ایشانرا وحق ایشانرا ادا کند میگردانم برای او در نزد وقت
جهل حلم و نزد تاریکی نور و اجابت میکنم دعوت او را پیش از اینکه بخواند مرا
و عطا میکنم باو پیش از اینکه سؤال کند از من و حدیث طولانی بود اخذ
کردیم ما از موضع حاجت را یعنی همان جائی را که دلالت داشت بر مقصود ما
ذکر کردیم حدیث کرد مارا احمد بن حسن قطان و گفت که حدیث کرد مارا علی
ابن حسن بن علی بن حسین سکری و گفت که حدیث کرد مارا محمد بن زکریا
جوهری علانی بصری و گفت که حدیث کرد مارا جعفر بن محمد بن عماره از پدرش
از جابر بن یزید جعفی از جابر بن عبدالله انصاری که گفت که کسی
سؤال کرد از رسول خدا و گفت یا رسول الله در وقتی که آدم در بهشت
بود تو کجا بودی فرمود در آنوقت من در صلب او بودم و وقتی که بزمین
آمد من نیز با او در صلب او بودم و سوار کشتی شدم در حالتی که در صلب پدرم
نوح بودم و انداخته شدم در آتش در حالتی که در صلب پدرم ابراهیم
بودم هرگز پدر و مادر من بزنا بهم نرسیدند و همیشه خدای عز و جل نقل
میکرد مرا از اصلاب طیبه بارحام طاهره در حالتی که هم راه نماینده بودم
و هم راه نموده شده حتی اینکه خدای عز و جل در عالم ذر از جمیع پیغمبران و تمام

مردمان

مردمان عهد و پیمان گرفت که وقتی که من بدنیا بیایم و به پیغمبری مبعوث
میشوم و مردم را بدین اسلام دعوت میکنم همه ایمان آورند بمن و به نبوت
من قایل شوند و دین اسلام را قبول کنند و جمیع اوصاف و شمایل مرا
در کتابهای خود بیان کرده و بلی در توریه و انجیل یاد نموده و مرا با
سمان برد و نام مرا از نام خود مشتق کرده است من حمد کنندگان اندو
خداوند عرش محمود است و من محمدم و ایضاً از حضرت امام جعفر صادق
مروی است که فرمود که روزی رسول خدا نشسته بود و علی بن ابی طالب
و فاطمه و حسنین نیز نزد آنحضرت بودند پس رسول خدا فرمود که قسم
بان خداوندی که مبعوث گردانیده است مرا بحق و براستی که نیست در روی
زمین احدی که محبوب تر باشد نزد خدا از ما بدرستی که خدای تعالی مشتق کرد
برای من نامی از نامهای خود پس خدا او محمود است و من محمدم و برای تو یا علی
نیز مشتق ساخت نامی از نامهای خود را پس و علی اعلی است و تو علی
و برای تو ای حسن نیز اشتقاق کرد نامی از نامهای خود را پس او محسن است
و تو حسن و برای تو ای حسین نیز مشتق کرد نامی از نامهای خود را پس
اوست ذوالاحسان و تو ای حسین و نیز مشتق ساخت برای تو ای فاطمه
نامی از نامهای خود را پس او فاطر است و تو فاطمه پس فرمود خداوندا تو مرا

شاهد و گواه میگیرم که بدرستی که من آشتی ام با هر که با ایشان آشتی است
و دشمنم با هر که با ایشان دشمن است و دوستم با هر که دوست ایشان است
زیرا که ایشان از منند و من از ایشانم حدیث کرد ما را ابو نصر احمد بن
حسین بن احمد بن عبید نیشابوری مروانی در نیشابور و اجل براند مردم
که بغض او و عداوت و بغض اهل بیت داشته باشد و گفت که حدیث کرد
ما را محمد بن اسحق بن ابراهیم بن مهران سراج و گفت که حدیث کرد ما را
حسن بن عرفه عبدی و گفت که حدیث کرد ما را وکیع بن جراح از محمد بن
اسرائیل از ابی صالح از ابی ذر رحمه الله که گفت شنیدم که رسول
خدا پیغمبر بود که من و علی بن ابی طالب آفریده شدیم از یک نور و
تسبیح و تهلیل میکردیم خدا را در طرف راست عرش پیش از آنکه خلق
شود آدم بدو هزار سال چون حق تعالی آدم را آفرید گردانید آن
نور را در صلب او و به بهشت که رفت ما در صلب او بودیم و اراده
معصیت که کرد ما در صلب او بودیم و نوح که سوار کشتی شد ما
در صلب او بودیم و ابراهیم را که در آتش انداختند ما در صلب او
بودیم خلاصه همیشه خدای تعالی نقل میکرد ما را از صلبهای پاک
برحمهای پاک تا آنکه رسانید ما را بصلب عبد المطلب پس ما را دو نصف

کرد پس گردانید مرا در صلب عبدالله و گردانید علی را در صلب ابوطالب
گردانید نبوت و برکت را در من و فصاحت و فطانت و فروسیت را در
علی و دو نام از نامهای خود را برای ما اشتقاق کرد پس خداوند عرش
محمود است و من محمد و خدای تعالی علی اعلی است و این علی است حدیث
کرد ما را حسن بن محمد بن سعید هاشمی کوفی و گفت که حدیث کرد ما را
فرات بن ابراهیم کوفی و گفت که حدیث کرد ما را حسن بن حسین بن محمد
و گفت که حدیث کرد ما را ابراهیم بن فضل بن جعفر بن علی بن ابراهیم
بن سلیمان بن عبدالله بن عباس و گفت که حدیث کرد ما را حسن بن
علی زعفرانی بصری و گفت که حدیث کرد ما را سهل بن بشار و گفت
که حدیث کرد ما را محمد بن عبدالله آزاد کرده بنی هاشم از محمد بن اسحق
از واقدی از هذیل از مکحول از طاوس از ابن مسعود که گفت که رسول
خدا بعلی بن ابی طالب فرمود که چون حق تعالی آدم را آفرید و روح
خود را در او دمید و ملائکه را بسجده او امر فرمود و او را در بهشت
ساکن گردانید و کنیز خود حوا را باو تزویج کرد پس چشم بالا کرد و بجانب
عرش نگاه کرد پس پنج سطر دید که در ساق عرش نوشته بود گفت ای
پروردگار من اینها کیستند حق تعالی فرمود اینها کسانی اند که هرگاه

بندگان من ایشان را شفیع خود کرداند نزد من شفاعت ایشان را قبول
میکنم پس آدم گفت پروردگارا سوگند میدهم ترا بقدر و منزلتی که
صاحبان این نامها نزد تو دارند که نام ایشان چیست ندا رسید که ای آدم
انا اول پس من محمودم و او محمد است و انا دوم پس من عالی ام و این
علی است و انا سیم پس من فاطرم و این فاطمه است و انا چهارم پس من
محسنم و این حسن است و انا پنجم پس من ذو الاحسانم و این حسین
همه ایشان ثنا و ستایش میکنند پروردگار خود را حدیث کرد ما را
احمد بن حسن قطان و گفت که حدیث کرد ما را حسن بن علی سکری و گفت
که حدیث کرد ما را محمد بن زکریا جوهری و گفت که حدیث کرد ما را
عباد بن کثیر و ابو بکر هذلی از ابی زبیر از جابر انصاری که گفت که
چون فاطمه زهرا صلوات الله علیها حامله شد بحضرت امام حسن ع
پس زائید وان گوشوار عرش مجید را در جامه زردی پیچید و حال
آنکه رسول خدا امر فرموده بوده که آنحضرت را در جامه سفید بپوشند
بعد از آن سید النساء بعلی مرتضی فرمود که یا علی نام فرزند خود را
معین کن علی بن ابی طالب فرمود که من در نام او بر رسول خدا سبقت
نمیکنم و آمد حضرت رسالت پس حضرت رسول قرة العین بتول را گرفت

داد ابو سعید

داد ابو سعید و زبان مبارک خود را در دهان او داخل کرد آنحضرت
زبان آن سرور را مثل پستان مادر میمکید بعد از آن رسول خدا با ایشان
فرمود که آیا من شما را نگفته بودم که او را در جامه سفید بپیچید پس جامه سفیدی
طلبید و آنحضرت را در آن پیچید و آن جامه زرد را دور انداخت پس در گوش
راست آنحضرت اذان گفت و در گوش چپش اقامه بعد از آن بعلی بن ابی
طالب ع فرمود که چه نام نهادی او را آنحضرت فرمود سزاوار نبود که
در نام او سبقت کنم بر تو پس خدای عز و جل وحی کرد بجبرئیل که برای
محمد پسری متولد شده برو و بگوی او و سلام مرا باو برسان و او را
از جانب من و خود تهنیت و مبارکباد بگو و بگو که بدرستی که علی ابن
ابی طالب نسبت بتو بمنزله هرون است نسبت بموسی پس پسر او را
هم نام پسر هارون کن و نام گذار او را بنام پسر هرون بعد از آنکه
جبرئیل امین بامر رب العالمین بزمین آمد و گذارش از خدمت سید
المرسلین عرض کرد حضرت رسالت فرمود که نام پسر هرون چه بود
جبرئیل گفت که نامش شبر بود جناب نبوی فرمود که من عربیم و زبان
من عربی است روح الامین بامر رب العالمین گفت که او را حسن نام
کن پس حضرت رسالت آنحضرت را حسن نام نهاد پس چون حضرت امام

حسین ع متولد شد رسول خدا ص رفت بخانهٔ علی مرتضی ع و مثل آنچه با امام حسن ع
کرده بود با امام حسین نیز کرد پس جبرئیل نازل شد و گفت بدرستی که خدای
عز و جل ترا ای محمد سلام میرساند و میفرماید که بدرستی که علی از تو بمنزلهٔ
هرون است از موسی پس او را نیز هم نام پسر هرون کن رسول خدا ص بجبرئیل
فرمود که نام پسر هرون چه بود جبرئیل عرض کرد که نامش شبیر بود جناب
مصطفوی فرمود که من عربم و لسان من عربی است جبرئیل بامر خداوند
جلیل گفت که او را حسین نام کن پس آنحضرت را حسین نام کرد حدیث
کرد ما را حسن بن محمد بن یحیی علوی رحمه الله و گفت حدیث کرد مرا جدم
و گفت که حدیث کرد ما را داود بن قاسم و گفت که خبر داد ما را عیسی و گفت
که خبر داد ما را یوسف بن یعقوب و گفت که حدیث کرد ما را عیینه از عمرو بن
دینار از عکرمه که گفت چون فاطمه زهرا صلوات الله علیها حسن مجتبی ع
را بزائید او را نزد رسول خدا آورد و رسول خدا او را حسن نام نهاد پس چون
حسین را بزائید او را نیز نزد آنحضرت آورد و گفت یا رسول الله این پسر بهتر است
از این پسر پس رسول خدا ص آن حضرت را حسین نام کرد حدیث کرد ما را حسن بن
محمد بن یحیی علوی و گفت که حدیث کرد مرا جدم و گفت حدیث کرد مرا احمد بن
صالح تمیمی و گفت که حدیث کرد ما را عبد الله بن عیسی از جعفر بن محمد از پدرش

که فرمود

که فرمود که هدیه آورد جبرئیل برای رسول خدا ص نام حسن بن علی را در
جامهٔ از جامههای بهشت که از حریر بود و رسول خدا ص حسین را مشتق
کرد از حسن حدیث کرد ما را ابو العباس محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی
رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را عبد العزیز بن یحیی در بصره و گفت
که حدیث کرد مرا مغیره بن محمد و گفت که حدیث کرد ما را رجاء بن سلمه از
عمرو بن شمر از جابر جعفی از ابی جعفر محمد بن علی ع که آنحضرت فرمود که چون
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب از جنگ نهروان مراجعت فرمود و بکوفه
تشریف آوردند بسمع مبارک آنحضرت رسید که معویه علیه اللعنه آنحضرت را
دشنام میدهد و لعن میکند و اصحاب آنجناب را میکشد پس بر خواست
و خطبهٔ در نهایت فصاحت و بلاغت خواند و بعد از حمد و ثنای
الهی و صلوة و درود بر حضرت رسالت پناهی و ذکر نعمتهای که خداوند
عالمیان بسید انس و جان و او عطا فرموده بود فرمود که اگر این آیهٔ در
کتاب خدا نبود ذکر نمیکردم آنچه را حال در این مکان ذکر کردم یا ذکر
کردم یا ذکر میکنم خداوند عالمیان میفرماید که وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ
یعنی ای محمد مردم را بنعمتهای که پروردگار تو بتو عطا کرده است
خبر ده بامر خدا یا مر تراست ثنا و ستایش بر نعمتهای تو که از کثرت شمرده

نمی‌شود و به بخششهای تو که فراموش نمیشود ای مردمان بدرستی که رسیده است
بمن آنچه رسیده است و بدرستی که من می‌بینم خود را که اجلم نزدیک شده است
و گویا من در میان شما بودم در حالتی که نشناختید مرا و قدر مرا ندانستید
و برامر من مطلع نشدید و من میگذارم در میان شما آنچه را رسول خدا ام
در میان شما گذاشت و آن کتاب خدا و عترت من است و عترت من عترت
آن کسی میباشد که هدایت کننده است خلایق را براه نجاة و آخر همه
پیغمبران است و سید بزرگواران است و پیغمبر برگزیده است که خدا در
میان تمام خلایق او را اختیار کرده برای رسالت ای مردمان هیچ گوینده
نمیگوید مثل آنچه من میگویم مگر اینکه مفتری است و افترا بخدا و رسول
میگوید ای مردمان بدانید و آگاه باشید که منم برادر و پسر عم رسول خدا و منم
شمشیر عقاب و عتاب او که بمن عقاب میکرد و عتاب مینمود اهل شرک و
معصیت را و منم ستون نصرت او یعنی من یاری میکردم او را و من بودم ستون
عقاب و عذاب او و بواسطهٔ من عذاب میکرد و عقاب مینمود طاغیان و عا
صیان را منم آسیائی که دوران کننده است در جهنم و دندانهای آرد کننده
آن آسیا منم یتیم کننده پسران و دختران منم قبض کننده روحها منم عذاب خدا
که رد نمیکنند او را از گناهکاران منم برزمین زننده شجاعان و کشنده

سواران

سواران و هلاک کننده کسی که کافر شد بخداوند عالمیان منم داماد بهترین
مردمان منم سید امامان و وصی بهترین پیغمبران منم در شهر علم و خزینه
علم رسول و وارث او منم زوج بتول یعنی شوهر فاطمه دختر حضرت رسول
که از دنیا و ما فیها منقطع شده بود و در فضل و دین و حسب از سایر
زنان ممتاز بود و سیده زنان عالمیان بود و پاک و پاکیزه بود و محبوبه
حبیب خدا و بهترین دختران او و پاره جگر او و ریحانهٔ آنحضرت بود که
که هر وقت به بوی خوش مایل میشد آنحضرت را می بوئید و سبط آنجناب
یعنی دو فرزند زاده او یعنی حسن و حسین بهترین سبطها میباشند
و دو فرزند من بهترین فرزندها میباشند آیا کسی هست که منکر باشد
اینهائی را که من گفتم و ادعا کردم کجایند مسلمانانی که از اهل کتابند
بیایند و بشنوند و به بینند که آنچه من میگویم راست است یا دروغ
منم که نام نهاده شده ام در انجیل الیا و در توریة بریق و در زبور اری
و هندیان مرا کبکر میگویند و رومیان بطریسا نامیده اند و اهل فرس جبتر
میگویند و ترک بثیر میگویند و زنجیان حیتر میگویند و کهنه بوی میگویند
و حبشه بتریک میگویند و مادرم مرا حیدره نامیده است و دایه ام مرا میمون
نامیده و عرب مرا علی میگویند و ارمن فریق میگویند و پدرم مرا ظهیر نامیده

بدانید و آگاه باشید که اینک خدای عزوجل فرموده است فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ
بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى الظَّالِمِينَ یعنی پس آواز دهد او آواز دهنده
در میان اهل بهشت و دوزخ که لعنت خدا بر کافرین است مراد خدای تعالی
از آن مؤذن منم و منم مؤذن و آواز دهنده در میان مردمان و خبر
دهندهٔ ایشان با مر و نهی خداوند عالمیان هم درین جهان و هم در آنجهان
و نیز پیغمبر باید که وَأَذَانٌ مِنَ اللّٰهِ وَرَسُولِهِ الخ آن اذان یعنی آن اعلام
نماینده مردمان بآنکه خداوند عالمیان بیزار است از کافران منم و در
آنجا که پیغمبر باید اِنَّ اللّٰهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ مقصود من منم و در آنجا که فرموده است
اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَذِكْرَىٰ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ مرادش از صاحب قلب منم و منم ذاکر
چنانچه پیغمبر باید الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللّٰهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ الخ
یعنی و صاحبان خردها آنانند که از روی اخلاص یاد میکنند خدای تعالی
را در حالت ایستادن و در وقت نشستن و در زمانی که تکیه کرده است
بر پهلوهای خود و مائیم اصحاب اعراف یعنی من و عم من و برادرم جعفر و
پسر عم رسول خدا اصحاب اعرافیم که میشناسیم بهشتیان و دوزخیان را بعلامات
و نشانها که دارند مثل دوستی و دشمنی ما با سفیدی و سیاهی رو
و امثال آن سوگند بآنخدائی که شکافنده دانه و خلق کننده تن است که دوست

ما داخل

ما داخل دوزخ نمیشود و دشمن ما داخل بهشت نمیشود و حق تعالی پیغمبر باید و
عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ یعنی و بر اعراف مردانی چند باشند
مشرف به بهشت و دوزخ که بشناسند اهل بهشت و دوزخ را بعلامتهای
ایشان مثل آنکه بهشتیان سفید روی باشند و دوزخیان سیاه روی
مترجم گوید علامت بهشتی دوستی علی بن ابی طالب است که اثرش سفیدی
روی است و نشانه دوزخی دشمنی آنحضرت است که اثرش سیاهی روی است
و از جمله نامهائی که جناب اقدس الهی مرا در قرآن بآن مخصوص نموده
یکی صهر است چنانچه فرموده وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا
وَصِهْرًا یعنی اوست خداوندی که آفرید از آب یا از نطفه آدمی را پس گردانید
آن را دو قسم صاحبان نسب یعنی ذکور کردانید که فرزندان ایشان برای
شناختن ایشان با ایشان نسبت داده میشوند و قسمی دیگر را صاحب
صهر یعنی اناث قرار داد پس مراد از صاحب نسب رسول خدا و مقصود
از صهر یعنی داماد علی مرتضی خواهد بود و نیز منم اذن واعیه چنانچه
حضرت رب العزت فرموده وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ یعنی حفظ میکنند و
نگاه میدارند آیات قرآن و معارف ربانی را گوشی که نگاه دارنده است
یعنی گوشی که هرچه را که باید حفظ کرد حفظ میکنند و بمقتضای آن

عمل میکنند نه اینکه باین گوش بشنوند و از آن گوش بیرون کنند و منم سلم
رسول خدا در اینجا که میفرماید و رجلاً سلماً لرجل یعنی و مردی که مطیع و منقاد
مردی است و مراد از سلم در آیه مبارکه منم و فرزندان من است مهدی این امت
ای مردمان متنبه شوید و غافل مشوید بدرستی که حق تعالی کردانیده است مرا
محل و آلت امتحان و آزمایش شما و شما را بمن آزمایش میکند بعض و دشمنی
من شناخته میشوند منافقین و بمحبت و دوستی من امتحان میکند مؤمنین را
این عهد و پیمانی است که پیغمبر امی با من فرموده و فرموده که دوست نمیدارد
ترا مگر مؤمن و دشمن نمیدارد ترا مگر منافق و بدانید که منم صاحب علم
رسول خدا در این دنیا و در آن دنیا و رسول خدا فرط و پیش رو من است
و من با او هدایت یافته شدم و براه نمائی او وارد حوض کوثر میشوم
و بدست مبارک او آب کوثر می نوشم و من فرط و پیش رو شیعیان
خود میباشم و ایشانرا بر سر حوض کوثر برده از آن آب سیر میکردانم
بخدا سوگند که دوست من تشنه نمیشود و خوف و ترسی برای او نمیباشد
من دوست مؤمنین و متولی امور ایشانم و خدا دوست من و متولی
امور من است دوستان مرا همین بس است که دوست دارند هر چیز را که
خدا دوست میدارد و دشمنان مرا همین کافیست که دشمن دارند چیزی را

کہ خدا

کہ خدا آنرا دوست میدارد ای مردمان بمن رسیده است که معاویه علیه اللعنة
دشنام داده است و لعن کرده است مرا پروردگارا سخت کیر او را و عذاب
خود را نازل کن بر او که مستحق است و مستجاب کردان دعای مرا ای پروردگار
عالمیان ای پروردگار ربنا المتا اسمعیل و مبعوث کننده ابراهیم بدرستی که
تو ئی خداوند مجید و کریم و تو ئی ستوده شده بسبب صفات حمیده
و کمالات پسندیده پس چون خطیب منبر سلونی از پایهای منبر فرود
آمد دیگر عود نکرد بسوی آنها تا آنکه ابن ملجم مرادی آنحضرت را شهید کرد
بعد از آنکه جابر از نقل حدیث فارغ شد گفت که حال آمدیم بر سر بیان
معانی نامهائی که آنحضرت برای خود ذکر نمود اما اینکه فرموده در انجیل
مرا الی نامیده اند پس بدانکه الی در لغت عرب بمعنی علی است و اما اینکه
آنحضرت را در تورات بری نامیده اند بجهت این است که آنجناب مبرا
بود از شرك و نفاق و اما اینکه کهنه آنحضرت را بری نامیده اند باعتبار این است
که بری ماخوذ است از برئ مکانا و بوه بزم مکانا یعنی فرود آمد در مکان
و ناز لکرد انید و فرود آورد غیر خود شرا در مکان خود و ماوا داد و چون دأب
آنحضرت همیشه این می بود که حق را بمرکز خود قرار میداده و باطل را از ایل
می نموده و نیست میکرده کهنه او را بری نامیده اند و اما اینکه آنحضرت را

در زبور اری نامیده اند بجهة این است که اری سبعی است که میگویند درهم
میشکند استخوان را و میدرد گوشت را و چون حضرت امیر مانند شیر غران بر
دشمنان دین حمله میکرد و استخوانهای ایشان را درهم میشکست باین جهت
آنحضرت را اری گفتند و اما اینکه هندوان امیر مومنان را کبکر نامیده اند بجهة
این است که در بعضی کتابهای که نزد ایشان است و اوصاف سید المرسلین
و جانشین او امیر المومنین در آن مذکور است دیده اند و خوانده اند که
ناصر و یاری کننده او کبکر است و کبکر بزبان عربی آنکسی را گویند که هرگاه
امری را اراده کند و چیزی را طالب شود و چسپد بآن و دست از طلب آن
بر ندارد تا آنکه برسد بآن و آنچیز برای او حاصل شود و نظر باینکه
صاحب این صفت بود و این صفت در او بحد کمال بود لهذا او را کبکر نا
میده اند و اما اینکه رومیان امیر مومنان را بطرسیا میگویند بجهت این است
که اوست ربایندهٔ ارواح یعنی چون روح را او قبض میکند و از جسد بیرون
میاورد و بطرسیا نیز یعنی رباینده است آنحضرت را بطرسیا نامیده اند و
اینکه فرس او را جبیر نامیده اند باعتبار این است که جبیر نام مرغی است شکاری
که آن را باز میگویند و چون آنحضرت همواره در صید کردن حقایق
و معارف مشغول بوده او را جبیر گفته اند و اینکه طایفه ترکان آنجناب را

ببر

ببر میگویند بجهت این است که ببر نام یوز است و یوز سبعی است که هرگاه
چنگال خود را در چیزی فرو کرد تا نبرد دست بر نمیدارد همچنین داب آن
جناب این بوده که هرگاه در کاری عزم میفرمود تا آنکار را باتمام نمیرسانید
دست بر نمیداشت و اما اینکه زنجیان آن برگزیدهٔ خداوند عالمیان را
حیتر میگویند بجهة این است که حیتر کسی است که قطع کنندهٔ پیوندها و حبل
کنندهٔ آنها است و اما اینکه اهل حبشه آنحضرت را بتریك میگویند بجهة
این است که بتریك آن کسی است که بر هر چه بکند آنرا اهلاك و نیست سازد و
نابود گرداند چنانچه آنجناب در هر جنگی بهر کافری که بر میخورد البته آن
کافر از دست او جان نمی برد و اما حیدره که مادر آنحضرت آنحضرت را باین اسم
مسمی کرد اینکه کسی را گویند که رای او متین و محکم و عقل او رزین و مستحکم
باشد و همیشه بیدار و از کار روباه و مردم روزگار و از مکر و شر چرخ کج رفتار حذر
دار باشد و در امور دقیقه و مطالب مشکله فکر و اندیشه نماید و اما میمون کردن
آنحضرت آنحضرت را باین نام نامید جابر گفت که خبر داد مرا محمد بن علی گفت
که دایه آنحضرت که آنحضرت را شیر میداد زنی بود از قبیله بنی هلال و زری
آنحضرت را با برادر رضاعیش که یکسال کمتر از آنحضرت بزرگتر بود در خیمه
گذاشت و خود بجهة مهمی بجائی رفت و از اتفاقات نزدیک آنخیمه چاهی بود

پس آنطفل که برادر رضاعی آنحضرت بود رفت بجانب آنچاه و سر خود را
داخل چاه کرد و در شرف افتادن بود که امیر مؤمنان بجانب او روان شد
و مانند سایر اطفال مردمان خود را کشان کشان باو رسانید و در آن وقتی
که آنحضرت در روان طفل میرفت پای مبارکش بطنابهای خیمه بند شده
خیمه را با ریسمانهای آن میکشید تا خود را بسر برادرش رسانید پس چسبید
و یک پا و یک دستش را گرفت و دستش در دهنش بود و پایش در دستش
و باین طریق آنطفل را نگاه داشت تا آنکه مادرش رسید و آنحالت را دید
پس قوم خود را ندا کرد و گفت ای اهل و قبیله من بیایید و تعجب کنید از این
طفل میمون که نگاه داشته است فرزند مرا برای من پس اهل و قبیله او جمع شده
طفل را از سر چاه برداشتند و از قوة آنحضرت در آن سن و بند شدن
پایش بریسمانهای خیمه و نگاه داشتن طفل تا رسیدن ایشان تعجبها کردند
پس دایهٔ آنحضرت باین جهة آنحضرت را میمون یعنی مبارک و صاحب خیر
و برکت نام نهاد و بعد از آن قبیلهٔ بنی هلال آنطفل را معلق میمون میگفتند
یعنی آویخته شدهٔ میمون زیرا که یک دست و یک پای آنطفل در دست و دهان
آنحضرت بود و باقی بدنش در چاه آویزان بود و نجات یافته بواسطهٔ میمون
و فرزندان آنطفل تا حال زنده است و هست و امّا اینکه از سینه آنحضرت را

فریق

فریق گفته اند پس باین جهت است که فریق یعنی جسور است و جسور مرد شجاع
دلیر را گویند که مردم از او خوفناک اند و امّا اینکه پدر آنحضرت آنحضرت را ظهیر
نامید باعتبار این است که پدر آنحضرت اکثر اوقات پسران خود و پسران برادران
خود را جمع میکرد و امر میکرد ایشان را بکشتی گرفتن چنانچه داب عرب است پس
علی بن ابی طالب دو بازوی کوتاه خود ظاهر میکرد یعنی دستهای خود را
بر میمالید پس با کوچک و بزرگ از برادران خود و پسران عم خود کشتی میگرفت
و همه را میانداخت پس پدرش میگفت ظهر علی یعنی غالب شد علی پس باین
جهت او را ظهیر نامید و امّا عرب آنحضرت را علی میگویند و در بیان اینکه چرا
آنحضرت را علی نامیده اند اهل علم و معرفت خلاف کرده اند طایفه گفته اند
احدی از فرزندان آدم پیش از آن حضرت نه در عرب و نه در عجم مسمی باین
اسم نشده بلی بعضی اوقات اتفاق میافتاد که یکی از عرب میگفت که ابنی هذا
علی یعنی این پسر من علی است و مراد او این نبود که نام پسرش علی است بلکه
مقصودش این بود که پسرش صاحب علو شان و معظم مرتبه است ولیکن
بعد از آن حضرت و در زمان آنحضرت مردم موسوم باین اسم شدند و طایفه
گفته اند که آنحضرت را علی نامیدند بجهت اینکه غالب میشد بر هر کس که جنگ
او مینمود پس بدر را بصورت علی یعنی غالب است و بعضی گفته اند که نامیده شد

آنحضرت علی از این که خانهٔ او در جهت بلندی میشود تا آنکه محاذی خانهٔ پیغمبران
میشود و حال آنکه هیچ پیغمبری نیست که خانهٔ احدی در علو و بلندی بخانهٔ او برسد
مگر آنکه آنکس نیز پیغمبر باشد و بعضی گفته اند که آنحضرت را علی میگویند باعتبار
اینکه پاهای مبارک خود را بر دوش مبارک رسول خدا گذاشت و بلند شد
و بتهائی را که در بام کعبه بود همه را پائین انداخت و شکست و این مرتبه برای
احدی غیر آنحضرت میسر نشده و طایفهٔ دیگر گفته اند که آنحضرت را علی میگویند
باعتبار اینکه تزویج آنحضرت با حضرت فاطمه در بالای آسمانها شد و این
معنی برای احدی غیر از آنجناب حاصل نشده و بعضی گفته اند که آنحضرت را
علی میگویند بجهت اینکه شان آنحضرت ارفع است در علم بعد از رسول خدا
از کل خلایق حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق از حسین بن
یزید از محمد بن سنان از مفضل بن عمر از ثابت بن دینار از سعید بن جبیر
که گفت که یزید بن قعنب گفت که من با عباس بن عبد المطلب و جمعی از قبیلهٔ بنی
عبد العزی در مقابل بیت الحرام نشسته بودیم که ناگاه فاطمه بنت اسد مادر امیر
المؤمنین آمد و آن حضرت حامله بود و نه ماه از حملش گذشته بود و درد زائیدن
او را گرفته بود پس گفت پروردگارا بدرستی که من ایمان دارم بتو و بهر چیزی
که از جانب تو آمده از پیغمبران و کتابهائی که برایشان نازل کرده و بدرستی

که من

که من تصدیق کننده ام بکلام جدم ابراهیم خلیل و اذعان دارم باینکه خانهٔ
تو را او بنا کرد پس قسم میدهم ترا بحق آن پیغمبری که این خانه را بنا کرده
و بحق این طفلی که در شکم من است که زائیدن را بر من آسان گردانی یزید بن
قعنب گفت که بعد از آنکه فاطمه از آن سخنان فارغ شد دیدیم که دیوار پشت
خانهٔ حرم شکافته شد و فاطمه داخل شد و از چشم ما پنهان شد و آن شکاف
سر بهم آورد پس ما خواستیم که قفل در حرم را بگشائیم و داخل شویم هر چند
سعی کردیم گشوده نشد پس دانستیم که این امری است از جانب خدا پس
چون روز چهارم شد امیر المؤمنین در دستش بود و از حرم بیرون آمد
و گفت که بدرستی که خداوند عالمیان تفضیل داد مرا بر جمیع زنان عالمیان
بجهة اینکه آسیه دختر مزاحم عبادت خدا کرد در خفا در موضعی که خدا
دوست نمیدارد که کسی عبادت کند او را در آن موضع مگر از روی اضطرار
و بدرستی که مریم دختر عمران شاخ خشک درخت خرما را بسوی خود
کشید تا آنکه خورد از آن خرما و من داخل حرم خدا شدم و از میوه های
بهشت خوردم آنچه خوردم و بعد از آنکه اراده کردم که بیرون آیم هاتفی
آواز داد و گفت ای فاطمه او را علی نام کن پس او علی است و خدا علی اعلا است
و خدای عز و جل میفرماید که بدرستی که شتق کردم نام او را از نام خود و او را

تا ادبش کردم باداب خود و مطلع کردانیدم او را بر علمهای غامض مشکل خود
و اوست که بتهائی را که در خانه من است خواهد شکست و اوست که بالای خانه
اذان خواهد گفت و مرا به بزرگی و پاکیزگی یاد خواهد کرد پس خوشا حال کسی که
دوست دارد او را و طاعتش کند و وای بر کسی که دشمن دارد او را و نافرمانی
او کند حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان و گفت که حدیث کرد ما را بکر بن
عبد الله بن حبیب از تمیم بن بهلول از پدرش از ابو الحسن عبدی از سلیمان بن
مهران از عباده بن ربعی که گفت مردی نزد ابن عباس آمد و با او گفت که خبر ده
مرا از انزع بطین علی بن ابی طالب و بگو که او چگونه شخصی است ابن عباس گفت
که ای مرد عجب امری که سؤال کردی از مردی که پاکیزه تر است بر روی این زمین
بعد از رسول خدا احدی که افضل باشد از او و بدرستی که او برادر رسول خدا و پسر عم او
و وصی اوست و خلیفه و جانشین اوست در میان امت او و بدرستی که او انزع است
از شرک یعنی خالیست از شرک آوردن بخدای خود و بطین است او مملوست از علم بخدا
قسم که از رسول خدا شنیدم که میگفت که هر کس نجات فردای قیامت را خواهد که
این انزع را بگیرد یعنی علی بن ابی طالب را دوست بدارد و از او حدیث کرد ما را
محمد بن محمد بن عصام کلینی و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب از علان
کلینی و سلسله سند حدیث را رسانید تا بحضرت ابی عبد الله که آنحضرت فرمود

که سبب اینکه شمشیر امیر المؤمنین را ذو الفقار میگویند این است که در وسط
آن شمشیر در طرف طولش خطی بود که شبیه بود بفقرات ظهر و آن شمشیر همان
شمشیری بود که جبرئیل از آسمان آورده بود و حلقه آن شمشیر از نقره بود و همان
شمشیری بود که جبرئیل در وصفش گفت لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار
حدیث کرد ما را جعفر بن محمد بن مسعود از پدرش و گفت که حدیث کرد ما را
جبرئیل بن احمد فاریابی و گفت که حدیث کرد مرا حسن بن ضرزاد از محمد بن
موسی بن فرات از یعقوب بن سوید بن زید حارثی از عمرو بن شمر از
جابر بن یزید از حضرت ابی جعفر که گفت که با آنحضرت عرض کردم و گفتم
فدای تو شوم چرا امیر المؤمنین را امیر المؤمنین میگویند فرمود بجهت اینکه
یمیرهم العلم یعنی اطعام میکند یعنی تعلیم میکند بایشان علم را آیا نخوانده
و نشنیده که خدا در قرآن میفرماید و نمیر اهلنا یعنی طعام میآوریم برای اهل
و عیال خود حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان و گفت که حدیث کرد ما را ابو
سعید حسن بن علی بن حسین سکری و گفت که خبر داد ما را ابو عبد الله
محمد بن زکریا غلابی و گفت که حدیث کرد ما را بشر بن ابراهیم انصاری از
اوزاعی از یحیی بن ابی کثیر از پدرش از ابی هریره که گفت این است و غیر از
این نیست که نام نهاده شده است فاطمه فاطمه بجهت اینکه فطم یعنی باز داشتن

طفل است از شیر و خدای عز و جل دور میگرداند دوستان او را از آتش و میکند
که کرد آتش با ایشان بر سبیل حدیث کرد ما را محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی
و گفت که حدیث کرد ما را عبد العزیز بن یحیی جلودی و گفت که حدیث کرد ما را
محمد بن زکریا جوهری از جعفر بن محمد بن عماره از پدرش که گفت که سؤال کردم
از حضرت ابی عبد الله از فاطمه علیها السلام و عرض کردم که چرا آنحضرت را زهرا
میگویند پس فرمود که بجهة اینکه هر وقت که آن جناب میایستاد در محراب روشن
میشد نور او برای اهل آسمان یعنی روشنی میداد نور او آسمان و آسمانیان را هم
چنانکه نور کوکب روشنی میدهد زمین و زمینیان را و نیز روایت شده است
که آنحضرت را زهرا نامیده اند زیرا که حضرت احدیت آنحضرت را از نور عظمت خود
آفریده حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عیسی بن احمد بن عیسی بن علی بن الحسین
بن علی بن ابی طالب و گفت که حدیث کرد ما را ابو عبد الله محمد بن ابراهیم بن
اسباط و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن زیاد قطان و گفت که حدیث
کرد ما را ابو الطیب احمد بن محمد بن عبد الله و گفت که حدیث کرد مرا عیسی بن
جعفر بن محمد بن عبد الله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب از پدرش که فرمود
که مردی از حضرت رسول سؤال کرد از معنی بتول و گفت یا رسول الله مکرر شنیدهام
که میفرمائی که مریم بتول بود و فاطمه بتول است معنی بتول چیست پس رسول خدا

فرمود

فرمود که بتول زنی را گویند که هرگز سرخی را ندیده یعنی هرگز حایض نشده و حیض
در دختران پیغمبران مکروه است و دختران ایشان هرگز حایض نمیشوند
مؤلف کتاب میگوید و امام را امام میگویند زیرا که او مقتدا و پیشوای مردم است
و از جانب خدا نصب شده و اطاعت او بر هر کس واجب است و علی بن الحسین ع را
سجاد میگویند بجهة اینکه در مساجد او یعنی اعضائی که در وقت سجده بر
زمین گذارده میشود آثار سجده بود و در هر شبانه روز هزار رکعت نماز
میکرد و نیز آنحضرت را ذو الثفنات میگویند بجهت اینکه مواضع سجود
آنحضرت از کثرت سجده و طول دادن آن پینه کرده بود و برامدگی بهم
رسانیده بود و باین جهت سالی دو مرتبه آنها را قطع میکرد در هر مرتبه
پنج موضع را یعنی پینه پنج موضع را که آنموضع را ثفنه میگویند و امام محمد
باقر را باقر گفته اند زیرا که آنحضرت شکافت و ظاهر نمود علم را و امام جعفر
صادق را صادق نامیده اند تا آنکه جدا شود و ممتاز گردد از جعفر بن علی
امام فطحیه زیرا که او ادعای امامت کرد و در آن دعوی کاذب بود و امامت
حق او نبود و موسی بن جعفر را کاظم میگویند بجهة اینکه آنحضرت فرو
میبرد غیظ خود را از کسی که میدانست که آن کس عن قریب در امامت خود
آنحضرت توقف خواهد کرد و امامت امامی را که بعد از آن حضرت است بجهة

طمع در ملك و مال نيز انكار خواهد كرد و علي بن موسي را رضا ناميده اند زيرا
كه پسنديده و بركزيدهٔ خدا بود و او نيز از خدا راضي و خشنود بود و نيز رسول
خدا و امامان كه بعد از رسول خدا آمده اند همه از آنجناب راضي بودند و آن
جناب نيز از ايشان راضي بود و نيز مخالف و موافق از آنحضرت راضي و خشنود
بودند بخلاف ساير ائمه كه مخالفين از ايشان راضي نبودند و محمد بن علي بن
موسي را تقي ناميده اند بجهة اينكه آنحضرت تقوي و پرهيزكاري نمود و از اوامر
و نواهي الهي را بجا آورد پس خداي تعالي او را محافظت كرد و از شر مامون
ملعون نكاه داري نمود چنانچه شبي از شبها آن ملعون در حالت سكر و مستي
بر آنحضرت داخل شد و شمشيري بر او زد و كمان كرد كه آنحضرت را كشته پس
خداي عز و جل آنحضرت را محافظت نموده از شر آن ملعون ايمن كردانيد و
نكذاشت كه آسيبي باو رسد و اينكه علي بن محمد و حسن بن علي را عسكري
ميكويند باين جهت است كه نسبت داده اند ايشانرا بمحله از محلات سر من راي
كه در آن محله ساكن بودند و آن محله را عسكر ميكفتند و قائم آل محمد را قائم مي كويند
بسبب اينكه آنحضرت بر ميخيزد و ظاهر ميشود در وقتي كه همه كس از ظهور او نا اميد
باشند و اصلا نام او مذكور نشود و شريعت رسول خدا را بر پا ميدارد و باوامر
و نواهي او قيام مي نمايد باب در بيان معني قول رسول خدا كه فرموده من كنت

مولاه فهذا علي مولاه حديث كرد مارا محمد بن عمر حافظ جعابي و كفت كه حديث
كرد مرا جعفر بن محمد حسني و كفت كه حديث كرد مارا محمد بن علي بن خلف و كفت
كه حديث كرد مارا سهل بن عامر و كفت كه حديث كرد مارا زافر بن سليمان از
شريك از ابي اسحق و كفت كه خدمت علي بن الحسين عرض كردم و كفتم كه
يا ابن رسول الله چه چيز است معني كلام رسول خدا كه فرموده است من كنت
مولاه فعلي مولاه فرمود كه معني اين كلام و غرض سيد انام از اين عبارت
بلاغت نظام اعلام و اخبار است مر خلايق را تمام باينكه امام و مقتدا
و پيشواي خلق خدا بعد از رسول خدا علي مرتضي است حديث كرد مارا محمد بن
عمر حافظ جعابي و كفت كه حديث كرد مرا ابو الحسن موسي بن محمد بن حسن
تغلبي و كفت كه حديث كرد مرا حسن بن محمد و كفت كه حديث كرد مارا صفوان
بن يحيي از يعقوب بن شعيب از ابان بن تغلب كه كفت سؤال كردم از
حضرت ابي جعفر محمد بن علي از معني قول حضرت رسول كه فرموده من كنت
مولاه فعلي مولاه و عرض كردم كه معني اين كلام چه چيز است پس آنحضرت
فرمود اي ابو سعيد از معني اين كلام سؤال ميكني آيا اين كلام كلامي است
كه تو معني آنرا نداني غرض سيد عالميان از اين عبارت بلاغت نشان
اين بود كه اعلام نمايد و خبر دهد ايشانرا كه خليفه و جانشين او بعد از

رحلت نمودن او از این جهان امیر مؤمنان است نه دیگران و بدین حدیث کرد
ما را محمد بن عمر حافظ جعانی و گفت که حدیث کرد ما را ابو عبد الله بن محمد بن
قاسم محاربی و گفت که حدیث کرد ما را عباد بن یعقوب و گفت که حدیث کرد
ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش که گفت نزد زید بن علی نفره
من کنت مولاه فعلی مولاه که حضرت نبوت در بارهٔ علی بن ابی طالب فرموده
بود من گوش رسید گفت که نصب کرد او را رسول خدا و او را علم کرد این
برای اینکه بواسطهٔ او در وقتی که امت من بعد از من با هم خلاف کنند
و هفتاد و سه فرقه شوند و هر کسی به هدی رود و درست بدان کسی زند حق
خدا شناخته شود و از حزب شیطان جدا گردد حدیث کرد ما را محمد بن
حارث ابوبکر واسطی و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن یزید بن
سلیم و گفت که حدیث کرد ما را اسمعیل بن ابان و گفت که حدیث کرد ما را
ابو مریم از عطا از ابن عباس که گفت که رسول خدا فرمود که خدای عز و جل
پروردگار من است و نیست برای من امارت و شراکتی در ربوبیت او
با او و من رسول و فرستادهٔ اویم بسوی خلایق و نیست امارت و سلطنت
با من و علی بن ابی طالب ولی یعنی آقا و متولی امور کسی است که من آقا و متولی
امور اویم و عمارت و سلطنتی نیست با او نیست حدیث کرد ما را محمد بن عمر حافظ

جعانی

جعانی و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عبد الله عسکری و گفت که حدیث
کرد ما را محمد بن بسام هرانی و گفت که حدیث کرد ما را معلل بن نفیل و
گفت که حدیث کرد ما را ایوب بن سلیمان برادر محمد بن سلیمان از بسام صیرفی
از عطیه از ابی سعید خدری که گفت که رسول خدا فرمود که هر کسی که
من ولی اویم پس علی ولی اوست و هر که من امیر او باشم پس علی بن
ابیطالب امیر اوست و هر کس که من بیم کنندهٔ اویم پس علی بیم کنندهٔ اوست
و هر کس که من هادی و راه نمای اویم پس علی هادی و راه نمای اوست و هر کس
که من وسیله و واسطهٔ اویم پیش خدا پس علی وسیلهٔ اوست پیش خدا و خدای
عالمیان حکم خواهد کرد میان او و دشمنان او حدیث کرد ما را محمد بن عمر
حافظ جعانی و گفت که حدیث کرد ما را عبد الله بن محمد بن سعید بن زیاد و
گفت که حدیث کرد ما را پدرم و گفت که حدیث کرد ما را عبد الرحمن بن قیس از
عطیه از ابی سعید که گفت که فرمود رسول خدا که علی بن ابی طالب امام
و پیشوای هر مؤمنی است بعد از من حدیث کرد ما را محمد بن عمر حافظ جعانی
و گفت که حدیث کرد ما را عبد الله بن محمد بن سعید بن زیاد و گفت که حدیث
کرد ما را پدرم و گفت که حدیث کرد ما را حفص بن عمر عمری و گفت که حدیث
کرد ما را عصام بن طلیق از ابی هرون از ابی سعید از حضرت رسول که در

تفسیر قول خدای عز وجل وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ که فرمود یعنی سؤال
میکنند ایشانرا از ولایت علی بن ابی طالب که در امر او چه کردند و حال آنکه خدای
عز وجل اعلام کرد ایشانرا که بعد از رسول خدا خلیفه و جانشین آنحضرت
اوست نزد یکی حدیث کرد ما را محمد بن احمد بن حسین بن یوسف بغدادی
و گفت که حدیث کرد ما را علی بن محمد بن عتبه غلام هرون الرشید و گفت
که حدیث کرد ما را دارم بن قبیصه و گفت که حدیث کرد ما را نعیم بن سالم
و گفت که شنیدم که انس بن مالک میگفت که شنیدم از حضرت رسول
در غدیر خم در حالتی که دست علی بن ابی طالب را گرفته بود که گفت آیا
نیستم من اولی بتصرف در امور دین و دنیای مؤمنین از خود مؤمنین همه
اصحابی که در انجا حاضر بودند گفتند بلی یا رسول الله تو اولی بتصرفی از ما
در جمیع امور دین و دنیای ما یا رسول الله رسول خدا فرمود که پس هر کس
من مولا و آقای اویم این علی مولا و آقای اوست خداوندا دوست دار هر که او را
دوست دارد و دشمن دار هر که او را دشمن دارد و یاری کن هر که او را یاری
کند و مخذول گردان و واگذار هر که او را مخذول کرداند و واگذارد ابو جعفر
محمد بن علی ابن الحسین مؤلف این کتاب رحمه الله میگوید که ما باخبار صحیحه
و روایات معتبره ثابت میکنیم که رسول خدا امام علی بن ابی طالب را خلیفه و

جانشین

وجانشین خود کرد و تصریح کرد باینمعنی و اطاعت و فرمان برداری او را
بر تمام خلق واجب و لازم کردانید و اخبار و احادیثی که ما بانها این مطلب
ثابت میکنیم بر دو قسم است یک قسم از آنها احادیثی است که مخالفین و
دشمنان ما در نقل آنها و صحت آنها با ما موافق اند و اصلا در آنها و در صحت
آنها با ما خلاف نکرده اند ولکن در تاویل آنها مخالفت کرده اند با ما و قسمی
دیگر احادیثی است که چون صریح است در مقصود و احتمال خلاف ندارد
و قابل تاویل نیست در نقل و صحت آن مخالفت کرده اند با ما و آنچه
واجب است بر ما در باب آن احادیثی که در نقل آنها ایشان با ما موافق اند
این است که بواسطه قسمت کردن کلام و بر کردانیدن آن لسوی لغت
مشهور و استعمال معروف بنمائیم بایشان و بر ایشان مسجل کنیم که معنی آن
احادیث همانست که ما فهمیده ایم و آن صریح بودن آنهاست در خلافت
و جانشینی آنحضرت و اینکه انچه ایشان فهمیده اند و توجیه و تاویلاتی که
ذکر کرده اند همه آنها باطل و از درجه اعتبار ساقط است و آنچه واجب است
بر ما در باب آن احادیث که ایشان در نقل آنها با ما مخالفت کرده اند این است
که بیان کنیم و ثابت نمائیم که این احادیث وارد شده اند بطریقی وارد شده
که قطع میکنند عذر را و اینکه این احادیث نظیر بعضی احادیثی است که ایشان

ثبوت کرده اند آنرا و قطع کرده است عذر ایشانرا سهل است که حجت کرده اند
آنرا بر کسی که مخالفت کرده است ایشانرا و آن احادیث احادیثی است که
ایشان در نقل آنها منفرد اند و غیر از ایشان دیگری آن احادیث را نقل
نکرده است و با وجود این ایشان آن احادیث را قاطع عذر دانسته اند
و حجت کرده اند آنها را بر مخالفینشان پس میگوئیم و از حضرت باری
طلب یاری میکنیم که روایت شده و متواتر بما و بمخالفین ما رسیده است
که رسول خدا در مراجعت از حجة الوداع در منزل غدیر خم که بروایتی
هفتاد هزار نفر از مسلمانان در آن منزل بجمعیت نشان در دکتاب سعادت
انتساب سید عالم و عالمیان حاضر بودند و آن منزل منزلی بود که هیچ یک
از طوایف اعراب از یکدیگر جدا شده بمنازل و اوطان خویش مرخص شدند
برخواست و بر منبری که از جهاز شتر برای آن سرور ترتیب داده بودند
ایستاد و دست علی بن ابی طالب را گرفت چنان او را بلند کرد اینکه سفیدی
زیر بغل آنحضرت نمایان شد و همه حضار آنرا دیدند و گفت ای مردمان اَلَسْتُ
اَوْلیٰ بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا بَلیٰ قَالَ مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلَاهُ
اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ
یعنی آیا نیستم من اولی و سزاوارتر بشما از نفسهای شما یعنی آیا نیستم من اولی

و سزاوارتر بتصرف

و سزاوارتر بتصرف کردن در جمیع امور دین و دنیای شما از خود شما پس همه
حضار یکبار گفتند بلی یا رسول الله تو اولی بما از نفسهای ما و شکی و
شبهه در این خصوص نداریم و صاحب اختیار مطلق ما توئی خداوندا تو
شاهد و گواه باش بر اقرار و اعتراف ما باینکه رسول تو اولی و سزاوارتر
بما از خود ما پس حضرت رسول ص فرمود که پس هر که من مولا و آقا و صاحب اختیار
او میباشم علی بن ابی طالب مولا و آقا و صاحب اختیار اوست بیت گفته هر
کو را منم مولا و دوست ه ابن عم من علی مولای اوست ه خداوندا دوستی کن
با هر که با علی دوستی کند و دشمنی کن با هر که با علی دشمنی کند و یاری کن هر که
او را یاری کند و مخذول گردان هر که او را مخذول گرداند پس اولا نظر کردیم
در معنی قول آنحضرت که فرموده است اولی بالمؤمنین من انفسهم
پس در معنی قول آنحضرت که فرموده من کنت مولاه فعلی مولاه دیدیم
که لفظ مولی در لغت در معانی معینه مشخصه چند استعمال شده و میشود
و در غیر آنها استعمال نشده و نمیشود چنانچه ذکر خواهیم کرد و نیز نظر
کردیم و ملاحظه نمودیم که بفهمیم که باعث آن چه بود که رسول خدا ص
در همین ظهر که نهایت شدت حرارت هوا بود و هوا در نهایت گرمی بود
در آن مکان بی آب و گیاه که هرگز منزلگاه نبود و اکثر اهل قافله گذشته

بودند و بعضی هنوز بآن مکان نرسیده بودند توقف فرموده امر با جمعاً
و اجتماع تمام حاج نمود و خطبهٔ بآن طولانی خواندند دیدیم و دانستیم که نمیشود
که بگوئیم که باعث آن حرکت در آنوقت امری بود که مردم قبل از آن هم آن امر را
میدانستند و پیغمبر در آنوقت تکرار فرموده برایشان و ثانیاً آن امر ذکر
فرمود که در اذهان ایشان خوب قرار گیرد و از خاطرشان محو نشود یا آنکه
امری بود که ذکر آن و بیان کردن آن فایده برای ایشان نداشت زیرا که هر گاه
باین معنی قائل شویم و بگوئیم که باعث آن حرکت را که در آنوقت از رسول
خدا صادر شد تمام مسلمانان پیش از آن هم میدانستند و تکرار ذکر
آن در آنوقت اصلاً ثمرهٔ و فایدهٔ نداشت مگر تاکید و مبالغه چنانچه
مذکور شد لازم میاید که رسول خدا عابث باشد و فعل لغو و عبث
از او صادر شده باشد و بطلان این معنی بمقتضای ما کذب الفؤاد
ما رأی و بمضمون ان هو الا وحی یوحی بر هر ذی شعوری ظاهر است
و اگر کسی گوید که عبث لازم نمیاید و فایدهٔ آن حرکت در آنوقت همانی بود
که ذکر شد میگوئیم که هر گاه مقصود رسول خدا این بود که تاکید نماید
آن امری را که قبل از آن میدانستند لازم نبود که در این موضع و در آن
وقت و بآن طریق تاکید نماید بلکه وقت دیگر و جای دیگر و طور دیگر

هم ممکن بود

هم ممکن بود پس باعث آن حرکت در آنوقت لا محاله حکایت عجیبی و قصهٔ
غریبی بوده که نهایت اعتنا بشأنش بوده چنانچه مروی است که روح الامین
سه مرتبه بامر رب العالمین بر سید المرسلین نازل گردید و در باب تبلیغ
و رسانیدن آن امر مبالغه و تاکید از جانب خدا رسانید و آیهٔ بلّغ و الّا
فما بلغت رسالته را بر آنحضرت خواند و اما آن معانی که لفظ مولی در
لغت در آنها استعمال شده و استعمال آن در غیر آنها شنیده نشده پس بدانکه
لفظ مولی بحسب لغت چند معنی احتمال دارد یکی مالک عبد یعنی خداوند
بنده هم چنانکه شخص مالک میشود عبد را و اختیار دارد که بفروشد او را
بخرد و اجاره دهد و غیر ذلک دیگری معتَق یعنی آزاد کنندهٔ دیگری معتق معتَق
بفتح تا یعنی آزاد شده از بندگی و این دو معنی میان خاصه و عامه مشهور است
و شکی نیست که رسول خدا هیچیک از این دو معنی را در من کنت مولاه
اراده نکرده است و نمیشود که اراده کرده باشد بجهة اینکه رسول خدا
ظاهراً مالک مسلمانان نبود و اختیار بیع و شرای ایشان نداشت و
همچنین رسول خدا نمی‌توانست که مسلمانان را از بندگی خدا آزاد کند
و همچنین کسی رسول خدا را آزاد نکرده بود و نمیتوانست که آزاد کند
و از جملهٔ معانی مولی پسر عم است چنانچه شاعر گفته مهلاً بنی عمنا مهلاً

موالینا یعنی بعلت بدی پسر عمهای ما را و بمعنی عاقبت نیز آمده چنانچه خدای
عز و جل فرموده وَمَأْوٰیکُمُ النّارُ هِیَ مَوْلٰیکُمْ یعنی آرامگاه شما آتش است و آتش
عاقبت شماست یعنی عاقبت امر شما آتش و بازگشت شما بسوی آتش است و بمعنی
خلف و قدام یعنی پیش رو و پشت سر نیز آمده و نیز ظاهر است که رسول خدا
صلعم هیچیک ازاین معنیها را اراده نکرده و جایز نیست که اراده کرده باشد زیرا
که هرگاه مرادش از مولا در من کنت مولاه پسر عم باشد معنی کلام این خواهد
بود که هر کس من پسر عم اویم علی پسر عم اوست و این معنی ظاهر و بدیهی بود
و هیچ کس بیان آن نشد و تکرار آن لغو و عبث بود خصوص در آن وقت که از شدت
گرمی هوا نمی توانست پا بر زمین گذارد و اما عاقبت و خلف و قدام اگر مراد
از مولا یکی از اینها باشد بدیهی است که عبارت بی معنی میشود و فایده هم
ندارد و لکن می یابیم اهل لغت را که تجویز میکنند که شخصی بگوید فلان کس
مولای من است باین معنی که مالک طاعت من است یعنی اطاعت و انقیاد
و فرمان برداری او بر من واجب است پس چون ثابت شد که جایز نیست
و نمیشود که مراد از مولا یکی از معانی سابقه باشد و محقق شد که اراده
معنی اخری از لفظ مولا بحسب لغت جایز است پس معلوم شد و محقق
گردید که مراد رسول خدا صلعم از لفظ مولا در من کنت مولاه فعلی مولاه این

معنی

معنی آخری است و معنی کلام این است که هر کس من مولا و آقا و صاحب اختیار
اویم علی بن ابی طالب نیز مولا و آقا و صاحب اختیار اوست و از جمله چیز هائی
که تأکید میکند این مطلب را و دلالت میکند بر اینکه مراد رسول خدا این
معنی است که در آخر ذکر شد این است که اول فرموده است اولی بکم من انفسکم
و بعد بلا فاصله فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه بجهت اینکه معلوم است
و در عرف و لغت مشهور است که هرگاه مردی بمردی بگوید که انت اولی
بی من نفسی یعنی بدرستی که تو اولی و احق و سزاوارتری بمن از خود من
پس شکی نیست در اینکه گردانیده است این مرد آن مردی را که این کلام را
باو گفته است مطاع و اختیار دار خود که هر چه او را امر کند باید لا محاله
او را اطاعت نماید و موافق اقرار و اعتراف خودش اصلاً مخالفت او را
جایز نداند و از امر و نهی او تجاوز نکند و همچنین هرگاه ما از مردی بیعت
بگیریم و اعتراف کند که ما اولی و احقیم باو از نفس خودش دیگر نمیتواند
و جایز نیست که در هیچ باب مخالفت کند ما را زیرا که اگر مخالفت کند
ما را پس اقرار و اعتراف او باینکه ما اولی و سزاوارتریم باو از نفس او لغو
خواهد بود و بجهت اینکه هرگاه یکی از اعراب نیز امر کند کسی را بفعلی و لکن
آن مردیکه امر میکند واجب الاطاعه نباشد نسبت بآن شخص مامور آن

شخص مامور سخن او را نشنود و فرمان او را نبرد و خلاف امرش بکند و آمری
که امر کننده است از او مؤاخذه کند که چرا سخن مرا نشنیدی آن شخص مامور را
میرسد که در جواب بگوید که امر من اولایم بخودم از تو و اختیار خود را هم
خود میدانم که تو اختیار مرا نداری بلکه هر کار میخواهم میکنم و هرگاه چنین آست
و این مقدمات را همه دانستی پس میگوییم که رسول خدا فرمود که الست اولی
بالمؤمنین من انفسهم یعنی آیا نیستم من اولی و احق بمؤمنین از نفسهای
مؤمنین پس همه اقرار کردند و اعتراف نمودند باینکه بلی تو اولی و احقی با
نفسهای ما پس رسول خدا بطریق تفریع بدون فاصله فرمود من کنت
مولاه فعلی مولاه یعنی هرگاه قبول دارید که من اولی و سزاوارترم بشما از خود
شما پس هر که من مولای اویم علی بن ابی طالب مولای اوست و از اینجا معلوم
میشود که مراد رسول خدا از لفظ مولاه در من کنت مولاه همان معنی است
که این جماعت برای آنحضرت اقرار کردند و همه یکبار گفتند بلی یا رسول الله
تو اولی و احقی و سزاوارتری بما از نفسهای ما و حکم تو بر ما جاری است
و اطاعت تو بر ما واجب و لازم است و تو صاحب اختیار مطلق مائی در
جمیع امور دین و دنیای ما و هرگاه مراد رسول خدا از لفظ مولاه در من
کنت مولاه اولی و احق شد و معنی من کنت مولاه این شد که هر کس من اولی

و سزاوارترم

و سزاوارترم باو از نفسش پس معلوم میشود که مراد آنحضرت از لفظ
مولاه در فعلی مولاه نیز اولی و احق است و همین معنی را فهمید ابن عباس
که فرمود فعلی مولاه برای علی بن ابی طالب ثابت فرموده است بجهة
اینکه نمیشود که مراد رسول خدا از مولای در فعلی مولاه یکی از آن معانی
باشد که ما عدم جواز اراده آنرا در بارهٔ خودش ثابت کردیم و دلیل
بر عدم جواز اراده یکی از آنها در اینجا همانست که سابق مذکور شد
پس همچنانکه اراده یکی از آنها در بارهٔ خود رسول خدا جایز نیست
همچنین اراده یکی از آنها در بارهٔ علی بن ابی طالب نیز جایز نیست پس
همان یک معنی آخری باقی ماند یعنی مالک شدن طاعت و فرمان برداری
مسلمانان پس ثابت شد که مراد رسول خدا از مولای در فعلی مولاه
نیز اولی و احق و مالک شدن طاعت مسلمانان است باین معنی که طاعت
و فرمان برداری مسلمانان ملک مطلق علی بن ابی طالب است و احدی را
در او مدخلیتی نیست و هرگاه طاعت و فرمان برداری مسلمانان حق
و مال علی بن ابی طالب شد بنص رسول خدا پس این معنی امامت است
بجهة اینکه امامت مشتق است از ائتمام بانسان و ائتمام بانسان یعنی
اقتدا کردن و پیروی نمودن او و عمل کردن بعمل او و قایل شدن بقول او

اوست و امام در اصل لغت تیری است که نمونه است برای آنکه
تیرهای دیگر را از روی آن سازند و هرگاه اطاعت مؤمنان بر ذات
علی بن ابی طالب بر خلایق واجب است پس مستحق معنی امامت است و او
امام است نه دیگری پس اگر مخالفین بگویند که رسول خدا باین کلام
بلکه فضیلتی و شرافتی برای علی بن ابی طالب ثابت کرده است و آن فضیلت
امامت نیست بلکه چیزی دیگر است جواب میگوییم که بلی در ابتدا که این
حدیث بما رسید و هنوز تامل نکرده بودیم در آن این سخن گنجایش داشت
و این احتمال میرفت ولیکن بعد از آنکه تامل کردیم و جمیع اقسام و احتمالات
باطل شد مگر همان یک معنی که مذکور شد دیگر هیچ کس نمیتوان گفت که رسول
خدا ثابت کرده است برای آنحضرت فضیلتی را که غیر از امامت است بلکه
هیچ ذی شعوری این سخن نمیگوید پس اگر بگویند که شاید که از لفظ مولی
معنی اراده کرده باشد که ما ندانیم بجهت اینکه احاطه بتمام لغت نکرده ایم
جواب میگوییم که هرگاه این احتمال جایز باشد پس جایز است که در جمیع
احادیثی که از رسول خدا بما رسیده و در جمیع قرآن نیز بگوییم که شاید
چیزی را اراده کرده باشد که ما ندانیم و بنابراین لازم می آید که هیچ حدیثی
و آیه قرآن را نفهمیم و این خلاف بدیهه عقل است و نظر باینکه حضرت رسول

اول بار

اول بار استفسار نمود و فرمود الست اولی بالمؤمنین من انفسهم و بعد از
آنکه اقرار نمودند و اعتراف کردند بمضمون آن و خدا را شاهد و گواه گرفت
باقرارشان فرمود فمن کنت مولاه فعلی مولاه این است که مردی بجماعتی
گفت الیس هذا المتاع بینی و بینکم بیعه و الربح بیننا نصفان و الوضیعه
کذلک فقالوا له نعم یعنی آیا نیست این متاع مشترک میان من و شما
و آیا قرار نشده است میان من و شما که نفع و ضرر و سود و زیان آن
بعد از فروختن نصف با من باشد و نصف با شما آن جماعت اعتراف
کردند و گفتند بلی چنین است که تو میگویی پس آن مرد گفت که فمن
کنت شریکه فزید شریکه یعنی پس هر کس که من شریک او میباشم پس
زید هم شریک او میباشد پس بدرستی که هر صاحب ادراکی میفهمد
که مراد آن مرد از قولش که گفت فمن کنت شریکه همان چیزی است که در
ابتدا آن جماعت را باقرار آورد که بر آن اقرار کردند یعنی شریک بودن
و فروختن متاع و سود و زیان او و بخش کردن پس گفت فزید شریکه
و باین عبارت همان معنی را برای زید ثابت کرد همچنین قول رسول خدا
که اول فرمود الست اولی بالمؤمنین من انفسهم و آن جماعت هم اقرار کردند
و بعد فرمود فمن کنت مولاه فعلی مولاه اعلام و اخبار است باینکه مرادش

از من کنت مولاه همان معنی است که اول آنجماعت اقرار کردند بان و همان
معنی را بواسطه فعلی مولاه برای علی بن ابی طالب ثابت کرد برای زید بقول لفظ
که گفت فزید شریکی و اصلا میان این دو کلام فرقی نیست پس اگر کسی ادعا
کند و بگوید که جایز است که برای لفظ مولا در لغت معنی دیگر بوده باشد
غیر از آن معانی که ما بیان کردیم پس بیارد آنرا و بگوید که چه چیز است و حال
انکه سوای این معانی معنی دیگر نخواهد یافت و نخواهد آورد پس اگر
مخالفین اعتراض کنند بر ما بان چیزی که ادعا میکنند آنرا از جهة زید بن
حارثه و غیر او از اخباری که مخصوص خود شان است و غیر از ایشان دیگری
آن اخبار را روایت نکرده است و مضمون آن اخبار این است که مراد رسول الله
از لفظ مولا در من کنت مولاه فعلی مولاه مالک و آقا است یعنی هر کس من مالک
و آقای اویم علی نیز مالک و آقای اوست و سبب صدور این کلام بلاغت نظام
هدایت انجام از سید انام در میان عام این است که زید بن حارثه نسبت
بعلی بن ابی طالب سخنی گفت و بی ادبی نمود حضرت فرمود ای زید با مولای خود
چنین تکلم میکنی زید گفت مولای من رسول خداست نه تو چون این خبر
بسمع حضرت خیر البشر رسید فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه یعنی هر کس که
من مالک او میباشم و اختیار بیع و شرا و آزاد کردن او را دارم علی نیز مالک

اوست

اوست و اختیار بیع و شرای او را دارد پس جواب میگوییم که سزاوار نیست
این سخن برای شما و از این احادیث مطلب شما ثابت نمیشود و مقصود تان
حاصل نمیگردد بجهة اینکه شما میخواهید که خاص گردانید معنی چیزی را
که وارد آن اجماعی و اتفاقی میان ما و شما است بواسطه خبری که مخصوص
شماست و غیر از شما دیگری آنرا نقل نکرده و خبری از آن ندارد و این
خلاف قاعده و قانون حساب است بجهة اینکه ما نیز اخبار بسیار
و احادیث بی شمار چند در دست داریم که تاکید میکنند و تقویت
مینمایند معنی من کنت مولاه فعلی مولاه را و دلالت میکنند بر اینکه
رسول خدا بعبارت من کنت مولاه فعلی مولاه آنحضرت را خلیفه
و جانشین خود کرد و اطاعت او را بر همه کس واجب گردانید و در
خصوص نص رسول خدا و علی بن ابی طالب بما رسیده است پس خبر مخصوص
ما که دلالت میکند بر معنی خاص یعنی خلافت آنحضرت بازاء خبر مخصوص
شما که دلالت دارد بر معنی خاص یعنی مالک بیع و شرا بودن و خبر من کنت
مولاه بر عموم خود باقی است استدلال میکنیم هر یک از ما و شما بان
بمقتضای ایجاب لغت و استعمال اهل لغت و تقسیم کردن کلام با تمام چند
در رد کردن آن اقسام بسوی صحیح از آنها اقتضا می نماید که آن چیزی که

که برای ما میباشد از جنس اجماعی اتفاقی و دلالتی که دارد برای شما نمیباشد
و از این گذشته مخصوص انچه در بارهٔ زید بن حارثه ادعا کرده‌اید و گفته‌اند
که صدور عبارت من کنت مولاه از رسول خدا بجهة زید بن حارثه
بوده و غرض حضرت رسول این بوده که همچنانکه من مولای زید میباشم
علی نیز مولای اوست پس میگوییم که شما خود احادیث چند نقل میکنید
و در کتابهای شما هست که دلالت میکند بر اینکه زید بن حارثه در غزوهٔ
موته با جعفر بن ابی طالب کشته شده بوده و آن غزوه پیش از مقدمهٔ
غدیر خم بوده بجهة اینکه مقدمهٔ غدیر خم بعد از حجة الوداع بوده
و رسول خدا بعد از حجة الوداع دو سه ماه زیاده در حیاة نبوده پس
هرگاه شما خود احادیث چند درست داشته باشید که نقیض آن احادیثی
باشد که در بارهٔ زید بن حارثه ادعا میکنید دیگر چگونه میشود که احادیثی
که در بارهٔ زید ادعا میکنید حجت شود برای حدیثی که مجمع علیه و اتفاقی
ما و شماست و اگر چنانچه فرضا زید در غدیر خم هم حاضر میبود حضور او
برای شما حجت نبود و خاصیتی نداشت بجهة اینکه تمام عرب این معنی را
میدانستند که هر کس غلام رسول خدا میباشد البته غلام اهل بیت و پسر عم‌های
آنحضرت نیز هست و این معنی در میان عرب مشهور و متعارف است

وجایز نیست

وجایز نیست که رسول خدا بگوید یا ایها الناس بدانید انچه را پیش از این
دانسته‌اید و میان شما معروف و مشهور است و اگر همچنین کلامی جایز باشد
که کسی بگوید پس جایز است که کسی بگوید که پسر برادر پدر رسول خدا پسر عم
رسول خدا نیست پس رسول خدا برخیزد و بگوید که هر کس پسر برادر پدر من است
پسر عم من است و هر ذی شعوری میداند که این سخن را هیچ سفیهی نمیگوید
پس اگر کسی بگوید که از برای ماست که نقل کنیم در هر حدیثی که از اصحاب
ما بما رسیده است آن چیزی را که دلالت میکند بر معنی من کنت مولاه فعلی
مولاه جواب میگوییم که این سخن بسیار نامربوط است و غلط فاحشی کرده
بجهة اینکه همچنانکه از برای تو است که نقل کنی در هر خبری که از اصحاب خویش
رسیده است آنخبری را که دلالت میکند بر معنی من کنت مولاه فعلی مولاه
همچنین از برای ماست اینکه نقل کنیم در هر چیزی که از اصحاب ما بما رسیده
است آن چیزی را که دلالت میکند بر معنی من کنت مولاه فعلی مولاه
پس خبری که مخصوص ماست مقابل آنخبری است که مخصوص شماست پس
باقی میماند خبر من کنت مولاه فعلی مولاه که اجماعی و اتفاقی است میان
ما و شما بدون معارض و حجت میشود بر شما و بطریقی که بیان کردیم دلالت
میکند بر مقصود و مراد ما یعنی امامت و خلافت علی مرتضی بعد از

رسول خدا پس اگر کسی بگوید بما که هرگاه راست میگویید شما اینها را
رسول خدا تصریح نفرمود بخلافت و جانشین علی مرتضی و رسول
خدا را چه چیز باعث شد بر اینکه درباره علی ابن ابی طالب سخنی بفر
ماید که محتاج بتاویل باشد و باعث اختلاف امت و نزاع و جدال ایشان
شود باید صریحا بوضعی که اصلا احتمال خلاف نرود و برای احدی
مجال انکار و چون و چرا نباشد مطلب را ادا نماید جواب میگوییم که
هرگاه از این حرفهای بیهوده تو لازم آید که حدیث من کنت مولاه
فعلی مولاه باطل باشد و سخن رسول خدا نباشد با اینکه مقصود رسول
خدا از این کلام استخلاف یعنی جانشین خود ساختن علی ابن ابی طالب
و واجب گردانیدن اطاعت و برخلاف او نباشد بجهة اینکه این عبارت
قابل توجیهات و تاویلات بسیار است یا بجهة اینکه غیر از این عبارت
عبارت دیگر هست که دلالتش بر این مطلب از این عبارت ظاهرتر است
پس همین طور تا فرعی بر تو نیز وارد میاید زیرا که اگر تو معتزلی
میباشی و مذهب معتزله داری میگوییم که اینکه خدای عز و جل در کتاب
خود فرموده است لا تدرکه الابصار و تو بان استدلال میکنی بر عدم
رویت او تعالی شانه و میگویی که مراد خدا از این کلام این است که لا یری

یعنی دیده نشود

یعنی دیده نمیشود چند این معنی دارد و صریح نیست در مقصود تو و همچنین
میگوییم که اینکه خدای عز و جل فرموده است وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ
اراده نکرده است باین کلام اینکه خلق کرده است جسمهائی را که بندگان
عمل میکنند در آن و از آن چیزها میسازند بلکه مرادش این است که اعمال
بندگان نیز مخلوق و آفریده اوست زیرا که اگر معنی اول را اراده کرده
بود باید بعبارت واضحی بفرماید که قابل تاویل نباشد و احتمال خلاف
نرود و همچنین میگوییم که اینکه خدا فرموده است وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا
مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا اراده نکرده است که هر کس عمدا مومنی را
بکشد مخلد خواهد شد در جهنم خواه عمل صالحی از او صادر شده باشد
خواه نشده باشد چنانکه شما میگویید بجهة اینکه این کلام صریح در این
جبری معنی نمیباشد و هزار احتمال دیگر دارد و اگر چنانچه جبری میباشی
و مذهب اشعری داری همان چیزهائی که بر معتزله لازم و وارد
آمد بر تو نیز لازم آید بهمان طریقی که ذکر شد در صورت معتزله بودن
تو و اگر محدث و اصحاب حدیث میباشی لازم میاید تو را که رسول
خدا نفرموده باشد انکم ترون ربکم کما ترون القمر فی لیلة البدر
لا تضامون فی رؤیته بجهة اینکه کلامی فرموده است که احتمال تاویل دارد

وصریح در مقصود نیست و هرگز رسول خدا نفرماید که خدا بچشم دیده میشود
و بدل دیده نمیشود و چون این کلام احتمال چندین معنی دارد و صریح
در معنی مقصود نیست معلوم میشود که مراد رسول خدا از این کلام
دو بینی که مقصود شماست نیست الحاصل این سخن که چرا رسول خدا
تصریح بخلافت علی ابن ابی طالب نفرمود و این عبارتها که فرموده
اکثری قابل توجیه و تاویل میباشد و احتمال خلاف میرود بنیاد
سخن نامربوطی میباشد بجهة اینکه اکثر آیات قرآنی و احادیث نبوی
که بزبان عربی میباشد و مخاطبین آنها اشخاصی بودند که همه فصیح
و بلیغ بودند بنحوی میباشد و طوری واقع شده که دلالت میکند بر
معنی مقصود که اهل آن لسان می فهمند و نمی توانند که بگویند
این کلام مجمل است یا اینکه این آیه متشابه است مگر آنکه خواهند از روی
بی انصافی انکار بدیهی کنند و بسا هم هست که فهم معنی مقصود را بعقل
سلیم و طبع مستقیم وامیگذارند بجهة اینکه عقول غور میکنند و در
کلام تامل میکنند و اطراف آنرا ملاحظه می نمایند و حق را از باطل جدا
میکنند با اینکه فهم مراد واگذارده میشود بعقول تا آنکه در کلام تامل
کنند و اطراف آنرا ملاحظه نمایند و از آنجا پی بمقصود برند و حال آنکه

هرگاه کسی

هرگاه کسی انصاف بدهد یقین خواهد کرد باینکه هیچ عبارتی نیست
که دلالت کردن او بر خلافت و امامت علی بن ابی طالب و وجوب
طاعت و فرمان برداری تمام امت مر آن حضرت را از این عبارت فمن کنت
مولاه فعلی مولاه واضح تر و روشن تر باشد بجهة اینکه این کلام کلامی است
که مترتب شده است بر اقرار و اعتراف مسلمانان باینکه اطاعت و فرمان
برداری رسول خدا بر ایشان واجب است و اینکه رسول خدا اولی و احق
است بایشان از خودشان و بعد از آنکه ایشان این اقرار کردند رسول
خدا فرمود فمن کنت اولی به من نفسه فعلی اولی به من نفسه یعنی
پس هر که من اولایم باو در امور دین و دنیای او از خودش پس علی بن
ابی طالب نیز اولی و احق است باو از خودش و اگر بگوئی که رسول خدا
نفرموده فمن کنت ولیه بلکه فرموده فمن کنت مولاه فعلی مولاه جواب
میگوئیم که معنی فمن کنت مولاه با معنی فمن کنت اولی به من نفسه یکی است
و اصلا و قطعا تفاوتی در معنی این دو عبارت نمیباشد بلکه موافق
قاعده و قانون لغت عرب از این جا بینست و معلوم میشود که میان این دو عبارت
در معنی تفاوتی نباشد آیا نمی بینی که هرگاه شخصی بجماعتی بگوید که آیا نیست
فلان متاع مشترک میان ما و شما و میفروشیم و سود و زیان آنرا تقسیم

میکنیم پس آن جماعت در جوابش بگویند بلی بعد از آن آن شخص بگوید که پس
هر کس من شریک او میباشم پس زید شریک اوست آیا نمی بینی که این
کلام کلامیست صحیح وبی عیب وجهتش این است که شرکت عبارت است
از معنی قول آن شخص که گفت این متاع میان ما وشماست ونفع وضرر آن را
باهم تقسیم میکنیم وباین جهة است که صحیح است که بعد از آن بگوید که هر کس
من شریک اویم زید شریک اوست وهمچنین اینکه صحیح است فرمودن
رسول خدا بعد از الست اولی من کنت مولاه فعلی مولاه بجهة این است که
معنی مولاه با معنی الست یکی میباشد ومیان این فقره اختلاف در مضمون
نمیباشد واگر چنانچه میان دو مضمون این دو فقره اختلاف باشد ولفظ
مولاه که بعد از فاء واقع میباشد معنی او غیر از معنی الست اولی باشد هر عاقلی
میفهمد که این کلام منتظم نیست واجزاء او باهم مربوط نمیباشد وهیچ معنی
از او فهمیده نمی شود واز جملهٔ هذیان خواهد بود ونسبت دادن این نوع
کلام بر سید انام کفر محض ومحض کفر است وهرگاه ثابت شد که معنی من
کنت مولاه با معنی الست اولی به یکی است وحال آنکه رسول خدا من کنت
مولاه را یعنی مولاه بودن را برای علی بن ابیطالب ثابت کرده پس اولی
واحق بودن آنحضرت را نیز بمؤمنین ثابت فرموده ومراد از اولی بودن

واجب الاطاعه

واجب الاطاعه بودن است چنانچه قبل از این مذکور شد وایضا هرگاه چنین
باشد که مراد رسول خدا از مولای در فعلی مولاه اولی بتصرف نباشد چنین
است که از مولای در من کنت مولاه نیز این معنی را اراده نکرده باشد
ودر این صورة همان ناخوشی سابق لازم خواهد آمد ولازم میاید که
کلام منتظم نباشد وهیچ معنی از او فهمیده نشود پس بسبب آنچه مذکور شد
محقق گردید که معنی الست اولی بکم من انفسکم این است که رسول خدا
مالک طاعت مسلمانان است وچون آن محقق شد این نیز محقق شد
که معنی من کنت مولاه فعلی مولاه این است که هر کس من مالک واختیار
دار طاعت او میباشم پس علی مولای اوست یعنی مالک واختیاردار طاعت اوست
واطاعت وفرمان برداری او بر آن کس واجب است پس خلافت وامامت
علی بن ابیطالب ومفترض الطاعة بودن او بعد از رسول خدا ثابت ومحقق
شد بحیثیتی که احدی را بعد از این مجال شک وشبهه در آن نخواهد بود
ومعنی من کنت مولاه الخ این است که هر که من مولای او وآقا واولی بتصرف وصاحب
اختیار اویم در جمیع امور دین ودنیای او پس ابن عم من علی مولای اوست
یعنی آنچه علی میگوید من گفته ام یعنی من علی میباشم وعلی من است ودر حقیقت
امتیاز وجدائی میان من واو نیست وثنا وستایش مر خداوندی را که توفیق

داد و یاری کرد ما را بر اثبات این مطلب که در حقیقة اگر دیدهٔ بصیرت باشد
از بدیهیات میباشد مترجم گوید **باب** در بیان معنی قول رسول خدا
که بعلی بن ابی طالب فرموده انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی
حدیث کرد ما را حسن بن محمد بن سعید هاشمی در کوفه و گفت که حدیث کرد ما را
فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی که حدیث کرد ما را محمد بن علی بن معمر و گفت که حدیث
کرد ما را احمد بن علی رملی و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن موسی و گفت که حدیث
کرد ما را یعقوب بن اسحق مروزی و گفت که حدیث کرد ما را عمرو بن منصور و گفت
که حدیث کرد ما را اسمعیل بن ابان از یحیی بن ابی کثیر از پدرش از ابی هرون
عبدی که گفت سؤال کردم از جابر بن عبد الله انصاری از معنی قول حضرت
رسول که بعلی بن ابی طالب فرموده است انت منی بمنزلة هرون من موسی الا
انه لا نبی بعدی و گفتم که مراد سید انام از این کلام چه چیز است گفت بخدا
قسم که رسول خدا باین کلام آنحضرت را خلیفه و جانشین خود کردانید و اطاعت او را
بر تمام امت واجب گردانید هم در حیات خود و هم بعد از وفات خود پس هر کس
بعد از این کلام شهادت بر خلافت و امامت آنحضرت ندهد از جملهٔ ظالمین
خواهد بود و ترجمهٔ ظاهر این کلام معجز نظام این است که یا علی تو از من بمنزلهٔ
هرون از موسی مگر اینکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود و نیز حدیث کرد

ما را احمد بن

ما را احمد بن حسن قطان و گفت که حدیث کرد ما را حسن بن علی بن حسن
سکری و گفت که خبر داد ما را محمد بن زکریا و گفت که حدیث کرد ما را جعفر بن
محمد بن عماره از پدرش از ابی خالد کابلی که گفت شخصی خدمت حضرت امام
زین العابدین عرض کرد و گفت یا ابن رسول الله مردم میگویند که بهترین
مردم بعد از رسول خدا ابو بکر است و بعد از او عمر و بعد از او عثمان و بعد از او
علی بن ابی طالب پس آنحضرت فرمود که هرگاه چنین باشد پس چه میگویند با آن
حدیثی که سعید بن مسیب از سعد بن ابی وقاص از رسول خدا روایت کرده است
که رسول خدا بعلی بن ابی طالب فرمود که انت منی بمنزلة هرون من موسی الا
انه لا نبی بعدی پس کی بود در زمان موسی مثل هرون مترجم گوید که مراد
حضرت این است که هم چنانکه در زمان موسی کسی مثل هرون نبود بمقتضای
این کلام نیز باید در زمان رسول خدا کسی مثل علی بن ابی طالب نباشد
مصنف این کتاب قدس سره گوید که اجماع ما و مخالفین ما است که رسول
خدا بکرات و مرات بعلی بن ابی طالب فرمود که انت منی بمنزلة هرون من موسی
یعنی یا علی تو از من بمنزلهٔ هرونی از موسی مگر اینکه نیست پیغمبری بعد از من
پس میگوییم که ظاهر این کلام معجز نظام این است و دلالت میکند بر اینکه
منزلهٔ علی بن ابی طالب از رسول خدا در جمیع حالات آنحضرت مثل منزلهٔ

هرون است از موسی در جمیع حالات موسی مگر آنچیزی که استثنا آنرا
بیرون کند پس از جملهٔ منازلی که برای هرون بود نسبت بموسی این بود که
هرون برادر موسی بود از پدر و مادر و لکن عقل حکم میکند باینکه رسول خدا
این معنی را اراده نفرموده است و نمیشود که اراده نموده باشد بجهة اینکه
علی بن ابیطالب برادر پدر و مادری آنحضرت نبود و از جمله منازلی که برای هرون
بود نسبت بموسی این بود که هرون شریک موسی بود در نبوة و چون رسول
خدا در این عبارت نبوت را استثنا فرموده و فرموده است که بعد از من
پیغمبری نباشد معلوم میشود که مرتبهٔ نبوت بعد از آن حضرت برای علی بن
ابیطالب نمیباشد و از جملهٔ منازلی که برای هرون بود نسبت بموسی سوای
آنچه مذکور شد منازل ظاهری و منازل باطنی چند بود از جملهٔ آن منازل
ظاهری این بود که هرون بعد از موسی افضل اهل زمان خود بود و محبوب ترین
ایشان بود بسوی موسی و معتمدترین مردم بود نزد او و اختصاص او بموسی
از همه کس زیاده بود و ایضاً هرون درگاه علم موسی بود و ایضاً هرگاه موسی میمرد
و هرون زنده میبود البته خلیفه و جانشین موسی بود و عبارت انت منی
دلالت میکند براینکه مجموع این منازل و خصلتهائی که مذکور شد برای
علی بن ابیطالب ثابت است و همچنین آن منازل باطنی که برای هرون بود از

موسی بمقتضای این عبارت همهٔ آنها نیز برای علی بن ابیطالب از رسول
خدا ثابت است مگر آنچه را عقل تخصیص دهد و منع کند ثبوت آنرا برای
علی بن ابیطالب و سوای آن تمام منازل باطنی دیگر نیز برای علی بن ابیطالب
ثابت است و کسی را نمیرسد که بگوید که رسول خدا بعضی از آن منازل
باطنی را اراده کرده است و بعضی دیگر را اراده نکرده است زیرا که اگر
این سخن را بگوید دیگری را هم میرسد که بگوید رسول خدا فلان
بعض معین را اراده کرده است نه آن بعضی را که تو ذکر کردی پس
در این صورت لازم میاید که رسول خدا بعضی معین و منزلت مشخصی را قصد
نکرده باشد و این کلام کلام لغوی باشد و نعوذ بالله رسول خدا هذیان
گفته باشد و حال آنکه رسول خدا هرگز هذیان نگفته است و نمیگوید و این
کلامی که از او صادر شده برای آن بود که مطلبی را با فهماند و چیزی را تعلیم
ما نماید پس هرگاه جایز باشد که رسول خدا از این کلام بعضی از منازل را
اراده کرده باشد دون بعضی و قرینه هم نیست که دلالت کند بر تعیین
آن بعض پس از این کلام هیچ چیز فهمیده نمیشود و کلام کلام لغو بی‌معنی
خواهد بود و چون بطلان این ثابت شد و نمیشود که رسول خدا کلامی بگوید
که هیچ معنی از او فهمیده نشود و لغو باشد پس واجب است که مراد رسول

از این کلام مجموع منازل و مراتبی باشد که برای هرون بود از موسی مگر آنچه عقل
آنرا اخراج کند یا از استثنا بیرون رود و هرگاه این معنی واجب شد ثابت
شد که این عبارت دلالت میکند بر اینکه علی بن ابی طالب افضل ترین اصحاب
رسول خدا و داناترین ایشان است نزد او و اینکه بر رسول خدا واجب است که
هرگاه در میان مسلمانان نباشد او را خلیفه و جانشین خود نماید جهة اینکه
مجموع این مراتب حاصل بود برای هرون نسبت بموسی پس اگر کسی بگوید که
هرون پیش از موسی مرد و بعد از موسی امام نبود پس چگونه شما قیاس میکنید
امر علی بن ابی طالب را برامر هرون بمحض اینکه رسول خدا فرموده است علی منی بمنزلة
هرون و حال آنکه علی بن ابی طالب بعد از رسول خدا باقی بود جواب میگوئیم که ما
بواسطه قول حضرت رسول که فرموده است علی منی بمنزلة هرون من موسی قیاس
کردیم امر علی را بامر هرون و چون جمیع منازل هرون برای مسند نشینی موسی
ثابت شد و بعد از رسول خدا هم باقی ماند پس لا محاله باید که بعد از آنحضرت
خلیفه و جانشین آنحضرت باشد و در این خصوص مثلی برای تو میزنم که امر بر تو
واضح شود و شک و شبهه برای تو باقی نماند مثلا هرگاه پادشاهی بوزیر خویش
بگوید که برای زید است بر تو هر روزی که ترا ملاقات میکند یکدینار و بعد از آن
اخوی هر روزی که زید ترا ملاقات میکند باید یکدینار بدهی باو و نیز برای

عمرو است

عمرو است بر تو مثل آنچه شرط کردم آنرا برای زید پس واجب میشود برای عمرو
مثل آنچه واجب شده بود برای زید پس هرگاه زید سه روز برود پیش
وزیر و سه دینار را بگیرد و بعد از آن آمد و شد پیش وزیر را ترک کند
زید و پس عمرو سه روز برود و سه دینار را بگیرد و پس از برای عمرو آن
که روز چهارم و پنجم و مدت العمر برود پیش وزیر و روزی یکدینار
بگیرد و بر وزیر واجب است که هر روزی که عمرو پیش او برود یک
دینار را باو بدهد و اگرچه زید زیاده از سه دینار نگرفته است و وزیر را
نمیرسد که بگوید که منهم بتو مثل آنچه زید گرفت جهة اینکه پادشاه
گفته که هر روزی که زید بیاید نزد تو یکدینار باو بده پس اگر رفته
بود پیش وزیر دینارها را گرفته بود و همان سخن را بهمان شرط پادشاه
درباره عمرو گفت و عمرو هر روز رفت پیش وزیر پس بر وزیر هم واجب
است که دینارها را باو بدهد هم چنین میگوئیم که هرگاه شرط شده
باشد و مقرر کرده باشد که هرون که وصی موسی بود خلیفه و جانشین
او باشد در میان قومش و بعینه همین شرط برای علی بن ابی طالب شده
باشد و آنحضرت بعد از فوت حضرت رسالت باقی باشد پس البته
واجبست که خلیفه و جانشین آنحضرت باشد در میان امت بهمان طریقی

که در باب زید و عمرو مثال زدیم و ثابت کردیم و مادامی که قیاس نتیجه
میدهد این مطلب هم ثابت و محقق است و لامحاله بمقتضای قیاس باید
علی بن ابی طالب بعد از رسول خدا خلیفه و جانشین آنحضرت باشد
هم چنانکه اگر هرون بعد از موسی می بود خلیفه او می بود پس اگر کسی بگوید
که اگر هرون بعد از موسی می بود خلیفه و جانشین او نمی بود میگوئیم که
چه فرق میگذاری میان این سخن و میان اینکه کسی بگوید تو که
هرون بعد از موسی از اهل زمان خود افضل نبود و پیش موسی معظم
ترین خلایق نبود و در علم نیز نایب موسی نبود بلکه فرقی میان
این دو قول نیست و تو هم فرقی نمییابی بجهة اینکه ثبوت تمام این مراتب
برای هرون از موسی مشهور و معروف است و احدی را در آن انکاری
نیست و هرگاه کسی یکی از اینها را منکر شود لازم میآید او را که جمیع را
انکار نماید پس اگر کسی بگوید که این منزله و پایه را که رسول خدا برای
علی بن ابی طالب ثابت کرده در حیوة خودش بود باین معنی که آن منزله در حیوة
رسول خدا برای آنحضرت میباشد و بعد از وفات رسول خدا آن منزله برای
علی بن ابی طالب ثابت نمیباشد جواب میگوئیم که ما ثابت میکنیم و بدلیل
واضح روشن بتو بنمائیم که آن منازل و مراتبی را که رسول خدا کرد اینها

برای علی بن ابی طالب کرد اینها را برای او بعد از وفات خود نه در ایام خود
پس بفهم و خواهی فهمید ان شاء الله پس بدانکه از جمله آن چیزهائی که
دلالت میکنند بر این مطلب این است که در قول رسول خدا که فرموده
انت منی بمنزلة هرون من موسی دو چیز است یعنی دو مطلب از او فهمیده
میشود یکی اثبات یک فضیلة و مرتبه برای علی بن ابی طالب نسبت بخودش
و دیگری نفی اینکه بعد از خودش پیغمبری باشد و ما می یابیم که نفی کردن
رسول خدا پیغمبری علی بن ابی طالب را بعد از خودش دلیل است بر اینکه
اگر این مطلب نفی نمیشد جایز بود و گنجایش داشت که کسی توهم کند
که مرتبة نبوة بعد از رسول خدا برای آنحضرت نیز میباشد و آنحضرت
بعد از رسول خدا پیغمبر است بجهة اینکه رسول خدا فرمود که تو از من
بمنزلة هرون از موسی و هرون پیغمبر بود پس نفی نبوت و پیغمبری واجب
است و بعد از اینکه فرمود انت منی بمنزلة هرون من موسی لامحاله
بجهة رفع آن احتمال و رفع آن توهم واجب است که لا نبی بعدی را
نیز بگوید پس واجب است که نفی کردن حضرت نبوة و پیغمبری را از
جناب مرتضوی در آن وقتی باشد که در همان وقت آن فضیلت و منزلت
برای آنحضرت ثابت کرده است بجهة اینکه رسول خدا به سبب

اثبات محض فضیلت و منزلت محتاج نشد بانکه نفی کند نبوة و پیغمبری
علی ابن ابی طالب را بجهة اینکه اگر عبارت انت منی را میفرمود که
محتاج باین که بفرماید الا انه لا نبی بعدی نمیشد پس چون میباشد
نفی رسول خدا نبوت را بجهت فضیلت و منزلتی که موجب نبوت
و پیغمبری است پس واجب است که بوده باشد نفی نبوة در آن وقتی که کرده
در انوقت فضیلت و منزلت را برای علی ابن ابی طالب بانکه گردانید
برای او منزله و مرتبه هرون را و اگر چنانچه می بود رسول خدا که
نفی کرده بود نبوت را از علی مرتضی در یک زمانی بعد از ان زمانی
که منزلت هرون را برای او در ان زمان ثابت کرده بود و حال انکه
بگمان مخالفین این است که در زمان بعد رسول منزلتی و مرتبه
برای انحضرت ثابت نکرد پس واجب میشود نبوت انحضرت بجهة انکه
در این صورت لزوم نبوت در فحوه کلام و لازم اوست و مثل این است که
تصریح شده باشد بان و بجهة اینکه استثناء نبوت و پیغمبری از جناب
مرتضوی واقع شده است بعد از وفات جناب نبوی و ثبوت ان منزلت
و مرتبه که مستلزم نبوت است در وقتی بود که نبوت در ان وقت نفی
نشده بود پس چون استثناء نبوت و نفی ان بعد از وفات حضرت

رسالت

رسالت با وجود ان فضیلت و مرتبه در حیات انحضرت موجب نبوت
جناب مرتضوی بود در حیات حضرت نبوی و باعث این بود که شاه
ولایت در حیات حضرت رسالت نبی باشد و منصب نبوة برای او
باشد و این فاسد و باطل است پس واجب است که استثناء نبوت و نفی
ان از شاه مردان در همان زمانی باشد که منزلت و مرتبه هرونی
برای او اثبات شد تا انکه با وجود استحقاق منزلت و مرتبه هرونی
مستحق نبوت و پیغمبری نشود و از جمله چیزهائی که باعث زیادتی
وضوح این مطلب است این است که اگر چنانچه رسول خدا میفرمود که
علی نسبت بمن بعد از وفات من بمنزله هرون است از موسی مگر انکه
در زمان حیات من با من پیغمبری دیگر نمیباشد واجب میشد بسبب
این کلام اینکه ممتنع نباشد که علی ابن ابی طالب بعد از وفات رسول
خدا پیغمبر باشد بجهة اینکه رسول خدا نبوت در زمان خود را نفی
کرد بلکه واجب میشد بسبب این کلام نبوت ان حضرت بعد از وفات
حضرت رسالت بجهة اینکه از جمله منازل هرون نسبت بموسی
یکی نبوت و پیغمبری بود هرگاه چنین شد پس واجب است که رسول خدا
نفی کرده باشد نبوت را از انحضرت در همان وقتی که گردانید برای

ان حضرت دران وقتان فضیلت ومنزلت را وچون واجب شد که
اثبات فضیلت ومنزلت در وقت نفی نبوت باشد پس واجب است
که اثبات منزلت وکردانیدن ان برای انحضرت بعد از وفات حضرت
رسالت باشد زیراکه نفی نبوت هم چنانکه دانستی بعد از وفات است
وهرکاه ثابت شد و واجب کردید که علی ابن ابی طالب بعد از رسول
خدا ص نسبت بانجناب بمنزله هرون باشد از موسی در حیاة موسی پس
واجب شد وتحقق کردید که اوست خلیفه وجانشین حضرت رسالت
بعد از وفات در میان امت واطاعت او بر تمام امت واجبست وانکه
اوست اعلم وافضل از تمام خلق بعد از حضرت رسالت بجهة انکه اینها
منازل ومراتبی است که برای هرون بود نسبت بموسی در حیات موسی
پس اکر کسی بکوید که شاید مراد رسول خدا از لفظ بعدی بعد نبوتی
باشد نه بعد وفاتی یعنی بعد از نبوت وپیغمبری من پیغمبری نیست نه اینکه
بعد از وفات من پیغمبری نیست جواب میکوئیم که پس بنا بر این هر حدیثی
که مسلمانان روایت میکنند ومیکویند لا نبی بعد محمد ص جایز است
که مرادشان این باشد که لا نبی بعد نبوة محمد ص یعنی نیست پیغمبری بعد از
پیغمبری محمد ص واله وبعد از وفات پیغمبر ص جایز است که پیغمبران دیگر

باشند پس اکر بکوید که مسلمانان مطلع شده اند بر اینکه معنی قول
حضرت رسول ص که فرموده لا نبی بعدی این است که لا نبی بعد وفاتی
یعنی نیست بعد از وفات من تا روز قیامت پیغمبری پس همین سخن را
مابخودش میکوئیم در هر حدیثی که میبینیم که پیغمبر ص فرموده باشد لا
نبی بعدی پس اکر کسی بکوید که صدور این کلام از حضرت خیر
الانام وکفتن بعلی بن ابی طالب انت منی بمنزلة هرون من موسی
در وقتی بود که رسول خدا ص از مدینه بعزم غزوه تبوک بیرون
رفته بود پس علی را خلیفه خود کرده بر اهل بیت خود پس علی بن ابی
طالب کفت یا رسول الله مرا با زنان وکودکان میکذاری ودیکران
باخود میبری پس رسول خدا فرمود آیا راضی نیستی باینکه باشی
نسبت بمن بمنزله هرون نسبت بموسی پس این عبارت دلالت بر
خلافت مطلقه نمیکند جواب میکوئیم که این سخن بی معنی است بجهة
اینکه هر چیزی را که روایت میکنی ومیاوری برای اینکه تخصیص دهی
بان معنی خبر مجمع علیه را ما هم در مقابل آن خبری روایت میکنیم
که نقیض خبر تو باشد ودلالت کند بر مطلب ما که نقیض مدعای تو است
پس خبر خاص ما وخبر خاص تو هیچیک برای ما وتو حجت نمیشود پس

خبری که مجمع علیه و اتفاقی میان ما و تو است بر عموم خود باقی است در بیان شمول
دلالتش و آن چیزی که دلالت میکند بر آن و در وردش بطریق عموم هم
حجت بر ما و بر تو نه بر این جهت اینکه ما در مقابل آنچه تو روایت کنی
روایت میکنیم که رسول خدا مسلمانان را جمع کرده و گفت که بدرستی که
من علی را بعد از خود خلیفه کردم بر شما و در رتق و فتق امور دنیا و آخرت
شما را باو واگذاردم و این عمل که کردم بفرمان خداوند عالمیان بود نه
بخواهش خود و بعد از آنکه از این فقرات فارغ شد برای تاکید مدعا
رو بعلی مرتضی کرده و فرمود یا علی تو از من بمنزله هرون از موسی نزدیکی
هستی بدرستیکه بعد از من پیغمبری نمیباشد پس این کلامی که از رسول خدا
بعد اللتیا و التی صادر شد و مطلب و مدعای ما بآن واضح و روشن کردید
مقابل و مقاوم آن خبر خاص شماست و آن خبری که ما و شما هر دو اجماع
کرده ایم بر آن و متفقیم در آن که رسول خدا بعلی مرتضی فرمود انت منی
بمنزلة هرون الا انه لا نبی بعدی بحال خود و بر عمومی که دارد باقی است
و تکلم میکنیم ما در آن بحسب آنچه لغت اقتضای آن میکند و یا اهل عرف
از آن میفهمند و آن این است که این کلام بحسب لغت و قاعده و قانون اصطلاح
عربیت و طور فهم عرف صریح است در خلافت و امامت شاه ولایت مرتبت

یعنی

یعنی علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و وجوب طاعت او بر تمام
امت چنانچه تکلم کردیم در آن و شرح کردیم برای تو و اثبات نمودیم
آن را و سنا و سنا نیز مخصوص بر وی در دکان عالمیان که هدایت
کرد ما را براه حق که واضح و روشن است برای هر کسی که میل کند و
برود بسوی آن **باب** در بیان معنی قول حضرت رسول بزوج
بتول و دو فرزند او حسن و حسین که انتم المستضعفون بعدی
یعنی شمائید که ضعیف شمرده خواهید شد بعد از من حدیث کرد ما را
احمد بن محمد بن هیثم عجلی رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را ابو
العباس احمد بن یحیی بن زکریا قطان و گفت که حدیث کرد ما را بکر بن
عبد الله بن حبیب و گفت که حدیث کرد ما را تمیم بن بهلول از پدرش
از محمد بن سنان از مفضل بن عمر که گفت شنیدم از حضرت ابی عبد الله
که میفرمود که رسول خدا نظر کرد بسوی علی و حسن و حسین علیهم
السلام پس گریه کرد و فرمود انتم المستضعفون بعدی پس از حضرت
عرض کردم که یا ابن رسول الله معنی این کلام چه چیز است و مراد رسول سید انام
از مستضعفین چه میباشد فرمود که معنی این کلام و مقصود حضرت خیر
الانام این است که بدرستی که شمائید امامان بعد از من ای مفضل بدرستی که

خداوند عالمیان در قرآن میفرماید که وَنُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا
فِی الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِینَ یعنی و اراده داریم ما اینکه
منت گذاریم بر آنهائی که مستضعف شدند در زمین و منافقان بی دینان
ایشان را ضعیف شمردند و حق ایشان را از ایشان بظلم و عدوان گرفتند و
بگردانیدیم ایشان را امامان و پیشوایان دین و بگردانیدیم ایشان را وارثان
پادشاهی روی زمین پس ای مفضل بدانکه این آیه در شان ماست و جاری است
در ما تا روز قیامت **باب** در بیان معانی الفاظ و عباراتی که در وصف
حلیه همایون و شکل و شمایل موزون جناب نبوی در رود یافته **بیت** ای غبارت
داده بر خوبان عالم سروری * بر تو شد حسن ملاحت ختم چون پیغمبری * وصف
خلق خلق تو خالق تواند کرد بس * ذره چه با و سها کی رسد پهناوری * گر شود
دریا مداد بیشها گردد قلم * کی تواند اندکی از اوصاف او را بشمری * بینندگان
مظاهر جمال وجه بینندگان مقاصد کمال را بنظر بصیرت و حال شاهد شده که
نور وجود مقدس و گوهر ذات اقدس حضرت سید البشر علیه الصلوة من الملک
الاکبر مطلع انوار تجلیات جمال و مبداء آثار صفات کمال حضرت ایزد متعال قادر
ذو الجلال است و بسبب تعویق و مصلحت تاخیر ظهور زمام این نور کامل در عرصه
جهان شهود و فضای عالم وجود استکمال ماده و استعداد امتزاجات عنصری

کلاله ناهری

بوده تا صورتی که قابل قبول آن معنی و بدنی که مستعد افاضه موانست
و موانست آن روح مقدس باشد بدستیاری تربیت آباء علوی
و یاوری تربیت امهات سفلی تکمیل و تتمیم یافته از مکامن بطون غیب
بعرصه بروز و شهود جلوه ظهور نماید پس ظهور کامل و شهود شامل
آن نور مطلق در آن زمان خاص و تعلق و اختصاص او ببدن بی بدل
دلیل اعتدال مزاج و استواء خلقت و توافق ترکیب و تناسب تالیف
و حسن صورت و خوبی سیرت و تکمیل شکل و شمایل آن مرضیة الخصایل
تواند بود و لهذا آن گوهر یکتای قرب و حضور غلغله و شور را انا املح در
بحر بی پایان شهود و ظهور انداخته و خود را به بهترین وصفی که فی
الحقیقه علت خوان خوبی و سرمایه اوصاف محبوبیت است ستوده
ارباب وجد و ذوق و اصحاب عشق و شوق همانا باین در حسن و جمال
تعبیر نموده اند و گفته اند **بیت** شاهد آن نیست که موئی و میانی دارد
بنده طلعت آن باش که آنی دارد * بدانکه مولف کتاب گوید که حدیث کرد
مارا محمد بن ابرهیم بن اسحق طالقانی و گفت که حضرت امام حسن ع
فرمود که سوال کردم از خالوی خود هند بن ابی هاله تمیمی از حلیه همایون
و شکل و شمایل موزون آن زبدهٔ نتایج حرکات گردون یعنی حلیهٔ رسول

خلاصه او مردی بود که بسیار وصف میکرد آنحضرت را پس گفت که از جملهٔ
اوصاف جمیل آن برگزیدهٔ رب جلیل این بود که در نظرها بسیار جلیل
القدر و عظیم الشأن بود و هر کس او را میدید بی اختیار در تعظیم و
تبجیلش میکوشید روی مبارکش منوّر بود و مانند بدر تمام میدرخشید
و سر او نیز بزرگ بود نه زیاده از اندازهٔ قامت با استقامتش کوتاه
نبود و بسیار دراز هم نه نهایت با وجود بلندی قامتی که برفتار آمدی بکس
و گردن از او بلندتر مینمودی و در هر مجلسی که نشستی از همهٔ اهل آن
مجلس بزرگتر بنظر میآمدی موی عنبر بویش بسیار مجعد و تجعد پیچیدگی
نداشت و بر راست و کشیده هم نبود میان این و آن بود گیسوی عنبر بیزش
بر بناگوش ~~میرسید~~ و گاهی بلند شده و دسته دسته بسر دوشش افتاده
رنگ روی مبارکش سفید و نورانی بود جبین مبینش چون خلق کریمش
وسیع و گشاده ابروان کمان نشانش بلند و باریک و در ظاهر نظر پیوسته
می نمود امّا بملاحظهٔ باریک بینان مو شکاف فاصلهٔ بین الحاجبین
بظهور میرسید و در میان دو ابروی آن آب روی جهانیان رگی بود
که در حین غضب ممتلی و عیان میگشت و برگ هاشمی اشتهار داشت
بینی آن بیتا از خود بینی فی الجملهٔ طول و ارتفاع داشت و میان از رو بوی

بود کوردش در آمده و هرکه نه از روی تأمّل در او نظر میکرد گمان میکرد که
اشم است یعنی استخوان انفش بسیار طویل است و در حقیقت چنان
نبود که او گمان کرده بود محاسن شریفش بسیار و انبوه خد بن سعدیش
از استخوان روی مرتفع نبود امّا از غایت ارتفاع نور چون لوح فرق
پیوسته منظور اصحاب حضور بود مترجم گوید که نیز روایت شده است که
چشمان منوّر آن نور دیدهٔ عالمیان در عین حسن و ضیا سوادش در
غایت سیاهی و بیاضش در نهایت سفیدی و در سفیدی و سیاهی آن
رگهای سرخ می بود و نیز گفته اند که آن مردم دیدهٔ عالم بادام چشم بود قوت
باصره اش بمرتبه بود که در تاریکی چنان میدید که در روشنائی خطش اط
عنایت قلم نرگس چشم های بویش را بنظارت کحل الجواهر بینش و فت
نظرها را است و کحال لطف و کرم سرمهٔ ما زاغ البصر بمیل الم تر الی ربک
در دیدهٔ جهان بینش کشیده دهان معجز بیانش گشاده امّا در نهایت
ملاحت بود دندان گوهر نشانش سفید و براق و اطراف آن باریک
میان دندانهای مبارکش گشاده از سینه با سکینه اش تا ناف خطی باریک
از موی کشیده و باقی اجزای سینه و شکمش بی موی و ساده گردنش از دوش
بلند شده و در صفا مانند نقره و در حسن صورت و لطافت صنعت مجاری

بود که کو با نقاش کشیده بود بالجمله اعضایش در خلقت بحد کمال و بنهج اعتدال تام

بود کوشت بدن مطهرش متماسک بود و برخاوت نداشت شکم و سینه اش

هموار و باهم یکسان بیان دو دوش ضخیم و اصلا بسیار بود سرهای استخوان اعضا بیش

بزرگ بود اعضایش که از لباس عاری بود بسیار نورانی بود و ساعد و منکب قوی روشنی

و اعالی سینه اش کیندانش مو داشت زند و ساعدش طویل و کفش کشاده و وسیع و اندک

با خشونت و غلظت بود انکشتان دست و پایش در بزرکی انکشت نما

ساقهای پاهای آنحضرت هموار و کشیده بود در برقدمش از زمین برداشته و در آن

متصل نبود پای راه نمای آسمان پیمایش املس و نرم اصلا تکبری نداشت

و باین جهت بود که آب بر آن نمی ایستاد و در داب آنحضرت در رفتن آن بود که

با حرکت تمام و قوت لا کلام و سرعت اندک و وقار بسیار میرفت نه چون

افسرده دلان پاکشان و افتان و خیزان زیرا که اول مشی متکبران و مرده دلان

و ثانی مشی ضخردان و سبک سران است و با وجود آن سکینه و وقار چنانکه

بنظر مردمان میامد که از بلندی فرود میاید و هرگاه بسمتی التفات میفرمود

بتمام بدن رو بان جانب مینمود نه اینکه همین روی خود را بکرداند و بکوشه

نکاه کند بیشتر اوقات نظرش بسوی زمین بود و معظم نظر نکاه کردنش

بکوشه چشم بود هر کس را که ملاقات می نمود بابتدا ببادرت بسلام میفرمود آن

بیان شانه‌ها و میان کتفش کشاده و عریض بود هم

واصلا کوه و ناهمواری در آن نبود هم

و ناهمواری هم

و در وقت رفتن سر را راست بلند بر میداشت نه اینکه کوی با

وکم بسوی مردم نظر میکرد و باسمان کم نکاه میکرد و چون بکسی نظر میفرمود چشم نمیکشود کم بتمام دیده نظر کند بلکه بخضوع نظر میکرد هم

حضرت

حضرت فرمود که پس از این حال خواهش کردم و کفتم که سخن کفتن رسول

خدا را نیز برای من وصف کن پس کفت که آنحضرت همیشه محزون و غمکین بود

و پیوسته در فکر و اندیشه بود استراحت برای او نبود اکثر اوقات ساکت بود

بدون ضرورت سخن نمیکفت و بقدر حاجت میکفت و از اکثار ممل و

ایجاز مخل محترز بود و کلمات جامعه و سخنان بی‌فایده که همه محض حکمت بود

و نصیحت بود و حق را از باطل جدا می نمود و سخن را بتمام دهن و بی

اشداق میکفت لین الخلق و نرم و نیکو خوی بود تندخوی نبود تمام نعمت

های الهی نزد او عظیم بود و اکرچه اندک بود هیچ نعمتی را مذمت نمی نمود

~~ولکن اگر کسی چیزی و چیز ... خوب و بد آن معلوم کنند~~ ذم بین

~~مذمت نمی نمود و مدح هم~~ نمیفرمود دنیا و هر چه تعلق بدنیا داشت او را

بغضب نمیاورد و هرگاه حق مغلوب میشد و امری اتفاق میافتاد که

رضای خدا در آن نبود دیکر کسی آنحضرت را نمیشناخت و احدی تاب

غضب او را نمیاورد تا آنکه نصرت میکرد و یاری می نمود حق را و او را

برکنعود قرار میداد در حین تکلم هم کف اشاره میکرد و چون از امری

تعجب مینمود کف را بکفایت را منقلب میساخت و کاهی در حین تکلم کف

دست راست را بر بطن ابهام چپ میزد و چون در غضب میشد اعراض

و آنرا برای خود نمی‌پسندید

یعنی منکر اند سخن نمیکفت بلکه دعا از سخن بی نمیکرد

مطعومات را بخصوص مدح بسیار نمیکرد هم

و ایستادگی میفرمود

صحی نمود و دران مبالغه میفرمود و آثار غضب در بشره مبارکش ظاهر
میشد و در وقت شادی چشم مبارک را بر هم میگذارد و بسیار نمی خندید
واکثر خنده اش تبسم بود و غایت ضحکش این بود که دندانهای نواجذ
او مانند مروارید غلطان و دانهای تگرگ ظاهر میگردید حضرت امام
حسن ع فرموده که مدتی این حدیث را از برادرم حسین مخفی داشتم بعد
از مدتی که برای او نقل کردم دیدم که پیش از آنکه من برای او نقل کنم
همه را شنیده بعد از اینکه تحقیق کردیم و از او سؤال کردم که اینها را
از کجا دانسته معلوم شد که همه اینها را از پدرش پرسیده بود و پدرش
مجموع را برای او بیان کرده بود الحاصل جمیع اعضا و جوارح آن حضرت
تمام خلقت و متناسب بود بلکه تناسب حقیقی و استواء خلقت تمام همان است
که نقاش صنع بقلم قدرت بر لوح پیکر خجسته اثر آن سرور نگاشته و معیار
حسن و جمال و میزان خوبی و کمال صورت بی مثال آن عدیم المثال است
و آنکه در شان آدم وارد شده که انا خلقنا الانسان فی احسن تقویم
درباره آن سرور بکریمه و صورکم فاحسن صورکم تاکید و تتمیم یافته و چگونه
چنین نبوده باشد و حال آنکه این بدن بی مثال تمثال عقل کل بود که
در عالم شهود ممثل شده بود و پیکر خجسته اثرش نشان روح الارواح

بود که

بود که در فضای عالم اشباح مجسم گشته بود و این مشکات با برکات مصباح
نور الانوار است که در مصباح دار السلام ایمان و ایقان ضیا بخش گردید
این صورت زیبا نقش خامه کالک قادری است قدرت نما که معنی اول
ما خلق الله القلم از آن ظاهر و هویدا شد این قامت رعنا نخلیست
از جویبار فیض ازل که در ظلمتآباد امکان در بیضا بیار آورده او
صافی جبلتش بالهام رب جلیل معلوم و مبین است و آینه تابد بنقشه
جعل مشکبویش را بقالبه والبال ذا بهجی اندوه قابل اقبال بکلا
الم نشرح لک صدرک سینه با سکینه او را که گنجینه دفینه فاوحی
الی عبده ما اوحی است از غل و کینه فرو شسته اراده قدیمه فرق مبارکش را
بعصای لعمرک بیاراسته عنایت ازلی قد و قامت چالاکش را به تشریف لو
لاک مشرف ساخته خورشید طلعتی که تا آفتاب جمال بی مثالش از مشرق
بطحی طالع و لامع گشته حکایت حسن و ملاحت یوسف کنعان در
چاه مغرب نسیان افتاد نازنینی که حور حجره دار عصمت وجود او نیز
تیر دار دولت شهود او فی چه حور و کدام نور صد هزار حوران
بهای سعایش سراسیمه و صد هزار نور از ضیای اعضایش در هر هیئه
شکوفه گلشن رخسارش خار طاعتیاری در دیده گلهای گلستان

زده طراوت عذار آبدارش آتش حیرت در خرمن خوبی افکنده عکس نور
جبینش خاک خجلت بر چهرهٔ زهره و رخسارهٔ ماه پاشیده زلال حیات
بخش دهانش آب حیات را در ظلمات فوات متواری ساخته لعل لبش
عقیق یمن را چون احجار انذال و دمن پی سپر کرده و در رشتهٔ دندانش
که روح روح مشتاقان است آبروی سلسلهٔ لؤلؤ و مرجان بر خاک
خواری کشیده از شرم بوی عنبر شمیمش مشک اذفر در جبین نافهٔ آهوی
ختن خون گردیده نه نه خطا کردم عرق نورانی او را با مشک ظلمانی چه
مناسبت است بلکه لؤلؤ آبدار از تاب هم سری و برابری آن گوهر شاهوار
بنا در رشته در تنگنای صدف متواری گشت و بلال بن جریر یک مصافحه کرده
بار بهتر خدا و بعد از آن مدت چون دست من عرق میکرد بوی خوش
از بوی مشک از آن بیشتر و در اخبار وارد شده که نبی دلو آبی
پیش آنحضرت بردند از آن دلو آب آشامید پس آب دهن مبارک در
آن انداخت و در چاه ریختند بعد از آن بوی مشک از آن چاه بیامدی
بر گشتیم بر سر ترجمهٔ کتاب حضرت امام حسین ع فرمود که از پدرم پرسیدم
که چون رسول خدا بخانه بیامدی سلوکش چه نوع بود فرمود که چون آن
حضرت بخانه بیامدی اوقات دخول خود را سه قسم میساخت قسمی را در طاعت

عبادت

و عبادت جناب احدیت مصروف میساخت و قسمی را در نفقهٔ اهل و عیال
میگذرانید و قسمی را بجهت مهمات خاصهٔ خود میگذاشت و در بعض وقت
این قسم با صلاح حال امت مشغول میشد و خواص و اهل فضل و کمال را بفراخور
حال در این قسم نحو در راه میداد و ایشان را به تحقیق اسرار و هدایا
میگردانید و بوسیلهٔ ایشان عوام از آن اسرار و علوم محظوظ میشدند
پس یکی بود که یک حاجت داشت یکی بود که دو حاجت داشت یکی بود که چندین
حاجت داشت پس مشغول میشد با صلاح امور ایشان و مشغول میگردانید
ایشان را به چیزی که صلاح ایشان و صلاح سایر امت در آن بود و ایشان
را بخبر صلاح حال ایشان برو اعلام مینمود و میفرمود که باید که آنکس که در مجلس
من حاضر است بغایبان برساند و با اصحاب میفرمود که حاجات کسی که
و قدرت رسانیدن آن بمن ندارد شما بمن برسانید پس هر کسی که
برساند بپادشاهی حاجت کسی را که خود نتواند رسانید حق تعالی قدم
او را در روز قیامت ثابت دارد و از حق در نمیگذشت و هرگاه از
احدی امری صادر میشد که مستحق حدی از حدود خدا بودی میگردید لا بد
آن حد را بر او جاری میکرد یا بفعل یا بقول یا بتعزیر یا بحد و اصحاب نزد
آنحضرت میرفتند در حالتی که طالب علم و خیر بودند و بیرون نمیآمدند مگر

انکه استفاده علوم و آداب از او کرده بودند و دیگران را دلالت مینمودند
بر آن علم و ادب حضرت امام حسین ع فرمود که پس پرسیدم از پدرم که آن
حضرت وقتی که در بیرون خانه بود احوالش چگونه می بود فرمود زبان خود را
از هر چه لا یعنی نگاه میداشت و خاطر اصحاب را تألیف میفرمود و ایشان را متنفر
نمیساخت و کریم هر قومی را گرامی میداشت و امور آن قوم را باو تفویض می
فرمود و خود را از مردم نگاه میداشت بی آنکه بساط خلق و طلاقت وجه

و از ایشان در حذر بود هم

خود را از ایشان طی کند و تفقد اصحاب بجا می آورد و از حال ایشان تفحص
و تحسین نیک و تقبیح بد مینمود و از حق در نمیگذشت و اصحاب او نیز
از حق نمیگذشتند و هرگز از اصلاح احوال امت غافل نمیشد بهترین مردم
پیش او مقرب بودند و افضل ایشان نزد او کسی بود که نیک خواهی او
مسلمانان بیشتر بود و مرتبه کسی نزد او عظیم تر بود که مواسات و معاونت
مردم بهتر مینمود امام حسین ع فرمود که پس سؤال کردم از پدرم از
مجلس آن سرور فرمود که از هیچ مجلس برنخواست و در هیچ مجلس ننشست
مگر بیاد خداوند تعالی و چون وارد قومی میشد هر جا که مجلس باو منتهی میشد
می نشست و اصحاب را باین طریقه امر میفرمود و از خلاف آن نهی مینمود و
هر یک از همنشینان خود را نصیب و بهره اش میداد و گرامی میداشت

چنانکه

چنانکه گمان کردی که هیچکس نزد آنحضرت از او گرامی تر نیست و هر کس که با آن حضرت
مجالست میکرد آنحضرت صبر میکرد تا آنکه آن کس برخیزد و برود و هر کس که

و پیش از آنکس برنمیخواست

حاجتی از او سؤال میکرد حاجت او را بر می آورد یا بسخن خوشی با او میگفت
و خلق او گنجایش تمام مردم داشت و شفقت او نسبت بمردم بمرتبه بود که گویا

و همه را فرا گرفته بود هم

پدر همه است و همه در احکام حق نزد او برابر بودند مجلس او مجلس حلم و حیا
و صبر و امانت بود آوازها در آن مجلس بلند نمیشد و عیب و فحش و حرمت
کسی در مجلس او نبود و اشاعت لغزشات یعنی سقطات و زلات اگر از کسی
از اهل مجلس واقع میشد اظهار نمیکردند بلکه اخفا میکردند اصحاب
آنجناب در مجلسش با یکدیگر در مقام عدل بودند و فضل در آن مجلس

و مهربانی و صله و احسان هم

بتقوی بود و با یکدیگر متواضع بودند توقیر کبیر و ترحم بر صغیر بجای
می آوردند و محافظت غریب و ارباب حاجت میکردند فرمود که پس پرسیدم
که سیرت آن حضرت در میان همنشینان چه بود فرمود که همیشه گشاده
رو بود و خوش خلق بود تندخو نبود و آواز بسیاری بلند نمیکرد و هرگز
فحش نمیگفت بسیار عیب کننده نبود و بسیار مدح کننده نبود بلکه در هر
امری طریقه اعتدال را مرعی میداشت از هر چیزی که آنرا نمیخواست تغافل
مینمود و احدی از لطف و مرحمت او مأیوس نبود و هر کس که با میدی پیش

ادرفت تا امین بر نگشت هرگز با احدی منازعه و مجادله نمیکرد و در هیچ
مال نبود و سخن مالا یعنی نمیگفت و هرگز احدی را مذمت نمیکرد و سرزنش
نمی نمود و عیبجو نبود و تکلم نمیکرد مگر در امری که امید ثواب در آن بود هر
گه تکلم میفرمود اصحاب سرها را بزیر می انداختند و بجهة تعظیم و اجلال آن
بزرگوار میکردند ذو الجلال نفس نمیکشیدند و حرکت نمیکردند بمرتبه که گویا
علی رؤسهم الطیر و چون ساکت میشد اصحاب سخن میگفتند و در حضور
ان سرور با یکدیگر نزاع نمیکردند هر گاه یکی از ایشان تکلم میکرد دیگران
ساکت میشدند تا او فارغ شود اصحاب ان حضرت در مجلس و سخن ان
هرجا نمیگفتند بلکه هر کس در اول طلبی را مذکور می نمود تا آخر سخن
دیگران در ان بود و تا از ان فارغ نمی شدند مطلب دیگری را مذکور
نمی نمودند و در جمیع احوال با اصحاب موافقت میکرد میخندید بدانچه
ایشان میخندیدند تعجب میکرد از انچه ایشان تعجب میکردند و هرگاه
غریبی میامد که انحضرت را نمی شناخت و از او سؤال میکرد و هر چه
میخواست میگفت و اتفاقا بی ادبی می نمود ان حضرت صبر میفرمود و
متحمل میشد و با او ملایمت می نمود حتی اینکه اگر غریبی می آمد و از ان
حضرت سؤال میکرد و بی ادبی نسبت بان جناب از او ظاهر میشد اصحاب

و خواهش میشدند ص

یعنی گویا مرغ بالای سرشان
نشسته بود و این مثلی است
در میان عرب در بسیاری
سکوت و حرکت نکردن ص

و در میان سخن یکدیگر سخن
نمیگفتند

واصحاب را نصیحت میفرمود که
اگر صاحب حاجتی بیابید اورا
اعانت کنید و چون برسانید

میفرمود زنهار و بایکدیگر میگفتند اعانت کنید او را و چیزی باو برسانید
تا ببرد و قبول نمیکرد مدح و ثنا را مگر از کسی که مکافی بود یعنی کسی که شکر
احسان او مینمود و میدید که منافق نیست و سخن احدی را قطع نمیکرد
تا انکه سخنش تمام میشد بعد از آن یا نصیحت میکرد و امر میکرد او را یا بان یا نهی
میفرمود او را از آن حضرت امام حسین فرمود که پس پرسیدم از پدرم از سکوت
آنحضرت فرمود که سکوت آنحضرت مشتمل بود بر چهار چیز و از چهار چیز هرگز
بود یکی حلم و بردباری زیرا که تحمل انکه این صفت باعث این میشود که شخص
بخشم آید بسبب این میشود که شخص کم سخن گوید دوم حذر کردن از ابو
لا یعنی سیم از آن چهار چیز تقدیر بود باین معنی که در وقتی که سکوت اختیار
میفرمود در نظر کردن بسوی مردمان و استماع نمودن سخنان ایشان طریقه
عدالت و سویت را رعایت میفرمود چهارم تفکر بود باین معنی که در هنگام
سکوت فکرش همه در این بود که چه چیز فانی خواهد گردید و چه چیز باقی
خواهد بود و حلم آنحضرت با صبر جمع شده بود پس هیچ چیز او را بغضب نمیاورد
و هیچ چیز نیز او را از جای خود بیرون نمی برد که نتواند خود را نگاه داری
نماید و حذر کردن آنحضرت از سخن گفتن نیز چهار صفت داشت یکی اینکه
اصل سکوت صفت خوبی است و مستلزم ترک بسیاری از قبایح است دویم

آنهم باندازه

یعنی سکوتش از جهت حزن
و اندیشه اکثر از سخن گفتن بود ص
برای این بود که ص

یعنی فکرش در امور دنیا
و آخرت بود ص

و علاوه ملازمت بر کارهای خیر
میفرمود که مردم اقتدا کنند باو
و پیروی او نمایند ص

چون مردم میدیدند که رسول خدا ساکت است ایشان نیز اقتدا باو میکردند
وساکت میشدند دیگر اینکه در وقتی که آنحضرت ساکت بود در فکر اصلاح
امر امت بود و نیز در فکر این بود که چیزی بایشان تعلیم کند که خیر دنیا
وآخرتشان در آن باشد **باب** در بیان معنی ثقلین و معنی عترة حدیث
کرد مارا حسن بن عبد الله بن سعید عسکری وگفت که خبر داد مارا
محمد بن احمد بن حمدان قشیری وگفت که حدیث کرد مارا مغیره بن محمد بن
مهلبیه وگفت که حدیث کرد مرا پدرم وگفت که حدیث کرد مرا عبد الله بن
داود از فضیل بن مرزوق از عطیه عوفی از ابی سعید خدری که گفت
رسول خدا فرمود که بدرستی که من دو چیز در میان شما میگذارم که
یکی از این دو اطول است از دیگری وآن کتاب خداست که بمنزله ریسمانی است
که کشیده است از آسمان بزمین ویکطرف آن در دست خداست وطرف
دیگرش در دست عترة من است وبدانید که این دو چیز از هم جدا نمیشوند
تا آنکه وارد شوند بر من نزد حوض کوثر راوی میگوید که از ابو سعید
پرسیدم که عترة آنحضرت کیست گفت عترت او اهل بیت اوست ونیز حدیث
کرد مارا محمد بن جعفر بن حسن بغدادی وگفت که حدیث کرد مارا عبد الله
بن محمد بن عبد العزیز وگفت که حدیث کرد مارا بشر بن ولید وگفت

یا با مرو قیام نماید مر

کہ حدیث

که حدیث کرد مارا محمد بن طلحة از اعمش از عطیه بن سعید از ابی سعید
خدری که گفت که رسول خدا فرمود که بدرستی که نزدیک است که مرا بخوانند
واز میان شما بروم واین دار فانی را وداع کنم پس بدرستی که میگذارم
در میان شما دو چیز سنگین را که یکی کتاب خداست وآن دیگری عترت من
است کتاب خدا ریسمانیست که میان آسمان وزمین کشیده شده وعترت
من اهل بیت من اند وبدرستی که خداوند لطیف خبیر که بر بواطن
امور مطلع است بمن خبر داده است که این دو تا از هم جدا نمیشوند تا
آنکه بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند پس به بینید که چه میکنید بعد
از من با این دو وچگونه خلافت من میکنید در بین دو ونیز حدیث
کرد مارا علی بن فضل بغدادی وگفت شنیدم از ابا عمر رفیق ابی العباس
که نامش ثعلب بود که میگفت شنیدم از ابی العباس ثعلب در وقتی
که شخصی سؤال کرد از او از معنی انی تارک فیکم الثقلین واینکه
چرا این دو را ثقل میگویند گفت بجهة اینکه تمسک باین دو و پیروی
کردن این دو بسیار بر شخص گران است ونیز حدیث کرد مارا احمد بن
زیاد بن جعفر همدانی رضی الله عنه وگفت که حدیث کرد مارا علی بن
ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن ابی عمیر از غیاث بن ابراهیم از

حضرت امام جعفر صادق از پدرش از محمد بن ابی عمیر از غیاث علی از پدرش
علی بن الحسین از پدرش امام حسین ع که فرمود که شخصی از حضرت امیر المؤمنین
سؤال کرد از معنی قول حضرت رسول ص که فرمود انی مخلف فیکم الثقلین
کتاب الله و عترتی و اهل بیتی که معنی عترت چیست و مقصود از او کیست پس
در جواب او فرمود که عترت رسول خدا ص منم و دو فرزند من حسن و حسین
و نه امام دیگر اند از ذریه حسین که نهم ایشان مهدی ایشان و قائم ایشان است
و ایشان از کتاب خدا وجدایان مفارقت نمیکنند و کتاب خدا نیز از
ایشان مفارقت نمیکند تا آنکه بر سر حوض کوثر وارد شوند بر رسول خدا
و نیز حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان و گفت که حدیث کرد ما را حسن بن
علی بن حسین عسکری از محمد بن زکریا جوهری از جعفر بن محمد بن عماره از
پدرش از حضرت جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین
از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابی طالب ع که گفت که گفت رسول
خدا ص که بدرستی که من دو چیز سنگین را در میان شما خلیفه و جانشین خود
میکذارم یکی کتاب خدا و دیگری عترت من که اهل بیت من اند و بدرستی
که این دو از هم جدا نمیشوند تا آنکه وارد شوند بر من باتفاق یکدیگر
بر سر حوض کوثر مثل این دو انگشت من و دو انگشت سبابه خود را بهم ضم

فرمود

فرمود پس جابر انصاری برخاست و گفت یا رسول الله عترت تو کیست
فرمود علی و حسن و حسین و امامانی که از ذریه حسین میباشند تا روز
قیامت مصنف این کتاب قدس سره گفت که محمد بن بحر شیبانی در
کتاب یاقوته که از مصنفات اوست از محمد بن عبد الواحد که رفیق
و مصاحب ابی العباس ثعلب بوده نقل کرده است که گفت که حدیث کرد
مرا ابو العباس و گفت که حدیث کرد مرا ابن اعرابی و گفت که عترة قطعهای
بزرگ مشک است که در نافه است و مصغرش عتیرة است و نیز عترت
درختی را گویند که بدور سوراخ سوسمار میروید و هر وقت که سوسمار
از سوراخ بیرون میاید خود را بان درخت میمالد و باین جهت آن درخت
نمو نمیکند و بزرگ نمیشود و اعراب هرگاه خواهند که برای ذلت شخصی
مثل بزنند میگویند فلان اذل من عترة الضب یعنی فلان کس ذلیل تر است
از درخت سوسمار و مصغرش نیز عتیرة است و آب دهان که خوشگوار
باشد نیز عترة گویند و تصغیرش عتیره است و فرزند و فرزند زادگان
شخصی را که از صلب او میباشند نیز عترة گویند و از این جهت است که
ذریه حضرت رسول را ص که از صلب علی بن ابی طالب و فاطمه میباشند عترة
آنحضرت میگویند ثعلب گفت که پس با ابن اعرابی گفتم که هرگاه چنین است

پس چه چیز است معنی قول ابی بکر در سقیفه بنی ساعده که گفت نحن عترة
رسول الله ص گفت مراد ابی بکر این است که ما اهل شهر و دیار رسول خدا ص
میباشیم و اما عترة حقیقی آنحضرت لامحاله فرزندان فاطمه اند و لیس
دلیل بر اینکه ابو بکر و امثال او داخل عترة سهل است که داخل است هم
نیستند برگردانیدن اوست و فرستادن علی بن ابی طالب با سورة
برائة بمکه و اینکه حضرت رسول ص فرمود که نمیرساند این پیغام را و نمیبرد
این سوره را بمکه و اهل مکه مگر من یا کسی که از من است پس سوره را
از ابو بکر گرفت و داد بان کسی که از او بود پس هرگاه ابو بکر بحسب
داخل عترة نبود و مراد آن معنی نبود که این اعرابی مذکور نبود ممکن
نبود که رسول خدا او را بر گرداند و سوره را از او بگیرد و بعلی بن ابی
طالب دهد و او را بمکه فرستد و بعضی گفته اند که عترة سنگ عظیمی
میباشد که سوسمار چون بسیار رطب و دراک است و اکثر اوقات منزل
خود را گم میکند برای اینکه آن سنگ برای او نشانه باشد نزد آن
مقام میکند و ماوی مینماید و بعضی گفته اند که عترة ریشه درختی است
که بریده شده و ثانیا آن ریشه روئیده و سبز شده و عترة در غیر این
معانی که ذکر شد نیز استعمال شده چنانچه حضرت رسول ص فرموده لا

فرع

فرع ولا عتیرة یعنی نه ذبح کردن فرع لزومی دارد و نفعی می بخشد نه
ذبح عتیرة یعنی گوسفند اصمعی گفته است که در ایام جاهلیت مردی نذر
میکرد که هرگاه عدد گوسفندان او بصد برسد آن گوسفندی را
که از همه گوسفندانش بهتر است ذبح کند چون عدد گوسفندش بصد
میرسید پشیمان میشد پس بجهة اینکه وفا کرده باشد بنذر آهوئی
چند صید میکرد و آنها را پیش بتهائی که آنها را خدای خود میدانست
عوض گوسفند ذبح میکرد چنانچه شاعر در این معنی گفته است که
عَنَتاً باطِلاً وَظُلماً كَما تُعتَرُ عَن حَجرَةِ الرَّبيضِ الظِّباءُ یعنی عذاب میکنند
او را بسبب گناهی که از غیر او صادر شده هم چنانکه ذبح میکنند آهو را
عوض گوسفندی که نذر کرده اند اصمعی گفته است که عترة در لغت
بیخ یا دبر آمده و نیز درختی است کوچک و پرشیر که در نواحی طائف می
روید و آلت رجولیت را نیز عتر میگویند و ریاشی گفته است که از
اصمعی پرسیدم که عتر چه چیز است گفت عتر گیاهی است مانند مرزنگوش
که بر روی زمین پهن میشود و شاخ و برگ بسیار دارد مصنف
کتاب رحمه الله گفته است که عترة رسول خدا علی بن ابی طالب است و
و ذریه آن حضرت که از فاطمه زهرا صلوات الله علیها بهم رسیده اند

وسلاله پیغمبر ایشان کسانی اند که خداوند عالمیان که ایشانرا امام و پیشوای
خلایق کردانیده چنانچه پیغمبرش خبر داده است دوازده نفرند اول ایشان
علی بن ابی طالبست و آخر ایشان جناب قایم صلوات الله علیهم و این
معنی که ما برای عترة ذکر کردیم با جمیع آن معانی که اهل لغت برای او گفته اند
مناسبت دارد و درست میآید بجهت اینکه شکی نیست در اینکه دوازده
امام در میان فرزندان بنی هاشم و فرزندان ابوطالب مثل پارههای مشکی
میباشند که در نافه است و علوم و معارف ایشان نیز و خردمندان در
ذایقه ایشان گوارا است زیرا که آنچه میفرمایند همه حق و مطابق واقع است و نفس
بان مطمئن میشود و آرام میگیرد و شکی برای او باقی نمیماند و همچنین ایشانند
آن درختی که رسول خدا اصل اوست و علی بن ابی طالب فرع اوست و سایر امامان
شاخهای آن درخت اند و شیعیان ایشان برگهای آن درخت اند و علم
ایشان میوه آن درخت است و همچنین ایشان اصول اسلام و ارکان ایمانند
و همچنین ایشانند هدایت کنندگان و راه نمایان خلق و خلق بایشان هدایت
می یابند و نیز ایشانند اصل و ریشه آن درخت بریده شده چه ظلمها که بر ایشان
شد چه جفاها که از دشمنان نکشیدند ولکن با وجود آنها نقصی و عیبی برای
ایشان بهم نرسید زیرا که خدا ایشانرا عزیز کرده بود و اطاعت و فرمان برداری

ایشانرا

ایشانرا بر خلایق واجب کردانیده بود و کسی را که خدا عزیز کرده بندگان
نمیتوانند او را ذلیل کردانند وَاللهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ و نیز ایشانند
که از دشمنان رسید بایشان آنچه رسید و حال آنکه گناهی از ایشان صادر
نشده بود و نیز ایشانند چشمهای علم و معرفت و معادن رافت و رحمت و نیز
ایشانند مرد در حقیقت زیرا که از دنیا و ما فیها گذشته بودند و بغیر از
رضا و خشنودی خدا چیزی دیگر نمیجستند بلی بدنیا دل نه بندد هر که مرد است
و نیز ایشانند جند خدا یعنی لشکر خدا و این معنی نیز مناسب است با آنچه
اصمعی گفته که عترة یعنی باد نیز آمده زیرا که رسول خدا فرموده که بادان
لشکرهای بزرگ خدا است و عذاب است نسبت بقومی و رحمت است نسبت
بقومی دیگر و ایشان همچنین بوده اند مانند قرآن که مقرون است بایشان
و از یکدیگر جدا نمیشوند تا آنکه نزد حوض کوثر بر پیغمبر وارد شوند و
هم چنانکه قرآن برای بعضی شفا و رحمت است و برای بعضی سبب خسران
و ضلالت چنانکه خدای عز و جل فرموده است که وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ
شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا یعنی فرو فرستادیم
برتو قرآنرا که شفاست مر امراض را و رحمت است مر مؤمنانرا و نمی افزاید ستمکا رانرا
مگر زیان کاری همچنین ائمه هدی صلوات الله علیهم برای مؤمنین شفا

ورحمت اند و برای کفار و منافقین سبب عذاب و نقمت و همچنین ایشانند
اصحاب مشاهد مختلفه و مراقد متفرقه که هر یک در مکانی مدفون شده اند و از خیر
و برکت ایشان تمام مشرق و مغرب را فرا گرفته است مترجم گوید مناسبت
این معنی که مصنف برای عترة ذکر کرده با هر یک از آن معانی که عترة در لغت در
آن معنی استعمال میشود بر اهل حیرت و بصیرت مخفی نخواهد بود

باب

در بیان معنی آل و اهل و عترة و امة حدیث کرد مرا پدرم خدا رحمت کند او را
و گفت که حدیث کرد مرا سعد بن عبد الله از محمد بن حسن از جعفر بن
بشیر از حسین بن ابی العلا از عبد الله میسره که گفت که بحضرة ابی عبد الله گفتم
که ما میگوییم اللهم صل علی محمد و آل محمد و جمعی میگویند که ما آل محمدیم پس فرما
که آل محمد چه کسانند تا ما بدانیم پس آنحضرت فرمود که آل محمد کسی است که — و ایشانرا بشناسیم
خدا حرام کرده است نکاح او را بر محمد و بین حدیث کرد مرا احمد بن حسن رحمه الله
و گفت که حدیث کرد مرا محمد بن یحیی عطار از محمد بن احمد از ابراهیم بن
اسحق از محمد بن سلیمان دیلمی از پدرش که گفت که خدمت حضرت ابی عبد الله
عرض کردم و گفتم فدای تو شوم آل محمد کیست فرمود که آل محمد ذریه محمدست
گفت که پس عرض کردم و گفتم که پس بفرما که اهل محمد کیست فرمود اهل محمد
ائمه اثنی عشرند پس گفتم که پس اینکه خدای عزوجل میفرماید ادخلوا آل

فرعون اشد العذاب چه معنی دارد فرمود بخدا قسم که قصد نکرده است
مگر دختر فرعون را و بین حدیث کرد مرا پدرم رحمت کند خدا او را گفت
حدیث کرد مرا سعد بن عبد الله و گفت که حدیث کرد مرا احمد بن محمد بن
عیسی از حسن بن علی بن فضال از علی بن ابی حمزه از ابی بصیر که گفت که
حضرت ابی عبد الله عرض کردم و گفتم یا ابن رسول الله آل محمد کیست فرمود
ذریه او ست پس گفتم اهل بیتش کیست فرمود اهل بیت او امامانی اند
که اوصیای اویند پس گفتم عترة او کیست فرمود عترة او اصحاب عباء اند
یعنی علی بن ابی طالب و فاطمه و حسنین پس گفتم امت او کیست فرمود امت
او آنانند که ایمان آورده اند باو و تصدیق کرده اند او را در هر چه از جانب
خدا آورده است و متمسک شده اند بعد از او بدو ثقلی یعنی بآن دو چیز سنگینی
که مامور شده اند باینکه متمسک شوند بآن و آن کتاب خداست و عترة او یعنی
اهل بیت او که خدا هر رجس و پلیدی را از ایشان زایل کرده و پاک کرده است
ایشان را پاک کردنی و آن دو یعنی کتاب خدا و عترة رسول خدا خلیفه
و جانشین آنحضرت اند در میان امت بعد از آنحضرة

باب در بیان معنی امام مبین حدیث کرد مارا احمد بن محمد بن صقر وزرکی وگفت که حدیث کرد مارا عیسی بن محمد علوی وگفت که حدیث کرد مارا احمد بن سلام کوفی وگفت که حدیث کرد مارا حسین بن عبد الواحد وگفت که حدیث کرد مارا حرث بن حسن وگفت که حدیث کرد مارا احمد بن اسمعیل بن صدقه از ابی الجارود از ابی جعفر محمد بن علی الباقر از پدرش از جدش که آنحضرت فرمود که چون آیه وکل شیء احصیناه فی امام مبین بر حضرت سید المرسلین نازل شد ابو بکر و عمر برخواستند وگفتند که یا رسول الله آیا این امام مبین قرآن است فرمود نه پس امیر المؤمنین علی بن ابی طالب آمد پس رسول خدا فرمود که این امام مبین است این است آن امامی که ضبط کرده است خدا در او علم هرچیز را و هرچیز را بیان نموده و چیزی نیست که ندانند مصنف این کتاب میگوید که در بغداد از ابا بشر لغوی سؤال کردم از معنی امام پس گفت که امام در لغت عرب پیشرو مردم را گویند یعنی آن کسی که مردم اقتدا میکنند باو در جمیع افعال و احوال چه روی او سیمای ونیز امام آن ریسمانی را گویند که بنایان قد و اندازه بناها و عمارتها را بان مشخص مینمایند ونیز امام آنکس را گویند که در سفر در تاریکی شب دلیل و راه نمای اهل قافله است ونیز امام آن دزی را گویند که در دار الضرب یعنی ضراب

خانه دزدها را باو می سنجند وخوبی وبدی آنرا میفهمند ونیز امام آن ریسمانی گویند که دانهای گردن بند را باو می پیچانند ونیز امام آن تیری است که او نمونه قرار میدهند و تیرهای دیگر از روی آن میسازند حدیث کرد مارا ابو العباس محمد بن ابرهیم بن اسحق طالقانی رضی الله عنه وگفت که حدیث کرد مارا ابو حامد عمران بن موسی بن ابراهیم از حسن بن قاسم نوسنده وگفت که حدیث کرد مرا قاسم بن مسلم از برادرش عبد العزیز بن مسلم که او گفت که ما در خدمت حضرت امام رضا بودیم در مرو پس در ایام چند روزی وارد مرو شدیم در جمعه اول رفتیم بمسجد جامع مرو پس اهل مسجد مسئله امامت را در میان آوردند و گفتگوی بسیاری در آن باب کردند و کثرت اختلافات مردم را در آن نقل نمودند پس من داخل شدم بر مولای خود و آن گذارشات و گفتگوهائی را که در مسجد واقع شده بود خدمت آقای خود عرض کردم پس آنحضرت تبسمی فرمود و بعد از آن فرمود ای عبد العزیز مردم جاهل و نادانند وگول خورده اند در امر دینشان و بعبارت افتادند که در امر دین خود برای و اعتقاد خود عمل کردند ای عبد العزیز بدرستی که خدای عز و جل پیغمبر خود را از دنیا بیرون نبرد و روح او را قبض نکرد تا اینکه کامل گردانید دینش را و نازل

کرده بود قرآن را که بیان هر چیزی در اوست و بیان کرده در آن حلال و حرام را
و حدود و احکام را و مجموع آنچه مردم بان محتاج اند یا محتاج خواهند شد
تا روز قیامت همه را در او بیان کرده پس فرموده ما فرطنا فی الکتاب من
شیء یعنی ما در قرآن اصلا و قطعا تقصیر و کوتاهی نکرده ایم و چیزی را
که مردم بان محتاج میباشند بان از دست نینداخته ایم بلکه هر چیزی را
که بان محتاج میباشند همه را در او بیان کردیم یا بعنوان تفصیل یا بعنوان
اجمال و نازل کرد در سفر آخر بعد از مراجعت از حجة الوداع که آخر عمر شریف
آنحضرت بود اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت
لکم الاسلام دینا یعنی امروز دین شما را برای شما کامل کردانیدم و نعمت
خود را بر شما تمام کردیم و پسندیدم برای شما دین اسلام را و شکی نیست که
امر امامت از تمامی دین است و دین بدون امامت و تعیین امام ناتمام است
و رسول خدا ص از دنیا بیرون نرفت تا اینکه جمیع معالم و نشانهای دین را
برای امتش بیان کرد و واضح و روشن کرد برای ایشان راه حق را و
ایشان را در میان آن راه که اکثر میرفتند در آن بمثل مرسیلند گذاشت
و کردانید علی بن ابی طالب را برای ایشان امام و پیشوا و علامت و نشانه
هدایت و هر چیزی را که امتش محتاج بودند بان همه را بیان کرد و چیزی را

فروگذاشت

فروگذاشت نکرد پس هر کس که گمان کند که خدای عز و جل دین خود را کامل
نکرده و بعد از حضرت رسول خلیفه و جانشینی برای او معین نفرموده و پیغمبر خدا
از دنیا برود و مردم را حیران و سرگردان گذارد پس آنکس رد کرده است کتاب
خدا را و تکذیب نموده است او را در قولش که فرموده است الیوم اکملت لکم
دینکم و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و انما ولیکم الله زیرا که این آیات
صریح اند در اینکه خدا دین را کامل کردانید و نعمت را تمام کرد بنصب
امام و تعیین خلیفه و هر کسی که کتاب خدا را رد کند البته کافر است بلکه
عقل و وجدان خود را تکذیب کرده است زیرا که هر عاقلی که رجوع میکند
بوجدان خود یقین میکند که محال است که پیغمبر گذارد از دنیا برود و دین خود را
مجمل و ناتمام و مردم را در وادی حیرت و ضلالت بگذارد و حال آنکه در بیان
احکام آلهی از هیچ جزئیات نگذشته است حتی اینکه ارش خدش را بیان
کرده است ای عبد العزیز آیا میشناسند مردم قدر و مرتبه امامت را و صفاتی
که مخصوص اوست آیا میدانند که چگونه کسی لایق منصب امامت است و امام
تا آنکه جایز باشد که تعیین امام بسته باختیار ایشان باشد و توانند که خود
تعیین امام کنند ای عبد العزیز این اشخاص قدر و مرتبه امامت را نمیدانند
و نمیدانند که قابل این منصب کیست زیرا که امامت اجل است از جهة قدر و مرتبه

وعظیم تراست از حیثیت شان وبلند تراست از جهت مکان ومنیع تر است
از جهة جانب ودورتراست از جهت فواز ازاینکه مردم باین عقول ناقصه
باو توانند رسید یا آنکه باین اراء کاسده حقیقة او را توانند فهمید یا آنکه
باختیار خود توانند کسی را امام نمود بدرستی که امامت مخصوص کردانید
خدای عزوجل ابراهیم را بآن بعد از نبوت وخلت در حالتی که مرتبه ثالثی است که
خدا باو داده وفضیلت علیحده است که او را بان مشرف کردانیده وقدر او را
بان بلند ساخته پس فرمود که انی جاعلك للناس اماما یعنی بدرستی که من
کردانندهٔ توام برای مردمان پیشوای در دین که بعد از تو بتو اقتدا کنند پس
ابراهیم از شادی کفت ومن ذریتی یعنی از اولاد وفرزندان من نیز امامان
بیدا کن خدای تعالی در جواب او فرمود که لاینال عهدی الظالمین یعنی نمی
رسد عهد من یعنی امامت من ستمکاران را یعنی عاصیان وکافران از ذریه
تو پس این آیه باطل کرد امامت هر ظالم وستمکار را تا روز قیامت زیرا که ثابت
میکند بر اینکه هر کسی که صادر شد ظلمی از او چه بر نفس خودش چه بر غیر خودش
خواه در وقت امامت خواه پیش از امامت صلاحیت وقابلیت امامت ندارد
وکردید ثابت در کسی که صاف وخالص است از جمیع کناهان در جمیع اوقات
پس کرامی داشت ابراهیم را بسبب اینکه کردانید امامت را در فرزندان او که

ازاهل

از اهل صفوة وطهارت اند وفرموده ووهبنا له اسحق ویعقوب نافلة
وکلا جعلنا صالحین وجعلناهم ائمة یهدون بامرنا واوحینا الیهم فعل
الخیرات واقام الصلوة وایتاء الزکوة وکانوا لنا عابدین یعنی وعطا
کردیم ما به ابراهیم اسحق ویعقوب را در حالتی که هر یك از ایشان عطیه
بودند که عطا کردیم ایشان را بمحض فضل ورحمت خود به او وکردانیدیم
همه ایشان را صالح ومقدس هم در ظاهر وهم در باطن وکردانیدیم ایشان را
امامان وپیشوایان مردمان که هدایت کنند ایشان را بامر ما بسوی حق
ووحی کردیم بسوی ایشان بکردن عملهای نیك وبرپا داشتن نماز
ودادن زکوة وبودند از اول عمر تا آخر عمر برای ما عبادت کننده نه برای
غیر ما پس همیشه امامت در میان فرزندان ابرهیم بود ومیراث میبردند
آنرا بعضی از بعضی در زمانی بعد از زمانی تا آنکه امر وراثت منتهی
شد به رسول خدا ومیراث امامت باو رسید پس خدای عزوجل فرمود
ان اولی الناس بابرهیم للذین اتبعوه یعنی اقرب ونزدیکترین مردم
بسوی ابراهیم آن کسانی اند که در عقاید واعمال واقوال در ظاهر و
باطن متابعت او کردند واصلا مخالفت نکردند وآنکسی که اولی است
بابراهیم وموصوف است بصفات مذکوره رسول خداست وآنکسانی

که ایمان آورند بخدا بعد از او از اوصیای او و خدا ولی و دوست مؤمنین است
و این میراث امامت در زمان حضرت رسالت مخصوص ان جناب
بود پس بامر خدای عز و جل ان را بگردن علی بن ابی طالب بست چنانچه
خدای عز و جل مقرر فرموده بود که صاحب این منصب باید از اهل
صلاح و سداد باشد و باید هرگز گناهی از او صادر نشده باشد
و چنین و چنین باشد پس گردید امامت در ذریه آنحضرت که همه
معصوم بودند و عطا کرده بود خدا بایشان علم و ایمان را چنانچه
فرموده است وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ
إِلَىٰ يَوْمِ الْبَعْثِ یعنی گفتند ان کسانی که خداوند عالمیان علم و ایمان
بایشان عطا کرده بود به بعضی دیگر از همان اشخاص که ایشان
نیز صاحب علم و ایمان بودند که بتحقیق که ماندید در کتاب خدا یعنی
در علم و تقدیر خدا در حالتی که امام و پیشوای خلایقید تا روز
قیامت پس منصب امامت مخصوص فرزندان علی بن ابی طالب است
تا روز قیامت زیرا که بعد از محمد ص دیگر پیغمبری نیست تا اینکه بسبب
او خلافت و امامت از ایشان منقطع شود ای عبد العزیز پس در این
صورت از کجا اختیار میکنند این قوم جاهل جاهلی چند را و میگردانند

ایشان را

ایشان را امام ای عبد العزیز مردم نمیدانند امام کیست و امامت چیست
بدرستی که امامت مرتبه پیغمبرانست و هر کسی که مثل ایشان است و همچنانکه
پیغمبری احدی جمیع باختیار خلق ندارد و خلایق نمی توانند باختیار
خود کسی را پیغمبر نمایند همچنین نمیتوانند که پیش خود کسی را امام نمایند
و نیز امامت میراث اوصیاء پیغمبرانست که منتقل میشود بامر خدا و نص
رسول خدا از وصی بوصی و بدرستی که امامت خلافت و جانشینی خدا و رسول
است و بر ظاهر است که خلیفه خدا و رسول باید عالم باشد بجمیع آنچه مردم
بان محتاج اند و باید بحقایق جمیع اشیا عارف باشد و فاعل جمیع امور
خیر باشد و باید بجمیع صفات حسنه موصوف باشد و از جمیع اوصاف رذیله
نیز منزه باشد نه اینکه بدترین خری باشد از جمیع خرها خرتر و بعضی خرها او را
بگیرند و بگویند تو امامی و ایضا امامت مهار دین است که امر دین و اهل دین
بان منتظم میشود و بدرستی که امامت اصل و اساس اسلام است که روز
بروز در ترقی و تزاید است و فرع اوست که آنا فانا در علو و ارتفاع است
و بسبب وجود امام امر نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد تمام میشود زیرا
که امام عالم است باحکام آنها و کیفیت آنها را او میداند و همچنین قسمت
نمودن غنایم و صدقات میان مستحقین و اجرای حدود و احکام الهی و ...

شغور و دهنها همه اینها بواسطه امام حاصل میشود امام حلال میکند حلال
خدا را و حرام میکند حرام خدا را زیرا که او حلال و حرام را میداند و امام برپا
میدارد حدود و احکام الهی را و منع میکند و نگاه میدارد آنرا از زیاده
و نقصان و امام است که میخواند مردم را بعلم و حکمت و موعظه و نصیحت
و دلیل و حجت براه حق امام مثل آفتاب طالعی است که نور او بهمه جا
رسیده و تمام عالم را روشن ساخته است و حال آنکه خودش وقتی که در
افق است و از افق شرق طلوع میکند بجایی مرتفع است که دست احدی
باو نمیرسد و تجلی و ضیاء و روشنائی دارد که هیچ دیده تاب دیدن او
ندارد امام ماهی است که تمام عالم را بنور خود منور میگرداند و چراغی
روشن و نور ساطع و بلند و ستاره ایست که هدایت کننده است خلایق را
در تاریکیهای شب و در میان صحراهای بی آب و علف و در دریاهای مواج
امام آب خوشگوار است راه نماینده خلایق است بسوی جنت و نجات دهنده است
ایشان از هلاکت امام بمنزله آتشی است که در بلندی افروخته میشود که
مردم در شبهای تاریک او را دیده بعقب بیایند و بمنزل برسند امام بمنزله
آتشی است که گرم میشوند بآن و دفع میکنند باو سرمای را از خود امام دلیل
و راه نماست در مواضعی که خوف هلاکت است در آن مواضع هر کسی که از آن

مفارقت کند در آن موضع البته هلاک خواهد شد امام ابر بارنده است
و باران است که پی در پی میبارد امام آفتاب روشن است امام آسمانیست
که احاطه دارد بهمه چیزی و سایه افکنده است بر سر هر کسی و زمینی است
که پهن کرده شده است و منتفع میشود هر جنبنده امام چشمه پرآبی است
امام بمنزله غدیر است یعنی گودال پر از آب که در صحراها هر کس تشنه میشود
خود را بآن میرساند و از او می‌آشامد امام بستانیست پر میوه و سبزه امام انیس
و رفیق شفیق است امام پدر مهربانست بلکه از پدر مهربان تر و مادری است
که با رحمت و شفقت طفل صغیر را تربیت میکند و پرورش میدهد تا
بزرگ میشود امام ملجاء و پناه خلایق است در حوادث عظیمه و وقایع
شدیده امام امین خدا است در میان خلق و حجت اوست بر بندگانش
و خلیفه اوست در شهرها امام خواننده است خلایق را بسوی خدا و دفع
کننده است از حرم خدا چیزهای نالایق را امام آن کسی است که پاک است
از گناهان و خالی است از همه عیبها امام مخصوص است بعلم یعنی در حکمت
علمی و عملی کامل است نشانه حلم و بردباری است امام باعث انتظام امر دین است
امام سبب عزت مسلمین و موجب غیظ منافقین است نزدیک نمیشود باو
احدی در کمال و مقابلی نمیکند با او هیچ عالمی در عالم عوض و بدل برای او نیست

وبا وجود او کسی دیگر مستحق ولایق امامت نیست ودر شرافت ذاتی مثلی
برای او نیست ودر فضل وکمال نظیری نیست برای او ونه امام انکسی است که
مخصوص است بجمیع فضایل وکمالات بدون اینکه طلب کرده باشد یا بآن
نموده باشد بلکه عطیه وبخششی است که خدا باو کرده است پس کیست
تواندکه بشناسد امام را یا انکه ممکن باشد او را یا انکه ممکن باشد او را که خود
اختیار نماید امام را چه بسیار دور است چه بسیار دور اند مردم از معرفت
امام ودانستن اوصاف امام گمراه شدند عقلها وسرگردان شدند خردها
وحیران گردیدند صاحبان عقل کامل وکند شدند چشمها وکوچک اند
بزرگان ومتحیر شدند حکما وعاجز شدند ارباب حلم وقاصر شدند خطبا
وبلغا وجاهل شدند ارباب عقل ومانده شدند فصحا وبلغا وعاجز شدند
از وصف کردن شانی از شئون وحالتی از حالات وفضیلتی از فضایل
امام وهمه اعتراف کردند بعجز وقصور چگونه میتواند شد که کسی جمیع او
صاف امام را ذکر کند ویا انکه حقیقت کمالات او را وصف نماید یا انکه
چیزی از امور او را بفهمد یا انکه کسی یافت شود که بجای او بایستد
وامر دین ودنیای مردم را منتظم گرداند وچگونه میتواند شد وکی ممکن
است که کسی تمام اوصاف امام را وصف کند یا حقیقت کمال او را

برنهند

برنهند وذکر کنند وحال انکه امام بجهت غایت علو شان وارتفاع مکان
منزله ستاره آسمان است وکوبا در آسمان است ومکان او مکان ستاره
است وهمچنانکه دست کسی بستاره ها نمیرسد همچنین دست عقول واوهام
بدامن جلال امام نمیتواند رسید آیا گمان کرده اند مردم که میتواند شد که
امام وامامت در غیر آل محمد علیهم السلام یافت شود چه گمان فاسدی است چه
خیال باطلیست که کرده اند بخدا قسم که دروغ گفته است با ایشان نفسهای
ایشان وآرزوهای باطل ایشان را باین تمنا انداخته است واگر خیال خام
اندازند فکر کنند وانصاف دهند خواهند فهمید که نفسهای خود ایشان تکذیب
میکنند ایشان را وایشان را بکذب نسبت خواهند داد بلی فکرهای باطل وتسویلات
نفسانی وخیالات شیطانی عقلهای ایشان را ضعیف کرده اند ومانع است
از اینکه رجوع کنند بحق واصلاح کنند اعتقاد فاسد خود را پس بالا رفته اند
بمکان مرتفع دشوار ولغزنده که میلغزد قدمهای ایشان از آن موضع زیرا که
اراده کرده اند که باین عقول ناقص ضعیف وآرای فاسد معوج خود از پیش
خود برای خود امامی نصب نمایند وپیشوائی برای خود قرار دهند پس دور شده اند
از امام وبسیار دور شده اند زیرا که غیر امام را امام نامیده اند خدا بکشد
این جماعت را چگونه دروغ میگویند وافترا بخدا ورسول میبندند چگونه

حق رو گردانیده اند و میل بباطل کرده اند بخدا قسم بخدا قسم که امر بسیار
صعبی را اراده کرده اند و راه بسیار دشواری را می پیمایند و دروغ گفتند
و گمراه شدند و در حیرت افتادند و نمیدانند که بکجا خواهند رفت و مال
حال ایشان چه خواهد بود زیرا که از روی بصیرت در دین و معرفت امام
مبین از دین برگشتند و امام را واگذاردند و میل بباطل کردند بلی شیطان
اعمال ایشان را در نظرشان جلوه داد پس ایشان را از راه بیرون برد و
نگذاشت که براه راست روند و حال آنکه هم اهل علم و دانش و ارباب فهم
و بینش بودند و حق و باطل را شناخته بودند و راه راست را دیده و دانسته
بودند و با وجود این از دین برگشته حق را گذاشتند و میل کردند بباطل
و گریختند
و از اختیار خدا و رسول و کسی را که خدا و رسول اختیار کرده بودند کذ
درو آوردند باختیار خود و گوساله پرستی را اختیار کردند و خدا پرستی را
گذاردند و حال آنکه قرآن منع کرده ایشان را بسوی اختیار خدا و سلب اختیار
از خودشان باین عبارت که و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم
الخیرة من امرهم سبحان الله و تعالی عما یشرکون یعنی و پروردگار
تو بیافریند هر چه را که میخواهد و برمیگزیند هر کرا که خواهد نباشد برای
ایشان یعنی نیست کار در امورشان اختیاری منزه میکنم خدا را و متعالی است

خداوند قهار از شریک در خلق و اختیار سوای او خالق و آفریننده
نیست و شریکی نیز در صفت اختیار برای او نمیباشد و نیز فرموده است
که و ما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم
الخیرة من امرهم یعنی و جایز نیست برای هیچ مؤمن و مؤمنه هرگاه
حکم کنند خدا و رسول امری را در ایشان بوقوع آن تعلق گیرد اینکه بوده
باشد برای ایشان اختیاری پس برای احدی در هیچ امری هیچ وجه
اختیاری نیست و صاحب اختیار مطلق خدا و رسول خداست و اختیار
اختیار ایشان است نه دیگران و نیز میفرماید که و ما لکم کیف تحکمون
ام لکم کتاب فیه تدرسون ان لکم فیه لما تخیرون ام لکم ایمان علینا
بالغة الی یوم القیمة ان لکم لما تحکمون سلهم ایهم بذلک زعیم ام
لهم شرکاء فلیاتوا بشرکائهم ان کانوا صادقین یعنی آیا بخاطر شما
میرسد و خیال میکنید که روز قیامت مؤمن و فاسق مساوی میباشند
یا اینکه فاسق را به بهشت میبرند و مؤمن را بجهنم نه چنین است اشتباها
کلی کرده اید و مؤمن و فاسق ابدا مساوی نمیباشند چه میشود شما را
چگونه این حکم میکنید دلیل شما براین مطلب چیست آیا کتابی از آسمان
برشما نازل شده است که در او نوشته است که هر چیزی را که شما خواهید

واختیار نمایید برای شما خواهد بود و میسر خواهد شد و خلاف آن نخواهد
شد یا آنکه ما عهدی کرده ایم با شما و قسم یاد نموده ایم و بر خود لازم کرده ایم
که هم در دنیا و هم در آخرت هر حکمی که شما خواهید بکنید و هر چه
خواهش داشته باشید میسر شود کدام یک از شماها این ادعا میکنند و از
عهدهٔ اثبات آن بر میآیید یا شریکی در این اعتقاد دارید که بقول
او اعتماد کرده اید و تقلیدش نموده اید پس بیارید آن شریک را و بگویید
که کیست اگر راست میگویید و نیز فرموده است افلا یتدبرون القرآن
ام علی قلوب اقفالها یعنی آیا تفکر نمیکنند در قرآن و در او نمی یابند
تا آنکه بفهمند که اطاعت خدا و رسول بر ایشان واجب است ایشان را
اصلا و قطعا در هیچ امری از امور خلقتی و اختیاری نمیباشد و تکلیف
ایشان همین است که در جمیع امور و اوامر و نواهی مطیع خدا و رسول
باشند یا آنکه بر دلهاشان قفل زده شده است که مانع است از دخول
حق در آنها یا آنکه مهر کرده است خدا دلهاشان را پس باین سبب نمیفهمند
که در متابعت و پیروی امر خدا و رسول سعادت دنیا و آخرت است و در
مخالفتشان شقاوت و سوء عاقبت یا آنکه بزبان میگویند شنیدیم قول
خدا و رسول را لکن در حقیقت نشنیده اند زیرا که اگر شنیده بودند

اطاعت

اطاعت میکردند بدرستی که بدترین حیوانات آنهایی اند که کر و گنگ اند
از شنیدن حق و گفتن حق زیرا که تعقل نمیکنند آن را و اگر چنانچه میدانست
خدا که در ایشان خیری هست و یکوقتی منقاد و مطیع او خواهند شد
هر اینه شنوا کننده بود ایشان را شنوانیدنی که موجب انقیاد و فرمان
برداری شود و اگر چنانچه شنوا کرده بود ایشان را باین قسم هر اینه بعد
از عیان و قبول بجهت عنادی که داشتند البته مرتد شده بودند و اعراض کرده
بودند یا آنکه میگویند شنیدیم قول خدا و رسول را و همه را دانستیم و فهمیدیم
لکن دانسته و فهمیده عصیان کردیم و نافرمانی نمودیم ایشان را بجهت آنکه
موافق طبع ما نبودند و یا بجهت حسد و یا بسبب عداوت و دشمنی که با ایشان
داشتیم بهر تقدیر معرفت امام و امامت و اطاعت خدا و رسول فضل الهی
است که بهر کس میخواهد عطا میکند و خدای عز و جل صاحب فضل و بخشش
بزرگ است پس چگونه ایشان میتوانند که بعقل و ادراک ناقص خود
و بخودی خود امام را بشناسند و بدانند که امامت چه چیز است و حال
آنکه امام عالمی است که همه چیز را میداند و هیچ چیز که مردم بآن محتاج
باشند و او آن را نداند نیست و نیز امام حافظ و نگهبان امت است و خوانندهٔ
ایشان است بسوی حق و ضعف و سستی و خوف و ترسی برای او نیست و در

کردن خلایق واجراء احکام آلهی رجوع وبرگشتن وامتناع نیز ابای از
او نمیباشد ونیز امام معدن تقدس از عیوب وپاکی از ذنوب است واهل
زهد وخداپرستی است ومحل اقامت علم وعبادة است باین معنی که صفات
مذکوره لازم امام میباشد وهرگز از او مفارقت نمی‌نماید ونیز امام
انکسی است که رسول خدا دعوت کرده است اورا بسوی امامت ودر بارهٔ
او دعا کرده است وفرموده است اللهم وال من والاه وعاد من عاداه
ونیز امام انکسی است که از نسل فاطمه بتول است که در فضل وحسب ونسب
یگانه وپاك وپاکیزه بود واصلا نقصی در او نبود وامام انکسی است که
در نسب وعیبی ونقصی نباشد امام انکسی است که در حسب یعنی در شرافت
وکمالات ذاتیه وخارجیه عدیل ونظیری برای او نباشد امام ازخانواده
قریش است وازاولاد هاشم است واز ذریه حضرت رسول واقارب
وخویشان نزدیک اوست امام انکسی است که شریفترین اشرافست
واز نسل اشرف اولاد عبد مناف است امام کسی است که مرضی وپسندیده
باشد نزد خدا امام انکسی است که علم ومعرفتش همواره در ترقی وازدیاد
است امام انکسی است که حلم وعقلش بحد کمال است ودر تحمل بارگران امامت
واجراء احکام شریعت ثابت است ودر ترویج دین سید المرسلین قوی است

وضعف

وضعف وسستی برای او نیست امام انکسی است که عالم است بامور
مردم ومصالح ومفاسد ومنافع دنیوی واخروی ایشانرا هم میداند
امام آن کسی است که اطاعت وفرمان برداری او بر جمیع خلایق واجب
است امام حافظ ونگاهبان دین خداست وناصح وپند دهنده بندگان
خداست بدرستیکه خدای تعالی توفیق میدهد انبیاء وائمه را برای
ادراك حقایق ومعارف وعطا میکند بایشان از خزینه علم وحکمتش
آن چیزیرا که باحدی غیر از ایشان عطا نکرده ونخواهد کرد مترجم
گوید که شاید که مراد از علم مخزون علم باسرار توحید واسرار قضا
وقدر وامثال اینها باشد که فهم آنها برای غیر انبیاء واوصیاء ممکن نیست
ومراد از حکم علم بقوانین شرعیه وسایر ما یتعلق بها باشد بالجمله
مراد از علم مخزون وحکم حکمت نظری وحکمت عملی است فتامل پس علم
ومعرفت ایشان فوق علم ومعرفت سایر مردمان است چنانچه خداوند
عالمیان در قرآن میفرماید أَفَمَنْ یهدی الی الحق احق ان یُتَّبَعَ اَم
مَنْ لا یهدّی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون یعنی آیا پس کسی
که هدایت میکند خلایق را بسوی حق وخودش محتاج نیست باینکه
احدی اورا هدایت کند احق وسزاوارتر است باینکه مردم اورا متابعت

کنند و پیروی او نمایند با کسی که مهتدی نمیشود و هدایت نمی یابد مگر
اینکه هدایت کرده شود و دیگری هدایت کند او را چه میشود شما را چگونه
این حکمها میکنید که بطلان او بر هر ذی شعوری کمال ظهور دارد و نیز
میفرماید که ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا یعنی و کسی که عطا
کرده شود حکمت و معرفت پس عطا کرده شده است خیر بسیاری زیرا که
حکمت و معرفت مبداء جمیع خیرات دنیویه و اخرویه است پس مدح
و ذم و نقص و کمال و تقدم و تاخر همه باعتبار علم و حکمت است و این
معنی بر هیچ عاقلی پوشیده و مخفی نیست و نیز در وصف طالوت میفر[ماید]
ان الله اصطفاه وزاده بسطة فی العلم والجسم والله یؤتی ملکه من
یشاء والله واسع علیم یعنی بدرستی که خدای عز و جل برگزید او را
بر شما و افزونی داد او را گشادگی و بسیاری در علم و دانش بامر حرب
و سپاه داری و تدبیر ممالک و عساکر و همچنین افزود او را گشادگی در
تن چنانچه بسیار عظیم الجثه بود و بیک سر و گردن از اهل زمان خود
بلندتر بود و خدای عز و جل مالک ملک است میدهد ملک خود را بهر کس
که میخواهد و میداند که او را صلاحیت ملک داری و پادشاهی هست و کسی را
در این باب مجال چون و چرا نیست و خدا صاحب فضل بسیار است و میدا[ند]

که کسی را

که کسی را قابلیت و استحقاق مملکت داری میباشد پس باب رزق و اسباب
سلطنت بر او خواهد گشود و نیز به پیغمبر خود میفرماید که انزل الیک
الکتاب والحکمة وعلمک ما لم تکن تعلم وکان فضل الله علیک عظیما
یعنی نازل کرده است پروردگار تو بر تو کتاب و حکمت را و تعلیم کرده
است ترا چیزها که پیش از این نمیدانستی آنها را و فضل خدا بر تو
بسیار است و در باره ائمه که از اهل بیت و عترت و ذریه آنحضرت اند
فرموده است ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله فقد
آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما فمنهم من آمن
به ومنهم من صد عنه وکفی بجهنم سعیرا یعنی آیا حسد می برند کفار بر آل
محمد بجهت آن چیزی که خدا از فضلش بایشان عطا کرده است از علم
و عمل و عزت و تقدم بر جمیع خلایق و امثال اینها و حال آنکه عطا
کردیم بر آل ابراهیم کتاب و حکمت را و عطا کردیم بایشان ملک و پا
دشاهی بزرگ یعنی ریاست دنیا و آخرت با اینکه آل محمد از آل ابراهیم
میباشند پس بعضی مردم ایمان آوردند بایشان و بعضی کافر شدند
و اعراض کردند از ایشان و کافیست ایشان را آتش جهنمی که زبانه
میکشد و بدرستی که هر بنده که خدا اختیار میکند او را برای اصلاح

امور دنیا و آخرت بندگانش میگشاید سینه او را و بودیعه میگذارد
در قلب او چشمهای حکمت را و الهام میکند باو اقسام علم و معرفت بعد
از آن هرگز عاجز نمیشود از جواب احدی و در آن جواب نیز عدول
نمیکند از طریق صواب پس بنا بر این امام باید معصوم باشد از
جمیع معاصی صغیره و کبیره عمداً و سهواً از اول عمر تا آخر عمر و الا میان
او و میان غیر او فرقی نخواهد بود و احدی از رعایا اعتماد باو نخواهند
کرد نه در قولش و نه در فعلش و نیز امام باید مؤید باشد و در علم
حروب و آداب آن و در علم دین و احکام آن صاحب وقوف باشد و نیز
باید موفق باشد و علم بجمیع اعمال خیر داشته باشد و خود عمل کند بآنها
و نیز باید مسدد باشد یعنی صاحب استقامت و سداد باشد در جمیع
اقوال و افعال و احوال و میان افراط و تفریط باشد بعبارة اخری
باید هرگز خطا نکند و لغزش برای او نباشد و از راه راست بیرون نرود
خدا مخصوص میگرداند او را باین صفات تا آنکه حجت خدا باشد بر
خلایق و گواه او باشد بر ایشان و این مرتبه فضلی است که میدهد
بهر کس که میخواهد و خدا صاحب فضل عظیم است پس آیا مردم خود قادرند
بر معرفت مثل این امام و خود میتوانند که همچنین کسی را بشناسند آیا

انکسی

انکسی که ایشان او را اختیار کرده اند و امام کردانیده اند اوصاف
مذکوره در او میباشد و موصوف باین اوصاف است هرگز ایشان
قادر نمیشوند بر معرفت امام و آن کسی را که برای امت اختیار کرده اند
و او را امام کردانیده اند اوصاف مذکوره در او نیست قسم بخدا
که ایشان از حق تجاوز کرده اند و کتاب خدا را پشت سر انداختند
انگویا معرفت بحق ندارند و کتاب خدا را نمیشناسند و حال آنکه
هدایت و شفاء از مرض جهل در کتاب خداست بلکی کتاب خدا را
دور انداختند و متابعت هوا و خواهش نفس خود کردند پس خدا
مذمت کرده است ایشان را و دشمن است با ایشان و هلاک کردانیده است
ایشان را چنانچه فرموده است وَمَنْ اَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ بِغَيْرِ هُدًى
مِنَ اللهِ اِنَّ اللهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّالِمِينَ یعنی و کیست گمراه تر از
انکسی که تابع هوا و هوس نفس خود شد بیرون هدایت و راه نمائی
خدا بدرستی که خداوند عالمیان هدایت نمیکند انکسانی را که ظلم
میکنند بر نفس خود و بسبب متابعت او ضایع میکنند استعداد
فطری خود را و نیز فرموده است فَتَعْساً لَهُمْ وَاَضَلَّ اَعْمالَهُمْ یعنی
خدا هلاک کردانید ایشان را و باطل کرد عملهای ایشان را بجهتی که اصلاً

نمره بر آنها مترتب نمیشود و نیز فرموده است کَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللهِ وَعِنْدَ
الَّذِینَ آمَنُوا کَذٰلِکَ یَطْبَعُ اللهُ عَلیٰ کُلِّ قَلْبِ مُتَکَبِّرٍ جَبّارٍ حدیث کرد ما را
ابراهیم بن هرون عیسی و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن سعید
و گفت که حدیث کرد ما را جعفر بن عبد الله و گفت که حدیث کرد ما را کثیر بن
عیاش از ابی جارود که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر ع که
بچه چیز شناخته میشود امام فرمود شناخته میشود امام بچند چیز
یکی آنکه نص از خدا بر امامت او برسد و خدا بکرداند او را امام و حجت
بر خلق همچنانکه رسول خدا ص بامر خدا علی بن ابی طالب را نصب فرمود
و او را آن طوری که می بایست بمردم شناسانید و همچنین سایر ائمه
نصب میکنند اول دوم را دیگر آنکه هرگاه سؤال کرده شود و کسی از او
چیزی بپرسد جواب بگوید و هرگاه کسی از او سؤال نکند او خود شروع
نماید در تکلم بجهت آنکه امام خود کامل است و شأن او تکمیل و ارشاد
غیر است و نیز شناخته میشود باینکه خبر میدهد بوقایع آینده و نیز
شناخته میشود باینکه تکلم میکند بهر لغتی و زبانی مصنف این کتاب
میگوید که امام خبر میدهد بحوادث آینده و اخبار فردا خواهد شد بواسطه
عهدی که از رسول خدا ص باو رسیده است زیرا که جبرئیل بر رسول خدا

نازل شد و جمیع حوادث و وقایعی که تا روز قیامت واقع میشد خبر آنها را
برای آنحضرت آورد حدیث کرد ما را محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی
رضی الله عنه و گفت که خبر داد ما را احمد بن محمد بن سعید کوفی
و گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسن بن فضال از پدرش از حضرت
امام رضا ع که فرمود برای امام یعنی آنکسی که مقتدا و پیشوای خلایق است
و اطاعت او بر تمام امت واجب است علامات و نشانهائی چند است امام
باید اعلم و داناتر باشد از کل مردم و باید در علم قضا و حکم میان مردم از همه
کس بهتر باشد و باید پرهیزکارتر باشد از تمام خلایق و نیز باید حلم او
از همه کس زیاده باشد و شجاعت و قوت نفسش از همه کس بیشتر باشد و نیز
باید عابدترین مردم باشد و باید ختنه کرده شده متولد شود و پاک و
پاکیزه باشد و پشت سر خود را ببیند مثل اینکه پیش رو خود را می بیند
و نیز باید سایه نداشته باشد و وقتی که متولد میشود و از شکم مادرش
بیرون میاید اول دو کف دست خود را بر زمین میگذارد و شهادتین
میگوید امام هرگز محتلم نمیشود و چشمش خواب میرود اما دلش بیدار است
و نیز امام محدث است یعنی آواز میشنود و لکن صاحب آواز را نمی بیند
و نیز زره رسول خدا ص بر قد او درست میاید و بول و غایط امام دیده نمی شود

وانچه از امام جدا میشود یا بیرون میاید از زمین آنرا بامر خدا فرو میبرد و نیز
وانچه امام از وانچه مشک نیکوتر است و نیز امام اولی واحق است بمردم
از نفسهاشان و مهربانتر است بایشان از پدرها و مادرهاشان و نیز
امام از همه کس خدا را بهتر وصف میکند و نیز مبالغه و تاکید امام در اوامر
و نواهی امام از همه کس بیشتر است و نیز امام مستجاب الدعوه است و دعایش
هرگز رد نمی شود حتی اینکه اگر دعا کند بر سنگی البته دو نصف میشود و نیز
سلاح و شمشیر ذوالفقار رسول خدا ص نزد اوست و نیز نزد امام
صحیفه میباشد که نامهای شیعیان او تا روز قیامت در آن صحیفه ثبت
است و نیز صحیفه نزد او میباشد که اسما جمیع اعدا او تا روز قیامت
در آن نوشته است و نیز جامعه نزد امام میباشد و جامعه صحیفه ایست که
هفتاد ذرع طول آن میباشد و جمیع انچه فرزندان آدم تا روز قیامت
بان محتاج میشوند در آن صحیفه ثبت شده و نیز جفر اصغر و اکبر نزد امام است
جفر اکبر از پوست گاو است و جفر اصغر از پوست گوسفند است و مجموع علوم
در این دو نوشته شده است حتی اینکه دیه خدشه و هر ریش بدن و دیه تازیانه
و نصف و ثلث تازیانه که کسی بکسی میزند در آنها نوشته شده و مصحف
فاطمه نیز نزد امام میباشد **باب** در بیان معنی قول حضرت رسول ص که

بعلی بن

بعلی بن ابی طالب ع فرموده انه سید العرب حدیث کرد ما را احمد بن حسن بن
عبد ربه قطان و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن زکریا قطان و گفت که
حدیث کرد ما را بکر بن عبدالله بن حبیب و گفت که حدیث کرد ما را تمیم بن
بهلول و گفت که حدیث کرد ما را عبدالله بن صالح بن ابی سلمه نصیبی و
گفت که حدیث کرد ما را ابو عوانه از ابی بشر از سعید بن جبیر از عایشه
که گفت در خدمت رسول خدا ص بودم که علی بن ابی طالب آمد پس رسول خدا
فرمود هذا سید العرب پس من گفتم که یا رسول الله آیا تو سید عرب
نیستی فرمود من سید فرزندان آدمم و علی سید تمام عرب است گفتم
یا رسول الله ص معنی سید چه چیز است فرمود سید آنکسی است که طاعت
و فرمان برداری او بر تمام خلایق واجب است همچنانکه اطاعت من بر تمام
خلق واجب است حدیث کرد ما را احمد بن محمد سنانی و گفت که حدیث کرد
ما را حمزة بن قاسم علوی عباسی و گفت که حدیث کرد ما را جعفر بن
محمد بن مالک فزاری و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسین بن زید
زیات و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن سنان و گفت که حدیث کرد ما را
زیاد بن منذر از سعید بن جبیر از عایشه که گفت که رسول خدا ص فرمود
علی سید العرب پس گفتم یا رسول الله آیا تو سید عرب نیستی فرمود من

سید فرزندان آدمم و علی سید عرب است گفتم یا رسول الله سید
چه معنی دارد فرمود سید کسی است که اطاعت او بر همه کس واجب است
همچنانکه اطاعت من بر همه کس واجب است **باب** در بیان معنی
تزویج نور بنور حدیث کرد ما را جعفر بن محمد بن مسرور ره وگفت که
حدیث کرد مرا حسین بن محمد بن عامر از معلی بن محمد از احمد بن محمد بن
بن فضال از علی بن جعفر که گفت معلی گفت که گفت علی بن جعفر که شنیدم
از حضرت امام موسی کاظم ع که میفرمود که روزی رسول خدا ص در موضعی
نشسته بود که ناگاه نازل شد بر او ملکی که بیست و چهار روی داشت
پس رسول خدا ص بآن ملک فرمود که تو حبیب من جبرئیلی هرگز ترا
باین صورة ندیده ام پس آن ملک عرض کرد وگفت یا محمد من جبرئیل نیستم
من محمودم خدا مرا فرستاده است که تزویج کنم نور را بنور پس رسول خدا ص
فرمود که کرا از برای که گفت تزویج میکنم علی را بفاطمه پس چون آن ملک
پشت کرد رسول خدا ص دید که در میان دو کتفش نوشته است محمد رسول الله
و علی وصیه یعنی محمد ص رسول و فرستادهٔ خدا است بسوی خلق و علی بن
ابی طالب وصی و خلیفه اوست در میان ایشان پس رسول خدا ص فرمود ای
محمود کی این فقرات در میان دو کتف تو نوشته شده گفت بیست

هزار سال

و دو هزار سال قبل از این که خدا آدم را خلق کند این فقرات را بیان
دو کتف من نوشت **باب** در بیان معنی الظالم لنفسه والمقتصد
والسابق حدیث کرد ما را ابو جعفر محمد بن علی بن نصر بخاری قاری
وگفت که حدیث کرد ما را ابو عبد الله کوفی علوی فقیه در فرغانه
بسند متصل بحضرت امام جعفر صادق ع که کسی سؤال کرد از آن
حضرت از معنی قول خدای عز و جل ثم اورثنا الکتاب الذین
اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق
بالخیرات باذن الله که ترجمهٔ ظاهرش این است که پس میراث دادیم
ما کتاب را بآنکسانی که برگزیدیم ایشانرا از بندگان خود پس بعضی
از ایشان ظلم کننده است بر نفس خود و بعضی دیگر متوسط اند
و بعضی سبقت گیرنده اند بسوی خیرات بامر خدا پس آنحضرت
فرمود که ظالم آنکسی است که تابع نفس و بندهٔ هوا و هوس است
و مقتصد کسی است که حول و حوش قلب خود میگردد گاهی مطیع
عقل است گاهی تابع نفس است و سابق آنکسی است که همیشه با
خدا است و هر چه میکند همه بامر خدا و برضای اوست و نیز حدیث
کرد ما را احمد بن حسن قطان وگفت که حدیث کرد ما را محمد بن

ذکریا جوهری وگفت که حدیث کرد ما را جعفر بن محمد بن عماره از
پدرش از جابر بن یزید جعفی از حضرت امام محمد باقر که گفت سؤال
کردم از آنحضرت از قول خدای عز و جل ثم اورثنا الکتاب الذین
اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق
بالخیرات باذن الله تعالی پس فرمود که ظالم از ما آنکسی است که امام
و حق امام را نشناسد و مقتصد کسی است که امام و حق امام را بشناسد
و سابق بسوی خیرات امام است و سابق و مقتصد هر دو داخل
میشوند در جنات عدن یعنی در باغها و بستانهائی که همیشه در آنها
ساکن و مقیم اند و هرگز از آن باغها بیرون نمیروند و نیز حدیث کرد
ما را ابو عبدالله حسین بن یحیی بجلی وگفت که حدیث کرد ما را پدرم
وگفت که حدیث کرد ما را ابو عوانه موسی بن یوسف کوفی وگفت که
حدیث کرد ما را عبدالله بن یحیی از یعقوب بن یحیی از ابی حفص از
ابی حمزه ثمالی که گفت وقتی در مسجد الحرام در خدمت امام محمد باقر
بودم که دو نفر از اهل بصره آمدند نزد آنحضرت وگفتند یا ابن رسول
الله میخواهیم مسئله از شما بپرسیم پس حضرت فرمود سؤال کنید از
هر چه خواهید گفتند خبر ده ما را از قول خدای عز و جل که میفرماید

ثم اورثنا

ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه
و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن الله ذلک هو الفضل
الکبیر الخ فرمود که این آیه در ما اهل بیت نازل شده ابو حمزه گفت
پس من گفتم پدر و مادرم فدای تو باد پس کیست از شما که ظلم کننده است
بر نفس خود فرمود آنکسی از ما یعنی از اولاد فاطمه زهرا که حسنات و سیئات
او مساوی است او ظالم لنفسه است و بر نفس خود ظلم کرده است پس
گفتم بفرما که مقتصد از شما کیست فرمود مقتصد از ما آنکسی است که
در حال خوشی و ناخوشی خدا را عبادت کند تا آنکه از دنیا رحلت کند
پس گفتم که سابق و پیشی گیرنده بسوی خیرات کیست فرمود سابق
بخیرات و سبقت گیرنده در طاعات و کمالات از ما آنکسی است که
دعوت کند خلق را براه حق و امر کند ایشان را بمعروف و نهی کند از
منکر و اعانت نکند ظلم را و تقویت نکند گمراهان را و با کسیکه با او
خیانتی کرده است خصمی نکند و کینه او را در دل نگیرد و بحکم فساق
و فجار راضی نباشد مگر اینکه خوف جان در آن باشد و یاوری نداشته
باشد

باب در بیان معنی حدیثی که از حضرت رسول مرویست که فرمود
ان فاطمة احصنت فرجها فحرمها الله و ذریتها علی النار یعنی بدرستیکه

فاطمه علیها السلام منع کرد فرج خود را از حرام پس خدا بنی حرام کرد
ذریه او را بر آتش حدیث کرد ما را ابو عبد الله حسین بن احمد بن
محمد بن علی بن عبد الله بن جعفر بن عبد الله بن جعفر بن محمد بن علی
بن الحسین بن علی بن ابی طالب و محمد بن علی بن بشار قزوینی رضی
عنه و گفتند که حدیث کرد ما را ابو الفرج مظفر بن احمد قزوینی
گفت که حدیث کرد ما را حسن بن زیاد و گفت که حدیث کرد ما را اسمعیل
ابن ابی حماد و گفت که حدیث کرد ما را حسن بن موسی وشاء بغدادی
و گفت که وقتی در خراسان در مجلس علی بن موسی الرضا ع بودم
و زید بن موسی ع برادر آنحضرت نیز در آن مجلس حاضر بود زید رو
کرد بجماعتی که در آن مجلس بودند و شروع کرد بفخر کردن و مفاخرت
مناقب خود را شمردن و میگفت ما چنان و چنانیم و آنحضرت در اثنا
متوجه جمعی بود و احادیث برای ایشان ذکر میفرمود از اتفاقا مقالات
زید را شنید پس روی مبارک بزید کرد و فرمود ای زید آیا آلاد
کرده است ترا سخن بقالهای کوفه که میگویند که رسول خدا ص فرموده
که چون فاطمه پاک و پاکیزه بود و فرج خود را از حرام محافظت کرده
و تقوی و پرهیزکاری پیشه خود نمود و از جمیع معاصی صغیره و کبیره

عمداً

عمداً و سهواً اجتناب کرد پس خدا ذریه او را بر آتش حرام کرد این بخدا قسم که
نیست این حرمت مگر برای حسن و حسین و آنکسی که از بطن خود فاطمه آمدت
و هرگاه چنین باشد که موسی بن جعفر خدا را اطاعت کند و روزها روزه
دارد و شب را عبادت کند و تو دایم مشغول معصیت باشی و روز
قیامت هر دو مثل هم باشید و داخل بهشت شوید پس در این صورت
تو نزد خدا گرامی تر از موسی بن جعفر خواهی بود زیرا که تو داخل بهشت
شده ای بدون زحمت و مشقت عبادت و موسی بن جعفر داخل بهشت
شد بعد از مشقتها و زحمتهای بسیار و بدرستی که جدم علی بن الحسین
میفرمود که نیکوکار از ما را دو مقابل ثواب میدهند و گناهکار از
ما را دو برابر عذاب میکنند حسن گفت که بعد از آن حضرت متوجه
من شد و فرمود ای حسن چگونه قرائت میکنید این آیه را قال یا نوح
انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح عرض کردم که بعضی مردم عمل
بکسر میم و فتح لام میخوانند و بعضی عمل بصیغه مصدر قرائت کرده اند
و آنکسانی که این طریق قرائت کرده اند نفی کرده اند پسر نوح را از
نوح پس آنحضرت فرمود کلا و حاشا بخدا قسم که کنعان پسر نوح بود
ولکن از بس اعمال ناشایسته و افعال نابایسته از او در وجود آمده بود نفی

کرد خدا او را از پدرش و او را بعمل غیر صالح تعبیر فرمود همچنین هر کس از ما
نیز اطاعت خدای عز و جل نکند پس نیست از ما و هر گاه تو خدای را اطاعت کنی
و بندگی نمائی از ما اهل بیت خواهی بود و نیز پدرم گفت که حدیث کرد
ما را سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن خالد از پدرش از ابن ابی عمیر
از جمیل بن صالح از محمد بن مروان که گفت که گفتم بحضرت ابی عبد الله
که آیا رسول خدا ص فرموده است که ان فاطمة اَحْصَنَتْ فرجها فحرم الله
ذریتها علی النار فرمود بلی ولکن مقصود رسول خدا ص از ذریه در
این عبارت حسن و حسین و زینب و ام کلثوم است علیهم السلام و نیز
حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید و گفت که حدیث کرد
ما را محمد بن حسن صفار و گفت که حدیث کرد ما را عباس بن معروف
از علی بن مهزیار از حسن بن علی وشاء از محمد بن قاسم بن فضیل
از حماد بن عثمان که گفت که گفتم بحضرت ابی عبد الله ع فدای تو شوم
یا ابن رسول الله چه چیز است یعنی قول رسول خدا ص که فرموده است
ان فاطمة اَحْصَنَتْ فرجها فحرم الله ذریتها علی النار پس فرمود که
آنها که آزاد اند از آتش اولاد بطنی فاطمه اند یعنی حسن و حسین
علیهما السلام و زینب و ام کلثوم حدیث کرد ما را پدرم خشنود باد خدا

ازاو

ازاو و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار از حسین بن اسحق
تاجر از علی بن مهزیار از حسن بن سعید از محمد بن فضیل از ثمالی از
حضرت ابی جعفر ع که فرمود عذر و رخصت روز قیامت احدی را از او نمی
شنوند که بگوید که من ندانستم که فرزندان فاطمه امام و والی امور مسلمانان
اند نه دیگران و نیز فرمود که آیه یا عِبادِیَ الَّذِینَ اَسْرَفُوا عَلی اَنْفُسِهِمْ لا
تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ الله اِنَّ الله یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعاً در شان فرزندان
فاطمه نازل شده است یعنی فرزندان آنحضرت که از بطن خودش متولد شدند
یعنی حسن و حسین و زینب و ام کلثوم

باب در بیان معنی آن

چیزی که روایت شده است در شان فاطمه ع که انها سیدة نساء العالمین
یعنی بدرستی که فاطمه زهرا صلوات الله علیها سیده زنان عالمیان
است حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رحمه الله
و گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از
محمد بن سنان از مفضل بن عمر که گفت خدمت حضرت ابی عبد الله
عرض کردم و گفتم یا ابن رسول الله خبر ده مرا از قول رسول خدا ص
در وصف فاطمه زهرا صلوات الله علیها که فرمود که انها سیدة
نساء العالمین آیا مراد این است که جناب فاطمه سیده و بزرگ زنان

عالم خودش است یا آنکه سیدهٔ زنان عالم و عالمیان است پس آنحضرت فرمود
که مریم دختر عمران سیدهٔ زنان عالم خودش بود و اما فاطمه دختر پیغمبر آخر
الزمان سیده و بزرگ زنان تمام عالم و عالمیان است از اول تا آخر

باب در بیان معنی امانتهائی که امر کرده است بندگانش را که برس
سانند آن امانتها را باهلش حدیث کرد ما را علی بن احمد بن ابی عبدالله
برقی و گفت که حدیث کرد مرا پدرم از جدش احمد بن عبدالله از پدرش
محمد بن خالد از یونس بن عبدالرحمن که گفت سؤال کردم از حضرت
امام موسی کاظم ع از قول خدای عز و جل که میفرماید اِنَّ اللهَ یأمُرُکُم
اَنْ تؤدّوا الامانات الی اهلها و عرض کردم که معنی امانت چیست و
اهل آن کیست پس فرمود که این آیه خطاب بماهاست و مخصوص ماهاست
و امر فرموده است خدای تبارک و تعالی هر امامی از ما را که تسلیم نماید
عهد امامت را بان امامی که بعد از وست و وصیت کند بسوی او و لکن
در سایر امانات نیز این حکم جاری است یعنی هر کسی که امانتی از کسی نزد
او باشد واجب است بر او که آنرا بصاحبش رد نماید و بتحقیق که حدیث
کرد مرا پدرم از پدرش که حضرت امام زین العابدین ع باصحاب خود
فرمود که بر شما باد اداء امانت پس اگر چنانچه کشندهٔ پدرم حسین بمن بسپارد

آن شمشیرها

آن شمشیری را که بهمان شمشیر پدرم را کشت البته باو رد میکنم

باب در بیان معنی امانتی که عرض کرده شد بر آسمانها و زمینها و کوهها پس
همه ابا کردند از حمل و برداشتن آن و ترسیدند و قبول نکردند آن را
و انسان قبول کرد و آن بار را برداشت حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن
هیثم عجلی ره عنه و گفت که حدیث کرد ما را ابو العباس احمد بن یحیی بن
زکریا قطان و گفت که حدیث کرد ما را ابو محمد بکر بن عبدالله بن
حبیب و گفت که حدیث کرد ما را تمیم بن بهلول از پدرش از محمد بن
سنان از مفضل بن عمر که گفت که حضرت ابی عبدالله فرمود که بدرستی
که خدای عز و جل آفرید ارواح را پیش از اجساد بدو هزار سال پس
گردانید ارواح محمد ص و علی و فاطمه و حسن و حسین و سایر ائمه اثنی
عشر را اعلی و اشرف از همهٔ ارواح پس عرض کرد و ظاهر نمود آن
ارواح را بر آسمانها و زمینها و کوهها پس فرا گرفت و پوشانید نور
آن ارواح همهٔ آنها را و همه آنها در نور آن ارواح مستغرق شدند پس
خدای عز و جل به آسمانها و زمین و کوهها گفت که این ارواح و صاحبان
این انوار دوستان من اند و خلفاء من اند و حجتهای من اند
بر خلق من و امامان و پیشوایان بندگان من اند و اطاعت و فرمان

بردار ایشان بر هر کسی واجب است و بیافریدم هیچ آفریده را که
محبوب تر باشد نزد من از ایشان بهشت را برای دوستان ایشان
آفریدم و جهنم را برای مخالفان و دشمنان ایشان خلق کردم پس
هر کسی که ادعا کند منزلت ایشان را از من و محل ایشان را بنزد جهت
من که آن منزلت خلافت و جانشینی من است عذاب خواهم کرد او را
عذابی که احدی از عالمیان را آن طور عذاب نکرده باشم و خواهم گردانید
او را با مشرکین در طبقهٔ هفتمین جهنم و کسی که اقرار کند بولایت و امامت
ایشان و ادعا نکند منزلت و مرتبهٔ را که برای ایشان است نسبت بمن
و عظمت من میگردانم او را با ایشان در بوستانهای جنان و میباشد
برای ایشان در آن بوستانها آنچه خواهند و ایشان را در جوار خود جای
دهم و بکرامت خود مشرف میگردانم و شفاعت ایشان را در بارهٔ گناه
کاران از بندگان خود قبول میکنم پس ولایت و امامت ایشان امانت است
نزد خلق من که باید با ایشان رد کرد و بولایت و امامت ایشان اعتقاد
نمود پس کدام یک از شماها این بار گران امانت را بر میدارد و ثابت
میگرداند آنرا برای خودش و نفی میکنند آن را از صاحبانش یعنی کسانی
که این لایق این منصب میباشند پس آسمانها و زمین و کوهها

اباکردند و امتناع نمودند از برداشتن این امانت و ترسیدند از اینکه
ادعاء کنند و ثابت گردانند آن را برای خود پس چون حق تعالی آدم و حوا را
ساکن گردانید در بهشت بایشان گفت که بخورید و تناول نمائید از
میوههای خوردنی بهشت بسیار با وسعت و رفاهیت که دل شما بآن خوش شود
هر جا که خواهید و بهر نوع که اراده کنید و نزدیک مگردید این درخت را
یعنی درخت گندم را که اگر نزدیک این درخت شوید پس میباشید شما
از ستمکاران بر نفسها و خود را نقصان رسانندگان به بهرههای خود
از راحت و نعمت پس نظر کردند آدم و حوا بسوی منازل و درجات
و مقامات آل عبا و سایر ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم دیدند که آن منازل
از جمیع منازل بهشت اعلی و اشرف است پس گفتند پروردگارا این منازل
برای کیست و صاحب این منزلها کیست ندا رسید که ای آدم ای حوا سرهای
خود را بالا کنید و نظر کنید بساق عرش پس آدم و حوا نظر کردند بساق
عرش و دیدند که نام محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و سایر ائمه بر
ساق عرش بنور الهی نوشته شده پس گفتند پروردگارا چه بسیار
گرامی اند صاحبان این منازل نزد تو آیا چه چیز باعث این قدر کرامت
و منزلت شده است و چه چیز گردانیده است ایشان را محبوب تر و موجب

شرافت ایشان نزد تو چه چیز است پس خدای عز و جل فرمود که ای آدم ای حوا
اگر چنانچه صاحبان این نامها نبودند و مقصود از آفرینش آفریده ایشان
نبود هرگز شما ها را نیافریده بودم و نمیافریدم ایشان خزینهای علم من
و محرمان اسرار من اند مبادا اگر بچشم حسد بسوی ایشان نظر کنید و منازل
و مراتب ایشان از من خواهش نمائید اگر چنین کرده باشید و مکان و منزلت
ایشان آرزو کنید در معصیت و نافرمانی من داخل شده اید و از جمله
کافران بر نفس خود خواهید بود پس گفتند پروردگارا کیست ظالمان فرمود که
کسانی اند فرمود ظالمان آنهائی اند که بدون حق و بدون استحقاق و قابلیت
منزلت و مرتبه ایشان ادعا میکنند پس گفتند پروردگارا بنما بما منازل
و جاهای کسانی را که ظلم میکنند بر ایشان همچنانکه نمودی بما مقامات
و درجات ایشان را در بهشت پس خدای تعالی امر فرمود آتش را پس ظاهر
نمود جمیع انواع و اقسام عذابها را که در او بود و خدای تعالی فرمود که مکان
آنهائی که ظلم میکنند بر ایشان و ادعای منزلت و مرتبه ایشان خواهند کرد
پائین ترین طبقات است از طبقات آتش و بعد از آنکه ایشان داخل آتش
کردند هر وقتی که دست و پا میزنند و اراده میکنند که بیرون آیند از آتش پس
میگردانند ایشان را بسوی آتش و هر وقتی که پوستهای ایشان تمام سوخته میشود

بدل میکنیم آن پوستها را به پوست دیگر و پوست تازه دیگر عوض آنها
بیافرینیم یا آنکه همان پوستها را بعینها بشکل دیگر در بیاوریم یا آنکه
زایل میگردانیم از آن پوستها اثر احتراق را تا آنکه دایم در عذاب باشند
و بچشند عذاب را ای آدم ای حوا نظر مکنید بسوی نورها و حجتهای من
بچشم حسد والا دور میگردانم شما را از قرب و جوار خود و نازل میکنم بر
شما ذلت و خواری خود را پس ابلیس لعین وسوسه کرد ایشان را تا آنکه
عورتهای ایشان که بعضیهای ما پوشیده و پنهان بود ظاهر و نمایان کرد
و با ایشان گفت که منع نکرد شما را پروردگار شما از خوردن میوه این درخت
مگر بجهت اینکه نگردید شما دو فرشته در خلق رتبه با حسن صورت یا آن
جاوید ماندگان در بهشت یا از زندگانی که مرگ را بسوی ایشان راه
نیست و سوگند یاد کرد برای آدم و حوا و گفت بدرستی که من مر شما را از
نصیحت کنندگانم و از جهت محبت بشماست که میگویم که میوه این درخت
بخورید تا نمیرید پس ابلیس لعین بسبب آن سوگند تنزل داد و پست کرد
ایشان را و بفریب و وسوسه از درجه عالیه بمرتبه سافله انکندشان و ایشان
برابر داشت که منازل و مقامات صاحبان آن نامها را آرزو نمایند پس نظر
کردند بآن نامها بچشم حسد پس خدا ایشان را بخود واگذاشت تا آنکه ولایت

دانه چند از درخت گندم تناول کردند پس همان درختی که گندم آن را
خوردند تا بنا خوش کرد و عوض گندم جو آورد پس اصل گندمها همه آن
درختی است که از او نخوردند و اصل جوها آن درختی است که از او خوردند
پس چون آدم و حوا خوردند از آن درخت منهی عنه همان وقت عورت
آن ظاهر شد و تاج کرامت از فرق عزت ایشان در افتاد و حله و حلی
بهشت از بدن ایشان بریخت برهنه ماندند بر حال خود میگریستند و
برگهای درخت انجیر را میچیدند و بر بالای یکدیگر میگذاردند و عورت
خود را بآن می پوشانیدند و ندا کرد پروردگار ایشان که نه شما را
نهی کرده بودم از خوردن این درخت و نگفتم که شیطان هست شما را
دشمنی آشکار پس گفتند پروردگارا ستم کردیم ما بر نفسهای خود بسبب
این نافرمانی و اگر تو نیامرزی ما را و نه بخشانی بر ما هر اینه بیاشیم از
زیانکاران پس فرمان مطاع در رسید که از بهشت بیرون روید زیرا
کسی که معصیت و نافرمانی من میکند قابل قرب من نیست و جای او بهشت
نیست پس آدم دست حوا گرفته از بهشت بیرون آمده بزمین آمدند و
مشغول تحصیل روزی شدند پس چون خداوند عالمیان خواست که باز
ایشان را رحمت کند و توبه ایشان را قبول کند جبرئیل نزد ایشان آمد و گفت

که شما

که شما ستم کردید بر نفسهای خود بسبب آنکه تمنا کردید و خواهش نمودید
منزلت و مرتبه کسی را که تفضیل داده است خدا او را بر شما پس جزای شما
آن چیز نیست که دیدید شما از قرب خود دور گردانید و از بهشت بیرون کرد
و بزمین فرستاد بهر تقدیر حال هرگاه میخواهید که توبه کنید و توبه شما
قبول شود قسم دهید پروردگار خود را بآن نامهائی که بر ساق عرش
نوشته دیدید پس آدم و حوا دعا کردند و گفتند بارخدایا بحق آن نامهائی
که گرامی ترین بندگان تواند نزد تو بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین
که توبه ما را قبول کن و عذر ما را بپذیر و بر ما رحم کن به برکت آن
نامها و صاحبان آن نامها پس خدای تعالی توبه ایشان قبول کرد و از گناه
ایشان درگذشت و بدرستی که اوست توبه دهنده بندگان و قبول
کننده عذر ایشان و نوازنده صلحا جویندگان پس بعد از این واقعه
پیغمبران همیشه محافظت میکردند این امانت را و اوصیای خود و بندگان
خالص خدا را از آن سر خبردار میکردند و ایشان از برداشتن این امانت
و ادعا کردن آن منزلت برای خود خایف و ترسان بودند تا آنکه متحمل
شد و برداشت آنرا انسانی که معروف و مشهور است پس اصل هر ظلمی که
در عالم واقع میشود تا روز قیامت همه از اوست و منشأ و مبدأ آنها همه اوست

واین است معنی قول خدای عز وجل که فرموده است إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ
عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا
الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا یعنی بدرستی که ما عرض کردیم امانت
برآسمانها و زمین و اهل آسمانها و زمین و بر کوهها پس همه اباکردند
از حمل آن و برداشتن آن و ترسیدند از آن و متحمل شد و برداشت آنرا
انسان بدرستی که بود او بسیار نادان و ستم کننده بر نفس خود و حدیث
کرد مارا محمد بن موسی بن متوکل و گفت که حدیث کرد مارا عبدالله بن
جعفر حمیری از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی بن فضال از مروان
بن مسلم از ابی بصیر که گفت که سؤال کردم از حضرت ابی عبدالله ع از
معنی قول خدای عز وجل إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ الخ فرمود که
مراد از امانت ولایت است وانسان کنایه است از آن منافق که سر کرده
اشرار و فجار است و نیز حدیث کرد مارا احمد بن زیاد بن جعفر همدانی
و گفت که حدیث کرد مارا علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از علی بن
سعید از حسین بن خالد که گفت که سؤال کردم از علی بن موسی الرضا ع
از قول خدای عز وجل إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الخ
فرمود امانت ولایت است هر کس ادعا کند آن را بدون حق و بدون

قابلیت

قابلیت و بدون نص خدا و رسول و بدون حجت و برهان البته کافر است

باب در بیان معنی بِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ حدیث کرد مارا محمد بن
ابراهیم بن احمد بن یونس لیثی و گفت که حدیث کرد مارا احمد بن محمد بن
سعید کوفی و گفت که حدیث کرد مارا علی بن حسن بن علی بن فضال
از پدرش از ابراهیم بن زیاد و گفت سؤال کردم از حضرت ابی عبدالله
از قول خدای عز وجل وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ که ترجمه ظاهرش
این است که چه بسیار چاهها که در بیابانها معمور و آبادان بود و جمعی
در حوالی آن چاهها ساکن بودند و از آنها منتفع میشدند و حالا
اثری از آثار آنها باقی نیست و همه هلاک شدند و آن چاهها معطل
و بی فایده مانده اند و کسی نیست که از آنها منتفع شود و چه بسیار
قصرها و کوشکها که ساکنین آنها آنها را بگچ و آهک ساخته زینت داده
بودند و حالا اثری از ایشان باقی نمانده است فرمود که بئر معطل امام
صامت است که بجهة تقیه و قلت اعوان و انصار و کثرت دشمنان خود
معطل و احکام الهی را معوق گذارده و قصر مشید امام ناطق است که
تکلم میکند و حقایق و معارف الهی را بیان میکند و احکام او را جاری
مینماید و نیز حدیث کرد مارا پدرم خدا رحمت کند ورا و گفت که حدیث

کرد مارا احمد بن ادریس از محمد بن احمد بن یحیی از علی بن سندی از
محمد بن عمر از بعضی اصحاب ما از نضر بن قابوس که گفت که سؤال کردم
از حضرت ابی عبد الله ع از قول خدای عز و جل وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ
فرمود که بئر معطلة امام صامت است و قصر مشید امام ناطق و نیز
حدیث کرد مارا مظفر بن جعفر بن مظفر علوی سمرقندی و گفت که حدیث
کرد مارا جعفر بن محمد بن مسعود از پدرش از اسحق بن محمد که گفت که
خبر داد مرا محمد بن حسن بن شمون از عبد الله بن عبد الرحمن اصم از
عبد الله بن قاسم از صالح بن سهل که گفت قصر مشید امیر المؤمنین علی
ابن ابی طالب است و بئر معطلة فاطمه و فرزندان او اند که دشمنان ایشان
ملک را از ایشان گرفتند و حق ایشان را غصب نمودند و محمد بن حسن بن
خالد اشوری که ملقب است ببنبوله درین باب گفته است بئر معطلة و قصر
مشید مثل لآل محمد مستطرف فالناطق القصر المشید منهم والصامت البئر
التی لا تنزف یعنی بئر معطلة و قصر مشید که در قرآن ذکر شده مثل
خوبی است برای آل محمد ع ناطق از آل محمد ع که تکلم کرده و تقیه نکرده قصر
مشید است و صامت از ایشان که ساکت بوده و تقیه میکرده بئر معطلة است
و بئر معطلة آن چاهیست که در بیابانها واقع است و کسی نیست که از آن منتفع

شود

شود باب در بیان معنی طوبی حدیث کرد مارا مظفر بن جعفر بن مظفر
علوی و گفت که حدیث کرد مارا جعفر بن محمد بن مسعود از پدرش محمد بن
مسعود عیاشی از جعفر بن احمد از عمرکی نوفلی از حسن بن علی بن فضال از
مروان بن مسلم از ابی بصیر که گفت که حضرت امام جعفر صادق ع فرمود
طوبی برای کسیست که متمسک شود بامر ما و طریقه ما در غیبت قائم ما
و میل نکند قلبش بباطل و از راه راست بیرون نرود بعد از آنکه خدا
حق را یاد نموده و او را براه آورده پس من گفتم فدای تو شوم طوبی چه
چیز است فرمود طوبی درختی است در بهشت که اصل آن در خانه علی
ابن ابی طالب است و هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه شاخی از شاخهای آن
درخت در خانه او میباشد و از اینجاست که خدای عز و جل میفرماید طوبی
لهم و حسن مآب یعنی آنهائی که ایمان آورده اند و اعمال شایسته کرده اند
طوبی از برای ایشان است و نیکی بازگشت باخرت نیز برای ایشان است

باب در بیان معنی اینکه خدای عز و جل چهار چیز را در چهار چیز
مخفی کرده است حدیث کرد مارا محمد بن علی ماجیلویه رضی الله و گفت
که حدیث کرد مارا عمم محمد بن ابی القاسم از احمد بن محمد بن خالد برقی
از قاسم بن یحیی از جدش حسن بن راشد از ابی بصیر از محمد بن مسلم از

حضرت امام محمد باقر ع از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی
از پدرش امیر المؤمنین ع علی بن ابی طالب ع که فرمود خدای تبارک و تعالی
چهار چیز را در چهار چیز پنهان کرده است رضا و خشنودی خود را در طاعت
و فرمان برداری خود پنهان کرده است پس کوچک مشمارید هیچ طاعتی از
طاعتهای او را پس بسا باشد که آن طاعت موافقت داشته باشد با رضای او
و رضای او در آن باشد و شما ندانید و پنهان کرده است سخط و غضب خود را
در معصیت و نافرمانی خود پس هیچ معصیتی را حقیر و کوچک مشمارید
پس بسا باشد که سخط او در آن باشد و شما ندانید و مخفی داشته است
اجابت دعوة و روا کردن حاجت را در دعوة و خواندن خود در هیچ حالی
هیچ قسم از دعا را حقیر مشمارید بسا باشد که آن دعا موافقت داشته باشد
با اجابت او و شما ندانید و پنهان کرده است دوست خود را در میان
بندگان خود پس هیچ بنده را حقیر مشمارید پس بسا باشد که آن بنده
دوست خدا و از جمله اولیاء الله باشد و شما ندانید باب در بیان
معنی اسطوانه یعنی ستونی که رسول خدا ص در شب معراج دید و اصل آن
ستون از نقرهٔ سفید بود و وسطش از یاقوت و زبرجد بود و بالای آن
از طلای احمر بود حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را

عبدالله بن حسن مؤدب از احمد بن علی اصفهانی از ابراهیم بن محمد ثقفی
که خبر داد ما را حکم بن سلیمان و گفت که حدیث کرد ما را یحیی بن یعلی اسلمی از
حسین بن علی خزری از بشر دبیری از عطاء بن ابی رباح از انس بن
مالک که گفت که رسول خدا ص فرمود که چون مرا باسمان بردند ستونی دیدم
که اصل آن از نقرهٔ سفید بود و وسطش از یاقوت و زبرجد بود و بالای
آن از طلای احمر بود پس گفتم ای جبرئیل این ستون چه چیز است گفت
این دین تو است که سفید و روشن و درخشنده است گفتم این یاقوت
که در وسطش میباشد چه چیز است گفت جهاد است گفتم این طلای احمر
چه چیز است گفت اشاره بهجرة است و باین جهت است که ایمان علی بن ابی
طالب از همه ایمانها کاملتر و بهتر است زیرا که او از همه کس پیشتر بپیروی وبلند تر
دین پیغمبر بود و جهاد او در راه خدا از همه کس زیاده بود و پیشتر از همه
کس هجرت کرد بسوی خدا و رسول او ص باب در بیان معنی نبوة حدیث کرد
ما را عبد الواحد بن محمد بن عبدوس عطار از محمد بن قتیبه از حمدان بن
سلیمان از احمد بن فضلان که گفت که حدیث کرد ما را سلیمن بن جعفر
مروزی از ثابت بن ابی صفیه از سعید بن جبیر از ابن عباس که گفت اعرابی
نزد رسول خدا آمد و گفت السلام علیک یا نبیء الله بهمزه رسول خدا فرمود

که من نبیٔ الله نیستم بلکه نبی الله بهاشم مترجم گوید که نبی با همزه بر وزن
فعیل مشتق است از نبأ و در لغت قریش نباء بمعنی خروج از زمینی بزمینی
دیگر است و چون این معنی مراد رسول خدا نبود فرمود که من نبیٔ الله نیستم
بلکه نبی الله بهاشم و نبی مشتق است از نبوة یعنی چیزی که بر آمده
از زمین و در این صورت مراد از نبی آنکسی خواهد بود که شرفست بر
سایر خلایق از جمیع جهات کمال و نبوة بمعنی رفعت است و در اشتقاق
نبی و بیان مناسبت میان معنی لغوی و اصطلاحی علما وجوه دیگر نیز
گفته اند که ذکر آنها منافی غرض از کتابست **باب** در بیان معنی
شمس و قمر و زهره و فرقدین حدیث کرد ما را ابو الحسن محمد بن عمرو بن
علی بن عبد الله بصری و گفت که حدیث کرد ما را ابو بکر محمد بن عبد الله بن
علی کرخی و گفت که حدیث کرد ما را عبد الرزاق صنعانی و گفت که حدیث کرد
ما را معمر از زهری از انس بن مالک که گفت که رسول خدا نماز صبح را گذارد
چون از نماز فارغ شد روی مبارک بسوی ما کرد و گفت ایگروه مردمان
هر کس که آفتاب را نیابد چنگ زند بماه و هرگاه ماه را نیابد چنگ زند بزهره
و هرگاه زهره را نیابد چنگ زند بفرقدین بعد از آن فرمود آفتاب منم و ماه
علی بن ابی طالبست و زهره فاطمه است و حسن و حسین فرقدانند دیگر چنگ زنند

بکتاب

بکتاب خدا زیرا که کتاب خدا و اهل بیت من هرگز از یکدیگر جدا
نمیشوند تا آنکه در نزد حوض کوثر وارد شوند بر من و نیز حدیث کرد
ما را ابو الحسن محمد بن عمرو بصری و گفت که حدیث کرد ما را ابو القاسم
نصر بن حسین صفار راوندی در راوند و گفت که حدیث کرد ما را ابو
الفرج احمد بن محمد بن خوزی سامری و گفت که حدیث کرد ما را ابو بکر
قاسم بن ابراهیم قنطری و گفت که حدیث کرد ما را ابراهیم بن خالد الحطوانی
و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن خلف عسقلانی و گفت که حدیث
کرد ما را محمد بن بشری از محمد بن منکدر از جابر بن عبد الله که گفت
که رسول خدا فرمود اقتدا کنید به آفتاب پس هرگاه غایب شود آفتاب
اقتدا کنید بماه پس هرگاه ماه نیز غایب شد اقتدا کنید بزهره و هرگاه
غایب شود زهره اقتدا کنید بفرقدین پس گفتند یا رسول الله مراد
از آفتاب و ماه و زهره و فرقدان چه چیز است و مقصود از اینها
کیست پس فرمود آفتاب منم و ماه علی بن ابی طالبست و زهره فاطمه
و فرقدان حسن و حسین اند **باب** در بیان معنی صلوات و درود
فرستادن بر پیغمبر و آل او صلی الله علیه و آله حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن
عبد الرحمن مقری و گفت که حدیث کرد ما را ابو بکر محمد بن حسن موصلی

در بغداد و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عاصم طریقی و گفت که حدیث کرد
ما را ابو زید عیاش بن یزید بن حسن بن علی الکحال غلام زید بن علی
و گفت که حدیث کرد مرا پدرم یزید بن حسن و گفت که حدیث کرد مرا موسی بن
جعفر علیهما السلام و فرمود که پدرم جعفر بن محمد الصادق ع فرمود که کسی که
صلوات و درود میفرستد بر محمد و آل محمد و میگوید اللهم صل علی محمد
و آل محمد معنی اش اینست که بدرستی که من بر همان عهد و پیمانی باشم که
قبول کردم آن را روز الست یعنی روزی که خدای عز و جل تمام ذرات ذریات
آدم ع را از صلب و پشت آورد و ایشان را بر کمال ربوبیت و الهیت و صنع
و قدرت خود گواه گرفت و از ایشان گواهی خواست و فرمود که الست
بربکم آیا نیستم من پروردگار شما همه بر طبق آن مقال براستی از روی
یقین گواهی دادند و گفتند بلی آری تویی پروردگار ما و بعد از آن خطاب
که این محمد بن عبدالله است و پیغمبر من است که در آخر الزمان او را
بیرون بیاورم و شما ذکر اوصاف و اخلاق او را در کتب خود مطالعه
خواهید کرد و از پیغمبران خود خبر او را خواهید شنید باو ایمان آرید و در
نصرت و یاری او بکوشید همه قبول کردند باب در بیان معنی وسیله
حدیث کرد ما را پدرم خدا رحمت کند او را و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن

عبدالله و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عیسی و گفت که حدیث
کرد ما را عباس بن معروف از عبدالله بن مغیره و گفت که حدیث کرد
ما را ابو حفص عبدی و گفت که حدیث کرد ما را ابو هرون عبدی از
ابو سعید خدری که گفت که رسول خدا ص فرمود که هرگاه دعا کنید و از
خدا چیزی برای من طلب کنید وسیله را طلب کنید پس گفتیم یا رسول
الله وسیله چه چیز است فرمود آن وسیله درجه من است در بهشت
و هزار پایه دارد و از پایه تا پایه یک ماه راه است بدویدن اسب نجیب
عربی و پایهای بعضی از زبرجد است و بعضی از زمرد و مروارید است و بعضی
از یاقوت است و بعضی از نقره است و بعضی از سایر جواهر پس بیاورند
آن را روز قیامت و نصب کنند با درجه سایر پیغمبران و آن در میان
آنها مانند ماه است در میان سایر ستارها پس نباشد در آن روز
پیغمبری و نه شهیدی و نه صدیقی مگر آنکه گوید خوشا حال کسی که این
درجه او است پس منادی ندا کند که جمیع پیغمبران و صدیقان و شهیدان
و مؤمنان بشنوند که این درجه محمد است ص پس حضرت رسول فرمود
که من در آن روز بیایم و جامه از نور پوشیده باشم و تاج پادشاهی
و اکلیل کرامت بر سر داشته باشم و علی بن ابی طالب در پیش روی من

درود ولوا و علم من در دست او باشد و آن لوای حمد است و بر آن نقش بهشتم
است که لا اله الا الله المفلحون هم الفائزون بالله چون بگذریم
پیغمبران گویند گویا اینها دو ملک اند که ما ایشان را نمیشناسیم و چون بگذریم
بگذریم گویند اینها دو پیغمبر مرسل اند تا آنکه من بالا روم و علی از پی من
نیز بیالا آید چون باعلا درجات منبر برایم علی یک پایه از من پست تر
باشد و علم من در دست او باشد پس جمیع پیغمبران و صدیقان و شهیدان
سرها بلند کنند و بسوی ما نظر کنند و گویند خوشا حال این دو بنده
چه بسیار گرامی و مکرم اند نزد خداوند عالمیان پس منادی از جانب
حق تعالی ندا کند که پیغمبران و جمیع خلایق بشنوند که این حبیب من است
محمد و این ولی من است علی بن ابی طالب خوشا حال کسی که او را دوست
دارد و وای بر کسی که او را دشمن دارد و دروغ بر او بندد پس حضرت
رسول فرمود که یا علی نماند در آن روز احدی که ترا دوست دارد مگر آنکه
راحت یابد از این ندا و رویش سفید شود و دلش شاد گردد و نماند
احدی از آنها که با تو دشمنی کرده باشد یا در مقام محاربه تو درآمده
باشد یا انکار حق امامت تو کرده باشد مگر آنکه رویش سیاه شود
و پاهایش بلرزد پس در این حالت دو ملک بیایند از جانب حق تعالی

بسوی من

بسوی من یکی رضوان که خازن بهشت است و دیگری مالک خازن جهنم
پس رضوان نزدیک من آید و سلام کند بر من و بگوید السلام علیک
یا رسول الله من جواب سلام او بگویم و گویم ای ملک تو کیستی که این قدر
خوش رو و خوش بوئی گوید من رضوان خازن بهشتم امر کرده است مرا
پروردگار من که کلیدهای بهشت را از برای تو بیاورم پس بگیر یا محمد
من گویم قبول کردم این را از جانب پروردگار خود و حمد میکنم او را بر آنچه
انعام کرده است بمن بده آنها را به برادرم علی بن ابی طالب پس رضوان
کلیدها را بعلی بدهد و بر میگردد پس به نزدیک من بیاید مالک
خازن جهنم و میگوید السلام علیک یا حبیب الله من میگویم و علیک
السلام ای ملک چه بسیار منکر است دیدن تو و قبیح است روی تو
و موحش است صورت تو تو کیستی گوید منم مالک خازن جهنم امر کرده
است مرا پروردگار من که کلیدهای جهنم را نزد تو آورم پس من
گویم قبول کردم از پروردگارم و او راست حمد و ستایش بر آنچه انعام
کرده است بمن و تفضیل داده است مرا بدیگران بده آنها را به برادرم
علی بن ابی طالب پس مالک کلیدها را بعلی بن ابی طالب دهد و بر گردد
پس بیاید علی با کلیدهای بهشت و جهنم تا آنکه بنشیند بر لب جهنم و

مهار شترا بدست بکیرد در وقتی که صدای زبانه اش بلند شده باشد و حل
بنهایت رسیده باشد و شرارهایش بسیار کردیده باشد پس ندا کند جهنم
که یا علی بزود از من بکذر که نور تو زبانه مرا فرونشانید علی ع کوید قرار
کیر که امروز تو را طاعت من میباید کرد پس فوج فوج مردم آیند و آن
حضرت کوید این را بکذار که دوست من است این را بکیر که دشمن من است
پس بدرستی که جهنم در آن روز اطاعتش برای علی بیشتر است از اطاعت غلام
یکی از شما مر صاحبش را اکر خواهد آنرا بجانب راست میبرد و اکر خواهد
بجانب چپ زیرا که او قسمت کنندهٔ بهشت و دوزخ است و اطاعت جهنم
او را در آن روز در آنچه امر میکند او را بان بیشتر است از اطاعت جمیع
خلایق او را **باب** در بیان معنی حرمات ثلث حدیث کرد ما را پدرم
رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را عبد الله بن جعفر حمیری و گفت که حدیث
کرد ما را محمد بن عیسی بن یقطینی و گفت که حدیث کرد ما را یونس بن عبد
الرحمن از عبد الله بن سنان از حضرت امام جعفر صادق ع که آنحضرت
فرمود که بدرستی که برای خدای تعالی سه چیز است که حرمت آنها بر خلایق
واجب است و هتک حرمت آنها حرام است و هیچ چیز مثل آن سه چیز
نیست یکی کتاب خداست که همه آن نور خدا و حکمت خداست دیگری خانه آن

که کردانیده

که کردانیده است آنرا قبله برای مردم و قبول نمیکند نماز از احدی را هر کاه
رو کند بسوی غیر آن دیگر عترت و اهل بیت پیغمبر او بند که حرمت آنها
لازم و اطاعت و فرمان برداری ایشان بر همه خلایق واجب است **باب**
در بیان عقوق ابوین و اباق از مولی و ضلالت غنم از راعی حدیث
کرد ما را ابو محمد عمار بن حسین رحمه و گفت که حدیث کرد ما را علی بن
محمد بن عصمه و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن طبری در مکه و گفت که حدیث
کرد ما را محمد بن فضل از محمد بن عبد الملک بن ابی الشوارب قرشی از
ابو سلیمن از حمید طویل از انس بن مالک که گفت در خدمت علی بن ابی
طالب بودیم در همان ماهی که شهید شد پس طلب کرد فرزند خود امام
حسن را پس فرمود یا ابا محمد بر منبر بالا برو و حمد و ثنا کن خدای عز
و جل را بسیار و ذکر کن و یاد نما جدت رسول خدا را به بهترین یاد کردنی
پس بگو که لعنت کند خدا فرزندی را که نافرمانی کند پدر و مادرش را
لعنت کند خدا فرزندی را که عاق والدین باشد لعنت کند خدا بنده
که از آقا و خود کریزد لعنت کند خدا کوسفندانی که دور شود از شبان
خود بعد از آن از منبر فرود اپس بعد از آنکه حضرت امام حسن از خطبه
فارغ شد و از منبر فرود آمد مردم جمع شدند نزد او و گفتند ای پسر

امیرالمؤمنین ای پسر عم رسول خدا خبر ده ما را از معنی آنچه گفتی و بیرونما
که مراد از این فقرات چه بود آنحضرت فرمود که جواب با امیرالمؤمنین است
پس امیرالمؤمنین دهان معجز بیان گشود و فرمود بدرستی که من با رسول
خدا نماز میکردم چون از نماز فارغ شد دست راست مبارک خود را
بدست راست من زد و کشید و چسبانید آن را بسینهٔ مبارک خود پس
فرمود یا علی گفتم لبیک یا رسول الله فرمود که من و تو پدر این
امتیم پس لعنت کند خدا کسی را که فرمان ما نبرد یا علی بگو آمین
من گفتم آمین پس فرمود که من و تو هر دو مولا و آقای این امتیم
لعنت کند خدا کسی را که فرار کند و بگریزد از ما بگو آمین من گفتم آمین
پس فرمود من و تو دو راعی و شبان این امتیم لعنت کند خدا کسی را که
دور شود از ما بگو آمین پس امیرالمؤمنین فرمود که شنیدم در آن
وقت که دو کس دیگر با من آمین میگفتند گفتم یا رسول الله کیستند
این دو نفری که با من آمین میگویند فرمود جبرئیل و میکائیل اند باب
در بیان معنی قول رسول خدا که فرمود انا الفتی ابن الفتی اخو الفتی
حدیث کرد ما را حسن بن احمد بن ادریس و گفت که حدیث کردند ما را
محمد بن حسین بن ابی الخطاب و یعقوب بن یزید و محمد بن ابی عمیر

از محمد بن

از محمد بن ابی عمیر از ابان بن عثمان از حضرت امام جعفر صادق ع از پدرش
و پدرش از جدش ع که فرمود که اعرابی آمد بدر دولتخانه رسول خدا ص
پس بیرون آمد رسول خدا ص در حالتی که رداء سرخی بر دوش مبارکش
بود اعرابی گفت یا محمد ص بتحقیق که بیرون آمده بسوی من در حالتی که
گویا جوانی هستی از جوانان پس جناب نبوی فرمود آری ای اعرابی
منم جوان پسر جوان برادر جوان پس اعرابی گفت یا محمد ص اینکه گفتی جوانم
قبول دارم ولکن چگونه پسر جوان و برادر جوانی پس رسول خدا فرمود
ای اعرابی آیا نشنیده که خدای عز و جل میفرماید قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ
يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ پس من پسر ابراهیم ام و اما اینکه گفتم برادر جوانم مقصود
این است که در روز احد منادی از جانب آسمان ندا کرد و گفت لا فتی
الا علی لا سیف الا ذو الفقار پس علی جوان است و برادر من است و من
برادر اویم **باب** در بیان معنی فتوة و مروة حدیث کرد ما را پدرم
خدا رحمت کند او را و گفت که حدیث کرد مرا علی بن ابراهیم از پدرش از
محمد بن خالد برقی از ابی قتاده قمی و او از دیگران تا بحضرت ابی عبدالله
که راوی گفت که روزی در خدمت آنحضرت حرف مروة و فتوة مذکور
شد و هر کسی پیش خود موافق مزاج خود چیزی میگفت پس آنحضرت فرمود

که آیا شما خیال میکنید که فتوة وجوانمردی بفسق وفجور ونافرمانی خدای
عز وجل است نه چنین است بلکه مروت وفتوة این است که شخص مهمانی
کند وبخشش نماید وبا مردم بطریق معروف نیکی کند ومردم از اذیت
او ایمن باشند ودر همه این امور باید از حد متعارف تجاوز نکند پس
فرمود که آیا میدانید که مروت چه چیز است عرض کردیم که نه یا رسول الله
فرمود که مروت بخدا قسم این است که مرد خوان خود را در صحن خانه خود
گذارد که هر کس که خواهد خورد **باب** در بیان معنی ابوتراب حدیث
کرد مرا پدرم رحمه الله وگفت که حدیث کرد مرا علی بن ابراهیم بن هاشم از
پدرش از محمد بن خالد برقی از ابی قتاده قمی واو از دیگری تا حضرت
ابی عبدالله وحدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان عدل وگفت که حدیث کرد
ما را ابو العباس احمد بن یحیی بن زکریا قطان وگفت که حدیث کرد ما را
بکر بن عبدالله بن حبیب وگفت که حدیث کرد ما را تمیم بن بهلول از پدرش
که گفت که حدیث کرد ما را ابو الحسن عبدی از سلیمان بن مهران از عبایة بن
ربعی که گفت که گفتم بعبدالله بن عباس که چرا رسول خدا علی بن ابی طالب
را مکنی کردانید به ابو تراب گفت بجهت اینکه علی بن ابی طالب صاحب زمین است
وحجت خداست بر اهل زمین بعد از سید المرسلین وبقاء وقرار زمین باو است

وبتحقیق

وبتحقیق که شنیدم که رسول خدا میفرمود که چون روز قیامت شود وکافر
ببیند آن ثواب وعطاها را که خدا برای شیعیان علی بن ابی طالب مهیا کرده است
میگوید که یا لیتنی کنت ترابا یعنی کاشکی من از شیعیان علی بودم این است
که خدای عز وجل میفرماید که ویقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا **باب**
در بیان قول امیر المؤمنین ع که فرمود انا زید بن عبد مناف بن عامر
ابن عمرو بن مغیرة بن زید بن کلاب حدیث کرد ما را علی بن عیسی که
همیشه مجاور کوفه بود وگفت که حدیث کرد ما را علی بن بندار از پدرش
از محمد بن علی قاری از محمد بن سنان از مالک بن عطیه از ثویر بن
سعید از پدرش سعید بن علاقه از حسن بصری که گفت روزی
علی بن ابی طالب در بصره بالای منبر رفت پس فرمود ایها الناس
مرا بیان کنید هر کس میشناسد مرا پس باید که ذکر نماید نسب مرا وکسی که
نمیشناسد مرا پس من خود نسب خود را برای شما ذکر میکنم که بشناسید
مرا من زید بن عبد مناف بن عامر بن عمرو بن مغیرة بن زید بن
کلاب پس ابن کوای ملعون برخاست ورو بسوی آنحضرت کرد
وگفت ای مرد ما نسبی برای تو نمیدانیم مگر اینکه میدانیم که تو علی
ابن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن

کلا بلی پس آنحضرت فرمود ای مرد احمق نادان بدرستی که پدر من نام بود
گذارده است مرا زید بنام جدش قصی و بدرستی که نام پدرم عبد مناف
و لکن کنیه اش غالب شد بر نامش و مردم او را بکنیه اش میخواندند و بدرستی
که نام عبد المطلب عامر بود و لکن لقبش غالب شد بر نامش و مردم او را بلقب
میخواندند و بدرستی که نام هاشم عمرو بود پس لقبش غالب شد بر نامش
و مردم او را بلقبش میخواندند و نام عبد مناف مغیره بود پس غالب شد
لقبش بر نامش و مردم او را بلقب میخواندند و بدرستی که نام قصی زید
بود پس عرب او را مجمع نامیدند زیرا که او جمع کرد طوایف اعراب را از بلاد
بعیده و همه را آورد بمکه پس باین جهت لقبش غالب شد بر نامش و مردم او را
بلقب میخواندند و فرمود که برای عبد المطلب ده نام بود از جمله آنهاست
عبد المطلب و شیبه و عامر **باب** در بیان معنی آل یس حدیث کرد ما را
عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب و گفت که حدیث کرد ما را ابو محمد عبد
الله بن یحیی بن عبد الباقی و گفت که حدیث کرد ما را پدرم و گفت که
حدیث کرد ما را علی بن حسن بن عبد الغنی معانی و گفت که حدیث کرد
ما را عبد الرزاق از جندل از کلبی از ابی صالح از ابن عباس در معنی
قول خدای عز و جل سلام علی آل یس که گفت یعنی سلام پروردگار عالمیان

بر محمد و آلش باد و سلامتی برای دوستان ایشان باد تا روز قیامت و نیز
حدیث کرد ما را محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی خدا رحمت کند او را
و گفت که حدیث کرد ما را ابو احمد عبد العزیز بن یحیی بن احمد بن عیسی
جلودی بصری و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن سهل و گفت که حدیث کرد
ما را کادح از جعفر بن محمد الصادق ع از پدرش و از پدرانش از
علی بن ابی طالب ع در قول خدای عز و جل سلام علی آل یس که فرمود که
یس محمد است و ما آل یسیم و باین مضمون چند حدیث معتبر دیگر
نیز روایت شده است **باب** در بیان معنی حدیثی که روایت
شده است از رسول خدا ص که فرمود لا تعادوا الایام فتعادیکم حدیث
کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل و گفت که حدیث کرد ما را علی بن
ابراهیم از عبد الله بن احمد موصلی از جعفر بن ابی دلف که گفت چون
متوکل ملعون حضرت امام علی النقی را از مدینه به بغداد برد و او را
حبس کرد من رفتم در حوالی خانه متوکل که تحقیقی از احوال آنحضرت
کرده باشم و ببینم که کجا میباشند و چه حال دارند پس از اتفاقات
زراقی را نظر بر من افتاد و او دربان متوکل بود پس اشاره کرد بسوی
من که داخل شوم بر او و چون داخل شدم بر او گفت ای جعفر حال تو چیست

گفتم خوب است او استاد بعد از آن امر کرد مرا که بنشینم چون نشستم بفکر
بعضی امور و کذارشات افتادم با خود گفتم که غلط کردم که آمدم باینجا پس
ذراقی مردم را از مجلس خود بیرون کرد پس بمن گفت که ای صقر چه کار داری
و برای چه امر اینجا آمدی گفتم که مطلبی بود میخواستم تحقیق نمایم گفت البته
آمدی که احوال مولای خود را تحقیق نمائی گفتم مولای من کیست من مولائی
ندارم مولای من امیر المؤمنین خلیفه است گفت ساکت شو مولای تو حق
است و مولای حقیقی مولای تو است و این حرفها را کنار کذار زیرا که
من نیز بر مذهب تو میباشم پس گفتم الحمد لله نعم پس گفت که میخواهی که
که آقا و خود را به بینی گفتم آری گفت اینجا بنشین تا آنکه صاحب ناظر بیرون
آید چون صاحب ناظر بیرون آمد بغلام خود گفت که دست صقر را بگیر
و او را داخل حجره کن که سید علوی در آن حجره است و او را با آن سید علوی
در آن حجره است و او را با آن سید علوی واکذار و خود بیا پس آن غلام مرا
داخل حجره کرد و اشاره کرد بیک اطاق پس من داخل آن اطاق شدم دیدم
آنحضرت صلوات الله علیه بالای حصیری نشسته است و برابر او قبری حفر کرده
شده من سلام کردم بر آنحضرت پس آنحضرت جواب سلام داد و امر فرمود
که بنشینم بعد از آن فرمود ای صقر کجا بودی و بچه کار اینجا آمدی گفتم ای

آقای

آقای من آمدم که تحقیق احوال شما کرده باشم صقر گفت که بعد از آن
نظر کردم بسوی آن قبر پس گریستم پس آنحضرت بسوی من نگاه کرد
و فرمود ای صقر مشوش مشو باکی نیست اینها اذیت بما نمیرسانند
و نمیتوانند رسانید پس من گفتم الحمد لله پس گفتم ای آقای من حدیثی
از رسول خدا روایت شده است که من معنی آنرا نمی فهمم فرمود آن حدیث
چیست عرض کردم که قول رسول خدا فرمود لا تعادوا الایام فتعادیکم
غرض از این کلام چیست و مراد از ایام چیست پس فرمود آری ما ئیم
ایام مادام که آسمان و زمین بر پاست سبت نام رسول خدا است و احد
نام علی بن ابی طالب است و اثنین نام حسنین و ثلثا نام علی بن الحسین
و محمد بن علی و جعفر بن محمد است و اربعا نام موسی بن جعفر و علی بن
موسی و محمد بن علی و من است و خمیس نام فرزند من حسن است و جمعه
نام فرزند فرزند من است و نزد او جمع خواهند شد اهل حق و اوست
که مملو میکند زمین را از عدل بعد از آنکه پر شده باشد از ظلم ای صقر
این است معنی ایام پس دشمنی میکنند شما با ایشان در دنیا پس دشمنی
کنند ایشان با شما در آخرة صقر گفت که بعد از آن فرمود ای صقر وداع
کن و بیرون برو که ایمن نیستم بر تو شاید که اذیتی برسد بتو باب

در بیان معنی شجره که آدم و حوا میوهٔ آن را خوردند و بآن جهت ایشان
از بهشت بیرون کردند حدیث کرد ما را عبد الواحد بن محمد بن عبدوس
نیشابوری عطار رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را علی بن محمد بن قتیبه
از حمدان بن سلیمان از عبد السلام بن صالح هروی که گفت که خدمت
حضرت امام رضا ع عرض کردم و گفتم یا ابن رسول الله خبر ده مرا از آن
درختی که آدم و حوا از او خوردند و بسبب آن ایشان از بهشت بیرون
کردند چه درخت بود زیرا که مردم خلاف کرده اند در آن بعضی میگویند
که درخت گندم بود و بعضی بر این اند که درخت انگور بوده بعضی گفته
اند که درخت حسد بوده پس آنحضرت فرمود که همه راست گفته اند گفتم جمیع
آنچه گفته اند حق است گفتم یا ابن رسول الله پس بیان فرمایید معنی این
وجوه و حقیقت آنها را با این اختلافات پس فرمود ای ابو الصلت
بدرستی که درختهای بهشت مثل درختهای این دنیا نیست که هر درختی
یک میوه داشته باشد بلکه یک درخت از درختهای بهشت انواع و اقسام
میوهها میاورد و آن درختی که آدم و حوا از آن خوردند درخت گندم بود
لکن انگور نیز در او بود و بدرستیکه چون خدای تعالی آدم را گرامی داشت
و امر کرد ملائکه را بسجده کردن او و او را داخل بهشت کرد در دلش گذشت

و با خود

و با خود گفت که آیا خدا انسانی بهتر از من خلق کرده است یا نه چون
خداوند عالمیان علم داشت بآنچه در دل آدم گذشته بود ندا کرد که ای آدم
سر بالا کن و بساق عرش ما نگاه کن پس چون آدم سر بالا کرد و بساق
عرش نظر کرد دید که بر ساق عرش نوشته است لا اله الا الله محمد رسول
الله علی بن ابی طالب امیر المؤمنین و زوجته فاطمه سیدة نساء العالمین
والحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة پس گفت پروردگارا
اینها کیستند ندا رسید که ای آدم اینها فرزندان تواند و اینها
از تو و جمیع خلق من بهتر اند و اگر اینها نبودند و مقصود خلقت اینها
نبود نه ترا خلق میکردم و نه بهشت را و نه دوزخ را و نه آسمان و نه
زمین را بیافریدم پس ای آدم مبادا بچشم حسد نظر کنی بسوی اینها
که اگر چنین کردی البته ترا از جوار خود دور خواهم کرد و از بهشت
بیرون خواهم نمود پس آدم نظر کرد بسوی ایشان بچشم حسد و
خواهش کرد قرب و منزلت ایشان را پس مسلط گردانید خدا شیطان را
بر او و در رفت شیطان او را وسوسه نمود تا آنکه دانه چند از آن درخت
که خدا او را از آن نهی کرده بود تناول نمود و همچنین حوا نیز چون نگاه
کرده بود بفاطمه بچشم حسد شیطان نیز بر او مسلط شد و باعث

آن شد که او نیز مثل آدم از آن درخت خورد پس خدا هر دو را از بهشت بیرون
کرد و از جوار خود دور گردانید و بزمین فرستاد **باب** در بیان معنی آن
کلمات که فرا گرفت آنها را آدم از پروردگار خود پس جناب اقدس الهی
به برکت آن کلمات توبه اش را قبول فرمود حدیث کرد ما را علی بن فضل بن
عباس بغدادی و گفت که حدیث کرد ما را حسین اشقر و گفت که حدیث کرد
ما را عمرو بن ابی المقدام از پدرش و پدرش از سعید بن جبیر و او از ابن
عباس که گفت سؤال کردم از رسول خدا از آن کلمات که فرا گرفت آدم
آنها را از پروردگارش پس به برکت آنها توبه اش قبول شد فرمود که
سؤال کرد از خدا و سوگند داد او را بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین
پس خدا توبه اش را قبول کرد **باب** در بیان معنی کلمه تقوی حدیث
کرد ما را محمد بن عمر بن حافظ در شهر بغداد و گفت که حدیث کرد ما را
محمد بن قاسم بن زکریا از حسین بن علی سلولی و گفت که حدیث کرد ما را
محمد بن حسن سلولی و گفت که حدیث کرد ما را صالح بن اسود از ابی المطلق
مدائنی از سلام جعفی از حضرت امام محمد باقر ع از ابی بریده از رسول خدا ص
که فرمود که بدرستیکه خدای عزوجل فرمود ای محمد میخواهم که در باب علی بن
ابی طالب با تو عهد و پیمانی در میان آورم گفتم پروردگارا بیان فرما آن

محمد را

عهد را برای من گفت گوش بده و بشنو پس فرمود که بدرستیکه علی بن ابی طالب
علم و نشانه هدایت است و امام و پیشوای دوستان من است و نور آنکسی است
که اطاعت میکند مرا و اوست کلمه تقوی و پرهیزکاری که پرهیزکاران را
لازم او گردانیدم و مقرر کردم که همتان شوند با او در هیچ امری و حالی
مخالفت نکنند او را و هر کس که او را دوست دارد مرا دوست داشته است
و هر که او را اطاعت کند مرا اطاعت کرده است **باب** در بیان معنی آن
کلمات که آزمایش کرد خدای عزوجل ابراهیم را بآن کلمات پس تمام کرد آنکلمات را
و تمام را تعلیم او نمود حدیث کرد ما را علی بن احمد بن عمران دقاق که خشنود
باد خدا از او و گفت که حدیث کرد ما را حمزة بن قاسم علوی عباسی و گفت
که حدیث کرد ما را جعفر بن محمد بن مالک کوفی فزاری و گفت که حدیث
کرد ما را محمد بن حسین بن زید زیت فروش و گفت که حدیث کرد ما را
محمد بن زیاد ازدی از مفضل بن عمر از حضرت امام جعفر صادق ع که
گفت مفضل که سؤال کردم از آنحضرت از قول خدای عزوجل و اذ ابتلی
ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن و پرسیدم که آن کلمات چه بود فرمود که آنکلمات
همان کلمات بود که آدم فرا گرفت از خدا و خدا را بآنها سوگند داد و توبه
اش قبول شد و آن کلمات این بود که گفت پروردگارا بحق محمد و علی و فاطمه

وحسن وحسین که توبه مرا قبول کن واز گناه من درگذر پس خدای عز وجل
از او عفو فرمود وتوبه او را قبول نمود پس عرض کردم وگفتم یا ابن رسول
الله مراد از اینکه فرمود فاتمهن چه چیز است فرمود یعنی آنکلمات را
یکی یکی تعلیم او کرد وهمه را برای او تمام برد تا حضرت قائم که امام دوازدهم است
ونه نفر ایشان از فرزندان حضرت امام حسین اند مفضل گفت که بعد
از آن عرض کردم وگفتم یا ابن رسول الله خبر ده مرا وبفرما که قول
خدای عز وجل وجعلها کلمة باقیة فی عقبه چه معنی دارد فرمود مراد امامت
است یعنی گردانید خدای عز وجل امامت را در ذریه امام حسین که
که باقی است تا روز قیامت مفضل گفت که پس عرض کردم وگفتم یا ابن
رسول الله چرا امامت را در میان فرزندان حضرت امام حسین قرار
دادند نه فرزندان حضرت امام حسن وحال آنکه هر دو فرزند رسول
خدا وسید جوانان اهل بهشت بودند فرمود ای مفضل بدرستی که موسی
وهرون هر دو پیغمبر مرسل بودند وبرادر بودند وحال آنکه گردانید خدا
نبوت را در صلب هرون نه موسی وسزاوار نبود برای احدی که بگوید
چرا خدا این کار کرد زیرا که امامت خلافت وجانشینی خدای عز وجل است
هر کس را میخواهد خلیفه خود میگرداند واحدی را نمیرسد که بگوید چرا خدا

امامت را در صلب حضرت امام حسین گردانید نه حضرت امام حسن زیرا
که خدا حکیم است وآنچه میکند موافق حکمت وعین مصلحت است واو
سؤال کرده نمیشود از آنچه میکند بلکه ما ها سؤال کرده میشویم از
آنچه میکنیم مصنف کتاب میگوید که برای واذ ابتلی ابراهیم ربه
بکلمات وجهی دیگر نیز میباشد وآن وجهی که اول ذکر شد اصل است پس
بدانکه ابتلا وآزمایش خدا بر دو قسم است یک قسم محال است بر خدا
ویک قسم جایز است اما آن قسمی که محال است بر خدا این است که خدا
آزمایش کند تا آنکه معلوم شود برای او که امام کیست وکی قابل امامت
میباشد واین قسم ابتلا وآزمایش بر خدا روا نیست زیرا که خدا
علام الغیوب است وهمچنین را میداند ومیداند که کی امام است
وقابلیت امامت دارد وچگونه میشود که نداند وحال آنکه اوست
خالق امام واو امام را امام گردانیده وقابلیت امامت را او با امام داده
واما آن قسم ابتلائی که جایز است بر خدا آن است که شخص را مبتلا
میگرداند وآزمایش میکند تا آنکه صبر کند در آنچه آزمایش میکند او را
بآن پس بوده باشد آن چیزی که عطا میکند خدا باو از امامت وغیر
امامت بطریق استحقاق وتا آنکه مردم ببینند صبر وتحمل او را پس

اقتدا کنند باو و پیروی او نمایند در آن و نیز برای اینکه دانسته شود که
خدا حکیم است و امر امامت را که رعایت عامهٔ خلایق است در امور دین
و دنیای ایشان محول بهر بی سر و پا نمیکند و اما کلمات پس او نیز چند
معنی احتمال دارد یکی همان معنی که در اول مذکور شد که مراد از کلمات دوازده
امام یا چهارده معصوم است و از جملهٔ آن معانی یقین است یعنی آزمایش
کرد خدا ابراهیم را بکلمات چند که از جملهٔ آنها یقین است یعنی یقین مرتبهٔ اعلا
باو عطا فرمود چنانچه فرموده است و کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات
والارض و لیکون من الموقنین یعنی و همچنان مینمائیم بابراهیم عجایب
و غرایب آسمان و زمین را برای اینکه بوده باشد از جملهٔ یقین دارندگان
بوجود آفرینندهٔ آسمان و از جملهٔ آن معانی که میشود که مراد باشد
معرفت بهم رسانیدن ابراهیم است بصفات صانع خود مثل اینکه قدیم است
و همیشه بوده و هست و خواهد بود و شریک و رفیقی برای او نیست و از جمیع
نقایص منزه و مبرا است چنانچه نظر کرد بستارهها و ماه و آفتاب و استدلال
کرد بحرکت و طلوع و غروب آنها بر حدوث آنها و بحدوث آنها استدلال
کرد بر اینکه محدث و حادث کنندهٔ برای آنها هست و از جملهٔ آن معانی شجاعت
است چنانچه خدای عز و جل از آن خبر میدهد و میفرماید اذ قال لابیه و قومه

ماهذه

ما هذه التماثیل التی انتم لها عاکفون قالوا وجدنا آباءنا لها عابدین قال
لقد کنتم انتم و آباؤکم فی ضلال مبین قالوا اجئتنا بالحق ام انت من
اللاعبین قال بل ربکم رب السموات والارض الذی فطرهن و انا علی
ذلکم من الشاهدین و تالله لاکیدن اصنامکم بعد ان تولوا مدبرین
فجعلهم جذاذا الا کبیرا لهم لعلهم الیه یرجعون یعنی بخاطر بیاور ای محمد
آنوقتی را که گفت ابراهیم بپدرش و خویشانش که چه چیز است این صورتهائی
که شما بان چسبیده یند و عبادت آنها میکنند گفتند که چون دیده ایم که
پدران ما اینها را عبادت میکردند ما هم متابعت ایشان میکنیم و عبادت
اینها میکنیم ابراهیم گفت که بخدا قسم که شما و پدران شما هم گمراهید در راه
کج افتاده اید گفتند ای ابراهیم آیا این سخنهائی که میگوئی از روی حقیقت
و جد میگوئی و اعتقادی تو است یا اینکه مزاح و شوخی میکنی و انچه میگوئی
قلبی و اعتقادیت نیست ابراهیم گفت شوخی و مزاح چه معنی دارد آنچه
میگویم از صمیم قلب میگویم پروردگار شما پروردگار آسمانها و زمین است
که خلق کرده است آسمان و زمین را و من خود شاهد و گواه میباشم
بر انچه میگویم و یقین دارم بان و دلیل و برهان دارم بانچه میگویم و بخدا
قسم که بعد از انکه بعیدگاه روید بتان شما کیدی خواهم بسرجان آن

کرد
قوم گمراه بعینه گاه رفتن همه آن بتها را به تبر قطع قطع نمود و ریزه ریزه
مگر بت بزرگ ایشان که او را بحال خود گذاشت تا آنکه در وقت حاجت
اسناد آن امر را باو تواند داد و شکی نیست در اینکه مقاومت یک نفر
با هزار نفر دشمن نهایت شجاعت است دیگر از آن معانی حلم است چنانچه
خدای عز و جل از آن خبر داده و فرموده است إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ
یعنی بدرستی که ابراهیم بردبار و اندوه نماینده بود و از جمله آن معانی
سخاوت است چنانچه کریمه هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ از آن
خبر میدهد دیگر عزلت و گوشه گرفتن از اهل و عشیره است چنانچه
آیه واعتزلکم و ما تدعون من دون الله دلالت بر آن دارد دیگر از
آن معانی امر بمعروف و نهی از منکرات و دلالت میکند بر آن قول خدای
عز و جل یَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا يَا أَبَتِ
إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا يَا أَبَتِ
لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَٰنِ عَصِيًّا يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ
أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَٰنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا یعنی ای پدر آیا
شرم نداری که بندگی میکنی چیزی را که نمیشنود و نمی بیند و نفع و ضرری
متابعت
از آن متصور نیست ای پدر من میدانم چیزی را که تو نمیدانی پس مرا متابعت

کن وانچه

وانچه من میگویم بشنو تا آنکه دلالت کنم ترا براه راست ای پدر بندگی مکن
شیطان را بدرستی که شیطان عاصی است و فرمان برداری نمیکند خدا را
لعین
ای پدر بدرستی که من میترسم که عذاب خدا بر تو نازل شود پس تو هم در
و طعن قرین شیطان باشی و از جمله آن معانی نیکی در مقابل بدی است
چنانچه دلالت میکند بر آن آیه أَرَاغِبٌ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِنْ لَمْ
تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي
إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا یعنی پدر ابراهیم با ابراهیم گفت ای ابراهیم آیا اعراض
کننده تو از خدایان من و منت میکنی ایشان اگر چنانچه تو منتهی نشوی
و دست از این حرکت بر نمیداری هر اینه ترا سنگسار خواهم کرد یا بفحش
و دشنام و سنگ و کلوخ از پیش خود خواهم راند ابراهیم در مقابل آن خطاب
با عتاب گفت که ای پدر سلام بر تو باد من استغفار میکنم و از خدا طلب
است
آمرزش مینمایم برای تو بدرستی که پروردگار من بسیار عطوف و مهربان
بمن و از جمله آن معانی توکل و کار خود را بخدا واگذاشتن است چنانچه
خبر میدهد از آن قول خدای عز و جل الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ وَالَّذِي هُوَ
يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ وَ
الَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ دیگر از آن معانی علم و عمل است

ودخول در سلک صلحا و عباد چنانچه دلالت میکند بران قول خدای عز و جل
رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ یعنی پروردگارا عطا فرما بمن کمال علم
و عمل را و ملحق ساز مرا بصلحا و منتظم کردان مرا در سلک ایشان دیگر از
آن معانی امتحان و آزمایش در نفس او است چنانچه او را در آتش انداختند
و نفس او را بآن امتحان کردند دیگر امتحان و آزمایش در فرزند است
چنانچه او را بآن امتحان کردند و امرش کردند بذبح فرزند خود اسمعیل
دیگر امتحان و آزمایش باهل است چنانچه آزمایش کرد خدا ابراهیم را بزن
او را از آن معشر قبطی نجاة داد و قصه آن در کتاب سیر مذکور است دیگر
از آن معانی صبر کردن او است بر سوء خلق زوجه اش ساره دیگر استقصاء
او است در طاعت و جد و جهد او است در عبادت چنانچه دلالت دارد بران
کریمه ولا تخزنی یوم یبعثون دیگر از آن معانی نزاهت است چنانچه خدای
عز و جل از آن خبر داده و فرموده است که ما کان ابراهیم یهودیا ولا نصرانیا
ولکن کان حنیفا مسلما وما کان من المشرکین دیگر از آن معانی جمع کردن جمیع
شرایط طاعات و اقسام عبادات است در قولش ان صلوتی و نسکی و محیای
و مماتی لله رب العالمین لا شریک له و بذلک امرت و انا من المسلمین
یعنی بدرستی که نماز من و سایر عبادتهای من و مجموع اعتقادات من که در ایام

حیوة

حیوة بر آنها میباشم و خواهم مرد بر آنها بالجمله مردنگی و زندگی من همه برای
خداوندی است که پروردگار عالمیان است نیست شریکی برای او و باین
اعتقادات و اعمال و افعال مامور کرده اند مرا و من اول الاسلام و این کلام
زیرا که جمع کرده است ابراهیم در قولش که گفته است محیای و مماتی جمیع
اقسام طاعات و شرایط عبادات را و هیچ فردی از افراد آنها نیست مگر آنکه
داخل است در محیای و مماتی دیگر از آن معانی مستجاب بودن دعای
او است در وقتی که گفت رب ارنی کیف تحیی الموتی یعنی پروردگارا
بمن بنما که چگونه مرده را زنده میکنی و این آیه از جمله متشابهات است
مقصود ابراهیم از سؤال بیان کیفیت احیاء موتی است و کیفیت فعل
خدا است و هرگاه شخصی آن را نداند برای ایمان و توحید او عیب و نقص
نمیباشد بعد از آن خدای عز و جل بابراهیم گفت اولم تؤمن قال بلی
یعنی ای ابراهیم آیا اعتقاد نداری و هنوز ایمان نیاورده با ابراهیم گفت
بلی پروردگارا اعتقاد دارم و ایمان آورده ام بتو و میدانم که تو همه
چیز قادری و هر چه خواهی میکنی و این لفظ بلی شرطی است عام مر تمام
مؤمنین را هر وقت که سؤال کرده شوند مؤمنان و یکی از ایشان گفته
شود اولم تؤمن واجب است که در جواب بگوید بلی چنین که ابراهیم

کفت وچون خدای عزوجل در عالم ذر از ارواح بنی آدم سؤال کرد که
الستم بربکم وهمه در جواب کفتند بلی اول کسی که کفت بلی محمد مصطفی
بود وباین جهت بود که کردید سید اولین وآخرین وافضل از همه انبیا
ومرسلین پس هر کسی که در جواب این سؤال نکوید بلی همچنانکه ابراهیم کفت
پس میل کرده است از ملت ابراهیم والبته آنکس سفیه است چنانچه خدای
عزوجل فرموده است ومن یرغب عن ملة ابراهیم الا من سفه نفسه یعنی
میل نمیکند واعراض نمینماید از ملت ابراهیم مکر کسی که سفیه باشد دیکر
از آن کلمات برکزیدن خدای عزوجل است او را در دنیا وشهادت دادن
اوست برای او باینکه در عقبی از جمله صلحاست چنانچه فرموده است ولقد
اصطفیناه فی الدنیا وانه فی الآخرة لمن الصالحین یعنی بتحقیق که اختیار
کردیم وبرکزیدیم ما ابراهیم را در دنیا وبدرستی که او در آخرة از جمله
صالحین است ومراد از صلحا رسول خدا وائمه هدی است که اوامر ونواهی را
از جناب قدس الهی اخذ کرده والتماس صلاح وتقوی از او نموده واز رای
وقیاس در دین او اجتناب کرده اند چنانچه خدای عزوجل از آن خبر داده
وفرموده است اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب العالمین یعنی بیاد دار زمانی را
که کفت پروردکار ابراهیم بر ابراهیم که ای ابراهیم اسلام بیار وتسلیم کن

امر پروردکار

امر پروردکار خود را ابراهیم در جواب کفت اسلام آوردم وتسلیم کردم
امر پروردکار عالمیان را دیکر از آن کلمات اقتدا کردن وپیروی نمودن
پیغمبرانست که بعد از او بوده اند باو چنانچه خداوند عالمیان در قرآن
از آن خبر داده وفرموده است که ووصی بها ابراهیم بنیه ویعقوب یا بنی
ان الله اصطفی لکم الدین فلا تموتن الا وانتم مسلمون یعنی وصیت
کرد ابراهیم پسران خود را باسلام وکفت بایشان ای فرزندان من بدرستی
که خدای تعالی اختیار کرده است برای شما دین اسلام را پس میمیرید شما
مکر در حالتی که مسلمان باشید ونیز در جای دیکر حضرت خیر البشر را خطاب
نموده وفرموده ثم اوحینا الیک ان اتبع ملة ابراهیم حنیفا وما کان
من المشرکین یعنی پس وحی کردیم ما بسوی تو ای محمد که متابعت کن دین
وملت پدرت ابراهیم را که دین قویم وملت مستقیمی است واصلا کجی و
اعوجاجی در او نیست ونبود ابراهیم مشرک واز جمله کسانی که شریک
برای خدای خود قرار داده اند ودر موضع دیکر فرموده است که قل بل
ملة ابراهیم حنیفا وما کان من المشرکین یعنی بکو ای محمد در جواب آنهائی
که میکویند یهودی باشید وآنهائی که میکویند نصاری باشید که ما نه نصاری
میباشیم ونه یهود بلکه متابعت میکنیم وپیروی مینمائیم ملت ابراهیم را

که حق است و نبود ابراهیم از مشرکین و نیز فرموده است ملة ابیکم ابراهیم هو سماکم المسلمین یعنی متابعت کنید دین و ملت پدر خود ابراهیم را و مسلمان شوید چنانچه پدر شما شما را مسلمان نام کرده است و بدان که این معانی که برای کلمهٔ امة مذکور شد و امثال اینها اموری است که در امامت شرط است و امام باید موصوف باشد باینها بجهت انتظام مصالح امت در دنیا و آخرت و قول ابراهیم و من ذریتی بعد از قول خدای تعالی انی جاعلک للناس اماما من در او برای تبعیض است تا آنکه دانسته شود که بعضی از ذریه مستحق امامت میباشند و بعضی مستحق امامت نمیباشند و آن بعض هم که مستحق نمیباشند باید از جمله مسلمانان باشند بجهة اینکه محال است که ابراهیم دعا کند بامامت برای کافر یا مسلمانی که معصوم پس مراد از بعض خواص مؤمنین است و معنی تبعیض و بعضیت واقع شده است بر خواص ایشان یعنی آنهائی که از کفر و شرک دور اند و در میان خواص آنهائی که از معاصی کبیره اجتناب کرده اند اخص اند و معصوم که از معاصی صغیره و کبیره عمداً و سهواً از اول عمر تا آخر عمر اجتناب کرده است خاص الاخص است یعنی در میان اخصها خاص است پس ظاهر شد که مراد ابراهیم از بعض بعض معصوم است نه بعض غیر معصوم و بدان که خدای عز و جل عیسی را از ذریه ابراهیم شمرده است

وحال آنکه او پسر دختر ابراهیم بود و چون پسر دختر شخص ذریه آن شخص است و ابراهیم دعا کرده برای ذریه اش بامامت و از خدا سؤال کرد که بعضی از ذریه اش را بگرداند امام پس واجب است بر پیغمبر ما صلعم که اقتدا کند باو و قرار دهد امامت را در میان معصومین از ذریه خودش طابق النعل بالنعل هم چنانکه امر کرده است خدا او را بان و فرموده ثم اوحینا الیه ان اتبع ملة ابراهیم حنیفاً و اگر چنانچه خلاف این کرده بود هر اینه داخل و من یرغب عن ملة ابراهیم الا من سفه نفسه بود و از جمله آنهائی بود که از ملت ابراهیم میل کرده و بباطل رفته اند و حال آنکه خدای عز و جل میفرماید ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه و هذا النبی و الذین آمنوا یعنی نزدیک ترین مردمان به ابراهیم و اخص ایشان باو کسانی اند که تابع او شده اند و پیروی او کرده اند خصوص این پیغمبر آخر الزمان و آنهائی که ایمان آورده اند بخدا باو که ایشان از همه کس اقرب اند باو و علی بن ابی طالب پدر ذریه پیغمبر است ص و پیغمبر امامت را در او قرار داد و امانت خلافت را در او گذارد و او در ذریه معصومین خود یعنی یازده فرزند خود نهاد و قول خدای عز و جل لا ینال عهدی الظالمین معنیش اینست که کسی که بت را پرستید و شریک برای خدای عز و جل قرار داد

اگرچه بقدر یک چشم بر هم زدن هم هست و قابل امامت و پیشوائی خلق
نیست واگرچه بعد مسلمان شده باشد و ظلم وضع شیء است در غیر موضعش
و اعظم ظلمها شرک بخداست ان الشرک لظلم عظیم و همچنین کسی که
مرتکب بعضی از معاصی شده باشد صغیره باشد یا کبیره واگرچه بعد توبه
کرده باشد قابلیت امامت ندارد و همچنین نمیتواند اقامه حدود کند
کسی که بر خودش حد لازم شده باشد پس بنابراین نمیباشد امام مگر کسی که
معصوم باشد و هیچ معصیتی ابدا از او صادر نشده باشد و عصمت شخص
هم معلوم نمیشود مگر بنص خدا یا بزبان پیغمبر زیرا که عصمت چیزی نیست
که در ظاهر خلقت شخص باشد و بچشم توان آن را دید مثل سواد و بیاض
و امثال اینها بلکه امری است خفی و پنهان و بغیر از علام الغیوب کسی برآن
مطلع نمیباشد و معرفت آن موقوف است باینکه او اعلام نماید بندگان را
و بگوید که فلان بنده من معصوم است الا یعلم من خلق پس امام برحق
و خلیفه مطلق حضرت رسول ص آن دوازده نفرند و بس **باب** در بیان
معنی آنکه کلمه باقی است در نسل و عقب حضرت ابراهیم ع حدیث کرد ما را محمد بن
احمد شیبانی و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبدالله برقی و گفت که
حدیث کرد ما را موسی بن عمران نخعی از عمش حسین بن یزید نوفلی از حسین بن

علی بن

علی بن ابی حمزه از پدرش از ابی بصیر که گفت سؤال کردم از حضرت ابی
عبدالله ع از معنی قول خدای عز و جل وجعلها کلمة باقیة فی عقبه فرمود که مراد
از کلمه باقیه امامت است که گردانیده است آن را خدای عز و جل در عقب امام حسین
باقی تا روز قیامت **باب** در بیان معنی عصمت امام حدیث کرد ما را احمد بن
محمد بن عبدالرحمن مقری و گفت که حدیث کرد ما را ابو عمر محمد بن جعفر مقری
جرجانی و گفت که حدیث کرد ما را ابو بکر محمد بن حسن موصلی در بغداد و گفت
که حدیث کرد ما را محمد بن عاصم طریفی و گفت که حدیث کرد ما را عباس بن
یزید بن حسن کحال غلام زید بن علی و گفت که حدیث کرد ما پدرم و گفت
که حدیث کرد مرا موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن
علی از پدرش علی بن الحسین ع که آنحضرت فرمود که امام از ما نمیباشد مگر
معصوم و نیست عصمت در ظاهر خلقت شخص که بچشم آن را توان دید و فهمید
و باین جهت نمیباشد مگر منصوص بنص الهی پس یکی از آنحضرت پرسید
و گفت یا ابن رسول الله معنی معصوم چیست فرمود معصوم آنکسی است
که متمسک شده است و چنگ زده است بریسمان خدا و ریسمان خدا قرآن است
و از یکدیگر جدا نمیشوند تا روز قیامت و امام راه نمائی میکند خلایق را
بسوی قرآن و قرآن دلالت میکند خلق را بسوی امام و از اینجاست که خدای

عز و جل میفرماید إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ یعنی بدرستی که
قرآن راهنمائی میکند خلایق را بسوی طریقه که آن طریقه از همه طرق
راست تر و درست تر است و نیز حدیث کرد ما را علی بن فضل بن عباس
بغدادی در ری و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن علی سلیمن بن
حرث و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن علی بن خلف عطار و گفت که حدیث
کرد ما را حسین اشقر و گفت که گفتم بهشام بن حکم که چه چیز است معنی
اینکه شما ها میگویید که امام واجب است که معصوم باشد گفت که این
مطلب را از مولای خود حضرت ابی عبد الله سؤال کردم فرمود معصوم
آنکسی است که ترک کند و امتناع نماید از جمیع مناهی بلطف الهی چنانچه
فرموده است وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ یعنی کسی که
متمسک شود بخدا پس بتحقیق که هدایت کرده شده است براه راست نیز
حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجلویه و گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم از
پدرش محمد بن ابی عمیر که گفت نشنیدم و استفاده نکردم از هشام بن حکم
در این مدت مدیدی که با او مصاحب بودم نیکوتر از این کلامی که در عصمت
امام از او شنیدم پس بدرستی که روزی سؤال کردم از او که آیا امام معصوم است
و باید صاحب عصمت باشد گفت بلی پس من گفتم پس چه چیز است صفت آن

عصمتی که در او است و چگونه شناخته میشود جهت و دانسته میشود که او معصوم است
گفت بدرستی که مبدأ و منشأ جمیع معاصی چهار صفت است و یعنی برای
آنها نیست حرص و حسد و غضب و شهوة و هر یک از این چهار صفت مفقود
است در امام و هیچیک از اینها در امام یافت نمیشود اما اینکه امام حریص
نیست بر دنیا و جایز نیست که حریص باشد بجهة اینکه دنیا و ما فیها زیر
نگین او است و در تحت حکم و فرمان او است پس بر چه چیز حریص میشود
و اما اینکه جایز نیست که حسود باشد بجهة اینکه انسان حسد می برد
بر کسی که فوق او است و معلوم است که احدی در عالم فوق امام نیست پس
چگونه حسد میبرد بر کسی که زیر دست خودش است و جایز نیست که غضب
نماید بجهة امری از امور دنیوی مگر برای رضای الهی زیرا که خدای
عز و جل واجب کرده است بر امام که حدود و احکامش را برپا دارد و اینکه از
ملامت ملامت کنندگان باک نداشته باشد و باید در اقامه حدود و اجرای
احکام رأفت و رحمت مانع او نشود و جایز نیست که امام تابع شهوات بشود
و میل بلذات نماید و دنیا را بر آخرت اختیار کند بجهة اینکه خدا آخرت را
محبوب او کرده است همچنانکه دنیا را محبوب ما کرده پس نظر امام
همیشه بسوی آخرت است همچنانکه همیشه منظور ما دنیا است و آیا دیده

احدی را که بجهت وجه قبیح ترک کنند وجه حسن را آیا دیدهٔ که کسی طعام نیکو را
نخورد بجهة طعام تلخ آیا دیدهٔ احدی را که بجهة جامهٔ درشت دست از جامهٔ نرم
بردارد آیا هیچ عاقلی بجهة این دنیای فانی بی اعتبار ترک میکند نعمت [illegible]
که هرگز زوال و فنا برای او نیست مصنف این کتاب در اثبات حجیت امام
میکوید که نظر باینکه هر کلامی که نقل میشود از قائلش غالبا احتمال وجوه بسیار
در آن میرود و قابل تاویلات بی شمار میباشد و اینکه اکثر قرآن و احادیثی که
اجماع و اتفاق جمیع طوایف است بر صحت آن و اینکه تغییر و تبدیل و زیاده
و نقصان در آن راه یافته نیز قابل تاویل و توجیه میباشد پس واجب است
که یک مخبر صادق القول که از کذب و خطا معلوم معصوم باشد تا آنکه
مقاصد خدا و رسول را از قرآن و حدیث بیان نماید بجهة اینکه مردم مختلف اند
و هر کسی سلیقه دارد و یک طور فهمی دارد و هر طایفهٔ مذهبی و طریقه دارند
پس هر کسی موافق فهم و سلیقهٔ خود از قرآن و حدیث چیزی میفهمد و هر طایفه
موافق طریقه و مذهب خود برای آیات و احادیث تاویلات و توجیهات ذکر
میکنند پس هرگاه خدای تعالی مردم را بر این صفت واگذارد که هر چه خواهند
کویند و هر کار خواهند کنند و در میان ایشان کسی نباشد که معانی آیات قرآن
و احادیث حضرت رسالت پناهی را درست فهمیده مطابق واقع بیان نماید و ایشان را

براه

براه راست و طریقهٔ حق بدارد پس معلوم میشود که روا داشته است بر ایشان
اختلاف در دین را بلکه خودش باعث اختلاف شده و مردم را خوانده
است بسوی آن زیرا که خودش کتابی نازل کرده است که قابل تاویلات
بسیار است و پیغمبرش سنتی بنا نهاده که احتمال توجیهات بی شمار در آن
میرود و با وجود این مراتب امر کرده است مردم را بمتابعت و پیروی
این دو پس گویا در حقیقت گفته است که تاویل کنید آیات قرآن را و
توجیه نمایید احادیث نبوی را و بمقتضای تاویل و توجیه خود عمل
کنید و مباح است برای شما عمل کردن بمتناقضات و اعتماد نمودن
بحق و باطل و چون نزد هر ذی شعوری بکمال ظهور دارد که مراتب مذکوره
یعنی تجویز اختلاف در دین و عمل کردن برای خود و مباح کردانیدن
عمل بمتناقضات بر خدای عز و جل روا نیست بلکه تجویز مراتب مذکوره بر او
محال است زیرا که قبیح است و نقل قبیح بر حکیم روا نیست پس واجب است
که در هر عصری از اعصار با کتاب جناب اقدس الهی و سنت حضرت رسالت
پناهی یک شخصی باشد که بیان کند برای مردمان معانی را که خداوند عالمیان
از کلام خود اراده کرده است و قصد او بانها تعلق گرفته است و همچنین
آن معانی را که رسول خدا ص از اخبار و احادیث خود اراده کرده و چون ثابت

شد که لامحاله میباید مخبر صادق باشد که معانی قرآن و مقاصد سید عالمیان را
فهمیده بدرستی و راستی بیان نماید پس واجب است که دروغ نگوید بطریق
عمد و همچنین باید در بیان مراتب مذکوره خطا نکند پس باید که معصوم باشد
پس ثابت شد که بعد از رسول خدا باید البته کسی باشد که حافظ شریعت آن
حضرت باشد و آن را از زیاده و نقصان و تغیر و تبدل محافظت نماید و باید معصوم
باشد و منصوص باشد بنص الهی و از جمله چیزهائی که مؤید است و تقویت
میکند دلیل مذکور را این است که جایز نیست که خدای عز و جل نازل کرده
باشد قرآن را بر اهل عصر پیغمبر در حالتی که در میان ایشان پیغمبری نباشد
و خواسته باشد از ایشان عمل کردن بمضمون آنچه در آنست و مخالفین
ما نیز این معنی را جایز نمیدانند و هرگاه جایز نباشد که نازل شود قرآن
بر قومی که در میان ایشان کسی نباشد که تفسیر کند آن را و بیان نماید وجوه
و احتمالات آن را و ظاهر سازد معانی را که خدا از کلام خود اراده کرده است
همچنین جایز نیست که متعبد شویم ما بقرآن مگر اینکه در میان ما کسی باشد
که قائم مقام رسول خدا باشد

باب در بیان معانی قرآن و تمیز ناسخ
آن از منسوخ آن و خاص آن از عام آن و امثال اینها بالجمله هر کسی که تابع
عقل است و دیندار و پرهیزکار است این معنی را انکار نخواهد کرد بلکه بدیهی

است

است که در قوه ما نیست که تمام اوامر و نواهی الهی را بخودی خود از
قرآن و حدیث بفهمیم معنی قرآن را آنهائی میفهمند که قرآن بر ایشان نازل
شده و مخاطب بقرآن بوده اند پس اگر کسی بگوید که آنکسی که برساند بما
چیزهائی را که محتاج هستیم بعمل کردن آنها از متشابهات قرآن و معانی آن
که قصد کرده است خدا آنهائی را امت است یعنی خود امت بیان میکنند
معانی قرآن را و احتیاج بدیگری ندارند میگوئیم که اختلافات امت و اعتراف
ایشان باینکه معانی اکثر آیات قرآن را نمیفهمند و نمیدانند که مراد خدا
از فلان آیه چه چیز است دلالت میکند بر کذب آنکس و اینکه نمیشود که خود
امت قائم مقام پیغمبر باشند و اوامر و نواهی الهی را خود از قرآن استنباط
نمایند و بفهمند پس اگر کسی جرأت کند و بگوید چه میشود که نازل شود قرآن
بر اهل عصر پیغمبر ولکن با قرآن پیغمبری نباشد که معانی آن را برای ایشان
بیان نماید و امر کند ایشان را بعمل بآنچه در آنست یا آنکه قابل تأویل و نقض
نباشد جواب میگوئیم که فرض میکنیم که چنین است که تو میگوئی ولکن همین
نزاع و خلافی که امروز در معانی قرآن میان مردمان میباشد البته در آن
زمان نیز بوده پس چه میکرده اند و چگونه علم باحکام الهی بهم میرسانیده اند پس
اگر بگوید که هر کار امروز میکنند آن روز هم میکرده اند میگوئیم که آنچه امروز

میکنند این است که هر طایفه جانبی از تاویل را میگیرند و بآیت چیزی میفهمند
و بفهم خود عمل میکنند و مخالف خود را تضلیل میکنند و بضلالت و گمراهی
نسبت میدهند و میگویند که حق با ماست و هر کس که مخالف ما باشد بر باطل
است پس اگر بگوید که در صدر اسلام نیز این قسم میکرده اند و بنا بر این
بوده و این حکمتی است از حکمتهای خدا و علتی است که در بارهٔ ایشان بعمل
آورده پس خطای عظیمی کرده است و سخنی گفته است که هیچ عاقلی نمیگوید
از این گذشته میگوئیم که برای فصحاء و بلغاء عرب که اهل لغت اند و معانی
حقیقیه و مجازیهٔ الفاظ را تماما میدانستند ممکن است که قرآن را تاویل کنند و برای
خود و فهم خود عمل کنند ولکن دیگران که لغت را درست نمیدانند چه میکنند
ترک و فرس که اصلا لغت عرب را نمیدانند چه میکنند و چگونه علم بفرایض
و احکام الهی بهم میرسانند و پیش کدام طایفه روند و اطاعت کدام فرقه
نمایند با آن اختلافات که در میان ایشان است و تو که تجویز کردی که
هر آیت برای خود عمل کنند پس چاره نداری که بگوئی ترک و عجم را
و کسی را که لغت نمیدانند مثل اصحاب لغت یعنی آنهائی که علم دارند بلغت
در اینکه برای ایشانست متابعت هر که خواهند و اگر این کار نکنی و نگوئی
که عجم مثل عرب است و تابع هر که میخواهد بشود جایز است بشود پس در این

صورت

صورت اگر بگوئی که کسی که لغت را نمیداند واجب است بر او که متابعت نماید
بعضی فرق را دون بعضی یعنی باید حکما تابع فلان طایفه باشد و اطاعت کند
ایشان را نه غیر ایشان را لازم میاید ترا که آن فرقه را بر حق بدانی و بس و غیر ایشان را
بر باطل و این مخالف انچیزیست که بنای کلام خود را بر آن نهادی و خلاف مدعای
خودت است و نیز در این صورت باید که با آن فرقه حقه علمی و حجتی باشد که
ممتاز شوند بآن از دیگران و حال آنکه در اول قول تو بر خلاف این بود و اگر
بگوئی که مجموع طوایف با وجود اختلاف آراء و تناقض تاویلاتشان
در حق مساوی اند پس لازم میاید ترا که بگوئی که عجم و هر کس لغت عرب را
نمیفهمد تابع هر طایفه که خواهد بشود میتواند شد و متابعت طایفه معینی
واجب نیست بر او و در این صورت لازم میاید که بر احدی از مخالفین حق
مثل شیعه و خوارج و ارباب تاویل و آنکسی که مبتدع است مذمتی و ملامتی
نباشد و این نقض اسلام و باعث خروج از اجماع است زیرا که اجماعی است که
از هفتاد و سه فرقه یک فرقه بر حق اند و باقی فرق بر باطل پس بنا بر این لازم
میاید که خدای عز و جل امر کرده باشد مردم را به بندگی و عمل کردن بآنچه در
کتابی است که سر آنرا پوشیده و پرده بر روی آن گذارده و امر کرده است ایشان را
که فکر کنند در آن و بحث نمایند از آن و عمل کنند بآنچه گمان دارند که در آنست

واین آخرا خر شنی است که لازم میاید بجهة اینکه کسی که تجویز میکنند که خدا
امر کرده است مارا بعبادت و بندگی او و عمل کردن بانچه در کتاب اوست با وجود
اینکه قابل توجیه و تاویل است و صریح در مقصود نیست بلکه در بعضی مواضع
ظاهر بلکه صریح است در خلاف مقصود و مخبر صادق نیز نیست که معانی آنرا
درست فهمیده برای ما بیان نماید لازم میاید او را که همین معنی را برای آنهائی
که در زمان پیغمبر بودند نیز تجویز کند و هرگاه این معنی جایز باشد و آنرا
بر اهل عصر پیغمبر تجویز کرد پس لازم میاید آنکس را که قایل شود باینکه
خدای عز و جل مباح کردانیده است برای هر فرقه اینکه عمل کنند بعقل و رای
خود بجهت اینکه چاره غیر از این نداشتند زیرا که حجتی در میان ایشان نبود
که معانی قرآنرا درست برای ایشان بیان کنند و بگوید که فلان تاویل صحیح است
و فلان تاویل باطل است و هرگاه عمل برای خود برای ایشان مباح شد پس
برای متابعین ایشان یعنی آنهائی که موفق بلقای ایشان نشدند نیز مباح است
و هرگاه برای ایشان مباح شد پس برای ما نیز در این عصر هم مباح است که
برای خود عمل کنیم و انچه خود از کتاب خدا میفهمیم آنرا معمول داریم و هرگاه
مباح شد برای ما نظر کردن و فکر نمودن در کتاب و عمل کردن بانچه خود
از آن میفهمیم پس لازم میاید که مباح باشد نیز برای ما عمل کردن برای دیگران

و هرگاه این معنی را برخدا تجویز میکنی پس تجویز کردی براو فعل لغو و عبث را
بجهة اینکه انچه مذکور شد فعلی است لغو و عبث و صادر نمیشود مگر از شخص
عابث که افعال او همه لغو و بی فایده است و در این صورت لازم میاید ترا
که تجویز کنی بر هر کسی که نظر میکند و اندیشه مینماید در چیزی بعقل خود
و امری از امور دین را مستحسن و نیکو میشمارد اینکه اعتقاد کنند برای او
بجهت اینکه مساوی است و تفاوتی نیست میان اینکه مباح کرداند برای
مردم اینکه عمل کنند در اصول و فروع حلال و حرام برای خود شان و یا اینکه
مباح کنی که در اصول دین مثل توحید و غیر آن فکر کنند و انچه خود میفهمند
بان اعتقاد نمایند پس اگر آنهائی را که مذکور شد تجویز کنی و جایز دانی پس
لا محاله باید تجویز کنی برخدای عز و جل و جایز دانی برای او اینکه مباح کرده
برای خلایق که شهادت دهند براو اینکه او ثانی اثنین است یعنی دویم
دو خدا است یعنی حجتی نیست بر ایشان هرگاه قایل شوند بتعدد آلهه و اعتقاد
نمایند که خدا دو تا است و همچنین حجتی نیست بر ایشان هرگاه بدهر قایل شوند
و طبیعت را خدا دانند و واجب الوجود را انکار نمایند بالجمله بنابر جواز
مراتب مذکوره لازم میاید که هر کس منکر صانع شود و وجودش نفی کند
ملامتی براو نباشد و حجتی براو لازم نباید بلکه باید ماجور و مثاب باشد
دایم آنرا

وفکر کردن در اصول دین و نظر نمودن در حلال و حرام و شکی نیست در اینکه
جواز این معنی باعث خروج از دین نبوی است بالمرة و آن باطل است
بالبدیهة پس بنابر مراتب مزبوره لابد و ناچار برای کتاب جناب اقدس
الهی و احادیث حضرت رسالت پناهی باید مترجمی و مفسری موجود باشد
آن مترجم که معانی قرآن و حدیث را بیان میکند البته معصوم باشد یعنی
هرگز گناهی از او سر نزده باشد و نزند تا آنکه وثوق و اعتمادی باو حاصل
شده واجب شود بر مردم که قول او را قبول کنند و هرگاه واجب شد که آن
مترجم معصوم باشد پس نمیشود که خود امت مترجم باشند بجهة کثرة نزاع
و خلافی که در میان ایشان میباشد چنانچه به تفصیل ذکر شد پس واجبست
که معصوم همان یك نفری باشد که مذکور شد و او امام است پس ثابت شد
و تحقیق کردیم که امام البته باید معصوم باشد و نیز ثابت شد که بغیر از خدا
و رسول خدا دیگری اطلاع بر عصمت امام و اینکه فلان شخص معصوم است
ندارد زیرا که عصمت نیست در ظاهر خلقت شخص که محسوس شود و بچشم او را
توان ادراك کرد پس واجبست که خدای عز و جل بر زبان پیغمبرش تصریح کند
بر عصمت شخص و بگوید که فلان شخص معصوم است زیرا که امامت نیز منصبی
است و امام باید منصوص علیه باشد و ورود نص را به براهین عقلیه ثابت

صحیح

صحیحه قبل از این ثابت کردیم **باب** در بیان معنی اینکه حرام شده است
آتش بر صلبی که رسول خدا از او بیرون آمده و شکمی که آن حضرت را برداشته
است و کناری که او را پرورده حدیث کرد مارا محمد بن حسن بن احمد بن ولید
و گفت که حدیث کرد مارا محمد بن حسن صفار از علی بن حسان واسطی از
عبدالرحمن بن کثیر هاشمی که گفت شنیدم از حضرت امام جعفر صادق ع
که فرمود که نازل شد جبرئیل بر رسول خدا پس گفت یا محمد بدرستی که خدای
عزوجل ترا سلام میرساند و میفرماید که بدرستی که حرام گردانیدم آتش را بر صلبی
که ترا فرو فرستاد و بر شکمی که ترا برداشت و بر کناری که ترا پرورید و تکفل
تو شد پس رسول خدا فرمود که ای جبرئیل بیان کن این مطلب را پس جبرئیل
گفت اما آن صلبی که ترا فرو فرستاده است عبدالله بن عبدالمطلب است
و اما آن شکمی که ترا برداشته است آمنه بنت وهب است و اما آن کناری که
کفیل تو بود ابوطالب بن عبدالمطلب است و فاطمه بنت اسد **باب**
در بیان معنی آن کلماتی که جمع کرد خدای تعالی در آن کلمات جمیع خیرات و نیکو
ئیها را برای آدم حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد مارا
علی بن موسی بن جعفر بن ابی جعفر کمیدانی و گفت که حدیث کرد مارا احمد بن
عیسی اشعری و گفت که حدیث کرد مارا عبدالرحمن بن ابی نجران از عاصم بن

حمید از محمد بن قیس از حضرت امام محمد باقر ع که آنحضرت فرمود که خدای تعالی
عالم وحی کرد بسوی آدم که ای آدم بدرستی که من جمع کردم برای تو تمام خیرات
و خوبیها را در چهار کلمه یکی از آن چهار کلمه برای خودم است و تعلق بخودم
دارد و یکی برای تو است و بتو تعلق دارد و یکی مشترک است میان من و تو
و یکی مشترک است میان تو و میان سایر خلق اما آنکلمه که برای خودم است پس
آن اینست که مرا بندگی کنی و بس و هیچ چیز را در عبادت شریک من نگردانی
و اما آنکلمه که برای تو است اینست که جزا میدهم ترا بسبب عملت و چیزی را
که کمال احتیاج بان داری در عوض عملت بتو میدهم و اما آنکلمه که در میان من و تو
است اینست که بر تو است که دعا کنی و بر من است که اجابت کنم و اما آنکلمه که میان
تو و مردم است اینست که انچه بر خود می پسندی همانرا بر مردم بپسندی
باب در بیان معنی آن کفری که بحد شرک نمیرسد حدیث کرد ما را پدرم
و محمد بن حسن بن احمد بن ولید خدا از هر دو خشنود باد و گفتند که حدیث کرد
ما را عبد الله بن جعفر حمیری از محمد بن حسین بن ابی الخطاب و گفت که حدیث
کرد ما را نضر بن شعیب از عبد الغفار جازی که گفت حدیث کرد مرا کسی که گفت
سؤال کردم از امام جعفر صادق ع که آیا کفری میباشد که بحد شرک نرسد فرمود بلی
که بدرستی که کفر شرک است پس برخاست و داخل مسجد شد پس ملتفت شد بمن

و فرمود بلی شخصی حدیثی را برای رفیقش نقل میکند و آن رفیق چون شنیده
است آن را و معنی آنرا نفهمیده قبول نمیکند و رد میکند آنرا بر آن شخص
پس این حدیث المعنی است که کافر شده است شخص بان و لکن کفرش بحد
شرک نرسیده است باب در بیان معنی رجس حدیث کرد ما را پدرم
و محمد بن حسن بن احمد بن ولید و گفتند که حدیث کرد ما را عبد الله بن
جعفر حمیری از محمد بن حسین بن ابی الخطاب و گفت که حدیث کرد ما را
نضر بن شعیب از عبد الغفار جازی از حضرت ابی عبد الله ع در قول خدای
عز و جل انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا
که آنحضرت فرمود رجس عبارتست از شک و شبهه یعنی اراده نکرده است
خدای عز و جل مگر آنکه برطرف کند از شما شرک و گناه و شک را ای اهل
بیت پیغمبر و پاک گرداند شما را پاک گردانیدنی کامل باب در بیان معنی ابلیس حدیث
کرد ما را جعفر بن محمد بن مسعود عیاشی از پدرش که گفت که حدیث کرد ما را
علی بن حسن بن علی بن فضال و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ولید از عباس
ابن هلال از حضرت امام رضا ع که آنحضرت فرمود که نام ابلیس حرث است
و قول خدای عز و جل که فرموده است یا ابلیس یعنی یا عاصی است و او را ابلیس
نامیدند بجهة اینکه مأیوس شد از رحمت خدای عز و جل مترجم گوید که بعضی

کفته اند که ابلیس مشتق است از ابلاس یعنی شر و طایفه بر آنند که ابلیس لفظ
عجمی است زیرا که در کلام عرب آنرا غیر منصرف یافته اند و سوای علمیت سببی
دیگر غیر از عجمه در او اعتبار نتوانکرد مگر آنکه قایل شوند بتقدیر عدل در او
چنانچه در عمر قایل شده اند و در لفظ شیطان که از اسامی ابلیس است نیز
خلاف است و سیبویه را در او دو قول است یک بار نون را اصلی و ماخوذ
از شطن یعنی بعید میدانند زیرا که دور است از صلاح و فرمان برداری و اشتها
عمده بقول ارباب لغت که میگویند تشیطن و بار دیگر نون را زاید و مشتق
از شاط یعنی بطل میدانند و شاهد این قول آن است که یکی از نامهای او
باطل است و قاضی بیضاوی در تفسیر خود این قول را ذکر کرده باب
در بیان معنی کحل ابلیس و لعوق و سعوط او حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله
وگفت که حدیث کرد مارا سعد بن عبدالله از احمد بن محمد از ابن فضال و او
رسانید سند حدیث را تا بحضرت امام محمد باقر ع که گفت آنحضرت که رسول خدا
فرمود که بدرستی که برای ابلیس کحلی است و لعوقی است و سعوطی است کحل او
بیخوابی است که نه خواب است و نه بیداری و لعوق او یعنی چیزی که میلیسد آن
کذب و دروغ است و سعوط او یعنی دارو که بدماغ میکشند کبر است
باب در بیان معنی رجیم حدیث کرد مارا محمد بن احمد شیبانی که گفت

که حدیث

که حدیث کرد مارا محمد بن ابی عبدالله کوفی و گفت که حدیث کرد مارا سهل بن زیاد
از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی که گفت که شنیدم از حضرت امام علی نقی ع
که فرمود که معنی رجیم دور کرده شده از رحمت الهی است بلعن و رانده شده
از مواضع خیر ذکر نمیکند او را هیچ مؤمنی مگر آنکه لعنش میکنند و در علم خدا
گذشته است که وقتی که قائم آل محمد ع خروج میکند هیچ مؤمنی نیست در آن زمان
مگر آنکه دور میکرداند شیطان را بسنگ هم چنانکه پیش از آن زمان دور کرده میشده
شده بود بلعن باب در بیان کنز الحدیث حدیث کرد مارا ابو نصر محمد بن
احمد بن تمیم سرخسی در سرخس و گفت که حدیث کرد مارا ابو الولید محمد بن
ادریس شامی و گفت که حدیث کرد مارا هاشم بن عبدالعزیز بن عمر جمحی و گفت که
حدیث کرد مارا سعید بن ابی مریم از یحیی بن ایوب از خالد بن یزید از عبدالعزیز
ابن مسرح از ربیعة بن نوار از فضالة بن عبید که گفت که رسول خدا ص فرمود
که هر کسی که طالب باشد کنز الحدیث را یعنی گنج حدیث را یعنی کلامی را که بمنزله
گنج است پس بر او باد قرائت لا حول ولا قوة الا بالله باب در بیان معنی خمسات
حدیث کرد مارا محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی الله عنه و گفت که حدیث
کرد مارا محمد بن حسن از علی بن ابراهیم و احمد بن محمد بن عیسی از علی بن
حکم از ابان بن رئاب از سعد بن طریف از اصبغ از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب

معنی

که آنحضرت فرمود که کسی که دوست میدارد که بیرون رود از دنیا در حالتی که
پاک باشد از گناه مثل طلا که پاک است از غش و احدی را بر او حقی نباشد
پس باید که بعد از هر نماز دوازده مرتبه قل هو الله احد بخواند پس دستهای
خود را بگشاید و بگوید اللهم انی اسئلك باسمك المکنون المخزون الطاهر
المطهر المبارك واسئلك باسمك العظیم وسلطانك القدیم یا واهب العطایا
یا مطلق الاساری یا فکاك الرقاب من النار صل علی محمد وآل محمد وفك
رقبتی من النار واخرجنی من الدنیا آمنا وادخلنی الجنة سالما واجعل
دعائی اوله فلاحا واوسطه نجاحا وآخره صلاحا انك انت علام الغیوب
بعد از آن آنحضرت فرمود که این دعا از جمله اسراری است که رسول خدا بمن
تعلیم فرمود و امر فرمود مرا که تعلیم نمایم حسن و حسین باب در بیان
معنی سید استغفار حدیث کرد ما را حاکم بن عبد الرحمن بن حسن نیشا
بوری و گفت که حدیث کرد ما را ابو بن یعقوب هروی و گفت که حدیث کرد ما را اسمعیل بن
شبیب و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن منیب عدوی و گفت که حدیث کرد
ما را سری بن یحیی از هشام از ابی الزبیر از جابر بن عبد الله که گفت که
رسول خدا فرمود که بیاموزید و یاد گیرید سید استغفار را اللهم انت
ربی لا اله الا انت خلقتنی وانا عبدك وانا علی عهدك وابوء بنعمتك

علی وابو ملك

علی وابوء لك بذنبی فاغفر لی انه لا یغفر الذنوب الا انت باب
در بیان قول حضرت صادق ع که فرمود ایاکم ان تکونوا منانین حدیث کرد
ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله و گفت که حدیث
کرد ما را احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی نقاش از علی بن سیره که
گفت که حضرت ابو عبد الله فرمود که ایاکم ان تکونوا منانین یعنی پرهیز نمائید
از اینکه بوده باشید از قبیل منت گذارندگان بر خدا و بندگان او حدیث
کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله و گفت که
حدیث کرد ما را احمد بن عیسی از حسن بن علی نقاش از علی بن سیره که گفت
که حضرت امام جعفر صادق ع فرمود به پرهیز نمائید از اینکه باشید منت نهندگان
بر خدا پس من گفتم فدای تو شوم چگونه میباشیم منت گذارندگان بر خدا
فرمود باین طور که شب به پشت میخوابید و پاهای خود را بر یکدیگر میگذارید
و میگوئید خداوندا ما تو را میخواهیم و مقصود ما توئی و اصلا او را عبادت
نمیکنید و اوامر و نواهی او را بجا نمی آورید باب در بیان معنی برکات
و شکر حدیث کرد ما را پدرم خدا خشنود باد از او و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن
عبد الله و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن عیسی بن حبیب و گفت که حدیث کرد ما را
عبید الله بن عبد الله دهقان از درست بن ابی منصور واسطی از عمر بن اذینه

منانین یعنی منت گذارندگان بر خدا
منانین و چه کار کنیم که نباشیم منانین
میباشیم

از زراره که گفت که شنیدم از حضرت امام محمد باقر؏ که فرمود که هرکس خوبی کند
باکسی مثل اینکه انکس با او کرده است پس البته مکافات کرده است و پاداش
او داده است و هرگاه در مقابل خوبی کند پس شاکر است و شکر انکس کرده است
و هرکس شکر کند کسی را و در مقابل احسان انکس نیت با او کرده است او را
ثنا گوید انکس کریم است و هرکس بداند که هر خوبیکه با هرکسی میکند بخویش
میکند و در مقابل جزا عوض آن با و میدهد دیگر طالب مکافات و شکر نمیباشد
و در بند اینکه چرا انکس تلافی نکرده و دوستی او چرا زیاد نشد نمیباشد بدان
ای زراره که انکسی که حاجتی بتو دارد و مطلبی از تو خواهش مینماید کرامی شمرده
است روی خود را پیش روی تو ریخته است پس تو آب روی خود را نگاه دار
و او را گرامی دار و رد مکن حاجت او را و خود را نزد او بی آبرو مکن باب
در بیان معنی آنعلمی که ضرر ندارد برای انکسی که آنرا نداند و نفعی نمی ندارد برای
انکه آنرا داند حدیث کرد مرا پدرم خدا خشنود باد از او و گفت که حدیث کرد مرا
سعد بن عبدالله و گفت که حدیث کرد مرا احمد بن عیسی بن عبید از عبید الله
بن عبدالله دهقان از درست بن ابی منصور واسطی از ابراهیم بن عبد الحمید
از حضرت امام رضا؏ که گفت که رسول خدا؈ داخل مسجد الحرام شد دید که جمع کثیری
دور مردی را گرفته اند پس فرمود چه چیز است و این مرد کیست گفتند که علامه است

یعنی بسیار

یعنی بسیار دانا فرمود علامه چه چیز است و چگونه کسی را علامه میگویند گفتند اعلم
و داناترین مردم است به نسبهای عرب و وقایع ایام جاهلیت و اشعار
عرب از همه کس بهتر میداند پس رسول خدا؈ فرمود این علمی است که دانستن آن
و ندانستن آن هیچیک نفعی و ضرری ندارد مترجم گوید که مناسب این است که
تتمه حدیث را ذکر کنیم و آن علمی را که دانستن آن نفع دارد و ندانستن آن ضرر ندارد
بیان نمائیم بدانکه بعد از انکه رسول خدا؈ فرمود که این علم علم و جهلش مساوی
است و دانستن آن نفعی ندارد و ندانستن آن ضرری مترتب نمیگردد فرمود
که انما العلم ثلثة آیة محکمة او فریضة عادلة او سنة قائمة یعنی علم حقیقی یعنی
آنعلمی که برای شخص نافع است هم در دنیا و هم در آخرة سه قسم است قسم اول
آیه محکمه غیر منسوخه واضحة الدلالة غیر متشابهه که دلالتش بران چیزی که مراد
اوست از حقایق و معارف واضح و روشن است و محتاج بتاویل و توجیه نیست
یا انکه اختلاف در آن نمیباشد قسم دوم فریضه عادله است یعنی علم بواجبات
و فرایض که متوسط است میان افراط و تفریط یا انکه حکم آن باقی است و منسوخ
نشده است قسم سیم سنت قائمه است یعنی طریقه دائمی مستمری که همیشه باید
بر آن طریقه بود و بآن عمل نمود خلاصه فقره اول اشاره است بعلم محکمات قرآنیه
که متعلق است باصول دین و فروع آن و مواعظ و نصایح و امثال آنها و فقره

دوم اشاره است بعلم بکیفیة عمل وجمیع آنچه معتبر است در آن شرعا بدون افراط
وتفریط وفقره سیم اشاره است بسوی علم باحادیث که بعضی از آنها در حق حمل
است وآنچه متعلق است بان وبعضی در معادات ومایتعلق به وبعضی در احکام
است وآنچه معتبر است در آن وممکن است که فقره دوم اشاره باشد بعلم بتهذیب
اعمال بدنیه وقلبیه که شامل است اخلاق ومعارف اصولیه را وفقره سیم اشاره
باشد بمستحبات آن اعمال ووجه حصر علم در اقسام ثلثه این است که علومی که
نافع است یا اینست که متعلق است باصول عقاید یا متعلق است بفروع آنها
وقسم دوم یا متعلق است باعمال جوارح یا بافعال قلب از محاسن اخلاق
وقبایح اوصاف وامثال آنها وجمیع اینها مندرج اند در تحت این سه قسمی
حضرت رسول ص بیان فرموده **باب** در بیان معنی منافق حدیث کرد ما را
پدرم وگفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از یعقوب بن یزید از محمد بن
ابی عمیر از عبد الله بن سنان که گفت در خدمت حضرت ابی عبد الله ع نشسته
بودیم که یکی از اهل مجلس رو بان حضرت کرد وگفت فدای تو شوم ایا میترسی که
من منافق باشم واحتمال این معنی میدهی درباره من پس آنحضرت فرمود که
هر صبح وشام که در خانه خود تنها میباشی آیا نماز میکنی آمرد گفت که بلی یا ابن
رسول الله نماز میکنم حضرت فرمود پس برای که نماز میکنی عرض کرد که برای خدای

عزوجل نماز میکنم حضرت فرمود پس چگونه منافق میباشی وحال آنکه برای پروردگار
خود نماز میکنی نه برای غیر او **باب** در بیان معنی شکایت بجهت بیماری
حدیث کرد ما را جعفر بن محمد بن مسرور وگفت که حدیث کرد ما را حسین بن محمد بن
عامر از عمش عبد الله بن عامر از محمد بن ابی عمیر از جمیل بن صالح از حضرت ابی عبد الله
که آن حضرت فرمود که شکایت در بیماری که ممنوع است وخوب نیست اینست که
بگوید که مبتلا شدم بدردی که هیچکس بان مبتلا نشده است یا آنکه بمصیبتی بمن
رسید که تا حال باحدی غیر من نرسیده واما هرگاه که بگوید دیشب تب داشتم
ویا تا صبح خواب نکردم اینها را شکایت نمیگویند وگفتن اینها وامثال اینها
عیب ندارد **باب** در بیان معنی ریح منسیه ومسخیه حدیث کرد ما را
احمد بن زیاد بن جعفر همدانی وگفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم
از پدرش که گفت حدیث کرد ما را ابو محمد انصاری وحال آنکه مرد بسیار خوبی بود گفت
حدیث کرد ما را ابو الیقظان عمار اسدی از حضرت ابی عبد الله که گفت که رسول
خدا ص فرمود که اگر چنانچه مؤمنی پروردگار خود را قسم دهد که او را نمیراند البته
هرگز او را نمیمیراند ولکن وقتی که اجلش میرسد خدای عزوجل دو باد بسوی او میفرستد
ودو نسیم خوش میرساند که یکی را منسیه میگویند ودیگری را مسخیه اما منسیه چون باو
میرسد جمیع مال وعیال او را از یادش میبرد واما مسخیه هنگامی که بجانش رسید

نفس او را از دنیا سیر میگرداند پس اختیار میکند موت را بر حیات و آخرت را
بر دنیا و راضی میشود بثوابها و کرامتهای خدا که برای او آماده و مهیا شده **باب**
در بیان معنی قول حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود الناس اثنان واحد اراح
و واحد استراح حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه از عمش محمد بن ابی القاسم از
احمد بن ابی عبد الله برقی از پدرش از محمد بن ابی عمیر که حدیث کرد مرا بعضی از
یاران ما از حضرت ابی عبد الله که آنحضرت فرمود مردم دو طایفه اند یک طایفه
براحت میاندازند و طایفه دیگر راحت مییابند اما آنهائی که راحت مییابند
مؤمنین اند که وقتی که میمیرند از دنیا و بلاهای دنیا راحت می یابند و فارغ می شوند
و اما آنهائی که براحت میاندازند کفار اند که هنگامی که میمیرند درختها و چها
پایان و بسیاری از مردمان براحت میاندازند **باب** در بیان معنی السر
و اخفی حدیث کرد ما را احمد بن علی ماجیلویه و گفت که حدیث کرد ما را عمم محمد بن
ابی القاسم از محمد بن علی کوفی و گفت که حدیث کرد مرا موسی بن سعدان حناط
از عبد الله بن قاسم از عبد الله بن سنان از محمد بن مسلم که گفت از حضرت ابی عبد الله
پرسیدم از معنی قول خدای عز و جل یعلم السر و اخفی که ترجمه اش این است که میداند
حق تعالی سرها و اخفای از آن را فرمود سر آنچیزیست که در دل نگاه میداری و اخفی
آنچیزیست که در قلبت خطور میکند و بعد فراموش میشود **باب** در بیان معنی

استعراب

استعراب نبطی و استنباط عربی یعنی اعرابی شدن نبطی و نبطی شدن اعرابی
حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه و گفت که حدیث کرد مرا عمم محمد بن ابی القاسم
از محمد بن علی کوفی از عثمان بن عیسی از فرات بن احنف که گفت مردی خدمت
حضرت ابی عبد الله ع عرض کرد و گفت یا ابن رسول الله بدرستی که میشنوم که
مردم میگویند نعوذ بالله من شر الشیطان و شر النبطی اذا استعرب پس
آنحضرت فرمود آری درست میگویند آیا میخواهی زیاد کنم برای تو فقره دیگر را
گفتم بلی یا ابن رسول الله فرمود و من شر العربی اذا استنبط پس من عرض کردم
چگونه است این یا ابن رسول الله و معنی این فقره چه چیز است فرمود هر کس
داخل اسلام شود پس بولایت و امامت غیر ما قائل شود پس بتحقیق که آن
کس اختیار کرده است تعرب بعد از هجرت را یعنی کفر بعد از اسلام را پس این است
معنی النبطی اذا استعرب که ترجمه اش اینست که نبطی اعرابی شد و هر گاه کسی
اقرار کند بولایت ما و بعد انکار کند آنرا و غیر ما را مولا و صاحب کار داند
پس او عربی است که نبطی شده یعنی عرب خالص است که داخل جماعتی شده است
که عرب نیستند **باب** در بیان معنی اینکه روایت شده است که برای

لیس لامرأة خطر لا لصالحتهن
ولا لطالحتهن یعنی هر

هیچ زنی نه خوب و نه بد قدر و قیمت نمیباشد حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله
و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ابی القاسم ماجیلویه از محمد بن علی کوفی از

عثمان بن عیسی از عبد الله بن سنان از بعضی اصحاب و یاران خود که گفت که شنیدم
از حضرت امام جعفر صادق ع که میفرمود زن بمنزله قلاده و گردن بند است که در گردن
میکنی پس نگاه کن و به بین که چه چیز در گردن میکنی و برای هیچ زن نه خوب و نه بد
قدر و قیمت نمیباشد که توان گفت برای فلان زن فلان مرتبه است و برای فلان زن
فلان منزلت اما زن صالح خوب پس نیست قدر او طلا و نقره بلکه برابر است از طلا و نقره
بهتر است و اما زن بد پس نیست در پستی مثل خاک بلکه برابر خاک از او بهتر است

باب در بیان معنی مشاورت کردن و شور نمودن با خدا حدیث کرد ما را
پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی القاسم ماجیلویه از محمد بن
علی کوفی از عثمن بن عیسی از هرون بن خارجه که گفت شنیدم از حضرة امام
جعفر صادق ع که میفرمود که هرگاه اراده کند یکی از شما امری پس باید با احدی
شور نکند تا آنکه اول با خدای خود مشورت نماید گفت که پس عرض کردم و گفتم
یا بن رسول الله مشورت با خدای تعالی چگونه است فرمود اول استخاره میکند
از خدا در آن امر و طلب میکند خیر خود را از او و بعد از آن با هر کس شور میکند که خواهد مر
خدا هم لا محاله خیر او را جاری میفرماید و بر زبان یکی از بندگان خود که خواهد خیر او را
جاری میفرماید **باب** در بیان معنی حرج حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت
که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی بن

فضال

فضال از ثعلبة بن میمون از زراره از عبد الخالق بن عبد الله از حضرت ابی
عبد الله ع در تفسیر قول خدای عز و جل و من یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا
حرجا که آنحضرت فرمود که گاهی هست که قلب شخصی ضیق و تنگ است و لیکن
هنوز برای او منفذی هست که از آن منفذ میشنود و می بیند و اما حرج آن
تنگی است که اصلا منفذی برای او نمیباشد که تواند از آن منفذ به بیند یا بشنود
و نیز حدیث کرد ما را عبد الواحد بن محمد بن عبدوس عطار در نیشابور در سنه
سیصد و پنجاه و دو از هجرت حضرة رسالت و گفت که حدیث کرد ما را علی بن
محمد بن قتیبه از حمدان بن سلیمان نیشابوری که گفت پرسیدم از حضرت امام
رضا ع از معنی قول خدای عز و جل فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام
فرمود یعنی کسی را که اراده میکند خدا که هدایت کند او را بسبب ایمان او در
دنیا بسوی بهشت و کرامتهای خودش در آخرة شرح میکند و گشاده میکند
دل او را از برای تسلیم نمودن امر او و اعتماد نمودن باو و مطمئن بودن و یقین
داشتن با آنچه وعده داده است باو و کسی را که میخواهد گمراه نماید او را و بیرون
برد او را از راه بهشت بجهت کفر و معصیتهائی که در دنیا از او صادر شده دل
او را تنگ میگرداند تا آنکه بجهت کفر و خیانت ذاتی که دارد شک میکند در
اعتقاد خود و مضطرب میشود و همیشه مشوش و مضطرب الحال میباشد

آنهائی که ایمان بخدا و رسول نیاورده‌اند همیشه در شک و شبهه می‌باشند تا آنکه بجهنم
واصل شوند و اما مؤمنین که قلباً ایمان بخدا و رسول آورده‌اند و طاعت خدا
و رسول کرده‌اند همیشه آرام و مطمئن خاطر می‌باشند و هرگز در اعتقادات خود
شک و شبهه نمی‌نمایند تا آنکه بجوار رحمت الهی واصل شوند و بکرامتها و عطایای
او فایز گردند **باب** در بیان معنی اصدق الاسماء و خیرها یعنی صادق
ترین نامها و بهترین آنها حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد
ما را سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی بن فضال
از ثعلبة بن میمون از عمر بن عثمان از حضرت امام محمد باقر ع که فرمود که
اصدق اسما یعنی راست ترین نامها نامی است که دلالت کند بر بندگی و بنده
بودن صاحبش مثل عبدالله و عبدالکریم و امثال آن و بهترین نامها نامهای
پیغمبران است **باب** در بیان معنی غیب و شهادت حدیث کرد ما را پدرم
رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از
حسن بن علی بن فضال از ثعلبة بن میمون از بعضی اصحاب ما از حضرت
ابی عبدالله ع در تفسیر قول خدای عز و جل عالم الغیب والشهادة که آنحضرت فرمود
غیب آن چیزی است که موجود نشده و شهادت آن چیزی است که بوجود آمده
باب در بیان معنی خائنة الاعین حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت

یعنی چشمهای خیانت کننده

که حدیث

که حدیث کرد ما را سعد بن عبدالله از احمد بن عیسی از حسن بن علی بن فضال از
ثعلبة بن میمون از عبدالرحمن بن سلمه جریری که گفت سؤال کردم از حضرت
ابی عبدالله ع از قول خدای عز و جل که فرموده است یعلم خائنة الاعین پس
فرمود که آیا هرگز دیده‌ای که شخصی نگاه میکند بچیزی بنوعی که گویا نگاه
نمیکند این است خائنة الاعین **باب** در بیان معنی قنطار حدیث کرد
ما را محمد بن علی ماجیلویه از عمش محمد بن ابی القاسم از محمد بن عیسی از حسن بن
علی از اسحق بن عمار از حضرت ابی عبدالله ع که آنحضرت فرمود که هر کس بخواند
صد آیه از قرآن در میان شب خدا بنویسد برای او ثواب قنوت یک شب را و هر کس
در غیر میان شب بخواند بنویسد برای او در لوح یعنی در لوح محفوظ یا در
نامه عملش یک قنطار از حسنات و قنطار هزار و دویست وقیه است از طلا
و هر وقیه بزرگتر است از کوه احد و ایضا از حضرت رسول ص مروی است که هر کس
ده آیه از قرآن در شبی بخواند نمی‌نویسند او را از غافلین و هر گاه پنجاه
آیه بخواند او را از ذاکرین می‌نویسند و هر گاه صد آیه بخواند او را از جمله
خاشعین می‌نویسند و هر گاه سیصد آیه بخواند او را از جمله فایزین
و رستگاران می‌نویسند و هر گاه پانصد آیه بخواند او را از جمله مجتهدین
می‌نویسند و هر گاه هزار آیه بخواند نوشته میشود برای او یک قنطار از

بکسر قاف و سکون ثاء

از ثواب و قنطار عبارتست از پنج هزار مثقال طلا و هر مثقالی بیست و چهار
قیراط است که کوچکترین آنها مثل کوه احد است و بزرگترین همه بقدر ما بین
آسمان و زمین است باب در بیان معنی بحیره و سائبه و وصیله و
حام حدیث کردند ما را پدرم خدا رحمت کند او را و گفت که حدیث کرد ما را
محمد بن یحیی عطار از محمد بن احمد بن یحیی اشعری از عباس بن معروف
از صفوان بن یحیی از ابن مسکان از محمد بن مسلم از حضرت ابی عبد الله ع
در تفسیر قول خدای عز و جل ما جعل الله من بحیرة و لا سائبة و لا وصیلة
و لا حام که فرمود که بدرستی که اهل جاهلیت یعنی آنهائی که قبل از زمان
بعثت حضرت رسالت بودند دأب ایشان این بود که هرگاه ناقه یعنی شتر
ماده در یک شکم دو بچه میاورد میگفتند که این ناقه وصیله است یعنی
جفت زاییده است و بعد از آن ذبح و اکل از احرام میدانستند و هرگاه
ناقه ده مرتبه می زایید میگردانیدند او را سائبه یعنی او را سر میدادند
و مطلق العنان میساختند که هر جا خواهد برود و در هر مکان که خواهد
چرد و ذبح و اکل او را حرام میدانستند و کار فرمودن از او جایز نمیدانستند
و حام شتر نری را میگفتند که او را آزاد میدانستند برای اینکه از صلب
او بچه بگیرند و اهل فرس و را خلف می نامند و ذبح و اکل او را حلال

نمیدانستند

نمیدانستند پس خدای عز و جل این آیه را نازل نمود و فرمود که هیچیک
از اینها حرام نیست و نیز روایت شده است که هرگاه ناقه یعنی شتر ماده
پنج مرتبه می زایید و بچه پنجمش ماده بود گوش آن ناقه را میشکافتند و بعد از
آن گوشت و شیرش بر مردان و زنان حرام بود و هرگاه می مرد گوشتش
بر زنان حلال بود و هرگاه بچه پنجمش نر بود او را ذبح میکردند و مردان
و زنان میخوردند و سائبه شتر نری را میگفتند که بسبب نذر و امثال
آن او را مطلق العنان میساختند که هر جا که خواهد برود و چرد و وصیله
از گوسفند یعنی گوسفندی که او را وصیله میگفتند گوسفندی بود که
هفت مرتبه زاییده بود پس اگر بچه هفتمش نر بود آنرا ذبح میکردند و مردان
و زنان از او میخوردند و اگر ماده بود او را ذبح نمیکردند و میان گوسفندان
سر میدادند و هرگاه در شکم هفتم نر و ماده با هم میزائید میگفتند که و
صلت اخاها یعنی وصل کرده برادرش را بخود پس ذبح نمیکردند آن بچه
نر را و گوشت او را حرام میدانستند و هرگاه میمرد برای مردان و زنان
حلال بودش و حام شتر نری را میگفتند که بچه بچه اش آبستن شده باشد
و در آن وقت میگفتند قد حمی ظهره یعنی این شتر پشت خود را حمایت نمود
و بعد از آن کسی سوار او نمیشد و او را سر میدادند که هر جا که خواهد برود

باب در بیان معنی عتل و زنیم حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله
و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از عباس
بن معروف از صفوان بن یحیی از ابن مسکان از محمد بن مسلم که گفت
خدمت حضرت ابی عبد الله ع عرض کردم و گفتم که یا ابن رسول الله چه
چیز است معنی عتل بعد ذلک زنیم فرمود که عتل شخص کافری را گویند
که کفر او بنهایت رسیده باشد و زنیم آنکسی است که بسبب کفری که دارد
استهزا میکند بمؤمنان مترجم گوید که عتل در اصل لغت مرد ستمکار بدخوی
غلیظ القلب را گویند و زنیم آن زیادتی را گویند که متعلق است بچیزی
و در حقیقت از آن چیز نیست مانند زنمه بز که در شیب حلق او آویخته است
و از این جهت است که کسی که معلوم نیست که پدرش کیست و دیگری او را
بخود ملحق میسازد و میگوید او فرزند من است آنکس را زنیم میگویند

باب در بیان معنی شرب الهیم حدیث کرد ما را پدرم خدا رحمت کند
او را و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از محمد بن ابی القاسم از
محمد بن علی کوفی بسندی که رسانید آن را بحضرت امام جعفر صادق ع که
کسی با حضرت عرض کرد که آیا جایز است که شخصی بیک نفس آب بیاشامد
و در میان آن نفس نکشد فرمود بلی باکی نیست راوی میگوید که پس گفتم که

بعض

بعضی میگویند که این قسم آب آشامیدن شرب هیم است فرمود نه چنین
است بلکه شرب الهیم آنست که کسی آب بیاشامد و نام خدا نبرد یعنی
بسم الله نگوید و نیز از حضرت امام جعفر صادق ع مروی است که فرمود
که بسه نفس آب آشامیدن بهتر است از اینکه بیک نفس بیاشامد مثل شتر

باب در بیان معنی اصغرین و اکبرین و هیئتین حدیث کرد
ما را احمد بن ابراهیم بن ولید سلمی و گفت که حدیث کرد ما را ابو الفضل
محمد بن احمد کاتب نیشابوری بسندی که رسانید آن را بحضرت امیر المؤمنین
که آنحضرت فرمود که کمال مرد بشش خصلت است بدو چیز کوچکی که برای
اوست و دو چیز بزرگی که نیز برای اوست و دو هیئت او اما آن دو چیز
کوچک که برای اوست دل و زبان اوست زیرا که اگر مقاتله کند بدل مقاتله
میکند و هرگاه تکلم کند بزبان تکلم میکند و اما آن دو چیز بزرگ او
عقل و همت اوست و اما آن دو هیئتی که دارد یکی مال است و دیگری
جمال

باب در بیان معنی کرامت و گرامی داشتن نعمت حدیث کرد
ما را محمد بن علی ماجیلویه از عمش محمد بن ابی القاسم از محمد بن علی صیرفی
از سعدان بن مسلم از حسین بن نعیم از حضرت امام جعفر صادق ع که آن
حضرت فرمود ای حسین اکرام کن و گرامی دار نعمت پروردگار خود را پس من

کفتم فدای تو شوم بچه طریق اکرام کنم و چکونه است کرامی داشتن آن فرمود احسان

ونیکوئی با مردمان بمعروف یعنی نه بحد افراط و نه بحد تفریط باب در بیان

معنی سباء حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و کفت که حدیث کرد ما را سعد بن

عبد الله از احمد بن ابی عبد الله از محمد بن علی کوفی از عبد الله دهقان از

درست بن ابی منصور واسطی از ابراهیم بن عبد الحمید از حضرت امام موسی

کاظم که آنحضرت فرموده که مردی نزد رسول خدا آمد و کفت یا رسول الله قرآنرا

باین پسرم تعلیم کرده ام حال میخواهم که کسبی یاد کیرد بفرما که چه کسب باو تعلیم

نمایم و او را بکه بسپارم پس رسول خدا فرمود که همه کسبها خوب است

و هرکس که خواهی او را بسپار خدا ترا مزد دهد و بپدرت پیامرزد و لکن

او را به پنج نفر مسپار بسباء مسپار و بصایغ مسپار و بقصاب مسپار و

بحناط مسپار و به نخاس مسپار پس آن شخص عرض کرد و کفت یا رسول الله

سباء کیست فرمود آنکسی است که کفن میفروشد و همیشه آرزو دارد

مرک امت مرا و حال آنکه یکنفر از امت من که متولد میشود دوست ترست

نزد من از هرچه آفتاب برو میتابد و اما صایغ یعنی زرکر بسبب اینکه

همیشه خدعت اغنیا و مالداران امت من میکنند و اما قصاب بسبب اینکه

او ذبح میکند تا وقتی که بالمرة رحم از دلش میرود و اما حناط بسبب اینکه

وهیچ کسب باو تعلیم مکن م

سباء یعنی اول و نشستن بر پا
بروزن حمار م

او حبس میکند طعام را بر امت من و حال آنکه اگر بنده ملاقات کند خدا را

در حالتی که دزد باشد دوست ترست نزد خدا از اینکه ملاقات کند او را

در حالتی که چهل روز طعام را حبس کرده باشد و در انبار نکاه داشته باشد

برای اینکه کران شود و اما نخاس یعنی برده فروش بسبب اینکه جبرئیل

بر من نازل شد و کفت یا محمد بدرستی که بدترین امت تو آنهائی اند

که آدم میفروشند باب در بیان معنی قلیل حدیث کرد ما را پدرم

و کفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار از محمد بن احمد بن یحیی از

موسی بن عمر از جعفر بن محمد بن یحیی از غالب از ابی خالد از حمران از حضرت امام

محمد باقر در تفسیر قول خدای عز و جل و ما آمن معه الا قلیل که آنحضرت

فرمود که آنهائی که ایمان آوردند با وی هشت نفر بودند و در حدیث دیکر

وارد شده است که نیز آنحضرت در تفسیر آیه فلما کتب علیهم القتال تولوا

الا قلیلا منهم فرمود که آن جماعت قلیل که از جنک اعراض کردند شصت هزار

نفر بودند باب در بیان معنی حدیثی که روایت شده است که شومی

در سه چیز است در زن و در خانه و در مرکوب خالد بن نجیح از حضرت

امام جعفر صادق روایت کرده است و کفته است که وقتی در خدمت آنحضرت

بودیم و نقل شوم و چنین حالتی که معهود بینت مذکور شد پس آنحضرت فرمود

محتمل است که کراهت صنعت صیاغت بسبب آنست که بسا باشد که در صنعتش غش میکند

و این باشد که غالبا در صنعتش آلات استعمال

ظروفی که استعمال آنها حرام است نیز میکند و میسازد و اما قصاب حرام است نیز

علاوه بر قساوت قلبی که حاصل میشود

لیس بها شرت و مخالط نجاست را

نیز لازم دارد و اما برده فروش

پس علاوه بر اینکه بنده فروشی بد

است بسا هست که آزاد را نیز

میفروشد و بدانکه سباء بیعی عامل

و باء موحده یعنی بایع خمرات و اینکه

حضرت به بایع الکفان نیز فرموده اند

کویا فرموده اند که بایع کفن مثل

بایع خمرات و مراد حضرت از

کراهت این صنعت اینست که

که شوم و نامبارکی در سه چیز است در زن و خانه و چهارپا امّا شومی و نامبارکی
در زن آنست که مهرش بسیار باشد و فرمان شوهرش نبرد و امّا شومی چهارپا
آنست که شریر باشد و نگذارد که کسی بر او سوار شود و امّا شومی و نامبارکی
خانه تنگی صحن و بدی همسایگان است و اینکه عیوب بسیار داشته باشد **باب**
در بیان معنی قول حضرت رسول ص که فرمود کسی که بمیرد و حال آنکه دو دینار مال
باشد آن دو دینار داغی خواهند شد میان دو چشم او حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله
و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار از محمد بن احمد بن یحیی از علی بن
اسمعیل از صفوان از عبد الرحمن بن حجاج از آنکسی که شنیده بود از آنکس و آن
کس از حضرت امام جعفر صادق ع که آنکس گفت که پرسیدم از آنحضرت از زکوة
و آنقدری از زکوة که شخصی میتواند بگیرد از آن و خدمت آنحضرت عرض کردم
و گفتم یا ابن رسول الله بما رسیده است که رسول خدا ص فرمود هر کس بمیرد و حال
آنکه دو دینار مال باشد پس داغی خواهد شد میان دو چشم او پس آنحضرت
فرمود آنها که رسول خدا ص در بارهٔ ایشان این کلام فرمود جماعتی بودند که مهمان
آنسرور بودند و هر وقت که شام میشد رسول خدا میفرمود ای فلان برو و شام
این شخص را و هرگاه صبح میشد میفرمود ای فلان برو و غذا ده این شخص را
و آنجماعت خوردن چاشت و شام نداشتند و نمی ترسیدند که صبح نان نداشته باشند

باشد

آن دو دینار را

یا شب شام نداشته باشند پس یکی از آنجماعت بقدر دو دینار جمع کرده بود پس
رسول خدا در بارهٔ ایشان این سخن فرمود و امّا حال سایر مردم چنین نیست
بلکه هر کسی میتواند که بقدر کفایت خود و عیال خود در عرض سال از زکوة
بگیرد **باب** در بیان معنی زکوة ظاهری و باطنی حدیث کرد ما را محمد بن
حسن و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ادریس و گفت که حدیث کرد ما را
محمد بن احمد و گفت که حدیث کرد ما را ابو عبد الله رازی از نضر بن صباح
از مفضل بن عمر که گفت در خدمت حضرت ابی عبد الله یعنی امام جعفر صادق
بودم که مردی از آنحضرت پرسید که در چه قدر از مال زکوة واجب میشود
پس آنحضرت فرمود که کدام زکوة را میخواهی زکوة ظاهری یا زکوة باطنی آنشخص
عرض کرد که هر دو را میخواهم بدانم پس آنحضرت فرمود امّا زکوة ظاهری پس
در هر هزار درهم بیست و پنج درهم واجب میشود و امّا زکوة باطنی آنست
که اختیار نکنی و بر نگزینی خود را بر برادر مؤمنت با چیزی که او محتاج تر
است بآن از تو **باب** در بیان معنی قول رسول خدا که در بارهٔ آن مردی
که مرده بود و دو دینار باقی گذارده بود فرمود مال بسیاری گذارده است
حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از
احمد بن محمد بن خالد از پدرش از فضاله از ابان که گفت شخصی نزد حضرت امام

زین العابدین مذکور بود و گفت که شنیده ایم که مردی در زمان حضرة رسول
مرده بود و دو دینار گذارده بود پس رسول خدا فرمود که این شخص مال بسیار
باقی گذارده است پس آنحضرة فرمود بلی چنین است ولکن آنمرد مردی بود که
همیشه میرفت واز اصحاب صفه چیزی طلب میکرد پس چون مرد و معلوم شد که
خود دو دینار مالک بوده رسول خدا در باره او چنین فرمود **باب**
در بیان معنی عفو کردن و در گذشتن رسول خدا از بعضی اجناس که
در زکوة حدیث کرد مارا پدرم و گفت که حدیث کرد مارا احمد بن یحیی عطار از محمد بن
احمد از موسی بن عمر از محمد بن سنان از ابی سعید قماط از یکی از آنکه نام برده
ایشان از حضرة امام جعفر صادق ع که کسی سؤال کرد از آنحضرت از زکوة چیزهائی
که زکوة در آنها واجب است پس آنحضرت فرمود که قرار داد رسول خدا زکوة
بر نه چیز و از غیر آن نه چیز عفو فرمود و آن نه جنس گندم است و جو است و
خرما است و مویز است و طلا و نقره است و گاو و شتر است و گوسفند است
پس آنشخص سائل گفت این ذرة چه پس آنحضرة متغیر شد و فرمود که بخدا قسم که
در عهد رسول خدا ذرة بود و کنجد بود و امثال اینها همه بود پس آنشخص گفت که مردم
میگویند که در عهد رسول خدا اینها نبود و اینکه زکوة را بر اجناس نه گانه قرار داد
بجهت این بود که غیر از اینها در زمان او نبود و اگر می بود بر آنها نیز زکوة قرار

میفرمود پس آنحضرة بسیار متغیر شد و فرمود که بخدا سوگند دروغ میگویند
زیرا که عفو معنی ندارد مگر اینکه چیزی باشد و از او عفو شود و بخدا قسم که من
نمیدانم و نمیشناسم چیزی را که زکوة برای او باشد سوای اجناس مذکوره هر کس
میخواهد ایمان آورد و هر کس میخواهد کافر شود **باب** در بیان معنی جماعت
و فرقه و سنت و بدعت حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد مارا محمد بن
عبد الله از احمد بن ابی عبد الله از پدرش از ابی ابراهیم هرون بن جهم از
حفص بن عمر از حضرة ابی عبد الله ع که آنحضرة فرمود که شخصی از حضرت رسالت
سؤال کرد از معنی جماعت امتش و گفت یا رسول الله جماعت امت تو کیست
آن جیست و کدام یک از امت تو جماعت میگویند پس آنحضرة فرمود که جماعت
امت من اهل حق اند یعنی اهل حق از امت من جماعت اند و اگر چه اندک باشند
و نیز مرویست که رسول خدا فرمود که جماعت امت من آنهائی اند که بر حق
و اگر چه ده نفر باشند و نیز مرویست که روزی مردی نزد امیر المؤمنین علی بن
ابی طالب آمد و گفت یا امیر المؤمنین خبر ده مرا از معنی سنت و بدعت و از معنی
جماعت و فرقه پس آنحضرة فرمود که سنت آن چیزیست که رسول خدا آنرا قرار داد
فرموده و بدعت چیزهائیست که بعد از آن حضرت حادث شده و جماعت اهل
حق اند و اگر چه اندک باشند و فرقه اهل باطل اند و اگر چه بسیار باشند **باب**

در بیان معنی قول حضرت رسول ص که بمردی فرموده انت ومالك لابيك يعنى تو
ومال تو هردو برای پدرت میباشد حدیث کرد ما را پدرم وگفت که حدیث کرد
ما را احمد بن ادریس وگفت که حدیث کرد ما را پدرم وگفت که حدیث کرد ما را
محمد بن احمد از محمد بن عیسی از علی بن حکم از حسین بن ابی العلاء که گفت که گفتم
بحضرت ابی عبد الله ع از مال فرزند چه چیز وچه قدر برای پدرش حلال است
فرمود بقدر قوت نه بجهت اسراف اما در صورت اضطرار گفت که پس گفتم
که پس اینکه رسول خدا ص بمردی که پدرش را نزد آنحضرت آورده بود فرمود
که تو با مالت برای پدرت میباشی چه معنی دارد فرمود بلی آمد پدرش را
نزد رسول آورد وگفت یا رسول الله این پدر من است وظلم کرده است
بمن بجهت میراث مادر من ومال مادر مرا بالمرة خورده وچیزی از آن
بمن نداده وبمن نمیدهد پس پدرش خدمت آنحضرت عرض کرد وگفت یا رسول الله
مال مادرش را در کسوه ونفقه او وخود صرف کردیم پس رسول خدا ص بآن مرد فرمود
که تو وهر چه داری هردو برای پدرت میباشد وآن مرد در آنوقت چیزی نداشت
ومالك شیئی نبود وبایست پدر را برای خواطر پسر حبس نمایند تا معلوم شود که
پدر چیزی دارد یا نه حال خود انصاف بده وبگو که آیا رسول خدا ص پدر را
بجهة پسر حبس میفرمود یا نه خلاصه مقصود رسول خدا ص از این کلام این بوده

که پدر را

بفتح اول وسکون ثانی وکسر ثالث وفتح رابع ص

که پدر را برای خواطر پسر حبس نمیتوان کرد **باب** ۳ در بیان معنی مشقلین حدیث کرد
ما را پدرم رحمه الله وگفت که حدیث کرد ما را احمد بن ادریس از محمد بن حسان
ابن فضال از علی بن یعقوب از مروان بن مسلم از محمد بن شریح که گفت سؤال
کردم از حضرت امام جعفر صادق ع از بیرون آمدن زنان از خانهها در عید اضحی
وعید فطر فرمود جایز نیست مگر برای زن پیر در حالتی که با او باشد دو مشقلش
یعنی دو موزهاش یعنی باید موزه در پا داشته باشد وبی موزه جایز نیست که از
خانه بیرون رود **باب** در بیان معنی قول حضرت رسول ص که فرموده لیس
للنساء سراة الطریق یعنی نیست برای زنان وسط راه حدیث کرد ما را محمد بن
علی ماجیلویه وگفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد
ابن عمیر از هشام بن سالم از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود که رسول خدا
فرموده نیست برای زنان سراة طریق یعنی وسط طریق یعنی هرگز بر صراط مستقیم
سیر نمیکنند بلکه در دو طرف آن سیر میکنند یعنی یا موظ اند یا موظ **باب**
در بیان معنی یوم التلاق ویوم التناد ویوم التغابن ویوم الحسرة حدیث
کرد ما را پدرم وگفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از قاسم بن محمد اصفهانی
از سلیمان بن داود از حفص بن غیاث از حضرت ابی عبد الله ع که فرمود یوم
التلاق روزی است که اهل آسمان وزمین با یکدیگر ملاقات میکنند ویوم التناد

روزیست که اهل جهنم ندا میکنند اهل بهشت را و یوم التغابن روزی است که
مغبون میکنند اهل بهشت اهل دوزخ را و یوم الحسرة روزی است که موت را
میآورند و ذبح میکنند **باب** در بیان معنی قول حضرت رسول ص که فرمود
مثل اصحاب من در میان شما مثل ستارههاست حدیث کرد مرا محمد بن حسن بن
احمد بن ولید و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از حسن بن موسی
هیمه فروش از غیاث بن کلوب از اسحق بن عمار که حضرت امام جعفر صادق ع
که فرمود که رسول خدا ص فرمود که آنچه را در کتاب خدا می یابید پس البته واجب است
بر شما که عمل کنید بآن و نیست برای شما عذری در ترک آن و آنچه در کتاب خدا
نیست ولکن سنت من بر آن جاری است پس عمل بآن بر شما واجب است و جایز
نیست ترک سنت و طریقه من و آنچه سنت من بر آن جاری نشده و از من
حکمی در آن صادر نگردیده پس آنچه اصحاب من در باب آن میگویند اطاعت کنید
و هرچه ایشان میگویند شما هم آنرا بگوئید زیرا که مثل اصحاب من در میان
شما مانند مثل ستارههاست در آسمان که بهر یک از آنها که شخص متمسک شود
هدایت یافته میشود و بقول هر یک از اصحاب من که عمل کنید البته مهتدی
میشوید و بمقصد میرسید و اختلاف اصحاب من رحمت است برای شما یکی از
حضار گفت یا رسول الله اصحاب تو چه کسانند فرمود اهل بیت من اصحاب منند

مؤلف این کتاب میگوید که اهل بیت پیغمبر اصلا با یکدیگر اختلاف نمیکردند
و فتوی میدادند بحق ولکن بعضی اوقات بمقتضای تقیه فتوی میدادند پس
اختلافی که بعضی اوقات میان ایشان و اقوال ایشان بود بجهت تقیه بود و تقیه
برای شیعه رحمت است **باب** در بیان معنی قول رسول خدا ص که فرمود اختلاف
امتی رحمة یعنی اختلاف امت من رحمت است حدیث کرد ما را علی بن احمد بن
محمد و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبدالله کوفی از ابی الخیر صالح بن
ابی حماد و گفت که حدیث کرد مرا محمد بن هلال از محمد بن ابی عمیر از عبدالمؤمن
انصاری که گفت که خدمت حضرت امام جعفر صادق ع عرض کردم و گفتم یابن
رسول الله بدرستی که قومی روایت کرده اند که رسول خدا ص فرموده است که
اختلاف امت من رحمت است آیا راست است یا دروغ فرمود راست
میگویند من عرض کردم که پس هرگاه اختلاف امت رحمت است پس اتفاق ایشان
عذاب خواهد بود فرمود معنی کلام رسول خدا ص و مقصود آنحضرت اینست که
شما فهمیده اید بلکه مراد رسول خدا ص از این عبارت قول خدای عز و جل است
که فرموده است فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین الآیه
پس امر کرده است خدا مردم را که بروند نزد رسول خدا و آمد و شد کنند بسوی
او و مسایل حلال و حرام خود را از آنحضرت اخذ کنند پس مراجعت کنند

بسوی قوم خود و تعلیم نمایند بایشان انچه را اخذ کرده اند از آنحضرت
پس مراد رسول خدا ص از اختلاف اختلاف از شهرها و تردد در آنهاست
نه اختلاف در دین دین خدا یکیست و اصلاً اختلافی در آن نیست **باب**
در بیان معنی کذب مفترع حدیث کرد ما را پدرم و گفت که حدیث کرد ما را
سعد بن عبد الله از احمد بن ابی عبد الله از محمد بن علی و او از دیگری
تا بحضرت امام جعفر صادق ع که آنحضرت فرمود که بپرهیزید از کذب
مفترع یکی خدمت آنحضرت عرض کرد که کذب مفترع کدام است فرمود کذب
مفترع آنست که کسی حدیثی برای تو نقل کند و تو نقل کنی آنرا بخلاف آنطوری
که شنیدی **باب** در بیان معنی قول خدای عز و جل ان عبادی لیس لک
علیهم سلطان حدیث کرد ما را پدرم و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی
عطار از محمد بن احمد از یعقوب بن یزید از علی بن نعمان از بعض اصحاب
ما از حضرت امام جعفر صادق ع در قول خدای عز و جل ان عبادی الخ که فرمود
نیست شیطانرا بر اهل اسلام تسلطی راوی میگوید که پس عرض کردم و گفتم فدای
تو شوم چگونه شیطانرا تسلطی بر اهل اسلام نمیباشد با وجود این معاصی که از
ایشان صادر میشود پس حضرت فرمود که مراد آن نیست که او فهمیده بلکه مراد
خداوند عالمیان از تسلط شیطان این است که بگردانند کفر را محبوب ایشان

یعنی طور دیگر نقل کنی یا آنکه شاخ و برگی برای آن قرار دهی

و ایمانرا مبغوض ایشان یعنی میتوانند که کفر را محبوب مسلمانان نماید
و ایمانرا مبغوضشان گرداند یعنی اهل اسلام بالذات رغبت دارند
بایمان و ایمانرا دوست میدارند و از کفر متنفرند و آنرا مکروه میدارند
باب در بیان معنی معادن و اشراف و اهل بیوتات و مولد
طیب حدیث کرد ما را و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از
سلمة بن خطاب از علی بن محمد اشعث از دهقان از احمد بن زید از
علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر ع که فرمود نیستند شیعیان
ما مگر معادن و اشراف و اهل بیوتات و کسی که مولدش طیب و پاکیزه است
علی بن جعفر گفت که پس پرسیدم از آنحضرت از معنی این فقرات فرمود
که معادن از قریش اند و اشراف از عرب اند و اهل بیوتات و آنکسی که مولدش
طیب است از اهل سواد یعنی دهات اند **باب** در بیان معنی قول حضرة
رسول ص که فرمود حدث عن بنی اسرائیل و لا حرج یعنی نقل کن از بنی اسرائیل
و مطلقا حرجی لازم نیاید حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث
کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از حسین سیف از
برادرش علی بن سیف از پدرش سیف بن عمیره از محمد بن مارد از عبد
العلی بن اعین که گفت که گفتم بحضرت امام جعفر صادق ع فدای تو شوم حدیثی

شنیده ام که مردم از رسول خدا نقل میکنند و میگویند که آنحضرت فرموده است
حدث عن بنی اسرائیل و لا حرج یعنی حکایت کن از بنی اسرائیل و حرجی
بر تو نیست آیا راست است این حدیث یا نه فرمود راست است پس گفتم
پس بنا بر این نقل میکنیم از بنی اسرائیل هر چه شنیده ایم در باب ایشان
و حرجی بر ما نیست پس حضرت فرمود که آیا نشنیده که رسول خدا فرموده است
که کافی است برای کاذب بودن مرد اینکه هر چیزی را که میشنود نقل کند
یعنی کسی که دابش اینست که هر چه از هر کس میشنود نقل کند لا محاله دروغ
میگوید و در دروغ میافتد زیرا که هر کس هر چه میگوید لازم نیست که
راست باشد بسا هست که دروغ میباشد و آنشخص ناقل میباشد پس من
عرض کردم و گفتم که پس این عبارت چه معنی دارد و مقصود حضرت
رسول از این کلام چه میباشد فرمود مراد این است که هر چیزی و هر امری
که کتاب خدا دلالت میکند بر اینکه آن چیز در بنی اسرائیل بود و در میان
ایشان حادث شد پس خبر ده مردم را که همه آنها بعینها طابق النعل بالنعل در این
امت میباشد و حرجی نیست بر تو **باب** در بیان معنی اینکه روایت شده است
که فقیه اعاده نمیکند نماز را از عبد الله بن فضل هاشمی روایت است که گفت در
خدمت حضرت امام جعفر صادق ع بودم که مردی داخل شد بر آنحضرت پس سؤال

کرد از مردی که شک کند و نداند یک رکعت نماز کرده است یا دو رکعت
آنحضرت فرمود که باید اعاده کند نماز را آنمرد گفت که پس کجا رفت آن
حدیثی که روایت شده است که فقیه اعاده نمیکند نماز را پس آنحضرت فرمود
که آن حدیث صحیح است ولکن بخصوص شک میان سه و چهار وارد شده
نه مطلقا **باب** در بیان معنی سمیط و سعیده و اینکه ذکر حدیث کرده
ما را پدرم و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از ابراهیم بن هاشم
و ایوب بن نوح از عبد الله بن مغیره که گفت حدیث کرد ما را عبد الله بن سنان
از حضرت امام جعفر صادق ع و گفت که شنیدم از آنحضرت که میفرمود که بدرستی
که رسول خدا اول دیوار مسجد به سمیط یعنی خشت بنا کرد پس چون مسلمانان
بسیار شدند گفتند یا رسول الله کاش میفرمودی که مسجد را زیاد میکردند پس
فرمود که مسجد را زیاد کردند و بسعیده یعنی یک خشت و نیم بنا نهادند پس باز
مسلمانان زیاده شدند و التماس کردند که مسجد را زیاده کنند حضرت فرمود که
زیاده کردند و دیوارش را بر و خشت نر و ماده ساختند یعنی خشتها راش
و لاسر کرده دیوار مسجد را بلند کرده اند و چون گرما شدت کرد بر ایشان
گفتند یا رسول الله هرگاه میفرمودی که سقفی میساختیم از گرما محفوظ میشدیم
پس امر فرمود که ستونها از چوب خرما برپا کردند و چوبها و برگهای خرما و علف

بفتح اول و کسر ثانی و سکون ثالث م
بفتح سین مهمله و کسر عین مهمله م

از خرما سقف ساختند و در سایه آن بسر میبردند تا آنکه باران آمد و بر ایشان
ریخت گفتند یا رسول الله اگر میفرمودی که گلی بروی این سقف میکشیدیم
که آب بزیر نیاید بد نبود فرمود که نه بلکه چوب بستی باشد چوب بست موسی
کرده ام و زیاده از این نمیکنم و پیوسته مسجد آنحضرت بر آن هیئت بود تا از
دنیا مفارقت نمود و دیوار مسجد آنحضرت پیش از آنکه مسقف گردانند بقدر
یک قامت بود و چون سایه دیوار بقدر ذراع میشد نماز ظهر میکردند
و چون بقدر دو ذراع میشد نماز عصر میکردند **باب** در بیان معنی
جهاد اکبر حدیث کرد ما را حسین بن احمد بن ادریس وگفت که حدیث کرد ما را
پدرم وگفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عیسی وگفت که خبر داد مرا
محمد بن یحیی خزاز وگفت حدیث کرد مرا موسی بن اسمعیل از پدرش از موسی بن
جعفر از پدرش از پدرانش از علی بن ابی طالب که فرمود که بدرستی که رسول خدا
لشکری برای جنگ قومی فرستاد چون مراجعت کردند فرمود مرحبا بقومی
که از جهاد اصغر فارغ شدند و باقی مانده است برایشان جهاد اکبر یکی گفت که
یا رسول الله جهاد اکبر چه چیز است فرمود جهاد اکبر جهاد با نفس است و
افضل مجاهدین کسی است که جهاد میکند با نفسش که میان دو پهلوی اوست
باب در بیان معنی اول نعم و بادی نعم حدیث کرد ما را پدرم و محمد بن حسین

خدا از وی راضی باد وگفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبدالله از احمد بن
محمد بن خالد وگفت که حدیث کرد ما را ابو القاسم عبد الرحمن کوفی از ابی
محمد عبدالله بن محمد غفاری از حسین بن یزید از حضرت امام جعفر صادق
که آنحضرت فرمود که رسول خدا فرمود که کسی که دوست دارد ما را اهل
بیت ما را پس باید حمد کند خدای تعالی را بر اول نعمت یعنی نعمتی که خدا
باو عطا کرده است یکی خدمت آنحضرت عرض کرد وگفت که چه چیز است
اول نعمتها که شکر آن واجب است فرمود طیب ولادت و پاکیزگی آن
و دوست نمیدارد ما را مگر کسی که طیب و طاهر باشد ولادت او و دشمن
نمیدارد ما را مگر کسی که خبیث باشد ولادت او یعنی حرامزاده باشد
حدیث کرد ما را علی بن احمد بن عبدالله وگفت که حدیث کرد ما را پدرم
از جدش احمد بن ابی عبدالله از محمد بن عیسی بن عبید از ابی محمد
انصاری از جمیع کثیری از حضرت امام محمد باقر ع که فرمود هر که صبح کند
در حالتی که بیابد دوستی ما را در دلش پس البته باید که حمد کند خدای
تعالی را بر بادی نعم یعنی اول نعمتها کسی از آنحضرت پرسید که بادی نعم
چه چیز است فرمود طیب ولادت و حلال زادگی و نیز حضرت امیر المؤمنین
فرمود که رسول خدا فرمود یا علی هر کس دوست دارد ما را و تو را و دوست

امامان و پیشوایان از فرزندان ما پس باید حمد کند خدای عز و جل را بر طیب
مولد و پاکیزگی موضع تولدش بسبب اینکه دوست نمیدارد ما را مگر حلال
زاده و دشمن نمیدارد ما را مگر حرام زاده و نیز حضرت امام جعفر صادق
فرمود که هر که بیابد دوستی ما را در دلش پس باید که بسیار دعا کند مادرش را
بسبب اینکه خیانت نکرده است با پدرش **باب** در بیان معنی اولی
الاربة من الرجال حدیث کرد ما را پدرم و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن
عبد الله از یعقوب بن یزید از صفوان بن یحیی از عبد الله بن مسکان
از زراره که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر ع از معنی قول
خدای عز و جل که فرموده اوِ التّابِعِینَ غَیرِ اُولِی الاِربَةِ مِنَ الرِّجالِ که
پس فرمود که مراد از غیر اولی الاربة مرد احمق بی عقل است که اصلا
میل بزنان ندارد و نیز از ابی بصیر مرویست که گفت سؤال کردم از
حضرت ابی عبد الله امام جعفر صادق ع از معنی التابعین غیر اولی الاربة
من الرجال فرمود که مراد آن شخص ابله سفیهی است که وطی برای او نیست
و مطلقا بزن میل ندارد **باب** در بیان معنی اربعاء و نطاف حدیث
کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن یحیی عطار از
محمد بن علی بن محبوب از علی بن سندی از صفوان از اسحق بن عمار از

بفتح اول و سکون ثانی و کسر باء
بکسر نون و فتح طاء مهمله

حضرت

حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود اجاره مکنید زمین را بخرما و نه بجو و نه
بار بعا یعنی شرب یعنی آب دادن زمین موجر و نه به نطاف یعنی زیادتی
و باقی مانده آن راوی میگوید که گفتم یا ابن رسول الله اربعا چیست فرمود
اربعا شرب است و شرب بمعنی آب دادن است و نطاف زیادتی آب را
گویند یعنی باقی مانده آن که در جوب میآید بعد از آن فرمود که ولکن اجاره
کنید زمین را بطلا و نقره و نصف و ثلث و ربع از حاصل آن **باب**
در بیان معنی خبأ که عبادت کرده نشده است خدا به چیزی که محبوب
تر باشد آن چیز بسوی او از خبأ حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت
که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی از یونس بن عبد الرحمن
از هشام بن سالم که گفت شنیدم از حضرت امام جعفر صادق ع که میفرمود
که عبادت کرده نشده است خدا به چیزی که دوستر باشد بسوی او از خبأ
پس من پرسیدم که خبأ چه چیز است فرمود خبأ بمعنی تقیه است یعنی
تقیه از هر طور عبادت بهتر است و خدا هیچ قسم عبادت را بقدر تقیه
دوستر نمیدارد **باب** در بیان معنی سلام کردن مرد بر خودش حدیث
کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از محمد بن
حسین از محمد بن فضل هاشمی از ابی الصباح که گفت سؤال کردم از حضرت

و نه بگندم و نه بجو هم

بفتح خاء معجمه و سکون باء موحده

امام محمد باقر ع از تفسیر قول خدای عزوجل که فرموده است فَإِذَا دَخَلْتُمْ
بیوتاً فسلموا علی انفسکم که ترجمه‌اش این است که هرگاه داخل خانهای
خود شوید پس سلام کنید بر خودهاتان پس فرمود که مراد از سلام کردن
بر نفسهای خود سلام کردن مرد است بر اهل بیت خود در حینی که داخل
خانه میشود پس اهل بیتش رد میکنند بر او سلامش را و اینست معنی آنکه
فرموده است سلام کنید بر خودهاتان باب در بیان معنی استیناس
حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد از علی بن کلم از
عبد الرحمن بن ابی عبد الله که گفت سؤال کردم از حضرت ابی عبد الله ع
از معنی قول خدای عزوجل یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تدخلوا بیوتاً غیر بیوتکم
حتی تستأنسوا وتسلموا علی اهلها و عرض کردم که مراد از استیناس چیست
فرمود که استیناس صدای نعلین و سلام کردن است باب در بیان
معنی قول حضرت امیر المؤمنین ع که فرموده لا یأبی الکرامة الا الحمار یعنی ابا
نمیکند و سر باز نمیزند از کرامت مگر حمار حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله
از احمد بن محمد بن خالد از محمد بن علی کوفی از احمد بن محمد بزنطی که گفت
که حضرت امام رضا ع فرمود که علی بن ابی طالب ع فرمود ابا نمیکند از کرامت
مگر خر راوی گفت که پس عرض کردم که مراد از این چیست فرمود مراد بوی خوش است

که عرض کرده میشود بر شخص و توسعه و وسعت دادن مجلس است که شخص
هرگاه ابا کند از این دو نمیکند مگر حمار است باب در بیان معنی طینة خبال
حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را عبد الله بن جعفر
حمیری از احمد بن محمد از حسن بن محبوب از مالک بن عطیه از ابن ابی
یعفور از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود که هر که بهتان گوید برد
مؤمن یا زن مؤمنه و نسبت دهد بایشان چیزی را که در ایشان نیست
خدای عزوجل روز قیامت حبس میکند او را در طینة خبال تا آنکه بیرون
آید آن شخص از عهده آنچه گفته است راوی گفت پس عرض کردم و گفتم
که طینة خبال چیست فرمود ریم و چرکی است که بیرون میآید از فرجهای
زنان زناکار و نیز حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد و گفت که حدیث
کرد ما را محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد از پدرش از ابن ابی عمیر از
مهران بن محمد از سعد اسکاف از حضرت امام محمد باقر ع که فرمود هر کس
بیاشامد شراب را یا چیزی دیگر که مست کننده است آدمی را چهل روز نماز
او قبول نمیشود پس اگر عود کرد و ترک شرب آن نکرد خدا بیاشاماند او
از طینة خبال راوی گفت پرسیدم که چه چیز است طینة خبال فرمود ریم
و چرکی است که بیرون میآید از فرجهای زنان زناکار باب در بیان

معنی عقد بن حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه از عمش محمد بن ابی القاسم
از محمد بن علی کوفی از عیسی بن عبد الله عمری از پدرش از جدش از پدرش
از علی بن ابی طالب ع از حضرت رسول ص که فرمود باید نماز نکنند احدی از شما
در حالتی که با او یکی از عقد بن باشد یعنی بول و غایط **باب** در بیان معنی
دعابه حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله
از احمد بن ابی عبد الله که گفت که حدیث کرد مرا شریف بن سابق ابو محمد
تغلیسی از فضل بن ابی قرة از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود هیچ
مؤمنی نیست مگر اینکه در او دعابه هست گفتم دعابه چیست فرمود دعابه
مزاح است **باب** در بیان معنی قول ابی ذر رحمه الله که گفت سه چیز است
که مردم دشمن میدارند آنها را و من دوست میدارم آنها را حدیث کرد ما را
پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن محمد از
ابن فضال از یونس بن یعقوب از شعیب عقرقوفی که گفت بحضرت امام جعفر
صادق ع که گفتم که نقل میکنند که ابو ذر گفته است که سه چیز است که مردم آن
سه چیز را دشمن میدارند و من دوست میدارم آنها را یکی از آنها موت است
دیگری فقر است دیگری بلاست پس همه آنها را دوست میدارم بخلاف سایر
مردم که همه را دشمن میدارند پس آنحضرت فرمود که مراد این نیست که

بکسر دال مهمله

مردم

مردم فهمیده اند بلکه مرادش این است که موت در طاعت و بندگی خدا محبوبتر است
نزد من از حیوة در معصیت او و نیز فقر و بی چیزی در طاعت خدا دوست
ترست پیش من از غنا در معصیت و نافرمانی خدا و هم چنین بلا در طاعت
خدا محبوبتر است نزد من از رحمت در معصیت او **باب** در بیان معنی
قول حضرة امام جعفر صادق ع که فرمود که هرگاه کسی یک دروغ بگوید روزه
او باطل میشود و باید روزه خود را قضا کند حدیث کرد ما را پدرم و گفت که
حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن خالد از پدرش از ابن
ابی بکر از منصور بن یونس از ابی بصیر از حضرت امام جعفر صادق ع که شنیدم
که آنحضرة میفرمود دروغ باعث بطلان روزه است اگر چه یک دروغ باشد
راوی گفت که پس بآنحضرة گفتم یا بن رسول الله پس ما همه هلاک شدیم و خراب
شدیم زیرا که ممکن نیست که اصلا دروغ نگوییم حضرة فرمود که مراد من از این خبر
گفتن دروغ بر خدا و رسول و ائمه است نه مطلق دروغ **باب** در بیان معنی
جار یعنی همسایه و حد همسایگی که چند خانه را همسایه میگویند حدیث کرد ما را
پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن ابی عبد الله
از پدرش از محمد بن ابی عمیر از معاویه بن عمار از حضرة ابی عبد الله یعنی امام
جعفر صادق ع و گفت که گفتم بآنحضرة که فدای تو شوم چه چیز است حد همسایگی

وچون خانه را همسایه میکویند فرمود چهل خانه را از هر طرف همسایه میکویند

باب در بیان معنی اینکه روایت شده است که من کان بجینا وهو

فی موضع لا یشینه فهو فی خالص الله یعنی هر کسی که دوست دارد ما را وحال

انکه او در موضعیست که آن موضع معیوب نمیکردانند او را و عیب و ننکی نباید

پس او از بندکان خالص خداست حدیث کرد ما را پدرم و کفت که حدیث کرد

ما را سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از قاسم بن یحیی از جدش حسن بن

راشد از ابن ابی بکر از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود هر کس دوست دارد

ما را و در موضعی باشد که معیوب نکرداند او را پس او از بندکان خالص خداست

راوی کفت که پس من کفتم فدای تو شوم مراد از موضعی که معیوب نکرداند او را

چیست فرمود مراد این است که ولد زنا نباشد و ننکی نباشد که او ولد زنا است باب

در معانی اکراه و اجبار حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه از محمد بن

ابی القاسم از محمد بن علی کوفی از موسی بن سعدان از عبد الله بن قاسم از

عبد الله بن سنان که کفت که حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که نیست تا ثیری

برای سوکندی که شخص در حال غضب یا در حال اجبار یا اکراه یاد نماید یا

جایز نیست سوکند یاد نمودن در حال غضب یا اجبار یا اکراه پس من کفتم فدای

تو شوم چه فرق است میان اجبار و اکراه فرمود اجبار از سلطان است و اکراه

از زن

از زن و مادر و پدر است یعنی اجبار آنست که سلطان بزور و جبر کسی را

بر عملی بدارد و اکراه آنست که پدر یا مادر یا زن شخص را بر این دارند که کاری

بکند و او از روی کراهت آن کار را بکند ولکن اکراه چیزی نیست که

منشاء اثری تواند شد زیرا که اکر شخص خواهد که اطاعت ایشان نکند میتواند

باب در بیان معنی نومه حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه از

عمش محمد بن ابی القاسم از محمد بن علی قرشی از حسین بن سفیان حریری از

سلام بن ابی عمره از روق از معروف بن خربوذ از ابی الطفیل که کفت شنیدم

از حضرت امیر المؤمنین ع که فرمود ان بعدی فتنا مظلمة عمیاء مشککة لا یبقی

فیها الا النومة یعنی بدرستی که بعد از من فتنهای تاریکی چند که باعث ضلالت

و کوری مردمان و موجب تشکیک ایشان در امر دینشان باشد خواهد بود با فتنه

نخواهد ماند در آن فتنها مکر نومه پس کسی از آنحضرت پرسید که یا امیر المؤمنین

نومه چیست فرمود نومه انکسی است که مردم از باطن او خبر نداشته باشند و نبینند

که در دلش چیست و در باطن پاکیست باب در بیان معنی سبیل الله

حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و کفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله

از محمد بن حسین از محمد بن سنان از حماد بن مروان از منخل از جابر از

حضرت امام محمد باقر ع که کفت که سوال کردم از آنحضرت از معنی این آیه که خدای

عزوجل فرموده وَلَئِن قُتِلْتُم فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّم یعنی اگر کشته شوید در راه خدا
یا بمیرید پس فرمود که آیا میدانی که سبیل خدا چیست گفتم نمیدانم یابن رسول الله
مگر اینکه از تو بشنوم پس فرمود که سبیل الله یعنی راه خدا علی بن ابی طالب ع
و ذریه اوست کسی که کشته شود در ولایت و دوستی او در راه خدا کشته شده
و کسی که بمیرد با دوستی او در راه خدا مرده است و نیز حدیث کرد مارا پدرم رح
و گفت که حدیث کرد مارا احمد بن یحیی از محمد بن احمد از سیدی از محمد بن سلیمان
بصری از حسین عمر که گفت که گفتم بحضرة امام جعفر صادق ع که بدرستی که مردی
وصیت کرد بمن که فلان قدر مال اورا در راه خدا صرف کنم بفرما که راه خدا
کدام است و آنمال را بچه مصرف رسانم پس آنحضرت فرمود که آنمال را در حج صرف
کن من عرض کردم و گفتم که آنشخص وصیت کرده است بمن که در راه خدا صرف
کنم فرمود که در حج صرف کن زیرا که نمیشناسم در میان راههای خدا راهی را
که افضل باشد از حج و نیز از حضرة امام حسن عسکری مرویست که فرمود سبیل الله
شیعیان ما بند هرگاه کسی نذر کند که چیزی در راه خدا بدهد باید بشیعیان
ما بدهد باب در بیان معنی رمی بصلعا حدیث کرد مرا محمد بن علی ماجیلویه
از عمش محمد بن ابی القاسم از محمد بن علی قرشی از سفیان حریری از علی بن
صرود از اصبغ بن نباته که گفت که چون امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب از بصره

مراجعت

مراجعت فرمود اشراف و اعیان قوم خدمت آنحضرة مشرف شدند و تهنیت
و مبارکباد گفتند بعد از آن گفتند یا امیرالمؤمنین بدرستی که ما امیدوار
میباشیم که همیشه این امر یعنی امر خلافت در میان شما یعنی خانواده رسول
خدا باشد و ابدا احدی با شما در آن نزاع نکند پس آنحضرة سخنان چند
فرمود و در میان آن سخنان فرمود هیهات هیهات کجا ممکن است این
امر و چگونه میسر خواهد شد و لما ترمون بالصلعا یعنی و حال آنکه شما
هنوز بسختیهای زمانه مبتلا نشدید و کسی که ظلم و تعدی بشما نکرده است
و اموال شما را بجبر و قهر از شما نگرفته است پس جماعت گفتند یا امیرالمؤ
صلعا چیست فرمود صلعا این است که مالهای شما را بجبر و زور از شما
بگیرند و نتوانید که سرباز زنید که ندهید باب در بیان معنی صلیعا
و قریعا حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد مارا سعد بن
عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی که گفت
حدیث کرد مارا فضل بن سعید از حضرت امام محمد باقر ع که فرمود اعرابی
از قبیله بنی عامر نزد رسول خدا ص آمد و بعضی چیزها از آنحضرت پرسید
از آنجمله پرسید که معنی صلیعا و قریعا چه چیز است و بهترین بقعهای
زمین کدام است و بدترین بقعهای زمین کجاست پس جناب نبوی بعد

بفتح صاد مهمله و سکون لام هم
بفتح صاد مهمله و کسر لام و سکون
مثناه تحتانیه هم
بفتح قاف و کسر راء مهمله هم

از انکه جبرئیل امین از جانب رب العالمین آمد و ورا اعلام نمود الخبر
اعرابی پرسیده بود در جواب اعرابی فرموده که صلیعا زمین شوره زاریست
که آب وگیاه در آن زمین نمیباشد وکسی از آن سیراب نمیشود و سیر نمیگردد
و قریعا زمینی است که برکت ندارد وگیاه در آن زمین سبز نمیشود و بدترین
بقعهای زمین بازارهاست و بازارها میدان ابلیس است که هر روز صبح می
آید با علم ضلالتش در بازار و تختش را در میان بازار میگذارد و فرزندان
و فرزندزادگان خود را متفرق میسازد برای اینکه مردم را اغوا نمایند
پس بعضی از ایشان میروند در دکان علاف و شخص علاف را اغوا
میکنند و ورا بر این میدارند که در کیل و پیمانه خیانت کند و کم بدهد و بعضی
میروند در دکان بقال یا صراف مثلا و شخص صراف را بر این میدارند که
در وزن و سنجیدن اجناس خیانت کند و بعضی میروند در دکان خیاط
و ورا بر این میدارند که در ذرع و بریدن جامها خیانت کند و بعضی
میروند در دکان بزاز و شخص بزاز را بر این میدارند که در خرید و فروش
متاع خود خیانت کند و دروغ بگوید مثلا قدری را که سه هزار دینار خریده
میگوید چهار هزار دینار خریده ام و همچنین پس شیطان بزرگ که پدر جمیع
شیاطین است فرزندان خود را تحریص میکند بر اضلال مردمان و

بایشان

وبایشان میگوید که سعی کنید در اضلال و گمراه نمودن بنی آدم پس
بدرستی که ایشان پدر ندارند و یتیم اند و زود میتوان ایشانرا گمراه
کرد و اول کسی که صبح از خانه بیرون میاید ابلیس همراه اوست و آخر
کسی که از بازار مراجعت میکند بخانه خود نیز ابلیس همراه اوست و بهترین
بقعهای زمین مساجد است و محبوب ترین مردم نزد ابلیس کسی است
که پیش از همه کس داخل مسجد میشود و بعد از همه کس بیرون میرود

باب در بیان معنی وطی اعقاب رجال یعنی رفتن بعقب مردمان

که از آن نهی فرموده اند حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه از عمش
محمد بن علی کوفی از حسین بن ایوب بن ابی عقیله صیرفی از کرام
خثعمی از ابی حمزه ثمالی که گفت که حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که
بپرهیزید از ریاست و دور کردن نفس خود را طلب کردن آن و بپر
هیزید از راه رفتن بعقب مردمان پس من عرض کردم و گفتم فدای
تو شوم ریاست را شناختم ولیکن معنی رفتن پشت سر مردمانرا نیافتم
زیرا که دو ثلث الخبر در دست من است بجهت رفتن بعقب مردمان
و آمد و شد ایشان پس آنحضرت فرمود مراد این نیست که تو فهمیده بلکه مراد این است
که از پیش خود بدون حجت و دلیل کسی را نصب کنی و امام خود دانی و هر چه

و هر صبح بازار میروند و بیشتر از همه
و دیرتر است هم

بایشان خدمت
و خدمت کردن ایشان است

میگویند تصدیق نهانی **باب** در بیان وصمة و بادرة حدیث کرد مارا
محمد بن علی ماجیلویه از عمش از محمد بن علی کوفی از حسین بن مخارق ابی
جناده سلولی از ابی حمزه ثمالی از حضرت امام محمد باقر از پدرش که فرمود
که رسول خدا فرمود که هر که در ماه شعبان سه روزه دارد پاک میشود از همه
وصمة و بادرة ابو حمزه گفت که پس من با آنحضرت گفتم که یا ابن رسول الله
وصمة چیست و بادرة کدام است فرمود که وصمة عبارت است از سوگند
یاد نمودن در معصیت خدا مثل اینکه کسی بگوید که بخدا سوگند که شراب
خواهم خورد یا با فلان زن زنا خواهم کرد و امثال اینها و بادرة سوگند
در وقت غضب را گویند و توبه از این امور پشیمانی از آنهاست

باب در بیان معنی نجح حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله و گفت که
حدیث کرد مارا سعد بن عبدالله از احمد بن محمد از پدرش از حماد بن عیسی
از ابان بن عثمن از شخصی که گفت گفتم بحضرت امام محمد باقر که چرا
نجح را نجح میگویند فرمود نجح بمعنی افلح است میگویند انجح فلان یعنی
رستگار شد پس نجح بمعنی فلاح و رستگاریست **باب** در بیان قول
حضرت امام جعفر صادق در وصف خدای عز و جل که فرمود شاء و اراد
و لم یحب و لم یرض یعنی خواست و اراده کرد و دوست نداشت و نه پسندید

بضم نون و سکون جیم معجمه

حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد مارا سعد بن عبدالله از
احمد بن محمد از پدرش از حماد بن عیسی از شعیب از ابی بصیر که گفت که حضرت
امام جعفر صادق ع فرمود که شاء و اراد و لم یحب و لم یرض یعنی خدای عز و جل
خواست و اراده کرد و دوست نداشت و نه پسندید پس من گفتم یا ابن رسول
الله چگونه است این و معنی این فقرات چیست فرمود که خدای عز و جل خواست
که چیزی موجود نشود مگر بعلم او و همین را اراده کرده است و خدای عز و جل
دوست نمیدارد که او را ثالث ثلثة یعنی خدای سیمی گویند و نه پسندیده است
برای بندگانش کفر را و راضی نیست که بندگانش کافر باشند **باب** در بیان
معنی اغلب و مغلوب حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد مارا
سعد بن عبدالله از احمد بن ابی عبدالله برقی از بعضی اصحاب ما که گفت
که حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که اغلب کسی است که خیر او غالب باشد
و مغلوب کسی است که شرش غالب باشد و مؤمن ملجم است یعنی بمنزله اسبی است
که لجام در دهنش باشد و تابع صاحبش باشد بهر جا که خواهد رود **باب**
در بیان معنی قول حضرت رسول ص در باب آن اعرابی که بخدمت آنحضرت آمد
پس آنحضرت فرمود یا علی قم فاقطع لسانه یعنی ای علی برخیز و قطع کن
زبان این اعرابی را حدیث کرد مارا محمد بن یحیی از محمد بن احمد از موسی بن

عمران موسی بن بکر از مردی از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود اعرابی
نزد حضرت رسول ص آمد و گفت آیا نیستی تو بهتر از ما از جهت پدر و مادر
وکریم تر از ما از حیثیت اولاد و اعقاب و ریاست هم در زمان جاهلیت
و هم در زمان اسلام پس رسول خدا ص در غضب شد و فرمود ای اعرابی
چند حجابست نزد زبان تو اعرابی گفت دو حجاب یکی لبها و دیگری دندانها
پس رسول خدا ص فرمود که آیا نیست در یکی از این دو حجاب چیزی که باز
دارد از ما تیزی این زبان تو را بخدا قسم که عطا کرده نشده است احدی
در دنیاش چیزی که مضرتر باشد برای او در آخرتش از طلاقت لسان
و تیزی زبانش یا علی برخیز و قطع کن زبان این اعرابی را پس همه مردم
گمان کردند که امیرالمؤمنین زبان اعرابی را قطع خواهد کرد پس علی بن ابی طالب
برخواست و چند درهم بآن اعرابی داد و اعرابی برفت باب در بیان معنی
قول حضرت رسول ص الموتور اهله وماله حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه
از عمش محمد بن ابی القاسم از محمد بن علی کوفی از علی بن نعمان از ابن مسکان
از ابی بصیر که گفت که حضرت امام محمد باقر ع فرمود خدا عز و جل که این جماعت دیر
و پایب کردند ولکن باید غرب ندهند ترا یعنی باید غرب ایشان از تحری
در باب نماز عصر نماز عصر را بجا آر در وقتی که آفتاب سفید و صاف باشد

بسبب

بسبب اینکه رسول خدا ص فرمود که الموتور اهله وماله من ضیع صلوة العصر یعنی
کسی که چون اهل و عیال است و مال و منال ندارد انکسی است که ضایع کرده است
نماز عصر را پس من عرض کردم گفت و معنی آن مراد از الموتور اهله وماله چه چیز است فرمود
انکسی است که در بهشت اهل و مال برای او نباشد بلکه همیشه تنها بباشد تا یعنی
برای او نباشد پس عرض کردم و گفتم تضییع نماز عصر چگونه است فرمود تضییع
آن اینست که ترک کنی آنرا و بجا بیاری تا وقتی که آفتاب در زرد شود یا غایب
شود هم چنانکه درین زمان متعارف است باب در بیان معنی محدث
حدیث کرد ما را پدرم و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از یعقوب بن
یزید از جمیل بن دراج که گفت شنیدم از حضرت امام رضا ع که میفرمود که
بدرستیکه من دوست میدارم که مؤمن محدث باشد گفت که گفتم یا ابن
رسول الله محدث چیست فرمود محدث بمعنی مفهم است یعنی فهمانیده
شده و الهام کرده شده یعنی باید سعی کند و خود را قابل کند که خدا چیزها
بدون واسطه احدی باو بفهماند باب در بیان معنی سوء حدیث کرد
ما را پدرم و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن
خالد از پدرش از عبد الله بن سنان از خلف بن حماد از مردی از حضرت
امام جعفر صادق ع که آنحضرت بیکی از اصحاب خود فرمود که هرگاه اراده کنی

که یا رسول الله

بضم سین مهمله و سکون واو و همزه

کر حجامت کنی پس چون خون بیرون آید از موضع حجامت تو و هنوز قطع نشده
باشد بگو بسم الله الرحمن الرحیم اعوذ بالله الکریم فی حجامتی هذه من العین
فی الدم ومن کل سوء پس فرمود که ای فلان آیا میدانی که چون این عبارت را
گوئی جمع کرده خواهی بود جمیع اسواء را یعنی همه بدیها را ذکر کرده و از آنها
بخدا پناه برده بدرستی که خدای تبارک و تعالی میفرماید که و لو کنت اعلم
الغیب لاستکثرت من الخیر وما مسنی السوء یعنی اگر من غیب میدانستم
خیرات بسیار و مال بیشمار جمع میکردم و اصلا سوء یعنی فقر بمن نمیرسید
و در جای دیگر فرموده است که وکذلک لنصرف عنه السوء والفحشاء
یعنی چنین و چنین کردیم تا آنکه صرف کنیم و باز گردانیم از او سوء را
یعنی زنا یعنی نگذاریم که مرتکب زنا شود و در موضع دیگر میفرماید
که وادخل یدک فی جیبک تخرج بیضاء من غیر سوء یعنی ای موسی دست
خود را در جیب خود کن که بیرون خواهد آمد در حالتی که مثل آفتاب سفید
و نورانی است من غیر سوء یعنی بدون اینکه سفیدی او از برص یا مرض
دیگر باشد بلکه بمحض قدرت کامله و حکمت شامله خود آنرا مثل آفتاب
نورانی خواهیم نمود **باب** در بیان معنی قول حضرت رسول صلعم
در باب حیه یعنی مار که فرمود من ترکها مخافة من تبعتها فلیس منی یعنی

کسی که به بیند ماری را و نکشد او را بجهت خوف از گناه پس نیست از من
حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله
از احمد بن محمد بن خالد از پدرش از فضاله از ابان که گفت کسی سؤال
کرد از حضرت امام علی نقی ع از کسی که ماری را بقتل رساند و خدمت آن
حضرت عرض کرد که بما رسیده است که رسول خدا ص فرموده است که کسی که
به بیند ماری را و واگذارد آنرا و او را نکشد بجهة خوف از گناه کشتن پس
او از من نیست پس آنحضرت فرمود که بلی رسول خدا چنین فرموده است
و اما هرگاه ماری را به بینی که بتو کاری نداشته باشد در و بتو نیاید پس
باکی نیست که تو نیز او را ترک کنی و نکشی **باب** در بیان معنی
سامه و هامه و عامه و لامه حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله از محمد بن
یحیی از محمد بن احمد از موسی بن جعفر از جمعی از اصحاب ما از سلیمن بن خالد
از حضرت امام جعفر صادق ع که کسی پرسید از آنحضرت از معنی قول رسول
خدا ص که فرمود اعوذ بک من شر السامة والهامة والعامة واللامة پس فرمود
که سامه خویشان و اقربای شخص اند که اذیت میرسانند باو و چنانچه گفته اند
الاقارب کالعقارب و هامه هوام الارض و جنبندگان زمین اند و لامه
عبارت است از دیوانگی و نقص عقل از جنون و عامه عامه ناس را گویند که از نیست

بمردم میرسانند **باب** در بیان معنی ذم حدیث کرد ما را پدرم وگفت
که حدیث کرد ما را سعد بن عبدالله از محمد بن حسین از ابی جوزا از حسین
ابن علوان از عمرو بن خالد از زید بن علی از پدرانش از علی بن ابی طالب
که فرمود که رسول خدا صلعم فرمود که در امت من رهبانیة و سیاحت و ذم
یعنی سکوت نمیباشد مترجم گوید که رهبانیة بفتح اول و سکون ثانی مصدر
رهب میباشد و بمعنی خوف است و ماخوذ است از رهبنة نصاری زیرا
که دأب ایشان این بود که راهب میشدند و ترهب اختیار میکردند و بالمرة
دنیا و ما فیها را ترک میکردند و از اهل دنیا عزلت اختیار میکردند و در
کوهها و غارها ساکن میشدند و عبادت خدا میکردند حتی انکه بعضی خود را
خصی مینمودند و زنجیر بگردن خود میکردند و خود را باقسام مختلف
عذاب میکردند پس رسول خدا صلعم نهی کرد اینها را در اسلام و امت خود را از این
طریقه منع فرمود و جهاد در دین اسلام بمنزله رهبانیة است در ملت نصاری
چنانچه رسول خدا صلعم فرموده است علیکم بالجهاد فانه رهبانیة امتی یعنی
بر شما باد بجهاد زیرا که او رهبانیة امت من است یعنی رهبان نصاری
اگر چه دنیا را ترک کرده اند و از لذتهای آن گذشته اند و لکن شکی نیست
در اینکه هیچ ترک و زهدی و عبادتی مثل بذل نفس در راه خدا نیست پس

همچنانکه

همچنانکه نزد نصاری عملی افضل از ترهب نیست در دین اسلام نیز عملی
افضل از جهاد نیست و همچنین سیاحت و دور دنیا گشتن مانند حیوانات
در دین اسلام جایز نیست و همچنین ساکت شدن و تکلم نکردن مانند
براهمه هند در دین اسلام نیست **باب** در بیان معنی توبه نصوح
حدیث کرد ما را پدرم و گفت که حدیث کرد مرا احمد بن یحیی از محمد بن احمد
از احمد بن هلال که گفت سؤال کردم از حضرة امام رضا ع از توبه نصوح
فرمود توبه نصوح آنست که باطن شخص مثل ظاهرش باشد بلکه بهتر از
ظاهرش باشد و نیز حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید و گفت که
حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عیسی از موسی بن قاسم بجلی از علی بن ابی حمزه
از ابی بصیر از حضرة امام جعفر صادق ع در تفسیر قول خدای عز و جل توبوا
الی الله توبة نصوحا که فرمود توبه نصوح آن است که روز چهارشنبه و
پنجشنبه و جمعه روزه بگیری پس توبه کنی و بازگشت نمائی بسوی جناب اقدس
الهی و نیز روایت شده است که توبه نصوح آنست که شخصی از گناهی توبه
کند و قصد کند که ابدا عود نکند بسوی آن **باب** در بیان حسنه دنیا
و حسنه آخرة حدیث کرد ما را محمد بن موسی ابن متوکل و گفت که حدیث کرد ما را
عبدالله بن جعفر حمیری از احمد بن محمد از حسن بن محبوب از جمیل بن صالح از حضرت

امام جعفر صادق در قول خدای عز وجل که فرموده ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی
الآخرة حسنة که فرمود حسنهٔ آخرة رضوان و بهشت است و حسنهٔ دنیا حسن خلق
و وسعت در رزق و معاش است **باب** در بیان معنی دین دنیا و دین
آخرة حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان و گفت که حدیث کرد ما را بکر بن
عبد الله بن حبیب و گفت که حدیث کرد ما را تمیم بن بهلول از پدرش از عبد الله
ابن فضل هاشمی که گفت که بحضرة امام جعفر صادق ع گفتم که یا ابن رسول الله
دین بسیاری بر گردن من میباشد و عیال بسیار دارم و قادر بر حج نیستم
دعائی بمن تعلیم فرما که مداومت نمایم بخواندن آن پس آنحضرة فرمود که
بعد از هر نماز واجبی بگو اللهم صل علی محمد و آل محمد واقض عنی دین
الدنیا و دین الآخرة پس خدمت آنحضرت عرض کردم و گفتم یا ابن رسول الله
دین دنیا را میشناسم و دین آخرة را بفرما چه چیز است فرمود دین آخرة
حج است **باب** در بیان معنی قول مصلی که در تشهد میگوید لله ما
طاب و طهر و ما خبث فلغیره یعنی هر چه پاک و نیکوست برای خداست
و هر چه خبیث و نجس است برای غیر خداست حدیث کرد ما را احمد بن حسن
قطان و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن یحیی بن زکریا قطان و گفت که
حدیث کرد ما را بکر بن عبد الله بن حبیب و گفت که حدیث کرد ما را تمیم بن بهلول

از پدرش

از پدرش از عبد الله بن فضل هاشمی که گفت خدمت حضرت امام جعفر صادق ع
عرض کردم که یا ابن رسول الله چه چیز است معنی اینکه مصلی در وقت تشهد
میگوید لله ما طاب و طهر و ما خبث فلغیره فرمود که مراد از طیب و طاهر کسب
حلال در روزی حلال است و غرض از خبیث ربواست که حرام و نجس است **باب**
در بیان معنی تسلیم در نماز حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان یعنی پنبه
فروش و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن یحیی بن زکریا قطان و گفت که
حدیث کرد ما را بکر بن عبد الله بن حبیب و گفت که حدیث کرد ما را تمیم بن بهلول
از پدرش از عبد الله بن فضل هاشمی که گفت سؤال کردم از حضرت امام
جعفر صادق ع از معنی تسلیم در نماز پس فرمود که تسلیم علامت ایمنی و
تحلیل نماز است پس من گفتم فدای تو شوم چگونه است این بیان فرما فرمود
که در زمان سابق بنای مردم بر این بود که هرگاه کسی وارد میشد بر قومی
و سلام میکرد بر ایشان البته آن قوم ایمن بودند از شر او و هرگاه جواب
میدادند سلام آنکس را پس او نیز ایمن بود از شر آن قوم و هرگاه کسی سلام
نمیکرد آن قوم از شر او ایمن نبودند و هرگاه آن قوم رد سلام او نمیکردند
او ایمن نبود از شر ایشان پس گردانیده شد تسلیم علامت خروج از نماز
و فارغ شدن از آن و جواز سخن گفتن بعد از آن و نشانه ایمنی است از اینکه

چیزی آنرا باطل خواهد نمود و سلام نامیست از نامهای خدا که واقع میشود از
مصلی آیات و ملکی که خدا موکل کرده است ایشانرا بر او یعنی همیشه خدا بلا
بر شما و حافظ و نگاهبان شما باد **باب** در بیان معنی دار السلام حدیث
کرد مارا موسی بن اسحق قاضی و گفت که حدیث کرد مارا ابو الحسن احمد بن
محمد بن صقر دیرکی و گفت که حدیث کرد مارا ابو بکر بن ابی شیبه و گفت که
حدیث کرد مارا جریر بن عبد الحمید از عبد العزیز بن رفیع از ابی ظبیان
از ابن عباس که گفت دار السلام بهشت است که اهل آن سالم اند از جمیع آفات
و عاهتها و امراض و اسقام و مرگ و پیری برای ایشان نیست و تغیر احوال یعنی واسقام برد
گردیدن از حالی بسوی حالی دیگر برای ایشان نمیباشد و همیشه معزز و
مکرم اند و اصلا ذلت و خواری برای ایشان نیست و همیشه غنی اند و هرگز
فقیر نمیشوند و همیشه سعادتمند اند و هرگز شقی نمیشوند و همیشه شاد و خرم اند
و هرگز هم و غم عارض ایشان نمیشود و همیشه حی اند و ابدا مرگ برای ایشان
نخواهد بود پس بعضی که از اهل بهشت اند میباشند در قصرهای چند از
در و مرجان که درهای آن قصرها گشاده شده است بسوی عرش رحمت
و ملائکه رحمت از هر دری داخل میشوند و میگویند سلام علیکم بما صبرتم
فنعم عقبی الدار یعنی سلام بر شما باد ای بندگان مؤمن خدا بسبب صبری

که کردید

که کردید در دنیا بر بلاها و سختیهای آن و نیز از حضرت امام جعفر صادق
مرویست که در قول خدای عز و جل والله یدعوا الی دار السلام فرمود که سلام
خداست و دار او یعنی خانه اش که خلق کرده است برای دوستانش بهشت است
باب در بیان معنی آن هفت کلمه که حکیمی از حکما بسبب آنها هفتصد فرسخ
بعقب حکیمی رفت حدیث کرد مارا احمد بن محمد بن یحیی عطار و گفت که حدیث
کرد مارا پدرم از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری و گفت که حدیث کرد مارا
ابو عبد الله رازی و نام او عبد الله بن احمد بود از حسن بن علی بن ابی عثمان
از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود حکیمی دنبال حکیمی هفتصد فرسخ رفت
برای هفت کلمه پس چون بآن حکیم رسید گفت ای حکیم چه چیز است که بلند
تر است از آسمان و چه چیز است که وسیع تر است از زمین و چه چیز است
که از دریا غنی تر است چه چیز است که از سنگ صلب تر است چه چیز است
که حرارت او از آتش بیشتر است چه چیز است که از زمهریر سردتر است
چه چیز است که از کوههای بلند سنگین تر است پس آن حکیم گفت که ای برادر
بدانکه حق از آسمان رفیع تر است و عدل وسیع است از زمین و غنای
نفس بیشتر است از غنای دریا و دل کافر از سنگ سخت تر است و
حریص که بسیار حریص است حرارت او از آتش بیشتر است و یأس نومید

از رحمت خدای عز و جل برون تن از زمهریر اشد است و بهتان بر کسی
بر ما است از آنچه بر آن است ز کوه های سنگین تر است **باب** در بیان معنی
اشراف امت حدیث کرد ما را ابو الحسن محمد بن احمد بن اسدی و گفت
که حدیث کرد ما را عمر بن ابی عیلان ثقفی و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن
سعید جرجانی و گفت که حدیث کرد ما را سهل بن سعید از ضحاک از ابن
عباس که گفت که رسول خدا ص فرمود که اشراف و بزرگان امت من حاملین
قرآن اند و آنهائی اند که شبها بیدارند و مشغول عبادت پروردگارند
و نیز مرویست که جبرئیل امین نزد حضرت سید المرسلین آمد و گفت ای
محمد عمر قدر میخواهی زنده باش و زندگانی کن آخر بمیری و هر کرا خواهی دوست
دار آخر از او مفارقت خواهی کرد و هر کار میخواهی بکن البته جزاء
عمل بتو میرسند و بدانکه شرافت مرد بشب خیزیست و عزت او باستغنا
از مردم و سؤال نکردن از ایشان **باب** در بیان معنی قول حضرت رسول
که فرمود ما اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء علی ذی لهجة اصدق من ابی ذر
یعنی سایه نینداخته است آسمان بر صاحب زبانی راستگوتر از ابو ذر
و بر نداشته است زمین کسی را راستگوتر از ابو ذر حدیث کرد ما را ابو الحسن
محمد بن عمر بن علی بصری و گفت که حدیث کرد ما را ابو عبد الله عبد السلام

ابن محمد

ابن محمد بن هرون هاشمی و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عقبه شیبانی
و گفت که حدیث کرد ما را ابو القاسم خضر بن آبان از ابی هدبه ابراهیم بن
هدبه بصری از انس بن مالک که گفت روزی ابو ذر رحمه الله بمسجد رسول
خدا ص آمد و گفت که ندیدم هرگز مثل آنچه دیشب دیدم امر عجیبی دیدم مردم
گفتند که چه دیدی دیشب گفت دیدم که رسول خدا ص از خانه اش بیرون آمد
و دست علی بن ابی طالب را گرفت و رفتند بقبرستان بقیع و من نیز عقب
ایشان میرفتم تا رسیدند بمقابر اهل مکه پس رسول خدا ص رفت بسوی قبر
پدرش و دو رکعت نماز را در آنجا گذارد پس ناگاه قبر شکافته شد و عبد الله
پدر آن سرور نشسته بود و میگفت اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده
و رسوله پس رسول خدا فرمود ای پدر ولی تو کیست عبد الله گفت ای
فرزند ولی چیست رسول خدا فرمود ولی این جوان علی بن ابی طالب است پس
عبد الله گفت و اشهد ان علیا ولیی رسول خدا فرمود ای پدر باز گرد
بسوی باغ و بوستان خود بعد از آن رفت بسوی قبر مادرش آمنه و همان
کاری که نزد قبر پدرش کرده بود آنجا نیز کرد پس ناگاه قبر شکافته شد و مادرش
میگفت اشهد ان لا اله الا الله و انک نبی الله و رسوله پس رسول خدا
فرمود ای مادر ولی تو کیست آمنه گفت ای فرزند ولی چیست رسول خدا ص

فرمود ولی این جوان علی بن ابی طالب است پس آمد گفت واشهد ان علیا
ولیی پس رسول خدا فرمود برگرد ای مادر بمنزل و ماوای خود چون
کلامش را تمام کرد اکثری از اهل مسجد او را تکذیب کردند و دست بر
او گذاردند و گفتند بروای ابوذر و دیگر این دروغها مگو و چون
بحضرت رسول رسیدند گفتند یا رسول الله امروز کسی دروغی بر تو
بست رسول خدا فرمود چه چیز است وکی دروغ بر من بست گفتند
جندب چنین و چنین از تو نقل کرد پس رسول خدا فرمود که زمین
بر نداشته است و آسمان سایه نینداخته است بر هیچ صاحب زبانی
راست گوتر از ابی ذر عبد السلام بن محمد میگوید که این حدیث را بر ابن جراحی یعنی
محمد بن عبد الاعلی عرض کردم گفت آیا نشنیدهٔ و ندانی که رسول خدا ع
فرمود که جبرئیل نزد من آمد و گفت که خدای عز و جل حرام کرده است
آتش را بر آن صلبی که ترا از او بیرون آمده و بران شکمی که ترا بر داشت
و بران پستانی که ترا شیر داد و بر آن کناری که ترا پرورید مترجم
گوید که غرض جراحی از نقل این حدیث صحت قول ابوذر و صدق گفتار اوست
و نیز از مردی مروی است که گفت بحضرة امام جعفر صادق ع گفتم که آیا
نیست چنین که رسول خدا ع درباره ابوذر فرمود که زمین بر نداشته است

و آسمان

و آسمان سایه نینداخته است بر صاحب لهجهٔ راست گوتر از ابوذر فرمود
بلی آنرا میگوید که پس گفتم که هرگاه چنین است پس رسول خدا ع کجاست
و امیر المؤمنین و حسنین کجایند و حال آنکه ایشان نیز زیر آسمان اند
آنحضرت فرمود که امروز سال چند ماه است گفتم دوازده ماه است فرمود
چند ماه از آنها ماه حرام است که حرمت آنها واجب است و قتال در آن حرام
است گفتم چهار ماه فرمود که ماه رمضان آیا از آن جمله است گفتم نه فرمود
که بدرستی که در ماه رمضان شبی است که افضل است از هزار ماه بدرستی که
ما ها خانوادهٔ میباشیم که احدی را بر ما قیاس نتوان کرد ما ها از شما جدا ایم
نقل ما نقل دیگر است و قصهٔ ما قصهٔ دیگر **باب** در بیان معنی قول حضرة
امام جعفر صادق ع که فرمود من طلب الریاسة هلک یعنی هر که طلب ریاست
کند و طالب آن باشد البته هالک است و هلاک میشود حدیث کرد ما را
پدرم و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله و گفت که حدیث کرد ما را
محمد بن حسین و گفت که حدیث کرد ما را ابو حفص محمد بن خالد از برادرش
سفیان بن خالد که گفت که حضرت امام جعفر صادق ع فرمود ایاک و الریاسة
فما طلبها احد الا هلک یعنی بپرهیز از ریاست و طلب کردن آن زیرا که
طلب نکرده است آنرا احدی مگر اینکه هلاک شده است و بدوزخ رفته است

پس من عرض کردم که فدای تو شوم پس همه ما هالکیم وهلاک خواهیم
شد بجهة اینکه احدی از ما نیست مگر اینکه دوست میدارد که مردم او را در
مجالس ذکر کنند و بسوی او بروند و از او چیزها اخذ کنند پس فرمود که
مراد این نیست که تو فهمیدی بلکه مراد این است که مردی را بدون حجت و برهان
نصب کنی وامام خود دانی وهرچه میگوید تصدیقش کنی ومردم را بسوی او
دعوت کنی وبمتابعت او خوانی **باب** در بیان معنی قول حضرت صادق

که فرمود من تعلم علما لیماری به السفهاء او یباهی به العلماء او لیصرف وجوه
الناس الیه فهو فی النار یعنی کسی که طلب کند علمی را و بیاموزد آنرا برای
اینکه مجادله کند ومنازعه نماید بآن با سفهاء یا برای اینکه مفاخرت کند
بآن بر علماء یا برای اینکه عامه خلق را رو بخود کند وسر بخود نماید پس البته
آنکس در آتش است حدیث کرد مارا عبدالواحد بن محمد بن عبدوس که گفت
که حدیث کرد مارا علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری از حمدان بن سلیمان
از عبدالسلام بن صالح هروی که گفت که شنیدم از حضرت امام رضاء
که فرمود رحمت خدا بر بنده باد که احیا کند امر ما را پس من گفتم یا بن
رسول الله چگونه احیا کند امر شما را فرمود طلب کند علوم ما را و یاد گیرد
آنها را وتعلیم نماید آنها را بمردم پس بدرستیکه اگر چنانچه مردم میدانستند

ومیفهمیدند

ومیفهمیدند محاسن وخوبیهای کلام ما را البته متابعت میکردند ما را
پس من گفتم یا بن رسول الله از حضرت امام جعفر صادق به ما رسیده است که
آنحضرت فرموده که هر که بیاموزد علمی را برای اینکه مجادله کند با سفهاء
یا آنکه فخر کند بر علما یا آنکه مردم را رو بخود کند وسر بخود نماید پس او
در دوزخ خواهد بود پس آنحضرت فرمود که راست گفته است و درست
فرموده است جد من آیا میدانی که سفهاء کیانند عرض کردم نه یا بن رسول
الله فرمود سفهاء مخالفین ما یند که متلبس بلباس علم وتقوی اند
و در حقیقة از این دو صفت عاریند آیا میدانی که کیستند علماء عرض
کردم نه یا بن رسول الله فرمود علماء آل محمدند که خدا واجب کرده است
اطاعت ودوستی ایشانرا بر خلایق بعد از آن فرمود که میدانی که مراد از
اینکه مردم را رو بخود کند چیست عرض کردم که نه فرمود مراد این است که
ادعا کند امامت و پیشوائی را برای خود بدون حق و بدون حجت و برهان

باب در بیان معنی استئکال بعلم یعنی خوردن مال مردم بواسطه علم
وعلم را آلت مال مردم خوردن گردانیدن حدیث کرد مارا احمد بن محمد بن
هیثم عجلی وگفت که حدیث کرد مارا احمد بن یحیی بن زکریا قطان وگفت که
حدیث کرد مارا بکر بن عبدالله بن حبیب از تمیم بن بهلول از پدرش از

محمد بن سنان از حمزه بن حمران که گفت که شنیدم از حضرت امام جعفر صادق ع
که فرمود کسی که بخورد مال مردم را بواسطهٔ علم البته آخر فقیر و محتاج
میشود پس من عرض کردم که فدای تو شوم بدرستی که در میان شیعیان
و دوستان تو کسانی میباشند که متحمل شده اند علوم شما را و تحصیل
کرده اند آنها را و نشر میکنند علوم شما را در میان شیعیان شما
و مردم باین جهة اکرام میکنند ایشان را و احسان میکنند بایشان
و هدایا برای ایشان میبرند پس آنحضرت فرمود که اینها مستأکل بعلم
نیستند یعنی اینها را نمیگویند که مال مردم را بواسطه علم میخورند و علم
آلت خوردن مال مردم کرده اند بلکه مستأکل بعلم یعنی آنهائی که علم را آلت
خوردن مال مردم کرده اند جماعتی اند که فتوی میدهند بدون علم و حق
را باطل میکنند و باطل را حق میکنند بجهت مال دنیا لعنت خدا بر ایشان باد

باب در بیان معنی اینکه روایت شده است که هرکه صورت درست
کند یا سگی را فرا گیرد پس آن کس از دین اسلام خارج است حدیث کرده
ما را احمد بن علی ماجیلویه از عمش محمد بن ابی القاسم از احمد بن ابی عبدالله
از هیثمی بسندی که رسانید آن بحضرت امام جعفر صادق ع که آنحضرت فرمود
که کسی که صورت بسازد یا سگی را فرا گیرد پس از دین اسلام بیرون رفته است

پس شخصی

پس شخصی خدمت آنحضرت عرض کرد و گفت که پس در این صورت بسیاری
از مردم هلاک شده اند و از دین اسلام بیرون رفته اند پس آنحضرت
فرمود که مراد نه اینست که شما فهمیدید بلکه مقصود من این بود که کسی
پیش خود دینی غیر دین خدا و رسول ابتدا کند و مردم را بسوی آن بخوانند
یا آنکه کسی را که دشمن ما اهل بیت است بگیرد و نگاه دارد و آب و نان
باو دهد البته آنکس از دین اسلام بیرون رفته است **باب** در بیان
معنی اینکه روایت شده است از حضرت امام محمد باقر ع که فرمود
اذا عرفت فاعمل ما شئت یعنی هرگاه شناختی و معرفت برای تو حاصل
شد پس هرچه خواهی بکن حدیث کرد ما را پدرم خدا رحمت کند او
و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن
عیسی از پدرش از علی بن نعمان از فضیل بن عثمان که گفت کسی
از حضرت امام جعفر صادق ع سؤال کرد و گفت که این جماعت بیکار
از پدرت روایت میکنند و میگویند که پدرت گفته است که هرگاه معرفت
بامام رسانیدی دیگر هر کار میخواهی بکن گناهی برای تو نیست پس آن
حضرت فرمود که خدا لعنت کند ایشان را چه میفهمند و چه میدانند که پدرم
چه گفته است و مقصودش چه بوده است پدرم فرموده است که هرگاه

حق را دانستی وشناختی پس هر قدر از اعمال حسنه که خواهی بکن که قبول میکنند
آنرا از تو خواه کم باشد خواه بسیار هر قدر باشد وهر گونه عملی که باشد بعد از
معرفت مقبول درگاه احدیت است **باب** در بیان معنی اینکه مردی برادری
میگوید جزاک الله خیرا یعنی خدا ترا جزای خیر دهد حدیث کرد ما را پدرم
رحمه الله وگفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار از احمد بن محمد از
حسین بن اعین برادر مالک بن اعین که گفت که سؤال کردم از حضرت امام جعفر
صادق ع وگفتم یا بن رسول الله اینکه مردی برادرش میگوید جزاک الله خیرا
مرادش چه چیز است فرمود که بدرستی که خیر نهریست در بهشت که از نهر کوثر
بیرون میآید ومنبعش نهر کوثر است ونهر کوثر از ساق عرش بیرون میآید
ومنازل اوصیا وشیعیان ایشان بالای نهر کوثر است وبر دو طرف آن
نهر کنیزکان بسیار خوش خو وخوش رو روییده اند وهر وقت که یکی از
ایشان را از کنار آن نهر میکنند میرویند دیگری بجای او میروید ونام
آن کنیزها نام آن نهر است چنانچه خداوند عالمیان از آن اخبار داده
وفرموده فیهن خیرات حسان یعنی در آن باغها یا نهرها است کنیزهای
خوش خوی خوش رو که مثل ایشان چشمی ندیده وگوشی نشنیده پس هرگاه
مردی برادرش بگوید جزاک الله خیرا مرادش از چنین آن منازلیست که

خدای

خدای عز وجل برای بندگانش مهیا فرموده است **باب** در بیان معنی
قول امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع برای آن مردی که بآنحضرت گفت ترا دوست
میدارم اعدّ للفقر جلبابا یعنی مهیا کن برای فقر پیراهنی را یعنی پوششی را
حدیث کرد ما را پدرم وگفت که حدیث کرد ما را احمد بن ادریس از محمد بن
احمد از محمد بن حسین از منصور از احمد بن خالد از احمد بن مبارک که
گفت مردی بحضرت امام جعفر صادق ع گفت شنیده ایم که مردی بحضرت
امیر المؤمنین گفت که یا امیر المؤمنین من دوست میدارم ترا پس آن
حضرت فرمود که هرگاه راست میگویی آماده کن برای فقر پیراهنی یعنی
پوششی را پس حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که حدیث چنین نیست
که تو شنیده بلکه امیر المؤمنین ع چنین فرمود که آیا مهیا کرده برای روز
فقر واحتیاج خود یعنی روز قیامت پوششی یعنی اگر مرا دوست میداری
متابعت کن مرا وبرای فقر وفاقه خود یعنی روز قیامت پیراهنی وپوششی
درست کن **باب** در بیان معنی قول حضرت امام جعفر صادق ع که فرموده
که گاه هست که مردی از خانه بیرون میرود پس مراجعت میکند وحال آنکه
اصلا خدا را یاد نکرده وبخاطرش هم نگذشته پس مملو میشود وپر میگردد
صحیفه عملش از حسنات حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه از عمش محمد بن

حضرت

ابي القاسم از محمد بن علي كوفي از حكم بن مسكين از ثعلبه بن ميمون از
امام جعفر صادق ع كه بعضي اوقات هست كه شخصي از منزلش بيرون ميرود
و بر ميگردد و حال آنكه مطلقا ياد خدا نبوده پس مملو ميشود نامهٔ عملش از
حسنات راوي گفت كه پس گفتم يابن رسول الله چگونه است اين وجه
طور ميشود كه شخصي عمل نيكي از او صادر نشود و در ياد خدا هم نباشد و از
ذكر خدا و فكر روز جزا غافل باشد و خود بخود نامهٔ عملش پر شود از حسنات
پس آنحضرت فرمود كه بلي شخصي از خانه بيرون آيد و ميگذرد به بقوعي كه مشغول
ذكر ما اهل بيت ميباشند و ما را بنيكي ياد مينمايند چون او را مي بينند با يكديگر
ميگويند كه ساكت شويد كه اين شخص از دوستان ايشان است پس همراه است
آن ملكي كه موكل است بر آن شخص و اعمالش را مينويسد بر رفيقش ميگويد
بنويس كه هيبة آل محمد في فلان اليوم يعني امروز بسبب فلان شخص فلان
جماعت ترسيدند كه نام آل محمد را ذكر نمايند و ايشان را به بدي ياد نمايند

باب در بيان معني موجبتين حديث كرد ما را پدرم رحمه الله گفت
حديث كرد ما را سعد بن عبد الله از يعقوب بن يزيد از حماد از حريز از
زراره كه گفت كه حضرت امام محمد باقر ع فرمود لا تنس الموجبتين يعني فراموش
مكنيد آن دو امر را كه بعد از هر نماز واجب ميباشند پس من عرض كردم

بضم ميم و سكون واو و فتح جيم معجمه و باء موحده بصيغه تثنيه

يابن

يابن رسول الله موجبتان چيست فرمود سؤال كردن از بهشت و پناه بخدا
بردن از آتش

باب در بيان معني حديثي كه روايت شده است كه حضرت
امام جعفر صادق ع فرمود ان من سعادة المرء خفة عارضيه يعني از جملهٔ علامتها
و نشانهاي سعادت مرد خفت دو عارض است يعني حركت دو صفحهٔ روي آن است
بجهة ذكر خدا پس خفت عارضين كنايه است از كثرت ذكر و بعضي گفته اند
كه خفت عارضين كنايه است از قلت ريش و بعضي گفته اند كه مراد از خفت
عارضين قلت موهائي است كه بر جانب بالاي ريش ميرويد حديث كرد ما را
پدرم و گفت كه حديث كرد ما را احمد بن يحيي از محمد بن يحيي اشعري از علي بن
ابراهيم جعفري كه گفت كه حضرت امام جعفر صادق ع فرمود كه از سعادت مرد
است خفت دو عارض او پس فرمود كه و نيست اين از سعادت بلكه سعادت
مرد خفت دو ماضغ اوست يعني خفت دو طرف ريش او كه بيخ دندان با او
پيوسته است و مراد سرعت حركت ماضغين است براي تسبيح و ذكر خدا

باب در بيان معني سنت و خصلتي كه از خدا است و سنت و خصلتي
كه از رسول خدا است و سنت و خصلتي كه از ولي خدا است حديث كرد ما را
علي بن احمد بن محمد بن و گفت كه حديث كرد ما را محمد بن ابي عبد الله كوفي
از سهل بن زياد آدمي از مبارك غلام علي بن موسي الرضا ع از آنحضرت كه

و وجود بینات مؤمن مؤمن مگر اینکه در او سه خصلت بوده باشد یکی
خصلتی که از پروردگارش است یکی خصلتی که از پیغمبرش است یکی خصلتی
که از ولیش است اما آن خصلتی که از پروردگارش است کتمان سرّ است
چنانچه خدای عز و جل فرموده است که عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه
احدا الا من ارتضی من رسول یعنی اوست دانای غیب و نهان و مطلع
نمیگرداند احدی را بر غیبش مگر کسی را که به پسندد او را مثل پیغمبر یا وصی
پیغمبر و اما آن خصلتی که از پیغمبر خداست پس مداراة و ملایمت با مردم است
پس بدرستی که خدای عز و جل امر فرموده است پیغمبرش را بمدارات نمودن
با مردم چنانچه فرموده است خذ العفو و امر بالمعروف و اعرض عن
الجاهلین یعنی بگیر عفو را و آن را شیوهٔ خود کن و امر کن بمعروف و
اعراض کن از جاهلین و نادانان و اما آن خصلتی که از ولیش میباشد
پس صبر است بر سختیهای زمانه چنانچه میفرماید والصابرین فی
البأساء والضراء وحین البأس اولئک الذین صدقوا و اولئک
هم المتقون یعنی آنهائی که صبر کننده اند در بأساء والضراء یعنی در وقت
بیماری و قحط ایشانند آنکسانی که صادق اند در دوستی و بندگی ما
و ایشانند آنها که پرهیزکارانند **باب** در بیان معنی غیبت و بهتان

حدیث کرد ما را احمد بن موسی بن متوکل و گفت که حدیث کرد ما را عبد الله
ابن جعفر حمیری از احمد بن عیسی از حسن بن محبوب از عبد الرحمن سیابه
از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود بدرستی که غیبت آنست که بگوئی
در بارهٔ برادر مؤمنت چیزی را که خدا پوشیده است آن را بر او و بهتان
آنست که بگوئی در باب برادرت چیزی که در او نیست **باب** در بیان
معنی ذو الوجهین یعنی دو رو و ذو اللسانین یعنی دو زبان حدیث
کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار
و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسین بن ابی الخطاب از حسن بن علی
ابن فضال از علی بن نعمان از عبد الله بن مسکان از داود بن فرقد از
۱۴ ابی شیبه زهری از حضرت امام محمد باقر ع که فرمود که بدترین بندگان
آن بنده ایست که صاحب دو رو و صاحب دو زبان باشد خوش آمد میگوید
و مدح میکند برادرش را در حضور و پیغوره او را یعنی غیبت میکند در
غیاب اگر عطا کرده شود حسد میورزد بر او و اگر مبتلا شود مخذول و ذلیل
گرداند او را و شماتت مینماید بر او و نیز حضرت امام جعفر صادق ع فرمود
که کسی که ملاقات کند مردم را برو و غایب شود از ایشان بروی
دیگر بیاید روز قیامت در حالتی که برای اوست دو زبان از آتش **باب**

در بیان معنی نسبت اسلام و صفت آن حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه
از عمش محمد بن ابی القاسم از احمد بن محمد بن خالد از پدرش از محمد بن
یحیی از غیاث بن ابراهیم از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود که روزی
امیرالمؤمنین ع فرمود که هر اینه وصف خواهم کرد اسلام را وصفی کردنی
که احدی قبل از من وصف نکرده باشد او را و احدی بعد از من وصف نکند
او را مگر بهمان نحوی که من وصف میکنم بدانکه اسلام عبارتست از تسلیم
و انقیاد یعنی گردن نهادن و تسلیم عبارت است از تصدیق یعنی
باور کردن و راست شمردن و تصدیق عبارت است از یقین و جزم
و یقین عبارتست از اداء یعنی اداء کردن آنچه بر تو است و اداء عبارت است
از عمل بجهة اینکه مؤمن دین خود را از پروردگار خود اخذ کرده است
نه از رای خود پس مقتضای اسلام این است که شخص مسلم عمل کند با حکم
پروردگارش او را امر کرده است بان ای مردمان دین خود را محافظت کنید
و متمسک شوید بان مبادا که احدی برگرداند شما را و بیرون برد شما را
از آن دین شما دین است بجهت انکه سیئه در این دین بهتر است از حسنه
در غیر این دین زیرا که سیئه در این دین بخشیده میشود و حسنه در غیر این
دین مقبول نمیشود باب در بیان معنی اسلام و ایمان حدیث کرد ما را

محمد بن حسن و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از عباس بن
معروف از عثمن بن عیسی از سماعة بن مهران که گفت سؤال کردم از حضرت
امام جعفر صادق ع از معنی ایمان و اسلام و گفتم آیا فرقی میانست میان
ایمان و اسلام یا نه پس فرمود که میخواهی که مثلی برای تو بزنم عرض کردم
البته میخواهم و دوست میدارم که مثلی در این خصوص برای من بزنی که
خوب بفهمم فرق میان این دو را پس فرمود که مثل ایمان از اسلام و نسبت آن
با این مثل نسبت کعبه است بحرم بشباهت که شخص در حرم است ولکن
در کعبه نیست ولکن نمیشود که شخص در کعبه باشد مگر اینکه در حرم باشد
همچنین بشباهت که شخص مسلم است اما مؤمن نیست ولکن نمیشود که
مؤمن باشد مگر اینکه مسلم هم باشد سماعة میگوید که پس عرض کردم که آیا
چیزی بیرون میبرد شخص را از ایمان یا نه فرمود بلی گفتم بسوی چه
چیز بیرون میبرد او را فرمود بسوی اسلام یا کفر و فرمود که هرگاه شخص در
کعبه باشد و ناگاه و بی اختیار بول کند او را از کعبه بیرون میکنند ولکن
از حرم بیرون نمیکنند و هرگاه از حرم بیرون آید و جامه خود را بشوید
و خود را پاک کند پس منع نمیکنند او را از اینکه داخل کعبه شود و هرگاه داخل
کعبه شود و عمدا از روی عناد بول کند او را از کعبه و حرم بیرون میکنند

محمد بن

سرّ حکم گردید که ظاهر آن است
که اگر در مسجد الحرام نیز معاند
بر او کند واجب القتل است زیرا
که عناد با آن عناد با خدا
و رسول است م

و کردنش را نیز نشد و از حضرت امام رضا ع مرویست که فرمود ایمان اعتقاد
بجنان و اقرار بلسان و عمل بجوارح و ارکان است و غیر از این نیست
از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که فرمود که رسول خدا ص فرمود که
نیست ایمان بتحلی ظاهری که شخص خود را بظاهر ایمان متحلی کند بلکه ایمان چیزی است
که ثابت باشد و رسوخ کرده باشد در قلب و عمل نیز مصدق و همراه او باشد
و نیز مرویست که رسول ص فرمود که ایمان اقرار بلسان و عمل بارکان است که
روزی رسول خدا ص حارثة بن نعمان انصاری را ملاقات کرد پس فرمود که
چگونه صبح کردی و بر چه حالت صبح نمودی ای حارثه حارثه گفت یا رسول
الله صبح کردم با ایمان کامل و یقین محکم رسول خدا فرمود ای حارثه برای
هر ایمانی حقیقتی است و برای هر حقیقتی علامت و نشانه ایست پس حقیقت
ایمان تو چیست و علامت آن کدام است حارثه گفت یا رسول الله علامت ایمان
و نشانه یقین من این است که نفس خود را در دنیا زاهد گردانیدم و او را بیزار
گردانیدم از دنیا شبهای خود را بیدار داشته‌ام و روزهای خود را تشنه داشته‌ام
و در حالتی بهم رسانیده‌ام و یقینم بمرتبه رسیده که گویا نظر میکنم بسوی عرش
پروردگارم که نزدیک گردانیده شده است و نصب شده است برای حساب
و گویا می‌بینم اهل بهشت را در بهشت که با یکدیگر آمد و شد مینمایند و بزیارت

یکدیگر

یکدیگر میروند و در تنعم اند و گویا اهل دوزخ را می‌بینم که در عذاب و عقابند
و استغاثه مینمایند و گویا زفیر و آواز جهنم در گوش من است بالجمله مجموع
آنچه تو خبر داده که در آخرة میباشد همه را گویا مشاهده میکنم و می‌بینم
یا رسول الله پس رسول خدا ص فرمود که حقا که تو مؤمنی که منور کرده است
خدا دل ترا بنور ایمان پس ثابت باش بر این حالت خدا ترا ثابت بدارد
و نیز از حضرت امام محمد باقر ع مرویست که فرمود که رسول خدا ص در بعضی
از سفرها بقافله برخورد اهل قافله گفتند السلام علیک یا رسول الله
رسول خدا ص بعد از رد سلام فرمود که شما چه کسانید گفتند ما مؤمنانیم
فرمود حقیقت و علامت ایمان شما چیست گفتند رضا بقضای الهی و تسلیم
نمودن امر او و مفوض نمودن امور خود باو پس رسول خدا ص فرمود که
حقا که اینها علما و حکما و دانایان اند که نزدیک است که از جهة علم و
حکمت و یقین بمرتبه انبیاء و مرسلین برسند پس روی مبارک بآن
جماعت کرده فرمود پس اگر شما راست میگوئید پس بنا نکنید عمارتی را که
در آن ساکن نمیشوید و جمع مکنید چیزی را که نمیخورید و بپرهیزید
از آن خداوندی که بازگشت همه شما بسوی اوست **باب** در بیان
معنی صبغة الله حدیث کرد ما را پدرم خدا رحمت کند او را و گفت که حدیث

کرد مارا سعد بن عبدالله از احمد بن محمد از پدرش از فضالة بن ایوب از ابان
از حضرت ابی عبدالله در قول خدای عز وجل صبغة الله ومن احسن من الله صبغة
که فرمود صبغة الله اسلام است **باب** در بیان معنی خلق عظیم حدیث
کرد مارا پدرم رحمه الله وگفت که حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله وگفت که حدیث
کرد مارا سعد بن عبدالله از احمد بن محمد از پدرش از فضاله از ابان از ابی
الجارود از حضرة امام محمد باقر ع در قول خدای عز وجل انک لعلی خلق عظیم
که فرمود که مراد از خلق عظیم اسلام است وبنابر روایت دیگر شده است که خلق
عظیم دین عظیم است **باب** در بیان معنی قول ائمه صلوات الله علیهم
که فرموده اند ان حدیثنا صعب مستصعب حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله
وگفت که حدیث کرد مارا احمد بن ادریس از حسین بن عبدالله از محمد بن عیسی بن
عبید از بعضی از اهل مداین که گفت نوشتم بحضرت امام حسن عسکری ع که روایت
شده است از پدران شما که گفته اند ان حدیثنا صعب مستصعب لا یحتمله ملک
مقرب ولا نبی مرسل ولا مؤمن امتحن الله قلبه للایمان معنی این حدیث چیست
بیان فرمایید آنحضرت ع در جواب نوشتند که معنی حدیث این است که حدیث آل
محمد یعنی شرافت ذات ونورانیت نفوس وعلوم واخلاق ایشان ووقوف
داشتن ایشان بر اموری که غیر ایشان را قدرت بر آن نیست مثل علم بامور غیبیه

واسرار

واسرار الهیه واطلاع بر اوضاع فلکیه واخبار بوقایع گذشته وآینده وامثال
اینها فی حد ذاته بسیار مشکل است وتحمیل آنها نیز بسیار دشوار است
وهیچ ملکی متحمل نمیشود آنرا ودر دل نگاه نمیدارد مگر اینکه برساند آنرا بملکی
دیگر وهیچ پیغمبری متحمل نمیشود آنرا مگر اینکه برساند آنرا به پیغمبر دیگر مثل
خودش ونیز هیچ مؤمنی متحمل آن نمیتواند شد وآنرا در دل نمیتواند نگاه
داشت مگر اینکه برساند بمؤمنی دیگر مثل خودش یعنی حدیث آل محمد وقصص
ایشان وعجایب وغرایب امور واحوال ایشان بجهة کثرت غرابت وشدت
حلاوتی که دارد هیچ یک از این طوایف ثلثه نمیتوانند که متحمل شوند آنرا و
بشنوند ودر دل نگاه دارند وبروز ندهند لا محاله بروز میدهند وبدیگری
که مثل خودشان امین باشد وقابلیت داشته باشد میرسانند **باب**
در بیان معنی مدینه حصینه حدیث کرد مارا ابو الحسن علی بن حسین بن
سفیان بن یعقوب بن حارث بن ابراهیم همدانی در خانه اش در کوفه
وگفت که حدیث کرد مارا ابو عبدالله جعفر بن احمد بن یوسف ازدی وگفت
حدیث کرد مارا علی بن یزید خیاط وگفت که حدیث کرد مارا عمرو بن ربیع از
شعیب حداد که گفت شنیدم از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود حدیث ما
وقصه ما دشوار است کسی را قدرت آن نیست که کنه آنرا بفهمد وهیچکس ایمان

غنیا و رهبان و تصدیق نمیکنند آنرا حقیقه مگر ملک مقرب یا پیغمبر مرسلی
یا بندهٔ مؤمنی که امتحان کرده باشد خدا دل او را برای قبول ایمان یا مدینهٔ
حصینه راوی گفت که خدمت آنحضرت عرض کردم که یا ابن رسول الله مدینهٔ
حصینه چیست فرمود قلب مجتمع یعنی دل جمع و خاطر مطمئن یعنی کسی که از ما
سوی الله اعراض نموده و خاطر شرا از این و آن فارغ ساخته و همگی هوای خود را
متوجه مبدء و معاد کرده باشد **باب** در بیان معنی قول حضرت امام محمد
باقر که فرمود نمی رسد احدی بحقیقة ایمان مگر اینکه موت را دوست تر دارد
از حیوة و فقر را دوست تر دارد از غنا و مرض را دوست تر دارد از صحت حدیث
کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن
ابی عبد الله از محمد بن علی از حارث بن حسن طحان از ابراهیم بن عبد الله
از فضیل بن یسار از حضرت امام محمد باقر که فرمود احدی از شماها بحقیقه
ایمان و درجه یقین نمیرسد تا وقتی که یافت شود در او سه خصلت اول اینکه
موت را دوستتر از حیات دارد دوم اینکه فقر را بیش از غنا خواهد سیم اینکه
مرض را زیاده از صحت طلبد راوی میگوید که پس عرض کردم که کیست چنین
یا ابن رسول الله فرمود همه شماها این طورید پس فرمود که کدام یک از این
دو چیز نزد شما دوستتر است آیا بمیرید در دوستی ما شما را خوشتر میآید یا آنکه

زنده باشید و دشمن ما باشید پس من گفتم که موت در دوستی شما بخدا قسم
محبوبتر است نزد ما از زنده بودن با دشمنی شما پس فرمود که و هم چنین
فقر و غنا و مرض و صحت من گفتم بلی والله چنین است فقر در دوستی شما
محبوبتر است نزد ما از غنا در دشمنی شما و مرض در دوستی شما محبوبتر
بیش ما از صحت در دشمنی شما **باب** در بیان معنی قرآن و فرقان حدیث
کرد ما را محمد بن احمد و گفت که حدیث کرد ما را ابو اسحق یعنی ابراهیم بن
هاشم از دیگری از حضرت امام جعفر صادق و گفت که سؤال کردم از آن
حضرت از قرآن و فرقان و پرسیدم که آیا این دو دو چیزند یا آنکه
یک چیزاند پس فرمود که قرآن مجموع قرآن است از محکم و متشابه و فرقان
محکم آنست که عمل بآن واجب است **باب** در بیان معنی حدیثی که روایت
شده است از حضرت امام محمد باقر که فرمود ما ضرب رجل القرآن بعضه
ببعض الا کفر یعنی هر کس بزند بعضی از قرآن را ببعضی البته کافر شده است
حدیث کرد ما را محمد بن حسن و گفت که حدیث کرد ما را حسین بن حسن بن
ابان از حسین بن سعید از نضر بن سوید از قاسم بن سلیمن که گفت
که حضرت امام جعفر صادق چنین فرمود که نزده است احدی بعضی از
قرآن را ببعضی مگر اینکه کافر شده است و من سؤال کردم از محمد بن حسن

از معنی این حدیث فرمود مراد این است که جواب دهد مرده در تفسیر آیه
بتفسیر آیه دیگر **باب** در بیان معنی حال مرتحل حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله
وگفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از قاسم بن محمد اصفهانی از
سلیمن بن داود منقری از سفیان عیینه از زهری که گفت که خدمت حضرت
امام زین العابدین ع عرض کردم که فدای تو شوم کدام عمل افضل است از
سایر اعمال فرمود الحال المرتحل یعنی

در بیان معنی قول حضرت رسول ص که فرمود ایعجز احدکم ان یقرء کل
لیلة ثلث القرآن یعنی آیا عاجز است یکی از شماها که هر شب ثلث قرآن را
بخواند حدیث کرد ما را ابو الحسن محمد بن احمد بن علی اسدی وگفت که
حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن هرون بن یزید وگفت که حدیث کرد ما را
عبد الله بن معاذ وگفت که حدیث مرا پدرم وگفت که حدیث کرد مرا پدرم
وگفت که حدیث کرد مرا پدرم وگفت که حدیث کرد ما را علی بن شعیب از علی بن ملة
از ابراهیم نخعی از ربیع بن هیثم از عبد الله بن مسعود که گفت که رسول

خدا فرمود آیا عاجز است احدی از شما که هر شب ثلث قرآن بخواند
عرض کردند که یا رسول الله کسی طاقت این معنی دارد پس رسول خدا
فرمود قل هو الله احد ثلث قرآن است **باب** در بیان معنی مکارم
اخلاق یعنی اخلاق کریمه و صفات پسندیده حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله
وگفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله بن ابی خلف وگفت که حدیث
کرد ما را احمد بن محمد بن عیسی از پدرش از محمد بن ابی عمیر از حماد بن
عثمان که گفت مردی خدمت حضرت امام جعفر صادق ع آمد وگفت یا ابن
رسول الله خبر ده مرا از مکارم اخلاق و بیان فرما که اخلاق کریمه
و صفات حسنه کدام است پس آنحضرت فرمود که از جمله اخلاق کریمه عفو
نمودن از کسی است که ظلم کرده است بر تو و صله رحم است اگر چه او قطع
کرده باشد خود را از تو و نیز عطا کردن بکسی است که او محروم ساخته
است ترا و گفتن حق است و اگر چه بر نفس خود بوده باشد که از حق مایل
نگشته و نیز جراح مداینی از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کر
ده است که فرمود مکارم اخلاق آنست که در گذری از لغزشهای
مردم و یاری در مومن خود در مال خود مواسات کنی و بسیار یاد خدا
کنی و نیز عبد الله بن مسکان از حضرت امام جعفر صادق ع روایت

کرده است که فرمود که بدرستی که خدای عزوجل مخصوص کردانیده است پیغمبران را
باخلاق کریمه و آداب حسنه چند پس شما امتحان کنید نفسهای خود را پس اگر
چیزی از آنها در شما هست پس حمد کنید خداوند خود را و راغب شوید بسوی
او و طلب کنید که زیاده کرداند در شما اخلاق را بعد از آن آنحضرت ده چیز
از مکارم اخلاق را شمرد یقین و قناعت و صبر و شکر و رضا و حسن خلق
و سخاوت و غیرت و شجاعت و مروت مترجم گوید که یقین عبارت است

باب در بیان معنی اذکروا الله کثیرا یعنی بسیار یاد خدا کنید

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل و گفت که حدیث کرد ما را عبد الله بن جعفر
حمیری از احمد بن محمد از حسن بن محبوب از ابی اسامه زید شحام که گفت که
حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که بدرستی که مبتلا نشده است مؤمن و امتحان کرده نشده
است بچیزی که مشکلتر و شدیدتر باشد بر او از سه خصلت کسی گفت چه چیز است
آن خصلتها یا ابن رسول الله فرمود مواسات نمودن با برادر مؤمن خود
در مال و انصاف دادن از جهت خود و بسیار یاد نمودن خدا بدانید که مرادم
از ذکر کثیر نه این است که بگویید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر
بلکه مرادم یاد کردن خداست وقتی که برخورد بچیزی که حلال شده است برای
او یا چیزی که حرام کرده اند آن را بر او و نیز حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که

حدیث

حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن محمد از پدرش از ابن مغیره
از ابی الصباح کنانی از ابی بصیر از حضرت امام محمد باقر ع که گفت شدیدترین
عملهای بندگان انصاف دادن مرد است از جهت نفس خود و مواسات نمودن
اوست با برادرش در مال و ذکر کردن خداست در هر حالی از احوال و ابو بصیر
گفت که گفتم فدای تو شوم مراد از ذکر خدا در هر حال چیست فرمود که مراد این است
که ذکر کند خدا را وقتی که اراده معصیتی کند که ذکر خدا و یاد نمودن او حایل شود
میان او و معصیت و نگذارد که آن معصیت از او صادر شود چنانچه خدای
عزوجل فرموده است که ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا
فاذا هم مبصرون یعنی آنهایی که متقی و پرهیزکارند هرگاه مس نماید ایشان را شیطان
و خواهد که ایشان را از راه بیرون برد و بمعصیتی اندازد متذکر میشوند و یاد
خدا مینمایند پس و نیز حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل و گفت که حدیث
کرد ما را عبد الله بن جعفر حمیری از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب
از هشام بن سالم از زراره از حسین بن زیاد که گفت حضرت امام جعفر صادق ع
۱۰۷ فرمود که آیا خبر دهم ترا بچیزی که مشکلترین چیزهایی است که واجب
کرده است خدا بر بندگانش گفتم بلی یا ابن رسول الله فرمود انصاف دادن
مرد است از جهت خودش و مواسات نمودن اوست با برادرش و یاد نمودن

خداست در هر حالی بدانکه از ذکر خدا سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله
اکبر نیست و اگر چه این هم ذکر خداست بلکه مراد از ذکر خدا یاد کردن خداست
در وقتی که اراده کنی طاعت خدا یا معصیت خدا را و نیز از حضرت امام جعفر
صادق ع مرویست که فرمود مشکل ترین اعمال سه تاست انصاف دادن مردم
از جهة نفس خود حتی اینکه نپسندد برای مردم چیزی که نمی پسندد آن را
برای خود و بپسندد برای مردم آنچه را برای نفس خود می پسندد و مواسات
نمودن با برادرش است در مال و ذکر کردن خداست در هر حال و ذکر خدا
این نیست که همین سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر بگوئی
بلکه ذکر خدا این است که هرگاه وارد شوی بر چیزی که امر کرده است خدا
ترا بآن که عمل کنی بآن و هرگاه وارد شوی بر چیزی که نهی کرده است خدا
ترا از آن ترک کنی آنرا و نیز در حدیثی دیگر از حضرت امام جعفر صادق
مرویست که در جواب آنکسی که پرسید از او که مراد از ذکر کثیر چیست فرمود که هر که
بخواند تسبیح فاطمه را پس او بسیار یاد خدا کرده است و یک حدیث دیگر نیز
باین مضمون وارد شده است در جزو دوم از کتاب معانی الاخبار از
مصنفات ابن بابویه ره باب در بیان معانی غایات حدیث کرد
ما را احمد بن حسن بن احمد بن ولید و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن حسن صفار

یعنی در بیان غایات و نهایات که بر بعضی امور متفرع میشوند م

از ایوب بن

از ایوب بن نوح از محمد بن ابی عمیر از سیف بن عمیره از ابی حمزه ثمالی از حضرت
امام جعفر صادق ع که فرمود اشتهار بعبادت یعنی فاش کردن عبادت باعث
شک و ریبه و موجب عجب است و حدیث کرد ما را پدرم از پدرش از جدش
که رسول خدا ص فرمود عابد ترین مردمان کسی است که برپا دارد فرایض را
یعنی واجبات را بعمل آورد و سخی ترین مردم کسی است که از محرمات اجتناب
نماید و پرهیزکارترین مردم کسی است که حق بگوید و چشم از حق نپوشد
خواه برای خودش باشد و خواه بر خودش و عادل ترین مردم کسی است
که بپسندد برای مردم آنچه را برای خود می پسندد و مکروه دارد برای
مردم آنچه را برای خودش مکروه میدارد و زیرک ترین مردم کسی است
که بیشتر از همه کس یاد مرگ کند و مغبوط ترین مردم یعنی کسی که بیشتر از
همه کس باید بر او غبطه برد کسی است که زیر خاک است و از عذاب الهی ایمن
است و متوقع ثواب از رب الارباب دارد و غافل ترین مردم کسی است که
از تغیرات و انقلابات دنیا از حالی بحالی متنبه نشود و از خواب غفلت بیدار
نگردد و عظیم ترین مردم در دنیا از جهت قدر و منزلت کسی است که
دنیا نزد او قدر و منزلتی نداشته باشد و داناترین مردم کسی است که ضم
کند علم مردم را بعلم خودش یعنی در هر امری مشورت نماید و از هر کسی چیزی

بر پرسد و شجاع ترین مردم کسی است که بر نفس خود غالب و مسلط باشد
و زیاده ترین مردم از جهت قیمت کسی است که اعلم و دانا تر است از ایشان
و کم ترین مردم از جهت قیمت کمترین ایشان است از جهت علم و کم ترین
مردم از جهت بهجت و لذت حسود است و کم ترین مردم از جهت راحت بخیل است
و بخیل ترین مردم کسی است که بخل میکند بانچه خدا واجب کردانیده است بر او
و اولی و سزاوار ترین مردم بحق کسی است که دانا ترین است بحق از ایشان
و کمترین مردم از جهت حرمت فاسق است و کم ترین مردم از جهت
وفا ملوک و پادشاهانند و کم ترین مردم از جهت صدیق دوست پادشا
هانند و فقیر ترین مردم اهل طمع اند و غنی ترین مردم کسی است که
اسیر حرص نیست و افضل مردم از جهت ایمان نیکو ترین ایشانست از
حیثیت اخلاق و کریم ترین مردم پرهیزکار ترین ایشانست و اعظم
مردم از جهت قدر و مرتبه کسی است که ترک کرده است امور را یعنی ما لا یعنی را
و ورع تر و پارسا تر از همه کس انکسی است که ترک کرده است مراء و
جدل را و اگر چه حق هم با او باشد و کمترین مردمان از جهت مروت کسی است
که دروغ میکوید و بد بخت ترین مردم پادشاهانند و ممقوت ترین
مردم کم مردم اورا از همه کسی دشمن تر میدارند کسی است که متکبر است و کبر

دارد

دارد و شدید ترین مردم در بذل جهد و اجتهاد کسی است که ترک کرده است
گناهان را و حکیم ترین مردم کسی است که از جهال و نادانان فرار نماید و
سعادتمند ترین مردم کسی است که همیشه با کریمان خلطه و آمیزش نماید و عاقل
ترین مردم کسی است که بیشتر از همه کس با مردم مدارات و مماشات نماید
و سزاوار ترین مردم بتهمت کسی است که با اهل تهمت بنشیند و از حد در
گذرنده ترین مردم کسی است که بکشد غیر کشنده خود را یا بزند غیر زننده خود را
یعنی بکشد کسی را که انکس اراده کشتن او ندارد و سزاوار ترین مردم بعفو
قادر تر و توانا ترین ایشان است بر عقوبت کردن و ذلیل ترین مردم
کسی است که اهانت میرسانند بمردم و عاقل تر و هشیار ترین مردم فرو
خورنده ترین ایشانست مر غیظ را و صالح ترین مردم کسی است که
زیاده از همه کس اصلاح ذات البین میکند و بهترین مردم کسی است که
منتفع میشوند مردم از او و حدیث کرد ما را علی بن عبد الله وراق و گفت که
حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از ابراهیم بن معروف از ابراهیم بن
مهزیار از برادرش علی از حسن بن سعید از حارث بن محمد بن نعمان
احول از جمیل ابن صالح از حضرت امام جعفر صادق ع از پدرانش که گفت
که رسول خدا فرمود که هر کس دوست میدارد که بوده باشد کریم ترین مردم

پس به پرهیزد از خدای عزوجل و اطاعت کند او را و هر کسی که دوست میدارد که بوده باشد پرهیزکارترین مردم پس باید توکل کند بر خدای عزوجل در جمیع امور و در جمیع امور او را وکیل خود داند و هر که دوست میدارد که بوده باشد غنی ترین مردم پس باید بوده باشد اعتماد او با نچه نزد خداست بیشتر از اعتماد او با نچه در دست خودش است یعنی باید در جمیع امور بخدا اعتماد داشته باشد نه باسباب ظاهری و امور رسمی بعد از آن فرمود که آیا نمیخواهید که خبر دهم شما را به بدترین مردم حاضرین گفتند بلی یا رسول الله فرمود بدترین مردم کسی است که دشمن میدارد مردم را و مردم نیز او را دشمن میدارند بعد از آن فرمود که نمیخواهید خبر دهم شما را به بدتر از این کس حاضرین گفتند بلی یا رسول الله فرمود بدتر از این کسی است که از خطا و لغزشی که از روی سهو و نسیان از کسی صادر میشود نمیگذرد و او را مواخذه میکند و عذر از احدی نمیپذیرد و از هیچ گناهی و خطائی نمیگذرد بعد از آن فرمود که میخواهید خبر دهم شما را به بدتر از این گفتند بلی یا رسول الله فرمود بدتر از این کسی است که مردم از شرش ایمن نیستند و امید خیری از او ندارند و بدرستیکه عیسی مریم برخواست در میان بنی اسرائیل و گفت ای بنی اسرائیل میاموزید علم و حکمت را با نهائی که جاهل

ونادانند

ونادانند و قابل تعلیم نیستند و ذاتشان خبیث است و بخل میکنید و از اهلش منع میکنید علم را که اگر چنین کرده اید ظلم کرده خواهید بود بر آن کس و اعانت مکنید ظالم را در ظلمش پس باطل شود بآن جهت فضل و مرتبه شما و بدانید که امور بر سه قسم است یک امریست که حقیقت آن بر تو ظاهر است پس عمل آن آن و یک امریست که بطلان آن واضح است پس از آن اجتناب کن و مکن آن و یک امریست که حقیقت و بطلان آن بر تو معلوم نیست و مبهم است و هر کسی در باب اینچیزی میگوید پس آن را بخدا واگذار و در باب آن ساکت باش حدیث کرد ما را پدرم رضی الله عنه گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم از پدرش از حسین بن یزید نوفلی از اسمعیل ابن ابی زیاد از حضرت امام جعفر صادق ع از پدرش از پدرانش علیهم السلام که گفت که کسی از رسول خدا ص پرسید که کدام مال بهترین مالهاست
فرمود زرعیکه صاحبش زرع میکند و آنرا اصلاح مینماید در روزی که درو میکند زکوة آنرا بیرون میکند پس آن سائل گفت یا رسول الله بعد از زرع کدام مال بهتر است فرمود بهترین مالها بعد از زراعت گوسفند است که صاحبش با آنهاست میبرد آنها را در مواضع پر آب و علف و میچراند آنها را در آن موضع و در وقت نماز نماز خود را میگذارد و زکوة

یک از اموال بهتر است که کسی بهم رساند و نگاه دارد رسول خدا فرموده است که بهترین اموال زراعتی است که خود شخص بکارد و نخل بنشاند چنانکه باید و شاید بکند و چون درو کند حق خود را بدهد در روزی که درو میکند یعنی زکات و غیر زکات مثل اینکه یک با دو باقه بدهد انرا در وقت درو فارغ شود

کوسفندان را میدهد پس سائل گفت یا رسول الله بعد از گوسفند کدام مال

بهتر است فرمود گاو است که صبح میکند با خیر و برکت و شام میکند با خیر

و منفعت باز سائل گفت که یا رسول الله بعد از گاو کدام مال بهتر است فرمود

یعنی بعد از گاو نخلهای بلند خرماست که در زمین کرده است آنها را صاحب

آنها در زمین و در اوقات معین میوه میدهند خوب ~~چیزیست~~ درخت خرما

هر که بفروشد آنرا پس ثمن آن بمنزلهٔ خاکستریست که بالای کوه بلندی گذارده

شود که باد بسیار تندی آیرا بر آن وزد و آنرا متفرق و پراکنده سازد

مگر اینکه عوض آن نخلی دیگر غرس کند یا ابتیاع نماید باز سائل گفت یا رسول

الله بعد از نخل کدام مال بهتر است پس رسول خدا ساکت شد پس مرد آن

خدمت آنسرور عرض کرد و گفت یا رسول الله شتر چیست فرمود شترهائی

~~که در آن الشقاء والجفاء والعناء و بعد الدار تغدو مدبرة و تروح مدبرة~~

~~لا یأتی خیرها الا من جانبها الاشأم~~ یعنی فرمود که شترها آنست که در آن

شقاوة و بدبختی و تعب و ذلت و پشیمانی است زیرا که بسا هست که یکدفعه با گله

می میرند با آنکه فرار میکنند و مفقود میشوند و صاحب خود را در تعب و مشقت

بیابان انداخته زیرا بسا هست که صاحب خود را هلاک میکنند و اینها الاینها دیگر

اینکه هرگز در خانهٔ صاحب خود نزد صاحب خود نمیباشند بلکه در صحراها

یعنی مادهٔ گاو که صبح شیر

میدهد و شام شیر میدهد هم

درختان بلند قامت است که

پا در گل فرو برده اند و درختان

سال میوه میدهند خوب مالی هم

یعنی برکت ندارد هم

ز صحراها

[illegible]

و شترها میکروند صبح میکنند در ادبار و شب میکنند در ادبار ~~و نمی‌آید خیرشان~~

~~مگر از جانب بد~~ و خیرشان نمیآید مگر از آن جانبشان که شوم است یعنی جانب

چپ زیرا که ~~از آن جانب دوشیده میشوند و سوار شان میشوند~~ یعنی خیر و برکت

اصلا در ایشان نمیباشد ~~و نمیباشد اشقی و بختار شترها~~ و حدیث کرد ما را

محمد بن ابراهیم بن اسحق و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن

و گفت که حدیث کرد ما را حسن بن قاسم و گفت که حدیث کرد ما را علی بن

ابراهیم بن معلی و گفت که حدیث کرد ما را ابو عبد الله محمد بن خالد و گفت

حدیث کرد ما را عبد الله بن بکر مرادی از موسی بن جعفر از پدرش از

جدش از علی بن الحسین از پدرش که فرمود روزی امیر المؤمنین

با اصحاب خود نشسته بود و تعبیه جنگ میفرمود و لشکر میارا است که ناگاه

شیخی که آثار سفر از او ظاهر بود نزد آنحضرت آمد و رو کرد بمردم و گفت

کجاست امیر المؤمنین کسی گفت که این است امیر المؤمنین پس آن شیخ

سلام کرد بر آنحضرت و بعد از آن گفت یا امیر المؤمنین بدرستی که من از

نواحی شام آمده ام و من شیخ بزرگی میباشم فضایل بسیار از تو شنیده ام

شنیده ام که از اندازه بیرون و از شماره افزون است و گمان میکنم که

اجل تو نزدیک باشد و عن قریب ترا شهید کنند پس التماس دارم که

و شیرش نه غذای چاشت

میشود و نه شام صبح

و نگاه داشتن آنها استثنا

و نساقتند یعنی لا محاله شتر

ساربان میخواهند و سقای

ساربان ظاهر است مترجم

گوید که مراد حضرت که فرموده

است که خیرش نمیاید مگر از جانب

این است که شتر را از جانب چپ میدوشند

و از جانب چپ بر او سوار میشوند

و در روایت که شیرش از جانب

چپ بیشتر میباشد با آنکه جانب

متعارف شیر است و اما سوار

بر حیوانات مصطلح آن است

که از دست راست سوار شوند

با آنکه اول پای چپ را در رکاب

جانب چپ گذارند و پای راست را

بکشانند و در شتر بر عکس است

اول پای راست را بر رکاب جانب

راست میگذارند و پای چپ را

میکشانند و این مشاهده شد

و در اسب و استر درم...

و در جمع چیزی دیدم و...

و در گاو است که بر عکس باید

و در امثال چیزی بوده

و در حیوانات دیگر

این غیر سوار شدن

۹

تعلیم فرمائی بمن بعضی از آن چیزها را که خدای عز و جل بتو تعلیم فرموده است
پس امیر المؤمنین ع فرمود آری ای شیخ تعلیم میکنم ترا بدان ای شیخ که هر کس
دو روزش مساوی باشد یعنی حسنات و سیئات او برابر باشد پس آن
کس مغبون است و کسی که همت او همین دنیای فانی باشد و منظور نظرش
شهوات نفسانی در وقت مفارقت کردن از دنیا حسرت و اندوه او
بسیار شدید خواهد بود و کسی که فردای او بدتر است از امروزش پس او
محروم است و هر کسی که باک ندارد از فنا در امر آخرتش و همینکه امر دنیایش
مضبوط است بهمان راضی است پس او هالک است و بازگشت او بدوزخ است
و کسی که دایم در نقص و تنزل باشد پس مرگ بهتر است برای او ای شیخ
بپسند برای مردم آنچه را برای خود می پسندی و بیاور بسوی مردم آنچه دوست
میداری که آورده شود بسوی تو یعنی هر قسم که دوست میداری که مردم با تو
رفتار نمایند تو هم با مردم همان قسم رفتار کن پس جناب ولایت مآب
رو باصحاب کرده و فرمود ایها الناس آیا نظر نمیکنید بسوی اهل دنیا که صبح
میکنند و شام میکنند بر احوال مختلف یکی افتاده است و کشته شده است در
خون خود میغلطد و یا از شدت مرض بر خود می پیچد یکی عیادت مریض میکنند
یکی مریض است و عیادتش میکنند و یکی در کار جان دادن است و امید بهبودی

برای او

برای او نیست و هر کس از او مایوس شده یکی را غسل داده اند و کفن کرده اند
یکی در طلب دنیا مشغول است و مرگ در طلب اوست یکی غافل است و لکن
از او غافل نیستند و کاتبین اعمال عملش را می نویسند و دقیقه از او غافل
نمیشوند و آنهائی که زنده اند بعقب آنهائی که مرده اند خواهند رفت پس
صوحان عبدی گفت یا امیر المؤمنین کدام سلطان غالب تر و قوی تر است
فرمود هوای نفس گفت کدام ذلیلی ذلیل تر است فرمود حریص بر دنیا گفت
کدام فقر شدید تر است فرمود کفر بعد از ایمان گفت کدام دعوة گمراه کننده
تر است فرمود دعوت کردن بسوی چیزی که وجود ندارد و مثل راحت
در دنیا گفت کدام عمل افضل است فرمود تقوی و پرهیزکاری گفت کدام
عمل بیشتر باعث سعادت و رستگاری است فرمود طلب نمودن آنچه نزد خداست
از ثوابها و کرامتها و نعمتها گفت کدام رفیق بد است فرمود آنکسی که زینت
میدهد برای تو معصیت خدا را گفت کدام مرد شقی ترین و بدبخت ترین
مردم است فرمود کسی که بفروشد دین خود را بدنیای غیر خود گفت کیست
قوی ترین مردم فرمود کریم صاحب کرم از همه کس اقوی است گفت کدام یک
از مردم زیرک تراند فرمود کسی که حق و باطل را بشناسد و سعادت
و شقاوت خود را بداند که در چه چیز است پس تابع حق شود و میل کند با

سعادت او در آنست و از همه کس نزدیک تر است گفت حلیم ترین مردم کیست
فرمود آنکسی که غضب نمیکند گفت کدام یک از مردمان احمق اند فرمود
آنکسی که مغرور شده است بدنیا و حریص شده است در آن و حال آنکه می بیند
و مشاهده مینماید اختلاف احوال دنیا و اهل دنیا را که آناً فاناً در تغیر
و تبدل است و اصلا ثبات و بقائی برای او نیست گفت کیست که حسرت او از همه
او شدید تر است فرمود آنکه نه دنیا دارد و نه آخرة خسر الدنیا و الاخرة
ذلک هو الخسران المبین گفت کدام یک از مردم اعمی است فرمود آنکه
بندگی غیر خدا میکند و مزد از خدا میطلبد گفت کدام قناعت احسن است و کدام
قانع افضل فرمود آنکه قانع است و قناعت میکند با نچه خدا باو عطا کرده
یا میکند گفت کدام مصیبت بدتر است از همه مصیبتها فرمود مصیبت در
دین یعنی معصیت خدا از همه مصیبتها بدتر است گفت کدام عمل
محبوبتر است نزد خدا و خدا آنرا دوست تر میدارد از سایر اعمال فرمود
آنکه خوف و ترسش بیشتر و پرهیزکار تر است گفت کدام کلام نزد خدا
افضل است فرمود کثرت ذکر خدا و تضرع کردن و زاری نمودن بسوی او گفت
کدام قول راست تر است از جمیع اقوال فرمود قول لا اله الا الله و گواهی دادن
و اعتراف نمودن بوحدانیت و یگانگی جناب اقدس الهی گفت کدام عمل عظیم

تر است

تر است نزد خدای عز و جل فرمود تسلیم و ورع است که شخص جمیع اوامر و نواهی
خدا و رسول خدا و ائمه هدی را تسلیم نماید و منقاد شود و از جمیع محرمات
اعراض نماید و چشم از آنها به پوشد گفت کدام یک از مردمان راستگو
تر اند فرمود آنکه صادق است در همه مواطن یعنی آنکه در هر وقتی و هر محلی
راستگو باشد پس آنحضرت روی مبارک بجانب شیخ شامی کرد و فرمود
ای شیخ بدرستی که خدای عز و جل جمعی را خلق کرده است که دنیا را بجهة
دوستی ایشان بر ایشان تنگ کرده است پس گردانیده است ایشان را
زاهدین در دنیا که ترک کرده اند دنیا و ما فیها را و رغبت نموده اند
در دار السلام یعنی بهشت که هر کسی داخل آن میشود از جمیع آفات
و بلیات سالم است مرگ برای او نیست بیماری برای او نیست پیری برای
او نیست فقر برای او نیست صبر کرده اند بر فقر و پریشانی و تنگی عیش
و تنگنای این چند روزه دنیای فانی و صبر کردند بر مکروهات
زنا خوشیهای این دنیا که زود زایل میشوند و دوام و بقائی برای آنها
نیست و مشتاق اند بسوی آنچه نزد خداست از نعمتها و کرامتها که هیچ
چشمی مثل آنها ندیده و هیچ گوشی مانند آنها نشنیده است و بجهة رضا
و خشنودی خدا جانهای خود را در راه خدا می بخشند پس ملاقات می

کنند خدا را در حالتی که از ایشان راضی و خشنود است و دانستند که بقا
در دنیا محالست و موت حق است و هر نفسی چشنده است طعم مرگ را
یا خواهر چنین پس زاد و توشه از طلا و نقره برای آخرتشان
مهیا کردند و برداشتند و لباسهای درشت پوشیدند و برفت
و خواری ظاهری دنیا صبر کردند و دوست داشتند در راه خدا دشمن
داشتند در راه خدا این جماعت اند چراغهای هدایت که مردم بنور
ایشان هدایت می یابند و ایشانند اهل نعیم یعنی صاحبان نعمتها
و کرامتهای بهشتهای جاودان در آن دنیا شیخ شامی چون این نقل از
از امیر المؤمنین شنید گفت یا امیر المؤمنین پس کجا روم و چگونه روم
و بهشت را بکنار دم و حال انکه بهشت و اهل بهشت را با تو می بینم یا
امیر المؤمنین من از تو جدا نمیشوم تا انکه خون خود را در رکاب تو
بریزم اسباب و آلات حرب برای من مهیا فرما و چیزی بمن ده که
قوت بهم رسانم که توانم با دشمنان تو جنگ کنم پس امیر المؤمنین یک
آلت حرب و یک حله یعنی ازار و ردا فی باو عطا فرمود و در وقت
جنگ آن شیخ شامی پیش روی امیر المؤمنین جنگ میکرد و دلیرانه
بهر طرف حمله میکرد و میزد و اصلا التفات به پشت سر خود نمی نمود

وامیرالمؤمنین

و امیر المؤمنین از عمل او تعجب مینمود پس چون بازار حرب گرم شد مرد شامی
اسب خود را نهیب داد و رفت در میان معرکه و جنگ کرد تا کشته شد خدا رحمت کند
او را پس یکی از اصحاب امیر المؤمنین ع بعقب آن شیخ رفت دید که در میان میدان
افتاده و اسب او بالای سرش ایستاده و شمشیرش در بازویش فکنده چون جنگ
تمام شد اسب و سلاح او را نزد امیر المؤمنین آوردند حضرت صلوات بر او
فرستاد و فرمود که بخدا قسم که این است سعادتمند بیرون شان رحم کنید بر
برادر خود ای مردمان **باب** در بیان معنی آن گنجی که زیر دیوار برای دو
طفل یتیم بود حدیث کرد ما را احمد بن حسن و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن
یحیی عطار از محمد بن احمد و گفت که حدیث کرد ما را حسن بن علی بحذف واسطه از
عمرو بن جمیع و او بحذف واسطه از علی بن ابیطالب ع در قول خدا عز و جل که فرموده
و کان تحته کنز لهما که آنحضرت فرمود که آن گنج لوحی بود از طلا در او نوشته
بود که بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله محمد رسول الله عجبت لمن یعلم
ان الموت کیف یفرح یعنی تعجب دارم از کسی که میداند و یقین دارد که مرگ
حق است و با وجود این چگونه شاد و فرحناک میباشد عجبت لمن یؤمن
بالقدر کیف یحزن یعنی تعجب میکنم از کسی که اعتقاد دارد بقضا و قدر الهی
و یقین دارد که آنچه مقدر شده است خواهد شد پس چگونه محزون و غمگین

میشود عجبت لمن یذکر النار کیف یضحک عجب دارم از کسی که یاد دوزخ
میکند چگونه بعد از ان میخندد عجبت لمن یری الدنیا و تصرف اهلها حالاً
بعد حال کیف یطمئن الیها یعنی تعجب میکنم از کسی که می بیند دنیا و انقلابات
دنیا را و اینکه اصلا بقا و ثبات در او نیست و همه چیزها در گذر است و راحت
و خوشی در او وجود ندارد و با وجود این طلب میکند آنرا و نفسش با ان
مطمئن میشود و آرام میگیرد **باب** در بیان معنی مستضعف حدیث کرد
ما را پدرم و گفت که حدیث کرد ما را عبد الله بن جعفر حمیری از محمد بن حسین بن
ابی الخطاب و گفت که حدیث کرد ما را نضر بن شعیب از عبد الغفار جازی از
حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود مستضعفین چندین قسم اند که بعضی مخالف
بعضی میباشند و از اهل قبله انکه ناصبی نیست مستضعف است نیز حدیث کرد
ما را مظفر بن جعفر بن مظفر علوی رضی الله عنه و گفت که حدیث کرد ما را
جعفر بن محمد بن مسعود از پدرش از حمدویه و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن
عیسی از یونس بن عبد الرحمن از ابن مسکان از ابی بصیر که گفت که حضرت
امام جعفر صادق ع فرمود کسی که بشناسد اختلاف مردم را و بداند که مردم
مختلف شده اند و هر کسی در امر دین خود چیزی میگوید و یکی امیر المؤمنین را
خلیفه میداند و دیگری عمر را خلیفه میداند پس انکس مستضعف نمیباشد نیز حدیث

کرد

کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید و گفت که حدیث کرد ما را حسین بن
حسن بن ابان از حسین بن سعید از نضر بن سوید از موسی بن بکر از
زراره از حضرت امام محمد باقر ع و گفت سؤال کردم از آنحضرت از قول
خدا عز و جل إِنَّ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ که مراد
از مستضعفین کیست و معنی آن چیست فرمود مستضعف انکسی است
که استطاعت کفر ندارد تا انکه کافر شود و راه ایمان را نمیداند که مؤمن
شود نه کفر میداند چیست و نه مؤمن را میداند که کیست نه کفری شنیده
و نه مؤمنی دیده و نشنوانند نفهمید که کفر و ایمان چیست و هم چنین اطفال
و مردان و زنانی که در عقل و معرفت مثل اطفال اند اینها اند مستضعفین
نیز حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید و گفت که حدیث کرد
ما را حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید از صفوان بن یحیی
از حجر بن زائده از حمران که گفت که سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق
از قول خدای عز و جل إِنَّ الْمُسْتَضْعَفِينَ فرمود مستضعفین اهل ولایت اند
یعنی آنهایی که ولی شرعی دارند و در معامله و مناکحه و غیر ذلک قیّم شرعی
میخواهند و اعمال خود شان در شریعت ممضی نیست مثل طفل و مجنون
و سفیه و امثال اینها و نیز از حضرت امام محمد باقر ع مرویست که فرمود

مستضعفین بلها اند یعنی آنهائی که سفیه اند و محتاج اند در امور خود
وفتیم شرعی و نیز فرمود که زنهائی که در خانه شخصی خدمت میکنند مستضعف اند
و همچنین اطفال مستضعف اند و مردهای پیر که خرفت شده اند مستضعف اند

باب در بیان معنی قول حضرت رسول ص که فرمود داخل بهشت شدم
دیدم که اکثر اهل بهشت بلها اند یعنی ابلها اند حدیث کرد پدرم رحمه الله
وگفت که حدیث کرد ما را عبد الله بن جعفر حمیری از هرون بن مسلم از مسعدة
صدقه از جعفر بن محمد از پدرش ع که گفت رسول خدا ص فرمود که داخل بهشت
شدم دیدم که اکثر اهل بهشت ابلها اند راوی گفت که خدمت آنحضرت عرض کردم
که ابله چیست و کیست ابله میگویند فرمود که ابله آنکسی است که در امور خیر عاقل
و زیرک با خبر است و آنرا بعمل میآورد و از امور شر غافل است و اصلا در آن
نمیگردد که یا نمیشناسد شر را و در هر ماه سه روز روزه میشود

باب در بیان معنی ناکثین و قاسطین و مارقین حدیث کرد ما را احمد بن حسن بن
احمد بن ولید و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی القاسم ماجیلویه از
محمد بن علی صیرفی از محمد بن سنان از مفضل بن عمر که گفت که حضرت امام جعفر
صادق ع حدیث طولانی نقل فرمود و در آخر آن حدیث فرمود که بدرستی که رسول
خدا ص بام سلمه فرمود که ای ام سلمه بشنو آنچه میگویم و گواه باش بر آن این علی بن

ابی طالب

ابی طالب حامل لواء من است و لواء مرا او بر میدارد هم در دنیا و هم در آخرت
ای ام سلمه بشنو و گواه باش این علی بن ابی طالب وصی من و خلیفه و جانشین
من است بعد از من و ادا کننده دین من و وعدهای من است و اوست
که مردم را از حوض کوثر دور میکند ای ام سلمه بشنو و گواه باش این علی بن
ابی طالب سید و آقای مسلمانانست و امام و پیشوای تمام متقیان و
پرهیزکارانست و کشنده مؤمنان است بسوی بهشت و کشنده ناکثین
و قاسطین و مارقین است پس ام سلمه عرض کرد که یا رسول الله ناکثین
چه کسانند فرمود آنهائی اند که بیعت میکنند با او در مدینه و نقض میکنند
آنرا در بصره عرض کرد قاسطین کیانند فرمود معاویه و اصحاب او
از اهل شام عرض کرد مارقین چه جماعت اند فرمود اصحاب نهروان

باب در بیان معنی قول حضرت رسول ص که فرمود من بشرنی
بخروج آذار بشرته بالجنة یعنی کسی که بشارت دهد مرا به بیرون رفتن
ماه آذار پس بهشت برای اوست حدیث کرد ما را احمد بن احمد بن سنانی
و گفت که حدیث کرد ما را ابو العباس احمد بن یحیی بن زکریا قطان و گفت
که حدیث کرد ما را ابکر بن عبد الله بن حبیب و گفت که حدیث کرد ما را تمیم
ابن بهلول از پدرش از ابی الحسن عبدی از سلیمن بن مهران از عیثل

جبر از ابن عباس که گفت روزی رسول خدا در مسجد قبا نشسته بود و جمعی
از اصحاب سعادت انتساب آنجناب نزد آن عالیجناب بودند پس فرمود
که اول کسی که این ساعت داخل میشود بر شما از اهل بهشت است چون اصحاب
این کلام را از آنجناب شنیدند جمعی برخاستند و بیرون رفتند و هر یک
طالب این شدند که برگردند بخدمت آنحضرت و بوده باشند اول کسی که
داخل میشود بر او پس رسول خدا این معنی را دانست پس روی مبارک
بآن جماعتی کرد که در خدمتش بودند و بیرون نرفته بودند و فرمود که زود
باشد که داخل شوند بر شما جماعتی که هر یک میخواهند بر دیگری سبقت کنند
و اول وارد شوند بر ما پس هر که بشارت دهد مرا به بیرون رفتن آذار
پس برای اوست بهشت پس آن جماعت که بیرون رفته بودند مراجعت کردند
و ابوذر نیز همراه ایشان بود پس رسول خدا فرمود که ما در کدام ماهی هستیم
از ماههای رومی پس ابوذر عرض کرد که یا رسول الله ماه آذار بیرون رفته
است و نیسان داخل شده است حال در نیسانیم رسول خدا فرمود میدانستم
ای ابوذر ولکن میخواستم که اصحاب من بدانند که تو مردی هستی از اهل
بهشت و چگونه از اهل بهشت نباشی و حال آنکه تو را بجهت اینکه اهل بیت
مرا دوست میداری بعد از من از حرم من بیرون خواهند کرد پس تنها

زندگانی

زندگانی خواهی کرد و تنها خواهی مرد و سعادتمند خواهند شد بسبب تو
قومی که متوجه تجهیز و کفن و دفن تو میشوند آنجماعت از جمله رفقای من
خواهند بود در جنت خلدی که خدا وعده داده است باین پرهیزکاران

باب در بیان معنی قول حضرت رسول ص که بعلی بن ابی طالب فرمود یا علی ان لک کنزا
فی الجنة وانت ذو قرنیها یعنی یا علی برای تو است در بهشت گنجی و تو ذو
القرنین بهشتی حدیث کرد ما را ابو عبد الله حسین بن احمد بن یحیی بن
احمد اشنانی داری فقیه عادل در شهر بلخ و گفت که حدیث کرد ما را حاتم گفت
که حدیث کرد ما را محمد بن عمار و گفت که حدیث کرد ما را موسی بن اسمعیل گفت
که حدیث کرد ما را حماد بن سلمه از محمد بن اسحق از محمد بن ابرهیم تیمی از
سلمه از ابی الطفیل از علی بن ابی طالب ع که رسول خدا ص فرمود باو که یا علی
بدرستی که برای تو است در بهشت گنجی و تو ذو القرنین بهشتی پس در نماز
نظر ثانی را تابع نظر اول مکن یعنی هر گاه در نماز بر سبیل اتفاق نظرت بچیزی
افتاد ثانیا نظر بسوی آن چیز مکن پس بدرستی که نظر اول برای تو است و نفع آن
است و لکن نظر ثانی ضرر دارد و جایز نیست برای تو مصنف این کتاب
میگوید که مراد رسول خدا از اینکه فرموده برای تو گنجی است در بهشت اینست
که کلید بهشت و نعمتهای آن برای تو است هر کرا تو میخواهی داخل بهشت میکنی

وهر کرا میخواهی منع میکنی از دخول در آن بجهت اینکه کنج در عرف مردم عبارت
از مال مدفون مثل طلا و نقره که شخصی بجهت خوف فقر برای وقت احتیاج
در زیر زمین و بدن آنها را دفن میکنند و در جای مخفی مینمایند و ظاهر است
که در بهشت فقر و پریشانی واحتیاج نمیباشد زیرا که بهشت دار السلام است
و شخص در بهشت از جمیع آفات و بلیات سالم است و هر چه دلش خواهد
در آنجا موجود است پس مراد رسول خدا از کنج کلید بهشت و نعمتهای
بهشت است بجهت اینکه امیر المؤمنین قسیم بهشت است زیرا که بهشت
و دوزخ منوّع است بر ایمان و کفر و رسول خدا با حضرت فرمود
که یا علی محبت و دوستی تو ایمان است و بغض و دشمنی تو نفاق و کفر است
پس بنا بر این قسیم بهشت و دوزخ علی بن ابی طالب است پس کلید بهشت
و دوزخ در دست او خواهد بود و از بعضی مشایخ شنیده ام که می گفت
که مراد از این کنج فرزندان حضرت یعنی محسن سقط شده است و دلیل
بر این مطلب این است که در حدیث وارد شده است که طفلی ساقط می
شود روز قیامت غضبناک در بهشت میایستد و هر چند باو میگویند
که داخل بهشت شو میگوید داخل نمیشوم تا اینکه اول پدر و مادرم داخل
شوند و نیز روایت شده است که خدای عز و جل ساره و ابراهیم را متکفل

اولاد

اولاد مؤمنین کردانیده وایشان غذا میدهند آن اطفال را از درختی در
بهشت که برای آن درخت پستانها است مثل پستانهای کاو پس چون روز
قیامت میشود آن اطفال را جامهای نیکو بپوشانند و خوشبوی
نمایند و برای پدرهاشان هدیه میفرستند و آن اطفال با پدرهاشان
در بهشت مثل پادشاهانند و اما قول حضرت رسول که فرمود و انت
ذو قرنیها پس بدانکه دو قرن بهشت حسن و حسین اند چنانچه
روایت شده است که رسول خدا فرمود که خدای عز و جل زینت
میکرداند بهشت را بحسن و حسین و بهشت زینت میباید بایشان
همچنانکه زن زینت میکند خود را بدو کوشواره اش و در حدیث
دیگر نیز هست که حسنین دو کوشواره عرش خدایند که زینت میباید
عرش بایشان و معنی دیگر نیز احتمال دارد و آن اینست که تو یا علی
صاحب دو قرن دنیا میباشی یعنی حجت خدا بر مشرق دنیا و
مغرب دنیا و صاحب امر و نهی در دنیا و ما می بینیم که هر صاحب موقت
همینکه کسی مرد او را کرفت دیگری او را کرفته است و برای او سلطنت
و کاهی تعبیر کرده میشود از مالکیت و مالک بودن شخص بگرفتن
موی پیشانی چنانچه خدای عز و جل فرموده است و ما من دابة الا

هو آخذ بناصیتها یعنی نیست جنبندهٔ مگر اینکه خدای عز و جل گرفته است
موی پیشانی او را و ناصیهان در دست اوست و بنا بر این چنین
میشود که علی بن ابی طالب مالک و صاحب حکم دنیاست در دادرسی
مظلومین و دفع شر ظالمین و در اقامهٔ حدود و احکام الهی و در حل
و عقد امور و در گرفتن و عطا کردن و حبس نمودن و رها کردن
و امثال اینها و معنی دیگر نیز احتمال دارد و آن اینست که تو یا علی
ذو القرنین این امتی هم چنانکه اسکندر ذو القرنین اهل زمان
خودش بود و وجه اینکه اسکندر را ذو القرنین گفته اند بعضی
چنین گفته اند که چون قوم خود را نصیحت کرد زدند او را و یکطرف
سرش را شکستند پس پنهان شد از ایشان و مدتی پیدا نبود باز
ظاهر شد و ایشان را موعظه کرد و از افعال ناشایست منع نمود باز
زدندش و طرف دیگر سرش را شکستند و شاهد این معنی قول حضرت
صادق است ع که فرمود که بدرستی که ذو القرنین پیغمبر نبود و ملک هم
نبود بلکه بندهٔ بود که خدا را دوست داشت و خدا نیز او را دوست داشت
و برای خدا نصیحت کرد خدا هم او را نصیحت کرد و در میان شما نیز مثل
او هست و آن امیر المؤمنین است و معانی مذکوره همه صحیح است و ظاهر

عبارت

عبارت حدیث شامل همه هست **باب** در بیان معنی عربیه حدیث
کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی القاسم
ماجیلویه از محمد بن علی کوفی از محمد بن سنان از حنان بن سدیر
از پدرش از حضرت امام محمد باقر ع که گفت که روز فتح مکه رسول خدا
بالای منبر رفت پس فرمود ایها الناس بدرستی که خدای عز و جل
برد از شما کبر و نخوة ایام جاهلیت را و فخر کردن به آبا و اجداد را
همه از آدم اید و فرزند آدم میباشید و آدم از خاک است و خدا
او را از خاک آفریده بهترین بندگان خدا کسی است که پرهیزکار
تر است که بدرستی که عربیه و عرب بودن او نیست بسبب پدرش
یعنی همینکه پدر شخص عرب شد شخص عرب نمیشود عربیه زبان است
که تکلم کننده است بعربی عربیت اینست که شخص خود تکلم کند بزبان عرب
نه اینکه پدرش عرب باشد پس کسی که عمل نداشته باشد و عمل صالح از
او صادر نشده باشد حسب و نسب او او را به بهشت نبرد و بدانید که همه
خونی که در ایام جاهلیت ریخته شده و هر بغض و کینه که احدی با احدی
داشته زیر این دو قدم من است تا روز قیامت یعنی هر گاه کسی پیش
از اسلام عمل نامشروعی از او صادر شده باشد احکام اسلام برای

جاری نمیشود بلکه باطل کرد اسلام همهٔ انها را بلی بعد از اسلام هرگاه
کسی برخلاف قاعده و قانون اسلام رفتار نماید احکام و حدود اسلام
بر او جاری خواهد شد **باب** در بیان معنی کریم و لئیم حدیث کرد ما
محمد بن علی ما جیلویه و گفت که حدیث کرد مرا عمم محمد بن ابی القاسم از
ابن علی کوفی از محمد بن سنان از مفضل بن عمر از حضرت امام جعفر صادق
که فرمود میان سلمان و مردی گفت و شنیدی شد آن مرد بسلمان گفت
ای سلمان تو کیستی و چیستی سلمان با مرد گفت که اول من و اول تو
آبی است گندیده و اما آخر من و آخر تو پس مرداری است گندیده پس
هرگاه روز قیامت شود و ترازوهای اعمال را نصب کنند پس هر کس
که ترازوی او سنگین شود او کریم است و هر که ترازوی عملش سبک
او لئیم است **باب** در بیان معنی قانع و معتر حدیث کرد ما را محمد بن
حسن صفار از عباس بن معروف از علی بن مهزیار از علی بن نعمان
از عبد الرحمن بن ابی عبد الله از حضرت امام جعفر صادق ع در قول
خدای عز و جل فاذا وجبت جنوبها که فرمود یعنی هرگاه بیفتد شتر
بر زمین و پهلوهای او بر زمین رسد و نحر شود پس بخورید از او و طعام
کنید قانع و معتر را بیان و فرمود که قانع انکسی است که راضی و خشنود است

بانچیزی

بان چیزی که باو میدهی و شکر میکنند خدا را و غیظ نمیکنند و عیبش نمینماید
و دهانش از غضب کف نمیکند و معتر انکسی است که خود را مینماید اما
سؤال نمیکند و بهمین سند از علی بن مهزیار از حسین بن سعید از
صفوان از سیف تمار مروی است که گفت که حضرت امام جعفر صادق
فرمود که سعید بن عبد الملک بحج آمد و خدمت پدرم رسید عرض
کرد که بدرستی که من هدی رانده ام و شتر قربانی آورده ام حال بفرما
که چه کنم پس پدرم فرمود که یک ثلث آنرا با هل خود بده و یک ثلث را
بقانع و معتر بده و ثلثی دیگر را بمسکین بده پس من به پدرم گفتم که
مسکین انکسی است که سؤال میکند فرمود بلی و قانع انکسی است
که قناعت میکند بانچه فرستاده میشود بسوی او از ضبعه یعنی
سه گوسفند تا نه گوسفند و زیاده و معتر انکسی است که خود را بتو
مینماید اما سؤال نمیکند و رسول خدا فرمود که جایز نیست شنیدن
و حکم کردن بگواهی مرد خاین و زن خاینه و نه صاحب کینه بر برادرش
و نیز جایز نیست گواهی ظنین و همچنین جایز نیست شنیدن گواهی
مرد قانع که با اهل خانه میباشد برای اهل آنخانه اما خیانت پس
آن چندین قسم است اول خیانت در مال و آن ظاهر است دیگر انکه

شخصی را امین دانند و زنی را مثلا باو بسپاری پس و خیانت کند
دیگر اینکه مطلبی را باو بگویند و نزد او بسپاری که بروز ندهد و او
بروز دهد و باعث هلاکت یا تفضیح تو شود دیگر اینکه او را امین
دانند و او را حکم سازند میان دو نفر و او حکم کند میان آن دو بر خلاف
عدالت دیگر خیانت در غنایم مسلمانان است دیگر کتمان شهادت
است دیگر آنکه از او شور کنی پس او اشاره کند ترا بر خلاف مصلحت
و صواب و اما ظنین آنکسی است که متهم میشود بسبب اینکه منسوب
میسازد خود را بغیر پدرش یا اینکه مولای خود میگرداند کسی را که
مولای او نیست یا آنکه متهم است در دین و مذهبش و اما آنکسی
قانع است با اهل خانه و گواهی او برای ایشان جایز نیست پس او
مردیست که در خانه کسی میباشد و خدمت اهل آنخانه میکند و تابع
ایشانست یا آنکه اجیر ایشانست و امر معاش او از اهل آنخانه میگذرد
و از فضل و احسان ایشان سؤال میکند و چاشت و شام خود را
از ایشان میخواهد پس جایز نیست گواهی او برای ایشان خدای عز و جل
فرموده است فکلوا منها و اطعموا القانع والمعتر پس قانع آنکسی
که قناعت میکند بانچه عطا میکنی باو و سؤال میکند از تو و معتر

کسی است

کسی است که خود را بتو می‌نماید و لکن سؤال نمیکند **باب** در بیان
معنی قول ابراهیم خلیل ع بل فعله کبیرهم هذا فاسئلوهم ان کانوا
ینطقون و معنی قول او انی سقیم و بیان معنی قول یوسف در وقتی
که امر کرد منادی را که ندا کند و بگوید ایتها العیر انکم لسارقون
حدیث کرد ما را پدرم و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار
از محمد بن احمد از ابراهیم بن هاشم از صالح بن سعید از مردی
از اصحاب ما از حضرت امام جعفر صادق ع که گفت سؤال کردم
از آنحضرت از قول خدای عز و جل در قصه ابراهیم ع که فرموده است
بل فعله کبیرهم هذا فاسئلوهم ان کانوا ینطقون و عرض کردم
که مقصود از این آیه چیست فرمود که آنفعل یعنی شکستن بتهای
کوچک از بت بزرگ صادر نشده بود و ابراهیم هم که آنفعل را نسبت
داد به بت بزرگ دروغ نگفت پس من گفتم که چگونه میشود این
که آنفعل از بت بزرگ صادر نشده باشد و ابراهیم هم دروغ نگفته
باشد فرمود که ابراهیم گفت که بپرسید از این بتها اگر چنانچه تکلم
میکنند و سخن میگویند پس بزرگ ایشان ایشانرا درهم شکسته است
و اگر نطق نمیکنند پس بزرگ ایشان کاری نکرده است و او ایشانرا

درهم نشکسته است پس آن بتها تکلم نکردند و ابراهیم هم دروغ نگفت
پس گفتم قول خدای عزوجل در قصه یوسف أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ
چه معنی دارد فرمود که اهل قافله یعنی برادران یوسف دزدیده بودند
یوسف را از پدرش ایا نمی بینی که وقتی که گفتند ماذا تفقدون یعنی
چه چیز گم کرده اید آن شخص ندا کرد و گفت نفقد صواع الملک یعنی
ظرف آب خوری پادشاه را گم کرده ایم و نگفت بایشان که سرقتم
صواع الملک یعنی دزدیده اید شما صواع ملک را پس معلوم است
که مراد این بود که شما دزدیده اید یوسف را از پدرش پس گفتم
که قول خدای عزوجل انی سقیم چه معنی دارد فرمود که بلی ابراهیم
سقیم و بیمار نبود و دروغ هم نگفت بلکه مرادش این بود که بلا یعنی
که من در امر دین خود بیمارم و شک دارم و نیز روایت شده است که
مرادش از اینکه گفت انی سقیم این بود که بعد از این سقیم یعنی بیمار
خواهم شد و حال آنکه هر جنبنده سقیم است چنانچه خدای عزوجل فرموده
است انک میت یعنی بعد از این خواهی مرد و نیز روایت شده است که
مراد ابراهیم این بوده است که من سقیمم یعنی بیمارم بسبب آنچه با حسین بن
علی خواهند کرد باب در بیان معنی ملک کبیر که خدای عزوجل بر کتاب

خود

خود ذکر فرموده حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد
ما را سعد بن عبدالله از حسین بن موسی خشاب از زید بن اسحق از
عباس بن یزید که گفت که گفتم بحضرت امام جعفر صادق علیه السلام که خبر ده مرا
از معنی قول خدای عزوجل که میفرماید وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا
كَبِيرًا و بفرما که چه چیز است این ملک کبیری که خدا او را بزرگ شمرده
و او را کبیر نام کذارده پس فرمود که ای عباس وقتی که خدای عزوجل
اهل بهشت را داخل بهشت کند ملکی را بسوی دوستی از دوستانش
بفرستد چون آن ملک بیاید و بدر قصر آن دوست خدا برسد می بیند
که دربانها در آنجا نشسته اند پس بآن ملک میگویند که صبر کن تا برای تو
اذن حاصل کنیم پس رسول و فرستادهٔ خدای عزوجل بدون اذن و رخصتی
دوست خدا را نمیتواند دید از این است که فرموده است اِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ
رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا یعنی هرگاه ببینی خواهی دید در آنجا نعمتهای
فراوان و مملکت بزرگ بی پایان باب در بیان معنی ازلام حدیث
کرد ما را محمد بن هرون زنجانی در آن مکتوبی که بمن نوشته بود و گفت
که حدیث کرد ما را علی بن عبدالعزیز از ابی عبید قاسم بن سلام که گفت
که حدیث کرد ما را هشیم و گفت که حدیث کرد ما را یونس از حسن که روزی

حضرت امام حسن ع در هنگام طفولیت نزد حضرت رسول ص آوردند پس آن
آنجناب در دامن مبارک گذارد پس آنحضرت در دامن رسول خدا بول
کرد پس خواستند که آنحضرت را از دامن رسول خدا بردارند رسول خدا ص
فرمود که لا تزرموا ابنی بگذارید پسرم را و بولش را قطع مکنید پس قدری
آب طلبید و بر دامن مطهر خود ریخت اصمعی گفته است که ازرام یعنی
قطع کردن است هرگاه مردی بول خود را قطع نماید یا و میگویند قد ازرمت
بولک یعنی قطع کردی بولت را و ازرمه غیره یعنی قطع کرد دیگری بولش را
و ازرم البول نفسه یعنی قطع کرد بول خود را بدون اینکه کسی از او قطع کند

باب در بیان معنی غلول و سحت

حدیث کرد ما را احمد بن موسی
متوکل و گفت که حدیث کرد ما را عبد الله بن جعفر حمیری از احمد بن حسین
از حسن بن محبوب از ابی ایوب از عمار بن مروان که گفت سوال کردم
از حضرت امام جعفر صادق ع از معنی غلول فرمود که هر چیزی که دزدیده
میشود از امام آن سحت است یعنی هر چیزی که از غنایم مسلمانان برداشته
میشود قبل از قسمت و بدون اذن و اطلاع امام آن غلول و سحت است
و خوردن مال یتیم سحت است و سحت چندین قسم است یک قسم آن
چیزیست که از حضرت سلاطین جور می‌یابد شخص میشود قسمی دیگر اجرت

و مزد نیست

اجرت و مزد نیست که قضاة و حکام میگیرند و ثمن خمر و نبیذ و هر مسکری
که شخص راست میکند نیز داخل سحت است و ربا نیز داخل سحت است و اما
رشوه گرفتن در احکام ای عمار و آن را هم به نام نهاده اند پس آن کفر بخداوند
عظیم و برسول کریم است

باب در بیان قول حضرت رسول ص که فرمود

اخذتموهن بامانة الله واستحللتم فروجهن بکلمة الله حدیث کرد ما را
پدرم و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از قاسم بن محمد از سلیمن
ابن داود که رسول خدا ص فرمود اخذتموهن بامانة الله و استحللتم فروجهن
بکلمة الله یعنی گرفتید شما ایشان را یعنی زنان را بامانت خدا و حلال کردید
بندید فرجهای ایشان را بکلمة خدا اما امانت پس او چنین نیست که خدا آنرا
از آدم گرفت و بر گردن او گذاشت در وقتی که حوا را با او تزویج میکرد و اما
کلمة آنکلمایی است که خدا آنها را بر گردن آدم لازم گردانید و آنکلمة این
بود که آدم عبادت کند او را و شریک نیاورد باو و زنا نکند و غیر او را
ولی خود نگیرد

باب در بیان معنی مبارک

حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله
و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از یعقوب بن یزید از یحیی بن
مبارک از عبد الله بن جبله از مردی از حضرت امام جعفر صادق ع در قول
خدای عز و جل و جعلنی مبارکا فرمود مبارک یعنی نفاع است یعنی نفع رساننده

برهمان باب در بیان معنی قول حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود
التی تر حمران و بیان معنی مطهر حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که
حدیث کرد ما را سعد بن عبدالله و گفت که حدیث کرد مرا محمد بن حسین بن
ابی الخطاب از محمد بن سنان از محمد بن حمران و حمزه که گفتند جمع شدیم
نزد حضرت امام جعفر صادق ع با جماعتی از اعاظم اصحاب آنحضرت و حمران
ابن اعین نیز در میان ما بود پس شروع کردیم در مناظره و گفتگو
نمودن در هر باب از علوم و آنجناب می شنید و حمران ساکت بود و اصلا
تکلم نمیکرد پس آنحضرت بحمران فرمود که ای حمران ترا چه میشود که هیچ
سخن نمیگوئی حمران عرض کرد که ای آقای من عهد کرده ام و سوگند
یاد نموده ام که در مجلسی که تو حضور داشته باشی تکلم نکنم و اصلاً
سخن نگویم پس آنحضرت فرمود که ای حمران من ترا اذن دادم در
کلام پس تکلم کن پس حمران گفت گواهی میدهم براینکه نیست معبودی
سزاوار پرستش مگر الله یعنی ذات واجب الوجودی که جامع جمیع صفات
کمال و مستجمع تمام اوصاف جمال و جلال است تنها و یگانه است شریکی
در نیستی برای او نیست و فرزند نیز از برای او نمیباشد و از حد تعطیل که
مستلزم نفی ربوبیت و انکار وجود و بطلان صفات است و اینکه باید

قائل شد باینکه عالم معطل است و صانعی ندارد خارج است و از حد تشبیه نیز
یعنی تشبیه او بخلقش و موصوف ساختن او بصفات ممکنات نیز خارج است
باین معنی که باید بوجودش اعتراف کرد و گفت که موجود است و شیئی است
ولکن نه مثل سایر اشیا است چنانچه فرموده انه شیء لا کالاشیاء
یعنی چیزیست نه مثل سایر چیزها زیرا که مردمان باز که الست پیش از
این بوجه ربوبیت ستوده اند که هست پس هرگاه اطلاق شیء جایز نباشد او
و نتوان گفت که خدا چیزی است تعطیل لازم میاید یعنی لازم میاید
نفی وجود و ربوبیت او و هرگاه بگوئی که چیزیست مثل سایر چیزهای صفات
ممکنات از برای او ثابت کنی لازم میاید تشبیه او بممکنات و هر یک از تعطیل
و تشبیه باطل است و همچنین حق اینست که نه جبر است و نه تفویض نه جبر است
که لازم آید که بندگان در جمیع حرکات و سکنات مجبور کرده باشد
ایشان را در وجود آنها اصلا مدخلیتی نباشد چنانکه اشاعره میگویند
و نه تفویض است که لازم آید که بندگان در ایجاد افعال و اعمال مستقل کرده
باشد و اصلا قضا و قدر و اراده و قدرت و تدبیر خودش در وجود آنها
دخل نداشته باشد بالجمله نه جبر است و نه قدر یعنی تفویض نه افراط است
و نه تفریط بلکه میان این و آنست یعنی چیزیست میان جبر و تفویض

نه جبر محض است و نه تفویض صرف بلکه مثل اینست که شخصی طفلی را امر عظیم
کند و نصیحت نماید که فلان عمل بکن و فلان کار مکن و آن طفل نشنود پس
آن شخص او را بخود واگذارد امر بین الامرین همچنین چیزیست و نیز گواهی
میدهم که محمد بنده و رسول اوست فرستاده است او را بسوی خلایق
برای اینکه هدایت کند ایشان را بسوی دین حق و نیز گواهی میدهم که بهشت
حق است و دوزخ حق است و نیز گواهی میدهم که علی بن ابی طالب حجت
خداست بر تمام خلایق چیزی نیست که مخفی باشد و کسی نداند بر همه کس
ظاهر است و میدانند و باید بدانند و جایز نیست که ندانند و نیز گواهی میدهم
که حجت خدا بعد از او فرزندش حسن است و بعد از او حسین است پس علی
ابن الحسین پس محمد بن علی پس تو حجت خدا بعد از ایشانی ای سید
و مولای من پس حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که ترا حمران است پس
فرمود ای حمران کشیده شده است مطمری میان تو و میان عالم یعنی عالم آل محمد
حمران گفت که پس گفتم ای آقای من مطمر چیست فرمود مطمر ریسمان بنایانست
که استقامت و راستی عمارتها را بآن مشخص مینمایند پس کسی که مخالف تو
باشد در این امور پس او کافر و زندیق است حمران گفت و اگرچه علوی
و فاطمی باشد حضرت فرمود و اگرچه محمدی و علوی و فاطمی باشد حدیث کرد

ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ابن ابی عمیر از عبدالله بن
سنان که گفت که حضرت امام جعفر صادق ع فرمود نیست میان شما و میان
کسی که مخالف شماست مگر مطمر من عرض کردم که مطمر چیست فرمود که
مطمر آن چیزیست که شما او را ترمکن مینامید پس کسی که مخالفت کند با شما
و از تر تجاوز نماید پس بیزار شوید از او و اگرچه علوی و فاطمی باشد
مترجم گوید که پس معلوم شد که تر عبارتست از مطمر و مطمر ریسمانی
است که گلکارها دارند و کجی بناها را بآن راست میکنند و مراد از
مطمر در این مقام اعتقادات حقه مذکوره است که حمران آنها را ذکر
کرد و آنها بمنزله تر یعنی بمنزله ریسمانی اند که استاد گلکار راستی و کجی
عمارت را بآن مشخص مینماید **باب** در بیان معنی باغی و عادی حدیث
کرد ما را پدرم و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبدالله از احمد بن
محمد از بزنطی از کسی که نام برد او را از حضرت امام جعفر صادق ع
در قول خدای عز و جل که فرموده است فمن اضطر غیر باغ ولا عاد که
فرمود باغی کسی است که خروج کند بر امام زمان و عادی کسی است که
راهها را میزند یعنی دزد و گوشت میته برای این دو طایفه حلال نیست
و نیز روایت شده است که عادی دزد را گویند و باغی کسی است که بیرون

میرود بجهت طلب صید جایز نیست برای این دو طایفه که نماز را در سفر قصر
کذارند و همچنین اکل میته نیز در حالت اضطرار برای ایشان جایز نیست

باب در بیان معنی اوقیه و نش حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله و گفت
که حدیث کرد مارا سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از پدرش
از ابن ابی عمیر از بعضی اصحاب ما از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود
که هیچ زن نکرد رسول خدا ص و هیچیک از دختران خود را بکسی نداد
که صداق ایشان از دوازده اوقیه و نش زیاده باشد و اوقیه چهل درهم
است و نش بیست درهم

باب در بیان معنی قول حضرت صادق ع
که فرمود لا یحرم من الرضاع الا ما کان مجبورًا یعنی حرام نمیکند
از جهت شیر مگر آن زن که مجبور است حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله
و گفت که حدیث کرد مارا احمد بن ادریس از محمد بن احمد از احمد بن
هلال [illegible] ابن سنان از جریر از فضیل بن یسار از حضرت امام جعفر
صادق ع که فرمود حرام نمیکرداند از جهت شیر مگر آنکسی که مجبور است
فضیل گفت که عرض کردم که مجبور چیست و کیست فرمود که مادری است
که تربیت میکند طفل را یا دایه ایست که اجاره کرده اند که طفل را
شیر دهد یا کنیز ایست که او را خریده اند

باب در بیان معنی توبه

خدای

خدای عز و جل بر خلق حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله و گفت که حدیث
کرد مارا سعد بن عبد الله و گفت که حدیث کرد مارا محمد بن حسین از
ابن فضال از علی بن عقبه از پدرش از حضرت امام جعفر صادق ع در قول
خدای عز و جل ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ فرمود توبه در اینجا بمعنی اقالت است یعنی
چون ایشان رجوع کردند از معصیت و بازگشت نمودند بسوی حضرت
احدیت او نیز رجوع کرد از عقاب بسوی مغفرت و رحمت فرمود
بر ایشان و اقاله کرد ایشان را یعنی اینکه قرار داده بود که بجهت معصیت
ایشان ایشان را عقاب کند فسخ آن معامله فرمود یعنی چون توبه کردند
و بازگشت نمودند خدای عز و جل نیز آن معامله را بر هم زد و سودا را
از سر گرفت

باب در بیان معنی ورق و حبه و ظلمات الارض و رطب
و یابس حدیث کرد مارا محمد بن حسن و گفت که حدیث کرد مارا حسین بن
ابان از حسین بن سعید از نضر بن سوید از یحیی بن عمران حلبی از
ابی بصیر که گفت سؤال کردم از آنحضرت از معنی قول خدای عز و جل
وَمَا تَسْقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ
وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ و عرض کردم که معنی ورقه و حبه و ظلمات
ارض و رطب و یابس چیست فرمود ورقه طفلی است که پیش از تمام شدن

ساقط میشود و حیته بچه ایست و ظلمات ارض تاریکیهای رحم است و رطب آن
بچه ایست که زنده بماند و بزرگ میشود و یابس آن بچه ایست که بمیرد و مجموع
اینها در کتاب مبین در علم خدا یا لوح محفوظ یا در امیر المؤمنین منضبط است

باب در بیان معنی سهمی از مال که شخصی وصیت کرده است بآن
حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از حسین بن یزید نوفلی
از اسمعیل بن مسلم سکونی از حضرت امام جعفر صادق ع که کسی سؤال
کرد از آنحضرت از مردی که وصیت کرده بود بیک سهم از مالش عرض
کردم که یک سهم از مال چه قدر است پس آنحضرت فرمود که سهم یک جزو است از
هشت سهم جزو مال آن مردی که وصیت کرده است زیرا که خدای عز و جل فرموده
است اِنَّمَا الصَّدَقَاتُ للفقراء والمساکین والعاملین علیها والمؤلفة قلوبهم
وفی الرقاب والغارمین وفی سبیل الله وابن السبیل و زکوة را هشت
سهم قرار داده است و رسول خدا ص نیز قسمت فرموده آن را بر هشت سهم
و نیز روایت شده است که سهم عبارتست از یک جزو از شش جزو و این
موقوفست بر فهمیدن مراد موصی را اگر چنانچه وصیت کند بسهمی از
سهمهای زکوة پس مرادش یک سهم است از جمله هشت سهم مالش و هر گاه
وصیت کرد بسهمی از سهمهای میراث پس مقصودش یک سهم است از جمله

شش سهم

شش سهم **باب** در بیان معنی شیئی از مال که شخصی وصیت میکند بآن
حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار
از محمد بن احمد از علی بن سندی از محمد بن عمرو بن سعید از جمیل از
ابان بن تغلب از ابی حمزه از حضرت امام زین العابدین ع و گفت که خدمت
آنحضرت عرض کردم که مردی وصیت کرده است بیک چیزی از مالش
حال بفرمایید که آن چیز چه قدر است از مالش فرمود که در کتاب علی بن
ابی طالب نوشته است که شیئی از مال یعنی چیز از مال یک جزو است
از جمله شش جزو مال

باب در بیان معنی یک جزو از مال که شخصی
وصیت میکند بآن حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید
و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ادریس از محمد بن احمد بن یحیی بن
عمران اشعری از علی بن سندی از محمد بن عمرو بن سعید از جمیل از ابان
بن تغلب از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود در باب مردی که وصیت
میکند بیک جزو از مالش که جزو یکی است از ده یعنی یک جزو است از
ده جزو زیرا که خدای عز و جل فرموده است که ثُمَّ اجْعَلْ علی کل جبل منهن
جُزْءًا یعنی پس بگذار بر هر کوهی یک جزو را از اجزاء آن چهار مرغ را و آن
کوهها که ابراهیم اجزاء آن مرغها را بر آنها گذارد ده کوه بود و نیز

وروایت شده است که مراد یك جزو از هفت جزو مال است زیرا که خدای
عز و جل فرموده است لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ یعنی
برای جهنم هفت در است و برای هر دری از آن هفت در جزوی است قسمت
شده و حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد مارا سعد بن
عبدالله از احمد بن محمد از علی بن حکم از ابان بن احمر از عبدالله بن
سنان که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق ع از زنی که وصیت
کرده بود که ثلث مالش را بدهند به پسر برادرش و قرض او را ادا کنند
و جزوی از آنرا بدهند بفلان و فلانه پس من ندانستم که چه باید کرد
آن دو نفر یعنی فلان و فلانه بردند مرا نزد ابن ابی لیلی برای مرافعه یا جهت
تحقیق مسئله بعد از آنکه از او پرسیدم گفت که برای آن دو نفر که وصیت
کرده است برای ایشان بجز چیزی نمیباشد پس آنحضرت فرمود بخدا قسم
دروغ گفته است ابن ابی لیلی برای آن دو نفر است عشر از ثلث یعنی ده یك ثلث
مال مال آن دو نفر است مثلا هرگاه ثلث ده تومان باشد یکتومان مال آن دو نفر
است حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد مارا احمد بن ادریس
از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری و گفت که حدیث کرد مرا ابو عبدالله
رازی از احمد بن محمد بن ابی نصر از حسین بن خالد از حضرت امام جعفر صادق ع

وگفت

و گفت سؤال کردم از آنحضرت از مردی که وصیت کرده است بجزوی از مالش
فرمود که هفت یك ثلث اش را باید بمصرفی که معین کرده است برسانند

باب

در بیان معنی کثیر از مال یعنی بیان اینکه چه قدر از مال را کثیر یعنی بسیار میگویند
حدیث کرد مارا محمد بن موسی بن متوکل و گفت که حدیث کرد مارا علی بن حسین
سعدآبادی از احمد بن ابی عبدالله برقی از پدرش از محمد بن ابی عمیر از بعضی
از اصحاب ما از حضرت امام جعفر صادق ع که کسی سؤال کرد از آنحضرت از
مردی که نذر کرده بود که مال کثیری تصدق کند پس آنحضرت فرمود کثیر
هشتاد است و زیاده یعنی همینکه عدد چیزی بهشتاد رسید آنرا کثیر میگویند
زیرا که خدای عز و جل فرموده است که لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ یعنی
یاری کرد شما را خدا در مواطن کثیره یعنی جاهای بسیار و آن مواطن هشتاد
موضع بود

باب

در بیان معنی قدیم از غلامان و کنیزان حدیث کرد
مارا پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد مارا محمد بن یحیی عطار از محمد بن
احمد از ابراهیم بن هاشم از داود بن محمد نهدی از بعضی اصحاب ما و گفت داخل
شد پسر ابی سعید مکاری بر حضرت امام رضا ع پس گفت که آیا تو بآن مرتبه
رسیده که اخبر بده پدرت ادعا کرد تو هم ادعا کنی پس آنحضرت فرمود چه کار
داری خاموش کرداند خدا نور ترا و داخل کرداند فقر را در خانه ات آیا

ندانسته و نشنیده که خدای تبارک و تعالی وحی کرد بسوی عمران که ای عمران
بدرستی که ما پسری بتو عطا خواهیم کرد پس مریم را باو عطا کرد پس عیسی را
بمریم عطا کرد پس عیسی از مریم است و مریم از عیسی و مریم و عیسی معلوم
است که هر دو یکی اند و یک چیز اند و من نیز از پدرم میباشم و پدرم نیز از
من است و من و پدرم یک چیزیم پس آن ملعون یعنی پسر ابو سعید گفت که
پس مسئله میخواهم از تو پرسیده باشم پس آنحضرت فرمود که گمان میکنم
که قبول کنی از من تا آنکه فایده داشته باشد برای تو و نیستی تو از گوسفندان
من یعنی از رعیت من که رعایت تو واجب باشد بر من ولکن بپرس آن
هرچه میخواهی پس آن ملعون گفت که مردی در وقت وفات خود گفت که هر مملوک
قدیمی که دارم قربة الی الله اورا آزاد کردم خبر ده مرا که چگونه کسی را قدیم
میگویند پس آنحضرت فرمود بلی خدای عز و جل در کتاب خود فرموده است
حتی عاد کالعرجون القدیم پس هر یک از مملوکان او که شش ماه شده باشد
که مملوک او شده است پس او قدیم است و آزاد است راوی گفت که پس آن
ملعون بیرون رفت و فقیر شد و از گرسنگی مرد و جای اینکه یک شب در آنجا
بسر برد برای او نبود لعنت کند خدا اورا مترجم گوید که عرجون چوب خشک
خرمای را گویند که شش ماه شده است که خشک گردیده و مانند هلال شده

در بیان

باب در بیان معنی جنف حدیث کرد ما را پدرم خدا رحمت کند اورا
و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از
محمد بن خالد برقی از عبد الله بن مغیره از عبد الرحمن جعفی که گفت مدتی
بود که بجهت قسمت نمودن میراث پیش ابن ابی لیلی تردد میکردم و او در
الوقت میکرد و میراث را قسمت نمیکرد چون طول کشید و از پس رفتم
و آمدم مانده شدم خدمت مولای خود جعفر بن محمد صادق ع از او شکایت
کردم پس آنحضرت فرمود که آیا ندانسته است که رسول خدا امر فرموده
بود که برطرف کردن جنف و روان کردن میراث بورثه پس رفتم نزد ابن ابی لیلی و گفتم
که شکایت کردم از تو نزد جعفر بن محمد ع پس او چنین و چنین فرموده
پس من سوگند یاد کردم برای او بعد از آن بهمان قسم که آنحضرت فرموده
بود عمل نمود و حکم کرد برای من و میراثرا تقسیم کرد حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله
و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ادریس و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن
احمد و گفت که حدیث کرد ما را عبد الله بن احمد رازی از بکر بن صالح
از ابن ابی عمیر از ابن عیینه بصری که گفت در مجلس ابن ابی لیلی بودم و
جمعی باهم گفتگو داشتند در باب اینکه مردی وفات کرده بود و در حیاة
خود قرار داده بود که خمس فلان مال اورا بیکی از خویشان او ببرد و لیکن

زمان او را معین نکرده بود تا وقتی که مرده بود پس ابن ابی لیلی حکم کرد
و گفت که بهمان نحوی که میت یعنی مالک ملک قرار داده عمل نمایند و ملک را
بخویش آنرا واگذارند هم چنانکه در ایام حیاتش بوده پس محمد بن مسلم
ثقفی به ابن ابی لیلی گفت که ای ابن ابی لیلی خلیفهٔ رسول خدا علی مرتضی
در همین مسجد بخلاف خبر تو گفتی حکم کرد ابن ابی لیلی گفت تو از کجا
دانستی محمد بتو گفت که علی بن ابی طالب بر خلاف خبر من گفتم حکم کرده است
محمد بن مسلم گفت که از حضرت امام محمد باقر شنیدم که فرمود حکم
کرد علی بن ابی طالب برد حبیس یعنی مال حبیس شده و روان ساختن
میراث بورثه پس ابن ابی لیلی گفت بفرست و آن کتاب را بیاور تا من ببینم
محمد بن مسلم گفت کتاب را میآورم بشرط اینکه نظر نکنی در آن کتاب مگر
در همین حدیث ابن ابی لیلی قبول کرد و راوی گفت که پس محمد بن مسلم
در آن کتاب همان حدیث را با بی لیلی نمود پس از حکم خود برگشت و آن
ملک را برگردانید بورثه و کما فرض الله در میان ایشان تقسیم نمود
و بدانکه حبیس آن وقفی است که مدتش معین نشده باشد و بعد از وفات
مالک که آن را حبس کرده بر میگردد بورثه و مال ایشان میشود و مثل
سایر اموال فیما بین ایشان تقسیم میشود **باب** در بیان معنی صدود

حدیث کرد

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید و گفت که حدیث کرد ما را
محمد بن حسن صفار از عباس بن معروف از حسین بن یزید نوفلی از
یعقوب از عیسی بن عبد الله هاشمی از پدرش از جدش که گفت که رسول
خدا در تفسیر قول خدای عز و جل وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلاً إِذَا قَوْمُكَ
مِنْهُ يَصِدُّونَ فرمود که صدود در لغت عرب بمعنی ضحک است یعنی
چون زده شد پسر مریم مثل ناگاه قوم تو ای محمد شروع کردند بهایهای
کردن و شادی نمودن و خندیدن مترجم گوید که چون رسول خدا
آیهٔ انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم را که ترجمه اش اینست
که بدرستی که شما طایفهٔ کفار با آن چه بندگی میکنید و میپرستید او را
غیر از خدا همه هیزم جهنم خواهید بود بر طایفهٔ کفار خواندند یکی از آنجماعت
بخیال فاسد خود اعتراض کرد بر آن حضرت و گفت نصاری عیسی را
میپرستند و او را پسر خدا میدانستند هرگاه نصاری با عیسی بجهنم
روند و هیزم دوزخ شوند ما هم که ملائکه را دختران خدا میدانیم اگر با
ملائکه داخل دوزخ شویم و هیزم دوزخ باشیم عیبی ندارد و سهل است
چون آن کافر منافق این اعتراض کرد بخاطرها بر آن قوم چیها رسید
که رسول خدا را ملزم کردند و این اعتراض وارد است و جواب ندارد و حال

انکه معنی کلام آلهی را نفهمیدند که چیست و مقصود حضرت رسالت را ندانستند
که کیست و لفظ ما را غالبا در غیر ذوی العقول استعمال میشود از کلمهٔ من که
مخصوص ذوی العقول است حقیقة فرق نکردند و ندانستند که غرض علی
در رسول خدا این است که این سنگهای که خود میتراشید و توقع نفع و ضرر
از آنها دارید و حال آنکه همه جمادند و قادر بر هیچ چیز نیستند با خود شما
هیزم جهنم خواهید بود **باب** در بیان معنی تدبیر حدیث کرد ما را پدرم
و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن
خالد برقی از انکسی که نام برد او را از حفص بن غیاث از حضرت امام جعفر
صادق در قول خدای عز و جل و کلا تبرنا تتبیرا که فرمود یعنی شکستیم
آنجماعت را شکستنی **باب** در بیان معنی احقاب حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله
و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از یعقوب بن یزید از جعفر بن
محمد بن عقبه از کسی که روایت کرد از حضرت امام جعفر صادق در قول خدای
عز و جل لابثین فیها احقابا که آنحضرت فرمود احقاب هشت حقب است
و هر حقبی هشتاد سال است و سال سیصد و شصت روز است و یک روز
آن مانند هزار سال است از این دنیا **باب** در بیان معنی مشارق و مغارب
حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن

حسن

حسن صفار از عباس بن معروف از جمال از عبد الله بن ابی حماد و او
بچند واسطه از حضرت امیر المؤمنین در قول خدای عز و جل رب المشارق
والمغارب که فرمود برای آفتاب سیصد و سیزده مشرق و سیصد و
سیزده مغرب است پس آن روزی که آفتاب طلوع میکند در یکی از آن
مشارق دیگر عود نمیکند بسوی آن مشرق یعنی از آن مشرق طلوع نخواهد
مگر در سال آینده یعنی بعد از آنکه در سیصد و پنجاه و نه مشرق طلوع کرد
نوبت بان مشرق اول خواهد رسید و همچنین است مغرب آن روزی
که در موضع معین غروب کرد دیگر در آن موضع غروب نخواهد کرد
مگر در سال آینده **باب** در بیان عضباء و جدعاء حدیث کرد ما را
پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از ابراهیم بن
هاشم از عبد الله مغیره از سکونی از حضرة امام جعفر صادق که فرمود
که رسول خدا فرمود که جایز نیست اضحیه کردن بگوسفندی که بیناد
لنگ است و نه بگوسفندی که کور است یک چشم یا هر دو چشم و نه بگوسفند
بیمار و لاغر و همچنین باید صاحب جرب نباشد و مغز شاخش شکسته
نباشد و گوشش بریده نباشد **باب** در بیان معنی شرقا و خرقا و
و مقابله و مدابره حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل و گفت که حدیث

کرد ما را احمد بن یحیی عطار از محمد بن احمد وگفت که حدیث کرد ما را ابن بصیر
بغدادی از احمد بن یحیی مقری از عبد الله بن موسی از اسرائیل از ابی اسحق
از شریح بن هانی از علی بن ابی طالب ع که گفت که امر کرد رسول خدا ص ما را
در اضحیه که ملاحظه کنیم و تامل نمائیم در چشم و گوش آن که کور نباشد و گوش
بینی بریده نباشد و منع فرمود ما را از اضحیه کردن بگوسفند خرقا و شرقا و
مقابله و مدابره و خرقاء گوسفندی است که در گوشش سوراخ مدوری
باشد و شرقاء گوسفندی است که گوشش را دو نصف کرده باشند و مقابله آن
است که قدر قلیلی از گوش گوسفند را از جانب پیش قطع کنند نه اینکه بالمره
جدا نمایند و آنرا آویخته بگذارند مثل زنگوله و آن زیادتی است که زیر گلوی
گوسفند آویخته است و مدابره آنست که از جانب مؤخر گوشش قطع شود
عکس مقابله **باب** در بیان معنی فرار کردن بسوی خدای عز و جل حدیث
کرد ما را پدرم وگفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن
عیسی از محمد بن سنان از ابی الجارود زیاد بن منذر از حضرت امام محمد
باقر ع در قول خدای عز و جل ففروا الی الله که فرمود یعنی قصد کنید بسوی
خدا یعنی قصد کنید قرب خدا را با طاعت و فرمان برداری او **باب**
در بیان معنی خصی و مصدود حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله وگفت که حدیث

کرد

کرد ما را پدرم رحمه الله وگفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله وگفت که
حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله وگفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله
وگفت که حدیث کرد ما را ایوب بن نوح وگفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی
عمیر و صفوان بن یحیی و رسانیدند سند حدیث را بحضرت امام جعفر صادق
که آنحضرت فرمود خصی غیر مصدود است خصی مریض است و مصدود
آنکسی است که باز میگردانند او را مشرکین از حج هم چنانکه باز گردانیدند
رسول خدا ص بدون مرض و بیماری و مصدود کسی است که زنان برای او
حلال باشد و خصی کسی است که زنها برای او حلال نباشند **باب**
در بیان معنی اینکه روایت شده است که هر که سوار شود بر شتر زامله بیفتد
از آن و بمیرد داخل جهنم میشود حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل
وگفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار از محمد بن حسین ابن ابی الخطاب
از محمد بن سنان از مفضل بن عمر از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود
که کسی که سوار شود بر شتر زامله پس بیفتد از آن و بمیرد داخل آتش میشود
مصنف کتاب میگوید که معنی حدیث اینست که هرگاه کسی بر زامله سوار
شود و وقتی که میخواهد پائین آید خود را از بالای آن زامله پائین اندازد
بدون اینکه دست بجائی بند کند و بمیرد بجهنم میرود زیرا که خود باعث

هلاکت خود شده و چون داب مردم در انوقت این بود که هرگاه میخواستند
از شتر پایین آیند خود را یکدفعه سر میدادند و میافتادند بر زمین و گاه بود
که از این حرکت دست یا پای ایشان میشکست یا انکه میمردند پس حضرت ایشان را
از این طریقه منع فرمود و مراد حضرت نهی از سواری شتر زامله نیست چنین دهم
اینکه روایت شده است که کسی که سوار شتر زامله میشود باید که وصیت کند
مراد امر بوصیت است و اینکه هینکه شخص بر شتر سوار شد باید وصیت کند
مثل اینکه فرموده اند که کسی که بیرون میرود از خانه خود بعزم حج یا جهاد
باید وصیت کند مجملا غرض امر وصیت است نه نهی از سوار شدن بر زامله

باب در بیان معنی عج و ثج حدیث کرد ما را محمد بن احمد سنانی
و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد الله کوفی و گفت که حدیث کرد ما را
موسی بن عمران نخعی از عمش حسین بن یزید از اسمعیل بن مسلم از حضرت
امام جعفر صادق ع از پدرش از جدش که فرمود که نازل شد جبرئیل امین
بر سید المرسلین و گفت یا محمد امر کن اصحاب خود را بعج و ثج و عج بلند کردن
آواز است به تلبیه یعنی لبیک اللهم لبیک را باواز بلند بگویند و ثج نحر
کردن بدنه است یعنی شتر

باب در بیان معنی دبا و مزفت و حنتم و نقیر
حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از

یعقوب

یعقوب بن یزید از حسن بن محبوب از خالد بن جریر از ابی الربیع
شامی از حضرت امام جعفر صادق ع که سؤال کرده شد از نرد و شطرنج
فرمود که نزدیک این دو مشوید و به پیرامون آنها مگردید راوی میگوید
که گفتم در باب غنا چه میفرمائی فرمود خیری در او نیست البته مشنوید عرض
کردم که در باب شرب نبیذ چه میفرمائی فرمود که رسول خدا ص از هر مسکری
یعنی مست کننده نهی فرموده عرض کردم که در باب ظروفی که نبیذ یا غیر نبیذ
از مسکرات در آنها کرده اند چه میفرمائی استعمال آنها جایز است یا نه
فرمود که رسول خدا ص نهی فرموده از دبا و مزفت و حنتم و نقیر عرض کردم
که معانی اینها را بیان فرمائید تا بشناسیم فرمود دبا کدو است و مزفت
خم است و حنتم سفال اُرْدُن است یا سفال سبز است و نقیر چوبی است که
اهل جاهلیت آنرا سوراخ میکردند تا انکه مجوف میشد پس نبیذ در او
میکردند

باب در بیان معنی ضحکت حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله
و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از یعقوب بن یزید از ابن
ابی عمیر از عبد الرحمن حجاج از حضرت امام جعفر صادق ع در قول خدای
عز و جل فضحکت فبشرناها باسحق فرمود یعنی حایض شد پس بشارت دادیم
او را باسحق

باب در بیان معنی نافله حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله

وگفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن مطهر از یحیی بن عمران از حضرت امام جعفر
صادق ع در قول خدای عزّ و جلّ و وهبنا له اسحق و یعقوب نافلة که فرمود
فرزند فرزند را نافله میگویند یعنی و بخشیدیم با براهیم اسحق را و یعقوب را
در حالتی که فرزند زاده او بود **باب** در بیان معنی قِطّ حدیث کرد ما را
پدرم و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از سلمة بن خطاب از ابراهیم بن
محمد ثقفی از ابراهیم بن میمون از مصعب بن سعد از اصبغ از علی بن ابی طالب
در قول خدای عزّ و جلّ و قالوا ربّنا عجّل لنا قطّنا قبل یوم الحساب که فرمود قطّ
یعنی عذاب است یعنی و گفتند پروردگارا معجّل گردان برای ما عذاب پیش از
روز حساب **باب** در بیان معنی کواشف و دواعی و بغایا و ذوات ازواج
حدیث کرد ما را پدرم و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن ابی
عبد الله از داود بن اسحق حذّاء از محمد بن عیص که گفت سؤال کردم از حضرت
امام جعفر صادق ع از متعه یعنی از حلیّت آن فرمود آری حلال است و باکی نیست
بشرط اینکه عارفه باشد یعنی علم بحلیّه و اعتقاد بآن و اینکه حلیّت آن مذهب اهل
بیت پیغمبر است داشته باشد عرض کردم که فدای تو شوم پس اگر عارفه نباشد و منکر آن
مذهب باشد چه فرمود عرض کن بر او و بگو که رسول خدا متعه را حلال
فرموده است پس اگر قبول کرده و اعتقاد نمود پس تزویج کن او را برای خود و اگر

بکسر تا

اباکرد و راضی نشد بگذار و ترک کن او را و بپرهیز از تمتّع کواشف و دواعی
و بغایا و ذوات ازواج پس عرض کردم که کواشف چیست فرمود زنان زانیه
که پرده از روی کار خود برداشته اند یا کلبه و خانهای ایشان معلوم و معروف
مردم میروند و میآیند و این طایفه شهورترین زنان زانیه اند عرض کردم
دواعی چیست فرمود زنان زانیه که از خانها بیرون میآیند برای تحصیل
مشتری و ایشان میانه اند در شهرت بزنا عرض کردم بغایا چیست فرمود
زنانی که مشهورند بزنا و شهرت اینها بزنا کمتر است از شهرت کواشف
و دواعی عرض کردم که ذوات ازواج یعنی صاحبان شوهر چه طایفه اند
فرمود زنانی که طلاق داده شده اند بر غیر سنت پیغمبر مثل اینکه شوهرهای
ایشان طلاق داده اند ایشان را در حیض یا بدون استبرا یا بدون شهود
عدول و امثال اینها **باب** در بیان معنی قول امیر المؤمنین ع الفقیه حقّا
حدیث کرد ما را پدرم و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن قاسم از محمد بن علی
کوفی از محمد بن خالد از بعض اصحابش از داود رقّی از ابو حمزه ثمالی از
حضرت امام محمد باقر ع که گفت که امیر المؤمنین فرمود که آیا میخواهید که خبر دهم
شما را بفقیه حقیقی و عالم و دانای تحقیقی حاضرین عرض کردند بلی یا امیر المؤمنین
فرمود فقیه و دانای حقیقی کسی است که نا امید نکرداند مردم را با لمرة از رحمت

خدا مثل اینکه بگویند که هرگاه فلان عمل بکنید هرگز خدا او را نمی‌آمرزد و ابدالآباد
در جهنم خواهد بود و خواطر جمع هم نکرده‌اند ایشان را یکباره از عذاب خدا
مثل اینکه بگویند بمردم که هرگاه میخواهید بکنید خدا هم گناهان را میامرزد
و امثال این بلکه همیشه ایشان را میان خوف و رجا و ما بین امید و بیم بدارند
و نیز باید اذن نداده مردم را در معصیت خدا و ترک نکنند قرآن را بجهة
میل کردن بسوی غیر آن بلکه در جمیع احکام رجوع میکنند بکتاب خدا
و اگر چنانچه در عملی رجوع میکنند بغیر کتاب خدا پس اگر موافق کتاب خداست
اخذ میکنند آنرا و اگر مخالفست ترک میکنند آنرا و همچنین بدانید و آگاه
باشید که نیت خیری در عملی که نیت در او نفهمم یعنی نیت خیری در علمی
که تفکر و تدبر و تعمق در او نیست بجهة اینکه ظاهر است که هرکس نظر کند
بسوی ظاهر این عالم و استدلال کند بان بر وجود صانع حاصل میشود برای
او علم ظاهری بوجود صانع و شکی نیست در اینکه عوام بین با او در این قسم
علم شریک اند و چندان خیر و نفعی در این قسم علم نیست بلکه خیر کثیر در این
است که نظر کند در هر ذره از ذرات موجودات و حقیقت آنها را و جمیع حکم
و مصالحی را که در وجود آنها بکار رفته بفهمد و از انجا پی برد بصانع
و آفریدگار آنها بالجمله هر موجودی از موجودات که شخص مشاهده نماید

بوجوه

بوجوه بسیار دلالت دارد بر صانع آفریدگار و خیر کثیر در اینست که شخص
در هر موجودی نظر کند و تامل نماید جمیع آن وجوهی را که آن موجود بواسطه
آن وجوه دلالت دارد بر صانع آنها را بفهمد و همچنین نیت خیری در
قرائتی که تدبر در او نیست چنانچه ظاهر است و همچنین نیت خیری در
عبادتی که تفقه در او نیست زیرا که فقه اصل است و عبادت فرع و شکی
نیست در اینکه نیت خیری در فرع بدون اصل

باب در بیان معنی قول خدای عز و جل فلما بلغ اشده و استوی حدیث کرد ما را پدرم و گفت
که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی از محمد بن احمد از احمد بن هلال از محمد بن
سنان از محمد بن عبدالله رباط از محمد بن نعمان احول از حضرت امام
جعفر صادق ع در قول خدای عز و جل فلما بلغ اشده و استوی آتیناه حکماً
و علماً که فرمود اشد چهل سالگی است و استوی عبارت است از ملتحی شدن
یعنی چون رسید بسن چهل سالگی و ملتحی شد عطا کردیم ما باو حکم و علم

باب در بیان معنی خریف حدیث کرد ما را پدرم و گفت که حدیث کرد
ما را سعد بن عبدالله از حسین بن علی کوفی از عباس بن عامر از احمد بن
رزق از یحیی بن ابی العلا از جابر از حضرت امام محمد باقر ع که فرمود بدرستی
که بنده هست که در دوزخ هفتاد خریف مکث میکند و خریف هفتاد

سال است پس سؤال میکند از خدای عزّ و جلّ و میگوید خداوندا بحق محمد و آل
محمد تو را سوگند میدهم که رحم کن بر من پس خدای عزّ و جلّ وحی میکند بسوی
جبرئیل که ای جبرئیل برو بسوی بندهٔ من و او را از جهنّم بیرون آر جبرئیل
میگوید ای پروردگار من چگونه من داخل آتش شوم و او را بیرون آورم خدای
عالم میفرماید که من امر کرده ام آتش را که بر تو سرد و سالم باشد و اذیت بتو
نرساند عرض کرد که پروردگارا مکان او را نمیدانم کجاست خدای عزّ و جلّ
میفرماید مکان او چاهی است در سجّین پس جبرئیل میرود در دوزخ پس
می یابد او را که برو در افتاده و دست و پایش بغل و زنجیر بسته شده است
از آنکه او را از جهنّم بیرون بیارد خدای عزّ و جلّ میفرماید ای بندهٔ من
چند وقت در جهنّم بودی تا آنکه حال سوگند دادی مرا آن بنده میگوید که
حساب آن ندارم ای پروردگار من خدای عزّ و جلّ میفرماید بدان ای بندهٔ
من که بعزّت و جلال خودم سوگند که اگر نه این بود که سوگند دادی مرا بحق محمد
و آل او هر آینه بسیار طویل میگردانیدم عذاب تو را در آتش ولکن لازم
گردانیده ام بر خود که سؤال نکند از من بندهٔ از بندگان من بحق محمد و آل
محمد مگر اینکه بیامرزم او را و از تقصیرش بگذرم و امروز بخشیدم تو را
و از گناهان تو درگذشتم **باب** در بیان معنی فلق حدیث کرد ما را پدرم بفتح فاء و لام

رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی القاسم از محمد بن علی کوفی از
عثمان بن عیسی از معویه بن وهب که گفت در خدمت حضرت امام جعفر صادق
بودیم پس مردی قل اعوذ برب الفلق را خواند و خدمت آنحضرت عرض کرد
که فلق چیست آنحضرت فرمود که فلق درّه ایست در جهنّم که در آن درّه هفتاد
هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار حجره است و در هر حجره هفتاد
هزار مار است و در شکم هر ماری هفتاد سبوی زهر است و جمیع اهل جهنّم [illegible]
بر این درّه گذر میافتند **باب** در بیان معنی شر حاسد اذا حسد حدیث
کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ادریس از
محمد بن احمد از یعقوب بن یزید از ابن ابی عمیر و از دیگری از حضرت
امام جعفر صادق ع در قول خدای عزّ و جلّ من شر حاسد اذا حسد که فرمود
آیا نمی بینی شخص حاسد را در آن وقتی که چشمهای خود را میگشاید و نظر میکند
بسوی تو اینست معنی آیه و ترجمه اش اینست که پناه میبرم بسوی پروردگار
فلق از شر هر حسد برنده در آن وقتی که حسد میبرد **باب** در بیان معنی
قول حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود الشتاء ربیع المؤمنین یعنی زمستان
بهار مؤمنان است حدیث کرد ما را محمد بن احمد بن حسن بن ولید که گفت
که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران

اشوری از ابراهیم بن اسحق نهاوندی از محمد بن سلیمان دیلمی از پدرش
از حضرت امام جعفر صادق ع که گفت شنیدم از آنحضرت که فرمود زمستان
بهار مؤمن است زیرا که شبهایش بلند است پس مؤمن استعانت میجوید
بر برخاستن و عبادت کردن و روزهایش کوتاه است پس استعانت میجوید
بانها بر روزه شدن **باب** در بیان معنی ربیع القرآن یعنی بهار قرآن
حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل و گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسین
سعدآبادی از احمد بن ابی عبد الله برقی از محمد بن سالم از احمد بن ابی نصر
خزاز از عمرو بن شمر از جابر از حضرت امام محمد باقر ع که فرمود برای هر
چیزی بهاریست و بهار قرآن ماه مبارک رمضان است **باب**
در بیان معنی افق مبین حدیث کرد ما را پدرم و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن
عبد الله و گفت که حدیث کرد ما را موسی بن جعفر بغدادی از محمد بن جمهور
از عبد الله بن عبد الرحمن از محمد بن ابی حمزه از حضرت امام جعفر صادق
که گفت هر کس در هر روز از روزهای ماه شعبان هفتاد مرتبه بگوید استغفر
الله الذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم الحی القیوم واتوب الیه نوشته میشود
در افق مبین یعنی ورا از اهل افق مبین مینویسند گفت که گفتم فدای تو شوم
افق مبین چیست فرمود صحرائیست پیش روی عرش و در آن صحرا نهرها است

ازو

ونزد آن نهرها قدحها است بعدد ستارها که مؤمنان بان قدحها از آن نهرها
میاشامند **باب** در بیان معنی افقی من الناس حدیث کرد ما را پدرم
رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی القاسم از محمد بن علی کوفی از
حسن بن علی بن یوسف از سیف بن عمیره از سعد بن ولید که گفت داخل
شدم با ابان بن تغلب بر حضرت امام جعفر صادق ع پس فرمود که هر اینه
اگر طعام دهم مسلمی را تا آنکه سیر شود دوستتر میدارم از اینکه اطعام کنم
افقی از مردم را پس من عرض کردم که افقی چه چیز است فرمود صد هزار
باب در بیان معنی اسودین حدیث کرد ما را ابو الحسن احمد بن
محمد بن احمد بن غالب و گفت که حدیث کرد ما را ابو الفضل یعقوب بن
یوسف و گفت که حدیث کرد ما را عبد الرحمن و گفت که حدیث کرد ما را ابو ذبن
هشام و گفت که حدیث کرد مرا پدرم از معمر از یحیی بن ابی کثیر از ضمضم
از ابی هریره اینکه رسول خدا ص امر فرمود بقتل اسودین در میان نماز
معمر گفت که به یحیی گفتم که مرادش از اسودین چیست گفت مار و عقرب
باب در بیان معنی تمام النعمة حدیث کرد ما را ابو نصر محمد بن احمد بن
تمیم سرخسی فقیه در سرخس و گفت که حدیث کرد ما را ابو لبید محمد بن ادریس
شامی و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن مهاجر بغدادی و گفت که حدیث کرد

مارا اسمعیل بن ابراهیم وگفت که حدیث کرد مارا جریری از ابی وردین ثمامه
از ابجلاح از معاذ بن جبل که گفت با رسول خدا بودم که گذشت بمردی که دعا
میکرد ومیگفت اللهم انی اسئلک الصبر پس رسول خدا فرمود بلا از خدا
خواستی پس عافیت را از خدا بین طلب کن وباز بمردی گذشت که میگفت اللهم
انی اسئلک تمام النعمة پس فرمود ای فرزند آدم آیا میدانی که تمام نعمت
کدام است تمام نعمت خلاصی از آتش ودخول در بهشت است وبمردی
گذشت که دعا میکرد ومیگفت یا ذا الجلال والاکرام پس رسول خدا
فرمود که مستجاب شد دعای تو پس سؤال کن هرچه خواهی **باب** در بیان
معنی مطلوبات الناس حدیث کرد مارا احمد بن حسن قطان وگفت که
حدیث کرد مارا حسن بن علی بن حسین سکری وگفت که حدیث کرد مارا محمد
ابن زکریا جوهری وگفت که حدیث کرد مارا جعفر بن محمد بن عمار از پدرش
که گفت که حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که مطالب مردم در این دنیای
فانی چهار چیز است اول غنا یعنی مال داشتن دوم دعة یعنی سکون وآرام
سیم قلة اهتمام چهارم عزة اما غنا پس آن در قناعت است پس کسی که طلب کند
اورا در کثرت مال نمی یابد اورا اما سکون وآرام پس او در خفت سنگینی
بار است پس کسی که طلب کند اورا در سنگینی بار نمی یابد اورا اما قلت اهتمام

پس در قلت شغل است پس کسی که طلب کند اورا با کثرت شاغل نمی یابد اورا
واما عزت پس او خدمت واطاعت خالق است پس اگر کسی طلب کند اورا در
خدمت مخلوق نخواهد یافت آنرا **باب** در بیان معنی قول ناقوس حدیث
کرد ما صالح بن عیسی عجلی وگفت که حدیث کرد مارا ابو بکر محمد بن علی
فقیه وگفت که حدیث کرد مارا ابو نصر صالح شعرانی وگفت که حدیث کرد
مارا سلمة بن وضاح از پدرش از ابی اسرائیل از ابی اسحق همدانی از عاصم
ابن حمزه از حارث اعور که گفت وقتی که من با حضرت امیر المؤمنین
میرفتیم بحیره ناگاه دیرانی را دیدیم که ناقوس میزد پس حضرت امیر المؤمنین
فرمود ای حارث آیا میدانی که این ناقوس چه میگوید من عرض کردم
که خدا ورسول خدا ولیسرعم رسول خدا بهتر میدانند فرمود که این ناقوس
مثل دنیا وخرابی وبی اعتباری اورا میزند ومیگوید لا اله الا الله حقا حقا
صدقا صدقا ان الدنیا قد غرتنا وشغلتنا واستهوتنا واستغوتنا
یا ابن الدنیا مهلاً مهلاً یا ابن الدنیا دقاً دقاً یا ابن الدنیا جمعاً جمعاً تفنی
الدنیا قرنا قرنا ما من یوم یمضی عنا الا اوهی منا رکنا قد ضیعنا دارا
تبقی واستوطنا دارا تفنی لسنا ندری ما فرطنا فیها الا لو قد متنا
گفت که گفتیم یا امیر المؤمنین آیا نصاری میدانند که این ناقوس چه میگوید

فرمود اگر میدانستید عیسی را خدا میدانستید حارث گفت که پس من رفتم
بسوی آن دیر و گفتم بان دیرانی که ترا بحق مسیح قسم میدهم که بهمان
قسم که ناقوس را میزدی یکی نغمه دیگر بزن پس دیرانی شروع کرد بناقوس
زدن و من آنچه حضرت فرموده بود حرف حرف میگفتم تا آنکه رسیدم
تا بلوقفتنا پس دیرانی گفت که ترا بحق پیغمبرت قسم میدهم که کی خبر داد
ترا بر آنچه گفتی من گفتم که آن مردی که دی روز همراه من بود دیرانی گفت که
آیا میان او و میان پیغمبر شما خویشی میباشد گفتم بلی او پسر عم و داماد پیغمبر
ما است بعد از آن گفت ترا به پیغمبرت قسم میدهم که آیا شنیده است آن
مرد اینها را از پیغمبر شما گفتم بلی پس مسلمان شد و بعد از آن بمن گفت
بخدا سوگند که در توریة دیده ام که آخر همه پیغمبران پیغمبری میباشد که تفسیر
میکند آنچه ناقوس میگوید **باب** در بیان معنی قول انبیا علیهم السلم
لا علم لنا وقتی که بایشان میگویند ماذا اُجِبْتُم حدیث کرد مارا احمد بن
محمد بن عبد الرحمن مروزی قاری و گفت که حدیث کرد مارا احمد بن جعفر
مقری جرجانی و گفت که حدیث کرد مارا ابو بکر محمد بن حسن موصلی در بغداد
و گفت که حدیث کرد مارا محمد بن عاصم طریفی و گفت که حدیث کرد مارا ابو زید
عباس بن یزید بن حسین بن علی کحال آزاد کرده زید بن علی و گفت که حدیث

کردمرا

کردمرا ابی یزید بن حسین و گفت که حدیث کرد مرا موسی بن جعفر و فرمود
که حضرت امام جعفر صادق ع در قول خدای عز و جل یَوْمَ یَجْمَعُ اللهُ الرُّسُلَ فَیَقُولُ
ماذا اُجِبْتُم قالوا لا علم لنا که ترجمه اش اینست که روزیکه جمع میکند خدای
عز و جل پیغمبران را پس میپرسد از ایشان که امتان شما چه جواب دادند شما را
وقتی که دعوت کردید ایشانرا بسوی من پیغمبران میگویند که پروردگارا
نیست برای ما علمی و ما نمیدانیم آنچه تو میدانی تو بهتر میدانی که اتباع ما را
چه جواب دادند و مآل حال ایشان بکجا انجامید فرمود که میگویند لا علم لنا
بسواک یعنی پروردگارا ما علم بسوای تو نداریم همین تو را میدانیم و نمی
شناسیم و لیس و بس فرمود که حضرت صادق ع فرمود القرآن کله تقریع
و باطنه تقریب مصنف کتاب میگوید که یعنی ورای آیات توبیخ و
وعید آیات رحمت و مغفرت است یعنی هر آیه وعیدی بعد از آن آیه رحمت
است **باب** در بیان معنی اخلاء ثلثه برای مرد مسلمان حدیث کرد
مارا محمد بن علی ماجیلویه و گفت که حدیث کرد مارا عمم محمد بن ابی القاسم
و گفت که حدیث کرد مارا هرون بن مسلم از مسعدة بن زیاد از حضرت امام
جعفر صادق ع از پدر بزرگوارش از پدرانش و گفت که علی بن ابیطالب فرمود که بدرستی
که برای مرد مسلمان سه دوست است یک دوست باو میگوید که من در حیات

ومات تو همراه توام و هرگز از تو جدا نمیشوم و او عمل اوست دیگری میگوید
که من با توام تا وقتی که بمیری و آن مال اوست دیگری میگوید که من باقی
میباشم تا لب قبر بعد از آن مفارقت میکنم از تو و آن پسر اوست باب در بیان
معنی قرینی که دفن کرده میشود با انسان و حال آنکه او زنده است و انسان
مرده حدیث کرد ما را ابو محمد حسن بن عبد الله بن سعید عسکری و گفت
که حدیث کرد ما را ابو بکر محمد بن حسن بن درید و گفت که خبر داد ما را ابو حاتم
از محمد بن عبید الله از پدرش و خبر داد ما را عبد الله بن شبیب بصری گفت
که حدیث کرد ما را زکریا بن یحیی منقری و گفت که حدیث کرد ما را علا بن فضیل
از پدرش از جدش که گفت که گفت قیس بن عاصم که من با جماعتی از بنی تمیم
رفتیم بخدمت رسول خدا پس داخل شدم من بر آن حضرت و حال آنکه صلصال بن
دلهمس در خدمت آنحضرت بود پس من عرض کردم و گفتم یا رسول الله
موعظه کن ما را که منتفع شویم بآن زیرا که ما قومی هستیم که همیشه در صحرا
و بیابانها میباشیم و کم بشهر و آبادی میآئیم پس موعظه کن ما را موعظه
که مختصر و نافع باشد پس رسول خدا فرمود ای قیس بدرستیکه
با عزت ذلت است و با حیات مرگ است و با دنیا آخرت است و بدرستی
که برای هر چیزی حسابی هست و بر هر چیزی رقیبی هست و برای هر عملی

بنکی

بنکی ثواب میباشد و برای هر معصیتی عقابی هست و برای هر اجلی کتابی
و بدرستی که لابد است برای تو ای قیس از قرینی که دفن کرده شود با تو و آن
قرین زنده است و دفن کرده میشوی تو با او و حال آنکه تو مرده پس اگر آن
قرین کریم است اکرام میکند ترا و اگر لئیم است ترا مهمل میگذارد
و محشور نمیشود مگر با تو و مبعوث نمیشوی تو مگر با او و سؤال کرده
نمیشوی تو مگر از او پس مگردان قرین خود را مگر صالح زیرا که اگر
صالح باشد تو انس میگیری با او و اگر فاسد و تباه باشد وحشت میکنی
از او و آن قرین عمل تو است پس قیس گفت یا رسول الله دوست میدارم
که مضامین این کلام در ابیاتی چند باشد که باعث افتخار ما شود و فخر
کنیم بآنها بر هر کسی که ملاقات میکنند با ما و ذخیره نمائیم آنها را پس رسول
خدا امر فرمود که حسان را بیاورند که آن کلام را نظم نماید قیس گفت که
پس من بفکر این رفتم که ببینم که شعر و صفت و بنظم خواهد آمد که مضامین
آن شبیه باشد باین موعظه که رسول خدا فرمود پس دیدم که ابیاتی چند
بنظم آمد که مضامین آنها موافق بود با الخبر رسول خدا فرمود پس عرض
کردم و گفتم یا رسول الله ابیاتی چند موافق الخبر تو فرمودی بخاطر من
آمده هرگاه مرخص میفرمائی عرض کنم پس رسول خدا فرمود بگو پس عرض کردم

وکفتم بیت تخیر قرینا من فعالك انما ٭ قرین الفتی فی القبر ما کان یفعل ٭
ولا بد بعد الموت من ان تعده ٭ لیوم ینادی المرء فیه فیقبل ٭ فان کنت
مشغولا بشیئ فلا تکن ٭ بغیر الذی یرضی به الله تشغل ٭ فلا یصحب الا
نسان من بعد موته ٭ ومن قبله الا الذی کان یعمل ٭ الا انما الانسان
ضیف لاهله ٭ یقیم قلیلا بینهم ثم یرحل باب دربیان معنی عقول
زنان وجمال مردان حدیث کرد مارا احمد بن محمد بن عمر بن محمد بن سلم بن برا
جعابی حافظ بغدادی وکفت که حدیث کرد مارا احمد بن عبد الله ثقفی
وکفت که حدیث کرد مارا عیسی بن محمد کاتب وکفت که حدیث کرد مارا مدائنی
از غیاث بن ابراهیم از جعفر بن محمد از پدرش از جدش علیهم السلام که کفت
که علی بن ابی طالب ع فرمود که عقول زنان در حسن وجمال ایشانست وجمال
مردان در عقول وادراك ایشانست باب دربیان معنی قول سلمان رضی
که رسول خدا ص فرمود که کدام یك از شماها صائم الدهر میباشید یعنی همیشه
روزه بیند وکدام یك شبها را تا صبح احیا میکیند وکدام یك هر روز قرآنرا
ختم میکیند ودر هر یك از آنها سلمان کفت من یا رسول الله حدیث کرد مارا
احمد بن محمد بن یحیی عطار وکفت که حدیث کرد مارا پدرم از احمد بن محمد بن
عیسی از نوح بن شعیب عقرقوفی از شعیب از ابی بصیر که کفت شنیدم از حضرت

امام جعفر

امام جعفر صادق ع که حدیث کرد از پدرش از پدرانش علیهم السلام وکفت
که روزی رسول خدا ص با اصحاب خود فرمود که کدام یك از شما صایم الدهر
است وهمیشه روزه میباشد پس سلمان کفت من یا رسول الله باز رسول
خدا ص فرمود که کدام یك از شماها در هر شب تمام آنشب را احیا میدارد
باز سلمان کفت من یا رسول الله باز رسول خدا ص فرمود که کدام یك از
شماها هر روز قرآنرا ختم مینماید باز سلمان کفت من یا رسول الله پس یکی
از اصحاب جناب رسالت مآب بغضب رفت وکفت یا رسول الله سلمان
مرد لیست از اهل فارس میخواهد فخر کند بر ما فرمودی که کدام یك صائم
الدهر میباشید او کفت من وحال آنکه ما می بینیم که او در اکثر ایام و بیشتر
روزها چیز میخورد فرمودی کدام یك هر شب را احیا میدارد باز او
کفت من وحال آنکه او در بیشتر شبها خوابست فرمودی که کدام یك هر روز
قرآنرا ختم میکیند باز او کفت من وحال آنکه ما می بینیم او را در اکثر ایام
که ساکت است ومطلق قرائت نمیکند قرآنرا پس رسول خدا ص با آن شخص
فرمود ساکت باش ای فلان تو کجا ولقمان حکیم کجا از خود سلمان بپرس
جواب تو خواهد داد پس آمد نزد سلمان کفت که ای عبد الله آیا نیستی
که کمان کردی که صائم الدهری وهمیشه روزه میباشی سلمان کفت بلی

آنمرد گفت که من مکرر بسیاری از روزها دیده ام که چیزی نخوردی سلمان
گفت تو غلط فهمیدی من در هر ماه سه روز روزه میشوم وخدای عز وجل
فرموده است که هر کس عمل نیکی بکند ثواب ده مقابل آنعمل برای او میباشد
و وصل میکنم روزه شعبانرا برمضان پس صائم الدهر میباشم و اینکه
گفتم صائم الدهر میباشم مرادم این بود نه آنچه تو فهمیدی پس آنمرد گفت
که آیا تو نگفتی که تمام شبها را احیا میداری سلمان گفت بلی آنمرد گفت که
تو بیشتر شبها در خوابی چگونه تمام شبها را احیا میداری سلمان گفت بد
فهمیدی ولکن من از رسول خدا شنیده ام که فرمود که هر کس که شب را
با طهارة یعنی با وضو صبح کند پس گویا تمام آنشب را احیا نموده و من
بیتوته میکنم با وضو پس آنمرد گفت که آیا تو نمیگفتی که گمان کردی که هر روز
قرآنرا ختم میکنی گفت بلی آنمرد گفت که من تو را در اکثر روزها ساکت می
بینم سلمان گفت که چنین نیست که تو فهمیدی ولکن من از رسول خدا
شنیدم که روزی بعلی بن ابی طالب فرمود که یا ابا الحسن مثل تو در امت
من مثل قل هو الله احد است پس هر کسی که یکمرتبه آنرا قرائت نماید پس ثلث
قرآنرا قرائت کرده است و کسی که دو مرتبه بخواند آنرا پس دو ثلث قرآنرا خوانده
است و کسی که سه مرتبه بخواند آنرا پس ختم کرده است قرآنرا پس کسی که بزبان

ترا دوست دارد ثلث ایمان او کامل شده و کسی که دوست دارد ترا بدل
وزبان پس دو ثلث ایمان او کامل شده است و کسی که دوست دارد ترا بدل
وزبان و یاری کند ترا پس کامل کرده است ایمان خود را وقسم بآن
خداوندی که مبعوث کرده است مرا بحق که اگر اهل زمین دوست میداشتند
ترا مثل دوست داشتن اهل آسمان ترا عذاب کرده نمیشد احدی بآتش
و من در هر روز سه مرتبه قل هو الله احد را میخوانم پس برخاست آنمرد
در حالتیکه گویا مثل سنگی بود که از شدت غیظ سنگی را بدندان گرفته
باشد **باب** در بیان معنی بقعه منتقمه حدیث کرد مارا حسین بن ابراهیم بن
ناتانه و گفت که حدیث کرد مارا علی بن ابراهیم بن هاشم از جعفر بن سلمه
اهوازی از ابراهیم بن محمد ثقفی و گفت که حدیث کرد مارا ابو الحسن
علی بن معلی اسدی و گفت که خبر داده شدم از حضرت امام جعفر صادق
اینکه فرمود که بدرستی که برای خدای عز وجل بقعهای چندیست که آنها را
منتقمه میگویند پس هر گاه عطا کند خدا باحدی مالی که بیرون نکند حق
خدا را از آن پس مسلط میگرداند خدا او را بر بقعه از آن بقعها پس تلف
میکند آنمال را در آن زمین و همه را صرف اخراجات آن زمین مینماید
پس آن بقعه را میگذارد و میمیرد **باب** در بیان معنی قول صالح و عمل

صالح حدیث کرد مارا محمد بن موسی بن متوکل و گفت که حدیث کرد مارا
علی بن حسین سعدابادی و گفت که حدیث کرد مارا احمد بن ابی عبد الله
برقی از پدرش از محمد بن زیاد از ابان و غیر او از حضرت امام جعفر صادق
که فرمود که هر کسی که ختم نماید روزه اش را بقول صالح و عمل صالح قبول میکند
خدای عز وجل از او روزهٔ او را پس گفته شد یا ابن رسول الله چیست آن
قول صالح فرمود شهادت بلا اله الا الله یعنی گواهی دادن بوحدانیت
و یگانگی خدای عز وجل و عمل صالح بیرون کردن فطره است باب
در بیان معنی آنچه روایت شده است که کسی که دوست دارد لقا
خدا را دوست میدارد خدای تعالی لقاء او را و هر کس دشمن دارد لقاء
خدا را دشمن میدارد خدای عز وجل لقاء او را حدیث کرد مارا محمد بن الحسن بن
احمد بن الولید و گفت که حدیث کرد مارا محمد بن الحسن الصفار از عباس
ابن معروف عن علی بن مهزیار از قاسم بن محمد بن عبد الحمید بن بشیر
از بعضی اصحاب خود از ابی عبد الله امام جعفر صادق که او گفت که
عرض کردم خدمت آنحضرت که اصلاح کند خدا ترا آیا کسی که دوست دارد
لقاء خدا را دوست میدارد خدا لقاء او را و هر کس دشمن دارد لقاء خدا را
خدا نیز دشمن میدارد لقاء او را فرمود بلی پس عرض کردم که بخدا قسم که بدرستی

که ما همه اینه مکروه میداریم مرگ را پس فرمود که مراد این نیست که تو فهمیدی
بلکه مراد از محبت و دوست داشتن لقاء خدای عز وجل و کراهت
داشتن آن حصول آنست در وقت معاینه موت و مشاهده نمودن ملک
موت زیرا که در انوقت می بیند مؤمن و مینماید با وچیزهائی را که
دوست میدارد آنها را پس میل میکند بانها و در انوقت نزد او چیزی
محبوب تر از انها و رفتن بسوی آنها نیست پس خدا دوست میدارد
لقاء او را و او نیز دوست میدارد لقاء خدا را یعنی لقاء نعمتها و کرامت
او را و همچنین کافر در وقت احتضار و مینمایند با و منزل و ماوای او را
نیست در آنوقت چیزی مبغوض تر و ناخوشتر بسوی او از لقاء
خدا یعنی لقاء عذاب و عقاب خدا و خدای عز وجل نیز مکروه میدارد
لقاء او را و بهمین سند مروی است از علی بن مهزیار از فضالة بن
ایوب از معاویة بن وهب از یحیی بن سابور که گفت شنیدم از حضرت
ابی عبد الله در باب میت که در وقت مردن اشک از چشمهایش می
ریزد فرمود که این در وقتی است که رسول خدا را می بیند و می بیند
چیزی را که موجب مسرت و شادی اوست پس فرمود که آیا ندیدی که
هرگاه شخصی به بیند چیزی را که بیا را آنرا دوست میدارد و شاد شود

موختن دو انشان از چشمش می ریزد **باب** دربیان معنی اینکه روایت شده است
که نماز حجره خدای عز وجل است در زمین حدیث کرد مرا محمد بن علی ماجیلویه
از عمش محمد بن ابی القاسم از احمد بن ابی عبد الله از محمد بن سنان از مفضل
ابن عمر از یونس بن ظبیان که گفت که حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که
بدانکه بدرستی که نماز حجره خدای عز وجل است در زمین یعنی بمنزله تحفه است
که خداوند عالمیان فرستاده است او را بسوی بندگان که نهی کند و منع نماید
ایشان را از گناهان پس هر کس دوست میدارد که بداند آنچیز هائی را
که دریافته است از منفعتهای نمازش یعنی میخواهد که بداند که چه نفع از
نمازش باو رسیده پس نظر کند و به بیند پس اگر چنانچه نماز او باز داشته
است او را از معاصی پس بقدر همان معاصی که ترک کرده است آنها را منع
کرده است نماز او را و از آنها دریافته است منفعت نماز خود را و هر کس که
دوست میدارد که بداند که چه چیز برای او است نزد خدا پس باید بداند که چه
چیز برای خدا است نزد او یعنی هر کس هر چه کاشته است میدرود **بیت** دهقان
سالخورده چه خوش گفت با پسر کای نور چشم من بجز از کشته ندروی
و هر کسی که در خلوت میخواهد مرتکب عملی شود پس باید اول نظر کند در آن عمل
پس هر گاه حسن است و رضای خدا در آن است بکند و هر گاه قبیح است و خدای

نهی کرده است

نهی کرده است از آن پس ترک کند آن را و از آن اجتناب نماید پس بدرستی که
خدای عز وجل وعده ثواب و ارزانی است بر وفا کردن بوعده با زیادتی پس کسی
که وفا میکند بعهد او و اطاعت میکند او را البته او نیز بعهد خود وفا می
کند و مزد طاعت بآن میدهد به مقابل زیادتی و هر کسی که در پنهان
گناهی میکند پس باید عمل نیکی نیز در پنهان بکند و کسی که در آشکار
معصیتی کند باید عمل خیری نیز در آشکار بکند **باب** دربیان معنی
حاقن و حاقب و حازق حدیث کرد مرا پدرم رحمه الله و گفت که حدیث
کرد مرا سعد بن عبد الله از یعقوب بن یزید از یحیی بن مبارک
از عبد الله جبله از اسحق بن عمار که گفت شنیدم از حضرت امام جعفر
صادق ع که میفرمود نیست نمازی برای حاقن و نه برای حاقب و نه برای
حازق و حاقن آنکسی است که بولش سخت زور آورده باشد و حاقب
آنکسی است که غایط زور آورده باشد و حازق آنکسی است که موزه اش
برپایش بسیار تنگ باشد **باب** دربیان معنی مجنون حدیث کرد
مارا محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی و گفت که حدیث کرد مارا عبد
العزیز بن یحیی بصری جلودی در بصره و گفت که خبر داد مارا ابو عبد الله
محمد بن زکریا جوهری و گفت که حدیث کرد مارا جعفر بن محمد بن عماره

از پدرش از جابر بن یزید جعفی از حضرت امام محمد باقر که فرمود شنیدم از
جابر بن عبد الله انصاری که میگفت رسول خدا گذشت بمردی و مردی در وقتی
که مردم جمع شده بودند دور او و نظر میکردند بسوی او پس فرمود که برای چه
چیز اجتماع کرده اند این جماعت پس کسی گفت که مردی دیوانه شده است پس این
جهة مردم دور او جمع شده اند پس رسول خدا نظر کرد بسوی آن مجنون پس فرمود
که این مرد مجنون نیست آیا میخواهید خبر دهم شما را بآن کسی که در حقیقه
مجنون است عرض کردند که بلی یا رسول الله فرمود مجنون حقیقی آن
کسی است که در وقت راه رفتن تبختر دارد و نگاه میکند به دو جانب خود
و دو پهلوی خود را با دو بازوی خود می جنباند این است مجنون این
مبتلا و نیز از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که فرمود مجنون
آنکسی است که هر چیزی که از او سوال میکنند جواب میگوید و اصلا تامل
نمیکند **باب** در بیان معنی حمیه حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله
و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار از احمد بن محمد از ابراهیم بن اسحق
از عبد الله بن احمد از اسمعیل از حضرت امام رضا ع که فرمود که نیست حمیه
یعنی پرهیز فرمودن از ماکول و مشروب ترک آن بالمره بلکه حمیه عبارت است
از تقلیل اکل و شرب یعنی کم خوردن و کم آشامیدن یعنی باید شخص در اکل

و شرب طریقه اعتدال را مرعی دارد و از حد افراط و تفریط احتراز نماید **باب**
در بیان معنی دیقا حدیث کرد ما را پدرم و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن
یحیی عطار از احمد بن محمد از ابراهیم بن اسحق از عبد الله بن احمد از علی
ابن جعفر بن زبیر از جعفر بن اسمعیل از مردی از حضرت امام جعفر صادق
که گفت که سوال کردم از آنحضرت که مریض چند روز باید پرهیز کند
فرمود دیقا پس من ندانستم که دیقا چند روز است پرسیدم از آنحضرت
که دیقا چند روز است فرمود ده روز و در حدیث دیگر مرویست
که یازده روز است و دیقا نام صحیح است بزبان رومی و قصد کرده است
حضرت از آن یازده روز را **باب** در بیان معنی خائف حدیث
کرد ما را پدرم و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن
ابی عبد الله از علی بن محمد قاسانی از آنکسی که نام برد او را از عبد الله
ابن قاسم جعفی از حضرت امام جعفر صادق ع و گفت که شنیدم از آنحضرت
که میفرمود خائف یعنی خوفناک کسی است که از شدت خوف و ترس زبانی
که تکلم کند بآن و سخن گوید ندارد **باب** در بیان معنی کفو حدیث
کرد ما را پدرم و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله و گفت که حدیث
کرد ما را ابراهیم بن هاشم از اسمعیل بن مرار از یونس بن عبد الرحمن

کە گفت کە حدیث کردند مرا جماعتی از اصحاب ما از حضرت امام جعفر صادق ع کە
فرمود کە کفو این است کە شخص عفیف باشد و بقدر گذران امر چیزی داشتە
باشد **باب** در بیان معنی مسلم و مؤمن و مهاجر و عربی و مولی از حضرت
امام جعفر صادق ع مرویست کە فرمود کە مسلمان کسی است کە مردم از دست
و زبان او در امان باشند و مؤمن کسی است کە مردم او را بر جان و مال
خود امین دانند و در حدیث دیگر مرویست کە مؤمن کسی است کە همسایه
او از شرش ایمن باشد و از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست کە فرمود
کە هر کە در اسلام متولد شود او عربیست و کسی کە داخل اسلام شود
بعد از بزرگی او مهاجر است کە هجرت کردە است از کفر بسوی اسلام
و کسی کە اسیر کردە شود و آزاد کردە شود پس او مولی است و مولای قوم
از نفسهای آن قوم است یعنی خلقت او از بقیه طینت ایشان یا از سنخ
خلقت ایشانست **باب** در بیان معنی عقل حدیث کرد ما را [illegible]
کە حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار از محمد بن احمد بن یحیی از محمد بن
عبد الجبار از بعض اصحاب ما و رسانید سند را بحضرت ابی عبد الله کە
راوی گفت کە خدمت آنحضرت عرض کردم و گفتم یا ابن رسول الله عقل
چیست فرمود کە عقل آنچیزیست یعنی جوهریست کە دانسته میشود معارف

الهیه و احکام شرعیه و اخلاق حسنه نفسانیه بآن و عبادت کردە میشود خدا
باو و تحصیل میشود بهشت باو و بالجمله عقل آن قوه ایست کە باو حاصل میشود علم
و عمل و باو منتظم میگردد عبادت خداوند عالمیان و کسب جنان پس گفتم کە
یا ابن رسول الله هر گاه عقل اینست و خاصیت او اینست پس آنچیزی کە در معاویه
بود کە امور دنیویه خود را بآن منتظم مینمود و تدبیرات چند میکرد کە عقل
در آن حیران بود و مردم آنرا عقل مینامیدند چه چیز بود فرمود آنچه در
معاویه ملعون بود عقل نبود بلکه آن شیطنت و ملعنت بود یعنی قوه بود
ظلمانی خبیث الذات مکر انگیز کە موجب اکتساب شرور و منافع دنیویه
بود و در ظاهر شبیه بود بعقل ولکن در حقیقت عقل نبود و مردم نظر باینکه
بصیرتی نداشتند و میان نور و ظلمت و حق و باطل و آب و سراب فرق
نکردە بودند و نمیکردند و شنیده بودند کە برای انسان عقلی میباشد کە
مبدأ فطانت و زیرکیست اسم عقل را بر او اطلاق کردند و معاویه را از
جمله عقلا شمردند و اما اهل فضل و کمال کە بصیرت دارند میدانند کە میان
این دو قوه تباین است هم در ذات و هم در صفات زیرا کە یکی نور است و
دیگری ظلمت یکی قرب خدا و رضای او را میجوید و آن دیگری قرب شیطان
و دخول در دوزخ را طالب است یکی لذت روحانی را طالب است و دیگری

لذت جسمانی را راغب از حضرت امام حسن ع پرسیدند که عقل چه چیز است
فرمود غصه خوردن و صبر کردن تا فرصت یافتن **باب** در بیان معنی
اتقوا الله حق تقاته یعنی بپرهیزید از خدا حق پرهیز حدیث کرد ما را محمد بن
حسن صفار از احمد بن محمد از پدرش از نضر از ابی الحسن از ابی بصیر که گفت
سؤال کردم از حضرت ابی عبدالله ع از معنی قول خدای عز و جل اتقوا الله
حق تقاته فرمود حق تقوی و پرهیزکاری اینست که اطاعت کنی او را و اصلا
معصیتش نکنی و همیشه در یاد او باشی و دقیقه او را فراموش نکنی و شکر
کنی او را و مطلقا کفران نعمت او نکنی **باب** در بیان معنی عبادت حدیث
کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبدالله از احمد بن
محمد از پدرش از انکسی که نام برد او را از خیثم بن عبدالرحمن جعفی که گفت
سؤال کردم عیسی بن عبدالله قمی از حضرت ابی عبدالله ع در وقتی که من نیز
حاضر بودم پس گفت که یا ابن رسول الله عبادت چیست و بندگی خدا چگونه
است فرمود عبادت حسن نیت و نیکو کردن قصد طاعت و فرمان برداری
حضرت احدیت است بان وجهی که اطاعت کرده میشود خدا بان وجه یعنی خلوص
نیت و خالص گردانیدن عبادتست برای او بآیین که او را عبادت کنی و غیر
او را اصلا منظور نظر نداشته باشی **باب** در بیان معنی سائبه حدیث

کرد ما را

کرد ما را احمد بن موسی بن متوکل و گفت که حدیث کرد ما را عبدالله بن جعفر
حمیری از احمد بن محمد از حسن بن محبوب از خالد بن جریر از ابی الربیع
شامی که گفت سؤال کرده شد حضرت ابی عبدالله ع از معنی سائبه پس فرمود
که شخصی آزاد میکند غلامش را و میگوید که هر جا میخواهی برو نه میراث ترا
میخواهم و نه ضامن جنایت تو میباشم ترا آزاد کردم و دو گواه بر این
مطلب میگیرد در آنوقت آن غلام را سائبه میگویند **باب** در بیان
معنی کبر حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن
عبدالله از احمد بن ابی عبدالله از محمد بن علی کوفی از علی بن نعمان از
عبدالله بن طلحه از حضرت ابی عبدالله ع که گفت که رسول خدا ص فرمود که
به بهشت نمیرود بنده که بقدر حبه از خردل در دلش کبر باشد و داخل
دوزخ نمیشود بنده که در دلش بقدر حبه از خردل ایمان باشد من عرض
کردم که فدای تو شوم شخصی جامه نو می پوشد یا انکه سوار چهارپا میشود
پس شاید که شناخته شود از او تکبر و بخیال کسی یا خودش برسد که کبر دارد
حضرت فرمود این تکبر نیست کبر انکار کردن حق است و ایمان اقرار و اعتراف
نمودن بان و نیز از حضرت امام محمد باقر ع یا امام جعفر صادق ع مرویست
که فرمودند داخل بهشت نمیشود کسی که در دلش بقدر حبه از خردلی

کبر باشد راوی گفت که گفتم اتفاق میافتد که ما جامه خوب بپوشیم پس
داخل میشود در قلب ما عجب فرمود این میانه اوست و خدا و انشاء الله
پاکی نیت تو نیز از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که فرمود که رسول
خدا ص فرمود ان اعظم الکبر غمص الخلق وسفه الحق یعنی عظیم ترین افراد
تکبر آنست که حقیر شمارد خلق را و طعن زند بر ایشان و اینکه خود سفیه
باشد و جاهل باشد بحق راوی گفت که عرض کردم که مراد از غمص خلق و سفه
حق چیست فرمود مراد اینست که حق را نداند و نشناسد و طعن زند بر اهل
حق حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه از عمش محمد بن ابی القاسم از
محمد بن علی کوفی از ابن بقاح از سیف بن عمیره از عبد الملک از حضرت
ابی عبد الله ع که فرمود که هر که داخل مکه شود در حالتی که بری باشد از کبر
گناهان او آمرزیده است اسمعیل بن ... گفتم که کبر چه چیز است فرمود که عبارت است
از غمص خلق و سفه حق یعنی طعن زدن بر خلق و جاهل بودن بحق مترجم
گوید که شاید که مراد از حق ولایت امیر المؤمنین باشد تامل مصنف کتاب
میگوید که خلیل بن احمد در کتاب خود گفته است که میگویند فلان غمص الناس
و غمص النعمة یعنی حقیر میشمارد مردم را و در اداء حقوق ایشان سهل انکاری
مینماید و همچنین نعمت خدا را حقیر میشمارد و چیزی به بهاء آن نمیداند و فلان

مغموص

مغموص علیه فی دینه یعنی طعن زده شده است بر او در دینش و فلان غمص
النعمة والعافیه یعنی شکر نعمت را بجا نیاورد و کفران کرد آنرا **باب**
در بیان معنی تزکیه که خدای عز و جل نهی فرموده است از آن حدیث کرد
ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از یعقوب
ابن یزید از محمد بن ابی عمیر از جمیل بن دراج که گفت سؤال کردم از
حضرت ابی عبد الله ع از معنی قول خدای عز و جل فلا تزکوا انفسکم
هو اعلم بمن اتقی که ترجمه اش این است که پس تزکیه مکنید و خوب شمارید
نفسهای خود را زیرا که بنده شناس خداست او بهتر میشناسد بنده را
که متقی و پرهیزکار است و میداند که کی فرمان بردار است و کی گناه کار
و گفتم که مراد از تزکیه چیست فرمود مراد اینست که شخص بگوید که دیشب
نماز کردم و دیروز روزه بودم و امثال اینها بعد از آن فرمود که بعضی
جماعتی بودند که چون صبح میکردند میگفتند که ما دیشب نماز کردیم
و دیروز روزه بودیم و لکن علی بن ابی طالب ع میفرمود که من شبها
و روزها خواب میکنم و اگر چنانچه میان شب و روز زمانی می یافتم
باز در آن زمان خواب میکردم **باب** در بیان معنی عجب است یعنی
خود پسندی که عمل را فاسد و تباه میکند حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن

احمد بن ولید و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از محمد بن
حسین بن ابی الخطاب از علی بن اسباط از احمد بن عمر از علی بن سوید
مدنی از حضرت امام موسی ع و گفت که سؤال کردم از آنحضرت از معنی
عجبی که فاسد میکند عمل را پس فرمود که برای عجب درجات و مراتبی
چند است از جمله آنها این است که شیطان افعال زشت و اعمال ناشایست
شخص را در نظرش زینت میدهد پس می بیند آنها را حسن و نیک
و خیال میکند که آنچه میکند خوب است و رضاء خدا در آن است و گمان
میکند که بندگی خدا را نیکو میکند و از خودش راضی است و از جمله آنها
اینست که شخص ایمان بیاورد به پروردگار خود پس منت می نهد بر او که
ایمان آورده است باو و حال آنکه برای خدا است که توفیق ایمان و طاقت باو
مرحمت فرموده و نیز از حضرت ابی عبد الله مرویست که فرمود که آنکسی
خود را از همه کس بهتر میداند و هیچ کس را هیچ چیز نمیداند و قائل نیست
که احدی افضل است از او پس او است صاحب عجب و خودپسندی و خود
بینی **باب** در بیان معنی حسد حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن
ولید و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از عباس بن معروف
از سعدان بن مسلم از ابی بصیر از حضرت ابی عبد الله ع که کسی سؤال کرد

از آنحضرت

از آنحضرت از معنی حسد پس فرمود که حسد گوشت و خونی است که دوران میکند
در میان مردم تا وقتی که بما مرحسد مایوس میشود و آن شیطان است **باب**
در بیان معنی فقر حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را
سعد بن عبد الله از احمد بن ابی عبد الله از بعضی اصحاب ما از سعد بن طریف
از اصبغ بن نباته از حارث بن اعور که گفت حضرت امام حسن ع از حضرت
امیر المؤمنین ع پرسید که فقر چه چیز است فرمود که فقر حریص بودن در
جمع مال دنیا است و شدت رغبت و میل بآن **باب** در بیان معنی بخل
و شح حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن
عبد الله از قاسم بن محمد اصفهانی از سلیمان بن داود منقری از فضیل بن
عیاض که گفت که حضرت ابی عبد الله ع فرمود که آیا میدانی که کیست شحیح پس
من عرض کردم که شحیح بخیل است آنحضرت فرمود که شحیح شدید تر است از بخیل
یعنی بخلش از بخیل زیاد تر است بدرستی که بخیل بخل میکند بمال خودش
و شحیح بخل میکند بمال خودش و بمال مردم حتی اینکه هر چه می بیند که مردم دارند
تمنی میکند که برای او باشد و میگوید که فلان چیزی که فلانکس دارد کاش
من داشتم و در بند حلال بودن و حرام بودن آن نیست و قانع نیست بآنچه
خدا باو داده است حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را

احمد بن ادریس از احمد بن محمد از پدرش از نضر بن سوید از عبد الله بن علی
ارجانی از عبد الاعلی بن اعین از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود بدرستی
که بخیل آنکسی است که کسب میکند مال را از ممر حلال و صرف میکند آنرا در غیر
موضعش یعنی از ممر حرام تحصیل میکند و بممر حرام صرف میکند حدیث کرد
ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن
صفار از احمد بن محمد از پدرش از حماد بن عیسی از حریز از زراره که گفت
شنیدم از حضرت امام جعفر صادق ع که میفرمود شحیح آنکسی است که منع میکند
حق خدا را یعنی خمس مالش و زکوة مالش را نمیدهد و انفاق میکند در غیر حق
خدا و بهمین سند از احمد بن محمد از پدرش از ابی ابراهیم از موسی بن بکر
از احمد بن سلیمان از حضرت امام موسی کاظم ع مروی است که فرمود بخیل
کسی است که بخل کند بانچه خدای عز و جل بر او واجب کرده است حدیث
کرد ما را پدرم و گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم از پدرش از ابن
فضال از معاویة بن وهب از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود بخیل کسی است
که بخل کند بسلام و نیز از حضرت امام زین العابدین از پدرش از جدش
رسول خدا ص مروی است که فرمود بخیل حقیقی کسی است که نام مرا بشنود و
صلوات بر من نفرستد **باب** در بیان معنی سوء الحساب حدیث کرد ما را

پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن محمد از
محمد بن یحیی از حماد بن عثمان از حضرت امام جعفر صادق ع که آنحضرت بمردی
فرمود که ای فلان چیست برای تو و برادرت و با هم چه گفتگو دارید آن
مرد عرض کرد که فدای تو شوم حقی بر او دارم و مالی از من نزد او و بسیار شد
میخواهم بگیرم میگویم بده نمیدهد پس آنحضرت فرمود که ای فلان خبر ده مرا
از قول خدای عز و جل و یخافون سوء الحساب که ترجمه اش اینست که
میترسند از بدی حساب بگو ببینم که مراد از این بدی حسابی که مردم
از آن خوف دارند چیست آیا چنین میدانی که مردم میترسند که خدای
عز و جل در محاسبه ایشان جور کند یا ظلم نماید بر ایشان نه چنین است
زیرا که خدای تعالی عادل است و اصلا ظلم و جور نمیکند و لکن میترسند که در
محاسبه دقت کند با ایشان و بدقت محاسبه کند یعنی از هیچ چیز نگذرد
پس هرگاه تو میخواهی که روز قیامت در محاسبه با تو دقت نکنند تو هم در
محاسبه خود با مردم دقت مکن و تنگ مگیر بر ایشان تا بر تو تنگ نگیرند
آسمان سخت گیرد بر مردمان سخت گیر **باب** در بیان معنی سفله حدیث
کرد ما را پدرم و گفت که حدیث کرد ما را حمیری از احمد بن ابی عبد الله از
بعضی اصحاب ما بخبر واسط از سعد بن طریف از اصبغ بن نباته از

حارث اعور همدانی که گفت که حضرت امیر المؤمنین ع بحضرت امام حسن فرزند
کرد ای فرزند من چیست سفه پس حضرت امام حسن فرمود که سفه متابعت کردن
و پیروی کردن بی عقلان و پست فطرتان و مصاحبت گمراهان و گمراه
کنندگان است **باب** در بیان معنی قول حضرت رسول ص که فرمود نعم
العبد الحجامة یعنی خوب عادت است حجامت کردن حدیث کرد ما را محمد بن
حسن بن احمد بن ولید و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار
از احمد بن ابی عبد الله بسندی که رسانید آن را تا برسول خدا ص که رسول
خدا ص فرمود نعم العبد الحجامة یعنی خوب عادت است حجامت کردن
که چشم را جلا میدهد و مرض را دفع میکند **باب** در بیان معنی حجامت
نافعه و مغیثه و منقذه از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که فرمود
که رسول خدا ص در سر مبارک و میان دو کتف یعنی شانه و پشت مبارک خود
سه مرتبه حجامت فرمود یکی را نافعه نام کرد و دیگری را مغیثه و سیمی را
منقذه و بهمین سند از احمد بن ابی عبد الله از امام جعفر صادق مروی است
که فرمود که حجامت در سر در آن موضعی است که بلند تر است تا طرف پیشانی
و رسول خدا ص آن را منقذه می نامید و در حدیث دیگر وارد شده که رسول خدا
سر انور را حجامت و آن را مغیثه و منقذه مینامید **باب** در بیان معنی

احداث

احداث در وضو یعنی واقع ساختن حدث در وضو حدیث کرد ما را پدرم
رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را عبد الله بن جعفر حمیری از احمد بن محمد بن
عیسی از حسن بن سعید از عثمان بن عیسی از منصور بن حازم از ابراهیم بن
معرض که گفت خدمت حضرت امام محمد باقر ع عرض کردم که اهل کوفه نقل می کنند
از علی بن ابی طالب ع که آنحضرت در کوفه بود پس بول کرد تا آنکه بولش
کف کرد بعد از آن وضو ساخت پس مسح کرد بر نعلین خود پس فرمود که
این وضو وضوی کسی است که احداث نکرده است حدث را پس آنحضرت
فرمود که بلی چنین کرد علی بن ابی طالب ابراهیم گفت که پس گفتم یا بن
رسول الله کدام حدث از بول احداث تر است فرمود که چنین نیست که
تو فهمیده بلکه مرادش این بوده که شخصی باید بر وضوی وضو بسازد
که از حد و اندازه وضو بیرون نرود یا این معنی که میان غسل اعضا
زمان ممتد به فاصله نباشد **باب** در بیان معنی قول حضرت امام
زین العابدین ع که فرمود ویل لمن غلبت آحاده اعشاره یعنی وای
بر کسی که غالب شود احاد او بر اعشار او یعنی یکیهای بر ده تاهای او
حدیث کرد ما را پدرم و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از یعقوب بن
یزید از ابن ابی عمیر از هشام بن سالم از حضرت امام جعفر صادق ع که

فرمود که علی بن الحسین ع میفرمود و یل لمن غلبت آحاده اعشاره پس من
عرض کردم که این چگونه میشود و مراد آنحضرت ازین عبارت چه بوده
فرمود آیا نشنیدهٔ که خدای عز و جل میفرماید که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها
ومن جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها یعنی کسی که یک حسنه ازو صادر شود
و یک عمل نیکی بکند پس برای اوست ثواب ده مقابل آن و کسی که یک معصیت
ازو صادر شود پس جزا داده نمیشود مگر مثل آن و مقابل همان یک عمل پس
هرگاه کسی یک عمل خیر بکند در نامهٔ عملش ده تا نوشته میشود و هرگاه
یک گناه بکند در نامهٔ عملش همان یک گناه را می نویسند پس پناه میبرم
بخدا از کسی که در یک روز ده گناه میکند و یک عمل خوب نمیکند پس غالب
میشود حسنات او بر سیئات او **باب** در بیان معنی صاع و مد و فرق
میان یک صاع از آب و یک مد از آن و میان یک صاع از طعام و یک مد
از آن حدیث کرد ما را پدرم ره و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ادریس از
محمد بن احمد از علی بن محمد از مروزی از سلیمان بن حفص مروزی که گفت
حضرت امام رضا ع فرمود که آب غسل یعنی آبی که بآن آب شخص غسل میکند
یک صاع است یعنی باید بقدر یک صاع باشد و آب وضو بقدر یک مد
و صاع رسول خدا ص بقدر پنج مد است و مد دویست و هشتاد درهم است و درهم

مقدار

مقدار شش دانگ است و هر دانگی شش حبه است و هر حبه مقدار دو دانه
جو است از جوهای متوسط نه بسیار کوچک و نه بسیار بزرگ و بهمین اسناد
از محمد بن احمد از جعفر بن ابراهیم بن محمد همدانی مرویست که گفت نوشتم
بحضرت امام رضا ع که یا ابن رسول الله فدای تو شوم بدرستی که اصحاب
ما اختلاف کرده اند در باب صاع بعضی میگویند که زکوة فطره را بصاع
مدینه باید داد و بعضی میگویند که بصاع عراق باید داد شما چه میفرمایید
پس آنحضرت بمن نوشت که صاع شش رطل مدنی است و نه رطل عراقی
است و در حقیقت هر دو صاع یکی است و فرمود که بحسب وزن هزار و یکصد
و هشتاد درهم است **باب** در بیان معنی نامصه و متنمصه و واشره
و موتشره و واصله و مستوصله و واشمه و مستوشمه حدیث کرد ما را احمد بن
محمد بن هیثم عجلی و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن زکریا قطان و گفت که
حدیث کرد ما را بکر بن عبد الله بن حبیب و گفت که حدیث کرد ما را تمیم بن
بهلول از پدرش از علی بن غراب و گفت که حدیث کرد ما را بهترین جعفرها
جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین
بن علی از پدرش علی بن ابی طالب ع که گفت که لعنت کرد رسول خدا ص نامصه
و منتمصه و واشره و موتشره و واصله و مستوصله و واشمه و مستوشمه را علی بن

غراب گفت که نامصه زنی است که بمنقاش یا ابریشم موی را از روی میکند
و متنمصه زنی است که موی روی او را میکنند و واشره زنی است که تیز میکند
دندانهای زنان را و دور میگرداند آنها را از یکدیگر و موتشره زنی است که
با او این عمل میشود و واصله زنی است که وصل میکند موی زنی را بموی
زنی دیگر و مستوصله آن زنی است که خواهش این عمل میکند و واشمه زنی است
که تیغ یا سوزنی فرو میبرد در عضوی از اعضای زنی پس میریزد سرمه
یا نوره را در آن موضع پس سبز میشود آن موضع و اثر سبزی باقی میماند
در آن و مستوشمه زنی است که با او این عمل میشود **باب** در بیان معنی
دیگر برای واصله و مستوصله حدیث کرد ما را حسین بن ابراهیم بن احمد بن
هشام و گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن
ابی عمیر از ابراهیم بن زیاد کرخی که گفت شنیدم از حضرت امام جعفر صادق
که میفرمود که لعنت کرد رسول خدا واصله و مستوصله یعنی زن زانیه را و زنی
که میکشانند زنان را بسوی زنا **باب** در بیان معنی اطابه کلام یعنی نیکو
کردانیدن کلام و اطعام طعام یعنی طعام دادن بمردمان و افشاء سلام یعنی
فاش کردانیدن سلام و ادامه صیام یعنی دایم روزه شدن و نماز کردن در شب
در حالتی که همه کس خواب اند حدیث کرد مرا احمد بن محمد بن یحیی عطار و گفت

حدیث کرد ما را سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از پدرش
از محمد بن ابی عمیر از علی بن ابی حمزه از ابی بصیر از حضرت امام جعفر صادق
از پدرانش از علی بن ابی طالب ع که فرمود که رسول خدا فرمود که بدرستی که
در بهشت غرفهای چند است که در بیرون آنها اندرون آنها دیده میشود
و از اندرون آنها بیرون آنها دیده میشود ساکن میشود در آن غرفها از
امتان من کسی که خوش کلام باشد و اطعام کند طعام را و فاش کرداند
سلام را و همیشه روزه شود و شبها نماز کند و حال آنکه مردمان در خواب
اند پس علی بن ابی طالب گفت یا رسول الله کدام یک از امت تو طاقت این
اعمال دارد پس رسول خدا فرمود یا علی آیا میدانی که معنی اطابه کلام و نیکو
کردانیدن کلام چیست اطابه کلام این است که شخصی هر صبح و شام ده مرتبه
بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و مراد از اطعام طعام
نفقه کردن بر اهل و عیال خود است و ادامه صیام آن است که شخص ماه رمضان
روزه دارد و در هر ماه سه روز نیز روزه دارد که هر گاه چنین کند او را
صائم الدهر می نویسند و مراد از نماز کردن در شب در حالتی که مردمان در خواب
اند این است که شخص نماز شام و خفتن را بجماعت نماید و نماز صبح را در مسجد
گذارد که هر گاه چنین کند گویا تمام شب را احیا داشته و افشاء سلام این است

که شخص بخل نکند بسلام بلکه هر مسلمانرا که می‌بیند بر او سلام کند باب

در بیان معنی زهد حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را علی بن
ابراهیم از پدرش از نوفلی از سکونی از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود
که کسی خدمت امیر المؤمنین ع عرض کرد که یا امیر المؤمنین زهد در دنیا چیست
فرمود زهد در دنیا عبارتست از اجتناب کردن از محرمات حدیث کرد
ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن
صفار از احمد بن ابی عبد الله از پدرش از محمد بن سنان از مالک بن عطیه
احمسی از معروف بن خربوذ از ابی الطفیل که گفت شنیدم از حضرت امیر المؤمنین
که میفرمود زهد در دنیا این است که طول امل نداشته باشی و آرزوهای خود را
کوتاه کنی و بر هر نعمتی شکر کنی و از جمیع محرمات اجتناب نمائی و نیز از حضرت
امام جعفر صادق ع مرویست که فرمود زهد در دنیا این نیست که مال خود را
عبث ضایع کنی و چیزهائی که خدا بر تو حلال فرموده حرام کنی بلکه معنی زهد
اینست که نبوده باشد وثوق و اعتماد تو بانچه در دست تو است زیاده از وثوق
و اعتماد تو بانچه در دست خداست یعنی باید هر چیز را از خدا دانی و باو واثق
باشی و در جمیع احوال اعتماد تو باو باشد و نیز از حضرت امام محمد باقر ع
مرویست که فرمود زهد ده چیز است و اعلی درجات زهد ادنی درجات ورع است

بلندترین

و بلندترین مراتب ورع پست‌ترین مراتب یقین است و بلندترین مراتب یقین
پست‌ترین مراتب رضا است و بدرستی که معنی زهد در یک آیه از آیات قرآن
بیان شده در آنجا که میفرماید لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ یعنی
برای اینکه افسوس نخورید بر آنچه فوت شده است از شما و از دست شما بیرون
رفته و شاد نشوید بانچه داده است بشما یعنی باید نفس در این دو حالت
بر یک حال باشد و اصلا تغیر برای او نباشد و در هر حال باید راضی و خشنود
باشد حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله
از احمد بن محمد بن خالد از علی بن حدید از آنکسی که نام برد آنکس را از حضرت
امام جعفر صادق ع که فرمود که عیسی بن مریم روزی ایستاده برد و برای
بنی اسرائیل خطبه میخواند و ایشانرا موعظه میکرد و نصیحت مینمود پس گفت ای
بنی اسرائیل متنبه شوید و از خواب غفلت بیدار شوید پس بدرستی که صبح کردم
در میان شما در حالتی که نان خورش من گرسنگی است و طعام من گیاهی که
میروید در زمین برای وحوش و حیوانات و چراغ من ماه است و فرش
من خاک است و بالش من سنگ است نه خانه دارم که خراب شود نه مالی
دارم که تلف شود نه فرزندی دارم که بمیرد نه زنی دارم که محزون کند مرا
صبح میکنم در حالتی که هیچ چیز ندارم و شام میکنم در حالتی که هیچ بر او من

بنست وحال انکه من غنی ترین فرزندان آدمم **باب** دربیان معنی ورع و اینکه
چگونه کسی را ورع میگویند حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله وگفت که حدیث کرد
ما را سعد بن عبد الله از قاسم بن محمد اصفهانی از سلیمان بن داود منقری از
فضیل بن عیاض از حضرت امام جعفر صادق ع که گفت که خدمت آنحضرت عرض کردم
که کیست صاحب ورع وچگونه کسی را ورع میگویند فرمود ورع آنکسی است
که از محرمات اجتناب نماید واز شبهات یعنی چیزهای شبه ناک بپرهیزد
وهرگاه از چیزهای شبه ناک احتراز نکنند ندانسته واقع میشود در حرام و
هرگاه امر منکری یعنی نا شرعی را ببیند وانکار نکند آنرا پس دوست میدارد
که معصیت کرده شود خدا وکسی که دوست میدارد معصیت ونافرمانی خدا را
پس گویا بجنگ خدا رفته است وهمچنین کسی که دوست میدارد بقای ظالمین را
ومیخواهد که همیشه باشند پس معلوم است که دوست میدارد که معصیت کرده
شود خدا وبدرستی که خدای تبارک وتعالی ثنا گفته وستایش کرده است خود را
بر هلاک ظلمه واینکه ایشان را هلاک ساخته واحدی از ایشان را باقی نگذارده
چنانکه فرموده فَقُطِعَ دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین یعنی
پس قطع کرده شد وهلاک کرده شد آخر کسی که باقی مانده بود از آنقوم آن
چنانی که ظلم کردند وثنا وستایش مر خدا وندی راست که پروردگار عالمیانست

باب در بیان

باب در بیان معنی حسن خلق وتعریف آن حدیث کرد ما را محمد بن
موسی بن متوکل وگفت که حدیث کرد ما را عبد الله جعفر حمیری از احمد بن
محمد بن عیسی از حسن بن محبوب از بعضی اصحاب ما که گفت که بحضرت
ابی عبد الله عرض کردم که حسن خلق چه چیز است فرمود که حسن خلق
اینست که با مردم ملایمت ونرمی کنند وغلیظ القلب وتندخو نباشی تو
خوش کلام باشی وسخن بد نگوئی وبرادر خود را که می بینی با او گشاده رو
باشی وعبوس نکنی وروی خود را درهم نکشی **باب** در بیان معنی
خلاق وخلق حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله وگفت که حدیث کرد ما را سعد بن
عبد الله از احمد بن ابی عبد الله از بعضی اصحاب ما بحذف واسطه از حضرت
امام جعفر صادق ع که فرمود که لقمان به پسرش گفت که ای فرزند مصاحب شو
با صد نفر وباهمه دوستی کن وبا احدی دشمنی مکن ای فرزند دو چیز بکار تو
خواهد آمد یکی خلاق تو ودیگری خلق تو است خلاق تو دین تو است وخلق تو
میان تو است ومیان مردم که باید خوش خلق باشی ودشمنی مکن با مردم
ومحاسن اخلاق واخلاق نیکو را یاد گیر ای فرزند بنده نیکان باش وفرزند
بدان مباش ای فرزند ادا کن امانت را تا انکه در دنیا وآخرت سالم باشی
وامین باش تا انکه غنی وبی نیاز باشی **باب** در بیان معنی شکایت از مرض

وبیماری حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله وگفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبدالله
از احمد بن محمد از پدرش از حماد بن عیسی از بعضی اصحاب خود از حضرت امام
جعفر صادق ع که فرمود شکایت نیست که شخص بگوید که دیشب مریض بودم یا
ناخوش شدم ولکن شکایت این است که شخص بگوید مبتلا شدم ببلائی
که احدی مبتلا نشده است **باب** در بیان معنی قول عالم یعنی حضرت
که فرمود من دخل الحمام فلیرعلیه اثره یعنی هر کس که داخل
حمام میشود پس باید که اثر حمام از او ظاهر شود و دیده شود حدیث کرد ما را
پدرم وگفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبدالله از احمد بن ابی عبدالله از
پدرش بچند واسطه تا بحضرت امام جعفر صادق ع که آنحضرت نظر کرده بود
بسوی مردی که از حمام بیرون آمده بود و دستهای خود را خضاب کرده بود
پس بان مرد فرمود که آیا خوشحال میشوی اگر چنانچه خدای عز و جل ترا این
طور خلق کرده بود آن مرد گفت که نه والله هرگز خوشحال نبودم اگر خدای عز و جل
دستهای مرا چنین خلق کرده بود و اینکه دستهای خود را خضاب کرده ام بجهة
این است که از شما ها بمن رسیده است که فرموده اید که هر کس داخل حمام شود پس
باید اثر حمام یعنی حنا از او ظاهر شود و مردم اثر حمام را از او ببینند پس آن
حضرت فرمود درست شنیدهٔ اما این فهمیدهٔ بلکه مراد اینست که هر یک از شما ها

که از حمام

که از حمام بیرون میآیند در حالتی که صحیح و سالم است پس باید که بشکرانه
آن نعمت یعنی اینکه صحیح و سالم از حمام بیرون آمده و اینکه صحیح و سالم از
حمام بیرون آمده دو رکعت نماز بگذارد و بروایت دیگر باید حمد و ثنا
و ستایش کند خدای عز و جل را **باب** در بیان معنی قول حضرت رسول
که فرمود الفرار من الطاعون کالفرار من الزحف یعنی فرار کردن
از طاعون مثل فرار از جهاد و گریختن از دشمن است حدیث کرد محمد بن
حسن بن احمد بن ولید وگفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار
از احمد بن محمد از پدرش از فضاله از ابان که گفت سؤال کرد یکی از
اصحاب ما از حضرت امام رضا ع از طاعون وگفت که هرگاه در شهری
طاعون شود و من در آن شهر باشم آیا جایز است که بیرون روم از
آن شهر آن حضرت فرمود بلی جایز است آنشخص عرض کرد که هرگاه در
قریهٔ اتفاق افتد جایز است که بیرون روم از آن قریه فرمود بلی باز عرض
کردم که یا ابن رسول الله بما رسیده است که رسول خدا ص فرموده که فرار نمودن از طاعون مانند فرار
نمودن از جهاد است آنحضرت فرمود که بلی ولکن رسول خدا ص این کلام را
درباره جماعتی فرمودند که آنجماعت در دهنها یعنی راههای عبور
دشمن باشند و در آن دهنها مستحفظ باشند که دشمن از آنجا عبور نکنند

پس در انجا طاعون واقع شود پس انجماعت جاهای خود را خالی کنند
و فرار ننمایند رسول خدا این کلام را در بارهٔ آنجماعت فرموده و در روایت
شده است که هر گاه در اهل مسجدی طاعون واقع شود جایز نیست که فرار
کنند و از آن مسجد بیرون آمده بجای دیگر روند **باب** در بیان معنی
قول عالم که فرمود عورة المؤمن علی المؤمن حرام یعنی عورة
مؤمن حرام است بر مؤمن حدیث کرد مارا پدرم و گفت که حدیث کرد
مارا سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن خالد از پدرش از محمد بن سنان
از حسین بن مختار از زید شحام از حضرت امام جعفر صادق ع در قول عالم
آل محمد ع که فرمود عورة مؤمن حرام است بر مؤمن که فرمود مراد این نیست
که منکشف شود از او چیزی و کسی آنرا به بیند بلکه مراد این است که سرّ او را
فاش کنی یا برا و بهتان کوئی حدیث کرد مارا محمد بن موسی بن متوکل
و گفت که حدیث کرد مارا عبد الله بن جعفر حمیری از احمد بن محمد از حسن بن
محبوب از عبد الله بن سنان از حضرت امام جعفر صادق ع و گفت که گفتم
بانحضرة آیا عورة مؤمن بر مؤمن حرام است فرمود بلی عرض کردم که
مراد از عورة قبل و دبر است فرمود نه مراد فاش کردن سرّ اوست و عیبش
از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که فرمود مراد از اینکه گفته اند

که عورة

که عورة مؤمن بر مؤمن حرام است این است که سخن بدی از او بشنوی پس آنرا
حفظ کنی و در دل نگاه داری برای اینکه روزی او را سرزنش کنی باین سخن
باب در بیان معنی سخاوة حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله و گفت که
حدیث کرد مارا سعد بن عبد الله از احمد بن محمد از حسن بن محبوب از
بعضی اصحاب ما از حضرت ابی عبد الله یعنی امام جعفر صادق ع و گفت که
گفتم بانحضرت که سخا چیست فرمود سخا آنست که بیرون کنی از مال خود
حقی را که واجب کردانیده است خدا آنرا بر تو مثل خمس و زکوة و بدهی
آنرا با هلش و چند حدیث دیگر نیز باین مضمون وارد شده است حدیث
کرد مارا محمد بن موسی بن متوکل و گفت که حدیث کرد مارا علی بن حسین
سعد ابادی از احمد بن ابی عبد الله از پدرش از احمد بن نضر از علی بن
عرفه ازدی که گفت که حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که سخاوت
آنست که نفس از حرام بکریزد و هرگاه مال حلال بیابد دلش میخواهد
که آنرا در طاعت خدا صرف نماید و بهمین اسناد از احمد بن ابی عبد الله
از ابن فضال از مرهی از حفص بن غیاث از حضرت امام جعفر صادق ع
مرویست که فرمود که رسول خدا فرمود که سخا درختی است که ریشهٔ آن
در بهشت است و آن درخت مشرف است بر دنیا و شاخهای آن در دنیا

هرکه بخسید بشاخی از آن درخت میکشانند ورا بسوی بهشت **باب**
در بیان معنی سماحت حدیث کرد ما را پدرم و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن
عبد الله از احمد بن محمد بن خالد و گفت که حدیث کرد ما را بعضی از اصحاب
ما بچند واسطه از سعد بن طریف از اصبغ بن نباته از حارث اعور که گفت
که حضرت امیر المؤمنین به پسرش حضرت امام حسن فرمود که ای فرزند سماحت
چیست فرمود بذل کردن مال است در حالت عسر و یسر و در وقت تنگی و رخا
باب در بیان معنی جواد حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث
کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن خالد از پدرش از ابی الجهم
از موسی بن بکر از احمد بن سلیم که گفت مردی سؤال کرد از حضرة امام رضا
و گفت یا ابن رسول الله خبر ده مرا از جواد و بنما که چگونه کسی را جواد میگویند
پس فرمود که کلام تو دو رو دارد پس اگر از مخلوق سؤال میکنی پس جواد
آنکسی است که حقوق واجبی خود را ادا نماید و آنچه خدای عز و جل برای او
واجب کرده است همه را بجای آورد و اگر از خالق میپرسی پس بدانکه اوست
جواد اگر عطا کند و اوست جواد اگر منع کند و عطا نکند زیرا که خدای
عز و جل اگر چنانچه عطا کند بتو عطا کرده است چیزی را که نبود برای تو
و نداشتی تو آنچیز را و اگر منع کند منع فرموده است از تو چیزی را که از آن

برای تو

برای تو و مصلحت تو در آن نیست **باب** در بیان معنی مروت حدیث
کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن
حسن صفار و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ابی عبد الله و گفت که
حدیث کرد ما را عبد الرحمن بن عباس بن فضل بن عباس بن ربیعة
ابن حرث بن عبد المطلب از صباح بن خاقان از عمرو بن عثمان
تیمی قاضی که گفت روزی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع وارد شد
بر اصحاب خود در حالتی که گفتگوی مروت میکردند و حدیث در آن
باب چیزی میگفتند پس آنجناب روی مبارک با صحاب کرده فرمود
چرا از کتاب خدا غافل اید خدا معنی مروت را در کتاب خود بیان فرموده
گفتند یا امیر المؤمنین در کدام موضع بیان کرده است فرمود که آنجا
که میفرماید ان الله یامر بالعدل و الاحسان یعنی خداوند عالمیان
امر میفرماید بعدل و احسان و نیکوئی با مردمان پس عدل عبارت است
از انصاف و احسان عبارتست از تفضل و مروت عبارتست از
این دو و عبد الرحمن بن عباس گفت که روزی معاویه علیه اللعنة
از حضرت امام حسن سؤال کرد از معنی مروت پس آنحضرت فرمود
که مروت اینست که شخص بخل کند بر دین خود یعنی دین خود را فقط نگا

نماید و مال خود را اصلاح کند و حقوق الهی را ادا نماید پس معاویه گفت که مرحبا خوب گفتی یا ابا محمد خوب گفتی و بعد از آن مکرر میگفت که میخواستم که این کلام را یزید گفته باشد و چشمش اعور باشد و نیز مرویست که معاویه با نحضرت گفت که خبر ده مرا از مروت یا ابا محمد پس آنحضرت فرمود که مروت اینست که شخص حفظ کند دین خود را و اصلاح کند امور زراعت خود را و گفتگویش با مردم بر وجه حسن و طریقه مستحسن باشد و سلام را فاش کند و بخل نکند زبان و با مردم تندی نکند بلکه بملایمت و نرمی سخن گوید و با نزاره گوید هر چه میرسد و نیز بانشی آید نگوید و خود را محبوب مردم نماید و ضیق سلوک نکند که مردم از او متاذی باشند و نیز مرویست که حضرت امیر المؤمنین با نحضرت فرمود ای فرزند مروت چه چیز است عرض کرد که مروت عفت و اجتناب نمودن از حرام و اصلاح امر معیشت و صبر کردن بر مصیبت است و نیز مرویست که رسول خدا ص فرمود که مروت اصلاح مال خود است و نیز از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که فرمود التفات داشتن مرد با مور خود و اصلاح امر آب و ملک خود و امثال اینها از مروت است و نیز از آنحضرت مرویست که فرمود مروت دو مروت است مروت در حضر و مروت در سفر مروت

در حضر

در حضر تلاوت قرآن و بمساجد رفتن و مصاحبت با نیکان و نظر کردن در فقه و علم است و مروت در سفر این است که هرگاه خرجی یکی از رفقا تمام شود یا کم شود و تو قادر باشی اعانت کنی او را و اینکه با ایشان مزاح کنی نه مزاحی که خدا را بخشم آوری و اینکه در امور اتفاقیه بسیار مخالفت رفیق خود نکنی و اینکه بعد از مفارقت از رفیقان سرهای ایشان و عیبهای ایشان را فاش نکنی و بروز ندهی و قریب باین حدیث بسند دیگر از آنحضرت وارد شده است

باب در بیان معنی ظهر قرآن و بطن آن

حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد مارا سعد بن عبد الله از احمد بن ابی عبد الله از محمد بن خالد اشعری از ابراهیم بن محمد اشعری از ثعلبة بن میمون از ابی خالد قماط از حمران بن اعین که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر ع از معنی ظهر قرآن و بطن آن پس فرمود که ظهر قرآن آنکسانی اند که قرآن درباره ایشان نازل شده و بطن قرآن آنکسانی اند که عمل ایشان مانند عمل آنجماعتیست که قرآن درباره ایشان نازل شده و جاری میشود بر ایشان آنچه نازل شده درباره آنجماعت

باب در بیان معنی تقوی که آن موت احمر میگویند

حدیث کرد مارا محمد بن حسن بن احمد بن ولید و گفت که حدیث

کرد ما را محمد بن حسن صفار از محمد بن عیسی بن عبید یقطینی از صفوان
ابن یحیی از ذریح بن یزید محاربی از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود
فقر موت احمر است پس کسی گفت که مراد از فقر فقر از دینار و درهم است فرمود
نه بلکه مراد از فقر فقر از دین است یعنی شخصی که دین نداشته باشد **باب**
در بیان معنی حدیثی که روایت شده است که وقتی که شخصی زکوة نمیدهد
حال فقیر و حال غنی هر دو بد میشود حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن
ولید و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن خالد
از بعضی کسانی که روایت کرده از ایشان تا بحضرت امام جعفر صادق ع که
فرمود هرگاه منع کرده شود زکوة از فقرا و کسی زکوة ندهد حال فقرا و اغنیا
هر دو بد میشود راوی گفت که پس گفتم که بد شدن حال فقرا ظاهر است اما حال غنی
چگونه بد میشود فرمود شخص غنی مالداری که زکوة مال خود را نمیدهد در آخرت
حالش بد میشود و در نهایت بدی میگذراند **باب** در بیان معنی اینکه
روایت شده است که هر که راضی شود و خشنود باشد از خدا با اندک رزقی
خدا هم راضی میباشد از او با اندک عملی حدیث کرد ما را پدرم و گفت که حدیث
کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن ابی عبد الله از پدرش از محمد بن عمر
از پدرش از نصر بن قابوس که گفت که سؤال کردم از حضرت ابی عبد الله ع

از بعضی

از بعضی این حدیث که هر کس راضی شود از خدا بروزی اندک خدا هم راضی
میشود از او بعمل اندک فرمود مراد این نیست که اطاعت کند خدا را در بعضی
امور و معصیت کند او را در بعضی **باب** در بیان توکل و صبر و قناعت
و رضا و زهد و اخلاص و یقین حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت
که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن ابی عبد الله از پدرش
در حدیث مرفوع یعنی حدیثی که روات آن در نظرش نبوده از حضرت
رسول ص و گفت که وقتی جبرئیل امین نزد حضرت سید المرسلین آمد
و گفت که یا رسول الله بدرستی که خدای عز و جل که فرستاده است مرا بسوی
تو با هدیه که عطا نکرده است آن هدیه را باحدی پیش از تو رسول
خدا فرمود که چه چیز است آن هدیه ای جبرئیل جبرئیل گفت که آن هدیه
صبر است و چیزی که از صبر احسن است رسول خدا ص فرمود که احسن از
صبر چه چیز است گفت رضا است و چیزی که از او نیز احسن است رسول
خدا ص فرمود چه چیز است که از رضا احسن است گفت زهد است و چیزی
که از زهد احسن است یا رسول خدا فرمود آن چه چیز است که از زهد
احسن است گفت اخلاص است و چیزی که از او نیز احسن است رسول
خدا فرمود چه چیز است که از اخلاص نیکوتر است گفت یقین است و چیزی

که از یقین نیکوتر است رسول خدا فرمود که آن چه چیز است که از یقین
نیکوتر است گفت یا رسول الله ص مرا و یقین که یقین از آن راه چیزی میکند
توکل بر خدای عز و جل است و توکل ثمرهٔ یقین است و از یقین حاصل می‌شود
زیرا که بعد از اینکه شخص یقین کرد که برای خدای عز و جل شریکی نمی‌باشد
و داناست و همه چیز را میداند و قادر است و بر همه چیزی قدرت دارد و حکیم
است و ظلم نمیکند و به بندگان رئوف و مهربان است لا محاله در آن وقت
یک حال خوشی و اطمینان و سکون قلبی برای او بهم میرسد و آن حالت عبارت
است از توکل کردن بر خدای عز و جل و اعتماد نمودن در جمیع اوقات باو
و مایوس شدن از خلق و دانستن اینکه ماسوای او قادر بر نفع و ضرر نمی
باشد و بعد از آنکه این حالت برای او بهم رسید برای احدی غیر از خدا کاری
نمیکند و امید ندارد مگر بخدا و نمی‌ترسد مگر از خدا و از احدی طمع ندارد
مگر از خدا بعد از آن رسول خدا ص فرمود که یا جبرئیل صبر چه چیز است عرض
کرد که صبر آنست که شخص صبر کند بر جزاء همچنانکه صبر میکند در سراء و صبر کند
بر فقر و فاقه همچنانکه صبر میکند در غنا و بیماری و صبر کند در بلا هم
چنانکه صبر میکند در عافیت و شکایت نکند از خالق خود نزد هیچ مخلوقی
بسبب آنچه از بلاها که باو میرسد پس فرمود که قناعت کدام است عرض کرد

که قناعت آنست که شخص قناعت کند بآنچه از دنیا و نعمت دنیا باو میرسد
و باندک چیزی قانع و شاکر باشد فرمود رضا چه معنی دارد عرض کرد
که رضا آنست که بنده بر مولای خود خشم نگیرد خواه چیزی بدهد باو و خواه
ندهد و بعمل اندک راضی نشود فرمود زهد چه معنی دارد عرض کرد که
زاهد آنست که دوست دارد خالقش را و دشمن دارد کسی که دشمن می
دارد خالقش را و رغبت در حلال دنیا نداشته باشد و بسوی حرام
آن اصلا التفات نکند زیرا که در حلالش حساب و در حرامش عقاب است
و رحم کند بر جمیع مسلمانان همچنانکه رحم میکند بر نفس خود و اعراض
کند از بسیار گفتن در امور همچنانکه اعراض میکند از اکل میته
و اجتناب نماید از زینتهای دنیا همچنانکه اجتناب میکند از آتش که
بسیار میسوزاند او را و کوتاه کند آرزوی خود را از دنیا و اجلش هم
میان دو چشمش باشد پس فرمود که ای جبرئیل اخلاص چه معنی دارد
عرض کرد بندهٔ مخلص آنست که هرگز از احدی چیزی نخواهد تا آنکه آنرا
بیابد و بعد از آنکه آنرا یافت راضی و قانع است بآن و هرگاه باقی ماند
نزد او چیزی عطا میکند آنرا در راه خدا پس هرگاه از مخلوق سؤال
نکرد پس اقرار کرده است به بندگی خدا عز و جل و هرگاه یافت چیزی

وراضی شد بان پس او از خدا راضی است و خدا نیز از او راضی است و هر گاه
در راه خدا داد پس معلوم است که به پروردگار خود اعتماد دارد پس فرمود
که ای جبرئیل یقین چه معنی دارد عرض کرد که صاحب یقین کامل بنده ایست
که عبادت میکند برای خدا در حالتی که گویا او خدای خود را می بیند پس اگر آن
او خدا را نه بیند اعتقادش این است که خدا او را می بیند و نیز صاحب یقین
آنست که بر سبیل یقین بداند که انچه باو رسیده ممکن نبود که از او بگذرد
و انچه از او گذشت ممکن نبود که باو برسد و همه اینها شاخهای توکل
و راههای زهد است چنانچه بعد از تامل و تفکر ظاهر میشود **باب**
در بیان معنی قول حضرت رسول که فرمود لا تحل الصدقة لغنی ولا
لذی مرة سوی ولا لمحترف ولا لقوی حدیث کرد ما را پدرم و گفت که حدیث
کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن محمد از پدرش از حماد بن عیسی از
حریز از زراره از حضرت امام جعفر صادق که گفت که رسول خدا فرمود
که حلال نیست صدقه برای مرد غنی صاحب چیز و نه برای تن درست صحیح
العقل و نه برای صاحب حرفه و کسب و نه برای شخص قوی که صاحب قوة
است عرض کردیم که معنی این کلمات چیست یا بن رسول الله بیان فرمائید
یعنی حلال نیست صدقه برای کسی که قادر است بر اینکه منع کند نفس خود را

از آن

از آن یعنی بتواند که کاری بکند که محتاج نشود بگرفتن صدقه **باب**
در بیان معنی قول حضرت رسول که فرمود کل محاسب معذب حدیث کرد
ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن
محمد بن خالد از پدرش از ابن سنان از ابی الجارود از حضرت امام محمد باقر
که فرمود کل محاسب معذب یعنی هر کسی را که بحسابش برسند و با او محاسبه
بکنند معذب است یعنی او را بدوزخ میبرند و عذاب میکنند پس شخصی
عرض کرد که یا رسول الله پس کجاست قول خدای عز و جل که میفرماید فسوف
یحاسب حسابا یسیرا یعنی زود باشد که حساب کرده شود حساب آسان یعنی
حساب او را آسان کنند فرمود مراد از محاسبه این است که در بحث محاسبه کنند
و دقت نمایند و هر کسی که در محاسبه اش دقت کنند لا محاله مستحق دوزخ خواهد
شد **باب** در بیان معنی طینی یعنی گلی که خوردن آن را خدا حرام کرده است
حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ابی عبد الله
و گفت که حدیث کرد مرا معاذی از معمر از حضرت امام رضا و گفت که خدمت آن
حضرت عرض کردم که چه معنی دارد اینکه مردم در باب خوردن گل و کراهت آن
روایت میکنند فرمود که گلی که اکل آن مکروه است گلی است که ادلک نم داشته باشد
و اما گل لوخ و خاک خوردن آنها حرام است **باب** در بیان معنی اینکه روایت

والمطلقات ثم

شده است که آیا که ثلثا فی مجلس واحد فانهن ذوات ازواج یعنی به پرهیزید از آن زنان
که در یک مجلس سه دفعه ایشان را طلاق داده اند زیرا که ایشان صاحبان شوهرانند
ودر حقیقت مطلقه نشده اند حدیث کرد ما را پدرم وگفت که حدیث کرد ما را حسن بن
احمد وگفت که حدیث کرد ما را حسن بن احمد مالکی وگفت که حدیث کرد ما را عبدالله
ابن طاوس در سنه دویست وچهل ویک از هجرت وگفت که گفتم بحضرت امام
رضا که بدرستی که برای من است پسر برادری که دختر خود را با او داده ام واو شراب
میخورد ودر آن وقت بسیار ذکر طلاق میکند وبر زوجه اش میگوید که تو طالقی
آیا این طلاق صحیح است وزوجه او مطلقه است وبر او حرام است یا نه آن
حضرت فرمود که هرگاه پسر برادرت از برادران دینی تو واثنی عشری است باکی نیست
وطلاقش در وقت شرب خمر اعتباری ندارد وهرگاه بیگانه واز آن جماعت است
پس دختر خود را دور گردان از او زیرا که او در وقت طلاق فراق را اراده
کرده است وقصد طلاق واقعی بوده عبدالله گفت که پس گفتم که فدای تو شوم
آیا این حدیث صحیح نیست ودروغ است که میگویند که حضرت امام جعفر صادق ع
فرمود بپرهیزید از زنانی که در یک مجلس ایشان را سه دفعه طلاق داده اند
زیرا که ایشان صاحبان شوهرند فرمود که حدیث صحیح است ولکن آن حضرت
که طلاق داده است از اخوان وبرادران دینی تو است نه از آن جماعت وهر کسی که

متدین شده است بدینی غیر دین تو پس احکام آنقوم بر او لازم است **باب**
در بیان معنی ثقل رحم یعنی ثقل وسنگینی رحم حدیث کرد ما را محمد بن
حسن بن احمد بن ولید وگفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از
محمد بن حسین بن ابی الخطاب از ابن اسباط از علی بن ابی حمزه از ابی بصیر
از حضرت امام جعفر صادق ع که گفت که رسول خدا فرمود صله رحم عمرها را زیاده
میکند وصدقه کردن در پنهان ساکن میکند غضب خدا را وقطع صله
رحم کردن وسوگند دروغ شهرها را از اهلش خالی میکند ورحم را
ثقیل وسنگین میکند وثقل رحم وسنگینی آن عبارتست از قطع کردن
نسل **باب** در بیان معنی قاتل یعنی کشنده که میراث برای او نیست و هرگز
نمیمیرد حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله وگفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبدالله
از احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید از محمد بن ابی عمیر از منصور بن
یونس از ابی حمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین ع که گفت که
رسول خدا فرمود که مغرور نگرداند شما را آنکسی که فوق وچراغی دارد
در خون مسلمانان وبسیار بقتل میرساند مسلمانان را پس بدرستی که برای
او است نزد خدا قاتلی وقصاص کننده که هرگز نمیمیرد عرض کردند که یا
رسول الله کیست آن کشنده که میراث برای او نیست فرمود آتش است که هرگز

خاموش نمیشود و نمی‌میرد **باب** در بیان معنی قول حضرت رسول صلی الله علیه وآله که لعن
الله من احدث او آوی محدثا و بیان معنی صرف و عدل حدیث کرد ما را
پدرم و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از ابراهیم بن مهزیار
از برادرش علی از حسین بن سعید از صفوان بن یحیی از جمیل بن دراج از
حضرت امام جعفر صادق ع که گفت شنیدم از آنحضرت که فرمود که رسول خدا
لعنت کرد کسی را که احداث کند و واقع سازد در مدینه حدثی را یا جای دهد
و به پناه خود در آورد محدث را یعنی احداث کنندهٔ حدث را عرض کردم که
مراد رسول خدا از این حدیث چیست فرمود مراد قتل نفس است حدیث کرد
ما را ابو نصر محمد بن احمد بن تمیم سرخسی فقیه در سرخس و گفت که حدیث کرد
ما را ابو لبید محمد بن ادریس شامی و گفت که حدیث کرد ما را اسحق بن اسرائیل
و گفت که حدیث کرد ما را سیف بن هرون برجمی از عمرو بن قیس ملائی از
امیة بن یزید قرشی که گفت که رسول خدا ص فرمود که هر که احداث کند حدثی را
یا منزل دهد محدث را پس بر او باد لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم
و قبول نمیشود از او روز قیامت عدلی و نه صرفی پس کسی خدمت حضرت رسول
عرض کرد که یا رسول الله حدث چیست فرمود حدث این است که کسی بکشد
نفسی را بدون اینکه آن کس کسی را کشته باشد یا اینکه ببرد عضوی را از اعضای

کسی را

کسی را بدون اینکه قصاص بر او باشد یا اینکه بیاورد بدعتی را بر خلاف سنت
من یا اینکه غارت کند راوی گفت که پس کسی گفت که عدل چیست یا رسول الله
فرمود فدیه است پس گفت که صرف چه چیز است فرمود توبه است **باب**
در بیان معنی تعرب بعد از هجرت حدیث کرد ما را پدرم و گفت که حدیث
کرد ما را احمد بن ادریس از محمد بن احمد از محمد بن حسین از ابن سنان
از حذیفة بن منصور که گفت که شنیدم از حضرت امام جعفر صادق ع که
میفرمود که تعرب بعد از هجرت آنست که ترک کند کسی این امر را بعد از آنکه
شناخته است آنرا یعنی ترک کند ولایت امیر المؤمنین و اعتقاد با مامت
ائمه اثنی عشر را بعد از آنکه دانسته بود که حق با ایشانست و بان اعتقاد
داشته بود **باب** در بیان معنی ساعت غفلت حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله
و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن خالد از
سلیمان بن سماعة از عمش عاصم کوفی از حضرت امام جعفر صادق ع که
فرمود که رسول خدا ص فرمود که تنفل کنید یعنی نماز نافله بگذارید در ساعت
غفلت و اگر چه بدو رکعت سبک باشد پس بدرستی که این دو رکعت نافله
رسانند مرد را در آخرت بکرامتهای بی نهایت مردی عرض کرد که یا رسول
الله ساعت غفلت چیست فرمود میان مغرب و عشا ساعت غفلت است

باب در بیان معنی امعه حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله وگفت که
حدیث کرد مارا سعد بن عبدالله از احمد بن ابی عبدالله از پدرش
بسند خودش که رسانید آن را بحضرت امام جعفر صادق ع که آنحضرت
بمردی از اصحاب خود فرمود لا تکونن امعة یعنی مباش امعه باینکه بگوئی
که من با مردمم و مثل یکی از ایشانم هر کار که میکنند منهم میکنم هر جا
که میروند منهم میروم یعنی تابع غیر مباش بلکه تابع عقل و حکم عقل
باش **باب** در بیان معنی حدیثی که روایت شده است از حضرت امام
جعفر صادق ع که فرمود اسکتوا ما سکتت السماء والارض یعنی ساکت
باشید مادام که آسمان و زمین ساکت است حدیث کرد مارا پدرم رح
وگفت که حدیث کرد مارا احمد بن ادریس وگفت که حدیث کرد مارا سهل بن
زیاد وگفت که حدیث کرد مارا علی بن ریان وگفت که حدیث کرد مرا عبیدالله
ابن عبدالله دهقان واسطی از حسین بن خالد کوفی از حضرت امام
رضا ع که گفت که گفتم بآنحضرت که فدای تو شوم روایت شده است از
عبید بن زراره اینکه خدمت حضرت امام جعفر صادق ع رسیدم سالی
که در آن سال ابراهیم عبدالله بن حسن خروج کرده بود پس بآن
حضرت گفتم که فدای تو شوم بدرستی که این مرد یعنی ابراهیم بسیار گفتگوی

امامت میکنند و مردم را باطاعت و فرمانبرداری خود میخوانند و مردم
مسارعت میکنند بسوی او و دور او جمع شده اند تو چه میفرمائی و ما را
چه باید کرد باید اعانت کنیم او را یا نه پس آن حضرت فرمود که بترسید
بپرهیز کنید از خدا و ساکن باشید و آرام داشته باشید مادام که آسمان
زمین ساکنند و آرام دارند عبدالله بن بکیر میگفت که بخدا قسم که
اگر عبید بن زراره راست میگوید و این سخن از حضرت امام جعفر
صادق ع است پس همه این نقلها دروغ است نه صاحب الامری خواهد
بود و نه خروجی هست و نه چیزی حسین گفت که پس حضرت امام رضا
فرمود که حدیث صحیح است و عبید راست گفته است ولکن معنی حدیث
نه بر آن وجهیست که عبدالله فهمیده است بلکه مراد ابی عبدالله این بود
که ساکن باشید مادام که آسمان ساکت است از ندا کردن باسم صاحب حق
باب در بیان معنی قول امیرالمؤمنین ع که فرمود لیجتمع فی قلبک
الافتقار الی الناس والاستغناء عنهم یعنی باید جمع شود در دل تو
احتیاج بمردم و استغناء از ایشان حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله وگفت
که حدیث کرد مارا سعد بن عبدالله از ابراهیم بن هاشم از علی بن سعید که
گفت خبر داد مرا احمد بن عمر از یحیی بن عمران از ابی عبدالله ع که گفت حضرت

امیرالمؤمنین میفرمود که باید جمع شود در دل تو دو چیز هم احتیاج بسوی
مردم و هم استغناء از ایشان احتیاج تو با ایشان در ملایمت با ایشان و نرم
سخن گفتن با ایشان و گشاده روئی با ایشانست و استغناء از ایشان در
نزاهت و دور گردانیدن ناموس خود است از بدی و بدنامی و در بقاء
عزت و حفظ حرمت است **باب** در بیان معنی اینکه روایت شده است
از حضرت رسول ص فرمود ما بین قبری و منبری روضة من ریاض الجنة و
منبری علی ترعة من ترع الجنة یعنی ما بین قبر من و منبر من روضه ایست
از روضات بهشت و منبر بر بوستانیست از بوستانهای بهشت حدیث
کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل و گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسین
سعدآبادی از احمد بن ابی عبد الله برقی از پدرش از ابن ابی عمیر از بعضی
اصحاب ما از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود که رسول خدا ص فرمود که
ما بین قبر من و منبر من باغی است از باغهای بهشت و منبر من گذارده
شده است بر بوستانی از بساتین بهشت بجهت اینکه قبر جناب فاطمه ع
واقع شده است میان قبر و منبر پیغمبر ص و قبر آنحضرت روضه ایست از روضات
جنت **باب** در بیان معنی قول جبرئیل بادم علی نبینا و علیه السلام حیاک
الله و بیاک الله حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه و گفت که حدیث

کرد

کرد ما را عم من محمد بن ابی القاسم از احمد بن ابی عبد الله از ابن ابی نصیر
از ابان از عبد الرحمن سیابه از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود که آدم
مدت صد سال در در خانه کعبه طواف کرد و اصلا بسوی حوا نگاه نکرد و این
قلم بجهت بهشت و بیرون آمدن از آن گریه کرده بود که بر دو طرف روی
او شد دو نهر بسیار عظیم از اشک جاری گردیده بود پس جبرئیل امین
از جانب رب العالمین نزد او آمد و گفت حیاک الله و بیاک یعنی ای
آدم خدای تعالی ترا پادشاه گرداند و بشجعت فرمود و خندانید ترا
بالملک مراد اینست که تحیت و سلام فرستد خدا بر تو پس چون جبرئیل گفت
حیاک الله روی آدم روشن و درخشان شد و دانست که خدا از او خشنود
شده حضرت فرمود که بیاک یعنی ~~بشجعت گرد و~~ خندانید ترا و این فرمود
که آدم بر در خانه کعبه ایستاد در حالتی که جامه او از پوست شتر و گاو بود
پس گفت اللهم اقلنی عثرتی و اغفر لی ذنبی و اعدنی الی الدار التی
اخرجتنی منها یعنی خداوندا از سر لغزش من در گذر و بیامرز مرا و باز
گردان مرا بسوی آنخانه که بیرون کردی مرا از آن پس خدای عز و جل
فرمود که گذشتم از لغزش تو و آمرزیدم ترا و مژده باشد که باز گردانم ترا
بسوی آن خانه که بیرون کردم ترا از آن **باب** در بیان معنی کنافی

یعنی ای آدم حق سبحانه و تعالی
ترا باقی دارد یا خوشحال گرداند
یا سلام الهی بر تو باد یا ترا مالک
زمین گرداند یا لوازم آن با اصلاح
کند کارهای ترا یا خندان کند
ترا مترجم گوید که در بعض نسخ
لباک است یعنی لبیک گفت
خداوند عالمیان ترا یعنی دعای
ترا مستجاب کرد و بعضی گفته اند
که بیاک مهموز است یعنی خدا
ترا در بهشت جا دهد یا ترا
بقرب خود فایز گرداند یا در بنا
خانه تو کرد و اثر لشت صح

که تغییر میدهند نعمتها را و باعث زوال نعمت اند و گناهانی که موجب
ندامت و پشیمانی اند و گناهانی که باعث نزول عذاب و عقاب اند و
گناهانی که باعث غلبه دشمنان است و گناهانی که باعث غلبه دشمنان
است و گناهانی که زود صاحبش را فانی میگرداند و گناهانی که
باعث قطع امید از رحمت خدا میشود و گناهانی که هوا را تاریک می
گرداند و گناهانی که پرده صاحبش را میدرد و گناهانی که منع میکند
نزول باران را از اسمان حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله و گفت که حدیث
کرد مارا سعد بن عبد الله از علی بن محمد که گفت که حدیث کرد مارا عباس
ابن علا از مجاهد از پدرش از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود ان
جمله گناهانی که باعث زوال نعمت میشود بغی و درگذشتن از حد است
چون که از حد بگذرد رسوا شود و گناهی که موجب ندامت و پشیمانی است
قتل نفس است و آن گناهی که باعث عتاب و عقاب رب الارباب است
ظلم است و گناهی که پردهٔ شخص را میدرد شرب خمر است و گناهی که باران
حبس میکند زنا است و گناهی که زود صاحبش را نیست میگرداند قطع
صله رحم است و گناهی که دعا را رد میکند و هوا را تاریک میگرداند
عقوق والدین است یعنی عاق شدن پدر و مادر و بین حدیث کرد مارا

احمد بن

احمد بن زکریا القطان و گفت که حدیث کرد مارا بکر بن عبد الله بن
حبیب و گفت که حدیث کرد مارا بکر بن عبد الله بن حبیب و گفت که
حدیث کرد مارا تمیم بن بهلول از پدرش از عبد الله بن فضل از پدرش
که گفت شنیدم از ابی خالد کابلی که میگفت که شنیدم از حضرت امام زین
العابدین علی بن الحسین ع که میفرمود که گناهی که باعث زوال نعمت
است بغی و ظلم کردن بر بندگان است و ترک عادت است در کارهای
خوب و احسان و نیکی با مردم و کفران نعمت است و ترک شکر همهٔ
اینها باعث زوال نعمت میشود چنانچه خدای عز و جل فرموده ان الله
لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم یعنی بدرستی که خدای عز و جل
تغییر نمیدهد و نمیگرداند نعمتهائی را که بمردمان عطا فرموده مگر انکه
ایشان تغییر بدهند چیزی را که با نفسهای ایشان است و نفس ایشان بان
عادت کرده است مانند نیکی و احسان با مردمان و شکر گذاری نعمتهای
پروردگار عالمیان و گناهی که باعث پشیمانی است قتل نفس است که
خدا حرام کرده اینه است آنرا چنانچه در قصه قابیل که برادرش هابیل را
کشت و از دفنش عاجز شد و سرگردان ماند و ندانست که او را چگونه
دفن کند و پنهان سازد فرموده است فاصبح من النادمین یعنی صبح

کرد تا پس در حالتی که بود از جمله پشیمانان و همچنین باعث ندامت و
پشیمانی است ترک صله رحم تا وقتی که مستغنی شوند و ترک نماز تا وقتی
که وقت فوت شود و همچنین ترک وصیت و ترک رد مظالم و زکوة ندادن
است تا وقتی که مرگ در رسد و زبان بسته گردد و قادر بر تکلم نباشد زیرا
که در این وقت شخص پشیمان میشود از ترک آن افعال و حسرة و ندامت بیحد و
بحدی که نهایت ندارد و اما گناهانی که موجب عذاب و عقاب است ظلم
کردن شخص ها رفا است بر بندگان و استهزا با ایشان و گناهانی که [illegible]
فهمها و بیهای شخص را خراب کردن در وقت نماز عشا و خواب کردن
در وقت نماز صبح است و همچنین استخفاف بنعم یعنی حقیر شمردن نعمتهای
الهی و شکایت کردن از معبود حقیقی است و گناهانی که باعث هتک
عصمت اند و پرده شخص را میدرند شراب خوردن و قمار بازی کردن است
و خندانیدن مردم است بمزاح و شوخی و سخنهای لغو و ذکر کردن عیبها
و بدیهای مردم است و جدال است و هم نشینی با اهل شک است یعنی کسانی
که بشک و شبهه میاندازند مردمان را در امر دینشان و گناهانی که باعث
نزول بلاست ترک اعانت و فریادرسی کسی است که مظلوم و بیچاره است
و طلب یاری میکند از کسی و دیگر سبب نازل شدن بلا است ضایع

کرد اینان امر بمعروف و نهی از منکر است باین معنی که هر کسی از هر کس هر چه
و ببیند چه خوب و چه بد ساکت شود و هیچ نگوید که این کار بد است مکن
و فلان عمل خوب است بکن و گناهانی که موجب غلبه دشمنان است ظلم
کردن علانیه است و علی رؤس الاشهاد فسق و فجور کردن است و مباح
گردانیدن محرمات است و نافرمانی بزرگان و فرمان بردن بدان است و گناهانی
که باعث فنا و نیستی میباشد قطع صله رحم کردن است و سوگند دروغ
یاد نمودن و دروغ گفتن و زنا کردن و راه مسلمانان بستن و ادعا
کردن امامت و پیشوائی مردمان است بدون حق و بدون حجت و دلیل
و گناهانی که قطع میکند امید را نا امیدی از رحمت خدا و اعتماد داشتن
بغیر خدا و تکذیب نمودن بوعدهای خداست و گناهانی که هوا را
تاریک میکند سحر و کهانت و ایمان بنجوم و اعتقاد بتاثیرات کواکب
است بنفسها و همچنین تکذیب کردن قضا و قدر و عاق شدن پدر
و مادر است و گناهانی که پرده شخص را میدرند قرض کردن است
بقصد اینکه ادا نکند و اسراف کردن در انفاق و خرج مال است نه در وجه
حلال و بخل کردن بر اهل و عیال و خویشان است و همچنین کج خلقی و کم
صبری و اهانت رسانیدن باهل دین و کسل بودن و سستی نمودن در عبادت

ربّ العالمین است واما گناهانی که دعا را رد میکنند بدی نیت وخبث
باطن ونفاق ورزیدن با برادران دینی وترک اجابت دعوت مؤمنین
است ونیز پس انداختن نمازهای واجبی است تا اینکه وقت آنها بگذرد
وترک تقرب جستن بسوی خدای عزوجل است باحسان وصدقه دادن
بمردمان وبخشش دادن بایشان است وگناهانی که حبس میکنند باران
آسمان را جور قاضیان ومیل کردن ایشان است در حکم وگواهی دروغ
است وکتمان شهادت است ومنع کردن خود وغیر است از زکوة دادن
وقرض دادن وبخشش نمودن وتندی نمودن وغلظت با اهل فقر
وفاقه است وظلم بر یتیم وزن بیشوهر است وشناسانیدن سائل
ورد کردن او در شب **باب** در بیان معنی عرس وخرس وعذار
ووکار ورکاز حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید وگفت که
حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار وگفت که حدیث کرد ما را ابو عبد الله
رازی از سجاده از موسی بن بکر که گفت که حضرت امیر المؤمنین فرمود که
رسول خدا فرمود که نیست ولیمه مگر در پنج چیز عرس وخرس وعذار
ووکار ورکاز اما عرس پس عبارتست از عروسی وخرس عبارتست از
وضع حمل وعذار عبارتست از ختنه کردن طفل ووکار آنکسی است که خانه

مخرد

بخرد ووکار آنکسی است که از مکه بیاید مصنف این کتاب میگوید که از
بعضی از اهل لغت شنیدم که در بیان معنی وکار میگفت که وکار وهمچنین
وکیره طعامی است که شخص در وقت خریدن خانه یا ساختن آن مردم را
بسوی آن بخواند وطعامی را که بعد از مراجعت از سفر بمردم میدهند آنرا
نقیعه میگویند ووکار نیز گویند ورکاز یعنی غنیمت است گویا در طعام
طعام بجهت مراجعت از مکه معظمه غنیمتی برای صاحبش از ثواب جزیل
واز اینجاست که رسول خدا فرموده است که الصوم فی الشتاء الغنیمة
البارده یعنی روزه شدن در زمستان غنیمتی است بارد وسرد واهل
عراق گفته اند که رکاز عبارت است از معادن هر معدنی که باشد واهل
حجاز گفته اند که رکاز مال مدفونیست که بنی آدم قبل از اسلام آنرا دفن
کرده اند **باب** در بیان معنی کلاله حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله
وگفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از یعقوب بن یزید از محمد بن
ابی عمیر از بعضی اصحابش از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود که کلاله
وارث است که غیر پدر وفرزند است **باب** در بیان معنی جهل حدیث
کرد ما را پدرم رحمه الله وگفت که حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله وگفت که
حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از محمد بن حسین از صفوان بن یحیی

از عبد الرحمن بن حجاج از حضرت امام جعفر صادق که گفت سؤال کردم
از آنحضرت از حکم حمیل و پرسیدم که حمیل ارث میبرد یا نه پس آنحضرت فرمود
که حمیل چه چیز است عرض کردم که زنی است که در شهری اسیر میشود و با او
طفل صغیری میباشد پس آن زن میگوید که این طفل پسر من است یا آنکه مردی را
از شهری اسیر کرده بیاورند پس ملاقات میکند او را برادرش پس میگوید
که این برادر من است و آن زن و این مرد هیچیک شاهدی و گواهی
بر صدق قول خود ندارند حضرت فرمود که مردم در باب آن طفل و آن مرد
چه میگویند آیا ارث بایشان میدهند یا نه من عرض کردم که نه هرگاه
شاهدی نداشته باشند ارث بایشان نمیدهند زیرا که در بلاد شرک
متولد شده اند و شاهدی بر مدعای خود ندارند پس حضرت فرمود سبحان
الله هرگاه زن طفلی با خود داشته باشد و اعتراف داشته باشد باینکه آن
طفل فرزند اوست بلا شک آن طفل وارث اوست و از او ارث میبرد
و همچنین هرگاه شخصی برادر خود را بشناسد و هردو مقر باشند و اعتراف
داشته باشند به برادری لا محاله از یکدیگر ارث میبرند و بغیر جزء داد مرا
ابو الحسین محمد بن هرون زنجانی و گفت که حدیث کرد ما را علی بن عبد
العزیز از ابی عبید که گفت در بیان معنی اینکه حضرت رسول صلعم در باب

جماعتی

جماعتی که از آتش بیرون بیایند فرمود یخرجون من النار فینبتون
کما تنبت الحبة فی حمیل السیل که اصمعی گفته است که حمیل آن چیز است که آب آنرا
بیاورد و حمیل بمعنی محمول است مثل اینکه قتیل بمعنی مقتول است و از
اینجاست که عمر علیه اللعنه در باب حمیل گفت که میراث داده نمیشود مگر بشاهد
و بینه و طفل را حمیل میگویند زیرا که او را در کودکی از بلاد کفر برداشته اند
و در اسلام و بلاد اسلام متولد نشده است و نیز گفته است که واما
حبة پس هر گیاه یا برداری دانهای او را هر یک حبه میگویند و فراء گفته است
که حبة عبارتست از تخمهائی که از گیاههای صحرائی میروید و ابو عبید گفته
است که برای حمیل معنی دیگر میباشد که از معنی سابق بهتر است و آن
اینست که مثلا شخصی میگوید که فلان کس برادر من یا پسر من یا پدر من است
در اینصورت آن شخص را حمیل میگویند زیرا که مجهول النسب است و
نسبش معلوم نیست و بدون شاهد و بینه نسبش ثابت نمیکنند زیرا که
شاید غرضی داشته و از آن سخن که گفته است این بوده که دفع کند میراث خود را
از آن بنده که او را آزاد کرده است و باین جهت است که دعوی او را یعنی شخصی
که ادعا میکند که من پسر فلان کسم مثلا حمیل میگویند چنانچه گفتیم این
معنی را اراده کرده در آنجا که نوشته قضاة را که در شهرها متوطن شده بودند

عتاب کرده و گفته علام نزلتم من غیر فقر ولا جزاء منزلة الجميل یعنی
بچه سبب در منزل جمیل منزل کرده‌اید و حال آنکه فقیر نبودید و نا خوشی برای
شما نبود که باعث این عمل شود **باب** در بیان معنی قول حضرت امام جعفر
صادق ع که فرمود لا جلب ولا جنب ولا شغار فی الاسلام حدیث کرد ما را
پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبدالله از محمد بن حسین بن
ابی الخطاب از جعفر بن بشیر از غیاث که گفت شنیدم از حضرت امام جعفر صادق
که فرمود لا جلب ولا جنب ولا شغار فی الاسلام یعنی در دین اسلام جلب
و جنب و شغار جایز نیست و گفت که جلب آنکسی است که پشت سر اسب خود [بفتح جیم معجمه و فتح لام]
بانگ کند اسب خود را و پاهای خود را بجنباند و بر زمین زند تا اینکه اسب
سایر اسبها سبقت گیرد و در گرد رود از ایشان زیرا که این عمل بوجهات از
خدعه و مکر و جنب آنکسی است که کنار راه بایستد و همینکه اسبها میرسند [بفتح اول و ثانی]
بانگ میزند بر یکی از آنها پیشی گیرد بر سایر اسبها اینهم جایز نیست و
و شغار اینست که کسی دختر یا خواهر خود را تزویج میکند بکسی بشرط اینکه [بکسر اول بروزن ثیاب]
آنکس نیز دختر یا خواهر خود را باو تزویج کند و این عمل در زمان جاهلیت
متعارف بوده و این شرط را بمنزله مهر قرار میداده اند این نیز جایز نیست
در اسلام **باب** در بیان معنی حظی از بهر لذت نکاح حدیث کرد ما را ابی احمد

قاسم بن محمد بن احمد بن عبدالله سراج زاهد همدانی در همدان و گفت که
حدیث کرد ما را ابو محمد و احمد بن حسین بن عمرویه و گفت که حدیث کرد ما را
ابراهیم بن احمد بن نفیس بغدادی و گفت که حدیث کرد ما را ابن حبان و گفت
که حدیث کرد ما را عبدالسلام از اسحق بن عبدالله بن ابی فروه از زید بن
اسلم از عطاء بن یسار از ابی هریره که گفت بدل در جاهلیت باین طریق
بود که مرد بمرد دیگری میگفت که بیا زنهای خود را با یکدیگر بدل کنیم تو زن
خود را واگذار بمن و من زن خود را واگذارم بتو پس خدای عز
وجل این آیه را نازل کرد که ولا ان تبدل بهن من ازواج ولو اعجبک
حسنهن یعنی حلال نیست بر تو که بدل کنی با ایشان یعنی با این زنانی
که داری زنان دیگر را و اگر چه خوش آید و بعجب آورد ترا حسن آن زنان
دیگر ابو هریره گفت پس داخل شد عیینة بن حصن بر رسول خدا و در حالتی
که عایشه نزد آنحضرت بود و بدون اذن داخل شد پس رسول خدا فرمود
ای عیینه چرا بدون اذن داخل شدی عیینه گفت که من از آن روزی که
بالغ شده‌ام تا حال از احدی از قبیله مضر اذن حاصل نکرده‌ام و بدون
اذن داخل خانه هر کس که خواسته‌ام شده‌ام بعد از آن گفت که این زن
سرخ رنگ که پهلوی تو نشسته است کیست رسول خدا فرمود که این عایشه

ام المؤمنین است عیینه گفت که آیا میخواهی که واگذارم بتو زن خودرا که از
جمیع زنان احسن ونیکوتر است وتو نیز واگذاری این زن را بمن پس رسول
خدا فرمود که حرام کرده اند این عمل را بر من پس چون عیینه بیرون
رفت عایشه گفت یا رسول الله این مرد کیست فرمود این مرد احمق است
مطاع وبا این حمق وجهالتی که وی دارد بزرگ قوم خویش است
وهمه مطیع ومنقاد اویند **باب** دربیان معنی اقیال وعباهله وتیعه
وتیمه وسیوب وخلاط ووراط وشناق واجبا حدیث داد مرا ابو الحسن وشغار
محمد بن زنجانی وگفت که حدیث کرد مرا علی بن عبد العزیز از ابی عبد الله
قاسم بن سلام بسندی که متصل بود ومیرسید بحضرت رسول که رسول
خدا نوشت بسوی وائل بن حجر حضرمی وقوم او باین طریق که من محمد
رسول الله الی الاقیال العباهلة من اهل حضرموت باقام الصلوة و
الزکوة وعلی التیعة شاة والتیمة لصاحبها وفی السیوب الخمس لاخلاط
ولا وراط ولا شناق ولا شغار ومن اجبی فقد اربی وکل مسکر حرام
یعنی این نامه ایست از محمد بن عبد الله رسول وفرستادهٔ خدای بسوی
اقیال عباهله از اهل حضرموت امر میکنند ایشان را به برپای داشتن
نماز ودادن زکوة بدانید که بر هر تیعه یک گوسفند واجب است وتیمه

مال صاحبش میباشد ودر سیوب خمس واجب است خلاط جایز نیست
ووراط جایز نیست وشناق جایز نیست وشغار جایز نیست وکسی که بوقت
میوه را پیش از رسیدن پس بتحقیق که ربا خورده است ابو عبید گفته است
که اقیال جمع قیل است وقیل مهتر وپادشاه قومی را گویند واقیال جماعتی
بودند که درزمین پادشاه بودند وهمه تابع شخصی بودند که او رئیس اعظم
از همه ایشان بوده وعباهله جماعتی اند که قوم ایشان ایشان را پادشاه
کرده اند وایشان را درامر سلطنت مستقر ومستقل ساخته اند وهرکس
پادشاهی را از ایشان نمیگیرند واحدی طالب زوال ملک وپادشاهی
ایشان نمیباشد شاعر گفته است که **بیت** تابط شرا ثم تغنی یا دمت حیا
مسلما بحرض مع المستر علی المتعهیل یعنی ای تابط شرا هر وقت که طلب
کنی مرا مادامی که در حیات میباشم می یابی مرا با مستر عمل متعهیل ومستر عمل
انکسی است که بیرون میاید درمیان جماعت اسبان وغیر ایشان و
متعهیل انکسی است که منع کرده نمیشود از هیچ چیز وبن شاعری در
وصف شتران که سرداده شده اند و واگذارده شده اند که بهر جا خواهند
روند وبهر طریق که خواهند وارد آب شوند وآب خورند گفته است که
کرعباهل عیهلها الوراد یعنی این شتران عباهل اند که واگذارده اند آنها را

بفتح اول وسکون تا وفتح ثا ث

وواحد ایشانرا قیل میگویند بفتح قاف وسکون مثناة تحتانیه

وارد شوند کان آب که بهر طریق که خواهند وارد آب شوند و تبیع چهل
گوسفند را گویند و تیمه آن گوسفندی است که زیاده میشود و میگذرد از
چهل تا آنکه برسد بنصاب دوم یعنی آن گوسفندانی را که علاوه شده اند
بر چهل و هنوز بحد نصاب دوم نرسیده اند تیمه میگویند و بعضی گفته اند
که تیمه آن گوسفندی است که صاحبش آن را در منزل یا خانه نگاه میدارد و شیر
و این قسم گوسفند را رباب میگویند روایت شده است از ابراهیم که در اینها
زکوة نمیباشد و ابو عبید گفته است که و لیما هست که محتاج میشود صاحب
این گوسفند بگوشت آن پس ذبح میکند آن را و در آن وقت میگویند اتام
الرجل یعنی ذبح کرد این مرد تیمه خود را و نیز ابو عبید گفته است که سیوب
عبارتست از گنج یعنی مالی که مدفون شده است در زمان جاهلیت و گمان نمی
کنم که بدست احدی بیاید مگر از سیب یعنی عطیه و بخشش آلهی مثلا میگوئی
هذا من سیب الله و عطائه یعنی این از عطیه و بخشش جناب اقدس آلهی است
و اما قول آنحضرت که فرمود لا خلاط و لا وراط پس بدانکه گفته میشود خلاط
و متحقق میشود آن وقتی که میان دو خلیط یعنی دو شریک صد و بیست گوسفند
بوده باشد هشتاد گوسفند مال یکی باشد و چهل گوسفند مال یکی پس هرگاه عامل
زکوة بیاید و دو گوسفند بگیرد صاحب هشتاد گوسفند ثلث یک گوسفند را

بفتح مثناة فوقانیة
وکسر یاء مهملة و فتح
عین
بکسر مثناة فوقانیة
وسکون مثناة تحتانیة

میرهد

میرهد بصاحب چهل گوسفند پس بر صاحب هشتاد گوسفند یک گوسفند
و ثلث آن واجب است و بر آن دیگری دو ثلث یک گوسفند واجب است
و هرگاه عامل از یکصد و بیست گوسفند یک گوسفند بگیرد صاحب هشتاد
ثلث یک گوسفند را میدهد بصاحب چهل گوسفند پس بر صاحب هشتاد
دو ثلث گوسفند واجب است و بر آن دیگری ثلث گوسفند اینست معنی
قول آنحضرت که فرمود لا خلاط یعنی نیست برای خلط ثمره و فایده برای
احد شریکین حاصل نمیشود زیرا که هر قدر از زکوة که داده میشود بر عدد
گوسفندان بالسویة تقسیم میشود و هر یک موافق عدد گوسفندان
خود رسد میدهند و بعضی گفته اند که معنی قول آنحضرت که فرمود لا خلاط
و لا وراط یا معنی قول آنحضرت که فرمود لا یجمع بین متفرق و لا یفرق بین مجتمع
یکی است یعنی جایز نیست که جمع کرده شود ما بین متفرقات یعنی هرگاه
متفرق باشند و هر یک مالک چهل گوسفند باشند در این صورت بر هر یک
یک گوسفند واجب است پس بعد از اینکه عامل صدقات میاید که مطالبه
صدقات از ایشان نماید جایز نیست که گوسفندان خود را مخلوط بیکدیگر
نمایند برای اینکه حق فقرا را کمتر دهند و بتمام نرسانند خلاصه خلط نمودن
جایز نیست یا آنکه ثمره ندارد و همچنین جایز نیست تفریق نمودن گوسفندان

مجتمع برای اینکه منع نماید حقوق الهی را و تمام آنها را ندهد مثل اینکه دو نفر
شریك اند و هر یك یکصد و یك گوسفند مالك اند و سه گوسفند بر ایشان
واجبست پس چون عامل زکوة میاید که مطالبهٔ زکوة نماید گوسفندهای
متفرق میسازند تا آنکه هر یك زیاده از یك گوسفند ندهند این نیز جایز
نیست یا آنکه ثمره ندارد هر کس هر قدر گوسفند مالك است باید زکوة آنرا
علیحده بدهد و اما معنی اینکه فرمود لا شناق پس بدانکه شنق آن زیادتی
مابین فریضتین را گویند مثلا هر پنج نفر شتر یك گوسفند واجبست که
بدهند بعد از آن تا نه شتر چیزی نباید داد چون به ده رسید دو گوسفند
واجب میشود پس آن زیادتی میان پنج و ده را شنق میگویند و اما معنی اینکه
فرمود لا شغار پس بدانکه در زمان جاهلیت متعارف بود که شخصی دختر
خود یا خواهر خود را بشخصی تزویج میکرد و مهرها این قرار میداد که آن
شخص نیز دختر یا خواهر خود را باو بدهد پس رسول خدا از این عمل نهی
فرمود و اما معنی اینکه فرمود و من اجبی فقد اربی پس بدانکه اجبا عبارتست
از فروختن میوه قبل از رسیدن آن یعنی هر کس که بفروشد میوه را پیش از
اینکه برسد پس ربا خورده است **باب** در بیان معنی محاقله و مزابنه و عرایا
و مخابره و مخاضره و منابذه و ملامسه و غیر و امثال اینها خبر داد عمر ابن الحسین

محمد بن

محمد بن هرون زنجانی و گفت که حدیث کرد مارا علی بن عبد العزیز از ابی عبید قاسم
ابن سلام بسندهائی که متصل بود و میرسید بحضرت رسول در احادیث
مختلفه متفرقه که نهی فرمود رسول خدا از محاقله و مزابنه و محاقله فروختن
کشت است و حال آنکه هنوز در خوشه است بگندم بعبارهٔ اخری فروختن
خوشه است بگندم و مزابنه فروختن خرمائیست که بر درخت است بخرمای
دیگر و رخصت داده است در عرایا و عرایا جمع عریه است و عریه آن
درخت خرمائیست که صاحبش عریه میدهد آنرا بشخص فقیر و اعراب آنست
که بگردانند صاحب نخل میوهٔ یکسال آن نخل را برای شخص فقیر و رسول
خدا رخصت فرموده است صاحب نخل را که ابتیاع نماید از آن نخل از
آن شخص که عریه گرفته است بخرمای دیگر یعنی ابتیاع نماید رطب آن
نخل را به تمر بجهت احتیاج او برطب یا بجهت احتیاج آن شخص که
عریه گرفته است بخرما و نیز ابو عبید گفت که هر وقت که رسول خدا خرص
میفرستاد بنخلستان که خرما برآورد کنند میفرمود که بسیار دقت مکنید در
بالا مکیدن زیرا که در اموال عریه میباشد و وصیت میباشد هر گاه بی
دقتی کنید یا زیاد برآورد نمائید شاید که ضرر بکسی برسد یا آنکه مقتضای
وصیت عمل نماید و نیز ابو عبید گفت که نهی فرمود رسول خدا از مخابره

ومخابره مزارعه است بحصه معین مثل نصف و ربع یا کمتر یا بیشتر و خبر
بفتح خا معجمه و کسر نیز آمده بمعنی مخابره است یعنی مزارعه ابو عبید گفته است
که خبر جمع خبیر بمعنی مزارعه میباشد باین جهة اکار را که بمعنی برزگر است خبیر
میگویند و مخابره بمعنی مواکره است یعنی شکافتن زمین و خبره عبارت است
از عمل یعنی شکافتن و خبیر آن شخص را گویند که زراعت میکند و زمین را
تخم میکند و باین جهت است که خبیر را اکار نیز میگویند زیرا که اکار
ماخوذ است از مواکره و مواکره بمعنی شکافتن و تخم کردن زمین است و نیز
نهی فرمود رسول خدا ص از مخاضره و مخاضره عبارت است از فروختن
میوه پیش از اینکه برسد و نیز نهی فرمود از منابذه و ملامسه و بیع حصاة
اما منابذه در او دو قول است قول اول اینست که شخصی برفیقش میگوید
که بینداز بسوی من این جامه را یا غیر این جامه را هر چه باشد یا اینکه من
بیندازم بسوی تو در حالتی که واجب و لازم شده است بیع فلان بفلان
یعنی انداختن جامه و غیر آن علامت وقوع بیع و لزوم آنست قول دوم
اینست که شخصی برفیقش میگوید که هر وقت انداختم سنگ را بسوی تو
پس بدانکه بیع واجب و لازم شده است و اینست معنی قول ابو عبید که گفت
نهی فرمود رسول خدا ص از بیع انداختن سنگ ریزه و ملامسه اینست که شخصی میگوید

که هرگاه

که هرگاه لمس کنم جامهٔ خود را یا اینکه دست بجامهٔ تو رسانم پس بدانکه
بیع واقع شده است بفلان و فلان و نیز گفته است که ملامسه اینست که
دست خود را زیر جامه برساند بمتاع و نظر نکند بسوی متاع این نیز
علامت وقوع بیع و لزوم آنست و اینها بیعهای چند بوده اند که
اهل جاهلیت باین طورها بیع و شرا میکردند و داد و ستد مینمودند
و رسول خدا ص همهٔ اینها را نهی فرمود بجهت اینکه تمام اینها داخل
بیع غرر اند و بیع غرر حرام است و نیز نهی فرمود رسول خدا ص از
بیع مجر و بیع مجر آن است که فروخته شود شتر نر یا بچه در شکم شتر
ماده میباشد و نیز نهی فرمود از ملاقیح و مضامین و ملاقیح جمع
ملقوح است و ملقوح بچه ایست که در شکم ناقه است و مضامین
جمع مضمون است و مضمون چنین است که در صلب نر است و در
زمان جاهلیت متعارف بوده که بچه را که در شکم مادرش بود
بفروختند و همچنین نطفه را که در صلب نر بوده و در آن سال
یا در چند سال از صلب آن نر بیرون میآمد آنرا نیز میفروختند
و نیز نهی فرمود از بیع حبل حبله و حبل حبله عبارت است از بچه جنین
که در شکم ناقه است و بعضی گفته اند که حبل حبله بچه بچه را گویند این

نیز غیر راست و جای بیت و رسول خدا فرمود لیس منا من لم یتغن
بالقرآن یعنی نیست از ما کسی که تغنی نکند بقرآن مراد این است که نیست
از ما کسی که مستغنی نشود بواسطهٔ قرآن و مراد غناء باو از بیت دم روی است
که هرکه قرائت کند و بخواند قرآن را پس او غنی است که دیگر فقر برای
او نباشد و نیز مرویست که کسی که عطا کرده شود قرآن یعنی قرآن را
باو تعلیم کرده باشند پس گمان کند که عطا کرده شده است غیر او زیاده
از آنچه باو عطا شده پس بزرگ شمرده است کوچک را و کوچک شمرده
است بزرگ را و سزاوار نیست برای حامل قرآن اینکه احدی را از خود
غنی تر داند و اگرچه آنکس مالک شرق و غرب عالم باشد و اگرچه
معنی حدیث این باشد که بعضی خیال کرده اند و مراد از تغنی بقرآن
ترجیع صوت و حسن آواز باشد پس هر ترک آن عقوبت عظیمی خواهد
بود و کسی که ترجیع نمیکند آواز خود را بقرائت قرآن پس البته از رسول
خدا و ائمهٔ هدی نمیباشد و غنا واجب خواهد بود زیرا که فرموده است هرکس
غنا نکند در قرآن از ما نیست و نیز رسول خدا فرموده است که استعیذوا
بالله من طمع یهدی الی الطمع و طمع عبارت است از هر عیب و دنس
دینی و دنیوی یعنی پناه برید بخدا از هر عیب و بدی که راه نمائی کند

شمارا بسوی عیب و بدی دیگر و نیز ابو عبید روایت کرده که دو بندهای
کردند نیز باهم مخاصمه کردند و در باب میراثها و بعضی دعویهای کهنه بین
باهم گفتگو نمودند و خدمت رسول خدا برای رفع آمدند پس آنحضرت
فرمود که لعلّ بعضکم الحن بحجته من بعض فمن قضیت له بشیٔ من حق
اخیه فانما اقطع له قطعة من النار فقال کل واحد من الرجلین
یا رسول الله حقی هذا لصاحبی فقال لا ولکن اذهبا فتوخیا والحق
ثم لیحلل کل واحد منکما صاحبه یعنی شاید که یکی از شما زیرک تر باشد
از آن دیگری و طریق احتجاج و اثبات مطلب را بهتر از آن دیگری
داند پس هر کسی که حکم کردم من برای او بچیزی از حق برادرش پس
این است و جز این نیست که قطع کرده ام و معین نموده ام برای او قطعه
از آتش پس هر یک از آن دو مرد گفتند یا رسول الله این حقی که من
دارم برای رفیقم باشد من چیزی نمیخواهم رسول خدا فرمودند این
طور خوب نیست ولکن بروید و باهم برادر باشید و مال خود را تقسیم کنید
و قرعه بزنید و هر یک رسد خود را ببرید بعد از آن هم دیگر را حلال
کنید مصنف کتاب میگوید که لحن بفتح حاء بمعنی فطانت و زیرکی
است و لحن بسکون حاء بمعنی خطا و میل کردن از حق است و اللحن بمعنی

اقطن است یعنی زیرک تر و استهما یعنی قرعه بزنید و این عبارت حجت
کسی است که در احکام قائل شده است بقرعه و توضیا یعنی هر یک دیگر را
برادر حقیقی خود گیرید و گویا مراد حضرت از این کلام امر بصلاح است و نهی
نهی فرموده است از تقصیص تور و تقصیص یعنی تخصیص است و تخصیص
بمعنی کج کاری کردن است و نیز نهی فرمود از قیل و قال و کثرت سؤال و
ضایع کردن مال و نیز نهی فرمود از عقوق امهات و وأد بنات و منع
وهات اما اضاعه یعنی ضایع کردن مال بر دو وجه است وجه اول آن
اصل است این است که شخص مال خود را در معصیت و نافرمانی خدای
عز و جل صرف کند خواه کم باشد خواه بسیار و این است اسرافی که خدا عیب
کرده است و نهی کرده است از آن وجه دوم آنست که مال کسی نزد تو باشد
و صاحبش اهل نباشد باین معنی که صغیر یا سفیه باشد یا عاجز باشد در این
صورت هرگاه آن مال را رد کنی بصاحبش یعنی اشخاص مذکوره البته
ضایع کرده آن مال را و خلاف فرمودهٔ خدا کرده زیرا که خدا فرموده است
اطفال یتیم بعد از آنکه بالغ شوند و دیدید که رشد بهم رسانیده اند
و عقلی دارند مالشان بایشان رد کنید و اما مراد از کثرت سؤال
سؤال کردن از مردم است و طلب کردن چیز از ایشان چنانچه در حدیث

است

است که اگر چنانچه مردم میدانستند که چه چیز در طلب کردن و سؤال نمودن است
هر آینه احدی از احدی سؤال نمیکرد و شاید که مراد از سؤال عام باشد یعنی
از هر چیزی نباید سؤال کرد و طالب این بود که همه چیز را نفهمید و دانست
چنانچه فرموده است لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم یعنی سؤال
مکنید از چیزهائی که اگر ظاهر شود برای شما ضرر داشته باشد برای شما
و غمگین کرداند شما را و اما وأد بنات وأد بفتح اول و سکون ثانی مصدر
است و بمعنی دفن کردن دختر است در حال حیات در زمان جاهلیت
متعارف بوده که دختران خود را زنده دفن میکرده اند و باین جهت
فرزند اماد می نامیده اند و اما معنی قیل و قال که آنحضرت نهی فرموده از
آن پس بدانکه قال مصدر است گویا گفته است که نهی عن قیل و قول و قال بنا
بر این میگوید قلت قولا و قیلا و قالا و در صرف عبدالله این نحو ثبت
است که ذلک عیسی بن مریم قال الحق پس قال در آیه مصدر است و گویا
گفته است که قول الحق و نیز روایت کرده است ابو عبید که نهی عن التبقر
فی الاهل والمال یعنی فرمود رسول خدا از تبقر در اهل و مال اصمعی گفته
است که تبقر عبارت است از توسع و تفتح یعنی نهی فرموده است رسول
خدا از سعی نمودن در کثرت اهل و مال و نیز روایت کرده است که نهی

ان یذبح الرجل فی الصلوة کما یذبح الحمار یعنی نهی فرموده رسول خدا ص
از اینکه شخص در رکوع سر خود را پایین اندازد مانند خر چنانچه سرش
پایین تر از پشتش باشد یعنی در رکوع باید پشت شخص و سرش برابر
یکدیگر باشند وکان ص اذا رکع لم یصوب راسه ولم یقنعه یعنی و بود
رسول خدا ص وقتی که رکوع میکرد سر مبارک خود را نه پایین و بلند میکرد
ونه بزیر میاورد بلکه سرش و پشتش برابر یکدیگر بودند و پشت
مبارکش را در رکوع بحدی پهن و هموار مینمود که اگر کسی آب بر ان
میریخت نمی ریخت بلکه بر ان قرار میگرفت ونهی عن اختناث الاسقیه
یعنی نهی فرموده رسول خدا ص از اختناث مشکها و اختناث یعنی دو تا کردن
و شکسته شدن است یعنی نهی فرموده از اینکه دهنهای مشکها را دو تا کنند
و بشکنند و از آنها آب آشامند و غرض از این نهی یا این است که مبادا جانوری
در مشک باشد و داخل دهان شود و یا این است که این طور آب آشامیدن
دهان مشک را بد بو میکند و یا این است که چون دهان اکثر مشکها غالبا
بسیار گشاده باشد شاید یکدفعه آب بسیاری از مشک بیرون آمده لباس
و اعضای شخص را تر کند بهر تقدیر مدار معنی حدیث این است که انسان
دهان مشک آب بنا بدخورد ونهی عن الجداد باللیل مراد از جداد چیدن

درخت خرماست و جداد یعنی بریدن خوشه خرما و چیدن میوه اوست
یعنی نهی فرموده رسول خدا ص از بریدن خوشه خرما و چیدن میوه آن
در شب زیرا که در شب فقرا و مساکین نمیتوانند حاضر شوند وقال
لا تعضیة فی میراث تعضیه یعنی جدا کردن و جزو جزو نمودن است
و ماخوذ است از اعضا میگویی عضیت اللحم یعنی تفریق کردم و پاره
پاره کردم آن را خدای عز و جل فرموده است وجعلوا القرآن عضین
یعنی گردانیدند قرآن را جزو جزو یعنی ایمان آوردند ببعضی و کافر شدند
ببعضی پس معنی حدیث این است که نیست تعضیه در میراث یعنی تفریق
و تقسیم میراث و جزو جزو کردن آن جایز نیست هرگاه ضرر داشته
باشد برای تمام ورثه یا بعضی از ایشان مثل اینکه هرگاه میراث حمام
باشد یا انکه یک قطعه یاقوت باشد یا انکه یک ثوب عبا باشد و امثال
اینها که قابل تقسیم نمیباشند و تقسیمشان مستلزم ضرر و عدم انتفاع
بانهاست و این بابی است عظیم از حکم داخل در این است حدیث لا ضرر
ولا ضرار فی الاسلام پس هرگاه بعضی از ورثه خواهند که اشیاء مذکوره
قسمت نمایند ایشان را منع میکنند و آنها را میفروشند و قیمت آنها را
میان ایشان قسمت می نمایند ونهی عن لبستین اشتمال الصماء وان

بثوب لیس بین فرجه و بین السماء شیء یعنی نهی فرموده رسول خدا
از دو قسم پوشیدن لباس یکی اشتمال صماء یعنی پوشیدن جامه و جامه را
برکردن بنحوی که آن را صماء میگویند و دیگری آنکه بپوشد خود را بجامه
بطریقی که میان عورت او و میان آسمان چیزی فاصله نباشد اصمعی گفته
است که اشتمال صماء نزد عرب این است که شخصی جامه بر کند بجمیع بدن
خود را بآن جامه بپوشد و هیچ طرف آن را بلند نکند و منفذی برای آن
قرار ندهد تا آنکه تواند دست خود را از آن منفذ بیرون آورد بلکه جمیع
اعضاء او در زیر آن جامه پنهان باشد و فقهاء میگویند که اشتمال
صماء آنست که شخصی خود را بیک جامه بپیچد پس آن جامه را از یک
جانب خود یا از جانب راست یا از جانب چپ بلند کند پس بگذارد آن را
بر دوش خود بوضعی که ظاهر شود عورة او و حضرت امام جعفر صادق ع
فرموده است که اشتمال صماء آنست که شخصی رداء خود را زیر بغل خود داخل
کند پس بگذارد دو گوشه آن را بر یک دوش خود و معنی صحیح همین است
که آنحضرت فرموده اند و صماء نوعی است از پوشیدن جامه با ردا و نهی
و ذبایح جن م — عن ذبایح الجن یعنی منع فرموده رسول خدا از ذبایح جن آنست که
شخصی خانه ابتیاع نماید یا آنکه چشمه بیرون آورد یا خانه بنا کند پس گوسفندی

باشتری ذبح نماید و گوشت آن را تصدق کند برای اینکه مبادا از جن اذیت
باو برسد و این عمل در میان اهل جاهلیت متعارف بوده پس رسول
خدا نهی فرموده است مسلمانان را از آن و قال لا یوردن ذو عاهة
علی مصح یعنی باید وارد کرده نشود صاحب آفت و مرض بر آنکسی که
شتران و گوسفندان او صحیح و سالم اند یعنی آنکسی که شتران و
سایر چهارپایان او مریض و بیمارند وارد نسازند آنها را بر کسی که
شتران و چهارپایان او صحیح و سالم اند ابو عبید گفته است که وجه
اینکه رسول خدا منع فرموده است این را شاید این باشد که ترسیده است
که مبادا نازل شود از جانب خدای عز و جل بر آن شترانی که صحیح اند همان
ناخوشی که بر آنها نازل شده بود پس صاحب آن شتران صحیح خیال
کند که آن شتران مریض باعث ناخوشی شتران او شده اند و شتران او
از آنها ناخوشی واگیر شده پس بسبب این گمان فاسد در معصیت خدا
میافتد و قال لا تصروا الابل و الغنم من اشتری مصراة فهو بخیر النظرین
ان شاء ردها و رد معها صاعا من تمر یعنی تصریه مکنید شتران و گوسفندان
خود را یعنی تلبیس مکنید و حبس مکنید شیرهای ایشان را در پستانهای
شان تا آنکه مردم شیر بسیار بودن آنها را بقیمت اعلا خرند و کسی که

بخرد مصراة را یعنی شتر یا کوسفند یا کاو را که چند روز متوالی دوشیده
نشده اند و شیرها در پستانهاشان حبس کرده اند که مردم بکمان اینکه
آنها هریک اصیل و پر شیر اند زود آنها را بقیمت اعلا بخرند پس بایعین
دو امر است یعنی نظر میکند در دو امر هر یک که خواهد اختیار میکند یا
نکاه میدارد مبیع را یا انکار رد میکند آنرا بصاحبش با یکصاع از خرما
و تصریه در لغت یعنی حبس کردن آب و جمع کردن آنست میکوئی صریت
الماء یعنی حبس کردم آب را و جمع نمودم آنرا و شتر و کوسفند را مصراة
میکویند کویا شیرهاشان بمنزله آبهائی است که در پستانهای شان حبس
شده و روزی عمر علیه اللعنه خدمت حضرت رسول آمد و عرض کرد که یا رسول
الله ما احادیث عجیبه غریبه از طایفه یهود و نصاری میشنویم آیا جایز
است و رخصت میفرمائی که بنویسیم آنها را پس رسول خدا فرمود امتهوکون
انتم کما تهوکت الیهود و النصاری لقد جئتکم بها بیضاء نقیه
ولو کان موسی حیا لما وسعه الا اتباعی یعنی آیا شما متحیرید در دین اسلام
و شک دارید در آن و میخواهید اصل دین خود را و میخواهید از یهود و نصاری
دین خود را اخذ کنید بخدا قسم که دین و شریعتی برای شما آورده ام که مثل
آفتاب واضح و روشن است و از جمیع عیبها پاک است و اصلا نقصی و عیبی

در او نمیباشد و اکر چنانچه موسی که پیغمبر یهود است زنده میبود تخلف نمی کند
که چاره نداشت مکر اینکه متابعت کند مرا خلاصه معنی این است که رسول خدا
مکروه میداشت اخذ علوم را از یهود و نصاری زیرا که احتیاج با یشان
نبود و در حقیقت نزد ایشان علم نبود و فرمود لقد هممت ان انهی
عن الغیله یعنی بتحقیق که فرمود رسول خدا که اراده کرده ام که نهی کنم
شما را از غیله و غیله این است که شخص جماع کند با زن خود در حالتی
که مرضعه است یعنی شیر میدهد و نهی عن الارفاه یعنی نهی فرمود از ارفاه
و ارفاه عبارت است از کثرت تدهن یعنی بسیار روغن بر بدن مالیدن
و قال ایاکم و القعود بالصعدات الا من ادی حقها صعدات بضم
اول و ثانی جمع صعدات و صعد جمع صعید است یعنی طریق مثل
طریق و طرق و طرقات یعنی بپرهیزید از نشستن در راهها مکر
کسی که ادا کرده باشد حق آنها را و حضرت امام جعفر صادق ع فرمود
که لا غرار فی الصلوة و لا التسلیم غرار یعنی نقصان است یعنی
نیست نقصان در نماز و نه تسلیم اما نقصان در نماز عبارت است از
ناتمامی رکوع و سجود آن مثل اینکه طمانینه در رکعت اولی زیاده باشد
از طمانینه در رکعت ثانیه یا بلند رکوع یا یک سجود را ترک کند و امثال

اینها چنانچه خبر نیز فرموده است که الصلوة میزان فمن وفی استوفی
یعنی نماز میزان است یعنی ترازو است و همچنانکه دو کفهٔ ترازو باید
مساوی و برابر یکدیگر باشد همچنین اجزاء نماز باید مساوی باشند
مثلا رکوع باید مثل سجود باشد و درنگ نمودن در رکعت ثانیه
باید مثل درنگ نمودن در رکعت اولی باشد و همچنین سایر اجزای
آن پس کسی که توفیه کند و حقوق نماز را کما هو حقه بجا آورد استیفا
خواهد کرد اجر خود را از خدا و خدا نیز اجر کامل باو خواهد عطا فرمود
مترجم گوید که و شاید مراد حضرت از این عبارت این باشد که هم
چنانکه کم و زیاد چیزها و خوب و بدی آنها به ترازو سنجیده میشود
همچنین مراتب عبودیت و عمل و اخلاص همه اینها بنماز سنجیده میشود
پس هر کسی که توفیه کند خدا را یعنی به ترازوی نماز مقصود خدا را
از نماز که آن اخلاص و عبودیت و غیر آنست از سایر اعمال حاصل کند
از خدا استیفای اجر خواهد کرد و شاید که مراد این باشد که همچنانکه
متاعی را که در ترازو میکشد از بهر قدر آن متاع نفیس تر و سنگین تر
است قیمت آن بیشتر است همچنین نماز هر قدر خضوع و خشوع در او
بیشتر است ثواب آن نیز بیشتر است پس هر کسی که کامل گرداند نماز را

یا انکه

یا انکه ناقص گرداند آنرا استیفا میکند اجر خود را از خدا و شاید مراد این باشد
که نماز ترازوی مؤمن است پس هر قدر که ایمان اتم است نماز نیز اتم است
پس نهایت نماز لازم نهایت ایمان است و نقصان او دال بر نقصان آنست
فتامل و اما نقصان در تسلیم این است که شخصی سلام کند بر تو و بگوید
السلام علیک پس در جواب بگوئی و علیک و نگوئی و علیک السلام
و همچنانکه نقصان در رد سلام مکروه است همچنین تجاوز کردن از حد
آن نیز مکروه است مثل اینکه شخصی بگوید السلام علیک پس تو در جواب
بگوئی و علیک السلام و رحمة الله و برکاته و مغفرته و رضوانه و قال
رسول الله ص لا تناجشوا و لا تدابروا تناجش خیانت کننده را گویند
تناجش این است که شخصی که ارادهٔ خریدن متاعی ندارد قیمت متاع را زیاد
کند و بگوید که من متاع را بفلان قیمت میخرم برای اینکه دیگری فریفته
شود و بآن قیمت یا زیاده بخرد و ترجمهٔ حدیث این است که تناجش مکنید
یعنی خیانت مکنید با یکدیگر و تدابر یعنی پشت بسوی یکدیگر کردنست
یعنی پشت بسوی یکدیگر مکنید و از همدیگر مفارقت مکنید رجلا شوید
ان رجلا حلب عند النبی ناقة فقال النبی ص دع داعی اللبن یعنی و بگذار
که مردی در حضور رسول خدا ص شتری میدوشید پس رسول خدا ص فرمود که

واگذارد او این را یعنی قلیلی شیر در پستان باقی بگذارد زیرا که آن شیر بچه کم
در پستانها باقی میگذاری میخواند شیرهای بسیار شیر او همه را با این بیا و هر روز
هرگاه همه را بدوشی و اصلا در پستان چیزی باقی نگذاری بعد از آن شیر در پستان
پستان نمیآید و کره است الشکال فی الخیل یعنی مکروه میدانست رسول خدا
شکال را در اسب و شکال یکی از کرات آنست که یک پایش سفید و بسته باشد
و دو پا و یکی دستش رها شده باشد یعنی هم رنگ بدنش باشد و بعضی نقل بیان
شکال بدون اینکه پا سفید باشد یافت نمیشود **باب** در بیان معنی
سکینه حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی
عطار از محمد بن احمد از سندی بن محمد از علا از محمد بن مسلم از حضرت امام
محمد باقر ع که فرمود سکینه عبارتست از ایمان و نیز حدیث کرد ما را محمد بن
حسن بن احمد بن ولید و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از
ابراهیم بن هاشم از اسمعیل بن مرار از یونس بن عبد الرحمن از حضرت امام
رضا ع که گفت که سؤال کردم از آنحضرت و گفتم فدای تو شوم چه چیز بود
تابوت موسی و چه قدر وسعت داشت فرمود سه ذرع در دو ذرع بود عرض
کردم که در آن تابوت چه چیز بود فرمود عصای موسی و سکینه عرض کردم
که سکینه چه چیز بود فرمود سکینه روح خدا بود که سخن میگفت و تکلم مینمود

در هر وقت

در هر وقت که بنی اسرائیل در امری اختلاف میکردند تکلم میکرد با ایشان
و حقیقت آن امر را برای ایشان بیان میکرد و نیز حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله
و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن
محمد بن عیسی و گفت که حدیث کرد ما را ابو همام اسمعیل بن همام از حضرت
امام رضا ع که آنحضرت بمردی فرمود که شما سکینه را چه چیز میدانید و سکینه
نزد شما چیست پس چون آنقوم نمیدانستند که سکینه چیست گفتند خدا ما را
فدای تو گرداند نمیدانیم تو بیان فرما حقیقت آنرا پس آنحضرت فرمود که
سکینه بادی است بهشتی که بیرون میآید از بهشت و برای او صورتی است
مثل صورت انسان و همیشه با پیغمبران است و این همانست که نازل
شد بر حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام در وقتی که کعبه را بنا کرد و ساخت
مترجم گوید که نزدیک است باین معنی آنچه بعضی علما ذکر کرده اند
و آن اینست که سکینه حیوانی است که صورت او مانند صورت انسان است
و سایر بدن او خلق است در نهایت رقت و لطافت مثل باد و هوا و در
تفسیر سکینه وجوه دیگر نیز ذکر کرده اند چون مقصود در این کتاب ترجمه
احادیث است بهمین قدر اقتصار شد و بذکر سایر وجوه نپرداخت
باب در بیان معنی اسلام ابو طالب بحساب جمل حدیث کرد

مارا حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدب وگفت که حدیث کرد
مارا علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن ابی عمیر از مفضل بن
عمر که گفت که حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که اسلام آورد ابوطالب
بحساب جمل وعقد کرد بدست خود یعنی شمرد بدست خود شصت و سه عدد را
یعنی بواسطهٔ انگشتان شصت و سه عدد را بر روی هم برد بعد از آن فرمود
که بدرستی که مثل ابوطالب مثل اصحاب کهف است که ایمان اخفی داشتند
وشرک را ظاهر کردند پس خدا دو اجر بایشان عطا فرمود وحدیث کرد
مارا ابو الفرج محمد بن مظفر بن نفیس مصری فقیه وگفت که حدیث
کرد مارا ابو الحسن محمد بن احمد داودی از پدرش وگفت که نزد ابی
القاسم حسین بن روح قدس سره بودم که مردی سوال کرد مار از او که
چه معنی دارد قول عباس که برسول خدا ع گفت که بدرستی که عم تو ابوطالب
اسلام آورد بحساب جمل وبانگشتان خود شصت و سه عدد را ادای
برد وشمرد پس حسین قدس سره گفت که مرادش از آن عدد این بود که
الله احد جواد زیرا که الف یکیست ولام سی تا است وها پنج است والف یکی
وحا هشت است ودال چهار تا است وجیم سه تا است وواو شش تا است والف
یکیست ودال چهار تا است واین مجموع شصت و سه میشود باب در بیان

معنی زاهد در دنیا حدیث کرد مارا محمد بن قاسم مفسر جرجانی رضی
وگفت که حدیث کرد مارا احمد بن حسن حسینی از حسن بن علی ناصری از
پدرش از محمد بن علی از پدرش حضرت امام رضا ع از پدرش موسی بن
جعفر علیهم السلام که گفت که کسی سوال کرد از حضرت امام جعفر صادق
از معنی زاهد در دنیا وپرسید که چگونه کسی را زاهد در دنیا میگویند
پس آنحضرت فرمود که زاهد در دنیا آنکسی است که ترک میکند حلالش را
بجهت ترس از حساب وترک میکند حرامش را بجهت خوف از عقاب

باب در بیان معنی موت حدیث کرد مارا محمد بن قاسم مفسر
جرجانی وگفت که حدیث کرد مارا احمد بن حسن حسینی از حسن بن
علی ناصری از پدرش از محمد بن علی از پدرش رضا از پدرش رضا
از پدرش موسی بن جعفر علیهم السلام وگفت که شخصی خدمت حضرت
امام جعفر صادق ع عرض کرد که یا بن رسول الله مرگ را برای من وصف
کن که چه چیز است وشخصی که میمیرد چه حال دارد پس آنحضرت فرمود
که مرگ برای هر کسی یک قسمی میباشد برای مؤمن بمنزله بهترین بوی و
نیکوترین بو بهائیست که بشامش میرسد وآنرا می بوید پس از جهت
نیکوئی وخوشی آن نعاس براو غالب میشود پس جمیع المها و ناخوشیها

و تمام تعبها و زحمتها از او زایل میشود و اما برای کافرها نشان کندن بدن آن
عقربها و افعیهاست بلکه بمراتب شدیدتر و بدتر نعوذ بالله بعد از آن
آن شخص خدمت آنحضرت عرض کرد که یا ابن رسول الله بعضی میگویند
که مرگ و جان کندن مشکلتر و الم آن سختتر است از الم کسی که اعضای
او را باره ببرند و یا آنکه بمقراض از یکدیگر جدا میکنند یا آنکه به سنگ
در هم میشکنند یا آنکه میل آسیا را در چشمش گذارده سنگ آسیا را
بگردش بیاورند آنحضرت فرمود بلی برای بعضی از کفار و بندگان
گناهکار چنین است و این عذابها از عذابهای دنیا است که بعضی
اوقات بعضی اشخاص بآنها مبتلا میشوند ولکن عذاب آخرت از اینها
شدیدتر و سختتر است سائلی سؤال کرد و گفت که یا ابن رسول الله
پس چرا بعضی اوقات می بینیم که کفار یا غیر کفار که عاصی و گناه
کارند باسانی جان میدهند و روح از بدنشان بیرون میرود
در حالتی که مشغول سخن گفتن یا خندیدن اند و بعضی از مؤمنین را
نیز می بینیم که چنین می میرند و بعضی از مؤمنین و غیر مؤمنین را
می بینیم که در سکرات موت آن سختیها و المها برای ایشان میباشد
پس آنحضرت فرمود که آن راحت و خوشی که برای مؤمن است در وقت

جان دادن

جان دادن پس آن ثواب عاجلی است که خدا باو عطا فرموده و آن شدت
و سختی که برای اوست در آن وقت پس آن کفاره گناهان اوست و خدا
میخواهد که او را از گناه پاک کند تا آنکه چون باخرت میرود پاک و پاکیزه
باشد و اصلا گناهی برای او نباشد و مستحق ثواب ابدی بوده باشد
و اما آن کافری که می بینی باسانی جان میدهد پس بجهت اینست که
میخواهد که هر حسنه که در دنیا کرده است اجر آنرا هم در دنیا باو داده باشد
تا آنکه از دنیا که میرود مستحق عذاب باشد و اصلا مستحق ثواب نباشد
و اما آن کافر یا فاجری که در دنیا بسختی جان میدهد پس آن سختی اول
عذاب اوست بعد از آنکه تمام حسنات او را در دنیا باو داده اند زیرا
که خدای تعالی عادل است و اصلا ظلم وجود ندارد و در روایتست و نیز مرویست
که شخصی از حضرت امیرالمؤمنین سؤال کرد که یا امیرالمؤمنین مرگ را برای
ما وصف کن پس آنحضرت فرمود که بر دانای خبیر وارد شدید و سؤال کردید
یا یکی از سه امر بعد از موت واقع میشود بر آن شخصی که مرده است یا این
که بشارت میدهند او را بنعیم و خوشی ابدی و یا آنکه مژده میدهند او را
بعذاب و عقاب ابدی و یا آنکه همیشه ترسان و لرزان و هراسان و در حزن
و اندوه است و امرش مبهم است و معلوم نیست که از کدام فرقه است از اهل نجات

یا از نیکان از اهل بهشت است یا اهل دوزخ اما انکسی که دوست ما و فرمان بردار
ماست پس او بشارت داده شده است بنعمتها و خوشیهای ابدی که هرگز زوال
ونقصان برای آنها نمیباشد وآن کسی که دشمن ماست و مخالفت ما کرده است
و فرمان برداری ما ننموده است پس او را بشارت میدهند بعذاب و عقاب
ابدی دائمی و اما انکسی که مبهم است امر او و معلوم نیست که مآل حال او
پس او مؤمنی است که ظلم کرده است بر نفس خود و همیشه در خوف و ترس
میباشد و میداند که بازگشت او کجا خواهد بود و لکن مساوی نمیکند او را
خدا او را با دشمنان ما و بالاخره بواسطه شفاعت ما بیرون میآورد
او را از آتش پس عمل کنید و فرمان برداری نمائید و عقوبت خدای عزوجل را
حقیر مشمارید پس بدرستی که بعضی از گناهکاران میباشند که بعد از سیصد هزار
سال شفاعت ما با ایشان میرسد و نیز مرویست که شخصی از حضرت امام حسن ع
سؤال کرد که یا ابن رسول الله چه چیز است این مرگی که مردم جاهل اند بآن
و هیچکس نمی شناسد آنرا فرمود که مرگ عظیم ترین سرور و شادیهاست که
وارد میشود بر مؤمنین زیرا که نقل کرده میشوند از دار نکد یعنی خانهٔ زحمت
و سختی بسوی نعیم ابدی همیشگی که اصلا زوال و فنا برای او نیست و بدترین
هلاکت و خسران است که وارد میشود بر کافرین زیرا که نقل کرده میشوند از

فانی که بمنزله بهشت جاودانی ایشانست بسوی آتشی که تمام نمیشود و فانی
نمیگردد و حضرت امام زین العابدین ع فرمود که چون در صحرای کربلا
جنگ سخت درگرفت و کار بر پدرم تنگ شد آنهائی که در خدمت آن
حضرت بودند نظر کردند بسوی آنحضرت دیدند که حال او برخلاف حال
ایشانست زیرا که هر قدر که امر شدت میکرد رنگهای ایشان متغیر میشد
و اعضاشان مرتعش میگردید و دلهای ایشان بیشتر میلرزید و بعضی
از خواص او درخشان بود رنگهاشان و نفوسشان مطمئن و اعضاشان
ساکن بود و اصلا اضطراب و تغیری در احوالشان بهم نمیرسید پس بعضی
از اصحاب روی بسوی بعضی کرده باهم میگفتند که ببینید که در این حالت
هم اصلا از مرگ پروا ندارد چون پدرم ملتفت شد و گفت و شنید
ایشانرا شنید فرمود بلی صبر و حلم پسران کریمان و بزرگان چنین است زیرا
که نیست مرگ مگر جسری که میگذراند شما را از بدی و سختی این دنیای
فانی بسوی بهشت با وسعت بی نهایت جاودانی که هرگز زوال و نقصان
برای او نیست پس کیست که کراهت دارد که از زندانی بیرون رود و داخل
قصری شود و نیست مرگ برای دشمنان شما مگر مثل اینکه کسی از قصری بیرون
رود و داخل زندانی شود که در او انواع عذاب و اقسام عقاب بوده باشد و بدرستی

کرد حدیث کرد مرا پدرم از رسول خدا که فرمود که بدرستی که دنیا زندان مؤمن
است و بهشت کافر و مرگ جسری است برای مؤمنان بسوی بهشتهاشان
و جسریست برای کفار بسوی دوزخهاشان دروغ نگفته‌اند و من نیز
دروغ نمیگویم از حضرت امام محمد باقر ع مرویست که فرمود که کسی از
حضرت امام زین العابدین ع سؤال کرد که یا ابن رسول الله مرگ چه
چیز است فرمود که مرگ برای مؤمنین مثل کندن جامهای چرک پر شپش
و برداشتن غلها و زنجیرهای بسیار ثقیل است از گردن و بدل کردن
آنها به بهترین جامه‌ها و نیکوترین آنها از جهت بو و سوار شدن
مرکبهای راهوار و متوطن شدن در منزلهای نیکو و برای کفار عکس آن
است یعنی بمنزلهٔ این است که شخصی را از لباسهای خوب عاری کرده
و از منازل و اوطان نیکو او را بیرون برده لباسهای چرک درشت
پرشپش بر او بپوشانند و او را بخانهٔ پرمار و عقرب که در آن انواع عذاب
و عقاب بیاشد جای دهند و نیز از حضرت امام محمد تقی ع پرسیدند
که مرگ چیست فرمود مرگ همان خوابیست که هر شب بسوی شما میاید
فرقی که هست این است که مدت این خواب طولانیست و شخص بیدار
نمیشود از این خواب مگر روز قیامت پس بعضی هستند که در خواب می

ببینند

ببینند اقسام شادی و انواع خوشی را که نهایتی برای آنها نیست و بعضی می‌بینند
در خواب انواع عذابها و عقابهائی که وصف آنها ممکن نیست پس چگونه خواهد
بود حال فرح و شادی یا کیفیت هول و ترسی که بعد از مرگ شخص را خواهد بود
نعوذ بالله این است مرگ پس مهیا شوید برای او و نیز مرویست که حضرت
امام موسی کاظم ع داخل شد بر مردی که غرق شده بود در سکرات موت و احدی را
جواب نمیگفت پس حاضرین خدمت آنحضرت عرض کردند که یا ابن رسول الله
کاش بیان میفرمودی که مرگ چه چیز است و حال این رفیق ما نیز چگونه است
پس آنحضرت فرمود که مرگ بمنزلهٔ صابون است که پاک میکند جامه را از چرک
و چرکها پاک میگرداند مؤمنین را از گناهان پس آن آخر الم و محنتی که
بایشان میرسد کفارهٔ آخر گناهی است که باقی مانده است از ایشان و مصفا
و پاک میگرداند کافرین را از حسنات پس آن آخر لذت یا راحتی که بایشان
میرسد ثواب آن حسنه ایست که باقی مانده است برای ایشان و اما این رفیق
شما پس بتحقیق که بیخته شد و صاف کرده شد و پاک شد از گناه همچنانکه
جامه پاک میشود از چرک و قابل شد و صلاحیت معاشرت نمودن با ما
اهل بیت در آخرة بهم رسانید و نیز از حضرت امام محمد تقی مرویست که
فرمود مردی از اصحاب پدرم بیمار شد پس پدرم او را عیادت فرمود پس

فرمود باو که ای فلان چگونه می یابی خود را آنمرد گفت یا بن رسول الله بعد از
تو مرگ را دیدم یعنی بعد از آنکه شما از نزد من بیرون رفتید موت را
ملاقات کردم حضرت فرمود که چگونه مرگ را ملاقات کردی عرض کرد که الم شدیدی
و درد سختی بمن رسید بحدی که گمان کردم که آن مرگ است حضرت فرمود
که نه چنین است و مرگ را ملاقات نکردی بلکه ملاقات کردی مقدمه مرگ را که
چیزی که میشناسانند ترا بعضی از حالات و اندکی از شداید مرگ را بدانکه
مردم بر دو قسم اند یک طایفه میباشند که استراحت می یابند بمرگ و یک
طایفه میباشند که مردم بواسطه مردن ایشان براحت میرسند پس تجدید
کن و تازه گردان ایمان بخدای عز و جل و اعتقاد بولایت و محبت ما را
تا آنکه راحت یابی بعد از مرگ پس آنمرد حسب الفرموده آنحضرت عمل کرد
و مرد و حدیث طولانی بود ما همان قدری را که مقصود بود بیان کردیم
و نیز مرویست که کسی از حضرت امام محمد تقی ع پرسید که یا بن رسول الله
چرا این جماعت مسلمانان کراهت دارند از مرگ و نمیخواهند که بمیرند
فرمود که از این که ایشان جاهل اند بحقیقت مرگ و مرگ را نمیشناسند
و نمیدانند که چیست و اگر چنانچه میشناختند مرگ را و از دوستان خدا میبودند
هر آینه دوست میداشتند آنرا و میدانستند که آخرت برای ایشان بهتر است از

دنیا

دنیا بعد از آن فرمود که ای بنده خدا چرا طفل و دیوانه امتناع مینمایند از
خوردن دوا با وجود آنکه دوا بدن ایشان را پاک میکند و درد و الم را از
ایشان دور میگرداند آنشخص عرض کرد که بجهت اینکه جاهل اند و منفعت
و خاصیت دوا را نمیدانند پس فرمود که سوگند بآنخداوندی که فرستاده است
محمد را بسوی خلایق بحق و راستی که بدرستی که هر کسی که مستعد شود
برای مرگ حق مستعد شدن پس آن مرگ نافع تر است برای او از این دوا
برای این بیمار بخدا قسم که اگر مردم میدانستند که مرگ ایشان را بچه نعمتها
خواهد رسانید هر آینه طلب میکردند مرگ را و دوست میداشتند او را
زیاده از آنچه مرد عاقل صاحب فهم طلب میکند و دوست میدارد دوا را
برای دفع آفات و بلاها و نیز مرویست که داخل شد حضرت امام علی نقی
بر مردی از اصحابش که مریض بود در حالتی که آنشخص گریه میکرد و جزع
مینمود از موت پس آنحضرت فرمود ای بنده خدا اینکه از مرگ میترسی
بجهة اینست که نشناختهٔ مرگ را و نمیدانی که مرگ چه چیز است خود فکر
کن و ببین بگو که هرگاه جامه تو یا بدن تو کثیف شود و بنجاست آلوده گردد
و از کثرت کثافت و نجاست و جراحتی که بر بدن تو است طبیعت متاذی
شود و بدانی که آب حمام همه این کثافتها و جراحتها را از بدن تو زایل

و پاکیزه شو

میکنند و تو را پاک میگردانند آیا خود نمیخواهی که داخل حمام شوی و بدن خود را
بشوئی و آن را از کثافات و نجاسات پاک کنی آیا کراهت نداری از اینکه بحمام
نروی و مجموع این کثافتها و جراحتها بر بدن تو باقی باشد آن شخص عرض
کرد که بلی یا ابن رسول الله چنین است که میفرمائی آنحضرت فرمود پس این
مرگ بعینه همان حمام است که ترا از نجاستهای گناهان و کثافتهای معصیت
پاک میگرداند و همه آنها را از لوح نفس تو پاک و زایل میکند و این مرگ
آخر چیزیست که اثر کثافت معصیت را از تو زایل میکند و بعد از آنکه
مرگ وارد شود بر تو تو را از حزن و اندوه و ناخوشی نجات میدهد و میرساند
ترا باقسام سرورها و شادیها و نعمتهائی که هیچ گوشی نشنیده و چشمی ندیده
پس بعد از آنکه آن مرد این سخنها را از حضرت شنید ساکن شد و آرام گرفت
سهل است که بنشاط آمد و تسلیم شد و چشم را برهم گذارد و از این سرای
فانی بسوی دار باقی و عالم جاودانی رحلت نمود و نیز مرویست که شخصی از
حضرت امام حسن عسکری ع سؤال کرد از حقیقت مرگ پس فرمود که مرگ
عبارتست از تصدیق و اذعان بان چیزهائی که موجود نشده و بعضی از
آنها هنوز بعالم وجود نیامده و نیز از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست
که فرمود که بدرستی که مؤمن هرگاه بمیرد نمیباشد مرده بلکه مرده شخصی است

که کافر است

که کافر است چنانچه خدای عز و جل فرموده است که یخرج الحی من المیت
ویخرج المیت من الحی یعنی بیرون میآورد زنده را از مرده و بیرون می
آورد مرده را از زنده یعنی مؤمن از کافر و کافر را از مؤمن

باب

در بیان معنی محبنطی حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل و گفت که
حدیث کرد ما را عبد الله بن جعفر حمیری از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن
محبوب از ابن رئاب از محمد بن مسلم و غیر او از حضرت امام جعفر صادق ع
که فرمود که رسول خدا ص فرمود تزوجوا فانی مکاثر بکم الامم غدا فی القیمة
حتی ان السقط یجیء محبنطئا علی باب الجنة فیقال له ادخل الجنة فیقول
لا حتی یدخل ابوای قبلی یعنی زن بگیرید تا آنکه نسل شما زیاد شود پس بدرستی
که من مباهات میکنم فردای قیامت بسبب زیادتی امت خود با سایر امتها حتی
اینکه طفل سقط شده میآید بدر بهشت در حالتی که غضبناک بوده است و امتناع
دارد از اینکه داخل بهشت شود پس گفته میشود باو که داخل بهشت شو
میگوید که نه داخل نمیشوم تا آنکه اول پدر و مادرم داخل شوند پس گفته است
محبنطی بیرون همزه شخص متغضب را گویند یعنی شخص غضبناکی که در
کاری میکند یعنی برغبت و سرعت مرتکب امری نمیشود و محبنطی بهمزه
شخص شکم بزرگ را گویند که شکمش نفخ داشته باشد و نیز شخص شکم

بزرگ را حنیطا گویند بروزن سفرجل و ابو عبید نیز گفته است که سقط
بفتح اول وکسر اول وضم اول وسکون ثانی هر سه آمده باب در بیان معنی
قول حضرت رسول که فرمود حفوا الشوارب واعفوا اللحی ولا تتشبهوا
بالمجوس یعنی چیده کنید شاربها را و بسیار گردانید ریشها را و شبیه
مگردانید خود را بمجوس در دراز گردانیدن شوارب حدیث کرد ما را
حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن
جعفر اسدی و گفت که حدیث کرد ما را موسی بن عمران نخعی از عمش حسین بن
یزید و گفت که حدیث کرد ما را علی بن غراب و گفت که حدیث کرد ما را ابهتی
جعفر یعنی جعفر بن محمد از پدرش از جدش از پدرش که گفت که رسول خدا
فرمود حفوا الشوارب واعفوا اللحی ولا تتشبهوا بالمجوس یعنی چیده کنید
شاربهای خود را و بسیار گردانید ریشهای خود را و مگردانید خود را شبیه
بمجوس کسائی گفته است که تعفیه یعنی وافر کردن و بسیار گردانیدن است
و ابو عبید گفته است که میگویند عفا الشعر وغیره یعفو فهو عاف یعنی بسیار
شد هو وعفوته واعفیته یعنی بسیار گردانیدم موی او و قول خدای عز و جل
حتی عفوا یعنی کثرت بهم رسانیدند و بسیار شدند و در جزء این مقام میگویند
قد عفا الشیء یعنی مندرس و کهنه شد و اثرش بالمره برطرف شد و نیز

کرد

گفته میشود که عفوته یعنی آمدم بسوی او که طلب کنم از او حاجتی را یا عطا
وبخشش را باب در بیان معنی سکه مابوره و مهره مامور حدیث کرد
ما را محمد بن علی بن بشار قزوینی و گفت که حدیث کرد ما را مظفر بن احمد
و گفت که حدیث کرد ما را ابو الحسین محمد بن جعفر کوفی و گفت که حدیث کرد ما را
محمد بن اسمعیل برمکی و گفت که حدیث کرد ما را عبد الله بن احمد که گفت
که حدیث کرد ما را جعفر بن سلیمان و گفت که حدیث کرد ما را ثابت بن دینار
از علی بن الحسین از پدرش حسین از پدرش علی بن ابی طالب که گفت که
رسول خدا فرمود که بهترین مالها سکه مابوره و مهره مأموره است و بسند
دیگر نیز از حضرت رسول مرویست که فرمود بهترین مالهای مرد مهره
مأموره است یا سکه مابوره بدانکه سکه راههای راست هموار است از — بکسر سین مهمله وفتح کاف مشدده داده
درخت خرما که صف بسته اند و به ترتیب ونسق معین کنار یکدیگر
و برابر یکدیگر غرس شده اند و اینکه کوچها را سکک میگویند بجهت این
است که خانها در آنها صف زده اند مثل راههای درخت خرما و بدانکه — خیابان نخلستان
سکه یعنی رسته است یعنی راسته چنانکه میگویند راسته بازار خلاصه مراد
از سکه مابوره خیابان نخلستانست که آنرا صاحبش اصلاح کرده از حضرت
رسول مرویست که فرمود طریق یعنی راه را سکه میگویند زیرا که بیت

سکه مکر سکههای نهشت یعنی راههای نهشت راسزاوارست که سکه
گویند نه جز آن را وما بوره یعنی اصلاح کرده شده میگویند ابرت النخل ابرها
یعنی اصلاح کردم نخل را ونخل ما بوره یعنی نخل اصلاح کرده شده ومیگویی
ابترت جزی یعنی سؤال کردم از شخصی که اصلاح نماید نخل مرا یا زرع ها
وآن شخص عامل را گویند ومو بر صاحب زرع را نامند وما بوره نخل یا
زرع را گویند که اصلاح کرده شده است وبعضی گفته اند که سکه نام آن
آهنی است که بواسطه آن زمین را شخم میکنند وما بوره یعنی اصلاح کرده
شده وتیز کرده شده واما مهرة مامورة پس بدانکه مهره بچه اسب را گویند
وجمع آن مهرات است وما موره یعنی بسیار نسل میگویند امرها الله فهی مامورة
وآمرها فهی مؤمره یعنی بسیار کردانید خدا او را پس وما موره است یا مؤمره
است یعنی بسیار کرده شده وبعضی آیه امرنا مترفیها را بدون مد خوانده اند
ودر این صورت امرنا مشتق است از امر پس بعضی تفسیر کرده اند آن را
وگفته اند یعنی امر کردیم اغنیا وبزرگان ایشان را بطاعت وفرمان برداری
وبعضی گفته اند که امرنا یعنی اکثرنا میباشد مثل مهرة مامورة یعنی بسیار
کردانیدیم اغنیا وبزرگان آن قوم را وبعضی امرنا بمد قرائت کرده اند
در این صورت بمعنی اکثرنا میباشد واحتمال دیگر ندارد وبعضی امرنا

بتشدید خوانده اند در این صورت مشتق است از تأمیر یعنی تسلیط یعنی
مسلط کردانیدیم ایشان را ومیگویند امر القوم یعنی بسیار شدند
باب
در بیان معنی اشهر معلومات در قول خدای عز وجل که فرموده است الحج
اشهر معلومات حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله وگفت که حدیث کرد ما را
سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از احمد بن محمد بن ابی نصر
بزنطی از مثنی از زراره از حضرت امام محمد باقر در قول خدای عز
وجل الحج اشهر معلومات که فرموده مراد از اشهر معلومات شوال و
ذوالقعده وذوالحجه است ودر حدیث دیگر وارد شده است وماه صفر
وبرای عمره مفرده ماه رجب است وترجمه آیه اینست که حج یعنی وقت
حج کردن چند ماه معلوم است وآن شوال وذوالقعده وذوالحجه است
پس هر کس که نیت کند وواجب گرداند برخود به نیت کردن واحرام
بستن پس باید که جماع نکند ودروغ نگوید ولا والله وبلی والله نگوید
در اثنای حج
باب
در بیان معنی رفث وفسوق وجدال حدیث کرد
ما را پدرم وگفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن
عیسی از حسن بن علی بن فضال از ابی جمیله مفضل بن صالح از زید
شحام که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق از معنی رفث

وفسوق وجدال فرمود که اما رفث پس عبارت است از جماع واما فسوق
پس کنایه است از کذب ودروغ چنانچه خدای عزوجل فرموده است که
ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهالة واما جدال
پس گفتن شخص است لا والله وبلی والله یا آنکه دشنام دهد مردی مردی را

باب در بیان معنی چیزهائی که شرط کرده است ولازم

گردانیده است خدای عزوجل آنها را بر مردم در حج وچیزهائی که شرط کرده است آنها را برای مردم در حج
حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله وگفت که حدیث کرد ما را حسین بن
محمد بن عامر از عبدالله بن عامر از محمد بن ابی عمیر از حماد بن عثمان
از عبیدالله بن علی حلبی از حضرت امام جعفر صادق ع در سفر حج که
فرمود که بدرستی که خدای عزوجل شرط کرده است بر مردم شرطی را
وشرط کرده است برای ایشان نیز شرطی پس هر که وفا کند بشرطی که خدا
بر او کرده است خدا نیز وفا میکند بشرطی که برای او کرده عبیدالله
گفت که پس من عرض کردم که یا ابن رسول الله چه چیز است آن چیزی که
شرط کرده است خدا آنرا بر مردم وچه چیز است آن چیزی که شرط کرده است
برای ایشان فرمود اما آن چیزی که شرط کرده است بر مردم پس آن این است
که بعد از آنکه حج را بر خود واجب گردانیدند ونیت حج کردند واحرام

ببستند

ببستند جماع نکنند ودروغ نگویند وبلی والله ولا والله نگویند
واما آن چیزی که شرط کرده است آنرا برای ایشان پس آن این است که فمن
تعجل فی یومین فلا اثم علیه ومن تاخر فلا اثم علیه یعنی کسی که
تعجیل نماید در رفتن از منی بمکه در روز یازدهم ودوازدهم
ذوالحجه پس گناهی بر او نیست وکسی که تاخیر نماید رفتن را تا روز
سیزدهم پس گناهی بر او نیست واین تخییر یعنی مخیر گردانیدن
میان تعجیل در رفتن وتاخیر انداختن برای کسی است که متقی و
پرهیزکار است پس گفتم یا ابن رسول الله خبر ده مرا وبیان فرما که
که هرگاه کسی مبتلا شود بجماع آیا چه چیز است بر او فرمود بر او است
نحر کردن یک شتر وهرگاه بوده باشد زن که اعانت کرده باشد مرد را
بشهوتش پس واجب است بر آن مرد وزن که دو شتر نحر کنند وهرگاه
زن مجبور بوده است در جماع وبخواهشش جماع واقع نشده است
پس نیست بر او چیزی وجدائی انداخته میشود میان ایشان تا آنکه
بروند مردم از منی بمکه وتا آنکه برگردند آنها در زمان بسوی آن مکانی
که جماع کرده اند در آن مکان راوی میگوید که عرض کردم که هرگاه
مبتلا شود شخصی بفسق ودروغ چه چیز است بر او پس عظیم شمرد

آن را وحزی برای آن قرار نهاد و فرمود که استغفار میکنند و توبه
میکنند و تلبیه میکنند برای احرام راوی گوید که باز عرض کردم که هرگاه
مبتلا شود بجدال آیا چه چیز است بر او فرمود که هرگاه جدال نماید زیاده
از دو مرتبه پس هرگاه جدال و سوگند او راست باشد پس واجب است
بر او ذبح یک گوسفند و هرگاه خطا کرده باشد در جدال پس واجب است
بر او نحر یک گاو **باب** در بیان معنی حج اکبر و حج اصغر حدیث کرد
ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از
یعقوب بن یزید از صفوان بن یحیی از ذریح محاربی از حضرت امام
جعفر صادق ع که فرمود حج اکبر روزیست که نحر در آن روز واقع میشود
و نیز از معاویه بن عمار مرویست که گفت سؤال کردم از حضرت امام
جعفر صادق ع از روز حج اکبر فرمود که روز نحر است و حج اصغر عمره است
و نیز پدرم رحمه الله از عبد الله بن سنان روایت کرده است که گفت
سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق ع از حج اکبر فرمود که روز اضحی است
و بسند دیگر نیز از آنحضرت مرویست که فرمود حج اکبر روز اضحی است
و نیز از فضیل بن عیاض مرویست که گفت سؤال کردم از حضرت امام
جعفر صادق از حج اکبر فرمود آیا نزد تو در این باب چیزیست عرض

کردم

کردم بلی حج اکبر روز عرفه است یعنی کسی که دریابد روز عرفه را
تا طلوع صبح از روز نحر پس دریافته است حج را و کسی که فوت شود
از او فوت شده است از او حج پس گردانید ابن عباس شب عرفه را
برای ما قبلش و ما بعدش بدلیل اینکه کسی که ادراک کند شب نحر را
تا طلوع صبح پس ادراک کرده است حج را و مجزی است او را از عرفه
نیز پس آنحضرت فرمود که حضرت امیر المؤمنین فرمود که حج اکبر روز
نحر است و استدلال فرموده باینکه خدای عز و جل فرموده است فسیحوا
فی الارض اربعة اشهر و این چهار ماه بیست روز از ذی الحجه و محرم
و صفر است و ماه ربیع الاول است و ده روز از ربیع الثانی است
و هرگاه حج اکبر روز عرفه بود پس سیاحت بایست چهار ماه و یک روز
باشد و نیز استدلال کرد بقول خدای عز و جل و اذان من الله و رسوله
الی الناس یوم الحج الاکبر یعنی و اعلامی است از جانب خدا و رسول او
بسوی مردم در روز حج اکبر و فرمود که من بودم آن اذان در میان مردم — شخصی که اعلام کرد مردم را
فضیل گفت که پس عرض کردم که یا ابن رسول الله معنی این لفظ
چیست فرمود حج اکبر را حج اکبر میگویند بجهت اینکه آن سال سالی
بود که مسلمانان و مشرکین در آن سال حج کردند و بعد از آن سال

و ممنوع گردیدند از آمدن بحج

مشرکین دیگر حج نکردند **باب** دربیان معنی ایام معلومات و ایام معدودات
یعنی روزهای دانسته شده و روزهای شمرده شده حدیث کرد ما را محمد بن
حسن بن احمد بن ولید رضی الله عنه و گفت که حدیث کرد ما را حسین
ابن حسن بن ابان از حسین بن سعید از حماد بن عیسی از حضرت
امام جعفر صادق ع که گفت شنیدم از آنحضرت که می فرمود که گفت علی
ابن ابی طالب ع در قول خدای عز و جل ویذکروا اسم الله فی ایام معلومات
که مراد از ایام معلومات ده روز از اول ذی الحجه است و از حضرت امام جعفر
صادق ع مرویست که فرمود که مراد از ایام معلومات روز نحر و سه روز
بعد از اوست که ایام تشریق عبارت از آنست و نیز از حضرت امام
جعفر صادق ع مرویست که فرمود ایام معلومات و ایام معدودات هر دو
یکی است و آن ایام تشریق است **باب** دربیان معنی مکاء و تصدیه
حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی الله عنه و گفت که
حدیث کرد ما را حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید از حماد بن
عیسی از ابراهیم بن عمر یمانی از آنکسی که نام برد آنکس را از حضرت
امام جعفر صادق ع در قول خدای عز و جل وما کان صلوتهم عند البیت
الا مکاء و تصدیة که فرمود مراد از مکاء و تصدیه تصفیر و تصفیق است

مکاء

مکاء بمعنی تصفیر است یعنی آواز دادن و تصفیق عبارت است از زدن
چیزی بچیزی بنحوی که آوازی از آن شنیده شود **باب** دربیان معنی
اذان حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن
عبدالله از احمد بن محمد از حسین بن سعید از فضالة بن ایوب از ابان
بن عثمان از ابی الجارود از حکیم بن جبیر از علی بن الحسین ع در قول
خدای عز و جل واذان من الله و رسوله که فرمود مراد از اذان علی بن
ابی طالب است و نیز از حارث بن مغیره نضری مرویست که گفت از حضرت
امام جعفر صادق ع سؤال کردم از قول خدای عز و جل واذان من الله
و رسوله یوم الحج الاکبر فرمود که ای حارث اذان نامی است که عطا
کرده است خدای عز و جل آنرا بعلی بن ابی طالب ع از آسمان زیرا که او
سورة براءة را از جانب رسول خدا ص باهل مکه رسانید و حال آنکه در اول
سوره را بابی بکر داده بود که ببرد بمکه و بر اهل مکه بخواند جبرئیل نازل
شد و گفت یا محمد بدرستی که خدای عز و جل میفرماید که نرساند از جانب تو
بسوی مردمان مگر تو یا مردی که از تو باشد پس امر فرمود رسول خدا ص
علی بن ابی طالب را بعقب ابوبکر فرستاد پس چون آنحضرت بابوبکر رسید
صحیفه را که در آن این آیه بود از ابوبکر گرفت و برد بمکه و بر اهل مکه خواند

پس نام کرد او را خدای تعالی او را اذان **باب** در بیان معنی شاهد و مشهود
و معنی یوم مجموع له الناس حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث
کرد ما را احمد بن ادریس از محمد بن احمد بن یحیی بن علی بن محبوب از محمد بن
عیسی بن عبید از صفوان بن یحیی از اسمعیل بن جابر از اصحابش از
حضرت امام جعفر صادق ع در قول خدای عز و جل ذلک یوم مجموع له الناس
و ذلک یوم مشهود که فرمود یوم مشهود یوم عرفه است و روزیست که
جمع کرده میشوند در آن روز تمام مردمان روز قیمة است و نیز محمد بن
علی حلبی از آنحضرت روایت کرده است که در قول خدای عز و جل و شاهد
و مشهود فرمود شاهد روز جمعه است و مشهود روز عرفه و نیز عبد الله
ابن ابی عبد الله از حضرت ابی عبد الله ع روایت کرده است که فرمود شاهد
روز جمعه است و مشهود روز عرفه و یوم موعود روز قیمة است و نیز مروی است
که ابو بشر کلبی از آنحضرت سؤال کرد از معنی شاهد و مشهود فرمود که دیگران
در معنی این آیه چه میگویند گفت که میگویند شاهد روز جمعه است و مشهود
روز عرفه پس آنحضرت فرمود نیست چنین بلکه شاهد روز عرفه است
و مشهود روز قیامت آیا قرآن نخوانده خدای عز و جل فرموده است ذلک
یوم مجموع له الناس و ذلک یوم مشهود یعنی آن روز روز قیمة است

وآن روز

وآن روز روز مشهود است که گواهان گواهی میدهند در آن روز و نیز
حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ادریس از
عمران بن موسی از حسن بن موسی خشاب از علی بن حسان از عبد الرحمن
کثیر هاشمی آزاد کرده حضرت امام محمد باقر ع از حضرت امام جعفر صادق
در قول خدای عز و جل و شاهد و مشهود که فرمود که مراد از شاهد و مشهود
پیغمبر و امیر المؤمنین است **باب** در بیان معنی مکامحه و مکامعه
حدیث کرد ما را عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری عطار که گفت
که حدیث کرد ما را علی بن محمد قتیبه از احمد بن سلیمان نیشابوری از
احمد بن هشام بن احمد بن یحیی از عبد الله بن فضل از پدرش از ابی
جعفر محمد بن علی الباقر ع از جابر بن عبد الله انصاری که گفت نهی
فرمود رسول خدا از مکامحه و مکامعه و مکامحه آنست که ببوسد مردی
رفیق خود را و بگذارد دهانش را بر دهان او و مکامعه آنست که با هم
بخوابند و در میان ایشان مانعی نباشد یعنی در یک لحاف بخوابند
بدون اینکه ضرورت باشد **باب** در بیان معنی بعال حدیث کرد ما را
علی بن عبد الله وراق و گفت که حدیث کرد ما را ابو الحسین محمد بن جعفر
اسدی کوفی و گفت که حدیث کرد ما را موسی بن عمران نخعی از عمش حسین بن

یزید از عمر بن جمیع از جعفر بن محمد از پدرش ع که فرمود فرستاده رسول خدا بریدل بن ورقاء خزاعی را در حالتی که سوار شتر اورق بود یعنی شتر سفید ی که سفیدی آن مایل بسیاهی بود پس امر فرمود او را که ندا کند در میان مردم که الا لا تصوموا هذه الایام فانها ایام اکل و شرب و بعال یعنی ای مردمان روزه مشوید در این روزها پس بدرستی که این روزها روزهای خوردن و آشامیدن و بعال است و بعال یعنی زن کردن است و بازی کردن مرد با زنش **باب** در بیان معنی اقعا حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی و گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن ابی عمیر از عمرو بن جمیع که گفت که حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که لا باس بالاقعاء فی الصلوة بین السجدتین و بین الرکعة الاولی والثانیة و بین الرکعة الثالثة والرابعة یعنی نیست باکی باقعا در نماز میان دو سجده و میان رکعت اولی و ثانیه و میان رکعت سیم و چهارم و اقعاء آنست که شخص دو الیه خود را بر دو پاشنه خود گذارد و دستهای خود را نیز بر زمین گذارد و تشهد بخواند و اما اکل در حالت اقعا پس عیب ندارد **باب** در بیان معنی مطیط حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی و گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن ابی عمیر از عمرو بن

بکسر باء موحده تحتانیه

بکسر اول

جمیع

جمیع که گفت حضرت امام جعفر صادق ع که رسول خدا ص فرمود اذا مشت امتی المطیطا و خدمتهم فارس و الروم کان باسهم بینهم یعنی هرگاه راه روند امتان من متکبرانه و متبخترانه و حرکت دهند دستهای خود را و بکشند آنها را در وقت مشی و تابع شوند و خدمت کنند ایشان را اهل فارس و روم پس عذاب ایشان در میان خودشان است **باب** در بیان معنی ثیاب قسی حدیث کرد ما را حمزة بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب در قم در ماه رجب سنه تسع و ثلثین و ثلثمائه از هجرت و گفت که حدیث کرد مرا علی بن ابراهیم بن هاشم سنه سبع و ثلثمائه و گفت که حدیث کرد مرا پدرم از محمد بن ابی عمیر از حماد بن عثمان از عبیدالله بن حلبی از حضرت امام جعفر صادق ع که گفت که علی بن ابی طالب فرمود که نهانی رسول الله و لا اقول نهاکم عن التختم بالذهب و عن ثیاب القسی و عن میاثر الارجوان و عن ملاحف المعصفرة و عن القراءة و انا راکع یعنی نهی فرمود مرا رسول خدا ص و نمیگویم که شما را نهی فرموده از انگشتر طلا در انگشت کردن و از جامهای قسی پوشیدن و از لحافهای بسیار سرخ و از لبادهٔ ارغوان و از قرائت در حال رکوع حمزة بن محمد گفته است که قسی جامهائی است ممزوج بحریر که از مصر میآورند و اصحاب حدیث میگویند

یعنی در آن وقت اعمال و افعالی چند از ایشان صادر میشود که باعث نزول عذاب بر ایشان است منه

قسی بکسر قاف و اهل مصر میگویند قَسی بفتح قاف نسبت داده میشود به
شهری که آن شهر را قس میگویند **باب** در بیان معنی شجنة حدیث کرد ما را
علی بن احمد بن عبد الله بن احمد بن ابی عبد الله برقی و گفت که حدیث کرد مرا
پدرم از جدش احمد بن ابی عبد الله از پدرش محمد بن خالد از یونس بن عبد
الرحمن از عمر بن جمیع که گفت در خدمت حضرت امام جعفر صادق ع بودم
با جمعی دیگر از اصحاب آنحضرت پس شنیدم که آنحضرت میفرمود که بدرستی که
رحم ائمه آل محمد ع روز قیامت می‌چسبند بعرش و رحمهای مؤمنین میچسبند
برحم ائمه که از آل محمد اند ع پس رحم امامان که از اهل بیت محمد اند میگویند
پروردگارا وصل کن رحمت خود را بکسی که وصل کرده است خود را بما قطع
کن رحمت خود را از کسی که قطع کرده است خود را از ما آنحضرت فرمود که
پس حق تعالی میفرماید منم رحمن و توئی رحم مشتق کردانیدم نام تو را از نام خود
پس کسی که وصل کرده است خود را بتو وصل میکنم من رحمت خود را باو و کسی
که قطع کرده است خود را از تو قطع میکنم رحمت خود را از او و باین جهت است
که رسول خدا فرمود الرَّحِمُ شُجْنَةٌ من الله عز و جل یعنی رحم آل محمد شجنه ایست
از خدا حدیث کرد ما را محمد بن هرون زنجانی در آن نامه که نوشته بود بمن گفت
که حدیث کرد ما را علی بن عبد العزیز و گفت که شنیدم از قاسم بن سلام که میگفت

در معنی

در معنی قول حضرت رسول ص الرحم شجنة من الله یعنی رحم آل محمد ع قرابتی
و خویشی است مشتبک که مخلوط شده است بعضی به بعضی مثل اشتباک
و اختلاط عروق بعضی به بعضی و قول قائلی که میگوید الحدیث ذو شجون
مرادش اینست که حدیث صاحب شعبها و شاخهاست که چسبیده اند بعضی
از اینها به بعضی و بعضی از علما گفته اند که میگویند شجر متشجن یعنی درختی
که صاحب شعبها و شاخهاست که چسبیده است بعضی به بعضی و شجنة
بضم اول و کسر اول هر دو آمده و بتحقیق که رسول خدا ع فرموده ان فاطمة
شجنة منی یؤذینی ما آذاها و یسرنی ما یسرها یعنی بدرستی که فاطمه شاخیست
و پاره ایست از من اذیت میرسانند بمن آنچه اذیت میرساند باو و مسرور
میگردانند مرا آنچه مسرور میگرداند او را و حدیث کرد ما را باین مضمون
احمد بن حسن قطان و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن سعید کوفی
غلام بنی هاشم و گفت که حدیث کرد ما را منذر بن محمد و گفت که حدیث
کرد ما را جعفر بن سلیمان نهمی و گفت که حدیث کرد ما را اسمعیل بن مهران
از عبایه از ابن عباس از رسول خدا ع که فرمود ان فاطمة شجنة منی یؤذینی
ما آذاها و یسرنی ما یسرها و ان الله تبارک و تعالی لیغضب لغضب فاطمة
و یرضی لرضاها یعنی بدرستی که فاطمه شعبه ایست و رگیست از من اذیت

مرسانند بس انجناء اذیت مرسانند باو وشاد میکرداند مرا انچه شاد میکرداند
اورا وبدرستی که خدای تبارک وتعالی خشم میکند بجهة خشم فاطمه وخشنود
میکردد بجهة خشنودی فاطمه **باب** دربیان معنی جبار وحدیث کرد ما را
پدرم رحمه الله وگفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبدالله از هیثم بن ابی
مسروق نهدی وگفت که حدیث کرد ما را حسین بن علوان از عمرو بن خالد
از زید بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی از پدرش
علی بن ابی طالب علیهم السلام که گفت که رسول خدا فرمود العجماء جبار
والبئر جبار والمعدن جبار وفی الرکاز الخمس والجبار الهدر الذی لا دیة فیه
ولا قود خبر داد ما را محمد بن هرون زنجانی وگفت که حدیث کرد ما را علی
ابن عبدالعزیز از قاسم بن سلام که گفت عجماء بهیمه را گویند واورا عجماء
میگویند بجهة اینکه تکلم نمیکند وهرکسی که قادر بر سخن گفتن نیست اورا
اعجم ومستعجم میگویند واز این جهت است که حضرت امام حسن ع فرمود
صلوة النهار عجماء یعنی نماز روز عجماست یعنی شنیده نمیشود قرائت در او
واما جبار پس یعنی هدر است واینکه جراحت عجماء را هدر کردانیده اند ودیه
برای آن قرار نداده اند در صورتیست که تنها باشد وقایدی یعنی کشنده
وسایقی یعنی رانندهٔ وراکبی یعنی سوار شونده برای او نباشد وهرگاه یکی از

اینها که مذکور شد همراه او باشند پس وضامن است زیرا که در این صورت
جنایتی برای عجماء نمیباشد بلکه جانی یعنی جنایت کننده در این صورت
صاحب اوست که اورا بر روی مردم دوانیده واما قول آنحضرت که فرمود
والبئر جبار پس در او چند قول است قول اول اینست که شخصی اجاره میکند
مردی را برای اینکه در خانه اش چاهی حفر نماید پس در وقتی که آن مرد مشغول
است بحفر چاه سنگی یا کلوخی بر سرش میخورد وخون از آن جاری میشود
در این صورت بر مالک چاه یعنی بر صاحب خانه چیزی وضمانی نیست
قول دیگر اینست که در خانه شخصی چاهی میباشد واز اتفاق انسانی
یا حیوانی بیافتد در آن پس ضمانی بر صاحب چاه نیست وچیزی براو وارد
نمیاید وقاسم بن سلام گفته است که کان من این که معنی حدیث این
است که هرگاه چاهی باشد قدیم ومالک وحفر کنندهٔ آن چاه هیچیک معلوم
نباشد وانسانی یا حیوانی بیافتد در آن پس ضمانی بر کسی نیست ونیز نظیر
این است که یافت شود در بیابانی کشته وقاتل معلوم نباشد پس نیست
بر او قسامه ودیه واما قول آنحضرت المعدن جبار پس مراد معادن است
که طلا ونقره از آنها بیرون میآورند پس شخصی میاید وجمعی را اجیر خود
میکند که آن معادن را حفر نمایند وطلا ونقره برای او از آن معادن بیرون آورند

پس پیداست که سنگی مثلا از سقف آن معادن رها میشود و بر سر کسی
از آن جماعت میخورد و سر او را مجروح میکند یا او را هلاک میکرداند
پس خون او هدر است و بحثی بر کسی لازم نمیاید زیرا که شخص مقتول
اجیر بوده و اجرت گرفته است که فلان عمل بکند واما قول آنحضرت
وفی الرکاز الخمس پس بدانکه در رکاز خلافست اهل عراق میگویند
که مراد از رکاز معادن است هر معدنی که باشد و اهل حجاز را عقیده
این است که رکاز مالی است که دفن کرده است آنرا احدی پیش از اسلام

باب در بیان معنی سجاح حدیث کرد مارا ابو حامد احمد بن
حسین بن علی در بلخ وگفت که حدیث کرد مارا ابو عبد الله بخاری گفت
که حدیث کرد مارا سهل بن متوکل وگفت که حدیث کرد مارا سلیمن بن
ابی شیخ وگفت که حدیث کرد مارا محمد بن حکم از عوانه که گفت که علی بن
ابی طالب در روز جنگ جمل بعایشه گفت که کیف رایت صنع الله بک
یا حمیرا قال ملکت فاسجح یعنی که ای حمیرا دیدی که خدا چه کرد با تو حال چه
میگوئی عایشه گفت که ای علی چون مسلط شدی وقدرت یافتی پس کرم
کن وعفو کن وملامت مکن ونیکو گردان عفو را **باب** در بیان
معنی حوءب وجمل ادبب خبر داد مارا ابو حامد احمد بن حسین بن علی

در شهر بلخ وگفت که حدیث کرد مارا محمد بن عباس وگفت که حدیث کرد مرا
ابراهیم بن اسحق وگفت که حدیث کرد مرا ابراهیم بن سعید وگفت که حدیث کرد
مارا ابو نعیم وگفت که حدیث کرد مارا عاصم بن قدامه از عکرمه از ابن عباس از حضرت
رسول که بزنان خود فرمود لیت شعری ایتکن صاحبة الجمل الادبب التی
تنبحها کلاب الحوءب فیقتل عن یمینها وعن یسارها قتلی کثیرة ثم تنجی
بعد ما کادت یعنی کاش میدانستم که کدام یک از شما صاحب جمل
ادببید که آواز میکنند او را سگهای حوءب پس کشته میشوند از طرف
راست وچپش جمع کثیری واو نجات مییابد بعد از آنکه نزدیک باشد
که او نیز کشته شود بدانکه حوءب ابیست از قبیله بنی عامر و ادبب
در دیست که عارض چهارپایان میشود وگمان میکنم که جمل ادبب خوف
باشد از آن وقول آنحضرت تنجی بعد ما کادت تهلک یعنی نجات می یابد
آن زن از کشته شدن بعد از آنکه نزدیک باشد که کشته شود **باب**
در بیان معنی صائم مفطر حدیث کرد مارا ابو نصر محمد بن احمد بن تمیم
سرخسی در سرخس وگفت که حدیث کرد مارا ابو لبید محمد بن ادریس شامی
وگفت که حدیث کرد مارا هاشم بن عبد العزیز بحری وگفت که حدیث
کرد مارا عبد الرزاق از معمر از جریری از ابی العلاء بن سخر از نعیم بن

قعنبیه کفت آمدم بربذه در حالتی که طلب میکردم ابوذر را پس زن وی من
کفت که رفته است بمزدوری پس ناکاه ابوذر پیدا شد بیامد و میکشید
دو شتر را که یکی از آن دو را بدم دیکری بسته بود و بر کردن هر یک از آن
شتر مشک آبی آویخته بود نعیم کفت که پس من برخاستم و سلام کردم
بر او پس نشستم پس داخل منزل خود شد و با زنش سخنی کفت پس کفت
اف بر تو باد چه میخواهی از من راست فرموده است رسول خدا که زن
مانند استخوان پهلوست اکر خواهی که راست کنی آنرا میشکند ولکن شخص
بجهت کذران امر معاش او محتاج است پس آمد در میان خانه اش و
چیزی آورد و کفت بیا که بخور تو پس بدرستی که من روزه ام پس برخاست
و دو رکعت نماز کزارد پس آمد بنزد من و او نیز خورد نعیم کفت که پس
من کفتم سبحان الله کمان نداشتم که احدی دروغ کوید این و کمان نداشتم
که تو ای اباذر دروغ کوئی ابوذر کفت که چه دروغ کفتم کفتم که تو
اول بمن کفتی که تو اول بمن کفتی که روزه میباشم پس آمدی و با من چیز
خوردی ابوذر کفت که الان هم از آن میکویم بدرستی که من سه روز از این
ماه را روزه شدم پس ثابت است برای من روزه بودن در این ماه یعنی
نوشته اند در نامه عمل صوم این ماه را و حلال است نیز برای من افطار

نمودن

نمودن در این ماه پس هم صائمم و هم روزه میباشم و هم مضطرم و افطار
میکنم **باب** در بیان معنی قمیص و رداء و تاج و سراویل و نکر و نعل
و عصی که اکرام فرموده خدای عز و جل با نها محمد را در وقتی که بیرون
آورد او را از صلب عبدالله بن عبدالمطلب حدیث کرد ما را احمد بن
محمد بن عبدالرحمن مروزی و کفت که حدیث کرد ما را ابو بکر محمد بن
ابراهیم جرجانی و کفت که حدیث کرد ما را عبدالصمد بن یحیی واسطی
و کفت که حدیث کرد ما را حسن بن علی مدنی از عبدالله بن مبارک از
سفیان ثوری از حضرت امام جعفر صادق ع از پدرش از جدش از
پدرش از علی بن ابی طالب ع که آنحضرت فرمود که بدرستی که خدای تبارک
و تعالی آفرید نور محمد را پیش از آنکه بیافریند آسمانها و زمین و عرش
و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ را و پیش از آنکه بیافریند آدم و نوح
و ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و موسی و عیسی و داود و سلیمن
و پیش از آنکه بیافریند تمام پیغمبران را چهار صد و بیست و چهار هزار
سال و آفرید با آن نور دوازده حجاب را حجاب قدرت حجاب عظمت
حجاب منة حجاب رحمت حجاب سعادت حجاب کرامت حجاب منزلت
حجاب هدایت حجاب نبوة حجاب رفعت حجاب هیبة حجاب شفاعت

پس نگاه داشت نور محمد را دوازده هزار سال در حجاب قدرت ودر آن
مدت نور آنحضرت میگفت سبحان ربی الاعلی وبحمده ویازده هزار
سال در حجاب عظمت محبوس بود وذکر او این بود که سبحان عالم السر
وده هزار سال در حجاب منت محبوس بود ومیگفت سبحان من هو
قائم لا یلهو ونه هزار سال در حجاب رحمت محبوس بود ومیگفت
سبحان الرفیع الاعلی وهشت هزار سال در حجاب سعادت محبوس
بود ومیگفت سبحان من هو دائم لا یلهو وهفت هزار سال در حجاب
کرامت محبوس بود ومیفرمود سبحان من هو غنی لا یفتقر وشش هزار
سال در حجاب منزلة محبوس بود ومیگفت سبحان العلیم الکریم وپنج
هزار سال در حجاب هدایت محبوس بود ودر آن مدت ذکر او این بود
که سبحان ذی العرش العظیم وچهار هزار سال در حجاب نبوة محبوس بود ومیفرمود
سبحان رب العزة عما یصفون وسه هزار سال در حجاب رفعت محبوس
می بود ومیگفت سبحان ذی الملک والملکوت ودو هزار سال در حجاب
هیبت حبس بود ومیگفت سبحان الله وبحمده وهزار سال در حجاب شفاعت
محبوس بود ومیفرمود سبحان ربی العظیم وبحمده بعد از آن ظاهر فرمود
نام او را بر لوح وچهار هزار سال آن نام بر لوح بود ومنور بود وباعث

نور وروشنائی لوح وسایر اشیا بود پس ظاهر گردانید ورا بر عرش
وهفت هزار سال آن نام مبارک بر ساق عرش ثبت بود تا آنکه گردانید
اورا خدای عز وجل در صلب آدم پس نقل کرد آنرا از صلب آدم بصلب
نوح وهمچنین نقل میفرمود آن نور را از صلبی بصلبی تا آنکه بیرون
آورد آنرا از صلب عبد الله بن عبد المطلب پس مکرم گردانید ورا
بشش کرامت وپوشانید اورا پیراهن رضا وردای هیبت را بدوش
او انداخت وتاج هدایت را باو عطا فرمود وسراویل معرفت را باو
بپوشانید وگردانید تکمه آنرا محبت که بان سراویل خود را می بست
وگردانید نعلین اورا خوف وخشیت وبخشید باو عصای قرب و
منزلة را بعد از آن فرمود یا محمد برو بسوی مردم وبگو بایشان که
بگویند لا اله الا الله محمد رسول الله وآن قمیص یعنی پیراهن از
شش چیز بود قدش از یاقوت بود واستینش از مروارید بود
وبن یر آن قمیص از بلور زرد وزیر بغلش از زبرجد خشت آن از
مرجان سرخ وجیبش از نور پروردگارش پس قبول کرد خدای عز
وجل توبه آدم را به برکت آن قمیص ورد کرد انگشتر سلیمان را به برکت
آن قمیص وباز گردانید یوسف را بسوی یعقوب به برکت آن قمیص

ونجات داد یونس را از شکم ماهی به برکت آن قمیص و همچنین نجات داد
سایر پیغمبران را از بلاها و محنتها به برکت آن قمیص و نبود آن قمیص
مکر قمیص محمد ص **باب** در بیان معنی قول حضرت امیر المؤمنین
که کفت بعثمان ان قلت لم اقل الا ما تکره ولیس لك عندی الا ما تحب
حدیث کرد ما را احمد بن محمد وراق و کفت که حدیث کرد ما را محمد بن
اسمعیل بن ابان بن عمران و کفت که حدیث کرد ما را عبد الله بن ابی
سعید وراق و کفت که حدیث کرد ما را فضیل بن عبد الوهاب و کفت که
حدیث کرد ما را یونس بن ابی یعفور عبدی از پدرش از قنبر غلام
علی بن ابی طالب ع که داخل شدم با آقایم علی بن ابی طالب بر عثمان بن
عفان پس خواست که خلوت نماید با آقایم پس آقایم اشاره فرمود بسوی
من که دور شو پس من اندک دور شدم از ایشان پس شروع کرد عثمان
بعتاب نمودن با علی و علی ع سر را بزیر افکنده بود و ساکت بود پس
عثمان کفت که یا علی ترا چه میشود که هیچ نمیکوئی پس آقایم فرمود که
ان قلت لم اقل الا ما تکره ولیس لك عندی الا ما تحب یعنی اکر بکویم
نخواهم کفت مکر چیزی که مکروه میداری تو آنرا و نیست برای تو نزد من
مکر انچه محبوب تو است و دوست میداری آنرا صدوق ره کفته است که مراد حضرت

اینست که اکر بکویم لا محاله بموجب فاعتدوا بمثل ما اعتدی علیکم
خواهم کفت بتو مثل انچه تو بمن کفتی و عتاب خواهم کرد ترا بهمان طریق
که تو عتاب کردی مرا و برای من اینست که کاری نکنم و سخنی نکویم که
مکروه تو باشد و ترا خوش نیاید از آن و اکر چه تو عتاب کنی با من

باب در بیان معانی آن الفاظی که ذکر کرد امیر المؤمنین ع
آنها را در خطبه که در منزل نخیله آن خطبه را انشا فرمود و بر مردم
خواند بعد از آنکه خبر کشته شدن حسان بن حسان با نحضرت رسید
بود حدیث کرد ما را ابو العباس محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی
و کفت که حدیث کرد مرا عبد العزیز بن یحیی جلودی و کفت که حدیث کرد
ما را هشام بن علی و محمد بن زکریا جوهری و هر دو کفتند که حدیث کرد
ما را ابن عایشه بسندی که ذکر کرد آنرا که بدرستی که علی بن ابی طالب ع
رسید باو که کروهی از لشکر معاویه وارد انبار شدند و عامل آن
حضرت را که او را حسان بن حسان میکفتند کشتند پس بیرون رفت
آنحضرت در حالتی که غضبناک بود و از شدت غیظ جامه مبارکش
بزمین کشیده میشد تا آنکه رسید به نخیله و جمع کثیری نیز همراه آن
حضرت رفتند پس آنحضرت بیالای تلی رفت و بعد از حمد و ثنای

آلهی و صلوة و درود بر حضرت رسالت پناهی فرمود اما بعد پس بدرستی
که جهاد در راه خدا دری است از درهای بهشت که گشاده است آن را خدای
عزوجل برای دوستان خاص خود و جهاد لباس تقوی و پرهیزکاری
و زره خدا است و صاحبش را حافظت مینماید از بدیها و ناخوشیها
و سپر محکم خدا است پس هر کس ترک کند آن را و اعراض نماید از آن بپوشاند
خدا او را جامهٔ ذلت و لباس مذلت و منقصت و ذلیل و رام کرده میشود
بواسطهٔ ظلم دشمنان و تعدی ایشان بر او و بتحقیق که خواندم من شما را
بسوی حرب کردن با این قوم شب و روز پنهان و آشکار و گفتم بشما
که جنگ کنید با ایشان پیش از آنکه ایشان با شما جنگ کنند پس سوگند
بخداوندی که جان من بید قدرت اوست که جنگ کرده نشدند قومی
در اصل خانهای ایشان مگر آنکه ذلیل شدند و مغلوب گردیدند پس هر یک
امر را بدیگری حواله کردید و با یکدیگر مجادله نمودید و سخن مرا نشنیدید
و آن را پشت سر خود انداختید و اصلا بآن التفات نکردید تا وقتی که
ریخته شد بر سر شما غارتها و اینست اخو غامد می شنوید که وارد شدند
سواران او بانبار و کشته حسان بن حسان را و مردان و زنان دیگر را
و قسم بخداوندی که جان من در قبضهٔ قدرت اوست که شنیده‌ام من

و بمن رسیده است که داخل شده اند بر زنان مسلمان و غیر مسلمان از اهل ذمه
پس کنده اند گوشوارها از گوششان و بیرون آورده اند خلخالها از
پاهایشان پس مراجعت کرده اند بجا نهاشان صحیح و سالم با مال بسیار
و غنیمت بیشمار و حال آنکه بدن یکی از ایشان ریش نشده بود پس اگر
چنانچه بمیرد یک مسلمان از جهة خشم و اندوه و حسرت در این مقدمه
نیست نزد من ملامتی برای او بلکه باعتقاد من سزاوار است و جای
این دارد که شخصی از غصه بمیرد بسیار و بسیار تعجب دارم از متفق بودن
این جماعت باهم دیگر در امر باطلشان و اهانت کردن و یاری ننمودن یک
دیگر را در آن و الحق الی النهایه متعجب میباشم از طلب نکردن شما حق
خود را و باز داشتن و ترسیدن از طلب کردن آن هر وقت بشما گفتم که
در زمستان جنگ کنید با ایشان در جواب گفتید که حالا هوا سرد است
و جنگ نمیتوان کرد و هر گاه گفتم که در تابستان جنگ کنید گفتید که
حالا عین شدت حرارت و گرمی تابستان است مهلت باشد تا هوا خنک
شود پس هر گاه شما از گرما و سرما فرار میکنید پس از شمشیر بیشتر فرار خواهید
کرد ای کسانی که در صورت مردان مینمائید و در حقیقت مرد نیستید
مردان چه عقل بچه اقسم که فاسد کرده اید بر من رای و تدبیر مرا بسبب اینکه

اطاعت من نکردید و برای و تدبیر من عمل ننمودید و پر کردید اندرون
مرا از غیظ و خشم حتی اینکه قریش گفتند که پسر ابیطالب شجاع است ولکن
رای و تدبیر در امر حرب برای او نمیباشد و خدا مزد دهد ایشان را کیست
که دانا تر است بامر حرب و محاربت او در آن پیشتر است از من بخدا قسم که
برخواستم برای حرب و مشغول شدم بان و حال آنکه هنوز بیست سال نداشتم
و حال از شصت در گذشته ام و چهل سال و کسری میباشد که اکثر اوقات
مشغول حرب بوده ام و لکن نیست رایی و تدبیری برای کسی که مطاع نیست
یعنی کسی که مردم اطاعت او نمیکنند و برای و تدبیرش عمل نمینمایند معلوم
نمیشود که آنکس صاحب رای و تدبیر میباشد یا نه بلکه چنان ظاهر میشود
و مردم خیال میکنند که رای و تدبیر ندارد چون این سخن حضرت باینجا رسید
پس برخواست مردی و با برادرش رفت بسوی آنحضرت و عرض کرد که
یا امیر المؤمنین من و برادرم این مردم چنین میباشیم که خدای تعالی
حکایت کرده است از موسی که گفت پروردگارا بدرستیکه من مالک هیچ
نیستم مگر خودم و برادرم هرون یعنی اختیار خودم و برادرم دارم پس امر
فرما ما را بهر چه خواهی اطاعت میکنیم و فرمان ترا بجای میاوریم و اگر چه
حایل شود میان ما و انجام فرمان تو ما را آن آتشهای افروخته شده از درخت

غضا

غضا و خارهای درخت قتاد پس آنحضرت او را دعای خیر فرمود پس فرمود
که و کجا واقع میشوید شما در انچه من اراده میکنم و چگونه میتوانید از عهده
آن بر آیید پس از آن تل پائین آمد **باب** در بیان معنی نفس عقل
و روح آن و سر آن و چشم آن و زبان آن و دهان آن و دل آن و انچه
قوت می یابد عقل بان حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عبد الرحمن
مروزی قاری و گفت که حدیث کرد ما را ابو عمرو محمد بن جعفر قاری جرجانی
و گفت که حدیث کرد ما را ابو بکر محمد بن حسن موصلی در بغداد گفت
که حدیث کرد ما را محمد بن عاصم طریفی و گفت که حدیث کرد ما را ابو
زید عباس بن یزید بن حسین کحال از پدرش صادق از پدرش
از جدش از پدرش از علی بن ابی طالب ع که گفت که رسول خدا ص فرمود
که بدرستیکه خدای تبارک و تعالی خلق کرد عقل را از نوری که مخفی و
پنهان بود در علم سابق از اینکه مطلع شد بر او پیغمبر مرسلی و نه ملک
مقربی پس گردانید علم را نفس عقل و فهم را روح او و زهد را سر او و حیا را
چشم او و حکمت را زبان او و رافت را دهان او و رحمت را دل او پس
قوی گردانید او را بده چیز یقین ایمان و صدق و وقار و اخلاص و مدارا
و عطا و قناعت و تسلیم و شکر پس گفت بعقل که رو بپار پس رو آورد

پس گفت باو که برو پس برفت پس فرمود که تکلم کن و سخن بگو پس گفت
الحمد لله الذی لیس له ضد ولا ند ولا شبه ولا کفو ولا عدیل
ولا مثال الذی کل شیء لعظمته خاضع ذلیل پس خدای تعالی گفت بعزت
وجلال خودم سوگند که نیافریدم هیچ آفریده نیکوتر از تو و نه فرمان
بردارتر از تو برای من و نه بلند مرتبه تر از تو و نه شریف تر از تو و نه
عزیزتر از تو بتو شمرده میشوم یگانه و بتو خوانده میشوم و بتو امید
داشته میشوم و بتو طلب کرده میشوم و بتو ترسیده میشوم و بتو ثواب
میدهم و بتو عقاب میکنم پس در آن وقت عقل بسجده افتاد و هزار
سال در سجده بود پس خدای عز و جل فرمود که سر بردار و سؤال کن
هر چه خواهی عطا کرده میشوی و شفاعت کن درباره هر که اراده کنی
که قبول میشود شفاعت تو پس عقل سر از سجده برداشت و گفت پروردگارا
سؤال میکنم از تو که قبول فرمائی شفاعت مرا درباره هر که خلق کرده
مرا در او پس خدای جل جلاله ملائکه فرمود که ای ملائکه شاهد و گواه
میگیرم شما را که من قبول کردم شفاعت او را درباره کسی که خلق کردم
عقل را در او **باب** در بیان معنی حدیثی که وارد شده است در لعن
بر ذهب و فضه حدیث کرد ما را ابو محمد حسن بن حمزه علوی حسینی

وگفت

وگفت که حدیث کرد ما را احمد بن اسید وا از محمد بن حسن صفار از یعقوب
ابن یزید انباری از ابن ابی عمیر از مروک بن خارجه از حضرت امام جعفر
صادق ع که گفت لعنت کرده است خدا ذهب و فضه را دوست نمیدارد این دو را
مگر کسی که از جنس این دو باشد راوی گفت که پس عرض کردم که فدای تو
شوم ذهب و فضه یعنی طلا و نقره را خدا لعنت کرده است فرمود مراد این
که تو فهمیدی مراد از ذهب آنکسی است که ذهب بالدین یعنی دین را
برده است یعنی معدوم کردانیده است دین را و مقصود از فضه آنکسی
که افاض الکفر یعنی شایع کردانیده است کفر را مصنف این کتاب می
گوید که این حدیث را من از احدی نشنیده ام مگر از حسن بن حمزه علوی
ولکن نزد من صحیح است و مؤید این حدیث است آن چیزی که مرویست
از امیر المؤمنین و آن اینست که فرمود انا یعسوب المؤمنین والمال یعسوب
الظلمة یعنی من پادشاه مؤمنانم و مال پادشاه ظالمان است و شکی
نیست در اینکه مال هرگز رئیس نمیشود بلکه دیگری رئیس میشود
بواسطه مال پس مال کنایه است از آن کسی که مفقود میکنند دین را و
فاش میکنند کفر را **باب** در بیان معنی درجات و کفارات و
موبقات و منجیات حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید

وگفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار و گفت که حدیث کرد ما را
احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن خالد برقی از هرون بن جهم از
مفضل بن صالح از سعد اسکاف از حضرت امام محمد باقر ع که فرمود
ثلث درجات و ثلث کفارات و ثلث موبقات و ثلث منجیات
یعنی سه چیز است درجات و سه چیز است کفارات و سه چیز است
موبقات که هریک هلاک کننده اند شخص را و سه چیز است منجیات
که هریک باعث نجاة شخص اند اما درجات پس فاش کردانیدن سلام است
و دادن طعام است و نماز شب است در حالتی که مردم خواب اند و اما
کفارات پس اسباغ وضو است یعنی کامل کردانیدن آن در عین شدت
سردی هوا و رفتن شب و روز است بسوی جماعات یعنی مسجد رفتن
و نماز را بجماعت گذاردن از جمله کفارات است و محافظت نمازهای
یومیه است که هریک را در وقت خودش با جمیع شرایط بجا آوردن و اما
موبقات پس شح مطاع است یعنی بخلی که صاحبش مطیع و فرمان بردار
اوست و هوای متبع است یعنی هواهای نفسانی که شخص تابع آنهاست
و عجب است که شخص اینکه عملی که از او صادر شود در نظرش عجیب
و عظیم نماید پس خوف و ترس از جناب اقدس الهی است در سر و علانیه

در توسط در غنا و فقر است که شخص نه بسیار غنی و صاحب زخارف دنیوی
باشد و نه بسیار فقیر و بی چیز باشد و کلمه عدل است که شخص تکلم میکند بآن
در حالت رضا و سخط یعنی در حال خشم و خشنودی **باب** در بیان
معنی رمضان حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را
سعد بن عبد الله و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عیسی از
احمد بن محمد بن ابی نصر از هشام بن سالم از سعد از حضرت امام محمد
باقر ع و گفت که ما هشت نفر در خدمت آنحضرت بودیم پس نام رمضان را
مذکور کردیم پس آنحضرت فرمود که مگوئید که این رمضان است یا آنکه
رفت رمضان و امثال اینها زیرا که رمضان نامی است از نامهای خدا
نه میاید و نه میرود و آمدن و رفتن صفت ممکن است و صفت آنچیزیست
که تغیر و اختلاف احوال برای او میباشد و لکن بگوئید شهر رمضان را
یعنی ماه رمضان و نیز از حضرت رسول ص مرویست که فرمود مگوئید
رمضان و لکن بگوئید شهر رمضان زیرا که شما نمیدانید که رمضان
چه چیز است **باب** در بیان معنی لیلة القدر حدیث کرد ما را علی بن
احمد بن موسی و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن یحیی بن زکریا قطان
و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عباس بن بسام و گفت که حدیث کرد ما را

محمد بن ابی السری وگفت که حدیث کرد ما را احمد بن عبد الله بن یونس از
سعد بن طریف کنانی از اصبغ بن نباته از علی بن ابی طالب که گفت که گفت
رسول خدا که یا علی آیا میدانی که چه چیز است معنی لیلة القدر و مراد از
شب قدر چیست پس گفتم که نه یا رسول الله میدانم فرمود بدرستی که خدای تعالی
مقدر فرموده است در شب قدر مجموع آنچه واقع میشود و از کتم علم بوجود
میاید تا روز قیامت و از جمله آن چیزهائی را که خدا در شب قدر مقدر
فرموده است ولایت و محبت تو و ولایت امامانی است که از فرزندان تو
تا روز قیامت و نیز مرویست که نزد حضرت امام جعفر صادق ع انّا انزلناه
فی لیلة القدر مذکور شد پس آنحضرت فرمود که چه بسیار ظاهر است فضل
این سوره بر سایر سورهای قرآن راوی میگوید که من گفتم که چه چیز است
فضل این سوره یا آنکه چه چیز تفضیل داده است این سوره را بر سایر
سورها فرمود ولایت امیر المؤمنین در شب قدر نازل شد من عرض کردم که
همین شب قدریکه امید داریم او را در ماه رمضان فرمود بلی این شب قدر
شبی است که مقدر شده است در او آسمان و زمین و آنچه در آسمان و زمین است
و مقدر شده است در او ولایت امیر المؤمنین ع **باب** در بیان معنی خضراء
الدمن حدیث کرد ما را محمد بن احمد شیبانی وگفت که حدیث کرد ما را محمد بن

ابی عبدالله کوفی وگفت که حدیث کرد ما را سهل بن زیاد وگفت که حدیث کرد
ما را احمد بن بشر برقی از یحیی بن مثنی وگفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی
طلحه صیرفی وگفت که شنیدم از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود که شنیدم
از پدرم که حدیث کرد از پدرش از جدش که رسول خدا فرمود بپرهیزم که شما را
و خضراء الدمن یعنی بپرهیزید از خضراء دمن کسی عرض کرد که یا رسول الله
خضراء دمن چه چیز است فرمود زن صاحب حسنی است که بمنبت و محل
روئیدن او بد باشد مصنف این کتاب میگوید که ابو عبیده گفته است که
گمان دارم که مراد رسول خدا از خضراء دمن فساد نسب باشد و اینکه گفته
است چنین زن را خضراء دمن بجهت اینست که تشبیه کرده است او را به گیاه
سبزیکه روئیده است در میان سرگین گاو و دمن بکسر اوّل و فتح ثانی جمع
دمنه است بکسر اوّل و سکون ثانی و دمنه سرگین شتر و گاو را گویند **باب**
در بیان معنی جامع مجمع و ربیع مربع و کرب مقمع و غل قمل حدیث کرد ما را
پدرم رحمه الله وگفت که حدیث کرد ما را احمد بن ادریس از عبد الله بن
محمد بن عیسی از پدرش از عبد الله بن مغیره از اسمعیل بن ابی زیاد
سکونی از جعفر بن محمد از پدرش از رسول خدا فرمود النساء اربع
جامع مجمع و ربیع مربع و کرب مقمع و غل قمل یعنی زنان چهار قسم اند اول

جامع بر وزن فاعل مجمع بر وزن محسن
ربیع بر وزن فعیل مربع بر وزن محسن
کرب بفتح اول و سکون ثانی مقمع نیز
بر وزن محسن غل بضم غین معجمه و تشدید
لام و قمل بفتح قاف و کسر میم

جامع مجمع دوم ربیع مربع است سیم کرب مقمع چهارم غل قمل احمد بن ابی عبدالله
برقی گفته است که جامع است یعنی صاحب کمالات بسیار است فی نفسها و مجمع است
یعنی مخصبه است یعنی مبارکه و بسیار آورنده اولاد است یا آنکه در امور صاحب
عظم است مترجم گوید که و شاید مراد این باشد که جامع است یعنی جامع کمالات
صوریه است و مجمع است یعنی جامع کمالات معنویه است یا آنکه مجمع است یعنی
بستن طفل را در گهواره خوب بجا میآورد یا آنکه مجمع است یعنی زنی است
که سرانجام داشته باشد و اهتمام کند در نگاه داری طفل تا مدتی که مقرر است
و بعض گفته است که ربیع مربع یعنی قسم دوم زنی است که ربیع است و مربع
یعنی زنی است که در دامنش بچه است و در شکمش نیز بچه است مترجم گوید
که و شاید مراد این باشد که ربیع است یعنی زنی است که آراسته است بخوش خوئی
و خوش روئی و مربع است یعنی آراسته کننده است و باعث انتظام احوال شوهر
و اهل خانه است یا آنکه مربع است یعنی اولاد خوش صورت میزاید و بعض گفته است
که کرب مقمع یعنی کج خلقی میکند با شوهرش و غل قمل یعنی قسم چهارم زنی است
که نزد شوهرش بمنزله غل قمل است و پیش از این شعار بوده است که کسی را که
اسیر میکرده اند او را بقید یعنی پوست بزغاله که مو داشته می بسته اند و چون آن پوست
خشک میشده در گردن آن اسیر شپش بهم میرسیده پس آنکسی که اسیر میشده دو محنت

داشته

داشته باشد و مراد از غل قمل در اینجا زنی است که مهرش بسیار و با شوهرش
نیز کج خلق و بد رفتار است **باب** در بیان معنی غنیمه و غرام و ودود
و ولود و عقیم و سخابه و ولاجه و همازه حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن
متوکل و گفت که حدیث کرد ما را عبدالله بن جعفر حمیری از احمد بن محمد بن عیسی
از حسن بن محبوب از ابراهیم کرخی که گفت خدمت حضرت امام جعفر صادق
عرض کردم که زن من وفات کرده و زنی بود بسیار خوب و موافق خواهش
من و حال زن ندارم و میخواهم زن بگیرم چگونه زنی را
فرمائی که بگیرم پس آنحضرت فرمود که انظر این تضع نفسک یعنی نظر
کن تا ببینی که کجا میگذاری نفس خود را یعنی قدر و منزلت خود را بشناس
و کفو خود را پیدا کن یا آنکه نظر کن تا ببینی که نطفه خود را یعنی فرزند خود را
کجا بودیعت می نهی و همچنین نظر کن و ملاحظه کن که کی را شریک میگردانی
در مال خود و مطلع میسازی بر سر خود و دین خود پس اگر لابد شوی که زن
بگیری پس بگیر بکری را که او را بخوبی یاد کنند یعنی معروف باشد بصلاح
تقوی و پدر و مادرش مملوک نباشند و همچنین باید متهم نباشد یعنی
نگویند که ولد الزناست و بدانکه زنان در خلقت مختلف اند بعضی از
ایشان غنیمت اند برای شوهرشان و بعضی عذاب اند برای او و بعضی

بمنزلهٔ هلال اند چون آشکار شود و بعضی بمنزلهٔ ظلمت و تاریکی اند بیت کسی که
ظفر یابد بمصالح ایشان سعادتمند می شود و کسی که مغبون شود بیت
از برای او انتقام یعنی جای بیت برای شخصی که عقاب کنند آن زنان را و
انتقام کشند از او و نیز زنان بر سه قسم اند قسم اول زنی است که بسیار
زاینده است و دوست میدارد شوهر را و اعانت میکند او را بر روزگار شوهر
در امور دینیه و امور دنیاویه اما در امور دنیویه پس سعی میکند در تحصیل
مؤنات و مساهله مینماید با او در امر معاش و تکلیف نمیکند او را بچیزی
که عاجز است از آن بلکه اعانت میکند شوهر را بصبر کردن بر آن و بر امتثال
آن و اما در امور اخرویه باین طریق که هرگاه مبتلا شود شوهرش بچیزی
که ضرر دارد برای آخرتش نصیحت میکند او را اگرچه ببذل مال باشد برای
اینکه ترک کند آن معصیت را و اعانت نمیکند روزگار را بر شوهرش
باین طریق که رفتاری نماید که شوهرش لابد شود و او را طلاق دهد قسم
دوم زنی است که عقیم است یعنی فرزند نمیزاید و صاحب حسن و جمال نمیباشد
و اخلاقش نیکو نمیباشد و اعانت نمیکند شوهر را بر نیکی قسم سیم زنی است
که دایم با شوهرش کج خلقی میکند و آواز خود را بلند میکند و مجمر میزند
بر شوهرش و بسیار از خانه شوهرش بیرون میرود و میاید و بسیار بدگوئی

مردم میکند و اذیتش بمردم میرسد و چیزی کم را قبول نمیکند و بسیار را
کم میشمارد **باب** در بیان معنی شهبره و لهبره و نهبره و هیدره و لفوت
حدیث کرد ما را ابو الحسن محمد بن عمرو بن علی بن عبید الله بصری و گفت
که حدیث کرد ما را علی بن حسن بن بندار تیمی طبری در اسفراین در مجلس
جامع و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یوسف طبری و گفت که حدیث کرد
ما را پدرم و گفت که حدیث کرد ما را علی بن خشرم مروزی و گفت که حدیث
کرد ما را فضل بن موسی سینانی مروزی که گفت ابو حنیفه بمن که میخواهی
نقل کنم برای تو حدیث طریفی که از این طریف تر حدیثی نشنیده باشی
گفتم بلی پس گفت که خبر داد مرا حماد بن ابی سلیمان از ابو ابراهیم نخعی
از عبد الله بن محیصه از زید بن ثابت که گفت که رسول خدا بمن
فرمود که ای زید آیا زن گرفته گفتم نه پس فرمود که زن بگیر تا انکه
عفیف و پرهیزکار شوی با وجود انکه عفیف میباشی و پنج صنف
از زن را مگیر گفت که پس عرض کردم که کیستند آن زنان یا رسول الله
پس رسول خدا فرمود که ای زید زن مگیر شهبره را و نه لهبره را و نه
نهبره را و نه هیدره را و نه لفوت را زید گفت که پس گفتم یا رسول الله
آنچه فرمودی معنی هیچیک از آنها را من نفهمیدم پس رسول خدا فرمود

که آیا نیست شما عرب اما شنیده‌اید پس آن زن کبود چشمی است که خشم دهنده است
بشوهرش و اما الهبرع زنی است که دراز و لاغر است و نهبرع زنی است که
کوتاه است و هیلبره زن بسیار پیر است که قوهٔ شهوت و حرارت
بالمره از او زایل شده است و لفوت زنی است که از شوهر دیگر غیر
تو بچه داشته باشد **باب** در بیان معنی قول حضرت رسول علیه السلام افطر
الحاجم والمحجوم حدیث کرد مارا احمد بن حسن قطان و گفت که حدیث
کرد مارا احمد بن یحیی بن زکریا قطان و گفت که حدیث کرد مارا بکر بن عبدالله
ابن حبیب و گفت که حدیث کرد مارا تمیم بن بهلول و گفت که حدیث کرد مارا
ابو معویه از سلیمن بن مهران از عبایة بن ربعی که گفت سؤال کردم از ابن
عباس که آیا کسی که روزه است جایز است که حجامت کند یا نه گفت آری مادام
که خوف ضرری برای او نباشد گفتم که آیا حجامت باطل میکند روزهٔ او را
یا نه گفت نه پس گفتم که پس چه معنی دارد قول رسول خدا در وقتی که دید
مردی در ماه رمضان حجامت میکرد فرمود که افطر الحاجم والمحجوم یعنی افطار
کرد حجامت کننده و حجامت کرده شده پس ابن عباس گفت که افطار کردن
بجهت اینکه فحش میکردند یکدیگر را و در وقت فحش دادن دروغ گفتند بر رسول
خدا افطار و باطل شدن روزهٔ ایشان باین جهت بود نه بجهت حجامت مصنف

این کتاب

این کتاب میگوید که برای این حدیث معنی دیگر نیز هست و آن این است
که کسی که حجامت میکند پس نفس خود را بعرض این در آورده است که
محتاج شود با فطار و افطار کردن بجهت آن ضعفی که این شخص
بعد از حجامت از آن و در نیشابور از بعضی مشایخ شنیدم که میگفت
که معنی افطر الحاجم والمحجوم اینست که داخل شدند بسبب حجامت در فطره
و سنت من بجهت آنکه حجامت از جملهٔ چیزهائی بود که رسول خدا
امر فرموده بود بان و ایشان بعمل آوردند آنرا **باب** در بیان
معنی قواعد و بواسق و جون و حفو و و میض و رحاه حدیث کرد مارا
ابو الحسن عبد الحمید بن عبد الرحمن بن نیشابوری فقیه و گفت که
حدیث کرد مارا پدرم ابو سعید و گفت که حدیث کرد مارا عبید الله بن
محمد بن سلیمن هاشمی و گفت که حدیث کرد مارا ابو عمرو ضریر و گفت که
حدیث کرد مارا عباد بن عباد مهلبی از موسی بن محمد بن ابراهیم تیمی
از پدرش که گفت ما در خدمت رسول خدا بودیم که ناگاه قطعهٔ ابری
میان هوا پیدا شد پس بعضی از اصحاب گفتند که یا رسول الله هذه
سحابة ناشئة یعنی این ابری است که حال ناگاه میان هوا پیدا شد پس
رسول خدا فرمود که قواعد او را چگونه می بینید گفتند که قواعدش بسیار

نیکو و محکم است پس فرمود که بواسقش را چگونه می بینید گفتند بواسقش
نیکو است و بشدت متراکم شده اند و با هم جمع شده اند پس فرمود چگونه
می بینید سیاهی آن را گفتند یا رسول الله در نهایت سیاهی است و سیاهیش
در غایت نیکو نیست پس فرمود که چگونه می بینید استداره او را در میان
آسمان گفتند که در استداره و حسن استدارهٔ بغایت رسیده پس فرمود که
برقش را چگونه می بینید آیا خفو است یا ومیض است یا آنکه بطریق شق است
گفتند یا رسول الله برقش بطریق شق است پس رسول خدا فرمود
الحیا یعنی باران است یعنی این چنین ابری لا محاله باران دارد و خدا اهل
بارید پس جماعت گفتند یا رسول الله چه بسیار فصیح میباشی ما ندیدیم
ندیدیم که از تو افصح و بلیغ تر باشد رسول خدا فرمود که نمی چنین است
و چه چیز منع میکند مرا از فصاحت و حال آنکه قرآن بزبان من نازل
شده است علی بن عبد العزیز از ابی حبیب روایت کرده است که گفت که قواعد
ابر اصول و یا بنیهای ابر است که در جمیع آفاق پهن میشود و تشبیه کرده است
حضرت رسول آنها را بقواعد و دیوارهای خانه و مزدیش قاعده است
این عبارت است از فروع یعنی بالای ابر که از افق بالا آمده و رسیده است
تا میان آسمان و از آن طرف متصل شده است با افق دیگر و همچنین

در ارنه را

در ارنه را باسق میگویند و جون بفتح اول و سکون ثانی سیاه در
گویند و جمع او جون است بضم اول و سکون ثانی و خفو بفتح خاء معجمه و
سکون فاء عبارت است از لمعان و درخشیدن برق لمعان ضعیفی
در اطراف و جوانب ابر پس اگر اندک درخشد و ساکن شود و لکن
در جمیع اطراف ابر آن را ومیض گویند و اما برقی که بطریق شق است
آنست که بشکافد ابر را و دراز شود در میان هوا تا وسط آسمان
بدون اینکه در جانب راست یا چپ ابر باشد و اینچنین برق را
عقیقه گویند **باب** در بیان معنی قول حضرت رسول که فرمود
بادروا الی ریاض الجنة حدیث کرد ما را محمد بن بکران نقاش در کوفه
و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن سعید کوفی آزاد کردهٔ بنی
هاشم و گفت که حدیث کرد ما را منذر بن محمد و گفت که حدیث کرد ما را
پدرم و گفت که حدیث کرد مرا محمد بن حسن بن علی بن حسن بن علی بن
ابی طالب و گفت که رسول خدا فرمود بادروا الی ریاض الجنة
یعنی مبادرت کنید بسوی بوستانهای بهشت پس صحابه عرض کردند
که یا رسول الله ریاض جنت چیست فرمود حلقهای ذکر است **باب**
در بیان معنی قول حضرت رسول که در باب شتر فرمود انها اعنان

الشياطين وانها لا يجئ خيرها الا من جانبها الاشئم حديث كرد ما را علی بن
احمد بن موسی و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد الله کوفی از صالح بن
ابی حماد و گفت که حدیث کرد ما را اسمعیل بن مهران از پدرش از عمرو بن
ابی المقدام از حضرت امام جعفر صادق از پدرش از پدرانش از علی بن
ابی طالب و گفت که رسول خدا فرمود الغنم اذا اقبلت اقبلت واذا
ادبرت ادبرت والابل اعنان الشياطين اذا اقبلت ادبرت واذا ادبرت
ادبرت ولا يجئ خيرها الا من جانبها الاشئم قيل يا رسول الله فمن
يتخذها بعد ذا قال فاين الاشقياء الفجرة یعنی گوسفند خوب مالی است
هرگاه اقبال کند بسوی کسی پس روی بیاورد و هرگاه پشت کند
آن کس پس پشت کند یعنی گوسفند اقبالش اقبال است و ادبارش نیز
ادبار است و شتر از اطراف و جوانب شیاطین است هرگاه رو آورد بشخص
پس پشت کرده از او و هرگاه برگردد یعنی شتر ادبارش ادبار است و اقبال آن
هم ادبار است و نمی آید خیر و نفعش مگر از آن جانب او که شوم است کسی
آنحضرت عرض کرد که یا رسول الله بعد از این پس کی شتر نگاه خواهد داشت
پس رسول خدا فرمود که کجایند اشقیا و صاحبان فسق و فجور خبر داد ما را
محمد بن هرون زنجانی و گفت که حدیث کرد ما را علی بن عبد العزیز از ابی

اقبلت

اقبال کنی و روی آورده

که گفته اعنان نیز اطراف و جوانب نیز را گویند و او جمع عن است و مراد
از اینکه ابل از نواحی شیاطین است این است که بر اخلاق و طبایع ایشان آ
و غرض از اینکه فرمود اقبالش در حالت ادبار نیز است یعنی در حالت
رفتنش است و ادبارش در حالت ادبار نیز است یعنی رفتنش در حالتی
که میرود این است که بجهت کثرت آفات و سرعت فنا او گویا وقت اقبالش
را مدتی باوقت ادبار و رفتنش یکی است و همان وقتی که میاید گویا همان وقت
میرود یا آنکه مراد این است که اقبالش لا محاله مستلزم ادبار است مستلزم
هلاکت و فنا خود شیا صاحبش است و آنکه فرمود لا یاتی خیرها الا
من جانبها الاشئم مرادش این است که نمی آید خیر و منفعتش مگر از جانب
اشامش یعنی جانب شمالش زیرا که دست چپ و طرف شمال را شوم
میگویند چنانچه خدای عز و جل فرموده است که واصحاب المشئمة یعنی
اصحاب شمال و مراد از اینکه نمی آید خیرش مگر از آن جانب این است
که دوشیده نمیشود و کسی سوارش نمی شود مگر از جانب چپش و جانب
چپ را نیز وحشی میگویند و جانب راست را انسی میگویند و بعضی گفته
اند که جانب انسی آن جانبی است که مردم در وقت دوشیدن و سواری
بسوی او میروند و وحشی جانب ایمن را گویند بجهت اینکه در وقت سوار شدن

كسى بسوى او نمى‌رود و ابى عبيد گفته است كه جانب وحشى جانب ايمن است
زيرا كه شخص خايف قرار ميكند از موضع خوف بسوى موضع امن
در بيان معنى عاجل بشرى المؤمن حديث كرد ما را ابو الحسين محمد بن
احمد بن على اسدى و گفت كه حديث كرد ما را عبد الله بن مرزبان
و گفت كه حديث كرد ما را على بن جعد و گفت كه خبر داد ما را شعبه
از ابى عمران جونى از عبد الله بن صامت كه گفت كه گفت ابوذر
كه عرض كردم خدمت حضرت رسول ص و گفتم يا رسول الله مى‌بينم مردى را
كه براى خود كار ميكند و هرگز براى احدى كارى نميكند و بكسى خوبى
ندارد و مع ذلك مردم او را دوست ميدارند باعث اين چيست فرمود
اين عاجل بشارت مؤمن است يعنى بشارت عاجلى است كه در اين
دنيا بمؤمن ميدهند **باب** در بيان معنى عرفاء اهل جنت حديث
كرد ما را محمد بن احمد بن على اسدى و گفت كه حديث كرد ما را پدرم
و گفت كه حديث كرد ما را محمد بن عبد الرحمن بن غزوان و گفت كه
حديث كرد ما را ابو سنان عابدى و گفت كه حديث كرد ما را صفوان بن
سليم از ابن يسار از ابى سعيد خدرى كه گفت كه رسول خدا ص فرمود
حملة القرآن عرفاء اهل الجنة يعنى حاملين قران عرفاء اهل جنت اند

ومراد از حاملين قرآن كسانى اند كه **باب** در بيان معنى فرقه واحده ناجيه
حديث كرد ما را احمد بن محمد بن تميم سرخسى و گفت كه حديث كرد ما را
ابو لبيد محمد بن ادريس شامى و گفت كه حديث كرد ما را اسحق بن اسرائيل
و گفت كه حديث كرد ما را عبد الرحمن بن محمد بن محاربى و گفت كه حديث
كرد ما را افريقى از عبد الله بن يزيد از عبد الله بن عمر كه گفت كه
گفت رسول خدا ص فرمود كه زود باشد كه بيايد بر امت من مثل آنچه آمد
بر بنى اسرائيل مثلا بمثل يعنى طابق النعل بالنعل و بدرستى كه ايشان
بعد از پيغمبر شان هفتاد و دو فرقه شدند و زود باشد كه امت من بيش
هفتاد و سه فرقه شوند يك فرقه زياده از ايشان و تمام آن فرق در آتش
باشند مگر يك فرقه راوى گفت كه كسى عرض كرد كه يا رسول الله آن
يك فرقه كدام فرقه اند و بر چه طريقه اند فرمود كه فرقه اند كه بر طريقه
ميباشند كه حال من و اهل بيت من بر آن طريقه ميباشيم **باب** در بيان
معنى قول حضرت امام جعفر صادق ع كه فرمود من اعطى اربعا لم يحرم
اربعا حديث كرد ما را حسن بن عبد الله بن سعيد عسكرى و گفت كه
حديث كرد ما را بدر بن هيثم قاضى و گفت كه حديث كرد ما را على بن
منذر كوفى و گفت كه حديث كرد ما را محمد بن فضيل از ابى الصباح كه

گفت که حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که من اعطی اربعا لم یحرم اربعا
یعنی کسی که عطا کرده شود چهار چیز محروم نمیشود از چهار چیز کسی
عطا کرده شود دعا محروم نمیشود از اجابت کسی که عطا کرده شود استغفار
محروم نمیشود از توبه کسی که عطا کرده شود شکر نعمت محروم نمیشود از
زیاده و کسی که عطا کرده شود صبر محروم نمیشود از اجر **باب** در بیان
معنی الخبر که اصلش در زمین است و فرعش در آسمان است حدیث کرد
مرا محمد بن موسی متوکل و گفت که حدیث کرد مرا عبد الله بن جعفر حمیری
و گفت که حدیث کرد مرا احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب از آن
کسی که نام برد او را از حضرت امام جعفر صادق ع که گفت که رسول خدا ص
روزی با اصحابش فرمود که بگوئید به بینم که هرگاه جمع کنید جمیع آنچه
نزد شما میباشد از ظروف و متاعها آیا به آسمان میرسد عرض کردند که
نه یا رسول الله فرمود پس آیا میخواهید که راه نمائی کنم شما را بسوی
چیزی که اصلش در زمین باشد و فرعش در آسمان گفتند بلی یا رسول الله
فرمود هرگاه یکی از شما فارغ شود از نماز فریضه و بعد از آن سی مرتبه
بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر پس اصل این
کلمه در زمین است و فرعش در آسمان و این کلمه رفع میکند از ابنا

سرفش را

سرخش را و غرق شدن را و خراب شدن عمارت بر او و هلاک شدن
در چاه را و مردن بد را و اشد مفاجات و امثال آن و این کلمه از جمله باقیات
صالحات است **باب** در بیان معنی زینت آخرت حدیث کرد مرا
پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد مرا عبد الله بن حسن مؤدب از
احمد بن علی اصفهانی از ابراهیم بن محمد ثقفی و گفت که حدیث کرد مرا
ابو الحسن علی بن محمد که شیخی بود از مشایخ ری و گفت که حدیث کرد
مرا منصور بن عباس از جعفر بن محمد ع که گفت المال و البنون زینة
الحیوة الدنیا و ثمان رکعات من آخر اللیل و الوتر زینة الاخرة
و قد یجمعها الله تعالی لاقوام یعنی مال و فرزند زینت و آرایش حیوة دنیا است
و هشت رکعت نماز آخر شب و یک رکعت وتر زینت آخرة است **باب**
در بیان معنی نصیب دنیا حدیث کرد مرا حسن بن عبد الله بن سعید
عسکری و گفت که حدیث کرد مرا محمد بن احمد قشیری و گفت که حدیث کرد
احمد بن عیسی کوفی و گفت که حدیث کرد مرا موسی بن اسمعیل بن موسی
بن جعفر و گفت که حدیث کرد مرا پدرم از پدرش از جدش جعفر بن محمد
از پدرش از جدش از علی بن ابی طالب ع در قول خدای عز و جل و لا تنس
نصیبک من الدنیا گفت فرمود یعنی فراموش مکن صحت خود را و قوت

بضم اول و فتح ثانی

خود را و فراغ خود را و شباب و جوانی خود را و نشاط و دماغ جوانی
خود را یعنی فراموش مکن و غافل مشو از اینها و طلب کن با اینها آخرت را
باب در بیان معنی لکع حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان
و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن یحیی بن زکریا قطان از بکر بن عبد الله
ابن حبیب از تمیم بن بهلول از پدرش حفص بن غیاث از جعفر بن
محمد از پدرش از پدرانش علیهم السلام که گفت که رسول خدا فرمود
یأتی علی الناس زمان اسعدهم بالدنیا لکع بن لکع خیر الناس
یومئذ مؤمن بین کریمین یعنی بیاید بر مردم زمانی که سعادتمند
ترین ایشان در آن زمان در دنیا لکع پسر لکع باشد بهترین مردم
در آن زمان آن مؤمنی است که میان دو کریم باشد بدانکه لکع
بنده را گویند و شخص لئیم را نیز لکع گویند و بر صغیر نیز لکع اطلاق
میکنند و شیخ ره یعنی چنین بد را نیز لکع میگویند و هرگاه مراد از لکع
صغیر باشد مراد صغیر و کوچکی در علم است نه کمی سال و مراد از مؤمن
میان دو کریم مرد مؤمنی است که پدرش و مادرش نیز مؤمن و کریم
باشند و بعضی گفته اند که مراد مؤمنی است که میان حج و جهاد باشد
یعنی مشغول باشد بیکی از این دو یا مراد مؤمنی است که میان دو اسب

بجنب

بجنب باشد و سوار شود بر آن دو و جهاد کند یا مراد مؤمنی است که
صاحب دو شتر باشد و آبکشی کند با آنها و از مردم کناره نماید **باب**
در بیان معنی انواء حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی و گفت
که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن ابی عمیر از
محمد بن حمران از پدرش از حضرت امام محمد باقر ع که فرمود سه خصلت است
از عمل اهل جاهلیت است یکی فخر کردن بنسب دیگری طعن زدن در
حسب سیم استسقا بانواء خبر داد مرا محمد بن هرون زنجانی و گفت که
حدیث کرد ما را علی بن عبد العزیز از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود
شنیدم از چند نفر از اهل علم که میگفتند که انواء بیست و هشت ستاره است
که معروف اند و هر کس مطالع آنها را در چهار فصل یعنی تابستان و زمستان
و بهار و خزان میداند که کجاست و کجا طلوع میکند و در هر سیزده شب
یک ستاره از این بیست و هشت ستاره از این در مغرب مقارن طلوع
فجر غروب میکند و در همان ساعت در مشرق ستاره دیگر از آنها
مقابل آن طلوع میکند و هر یک از این طلوع و غروب معلوم و معروف اند
و انقضاء این طلوع و غروب مقارن انقضا و تمام شدن سال است
باز طلوع و غروبها از سر میگیرند و همان ستاره اول در سال آینده و همان

وقت که در سالهای گذشته طلوع کرده بود طلوع میکند و همچنین عرب در زمان
جاهلیت هر گاه یکی از آن ستارها غروب میکرد و دیگری در مقابلش طلوع
میکرد میگفتند که لا محاله باید بادی باران بیاید و هر باد و بارانی که
در آن وقت میآمد آنرا نسبت میدادند بآن ستاره که در آن وقت غروب کرده
بود میگفتند باران آمد بسبب نوء ثریا یا دبران و امثال اینها پس بنا
بر این انواء جمع نوء است و اینکه طلوع هر یک از آن ستارها را نوء بضم نون وسکون واو
میگفتند بجهت این بود که هر وقت که یکی از آنها غروب میکرد دیگری در
مقابلش بر میخواست و اندک اندک طلوع میکرد و نوء مصدر است
بمعنی نهوض و برخواستن میگویی ناء ینوء یعنی برخواست برخواستنی
و همچنین هو ناهض و برخیزنده که بر میخیزد و منقول میشود از مکانی
بمکانی به بطوء و دیری او را در وقت نهوض و برخواستن نائی میگویند

باب در بیان معنی سالهای شتر که در زکوة گرفته میشود حدیث
کرد مارا پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد مارا سعد بن عبد الله از
ابراهیم بن هاشم از حماد بن عیسی از حریز از زراره و محمد بن مسلم از
حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام که فرمودند در زکوة
شتر که در هر پنج نفر شتر یک گوسفند واجب است تا آنکه برسند به بیست

و پنج پس هر گاه به بیست و پنج رسید پس واجب میشود ابنة مخاض بعد
از آن چیزی نباید داد تا آنکه برسد به سی و پنج پس در آن وقت واجب
میشود ابنة لبون و بعد از آن چیزی نباید داد تا آنکه برسد به چهل و
پنج چون بچهل و پنج رسید واجب میشود حقه که طروقة الفحل است بعد از
آن چیزی نباید داد تا آنکه برسد بشصت چون بشصت رسید
واجب میشود جذعه بعد از آن چیزی نباید داد تا آنکه برسد بعدد ابل به
هفتاد و پنج چون بهفتاد و پنج رسید واجب میشود بنت لبون بعد
از آن چیزی نباید داد تا آنکه برسد بنود چون بنود رسید دو حقه
باید داد که طروقة الفحل باشند بعد از آن زیاده از این نباید داد تا آنکه
برسد بصد و بیست چون بصد و بیست رسید واجب میشود دو حقه
که طروقة الفحل باشند پس چون یکی بر صد و بیست افزود پس در هر پنجاه یک
حقه باید داد و در هر چهل یک بنت لبون باید داد و معتبر در سن شتر
بعد از این هر قدر زیاده شود همانست که در اول مذکور شد و بر آن
چیزی که میان دو عقد یعنی میان دو نصاب است چیزی واجب نیست
و همچنین بر کسر چیزی واجب نیست و همچنین بر شتر بارکش زکوة واجب
نیست بلکه زکوة واجب میشود در شتر چرنده که در صحرا میچرد و راه

گفت که عرض کردم که بر شتران بختی یعنی شتران خراسانی که سائمه اند
چه چیز واجب است فرمود همان که در شتران عربی واجب است مصنف
این کتاب میگوید که دیدم که سعد بن عبد الله بن ابی خلف بخط
خود در بیان سالهای شتر نوشته بود که از آن روزی که شتر از شکم مادرش
بیرون بیاید تا یکسال تمام او را حوار میگویند و چون داخل سال دوم
میشود او را ابن مخاض میگویند بجهت اینکه مادرش حامله شده و چون
داخل سال سیم میشود او را ابن لبون میگویند بجهت اینکه مادرش
زائیده و صاحب شیر شده و چون داخل سال چهارم میشود نر را حق
میگویند و ماده را حقه بجهت اینکه مستحق شده است که بار بر او نهند
و چون داخل سال پنجم میشود او را جذع میگویند و چون داخل سال
ششم میشود او را ثنی میگویند بجهت اینکه دو دندان از آن چهار
دندان پیش دهانش افتاده است و چون داخل سال هفتم شد و چهار
دندان پیش دهانش افتاد او را رباع میگویند و چون داخل سال هشتم
میشود و آن دندانی که بعد از رباعیه است بیافتد او را سدیس میگویند
و چون داخل سال نهم میشود و نیشش سر بر زند او را بازل میگویند و
چون داخل سال دهم میشود او را مخلف میگویند و بعد از این دیگر نامی

بضم حاء مهمله و فتح واو و بکسر اول نیز آمده
بفتح اول و کسر نیز آمده شتران آبستن را گویند
بکسر حاء مهمله و تشدید قاف حقه
بفتح جیم معجمه و فتح ذال معجمه
ثناء مثلثه بر وزن فعیل مثل لسعش ثنیه

او اسمی

او اسمی نباشد و آن سالهائی که در زکوة معتبر است و شتر در آن سالها
میگیرند ابن مخاض است تا جذع

باب در بیان معنی موضحه و سمحاق
و باضعه و مأمومه و جایفه و منقله حدیث کرد ما را احمد بن حسن بن احمد بن
ولید و گفت که حدیث کرد ما را حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید
از قاسم بن عروه از ابن بکیر از زراره از حضرت امام جعفر صادق ع که
فرمود در موضحه پنج شتر واجب است و در سمحاق چهار شتر و در باضعه
سه شتر و در مأمومه سی و سه شتر و در جائفه سی و نه شتر و در منقله
پانزده شتر مصنف این کتاب میگوید که دیدم که سعد بن عبد الله بخط
خود در شجاج و نامهای آن نوشته بود که اول شجاج خارصه است و خارصه
جراحتی است که شق کند و بشکافد پوست سر را و لکن بگوشت سر نرسد
بعد از آن باضعه است و باضعه زخمی است که پوست را شق کند و بگوشت
برسد و آن را نیز شق نماید و لکن خون جاری نشود بعد از آن متلاحمه
است و آن اینست که گوشت را شق کند و خون از آن جاری شود و لکن
بسمحاق نرسد بعد از آن سمحاق است و آن شجه ایست یعنی شکستگی است
که رسیده است بسمحاق و آن پوست نازکی است که بر روی استخوان سر کشیده
شده بعد از آن موضحه است و آن شجه ایست که جدا کند آن پوست رقیق را

موضحه بضم میم و سکون واو و کسر ضاد معجمه
سمحاق بکسر سین مهمله و سکون میم
منقله بضم میم و سکون نون و کسر قاف

از سر بعد از آن هاشمه است و آن شجه ایست یعنی شکستگی است که اصل
استخوان سر را نیز شکسته است بعد از آن منقله است و آن شجه ایست که رگی شکند
سر را بموضعی که بیرون بیاید از آن خراش عظام یعنی استخوانهای نازک
سر بعد از آن آمه است و آن را مأمومه نیز گویند و آن شجه ایست که بجرسد
بام الدماغ یعنی پرده که بر روی دماغ کشیده شده است و هشم عبارت است
از جبیره کردن یعنی بستن استخوان بر خلاف استقامت یعنی شکستگی
آن نه بطوری که شاید و باید **باب** در بیان معنی نهر غوطه حدیث
کرد ما را محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی و گفت که حدیث کرد ما را
ابو محمد یحیی بن محمد بن صاعد در بغداد و گفت که حدیث کرد ما را حسن بن
مکیل و گفت که حدیث کرد ما را معتمر بن سلیمن بچند واسطه از حضرت
رسول ص که فرمود ثلثة لا یدخلون الجنة مدمن خمر و مدمن سحر و قاطع
رحم و من مات مدمن خمر سقاه الله عز و جل من نهر الغوطه یعنی سه
کسند که داخل بهشت نمیشوند اول مدمن خمر یعنی کسی که دائم الخمرات
و همیشه شراب میخورد دوم کسی که همیشه عمل سحر میکند سیم کسی که قطع
کرده است صله رحم را و کسی که بمیرد در حالتی که دائم الخمرات بباشد بنوشاند
خدا او را نهر غوطه کسی خدمت آنحضرت عرض کرد که یا رسول الله نهر غوطه

چیست

چیست فرمود نهری است که جاری میشود از فرجهای زنان زناکار که اهل جهنم
تمامًا از بوی و تعفن آن متاذی اند **باب** در بیان معنی جیوف و دیوث
و جواض و جعظری حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله از جابر انصاری از
حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود که رسول خدا ص فرمود که بوی بهشت بانصد
سال راه میرود و نمی یابد آن را کسی که عاق پدر و مادر است و کسی که
قطع کرده است رحم خود را و مرد پیری که زنا کند و همچنین نمی یابد
آن را کسی که بکشد جامه خود را از روی عجب و تکبر و همچنین کسی که
فتان است و دائم فتنه میکند و مردم را گمراه مینماید و همچنین کسی که
منان است یعنی منت نهنده است بر مردم و همچنین نمی شنود بوی
بهشت را جعظری راوی گفت که عرض کرد که یا رسول الله جعظری کیست
فرمود جعظری کسی است که از دنیا سیر نمیشود و در حدیث دیگر نیز
وارد شده است که جیوف یعنی نباش نیز بوی بهشت را نمی شنود
و همچنین دیوث یعنی قلتبان نیز نمی یابد آن را و همچنین جواض یعنی
کسی که متکبرانه راه میرود بوی بهشت را نمی شنود **باب** در بیان معنی
صلوة وسطی حدیث کرد ما را پدرم از ابی بصیر که گفت شنیدم که حضرت امام
جعفر صادق ع میفرمود که صلوة الوسطی صلوة الظهر و هی اول صلوة انزلها

الله علی نبیه یعنی که نماز وسطی نماز ظهر است و این اول نمازیست که فرو
فرستاده خدا آنرا بر پیغمبر و از ابی یونس مروی است که گفت قرآن
برای عایشه می‌نوشتم پس گفت که چون باین صلوة برسی دست نگاه دار
و منویس آنرا تا آنکه من خود املا کنم آنرا بر تو پس چون رسیدم بآن
آیه عایشه چنین املا کرد که حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی
وصلوة العصر و از عمرو بن نافع مروی است که گفت من قرآن برای حفصه
زوجه رسول خدا می‌نوشتم پس گفت که هرگاه باین نماز رسی پس بنویس
که حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی وصلوة العصر و نیز از ابی
یونس غلام عایشه زوجه حضرت رسول مروی است که گفت امر کرد مرا
عایشه که قرآن برای او بنویسم و گفت که چون باین صلوة رسی بنویس که
حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی وصلوة العصر پس عایشه گفت
که بخدا سوگند که همچنین شنیدم از رسول خدا مصنف این کتاب می
گوید که این احادیث حجت و دلیل است برای ما بر مخالفین و دلالت میکند
بر اینکه صلوة وسطی صلوة ظهر است بجهت اینکه عطف اقتضا میکند
مغایرت میان معطوف و معطوف علیه و از زرارة بن اعین مرویست
که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر ع از نمازهائی که واجب

گردانیده

گردانیده است خدا آنها را بر بندگان پس فرمود پنج نماز است در شب
و روز پس عرض کردم که آیا نام برده است خدا این نمازها را در قرآن
بیان آنها کرده است فرمود بلی خدای عز و جل فرموده است اقم الصلوة
لدلوک الشمس الی غسق اللیل یعنی بر پای دار نماز را از ابتداء
دلوک آفتاب تا غسق شب و دلوک آفتاب عبارتست از زوال
از وسط آسمان پس در میان دلوک شمس و غسق لیل چهار نماز است
که نام برده است و بیان کرده است خدای عز و جل آنها را و وقت برای
آنها معین فرموده و غسق شب عبارت است از نصف شب است
پس فرموده است که و قرآن الفجر ان قرآن الفجر کان مشهودا و این
نماز صبح است و نیز فرموده است که اقم الصلوة طرفی النهار و زلفا
من اللیل یعنی بر پای دار نماز را در دو طرف روز و در پاره از شب
و دو طرف روز نماز صبح و مغرب است و مراد از زلفا من اللیل
نماز عشا است و فرموده است که حافظوا علی الصلوات والصلوة
الوسطی یعنی محافظت نمائید نمازها را و نماز وسطی را و نماز وسطی
نماز ظهر است و آن اول نمازیست که رسول خدا بجای آورد و آن در وسط
دو نمازیست که در روز گذارده میشود یعنی نماز صبح و نماز عصر

وقوموا لله قانتين يعني برخيزيد براي عبادت خدا در حالتي كه خاضع
وخاشع آييد در نماز وسطى **باب** در بيان معني تحية مسجد ومعني صلوة
والجنة متصل است بان يعني از تتمهٔ آنست علي بن عبد الله بن احمد اسدی
از ابي ذر غفاري روايت كرده است كه گفت داخل شدم بر رسول خدا
در حالتي كه تنها در مسجد نشسته بود پس من چون پيغمبر را در مسجد تنها
ديدم اين را غنيمت شمردم پس رسول خدا فرمود اي ابوذر بدرستي
كه از براي مسجد هم يك تحيتي ميباشد عرض كردم كه يا رسول الله تحيت
مسجد چه چيز است فرمود دو ركعت نمازي است كه ميگذاري پس من
ملتفت شدم بسوي آنحضرت وگفتم يا رسول الله بدرستي كه تو امر فرمودی
مرا بنماز پس بفرما كه نماز چه چيز است وحقيقت آن كدام است فرمود كه
نماز بهترين عبادتهاييست كه خداي عزوجل وضع كرده است آنرا يا آنكه
نماز از جملهٔ اعمال حسنه ايست كه قرار داده است خدا آنرا براي بندگان
پس هر كس كه ميخواهد كم گرداند آنرا وهر كه ميخواهد بسيار كند آنرا ابوذر گفت
كه گفتم كدام عمل را خدا دوست تر ميدارد فرمود ايمان بخدا وجهاد در راه
خدا محبوب تر است نزد خدا از هر عملي گفتم چه وقت از اوقات شب افضل
است فرمود نصف شب تاريك گفتم كدام جزو از اجزاء نماز افضل است

فرمود

فرمود طول دادن قنوت گفتم كدام صدقه افضل است فرمود دادن مرد
قليل المال يعني كم چيز آن قدري كه در زور وطاقت اوست بمرد فقير در
پنهان گفتم صوم چه چيز است فرمود امر واجبي است كه خدا آنرا مقرر
فرموده وباضعاف مضاعف عوض آن اجر ميدهد گفتم كدام جهاد
افضل است گفت كسي كه پي كرده شود اسبش وريخته شود خونش
گفتم كدام يك از آيات كه بر تو نازل شده است اعظم است فرمود
آية الكرسي بعد از آن رسول خدا فرمود اي ابوذر نيست آسمانهاي
هفتگانه در كرسي مگر مانند حلقهٔ كه افتاده باشد در ميان بياباني
وفضل وزيادتي عرش بر كرسي مثل فضل وزيادتي آن بيابان است
بر آن حلقه ابوذر گفت كه پس گفتم يا رسول الله چند پيغمبر خدا بسوي بندگان
خود فرستاد فرمود صد وبيست وچهار هزار پيغمبر گفتم چند نفر از ايشان
مرسل بودند فرمود سيصد وسيزده نفر گفتم اول پيغمبران كه بود فرمود
آدم گفتم آيا آدم از پيغمبران مرسل بود يا نه فرمود آري خلق كرد خدا او را
بيد قدرتش ودميد در او از روح خودش بعد از آن فرمود اي ابا ذر
چهار نفر از ايشان سرياني بودند آدم وشيث واخنوخ واو ادريس است
واو اول كسي است كه بقلم نوشت ونوح وچهار نفر ديگر عرب بودند هود

وصالح وشعیب وپیغمبر تو محمد و اول پیغمبران بنی اسرائیل موسی بود و
آخر شان عیسی بود و ششصد پیغمبر یکی نیز از بنی اسرائیل بودند گفتم
یا رسول الله چند کتاب خدا از آسمان بسوی پیغمبران فرستاد فرمود صد و
چهار کتاب پنجاه صحیفه بر شیث نازل شد و سی صحیفه بر ادریس و بیست
صحیفه بر ابراهیم و توریة و انجیل و زبور و فرقان را نیز نازل کرد
گفتم یا رسول الله مضامین صحف ابراهیم چه چیز بود فرمود مضامین
آن همه مثل بود از جمله مضامین آن این بود که ای پادشاه مبتلای مغرور
بدرستی که من مبعوث نکرده ام ترا برای اینکه مال دنیا را جمع کنی بلکه فرستادم
ترا بسوی خلق برای اینکه داد مظلوم را از ظالم بستانی و باز گردانی از
من دعاء مظلوم را پس بدرستی که من رد نمیکنم دعاء مظلوم را اگرچه
کافر باشد و واجب است بر شخص عاقل مادامی که مغلوب نفس و هوا
نباشد که اوقات خود را بر چند قسم تقسیم نماید ساعتی برای اینکه مناجات
کند با پروردگار خود و ساعتی دیگر محاسبه نماید در آن ساعت با نفس
خود و ساعتی دیگر برای اینکه تفکر کند و تدبیر نماید در عجایب صنعت
و غرایب خلقت و خدای خود را بشناسد و ساعتی دیگر برای اینکه مشغول
شود باکل و شرب و غیر ذلک از مستلذات نفسانی بر وجه شرعی واجبست

برمرد

برمرد عاقل دانا که بصیر باشد و زمانه و اهل زمانه را بشناسد و زبان خود را
از لغو و لا یعنی محافظت نماید پس بدرستی که کسی که حساب کند و قولش را
با فعلش بسنجد و کلامش را با فعلش مطابق نماید و نفع و ضرر هر چیز را
بشناسد و بسیار تکلم نکند و تکلم نمیکند مگر در امری که بکارش آید و واجب
بر شخص عاقل که سه چیز را طالب باشد اول مرمة معاش یعنی باید اصلاح
نماید امور معاش و زندگانیش را دوم تزود و توشه کشیدن برای معاد
یعنی باید که بمضمون الدنیا مزرعة الآخرة عمل نموده در این دنیا تخمی
بکارد و برای سفر آخرت زاد و توشه تحصیل نماید سیم لذت یافتن در
غیر حرام یعنی باید که او هم نفس را از لذت اکل و شرب و غیر ذلک از
شهوات و لذات نفسانی محفوظ گرداند ابوذر گفت که باز عرض کردم
که یا رسول الله صحف موسی چه بود فرمود که همه آنها عبرت و موعظه بود
از جمله آنچه در صحف موسی بود اینست که عجب دارم از کسی که یقین
دارد بمرگ و با وجود آن شادی مینماید تعجب دارم از کسی که یقین دارد
بمرگ پس چگونه میخندد و عجب دارم از کسی که می بیند دنیا و انقلابات
و اختلافات احوال او را پس چگونه مطمئن میشود و آرام میگیرد بان و
تعجب دارم از کسی که یقین دارد بقضا و قدر پس چگونه نفس خود را

بتعب میاندازد و عجب دارم از کسی که یقین دارد بحساب پس چگونه عمل
نمیکند گفتم یا رسول الله آیا بعضی از این چیزها که در دست ماست وخدا
آنرا بر تو نازل کرده است در صحف موسی بود یا نه فرمود ای اباذر بخوان
قد افلح من تزکّی و ذکر اسم ربه فصلّی بل تؤثرون الحیوة الدنیا والاخرة
خیر و ابقی ان هذا لفی الصحف الاولی صحف ابراهیم و موسی یعنی خدای
عزوجل میفرماید که تزکیهٔ نفس و ذکر خدا و نماز و امثال اینها هم در صحف ابراهیم
و موسی نیز هست گفتم یا رسول الله وصیت فرما مرا فرمود وصیت میکنم ترا
بتقوی و پرهیزکاری پس بدرستیکه آن اصل همه کارهاست و سرمایه خیر
آخرت و دنیا است گفتم یا رسول الله زیاد کن فرمود بر تو باد بتلاوة
و خواندن قرآن و بسیار ذکر خدا کردن پس بدرستیکه قرائت قرآن و ذکر
خدا باعث ذکر کردن تو است در آسمان و موجب نور و روشنائی تو است
در زمین یعنی چون خدا را یاد میکنی و قرآن میخوانی ملائکه در آسمان ترا
یاد میکنند و برای تو استغفار مینمایند و در زمین همیشه صاحب نور
میباشی گفتم زیاد کن یا رسول الله فرمود بر تو باد بطول دادن سکوت پس
بدرستیکه طول سکوت دور میکند شیاطین را از تو و اعانت میکند ترا
در امور دین گفتم زیاد کن یا رسول الله فرمود بپرهیز از کثرت و بسیاری

ضحک

ضحک و خنده زیرا که خندهٔ بسیار میمیراند دلرا گفتم زیاد کن یا رسول الله
فرمود بر تو باد بمحبت و دوستی مساکین و مجالست با ایشان گفتم زیاد کن
یا رسول الله فرمود بر تو باد که از حق چشم نپوشی و حق را بگوئی اگرچه
تلخ باشد گفتم زیاد کن یا رسول الله فرمود مترس در راه خدا از ملامت
ملامت کنندگان گفتم زیاد کن یا رسول الله فرمود باید منع کند و باز
دارد ترا از نظر کردن بسوی مردم و تفحص عیوب ایشان آنچیزی که تو
خود میدانی آنرا از نفس خودت یعنی باید تفحص تو خود را از جمیع عیوب
و نقایص باز کند بعد از آن نام دیگران به برد و مشغول ایشان شود
بعد از آن فرمود که کافی است برای مرد از جهة عیب و نقص اینکه در او
سه خصلت باشد یکی آنکه بشناسد از مردم آنچیزی را که در خودش است
و نشناسد آنرا یعنی کسی که خودش صاحب یک صفت ذمیمه باشد باید که
نام دیگری به برد و بگوید فلان کس فلان عیب دارد و حال آنکه همان عیب
در خودش نیز میباشد دیگر آنکه بخراشد سینهای ایشانرا از جهة آنچیزی که
در خودش است دیگر آنکه اذیت رساند بجلیس و همنشین خود در امور لغو
ولا یعنی بعد از آن فرمود ای ابوذر نیست عقلی مثل تدبیر و نیست ورعی مانند
کف نفس و باز داشتن آن از محرمات و نیست حسبی مثل حسن خلق باب

در بیان قاع قرقر و شجاع اقرع از حریز مرویست که گفت که حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که هیچ صاحب مالی نیست خواه آن مال طلا باشد خواه نقره که منع کند زکوة مالش را مگر اینکه حبس میکند او را خدای عز و جل روز قیامت در قاع قرقر و مسلط میگرداند بر او شجاع اقرع را یعنی اژدهائی را که از بسیاری زهر موی سرش ریخته باشد و زهرش سخت و کشنده باشد و این مار از عقب او رود و او گریزد پس چون می‌بیند که مفری از آن برای او نیست و خلاصی از آن حال میسر نیست دست خود را بدهانش میگذارد پس آن مار دست او را بدندان میبرد و با نیشهای خود درهم میشکند آنرا و میخاید هم چنانکه میخاید [illegible] پس میگردد آن جانور طوق در گردنش چنانچه خدای عز و جل خبر داده است از این قضیه و فرموده است که سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة یعنی زود باشد که طوق شود در گردن ایشان آنچیزی که بخل کردند روز قیامت و هیچ صاحب مالی نیست از شتر و گاو و گوسفند که منع کند زکوة مالش را مگر اینکه حبس میکند او را خدای عز و جل در قاع قرقر در حالتی که پایمال میکند او را هر صاحب سمی بسمش و میگزد او را هر صاحب نیشی به نیشش و نیست هیچ صاحب مالی از درخت خرما یا انگور یا زرع که منع میکند زکوة آن مال را مگر اینکه بعد از آنکه میمیرد طوق میگرداند خدای عز و جل در گردنش آن قطعه زمین را تا هفتم زمین

تا روز قیامت و اصمعی گفته است که قاع مکان هموار است که پست و بلند در آن نمیباشد ابو عبید گفته است که آن مکان را قیعه نیز میگویند چنانچه خدای تبارک و تعالی فرموده است کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء و جمع قیعه قاع است چنانچه فرموده است قاعا صفصفا و قرقر نیز بمعنی مستوی و هموار است و شجاع اقرع ماری کبیر را گویند که سرش مو ندارد

باب در بیان معنی عرق و لابتین از قاسم انصاری مرویست که گفت که حدیث کرد مرا امام محمد باقر ع فرمود که مردی نزد حضرت رسول آمد و گفت یا رسول الله هلاک شدم پس رسول خدا ص فرمود که چه چیز هلاک کرده است ترا گفت که مجامعت کردم با زن خود در ماه رمضان و حال آنکه روزه بودم پس حضرت رسول ص فرمود که بنده آزاد کن گفت نمیتوانم فرمود دو ماه پی در پی روزه شو عرض کرد که طاقت ندارم فرمود تصدق کن بر شصت مسکین گفت چیزی ندارم پس حضرت رسول ص امر فرمود که یک عرق یا یک مکتل آوردند که در آن پانزده صاع خرما بود پس به آن مرد فرمود که این را بگیر و تصدق کن پس آن مرد گفت سوگند بآن خداوندی که مبعوث گردانیده ترا بحق و راستی که نیست میان دو سنگستان مدینه اهل خانه که محتاج تر باشند باین خرما از ما پس

رسول خدا فرمود بگیر این را و با عیالات بخور پس بدرستی که این کفاره است
برای تو اصمعی گفته است که عرق بفتح اول و ثانی در اصل چیزی است که
بافته میشود از برگ خرما پیش از آنکه گردانیده شود زنبیل و از این
جهة است که زنبیل را عرق میگویند بجهة آنکه در اصل عرق بوده و زنبیل را
عرقه نیز میگویند از حسن بن صیقل مرویست که گفت که حضرت امام جعفر
صادق ع فرمود که نزد زیاد بن عبید الله بودم و ربیعة الرای نیز نزد
او بود پس زیاد باو گفت که ای ربیعه چه چیز است آنچیزی که حرام کرده
است رسول خدا از مدینه و نواحی آن پس گفت برید فی برید
یعنی دوازده فرسخ در دوازده فرسخ را حرام کرده است که درختش
را قطع نمایند پس من گفتم که پس در عهد رسول خدا برید بود
پس ربیعه ساکت شد و جواب نداد پس زیاد رو بمن کرد و گفت یا ابا
عبد الله تو چه میگوئی پس من گفتم که حرام کرده است رسول خدا از مدینه
آنچیزی که میان دو لابه مدینه است زیاد گفت دو لابه مدینه چه چیز است
گفتم آنچیزیست که احاطه کرده است باو حره یعنی سنگهای سیاه پس گفت
زیاد که از درختان چه چیز را حرام کرده گفتم از ظل عایر تا ظل وعیر
یعنی مابین آن موضعی که هر یک از این دو جبل سایه میاندازند بر آن

ونیز

و نیز مرویست که کسی از آنحضرت سؤال کرد که چه چیز است لابتین مدینه
فرمود که مابین صورین تا ثنیه لابتین است و صورین موضعی است
نزدیک مدینه و ثنیه عقبه ایست یا جبلی است قریب بمدینه و نیز از
ابی بصیر مرویست که آنحضرت فرمود که حد آنچیزی که حرام کرده است رسول
خدا از مدینه از ذباب است تا واقم و عریض و نقب از جانب مکه و از
معویة بن عمار مرویست که گفت شنیدم از حضرت امام جعفر صادق ع
که میفرمود مابین دو سنگستان مدینه یعنی عَیر تا وعیره حرم است پس
من عرض کردم که آیا طایر مدینه مثل طایر مکه میباشد یعنی صیدش
حرام است فرمود نه صید مدینه خورده میشود بخلاف صید مکه ولکن
درختانش قطع کرده نمیشود و نیز از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست
که فرمود که حرام است صید مدینه آنچه مابین حرتین یعنی دو سنگستان
سیاه صید میشود **باب** در بیان معنی تفث حدیث کرده مارا محمد بن
حسن از محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر ع در تفسیر قول خدای عز و جل
ثم لیقضوا تفثهم که فرمود مراد از تفث گرفتن شارب و چیدن ناخن است
و از ابن سنان مرویست که بحضرت امام جعفر صادق ع گفتم که مراد از تفث
در ثم لیقضوا تفثهم چیست فرمود مراد حلق است یعنی تراشیدن سر

و زایل کردن آنچه در پوست انسان است مثل موی و امثال آن و چرک آن
از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که فرمود مراد از تفث بوی
خوش است پس هر گاه شخص مناسک حج را بجای آورد حلال میشود برای
او استعمال بوی خوش و از ابو بصیر مرویست که گفت که حضرت امام رضا ع
فرمود که تفث عبارتست از کندن ناخنها و زایل گردانیدن چرک از بدن
و دور گردانیدن احرام از خود و نیز از ابو بصیر مرویست که گفت سؤال
کردم از حضرت امام جعفر صادق ع از معنی تفث فرمود مراد از تفث آن
چیزیست که صادر میشود از شخص در حال احرام پس چون داخل مکه شود
و طواف میکند تکلم میکند بکلام نیکو پس بدرستی که آنچه مذکور شد کفاره
آن عملی است که صادر شده است از او و نیز از زهیر بن حنظله مرویست که گفت
سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق ع از معنی تفث فرمود تفث عبارتست
از شانه کردن سر و نیز از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که فرمود تفث
عبارتست از شانه کردن موی سر و متفرق گردانیدن آن و نیز فرمود که آن
جمله تفث اینست که تکلم کنی در احرام بکلام قبیح پس چون داخل مکه شوی
و طواف کنی و سخن نیکو گوئی این عمل کفاره آن کلام قبیح است که گفتی
و از آنحضرت مرویست که فرمود چون داخل مکه شوی یک درهم خرما بخر

بتصدق کنی

بتصدق کن بجهة آنچه صادر شده است از تو در احرام عمره و چون از
حج فارغ شوی نیز یک درهم خرما بخر و تصدق کن و همچنین هر گاه داخل
مدینه شوی نیز آن عمل بکن و از ذریح محاربی مرویست که گفت بحضرت
امام جعفر صادق ع گفتم که خدای عز و جل امر کرده است مرا در قرآن بامری
پس من دوست میدارم که بدانم آنرا و مراد خداوند خود را بفهمم تا عمل کنم
بآنچه مامور فرموده است مرا بآن پس آنحضرت فرمود که چه چیز است آن
امر عرض کردم که فرموده است ثم لیقضوا تفثهم ولیوفوا نذورهم مراد از
تفث چه چیز است فرمود مراد از تفث ملاقات کردن امام است و مراد
از وفا بنذر بجای آوردن مناسک حج است از عبد الله بن سنان
مرویست که گفت خدمت حضرت امام جعفر صادق ع عرض کردم که معنی
تفث چیست فرمود مراد چیدن ناخن و کندن شارب است پس عرض
کردم که یا ابن رسول الله ذریح محاربی نقل میکند که شما فرموده اید
که مراد لقاء امام است فرمود ذریح راست میگوید و تو هم راست میگوئی
بدرستی که از برای قرآن ظاهری است و باطنی و کیست که تواند متحمل شود
آنچه را ذریح متحمل میشود **باب** در بیان معنی جهد البلاء یعنی غایت
بلا و نهایت آزمایش حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله از اسمعیل بن زیاد

سکونی از جعفر بن محمد از پدرش از پدرانش که گفت که رسول خدا ص فرمود
که جهد البلاء آنست که بایستد شخص پس زده شود گردنش و او صبر کند
اسیر ها دام که در بند دشمن است و صبر میکند و هم چنین مردی که میبیند
مردی را بالای شکم زنش و صبر میکند و اینها از اینها داخل جهد البلاء
یعنی نهایت امتحان و آزمایش میباشد **باب** در بیان معنی خدعه
و خدعه کردن خدای عز و جل حدیث کرد ما را محمد بن حسن از جعفر بن محمد
از پدرانش علیهم السلام که گفت که کسی از رسول خدا ص سؤال کرد که فردای
قیامت نجات و خلاص از عذاب در چه چیز است فرمود که نجات در این
است که خدعه و حیله با خدا نکنید تا آنکه او نیز با شما خدعه کند پس بدرستی
که کسی که با خدای تعالی مکر و خدعه میکند خدای تعالی نیز با او خدعه میکند
و سلب میکند از او ایمان را و هرگاه فهم داشته باشند و فکر کنند در حقیقت
با نفس خود خدعه میکنند پس کسی عرض کرد که یا رسول الله خدعه کردن با خدا
چگونه میباشد فرمود عمل میکند شخص بانچه خدای عز و جل امر کرده است او را
بآن و لکن اراده میکند بآن عمل غیر خدا را یعنی مقصودش خدا و رضای خدا
و اطاعت خدا نیست بلکه مقصودش غرض دنیا است پس بپرهیزید از ریا
پس بدرستیکه ریا شرک بخداست و بدرستی که شخص مرائی خوانده می شود

روز قیامت بچهار اسم یا کافر یا فاجر یا غادر یا خاسر حبط شد عملت و باطل
شد اجرت و نیست امروز نصیبی و بهره برای تو پس طلب کن مزد خود را
از آن کسی که برای او کار کردی **باب** در بیان معنی های بد حدیث کرد
ما را پدرم رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود که در آن اوقات
که عیسی بن مریم سیاحت میکرد روزی در اثناء سیاحت بقریه رسید
پس دید که جمیع اهل آن قریه مرده اند و در میان راه و خانهای خود
افتاده اند پس با اصحاب خود گفت که این جماعت البته بسبب غضب الهی
مرده اند و عذابی بر ایشان نازل شده است که ایشان را هلاک کرده
و الا بایست که دفن شده باشند و کسی ایشان را دفن کرده باشد پس
اصحاب عیسی گفتند که یا نبی الله کاش ظاهر میشد برما و میدانستیم
که باعث هلاک این جماعت چیست پس گفته شد بعیسی که یا روح الله
ندا کن ایشان را پس عیسی گفت یا اهل القریه یعنی ای اهل این قریه پس
یکی از آن مرده ها گفت لبیک یا روح الله پس عیسی گفت چه حال دارید
و قصه شما چه چیز است گفتند که ما صبح کردیم در صحت و عافیت و شام
کردیم در هاویه پس عیسی گفت که هاویه چه چیز است آن شخص گفت که
دریاهای آتشی است که در آن دریاها کوههای آتشی است عیسی گفت که چه

کردید و چه چنین شما را بر این کار برد گفت که حب دنیا و عبادت طاغوت
ما را بهاویه برد عیسی گفت که چگونه دنیا را دوست میداشتید در جواب
گفت هم چنانکه طفل مادر خود را دوست میدارد و او را میخواهد هر گاه
بسوی او رود و او را بردارد فرحناک و شاد میشود و هر گاه از نزد
او برخیزد و برود غمناک میگردد دوستی ما دنیا را باین نحو بود
عیسی گفت که چگونه عبادت میکردید طاغوت را گفت که هر گاه امر می
کردند ما را اطاعت میکردیم ایشان را عیسی گفت که چرا در میان این
جماعت تو جواب دادی مرا چرا دیگری جواب نداد گفت بجهة اینکه
این جماعت لجامهای آتش در دهانشان بود و ملائکه غلاظ و شداد
برایشان موکل بودند که نمیتوانستند ترا جواب گویند و من در میان
ایشان بودم اما از ایشان نبودم ولکن چون عذاب برایشان نازل
شد و با ایشان رسید بمن نیز رسید و من بر یک کنار جهنم معلق می
باشم و میترسم که انداخته شوم در آتش پس عیسی با صحاب خود گفت که
خوابیدن بر مزابلها و خوردن نان جو بهتر است برای شخص با سلامت
بودن دین او **باب** در بیان معنی مغبون حدیث کرده ما را پدرم رحمه الله
از محمد بن سلیمان دیلمی از پدرش که گفت که حضرت امام جعفر صادق ع

فرمود

فرمود که ترک مکن برخواستن در شب را پس بدرستی که مغبون کسی است
که در شب برنخیزد و بخوابد تا صبح و نیز از آنحضرت مرویست که فرمود
مغبون کسی است که مغبون شود در ساعتی که بعد از ساعت دیگر است
یعنی در هر ساعتی که شخص مشغول است بغیر آنچه او را تکلیف کرده اند
بان مغبون است و همچنین آن ساعت گذشت دیگر بر نمی گردد و تلافی آن
ندارد و نیز از آنحضرت مرویست که فرمود هر کسی که دو روز
او مساوی است پس او مغبون است و کسی که بهتر باشد آخر دو روز
او بهتر از آن دو روز پس او مغبوط است یعنی رشک برده شده است
و کسی که آخر دو روز او بدتر از آن دو روز است پس او ملعون است
و کسی که ترقی و زیادتی در نفس خود نه بیند پس او مایل بنقصان است
و تنزل است پس مرگ برای او بهتر است از حیات **باب** در بیان
معنی کفات حدیث کرده ما را سعد بن عبد الله از حماد بن عیسی از
حضرت امام جعفر صادق ع که آنحضرت وقتی نظر بسوی مقابر
و قبرهای مسلمانان انداخت و فرمود ای حماد اینها کفات مرده
کانند یعنی مواضعی اند که مردگان را در اینها جمع کرده اند و ضم کرده اند
ایشان را با اینها و نگاه بسوی خانها کرد و فرمود که اینها کفات زندگانند

یعنی مواضعی اند که زندگان در انها مجتمع اند یعنی ضم کرده اند ایشانرا
با انها بعد از ان این ایه را تلاوت فرمود که الم نجعل الارض کفاتا احیاء
و امواتا **باب** در بیان معنی ان چیزی که سزاوار است در اولش
و سزاوار است در اخرش خوف حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله از حفص بن
غیاث نخعی که گفت شنیدم از موسی بن جعفر ع بر سر قبری که میفرمود
بدرستی که چیزی که این اخرش است هر اینه سزاوار است که در اولش
شخص زهد ورزد و بدرستی که چیزی که این اولش است هر اینه
سزاوار است که شخص بترسد از اخرش یعنی دنیائی که اخرش مرگ است
شخص عاقل باید در اول اخرش را ملاحظه کند و از این اعراض نماید
و اخرتی که اول مرحله ان رفتن بقبر و زیر خاک خابیدن است باید شخص
از اخرش کمال خوف و ترس داشته باشد **باب** در بیان معنی
قاصمات الظهر حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله از سعد اسکافی از
جعفر بن محمد ع که گفت سه چیز است که هر یک پشت را میشکند اول
مردی که عمل خود را بسیار میشمارد دوم کسی که از گناهان خود
بالمره فراموش کرده است سیم کسی که صاحب عجب است و رای خود را
صحیح و متین میداند **باب** در بیان معنی بوار الایم حدیث کرد ما را

محمد بن موسی

محمد بن موسی بن متوکل از عبد الملک بن عبد الله قمی که کسی از حضرت
امام جعفر صادق ع سوال کرد که ایا راست است که علی بن ابی طالب استعاذه
میکرد و پناه میبرد بخدا از بوار الایم یعنی کسادی بازار زن کوبه المنتظر
بی شوهر که کسی میل نداشته باشد بزن کردن او فرمود بلی راست است
اما معنی بوار الایم ان نیست که تو فهمیده بلکه مراد از ایم عاهات است
و انحضرت پناه میبرد بخدا از عاهات و لکن عامه بوار الایم میگویند
باب در بیان خصلتهائی که جامع جمیع خیرات اند و کسی که
ان خصلتها را دارد سایر خوبیها را نیز دارد حدیث کرد ما را پدرم
رحمه الله از ابی حمزه از حضرت امام جعفر صادق ع که گفت که حضرت
امیر المؤمنین فرمود که جمع شده است جمیع خیرات و خوبیها در سه
خصلت نظر کردن و ساکت بودن و تکلم کردن پس هر نظری که
نیست در او عبرت گرفتن پس ان نظر نظر نیست بلکه سهو و غفلت است
و هر سکوتی که در ان تفکر و تدبر نیست ان نیز غفلت است و هر کلامی
که نیست در او ذکر خدای عز و جل ان کلام لغو و باطل است پس
خوشا حال کسی که نظر او عبرت است و سکوتش تفکر و اندیشه و
کلامش ذکر است و میگرید بر گناهان خود و ایمن اند مردم از شرش

باب در بیان معنی نبر حدیث کرد ما را محمد بن حسن از سعد بن
عبدالله از جعفر بن محمد از پدرش از پدرانش علیهم السلام که گفت که رسول
خدا فرمود که ان الله لیبغض المؤمن الذی لا نبر له یعنی خدای تبارک و
تعالی دشمن میدارد مؤمنی را که نیست برای او نبر و فرمود که مراد
از لا نبر له این است که نهی نمیکند مردم را از منکرات و بدیها مصنف
کتاب میگوید که بخط برقی دیدم که نوشته بود که نبر عبارت است
از عقل بنا بر این معنی چنین است که خدا دشمن میدارد مؤمنی را که
عقل ندارد و بعضی گفته‌اند که معنی چنین است که خدا دشمن میدارد
مؤمن ضعیفی را که نیست نبر برای او یعنی باک ندارد از اخراج ریح
هر جا که باشد و معنی اول صحیح تر است باب در بیان معنی نبر
حدیث کرد ما را محمد از عمر بن جمیع از جعفر بن محمد از پدرش از پدرانش
علیهم السلام که گفت که رسول خدا فرمود تعلموا القرآن بعربیته
وایاکم والنبر فیه یعنی یاد گیرید قرآن را موافق عربیت و با رعایت
مقتضای قواعد عربیت و بپرهیزید از نبر در او و حضرت صادق ع
فرمود که نبر یعنی همزه است و همزه یاد کردن همزه است مگر آنکه
همزه اصلی باشد مثل نبهادت و امثال آن که در آن صورت زیادتی

همزه واجب است

همزه واجب است باب در بیان معنی حقیقة سعادت و شقاوت حدیث
کرد ما را محمد بن حسن از وهب بن وهب قرشی از جعفر بن محمد از پدرش
علیهما السلام که بدرستی که علی بن ابی طالب ع فرمود که حقیقة سعادت این است
که ختم شود عمل مرد بسعادت و بدرستی که حقیقة شقاوت این است که
ختم شود عمل مرد بشقاوت باب در بیان معنی اقیعس حدیث کرد
ما را حسن بن ابراهیم از براء بن عازب که گفت روزی ابو سفیان
نزد حضرت رسول ص بیامد و معاویه پسرش نیز دنبالش بود پس حضرت
رسول ص فرمود که پروردگارا لعنت کن تابع و متبوع را پروردگارا
بر تو باد به اقیعس پس من از پدرم پرسیدم که اقیعس کیست گفت
معاویه است مصنف کتاب میگوید که اقیعس مصغر اقعس است
و اقعس بخیده کردن را گویند و قعاس پیچیدگی است که بگیرد در گردن
مرد بحدی که گویا میشکند گردن را و میل میدهد آن را بجانب پشت سر
و اقعس مرد عزیز منیع را گویند که با مانع است از اینکه دیگری به پایه
در رتبه او برسد و تقاعس قوی کردن شدید الظهر را گویند هر چه
باشد و قعوس شیخ کبیر را نامند و قعس نقیض حدب است یعنی کسی
که سینه اش بیرون آمده باشد و پشتش تو رفته است و جمعش قعساء است

ونعس است وقعسا موهر چیز را گویند که سینه ودم خود را بلند کرده ایستاده
وتقاعس فلان یعنی اهمال کرد وآنچه مامور بود بان بعمل نیاورد
وتقاعس قبیله ایست از تمیم **باب** دربیان معنی قول حضرت امام جعفر
صادق ع که فرمود انا وآل ابی سفیان اهل بیت تعادینا فی الله عز وجل
حدیث کرد ما را احمد بن حسن بن احمد بن ولید از حضرت امام جعفر
صادق ع که فرمود انا وآل ابی سفیان اهل بیتین تعادینا فی الله
عز وجل قلنا صدق الله وقالوا کذب الله قاتل ابو سفیان رسول
الله وقاتل معاویه علی بن ابی طالب وقاتل یزید بن معاویه الحسین بن
علی والسفیانی یقاتل القائم یعنی بدرستی که ما وآل ابی سفیان اهل
دو خانواده میباشیم که با یکدیگر دشمنی کردیم در خدا ما گفتیم که خدا
راست گفته است وایشان گفتند که خدا دروغ گفته است ابو سفیان
در این خصوص با رسول خدا ص مقاتله کرد ومعاویه علیه اللعنه با علی بن
ابی طالب ع مقاتله کرد ویزید پسرش با حسین بن علی مقاتله کرد و
سفیانی با قائم مقاتله خواهد کرد **باب** دربیان استعانت ویاری
جستن رسول خدا ص از معاویه در نوشتن وحی حدیث کرد ما را محمد بن
موسی بن متوکل از ابی حمزه ثمالی که گفت شنیدم از حضرت امام محمد باقر

که اشاره کرد

که اشاره کرد رسول خدا ص بسوی معاویه در حالتی که پیش روی آنحضرت
نشسته بود ووحی مینوشت وفرمود که هر کس بیابد این را روزی امیر
وصاحب حکم پس باید بشمشیر کمرش را دو نیم کند وشکمش را بشکافد پس
بلند مردی که این سخن را از رسول خدا ص شنیده بود روزی در
شام معاویه را دید که بالای منبر نشسته وخطبه میخواند پس شمشیر خود را
کشید در رفت بسوی او پس مردم برخاستند ومیان او ومعاویه حایل
شدند ونگذاردند که برسد بمعاویه وگفتند ای بنده خدا ترا چه میشود
این چه حرکت است آن مرد گفت که از رسول خدا ص شنیدم که فرمود هر کس
بیابد این مرد را روزی امیر پس البته باید بشمشیر شکمش را بدرد مردم
باو گفتند که آیا میدانی که کی او را امیر کرده است گفتند امیر المؤمنین
عمر او را امیر کرده است پس آن مرد گفت هرگاه عمر او را امیر کرده است پس
سمعا وطاعة میشنوم واطاعت میکنم مصنف این کتاب میگوید
که مشتبه شد بر مردم امر معاویه ومشکل بر ایشان که بگویند معاویه کاتب
وحی بود وصاحب این مرتبه قابلیت امارت مسلمانان دارد وحال
آنکه این منصب باعث فضیلت شخص نمیشود بجهة اینکه رسول خدا
عبدالله بن ابی سرح را در این شغل با او ضم فرموده بود وهر دو وحی

می‌نوشت و حال آنکه عبدالله مکرر در هنگام نوشتن وحی میگفت سانزل
مثل ما انزل الله یعنی زود باشد که من نیز بگویم مثل آنچه خدا گفته است
و مکرر اتفاق میافتاد که رسول خدا میفرمود که بنویس والله غفور
رحیم او می‌نوشت که والله عزیز حکیم میفرمود بنویس والله عزیز حکیم
او می‌نوشت والله غفور رحیم پس رسول خدا میفرمود هو واحد
هو واحد یعنی آن یکیست پس عبدالله میگفت که محمد نمیداند
چه میگوید او چیزی میگوید و من غیر آنچه او میگوید مینویسم پس من
میگوید که هو واحد هو واحد هرگاه جایز است آنچه من مینویسم پس
من میگویم آنچه خدا گفته است پس نازل شد درباره او آیه و من قال سانزل
مثل ما انزل الله پس فرار کرد و پیغمبر را هجو کرد پس حضرت رسول فرمود
که هرکس بیابد عبدالله بن سعد بن ابی سرح را اگرچه به پرده های حرم
چسبیده باشد البته باید او را بکشد و اینکه رسول خدا میفرمود هو واحد
هو واحد بجهة این بود که آنچه عبدالله میخواست که بنویسد نوشته
نمیشد بلکه همانرا که رسول خدا املا میفرمود نوشته میشد پس باین
جهت رسول خدا میفرمود که هو واحد یعنی خواه تو تغییر دهی خواه تغییر ندهی
آنچه تو میخواهی که بنویسی نوشته نمیشود بلکه آنچه من املا میکنم نوشته

میشود و جبرئیل اصلاح میکند آنرا و از اینجا معلوم میشود و چرا اینکه
رسول خدا معاویه و عبدالله را کاتب و نویسندهٔ وحی نمود و حال آنکه
هر دو کافر و دشمن خدا و رسول خدا بودند و بیان آن اینست که
مشرکین میگفتند که محمد گمان میکند که این قرآن از خویش است
و در هر حادثه و قضیه که آیه میاورد گمان میکند که آن آیه از جانب
خدا برو نازل شده است و کسی دیگر با او در آن آیه شریک نمیباشد
و کسی که در حادثه کلامی بگوید هرگاه مدتی از آن حادثه بگذرد
و دیگری از او اعادهٔ آن کلام را مطالبه نماید غالب اینست و عادت
بر این جاری گردیده که تغییر میدهد آن کلام اول را بحسب لفظ و معنی هر دو
یا بحسب لفظ تنها نه معنی پس رسول خدا امر فرمود که دو نفر که دشمن
خدا و رسول بودند و در باطن کافر بودند و نزد مشرکین عادل و راست
گو بودند وحی را بنویسند تا آنکه کفار و مشرکین بدانند که کلام آن
در دفعه دوم همان کلامیست که در دفعهٔ اول فرموده و اصلاً و قطعاً
تغییر و تبدیلی در او راه نیافته پس در اتمام حجت ابلغ و اتم باشد و
هرگاه چنانچه نوشتن وحی را بر مؤمن مانند سلمان و ابوذر محول
مینمود گاه بود که دشمنان او بتوهم نمودند ازو که این کلام ثانی را

ازاوست و بعینه همان کلام اول است بدون کم و زیاد اینست وجه اینکه رسول خدا معاویه و امثال او را کاتب وحی فرمود **باب** در بیان معنی تخضیر حدیث کرد مارا محمد بن حسن بن احمد بن ولید از یحیی بن عباس از حضرت امام جعفر صادق ع که گفت شنیدم از آنحضرت که فرمود که مردی از انصار مرد پس رسول خدا ص نزد او حاضر شد و فرمود خضروه فما اقل المخضرین یوم القیمه یعنی تخضیر کنید او را پس چه بسیار کم اند مخضرین روز قیامت پس من گفتم یا بن رسول الله تخضیر چه چیز است فرمود تخضیر اینست که چوب تری که بقدر یک ذرع باشد یکی را بگذارند آن را نزد ترقوه میت یعنی استخوان میان سینه و دوش میت که آن را چنبر گردن میگویند و به پهلوی آن با جامه میت مصنف کتاب میگوید که حدیث این طور وارد شده است ولکن انچه حال واجب است که عمل کنند این است که گذاشته شود برای میت دو جریده سبز از درخت خرما که طول هر یک بقدر استخوان ذراع باشد یکی را نزد ترقوه گذارند بحویکه ملاصق بدن باشد یعنی زیر پیراهن و دیگری را نزد وَرِک میت یعنی سرون میت میان پیراهن و ازار و هرگاه قادر نباشد شخص بر چوب خرما غیر خرما نیز جایز است لکن باید تر باشد **باب** در بیان معنی قول

صبح ع ان اخر مجر بصنوة العامل هو الاساس حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله از احمد بن سهل ازدی عابد که گفت شنیدم از ابو فروه انصاری و او از جمله سیاحت کنندگان بود با آنکه روزه بود و بیشتر اوقات در مسجد بود که میگفت که عیسی بن مریم بحواریین گفت ای گروه حواریین حق میگویم بدرستی که مردم میگویند که بنا و عمارت به اساس و پی بر پا میباشد و من چنین نمیگویم حواریین گفتند یا روح الله تو چه میگوئی گفت من چنین میگویم بدرستی که آخر سنگی که شخص عامل میگذارد آن اساس است و ابو فروه گفت که مراد صبح از این کلام خاتمه امور است یعنی هرگاه خاتمه امور شخص خوب باشد خوب است و الا هر عملی که کرده است بی مصرف است و فایده برای او ندارد **باب** در تفسیر آمین حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله از حسین بن هارون از دیگران از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود که معنی آمین اینست که پروردگارا بکن یعنی دعای مرا مستجاب گردان و در حدیث دیگر مرویست که آمین نامیست از نامهای خدا **باب** در بیان معنی قول خدای عز و جل فاجتنبوا الرجس من الاوثان و بیان معنی قول الزور و هو الحدیث حدیث کرد مارا مظفر بن جعفر بن مظفر

علوی از عبد الاعلی که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق ع
از قول خدای عز و جل فاجتنبوا الرجس من الاوثان واجتنبوا قول
الزور که فرمود رجس شطرنج است و قول زور غنا است پس عرض
کردم که یا ابن رسول الله مراد از لهو الحدیث چه چیز است فرمود غنا
از آنجمله است و نیز از آن حضرت مرویست که از جمله قول زور این است
که با آن کسی که غنا میکند بگوید که احسنت یعنی چه خوب خواندی آفرین
مرحبا

باب در بیان معنی حنیفیه حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله
از زراره که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر ع از حنفاء لله
غیر مشرکین به و پرسیدم که معنی حنیفیه چه چیز است فرمود مراد از
حنیفیه فطرت است که خدا مردم را بر آن آفریده چنانچه فرموده است
فطرت الله التی فطر الناس علیها و لئن سألتهم من خلق السموات
والارض لیقولن الله یعنی اقرار بوجود صانع و قول بوحدانیت و یکا
نگی و تعالی شانه فطری خلایق است و خدا مردم را بر آن مفطور کرده است
چنانچه اگر سؤال کنی و بپرسی از ایشان که کی خلق کرده است آسمانها
و زمین را هر آینه خواهند گفت که الله تعالی خلق کرده است آنها را

باب در بیان معنی برداشتن حضرت رسول ص حضرت امیر المؤمنین را

برای

برای شکستن بتها و عاجز بودن امیر المؤمنین از برداشتن آنحضرت
حدیث کرد ما را احمد بن یحیی مکتب از محمد بن حرب هلالی حاکم مدینه
که گفت سؤال کردم از جعفر بن محمد ع و گفتم یا ابن رسول الله در دل خود
مسئله دارم و میخواهم از تو سؤال کنم پس فرمود که اگر میخواهی من خبر
دهم ترا از آنچه میخواهی بپرسی پیش از آنکه بپرسی و اگر میخواهی خود
بگو پس من عرض کردم که یا ابن رسول الله به چه چیز میدانی آنچه در دل
من است فرمود بواسطه فراست و علامت و آثار آیا نشنیده که خدای عز و جل
میفرماید ان فی ذلک لآیات للمتوسمین و حضرت رسول ص فرموده است
که اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله یعنی بپرهیزید از فراست
مؤمن پس بدرستی که او نظر میکند بنور خدای عز و جل پس من عرض کردم
که یا ابن رسول الله تو اول خبر ده مرا که چه چیز میخواهم بپرسم فرمود که
میخواهی سؤال کنی از من که چرا علی بن ابی طالب طاقت نیاورد و نتوانست
که رسول خدا را بردارد وقتی که بتها را از بام کعبه بزیر بیاندازد با
وجود آن قوت و زوری که داشت چنانچه در قلعه خیبر را کند و چهل ذرع
پشت سر خود افکند و حال آنکه چهل مرد پر زور از حرکت دادن آن عاجز
شدند و رسول خدا ص سوار ناقه میشدند و سوار اسب و قاطر و خر میشدند

در شب معراج سوار براق شد و فرش تا عرش را قطع کرد و هر یک از
آنها در قوت و توانائی بمراتب کمتر از آنحضرت بودند محمد بن حرب
گفت که پس من عرض کردم که بخدا سوگند یا ابن رسول الله همین را می
خواستم به پرسم پس آنحضرت فرمود که ای محمد شرافت و رفعت و علو مرتبه
علی بن ابی طالب همه بواسطه رسول خدا بود و بواسطه رسول خدا آتش
شرک را خاموش گردانید و جمیع معبودات باطل را بشکست و نابود گردانید
و هرگاه چنانچه رسول خدا بلند میکردانید او را برای اینکه بتها را
از بام خانه کعبه پائین اندازد و حضرت امیرالمؤمنین رسول خدا را
برای آن کار بلند میکردانید پس در آنوقت ارتفاع شأن رسول خدا بعلی
و مرتبه او بواسطه علی بن ابی طالب بود و بواسطه علی بن ابی طالب بتها را
از بام کعبه بزیر انداخته بود و در این صورت علی بن ابی طالب افضل بود
از رسول آیا نمی بینی که علی بن ابی طالب فرمود که چون برپشت حضرت بلند
شدم مشرف شدم و بلند گردیدم بحدی که اگر میخواستم که دست خود را برسانم
باسمان میتوانستم آیا نمیدانی که چراغ است که مردم در تاریکی با او راه را می
جویند آیا نمیدانی که فرع از اصل منبعث میگردد و شاخ درخت از ریشه
حاصل میشود و علی بن ابی طالب فرمود که من نسبت با محمد مثل صنوبر

میباشم

میباشم که از صنوبر حاصل شده باشد و مانند فرعی میباشم که از ریشه
منبعث گردیده باشد آیا نمیدانی ای محمد که محمد و علی نوری بودند پیش روی
خدای عز و جل پیش از آنکه خلق کند خلایق را بدو هزار سال و بدرستی که
ملائکه چون آن نور را دیدند دیدند که برای آن نور اصلی میباشد که منبعث
گردیده است از آن اصل شعاعهای روشن درخشنده پس گفتند ای پروردگار
ما و آقای ما چه چیز است این نور پس وحی کرد خدای عز و جل بسوی ملائکه
که این نور نوریست از نور من اصلش نبوت و پیغمبریست و فرعش
امامت و پیشوائی خلق است اما نبوت پس از برای محمد است که بنده
من و فرستاده من است بسوی خلق و اما امامت پس از برای علی است
که حجت من و وصی من است و اگر چنانچه این دو نفر نبودند و غرض
از آفرینش ایشان نبودند هرگز نمی آفریدم خلق را آیا نمیدانی ای محمد
که رسول خدا در روز غدیر خم بازوی علی را گرفت و چنان او را بلند
گردانید که تمام مردمان سفیدی زیر بغلش را دیدند پس گردانید
او را مولا و امام و آقا و پیشوای مسلمانان آیا نشنیده ای محمد که رسول
خدا برداشت حسن و حسین را روز حظیره بنی النجار و بر دوش
مبارک خود نشانید چون بعضی از اصحاب گفتند که یا رسول الله یکی از این

دو مرا بما ده که بپا بر دارم رسول خدا فرمود دو راکب خوب و دو بار نیکو
میباشند و پدر ایشان بهتر است از ایشان و در حدیث دیگر وارد شده است
که رسول خدا امام حسن را برداشت و جبرئیل امام حسین را برداشت
و چون یکی از اصحاب استدعا کرد که یا رسول الله یکی از اینها را بما ده که بر
داریم رسول خدا فرمود که دو راکب یعنی دو سواره خوب میباشند
و من و جبرئیل نیز دو مرکوب خوب میباشیم و بدرستی که روزی رسول
خدا در مسجد با اصحاب خود نماز کزارد پس طول داد یک سجده از سجدهها
چون سلام داد یکی از اصحاب گفت یا رسول الله بسیار طول دادی این
سجده را فرمود آری بدرستی که فرزندم حسن بالای من سوار بود
نخواستم که تعجیل کنم تا آنکه خود پائین آید و دلش بشکند و شکی نیست
که غرض حضرت رسول از این حرکت اعلام نمودن مردم بود بر رفعت
و شرافت و علو مرتبهٔ فرزندانش پس پیغمبر رسول بود و نبی بود و امام بود
و علی بن ابی طالب امام بود رسول نبود و نبی هم نبود پس طاقت برداشتن
بارهای سنگین نبوت نداشت محمد بن حرب گفت که پس گفتم زیاده فرما
یا ابن رسول الله فرمود بدرستی که تو اهل و سزاواری برای زیاده کردن
بدرستی که رسول خدا علی بن ابی طالب را برداشت و بر پشت مبارک خود

سوار کرد

سوار کرد برای اینکه بدانند که او پدر فرزندانش است و امام و پیشوای
امامانیست که از صلب او میباشند هم چنانکه در نماز ردای مبارکش را
بعلی داد و بر دوش او گرفت برای اینکه اعلام فرماید اصحاب خود را که خصلت
سائل مبتل الشخص بتر سائل محمد گفت باز گفتم زیاده کن یا ابن رسول الله
فرمود که علی را بر دوش خود سوار کرد برای اینکه قوم خود را خبردار کند
که علی است که سبک میکند پشت او را از بار قرض و وفا میکند
بوعدهائی که آنحضرت بهر کس داده است و اداء دین حضرت رسول
و وفا نمودن بوعدههای او لا محاله بعد از وفات آنحضرت میباشد
نه در حیات او محمد گفت که باز عرض کردم که زیاده کن یا ابن رسول الله
فرمود که رسول خدا علی را برداشت برای اینکه مردم بدانند که رسول
خدا علی را برداشت و بر نداشت او را مگر بجهة اینکه او معصوم بود
و مرتکب گناه نشده بود و ثقل زیرا که پیغمبر گناهکار را برنمیداشت
پس جمیع افعال آنحضرت نزد مردم عین حکمت و محض مصلحت است
و بتحقیق که رسول خدا بعلی بن ابی طالب ع فرمود که یا علی بدرستی که خدای
عز و جل جمیع گناهان شیعیان ترا بار من کرد بعد از آن آمرزید ایشان را
و از گناهانشان در گذشت چنانچه میفرماید لیغفر لک الله ما تقدم من

ذنبك وما تأخر یعنی برای اینکه بیامرزد خدای عزوجل گناهان گذشته
و آینده ترا و چون خدای عزوجل نازل فرمود بر پیغمبرش این آیه را که
یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید
بخدا و رسول بر شما باد بمحافظت کردن نفسهای خودتان باید ضرر
نرسانند بشما و گول نزنند شما را کسی که گمراه شده است بعد از آنکه شما هدایت
یافتید و بدین اسلام مشرف شدید اطاعت کنید و فرمان برداری
نمائید علی را پس بدرستی که علی پاک است از گناه و معصوم است
هرگز گمراه نمیشود و شقی نمیشود بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود
که قل اطیعوا الله و اطیعوا الرسول فان تولوا فانما علیه ما حمل و علیکم
ما حملتم و ان تطیعوه تهتدوا و ما علی الرسول الا البلاغ المبین
یعنی بگو ای محمد به مردمان که اطاعت کنید و فرمان برداری نمائید
خدا و رسول را پس اگر اعراض کنید و اطاعت نکنید پس نیست جز این
نیست که بر محمد است بعمل آوردن آنچه مامور است بآن و آن تبلیغ رسالت
و بر شماست آنچه را که مکلف شده اید بآن و آن اطاعت و فرمان برداریست
و اگر اطاعت کنید او را مهتدی میشوید بسوی حق و نیست بر رسول
مگر تبلیغ رسالت و رسانیدن پیغام پادشاه بر رعیت و نیست بر رسول

چیزی

چیزی مگر تبلیغ رسالت و رسانیدن بمردم پیغامهای خدای عزوجل بیان
و آشکارا محمد بن حرب گفت که بعد از آن جعفر بن محمد فرمود که ای امیر
اگر چنانچه خبر دهم ترا بحکمتهائی که در ضمن برداشتن پیغمبر بود علی را
برای شکستن بتها و پائین انداختن آنها از بام کعبه و پیغمبر آنها را
اراده کرده بود هر آینه خواهی گفت که جعفر بن محمد مجنون و دیوانه است
همین قدر که شنیدی برای تو کافی است پس برخواستم من و رفتم بسوی
او و پیشانی مبارکش را بوسیدم و گفتم که خدا بهتر میداند که نبوت
و امامت خود را در کجا قرار دهد **باب** در بیان معنی قول سلیمان
که گفت رب اغفر لی وهب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی انک انت
الوهاب و معنی قول حضرت رسول که رحم الله اخی سلیمان ما کان
ابخله حدیث کرد ما را احمد بن یحیی مکتب از علی بن یقطین که گفت
بحضرت امام موسی کاظم ع گفتم که یا ابن رسول الله آیا جایز است و می
تواند شد که پیغمبر خدا بخیل باشد فرمود نه پس گفتم که پس قول سلیمان که
گفت رب اغفر لی وهب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی چه معنی دارد
پس آنحضرت فرمود ملک دو ملک است یک ملکی است که شخص بواسطه
غلبه و جور و ظلم و اختیار کردن مردم آنرا میگیرد و یک ملکی است

که از جانب خدا میباشد و بدون مرتبه مزبوره خدا بهر کس که میخواهد
عطا میفرماید مثل ملک و پادشاهی آل ابراهیم و ملک طالوت و ذی
القرنین پس سلیمان گفت رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی
یعنی پروردگارا عطا فرما ملک و پادشاهی را که سزاوار نیست برای
احدی بعد از من یعنی پادشاهی میخواهم که خود بمن عطا فرمائی نه
پادشاهی که مانند پادشاهی دیگران باشد که باید بجور و غلبه گرفت
پس خدای عز و جل مسخر گردانید برای او باد را که روان میشد هر جا که
سلیمان میخواست بامر او در حالتی که مطیع و منقاد او بود و در نهایت
تندی و نرمی میرفت بحیثیتی که اصلا ضررش بکسی و جائی نمیرسید
و زبان مرغان را باو آموخت و او را در زمین متمکن گردانید پس مردمی
که در آن زمان بودند یا آنکه بعد از آن آمدند دانستند و یقین کردند
که پادشاهی او اصلا شباهتی ندارد به پادشاهی دیگران که مردم ایشان را
اختیار کردند بپادشاهی یا آنکه بظلم و غلبه پادشاه شدند علی بن یقطین
گفت که پس گفتم یا بن رسول الله بنا برین پس قول حضرت رسول ص
که فرموده رحم الله اخی سلیمان ما کان ابخله که معنیش اینست که
رحم کند خدا برادرم سلیمان را که چه بسیار بخیل بوده است چه معنی دارد

فرمود

فرموده دو معنی دارد یکی آنکه چه بسیار بخیل بوده است در باب عرض
و ناموس خود و اینکه مردم بعد از او حرف بدی در بارهٔ او و عرض او
نگویند معنی دوم این است که چه بسیار بخیل بوده است سلیمان اگر
اراده کرده است آنچه بدی یعنی آن پادشاهی را که جهال و نادانان
فهمیده اند بعد از آن آنحضرت فرمود که بتحقیق که بخدا قسم که عطا کرده
شدیم ما آنچه سلیمان عطا کرده شد و آنچه عطا کرده نشد احدی از
عالمیان عطا کرده نشده است و نخواهد شد خدای عز و جل در قصه
سلیمان فرموده است که هذا عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب
یعنی این عطا و بخشش ما است بتو پس عطا کن و به بخش هر چه
خواهی و بهر که خواهی یا آنکه منع کن از هر کسی که خواهی بدون حساب
یعنی ضمان تصرف ملک و پادشاهی را ما بتو واگذاشتیم که بهر کس
خواهی بدهی و از هر که خواهی منع کنی و در قصه محمد ص فرموده است ما آتیکم
الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا یعنی آنچه رسول یا محمد ص بشما
عطا میکند و یا شما را بآن امر میکند پس بگیرید آنرا هر چه باشد و آنچه
منع نموده است شما را از آن پس منتهی شوید از آن و ترک نمائید آنرا

باب در بیان معنی قول بعضی که در وقت شدت مرض میگویند آه

حدیث کرد ما را ابو عبد الله حسین بن احمد علوی از ابی اسحق خفا علی
از پدرش که گفت داخل شدم در خدمت حضرت امام جعفر صادق ع
بر بعضی از دوستانش که مریض بود و آنحضرت او را عیادت فرمود دیدم
که آنمرد بسیار میگوید آه پس من با و گفتم که ای برادر پروردگار خود را
یاد کن و از او استغاثه کن پس آنحضرت فرمود که بدرستی که آه نامی است
از نامهای خدای عز و جل پس هر کس که میگوید آه استغاثه کرده است
بخدای تبارک و تعالی **باب** در بیان معانی قول حضرت فاطمه علیها السلام
بزنان مهاجرین و انصار در وقت بیماریش حدیث کرد ما را علی بن
محمد بن حسن که معروف بود با بن مغیرهٔ قزوینی از عیسی بن عبد الله
ابن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب ع که گفت حدیث کرد مرا پدرم از
پدرش از جدش از علی بن ابی طالب ع که گفت چون فاطمه دختر محمد ص
وفاتش رسید مرا طلبید پس گفت یا علی آیا وصیت مرا بجا می آوری گفتم
بلی ای فاطمه البته بجا می آورم پس وصیت کرد بمن و گفت که هرگاه من بمیرم
میخواهم شب دفن کنی مرا و اذن مده آن دو مرد را که گفتم بتو حضرت
امیر المؤمنین فرمود که چون مرض فاطمه شدت کرد زنان مهاجرین و
انصار نزد او جمع شدند پس گفتند که چگونه صبح کردی ای دختر رسول

خدا و دیشب چه حال داشتی و مرضت چگونه بود پس فاطمه گفت که اصبحت
والله عائفة لدنیاکم قالیة لرجالکم لفظتهم بعد ان عجمتهم و شنئتهم
بعد ان سبرتهم فقبحا لفلول الحد و خور القناة و خطل الرای و بئس ما
قدمت لهم انفسهم ان سخط الله علیهم و فی العذاب هم خالدون لا
جرم لقد قلدتهم ربقتها و شننت علیهم عارها فجدعا و عقرا و سحقا
للقوم الظالمین و یحهم انی زحزحوها عن رواسی الرسالة و قواعد
النبوة و مهبط الوحی الامین و الطبین بامر الدنیا و الدین الا ذلک
هو الخسران المبین و ما نقموا من ابی حسن نقموا و الله منه نکیر سیفه
و شدة وطئه و نکال وقعته و تنمره فی ذات الله عز و جل و الله لو
تکافوا عن زمام نبذه رسول الله الیه لاعتلقه و لسار بهم سیرا
سجحا لا یکلم خشاشه و لا یتعتع راکبه و لاوردهم منهلا نمیرا فضفاضا
تطفح ضفتاه و لاصدرهم بطانا قد تحیر بهم الری غیر متحل منه
بطائل الا بغمر الماء و ردعة شره الساغب و لفتحت علیهم برکات
من السماء و الارض و سیاخذهم الله بما کانوا یکسبون الا هلم
فاسمع و ما عشت اراک الدهر العجب و ان تعجب فقد اعجبک الحادث
الی ای اسناد استندوا و بای عروة تمسکوا استبدلوا الذنابی و الله

بالقوادم والنحر بالكاهل فنعما المعاطس قوم يحسبون انهم يحسنون
صنعا الا انهم هم المفسدون ولكن لا يشعرون افمن يهدي الى الحق
احق ان يتبع امن لا يهدي الا ان يهدى فما لكم كيف تحكمون اما لعمر
الهك لقد لقحت فنظرة ريث ما تنتج ثم احتلبوا طلاع القعب دما
عبيطا وزعافا ممقرا هنالك يخسر المبطلون ويعرف التالون غب
ما اسس الاولون ثم طيبوا عن انفسكم انفسا وطامنوا للفتنة جأشا
وابشروا بسيف صارم وهرج شامل واستبداد من الظالمين يدع
فيئكم زهيدا وزرعكم حصيدا فيا حسرتي لكم وانى بكم وقد عميت
عليكم انلزمكموها وانتم لها كارهون مصنف كتاب ميكويد كه سؤال
كردم از ابا احمد حسين بن عبد الله سعيد عسكري از معنى اين حديث
پس گفت واما قول آنحضرت صلوات الله عليها كه فرموده عايفين
يعني كارهه است ميكويند عفت الشيء اذا كرهته يعني مكروه وناخوش
داشتم اورا مشتق است از عياف يعني كراهت داشتن وقاليه يعني
مبغضات يعني دشمن دارنده ميكويند قليت فلانا اذا ابغضته
يعني دشمن داشتم اورا مشتق است از قلى بكسر قاف وقلاه بفتح قاف
يعني دشمن داشتن ولفظتهم لفظا يعني انداختن شيء است از دهان

لفظته يعني انداختم اورا از دهان وقول آنحضرت بعد ان عجمتهم ميكويند
عجمت الشيء يعني خاييدم اورا وعجم بمعني خاييدن است وعود معجوم يعني
چوبي كه دندان بر آن گذارده شده وخاييده شده براي امتحان ودانستن
سختي وسستي آن وشنئتهم يعني دشمن داشتم ايشان را وشنآن بمعني
دشمن است وقول حضرت سبرتهم يعني امتحان كردم ايشان را وقول
حضرت فقبحا لفلول الحد ميكويند سيف مفلول اذا انثلم حده يعني
شمشيري كه منثلم شده است وشكسته است دم آن وخور بفتح اول وثاني
بمعني ضعف است وخطل بفتح اول وثاني بمعني اضطراب است وقول
آنحضرت لقد قلدتهم ربقتها ربقه بكسر اول وسكون ثاني ريسماني
است كه در گردن گوسفند وغير آن ميكنند وجمع آن ربق است بكسر
اول وفتح ثاني وتقليد بمعني چيزي در گردن كردن است وشننت
عليهم عارها يعني صببت ميكويند شننت الماء اذا صببته يعني ريختم
آب را وجدع بمعني بريدن بيني وگوش ودست ولب است وعقر بمعني
مجروح گردانيدن است ميكويند عقره اي جرحه يعني مجروح گردانيد
اورا وسحق بضم اول وسكون ثاني بمعني بعد ودوري است وقول آن
حضرت زحزحوها زحزحه بمعني دور گردانيدن است ميكويند زحزحته

عن موضعها ای باعدنه عنها یعنی دور کردانید او را از مکانش و رواسی [سی]
اصول بمعنی ثابتها را کویند و همچنین است قواعد و ظنین بمعنی [امین]
است یعنی دانایان با زیرکان و قول آنحضرت و ما نقموا من ابی
حسن نقمهم بفتح اول و سکون ثانی بمعنی ناپسند داشتن و انکار کردن
و نکیر بمعنی انکار است و وطاه بمعنی پامال کردن است و وقعه بمعنی جنگ [را]
کویند و تنمر بمعنی غضب کردن و خود را شبیه بتمر ساختن است در غضب
و خشم و نکال بمعنی عقوبت است و قول آنحضرت لو تکافوا عن زمام
نبذه رسول الله الیه تکافوا یعنی نگاه دارند و باز کردانند و زمام
بکسر اول مهار شتر را کویند و ریسمانی که در چوب بینی شتر کنند آنرا
نیز مهار میکویند و اعتلقه یعنی کرفت او را بدست و سجح بضم اول
و ثانی رفتار نرم و هموار و کلم بمعنی مجروح کردن است و خشاش بکسر
اول چوبی است که در بینی شتر میکنند و منهل آبشخوار را کویند و میراب
صافی خوشکوار را کویند و صفتان کنار نهر را کویند و اصدار بمعنی
باز کردانیدن است و بطان جمع بطین است یعنی سیراب و قول آنحضرت
غیر متحل منه بطایل یعنی نمیکیرد از مال ایشان نه کم و نه بسیار و قول آنحضرت
الا نغمر الماء یعنی آشامیدن آب بغمر و غمر قدح کوچک را کویند و قول آنحضرت

وردعه شره الاغب یعنی باز کردانیدن شوران و شدت کرسنکی [نابا] و ذ
آن موضعی است از بال مرغ که واقع شده است پهلوی دمش و قوادم
بیش بال مرغ را کویند و معاطس جمع معطس است و معطس بمعنی آ[ست]
و فنطره بمعنی انتظروا مباشد یعنی انتظار بکشید و قعب کاسه چوبین [را]
کویند و طلاع پری چیزی جمع طلع بضم اول و ثانی و دم عبیط بمعنی
خون تازه است و زعاف سم را کویند و ممقر چیز تلخ را کویند و هرج بمعنی
نقل است و زهید چیز کم را کویند و معنی این فقرات اینست که و صبح [کردم]
بخدا قسم در حالتی که کاره میباشم مرد نیای شما را و کراهت دارم از آ[ن]
در حالتی که دشمن میدارم مردان شما را بیرون انداختم و طرح کردم
ایشان را از دهان بیش از انکه بجاوم ایشان را و دشمن داشتم ایشان را
بعد از انکه امتحان کردم و آزمایش نمودم ایشان را و رفتار و کردار [ایشا]نرا
مشاهده نمودم پس قبیح کردانند خدا مرشکستکی دمهای شمشیرشان را و ضعف
نیزه هاشان را و اضطراب و فساد رایهاشان را و بد است انچیزی که
بیش فرستاده است برای ایشان نفسهای ایشان سخط و عذاب الهی [که]
بر ایشان نازل باد و ایشان در عذاب و عقاب مخلد خواهند بود بخدا
قسم که خلافت و رعایت حقوق اهل بیت را بسیار نشر ابکردن ایشان

انداخته وعیب وعار شرا بر ایشان وارد ساخته پس قطع کنند خدای بنی
اصل ظلم را ومجروح کرداند بدنهای ایشان را وایشان را از جهت خود
دور کرداند وای بر ایشان چگونه دور کرداینده خلافت را از کوههای
بلند ثابت محکم رسالت وقواعد وپیها وستونهای مستحکم نبوت ومحل
فرود آمدن وحی امین ودانایان بامر دنیا ودین بدانید ای جماعت مسلمین
که این است خسران وزیان مبین یعنی نقصان پیدا وآشکارا نیست
غیر این وکراهت نداشتند از ابو الحسن ودر حق او واینکه در نفس
الامر حق با اوست اصلا شکی نداشتند وهم ایشان یقین داشتند
که حق با اوست ولیکن کراهت داشتند از شمشیر وشدت وسختی کن
فتنش را در اجرای احکام الهی وعقوبت صدمات او را در جنگ وغیظ
وخشمش را در ذات خدای عز وجل اینها را منکر بودند ومکروه طبعشان
بود که موافق مزاجشان نبود وبخدا قسم که اگر چنانچه دست برمیداشتند
ومهار خلافتی را که رسول خدا بسوی او انداخته بود باو وامیگذاشتند
هر اینه آنرا بدست میگرفت ومیبرد ایشان را بردن نرم وهموار در حالتی
که مجروح نمیکرد اینرا چونکه مهارشان بان بسته بود بینیهاشان را
یعنی بملایمت ونرمی با ایشان سلوک مینمود وآهسته آهسته ایشان را

براه بیاورد وایشان را بکراهت وملال نینداخت ووارد میساخت ایشان را
به آبشخواری که آب آن صاف وگوارا بود واز کثرت از اطراف وجوانبش
بر میریخت وباز میگرداینید ایشان را در حالتی که سیراب شده بودند ومتحیر
کرداینده بود ایشان را سیرابی ومیگرفت از اموال ایشان مگر بقدر جرعه
کوچکی از آب که رفع عطش نماید وبقدر آنچه سد جوع وگرسنگی نماید
وهر اینه کشوده میشد بر ایشان درهای برکت از آسمان وزمین وزود
باشد که خدای عز وجل بگیرد ایشان را بسبب آنچه کردند ومیکنند بیدار شو
وبیا نزد من پس گوش بده وبشنو وما دام الحیوة بوده است وی نماید
ترا روزگار امر عجیب وغریب اگر تعجب کنی پس بتحقیق که بتعجب انداخته است
ترا این امری که تازه حادث شده است نمیدانم این جماعت بسوی کدام
پناه پناه برده اند وبسوی کدام مستند استناد جسته اند وبکدام
ریسمان چنگ زده اند تبدیل کردند دم مرغ را ببال مرغ وران را
بدوش یعنی تبدیل کردند نجباء واشراف را باراذل واوباش پس
خاک آلوده باد بینیهای قومی که می پندارند که خوب میکنند وحال
آنکه ایشانند مفسد وتبه کار ولیکن نمیفهمند ونشاعر نیستند انصاف
بدهید وبگوئید که آیا کسی که هدایت میکند وراه نمائی میکند خلق را بحق

بسوی حق سزاوارتر است که متابعت کرده شود یا کسی که هدایت
نمی یابد مگر آنکه هدایت کرده شود پس چه میشود شما را چگونه حکم میکنید
آگاه باشید بخدا قسم که آبستن شده است فعلهای ایشان مانند گوسفندان
حامله پس انتظار بکشید بقدر اینکه بزایند و آثار افعال و اعمال ایشان
ظاهر شود پس بدوشید بقدر پری کاسه خون تازه و سم کشنده را
در آنوقت زیان کار میشوند اهل باطل و شناخته میشوند آنهائی که
آمدند بعد از آنهائی که در اول آمدند و اساس چیدند و بنیاد کار
نهادند پس راضی شوید به نازله بذل نفسهای خود و تلف عزت آنها
از جهت نفوس ما و ساکن گردانید بجهت فتنهائی که واقع خواهد شد
اضطراب دلهای خود را و مژده باد شما را بشمشیرهای برنده و فتنهائی
که همه شما را فرا گیرد و مستبد شدن و مستقل گردیدن ظالمین بجوری که
غنیمت شما کم گردد و زرع شما درو شود و چگونه برسد بشما هدایت و یا آنکه
بیابید راه هدایت را و حال آنکه مشتبه شده است و مخفی گردیده است بر شما حق
و میل شما نیز بسوی خلاف حق است و از طریقه حق و راه راست کراهت
دارید و نیز و هر کسی را نمیتوان براه آورد چنانچه خدای عز و جل فرموده است
أَنُلْزِمُكُمُوهَا وَأَنتُمْ لَهَا كَارِهُونَ یعنی آیا الزام کنیم شما را حق را و طریقه

حق را

حق را یعنی آیا بزور شما ها را براه راست آوریم و حال آنکه شما کراهت
دارید از آن و اصلا میل ندارید بآن **باب** در بیان معنی زبی و
طبیین حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان از اصبغ بن نباته که
گفت عثمان بن عفان وقتی که مردم دور خانه او را گرفته بودند و کار را
بر او تنگ کرده بودند بعلی بن ابی طالب نوشت که اما بعد فقد جاوز
الماء الزبی وبلغ الحزام الطبیین وتجاوز الامر بی قدره وطمع
فی من لا یدفع عن نفسه فان کنت مأکولا فکن انت آکلی والا
فادرکنی ولما امزق یعنی گفته است که زبیه چاهیست در سر کوه که
برای صید کردن شیر حفر میکنند و پشته زمین بلند که آب سیل بآن
نرسد از اینجهت زبیه گویند و عرب میگوید که قد بلغ الماء الزبی یعنی
رسید آب به زبی یعنی بآن پشتهای بلند یا بآن چاههائی که در سر
کوهها برای صید شیر کنده اند و این عبارت در وقتی گفته میشود
که آن سیلابی که آمده عظیم ترین سیلابها باشد و در امور عظیمه
نیز گفته میشود که قد علا الماء الزبی وبلغ السکین العظم وبلغ
الحزام الطبیین وقد انقطع السلا فی البطن معنی فقره اول
اینست که آب مرتفع شد و از سر زبی درگذشت یعنی امر از آن عظیم

تراست که توان تغیر داد آن را یا اصلاح کرد در فارسی نیز میکویند
که آب از سر در کذشت و امّا معنی فقره دوم پس ظاهر است چنانچه در
فارسی نیز میکویند که کارد باستخوان رسید و امّا معنی فقره سیم پس
بر آنکه حزام تنك را کویند و طبیین تثنیه طبی است و طبی بضم اوّل
و کسر نیز پستان سباع و طیور است و اطباء جمع اوست و در جیوانات
که صاحب سم و موزه اند پستانشان اخلف و ضرع کویند و ترجمه فقره
مزبوره این است که رسید تنك بر پستانکاه یعنی مکروه و ناخوشی
بنهایت رسید وقد انقطع السلا فی البطن سلا بفتح پرده ایست که
بچه در آن میباشد و هرکاه آن پرده در شکم ناقه پاره شود ناقه و بچه
هردو لا محاله هلاك میشوند یعنی منقطع شد پرده بچه در شکم یعنی امر
چاره پذیر نیست و نیز در وقت اشتداد امر و غایت شدّت آن میکویند
التقت حلقتا البطان یعنی دو حلقه تنك بهم رسیدند یعنی امر شدید
شد و بنهایت رسید **باب** در بیان معنی شتر و فیض نفس حدیث
کرد مارا ابو العبّاس محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی رضی الله
در شهر ری در ماه رجب سنه سیصد و چهل و نه از هجرت حضرت
از خارجه بن زید بن ثابت از پدرش که کفت در جنك احد رسول

فرستاد مرا بطلب سعد بن ربیع و فرمود که هرکاه به بینی او را سلام مرا باو
برسان و بکو باو که خود را چکونه می یابی راوی کفت که پس من رفتم و او را
در میان کشتکان طلب میکردم تا آنکه یافتم او را دیدم که افتاده است
و چند ین قسم ضربت خورده است از شمشیر و تیر و نیزه پس باو کفتم
که رسول خدا ترا سلام میرساند و میفرماید که چکونه می یابی خود را
پس سعد کفت که سلام مرا برسول خدا برسان و بقوم طایفه انصار
بکو که لا عذر لکم عند الله ان وصل الی رسول الله و فیکم شفر
یطرف و فاضت نفسه مصنف کتاب میکوید که شفر بضم است
و جمع او اشفار است و اشفار اطراف پردهای چشم است که در وقت
چشم برهم کذاردن بهم میرسند و آنها را پلکهای چشم کویند و هم
موئیست که در پلك چشم میروید و شفر بضم شین بمعنی پلك چشم را
کویند و میکویند ما فی الدار شفر بفتح شین یعنی نیست در خانه احدی
و فاضت نفسه یعنی مرد ابو عمرو بن علا کفته است که میکویند فاظ
الرجل بظاء مؤلفه یعنی مرد و نمیکویند فاظت بظاء مؤلفه و نه
فاضت نفسه بضاد معجمه و از ابی عمرو شیبانی نقل شده است که وی
کفته است که میکویند فاظ المیت بظاء مؤلفه یعنی مرد میت و میکویند

فاظت نفسه ونه فاضت نفسه وفراء گفته است که اهل حجاز وطی میکنند
فاظت نفس الرجل بظاء مؤلفه معجمه یعنی بیرون آمد جان مرد وقیس
وتیم میگویند فاضت نفسه بضاد معجمه یعنی جان داد وکسائی گفته است
که میگویند فاظت نفسه وفاض المیت وافاظ الله نفسه یعنی مرد وجان داد
میت وگرفت خدا جانش را وحسن لحیانی گفته است که گفته میشود فاظ المیت
بظاء مؤلفه معجمه وفاض المیت بضاد معجمه وابن سکیت گفته است که نمی گویند
فاظ المیت یفوظ ویفیظ ونیز از فراء نقل شده که گفته است میگویند فاظ
المیت نفسه بظاء مؤلفه معجمه ونصب نفسه یعنی جان داد میت کلام
اینست که نیست برای شما عذری نزد خدا اگر برسد برسول خدا از جانب
دشمنان ناخوشی ومکروهی وحال آنکه درمیان شما کسی باشد که چشمهای
خود را برهم زند یعنی تا یکنفر از شما ها باقی میباشید ومکروهی بپیغمبر
برسد عذر از شما مسموع نیست این گفت ومرد **باب** در بیان معانی
خطبه حضرت امیر المؤمنین ع حدیث کرد مارا احمد بن ابراهیم بن اسحق
طالقانی از عکرمه از ابن عباس که گفت روزی در خدمت امیر المؤمنین ع
خلافت را ذکر کردم پس آنحضرت فرمود والله لقد تقمصها ابن ابی قحافه
وانه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی ینحدر عنی السیل ولا یرقی

الی الطیر فسدلت دونها ثوبا وطویت عنها کشحا وطفقت ارتأی بین
ان اصول بید جذاء او اصبر علی طخیة عمیاء یشیب فیها الصغیر ویهرم
فیها الکبیر ویکدح فیها المؤمن حتی یلقی الله فرایت ان الصبر علی
هاتا احجی فصبرت وفی العین قذی وفی الحلق شجی ارا تراثی نهبا
حتی اذا مضی الاول لسبیله عقدها لاخر بعد وفاته یعنی بدانید و
آگاه باشید بخدا قسم که پوشید ودر بر کرد پسر ابی قحافه خلافت را
همچنانکه کسی پیراهن در بر خود کند وحال آنکه آن لعین بی دین
یقین داشت ومیدانست که خلافت وامامت حق من است واو را
وامثال او را در آن حقی نیست واینکه محل من از خلافت چون محل
قطب است از آسیا وهمچنانکه دوران وگردش آسیا بر قطب است
والا حرکتش فاسد میشود همچنین خلافت ونظام امر خلافت بر من
دایر است والا بفساد وضلالت می انجامد زیرا که منحدر میشود وفرود
میاید از من سیلاب علوم ومعارف حکم ومرغ بلند پرواز عقل
به پر وبال وهم وخیال بادراک فضل وکمال من نمیرسد پس فرو گذاردم
نزد آن خلافت جامه صبر وشکیبائی را ودر نوردیدم وخالی کردم
از جهت خلافت پهلوی خود را یعنی بالمره اعراض کردم از آن واصلا

التفات نکردم وشروع کردم بفکر کردن میان اینکه حمله کنم بر ایشان
وبا ایشان محاربه نمایم با دست بریده یعنی بی معین ویاور ویا اینکه
صبر کنم بر ظلمت وتاریکی که موصوف است بکوری یعنی ویا اینکه صبر کنم
بر تاریکی التباس امر خلافت که خلایق بان معرفت ندارند وبان
مهتدی نمیشوند بحق وباین جهت در وادی ضلالت وگمراهی می مانند
اینچنان ظلمت وتاریکی که بنهایت پیری میرسد در آن شخص کبیر السن
بسیار سال وبحال پیری میرسد در آن خورد سال بسبب عدم انتظام
امر معاش ورنج وزحمت میکشد در آن مؤمن بجهت شدت سعی واجتهاد
در حصول حق ودفع فساد وملاقی میشود تا اینکه میرسد به پروردگار
خود وچون حال براین منوال بود پس دیدم که صبر کردن براین ظلمت
وتاریکی اشتباه امر خلافت اقرب است بعقل وانسب است بان پس
صبر را اختیار کردم وصبر کردم وترک منازعه ومحاربه نمودم وحال
آنکه در چشمم خار وخاشاک وغبار بود که از آن متاذی میشدم
ودر گلویم استخوان گرفته بود که عیش من از آن منغص بود یعنی اگر چه
صبر کردم واز منازعه ومحاربه اعراض نمودم ولکن از شدت غصه وغم
ومرارت صبر والم مثل کسی بودم که خاری وخاشاکی در چشمش افتاده

باشد

باشد ویا آنکه استخوان حلقش را گرفته وسبب آن غصه والم وتلخی صبر این
بود که میدیدم میراث خود را که منصب خلافت وامامت است که بغارت
وتاراج میبرند ومدت بهمین نحو گذشت تا آنکه اولی که ابوبکر لعین است
رفت براه خودش یعنی آن راهی که چاره نبود ویابست برود یعنی بجهنم
واصل شد پس انداخت خلافت را بسوی فلان که بعد از او بود یعنی عمر
علیه اللعنه واو را بعد از خود خلیفه گردانید بعد از آن حضرت امیر المؤمنین
تمثل زد بقول اعشی که گفته است شتان ما یومی علی کورها ویوم حیان
اخی جابر یعنی بسیار دور است ما بین آن روز که در بادیه بر پشت
پالان سوار شده در آفتاب میگردیدم واین روز که مستغرق نعمت
ورفاهیتیم نزد حیان که برادر جابر است وغرض حضرت از ایراد این
بیت اینست که فرق بسیار است میان آن روز که برفاهیت ونعمت
شرف خدمت حضرت رسالت بسر بردم ومیان امروز که محنت
ومشقت وشدت بی نهایت متوجه من شده ومردم در ضلالت افتاده اند
وصاحب حق از حق خود ممنوع گشته فیا عجبا بینا هو یستقیلها فی حیوته
اذ عقدها لآخر بعد وفاته یعنی پس ای عجب وقتی که ابوبکر طلب فسخ عقد
عقد خلافت را در ایام حیوة خود هنگامی که عقد کرد خلافت را برای

دیگری بعد از مردن خود یعنی این دو عمل متباین متناقض محل تعجب
میباشند لشدّ ما تشطرا ضرعیها یعنی هر آینه شدید کردید و سخت
گرفتن ابوبکر و عمر دو پستان خلافت را و منقسم ساختن آن میان
خودشان فصیّرها فی حوزة خشناء یغلظ کلمها و یخشن مسّها یعنی پس گردانید
ابوبکر خلافت را در طبیعتی خشن و درشت که غلیظ می بود جراحتی که
حاصل میشد از آن و درشت می بود مس کردن یعنی گردانید ابوبکر علیه اللعنة
خلافت را در جای درشت یعنی بعمر داد که درشت بود زیرا که آن ملعون
چنانچه مشهور است در غایت زشتی و غلظت و درشتی طبیعت بود
چنانچه سخن آن زشت خو از درشتی و تندی بمنزله جراحت بود و کسی باو
میل نمیکرد از بس که مردم را میرنجانید همچنانکه طبیعت بچیزهای درشت
میل نمیکند و یکثر العثار و الاعتذار منها یعنی از جمله اوصاف عمر این بود
که لغزیدن وی بسیار بود و اعتذار و عذر گفتن او بیشمار یعنی غلط
بسیار میکرد در احکام از جهل و نادانی و زود در غضب میشد و سخنها
بدروغ میخورد و چون کسی حجتی بر او میگرد عذری چند بدروغ میگفت
تا آنکه جهل خود را بپوشاند و مردم ندانند که او غلط کرده و از نادانی
حکم کرده فصاحبها کراکب الصعبة ان اشنق لها خرم و ان اسلس لها تقحّم

یعنی پس

یعنی پس صاحب آن طبیعت با غلظت مانند کسی است که سوار ناقه
سرکشی باشد که رام نشده باشد اگر بکشد مهار آن ناقه را تا آنکه سر بالا
کند و از تندی حرکت باز ایستد و براه راست برود آن بینی زور کند
و سر بالا نکند و باز نگردد و چه نیش از این جهت دریده شود و
مجروح گردد و فساد زیاد شود و اگر رها کند و فرو گذارد مهار او را
تا هر جا که خواهد برود سر بکوه و بیابان نهد و آنکس را هلاک کند
و غرض حضرت از این فقره اینست که حال است بعمر ملعون چنین است
اگر خواهم او را از قبایح اعمال باز گردانم عناد میورزد و فتنه برپا
میکند پس فساد و قبایح زیاد میشود و نقیض مدعی حاصل میشود
و اگر او را بحال خود واگذارم خلایق را گمراه میکند و دین را باطل
میگرداند و حلال را حرام میکند و حرام را حلال میگرداند بهر تقدیر
فسادی لازم است و امر بسیار صعب است فمنی الناس بخبط و شماس
و تلوّن و اعتراض یعنی پس بخدا قسم که مردم مبتلا شدند بانواع
خبطها و بلاها امورشان مختلط شد و نفرت در میان ایشان پیدا گشت
و رنج و بلا بایشان رسید و امورشان مختل گردید بغیر که طریق مستقیم
از ایشان پوشیده شد فصبرت علی طول المدة و شدة المحنة حتی اذا

مفتی بسبب جعلها فی جماعة زعم انی احدهم یعنی پس بار دوم صبر کردم
با وجود طول مدت و سختی محنت هم چنانکه صبر کردم بار اول تا وقتی که عمر
نیز گذشت و براه خود رفت و چون براه خود برفت یعنی چون بمرد گردانید
خلافت را در میان جماعتی که گمان کرد که من یکی از ایشانم در مرتبه و
و مساوی ایشانم در محل و مرتبه و این کلام بلاغت انجام اشاره است بقصه
شوری و اهل شوری و مجملش این است که چون ابو لؤلؤ عمر را زخم زد
اعاظم و اعیان صحابه نزد او جمع شدند و از او خواهش کردند که کسی را
برای خلافت تعیین نماید عمر گفت من دوست نمیدارم که هیچ زنده و مرده
متحمل امر خلافت شود آن جماعت گفتند که چاره نیست لا محاله باید
احدی را برای این کار تعیین کرد تا امر اسلام بهرج و مرج نه انجامد گفت
هرگاه اطاعت من میکنید میگویم که کی صلاحیت این امر دارد گفتند که
ما مأمور امر تو میباشیم پس گفت که اینهائی که صلاحیت خلافت دارند
هفت نفرند یکی سعید بن زید ولکن چون او از اهل من است او را بیرون میکنم
از این کار و غرضش این بود که مردم او را بی غرض دانند و شش نفر دیگر
علی است و سعد وقاص و عبد الرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و عثمان اما
سعد بسبب غلظتی که دارد لایق این امر نیست و عبد الرحمن چون قارون

این است لیاقت این کار ندارد و طلحه بواسطه آنکه متفاخر و متکبر است قابل
این منصب نیست و زبیر بخیل است و عثمان قوم خود را دوست میدارد
و علی حریص است در این امر بعد از آن گفت سه روز صهیب با مردم
نماز گذارد و این شش نفر را در آن مدت در خانه نگاه دارند تا یکی
از ایشان اتفاق حاصل شود بعد از آن گفت که هرگاه پنج نفر اتفاق
کردند و یکی ابا کرد او را بکشند و هرگاه سه نفر متفق شدند و سه نفر
مخالفت سه کس که عبد الرحمن با ایشان است بگذارند و آن سه نفر دیگر را
بکشند عبد الرحمن گفت که ثلث این امر از من است و از سعد که ابن عم
من است ما خود را اخراج کردیم بشرط آنکه اختیار این امر با ما باشد
قوم گفتند که اختیار با شماست هر کس را که میخواهید اختیار کنید مگر
علی را که با او راضی نمیشویم زیرا که او متهم است چون عبد الرحمن از راضی
شدن ایشان با امیر المؤمنین نومید شد بسعد رجوع کرد و گفت بیا
تا علی را تعیین کنیم و با او بیعت نمائیم سعد گفت که اگر عثمان با تو بیعت
میکند و اگر عثمان من نیز بیعت میکنم و اگر عثمان را تعیین کنی مرا خوش
آید از آنکه علی را تعیین کنی چون عبد الرحمن از موافقت سعد نو
مید شد با جمعی رو به امیر المؤمنین کرد و دست مبارک او را گرفت

وگفت بیعت میکنم با تو بشرط اینکه عمل کنی با ما بکتاب خدا وسنت

رسول وسیرت ابوبکر وعمر آنحضرت فرمود که بیعت کن با من بشرط

اینکه عمل کنم بکتاب خدا وسنت رسول خدا پس دست آنحضرت را که

بمنزله دست رسول خدا بود رها کرد و روی بعثمان کرد ودست او را

گرفت وگفت بیعت میکنم با تو بشرط اینکه عمل کنی بکتاب خدا وسنت

رسول وسیرت ابوبکر وعمر عثمان گفت بلی باین شرط قبول کردم پس

سه مرتبه آنسخن را با علی وعثمان گفت وازهریک همان شنید که

در اول شنیده بود بعد از آن گفت که خلافت تراست ای عثمان وبا او

بیعت کرد ومردم نیز بیعت کردند فیا لله وللشوری متی اعترض الریب فی

مع الاول منهم حتی صرت اقرن الی هذه النظایر لکنی اسففت اذا اسفوا

وطرت اذا طاروا یعنی پس ای خدا بفریاد من رس وبسوی این شوری

نظر کن که عارض شد مردم را شک در رتبه من با اول ایشان وچه

وقت تردد کردند که او در فضل وهنر با من برابر است تا آنکه امثال

این اشخاص را قرین من یا شد ولکن من بطریق رفق ومدارات با

ایشان رفتار کردم ونزدیک شدم بزمین در طیران هر وقت که

ایشان نزدیک شدند بزمین وطیران کردم وقتی که ایشان طیران کردند

فصغی رجل منهم لضغنه ومال الاخر لصهره مع هن وهن الی ان قام

ثالث القوم نافجا حضنیه بین نثیله ومعتلفه وقام معه بنوا ابیه

یخضمون مال الله خضم الابل نبتة الربیع الی ان انتکث علیه فتله

واجهز علیه عمله وکبت به بطنته یعنی پس چون جمع شدند وبا یکدیگر

شورت میکردند پس یکی از آنجماعت میل کرد بسوی کینه خود یعنی

سعد وقاص ملعون که با آن حضرت کینه داشت وبعد از قتل عثمان

نیز از بیعت با آن حضرت ابا کرد وتخلف نمود ویکی دیگر بسوی

خویشاوند خود میل کرد مراد عبد الرحمن بن عوف است که میل داشت

بعثمان زیرا که خواهر مادری عثمان لعین در خانه او بود وغرضهای

دیگر نیز داشت بلی هرکسی از آنجماعت بجانبی میل میکردند وبهوای نفس

خود گفت وگوی مینمودند تا آنکه برخواست سیم آنجماعت ومراد عثمان

است در حالتی که باد کننده بود هر دو زیر بغل وتهیگاه خود را میان

سرگین خود وآخر خود واین فقره اشاره است باینکه عثمان از اغراض

اکل وشرب غرض دیگر نبوده وهمیشه در کار خوردن وآشامیدن و

توابع آن مشغول بوده مثل بهایم که هرجا که هستند یک جانب ایشان

سرگین ایشانست وجانب دیگر آخور ایشان وایشان در میان سرگین

و آخر خود میباشند و برخواستند با او پسران پدرش یعنی بنی امیه
و میخوردند مال خدا را بهمه دهان مانند خوردن شتر علف بهار را
تا آنکه تاب باز داده شد بر او ریسمان تابیدهٔ او یعنی ریسمان مکر
و حیل که تابیده بود منتقض گشت و آن حیلها همه باطل شد و بکشتن
شتاب نمود بر او کردار قبیح او یعنی اعمال ناپسندیدهٔ او باعث قتل او
شد و بسر در آورد او را کثرت اکل و شرب او یعنی کثرت اسراف او
در بیت المال و بسیاری ظلم او سبب قتل او شدند و او را بجهنم فر
ستادند فما راعنی الا و الناس الی کعرف الضبع ینثالون علی من
کل جانب حتی لقد وطئ الحسنان و شق عطفای مجتمعین حولی
کربیضة الغنم یعنی پس نترسانید مرا بعد از قتل عثمان چیزی مگر اینکه
دیدم که هجوم کردند و یکبار در روی من آوردند و بعضی در عقب بعضی
میآمدند از هر جانب بمرتبه که کسی را وهم میشد که آیا اینها چه خیال
دارند و ازدحام و جمعیت ایشان بمرتبه شد که نزدیک بود که حسنین
پایمال شوند و نزدیک بود که ردای من پاره شود و جمع شده بودند
دور من برای بیعت کردن من مانند گلههای گوسفند که در خوابگاه
خود مجتمع میشوند فلما نهضت بالامر نکثت طائفة و مرقت اخری

دنی

و قسط آخرون کانهم لم یسمعوا کلام الله سبحانه یقول تلک الدار
الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض و لا فسادا
و العاقبة للمتقین یعنی پس چون تضرع آن مردم را قبول کردم و متکفل
امر خلافت شدم طایفه بیعت مرا شکستند مانند طلحه و زبیر و طایفه
دیگر از دین بیرون رفتند هم چنانکه تیر از کمان بیرون رود مانند
خوارج و طایفهٔ دیگر فاسق شدند و از طریق دین و شرع میل
کردند مانند معاویه و عمرو عاص و اتباع ایشان علیهم اللعنة گویا
که این جماعت که با من مخالفت کردند و نفاق ورزیدند نشنیده اند
کلام حق سبحانه را که میفرماید که تلک الدار الآخرة نجعلها للذین
لا یریدون علوا فی الارض و لا فسادا و العاقبة للمتقین یعنی که
این سرای آخرت و نعیم جنت را بآنکسان میدهیم که ایشان ارادهٔ
بلندی و قصد تکبر و عزم فساد در زمین نداشته و عاقبت
پسندیده برای پرهیزکاران است والله لقد سمعوها و وعوها و
لکنهم حلیت الدنیا فی اعینهم و راقهم زبرجها یعنی نه چنین است
بخدا قسم که شنیده اند و یاد گرفته اند و دانسته اند اما شیرین گشت
دنیا در چشم ایشان و فریفته ساخت ایشان را زینت و زخارف

آن پس مخالفت کردند و از دین و شریعت بیرون رفتند تا بعیش
و عشرت دنیا مشغول شوند و بشهوات و لذات نفس را مرام اشتغال
نمایند پس ایشانرا از نعیم آخرت حظی و نصیبی نباشد اما والذی
فلق الحبة وبرأ النسمة لولا حضور الحاضر وقیام الحجة بوجود الناصر
وما اخذ الله علی العلماء ان لا یقاروا علی کظة ظالم و لا سغب مظلوم
لالقیت حبلها علی غاربها ولسقیت آخرها بکاس اولها ولالفیتم
دنیاکم هذه عندی ازهد من عفطة عنز آگاه باشید بحق آنخداوندی
که دانه را میشکافد و از او درخت و گیاه را بیرون میاورد و آدمی را
ایجاد میکند و جان باو میدهد که اگر نبود حاضران بجهت بیعت کردن حاضر شدن صح
با من و قائم شدن حجت بر من بسبب وجود ناصر و عهد و پیمان
خدای تعالی از علما که ظالمانرا از ظلم منع نمایند و مظلومانرا از دست
ایشان خلاص نمایند هر آینه میانداختم ریسمان خلافت را بپشت شتر
و در آخر میکردم انچه در اول کردم یعنی از خلافت میگذشتم و امت را
در حیرت و ضلالت میگذاشتم و هر آینه یافته اید شما این دنیای
فانی خود را که بآن مینازید و دین خود را در طلب آن میبازید
نزد من بی مقدار تر از عطسه بز پس رغبت باین کار برای حصول

مطالب

مطالب دنیای ناپایدار نیست بلکه منظور رضای الهی است و نظم
امور خلایق بر قانون شریعت و قواعد عدالت بجهت خشنودی
حضرت رسالت قالوا فقام الیه رجل عند بلوغه الی هذا الموضع
من خطبته فناوله کتابا فاقبل ینظر فیه فلما فرغ من قرائته قال له
ابن عباس یا امیر المؤمنین لو اطردت مقالتک من حیث افضیت
فقال هیهات یا ابن عباس تلک شقشقة هدرت ثم قرت قال ابن عباس
فوالله ما اسفت علی کلام قط کاسفی علی ذلک الکلام ان لا یکون
امیر المؤمنین بلغ منه حیث اراد یعنی راوی گفت که چون امیر المؤمنین
باینجا رسید از این خطبه شخصی از رؤسای عراق عرب برخواست و کتابی
بآن حضرت داد آنحضرت کتابت را گرفت و متوجه کتابت شد و در آن
نظر و تامل میفرمود چون از ملاحظه آن کتابت فارغ گشت عبدالله
عباس گفت یا امیر المؤمنین اگر مقاله شریف خود را از آنجا که منتهی شد
ابتدا میکردید و باتمام میرسانیدید غایت لطف و مرحمت می بود پس
آنحضرت فرمود که ای ابن عباس دور است که این تمنای تو حاصل شود
و من باز بر سر آن مقاله روم و آنرا باتمام رسانم زیرا که آن حالتی بود
که ظاهر شد و باز قرار گرفت ابن عباس گفت که هرگز بر هیچ سخن تاسف

نخورده‌ام مثل این تا سوی که آنحضرت این کلام را باتمام رساند **باب**
در بیان معنی تین و زیتون و طور سینین و هذا البلد الامین حدیث
کرد ما را پدرم رحمه الله از موسی بن جعفر از پدرش از پدرانش علیهم السلام
که گفت رسول خدا ص فرمود که بدرستی که خدای عز و جل اختیار فرموده
است از شهرها چهار شهر را پس فرموده است والتین والزیتون
وطور سینین وهذا البلد الامین تین مدینه است و زیتون بیت
المقدس است و طور سینین کوفه است و بلد امین مکه است **باب**
در بیان معنی انواع سکر حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله از ابی بصیر از
حضرت امام جعفر صادق ع از پدرانش و گفت که گفت امیر المؤمنین ع که سکر
یعنی مستی بر چهار قسم است مستی شراب مستی مال مستی خواب مستی پادشاهی
باب در بیان معنی ناصب حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه
از معلی بن خنیس که گفت شنیدم که حضرت امام جعفر صادق ع میفرمود
که نیست ناصبی مگر آنکسی که با ما اهل بیت عداوت داشته باشد و دشمنی
کند بجهت اینکه احدی نیست که بگوید که من محمد ص و آل محمد را دشمن میدارم
ولکن ناصبی آنکسی است که با شما عداوت داشته باشد و دشمنی کند و حال
آنکه میداند که شما از دوستان و قائلین بامامت ما میباشید و از دشمنان

ماتبرّی

ماتبری میجوئید و بیزار میباشید و نیز آنحضرت فرمود که هر کس سیر کرداند
وشکمی از دشمنان ما را پس گویا کشته است دوستی از دوستان ما را
باب در بیان معنی ایام الله عز و جل حدیث کرد ما را پدرم رح
از مثنی حناط از جعفر بن محمد از پدرش علیهما السلام که گفت ایام الله
یعنی روزهای خدای عز و جل سه روز است روزی که قائم آل محمد ع
خروج میکند و ظهور میفرماید و روزی است که شخص میمیرد یا رجعت
میکند بدنیا و روز قیامت است **باب** در بیان معنی اشرف
حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید از غیاث بن ابراهیم
از جعفر بن محمد از پدرش از جدش ع که گفت که رسول خدا ص بقومی
گذشت که سنگی بر میداشتند و بلند میکردند پرسید این چه عمل
است و برای چه اینکار میکنید گفتند خود را آزمایش میکنیم که
ببینیم قوت کدام یک از ما بیشتر است پس رسول خدا فرمود که آیا
میخواهید که خبر دهم شما را و بگویم که قوت کدام یک از شما ها
زیاده میباشد گفتند بلی یا رسول الله فرمود آنکسی از شما که هرگاه
راضی و خشنود باشد داخل نمیگرداند رضای او را در معصیت و امر
باطل و هرگاه غضبناک و خشمناک باشد بیرون نمیبرد خشم او را

از حق و گفتن حق و هر گاه قدرت داشته باشد چیزی که حق اوست
و برای او سزاوار نیست نکرد او از همه شماها اقوی و پرزورتر است

باب در بیان معنی افضل اجزاء عبادت حدیث کرد ما را
پدرم رحمه الله از اسمعیل بن مسلم از جعفر بن محمد از پدرش از پدرانش
که گفت که رسول خدا ص عبادت هفتاد جزو است و افضل و بهترین
آن هفتاد جزو از حیثیت مزد طلب کردن روزی حلال است که مزد
آن از همه مزدها بهتر است

باب در بیان معنی غریبتین یجب
احتمالهما یعنی دو غریبی که واجب است متحمل شدن آن دو حدیث کرد
ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید از اسمعیل بن ابی زیاد سکونی
از جعفر بن محمد از پدرش از پدرانش علیهم السلام که گفت که رسول
خدا ص فرمود که دو غریب اند که باید متحمل ایشان شد پس متحمل شوید
آن دو غریب را یکی کلمه حکمتی که از سفیهی صادر میشود پس البته قبول
کنید آنرا و دیگری کلمه سفیهانه که از شخص حکیم بموجب ان الجواد
قد یکبو صادر میشود پس البته بگذرید از آن

باب در بیان معنی
داء الامم الذی دب الی هذه الامة یعنی مرض و ناخوشی که برای پیشینیان
امتها بود و سرایت کرده است باین امت حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن

احمد

احمد بن ولید از علی بن موسی الرضا ع که گفت حدیث کرد مرا پدرم از
پدرانش از علی بن ابی طالب ع که گفت که رسول خدا ص فرمود که جاری
شده است بسوی شما مرض امتهائی که پیش از شما بوده اند بغض
و عداوت و دیگری حسد

باب در بیان معنی صلوات فرستادن
از خدای عز و جل و از ملائکه و از مؤمنین بر پیغمبر و بیان معنی تسلیم
حدیث کرد ما را جعفر بن محمد بن مسرور از ابن ابی حمزه از پدرش که
گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق ع از قول خدای عز و جل
ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا
علیه و سلموا تسلیما پس فرمود که صلوات از خدای عز و جل رحمت
است خدا صلوات میفرستد یعنی رحمت میفرستد و از ملائکه تزکیه و طلب
استغفار است ملائکه صلوات میفرستند یعنی طلب میکنند از خدا تزکیه
شخص را یعنی پاک گردانیدن خدا او را از گناه و گذشتن از گناهان
او و از مردمان دعا است یعنی طلب رحمت و اما مراد از و سلموا
تسلیما این است که شخص تسلیم نماید و راضی باشد بجمیع اخبار از رسول
خدا ص وارد شده است از اوامر و نواهی راوی گفت پس چگونه صلوات فرستیم
بر محمد و آل او فرمود بگوئید صلوات الله و صلوات ملائکته و انبیائه

در رسل و جمیع خلقه علی محمد و آل محمد والسلام علیه و علیهم و رحمة الله وبرکاته

باب در بیان معنی مواضع لعن حدیث کرد ما را محمد بن احمد بن سنان از ابی خالد کابلی که گفت که کسی خدمت حضرت امام زین العابدین ع عرض کرد که یا بن رسول الله کجا وضو بسازند مردم فرمود که بپرهیزید از وضو ساختن کنارهای نهر آب و در شارع عام و زیر درختان میوه دار و در مواضع لعن سائل پرسید که مواضع لعن کجاست فرمود در خانها

باب در بیان معنی عروة الوثقی التی لا انفصام لها یعنی ریسمانی که پاره شدن برای آن نیست حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه از عبدالله بن عباس که گفت که رسول خدا ص فرمود که کسی که دوست میدارد که متمسک شود بحبل زند بعروة الوثقی یعنی ریسمانی که پاره شدن برای او نیست یعنی دست آویزی که شکستگی برای آن نباشد پس متمسک شود بولایت و دوستی علی بن ابی طالب ع پس بدرستی که هلاک نمیشود کسی که دوست دارد او را و متمسک شود بولایت او و نجات نمی یابد کسی که بغض و عداوت او را در دل داشته باشد

باب در بیان معنی صبر و مصابره و مرابطه حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید از ابی بصیر که گفت که سوال کردم از حضرت امام جعفر صادق ع از قول خدای عز و جل یا ایها الذین آمنوا اصبروا وصابروا

ورابطوا

ورابطوا فرمود یعنی صبر کنید بر مصیبتها و مصابره کنید بر تقیه و مرابطه نمائید یعنی به بندید دل خود را بر کسی که اقتدا میکنید باو و برا اخلاص و ارادت باو مقیم و ثابت قدم باشید

باب در بیان معنی رغبت و رهبت و تبتل و ابتهال و تضرع و بصبصه در دعا حدیث کرد ما را مظفر بن جعفر بن مظفر علوی سمرقندی از محمد بن مسلم از حضرت امام جعفر صادق ع در قول خدای عز و جل فما استکانوا لربهم وما یتضرعون که فرمود مراد از تضرع بلند کردن دستها است و نیز مظفر مذکور از علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر ع روایت کرده است که فرمود تبتل آنست که در وقت دعا کردن منقلب گردانی کفهای دست خود را و ابتهال آنست که بگشائی کفهای دست را و پیش ببری آنها را و رغبت آنست که کفهای دست را بلند گردانی بسوی آسمان بعد از آن بمالی آنها را بر روی خود و رهبت آنست که منقلب سازی دو کف دست خود را پس بلند گردانی آنها را بسوی روی خود و تضرع آنست که حرکت دهی انگشتان خود را و اشاره کنی بسوی آن دو و در حدیث دیگر وارد شده است که بصبصه آنست که بلند کنی دو انگشت سبابه خود را بسوی آسمان و حرکت دهی آنها را و دعا کنی

باب در بیان معنی گفتن لا اله الا الله بطریق اخلاص بگوید لا اله الا الله

داخل بهشت میشود و اخلاص آنست که لا اله الا الله منع کند او را از جمیع
محرمات **باب** در بیان معنی حصن خدای عز و جل حدیث کرد ما را احمد بن
موسی بن متوکل از اسحق بن راهویه که گفت چون حضرت امام رضا
بنیشابور تشریف آوردند و اراده کردند که بیرون روند و بروند بسوی
مامون ملعون اصحاب حدیث نزد آنحضرت جمع شدند و گفتند یا ابن رسول
الله از پیش ما بیرون میروی و حدیثی برای ما نقل نمیکنی تا آنکه مستفید
شویم از تو و فایده برای ما حاصل شود و آنحضرت در آنوقت در عماری
نشسته بود پس سر مبارک خود را از عماری بیرون آورد و فرمود که شنیدم
از پدرم موسی بن جعفر که میگفت شنیدم از پدرم جعفر بن محمد که می گفت
شنیدم از پدرم محمد بن علی که میگفت شنیدم از پدرم علی بن الحسین
که میگفت شنیدم از پدرم حسین بن علی بن ابی طالب که میگفت شنیدم
از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب که میگفت شنیدم از رسول خدا که می
گفت شنیدم از جبرئیل که میگفت شنیدم که خدای عز و جل فرمود که
لا اله الا الله حصن من است پس کسی که داخل حصن من شود ایمن است
از عذاب من پس چون راحله حضرت از ما گذشت ندا کرد ما را و فرمود
بشروطها و انا من شروطها **باب** در بیان معنی دیگر برای حصن خدای

عز و جل حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان از علی بن هلال از علی بن
موسی الرضا از موسی بن جعفر از جعفر بن محمد از محمد بن علی از علی بن
الحسین از حسین بن علی از علی بن ابی طالب از رسول خدا از جبرئیل
از میکائیل از اسرافیل از لوح از قلم که گفت خدای تبارک و تعالی میفرماید
که ولایت و دوستی علی بن ابی طالب حصن و حصار من است پس کسی که
داخل شود در حصار من ایمن است از عذاب من **باب** در بیان معنی
وفا کردن بندگان بعهد خدا و معنی وفا کردن خدای عز و جل بعهد
بندگان حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله از ابن عباس که گفت که چون
خدای عز و جل آیه واوفوا بعهدی اوف بعهدکم را نازل کرد ایستاد رسول
خدا و فرمود که بخدا قسم که بیرون رفت ادم در دنیا و حال آنکه از فرزندانش
عهد و پیمان گرفته بود که اطاعت کنند فرزندش شیث را و با او
وفاداری نمایند پس بعهد و پیمان پدر وفا نکردند و اطاعت شیث
ننمودند و بتحقیق که نوح از دنیا بیرون رفت و از قومش عهد
و پیمان گرفت که سام را اطاعت کنند و وفا نکردند بان عهد و پیمان
و اصلا مطیع و منقاد او نشدند و ابراهیم از دنیا رفت و از قومش
عهد و پیمان گرفت که وصی او اسمعیل را اطاعت نمایند و مخالفت

او نکنند پس بآن عهد وفا نکردند و اصلاً اطاعت او نکردند و
همچنین موسی از دنیا رفت و از قومش عهد و پیمان گرفت که وصی او یوشع
را اطاعت نمایند پس قومش وفا بآن عهد نکردند و چون عیسی را باسمان
میبردند عهد و پیمان از قومش گرفت که باوصیش شمعون وفادار بمانند
و او را اطاعت کنند پس وفا نکردند بآن عهد و بتحقیق که من نیز از
امت خودم در باب علی ابن ابی طالب ع عهد و پیمان گرفتم و بعد از
کدامت من با او نیز مثل شان امم سابقه رفتار خواهند کرد و اصلاً
اطاعتش نخواهند کرد و عهد و پیمان مرا بجا نخواهند آورد بدانید
و آگاه باشید که بدرستی که من بار دیگر تجدید از عهد میکنم پس هر کسی
از عهد و پیمان را برهم زند بر نفس خود ستم کرده است و هر کس وفا
کند بآن عهد پس اجر عظیم خدا باو خواهد داد ای مردمان بدرستی
و تحقیق که علی ابن ابیطالب بعد از من امام و پیشوای شماست و خلیفه
و جانشین منست بر شما و اوست وصی من و وزیر من و یاری کننده
و برادر و شوهر دختر من و پدر فرزندان من و صاحب شفاعت
من و صاحب حوض من و لواء من هر که او را انکار کرده است و هر که
مرا انکار کند خدا را انکار کرده است و هر که بامامت او اقرار کند

کند و انکار

بنبوت

بنبوت من اقرار کرده است و هر که بنبوت من اقرار کند بوحدانیت خدا اقرار
کرده است ای مردمان هر که نافرمانی کند علی را مرا نافرمانی کرده است و هر که
مرا نافرمانی کند خدا را نافرمانی کرده است و هر که علی را اطاعت کند مرا
اطاعت کرده است و هر که مرا اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است ای
مردمان هر که رد کند بر علی بر من رد کرده است و هر که بر من رد کند بر
خدا کرده است ای مردمان هر که بر علی امامی اختیار کند پس اختیار کرده است
بر من پیغمبری دیگر را و هر که اختیار کند بر من پیغمبری را اختیار کرده است
بر خدا خدای دیگر را و بدرستی که علی سید و بهتر و مهتر اوصیا است و بدرستی
که علی دلیل و راهنمای مؤمنین است و بدرستی که علی مولی و آقای
مؤمنین است دوست او دوست من است و دوست من دوست خداست
و دشمن او دشمن من است و دشمن من دشمن خداست ای مردمان
وفا کنید بعهد و پیمان خدا در علی تا آنکه خدا هم وفا کند بعهدش با شما
و شما را روز قیامت ببهشت برد **باب** در بیان معنی ربوة
و قرار و معین حدیث کرد ما را مظفر بن جعفر بن مظفر علوی از ابی
سعید اسکافی از حضرت امام محمد باقر ع که گفت که گفت امیر المؤمنین ع
در قول خدای عز و جل و آویناهما الی ربوة ذات قرار و معین که ربوة

کوفه است و قرار مسجد است و معین فرات است **باب** در بیان معنی
صفح جمیل حدیث کرد ما را محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی از علی
ابن فضال از پدرش که گفت که حضرت امام رضا ع در قول خدای عز و جل
فاصفح الصفح الجمیل فرمود که مراد از صفح جمیل عفو کردن است بدون
عتاب و خطاب یعنی پس عفو کن عفو نیکو **باب** در بیان معنی
خوف و طمع حدیث کرد ما را محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی
از علی بن فضال از پدرش که گفت که حضرت امام رضا ع در قول
خدای عز و جل هو الذی یریکم البرق خوفا و طمعا فرمود که خوفا
للمسافر و طمعا للمقیم یعنی مینماید برق را بجهت خوف و ترس کسی که
مسافر است و برای طمع کسی که در خانه خود میباشد **باب** در بیان
معنی حسنه که شخصی را داخل بهشت میکرداند حدیث کرد ما را محمد بن
علی ماجیلویه از داود بن سلیمان از علی بن موسی الرضا از پدرش
از جعفر بن محمد ع که گفت که خدای عز و جل وحی کرد بسوی داود که
بدرستی که بندهٔ از بندگان من می آورد نزد من حسنه را پس او را
داخل بهشت میکنم داود گفت پروردگارا چه چیز است آن حسنه
فرمود که زایل میکرداند اندوه مؤمن را اگر چه بدانسطه یک دانه خرما باشد

داود

داود گفت که واجب است یا سزاوار است برای کسی که ترا شناخت
اینکه قطع نکند امید خود را از تو **باب** در بیان معنی قول حضرت
رسول ص که سه دفعه فرمود اللهم ارحم خلفائی حدیث کرد ما را
پدرم رحمه الله از عیسی بن عبد الله بن محمد بن عمر بن علی بن
ابی طالب ع از پدرش از جدش از علی ع که گفت که رسول خدا ص سه دفعه
فرمود اللهم ارحم خلفائی یعنی خداوندا رحم کن بر خلفاء
و جانشینان من کسی گفت که یا رسول الله کیستند خلفاء و جانشینان تو
فرمود آنهائی هستند که بعد از من و حدیث مرا و سنت و طریقه
مرا نقل میکنند و تعلیم میکنند آنها را بمردم **باب** در بیان
معنی تمام طعام حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل از اسمعیل
مسلم کوفی از جعفر بن محمد از پدرش از پدرانش از علی ع که گفت که
رسول خدا ص فرمود که هرگاه چهار خصلت در طعام یافت شود آن
طعام تمام است یکی اینکه حلال باشد دیگر اینکه بسیار شود دستها
برای طعام یعنی تنها خورده نشود دیگر اینکه در وقت شروع کردن
باکل نام خدا برده شود یعنی بسم الله بگویند دیگر اینکه در آخر حمد
کرده شود خدا یعنی بگویند الحمد لله رب العالمین **باب** در بیان

معنی انجیزی که ام سلمه بعایشه نوشت وقتی که عایشه ارادهٔ رفتن ببصره
کرد حدیث کرد مارا احمد بن علی ما جیلویه از ابی حسن ازجحی که گفت
که چون عایشه اراده کرد که از مدینه برود ببصره ام سلمه زوجه رسول
خدا نوشت باو که اما بعد فانک سدة بین رسول الله وبین امته
وحجابه مضروب علی حرمته وقد جمع القرآن ذیلک فلا تندحیه
وسکن عقیراک فلا تصحریها من وراء هذه الامة وقد علم رسول الله
مکانک لو اراد ان یعهد الیک لفعل ولقد عهد فاحفظی ما عهد
ولا تخالفی فیخالف بک واذکری قوله فی نباح کلاب الحوءب
وقوله ما للنساء وللغزو وقوله انظری یا حمیراء ان تکونی علت
بل قد نهاک عن الفرطة فی البلاد ان عود الاسلام لن یثاب بالنساء
ان مال ولن یراب بهن ان صدع حماديات النساء غض الابصار
وخفر الاعراض وقصر الوهازة ما کنت قائلة لو ان رسول الله عارضك
ببعض الفلوات ناصة قلوصًا من منهل الی آخر ان بعین الله مهواك
وعلی رسوله تردین قد وجهت سدانته وترکت عهیده لو سرت
سیرك هذا ثم قیل لی ادخلی الفردوس لاستحییت ان القی رسول الله
هاتکة حجابا قد ضربه علی فاتقی الله اجعلی حصنك بیتك ورباعته

السیر قبرك حتی تلقیه وانت علی تلك الحال باطوع ما تکونین لله
ما لزمته وانصر ما تکونین للدین ما جلست عنه لو ذکرتك بقول
تعرفینه لنهست نهس الرقشاء المطرق فقالت عایشه ما اقبلنی
بوعظك وما اعرفنی بنصحك ولیس الامر علی ما تظنین ولنعم المسیر
مسیرا فزعت الی فیه فئتان متشاجرتان ان اقعد ففی غیر حرج
ان انهض فالی ما لا بد من الازدیاد منه فقالت ام سلمه رضی الله عنها
وارضاها لو کان معتصما من زلة احد کانت لعایشه العتبی علی الناس
کم سنة لرسول الله دارسة وتلو آی من القرآن مدارس قد ینزع الله
من قوم عقولهم حتی یکون الذی تقضی علی الراس یعنی اما بعد از
حمد وصلوة پس بدرستی که تو ای عایشه واسطه میباشی میان رسول
خدا وامت او که حرمت تو حرمت آنحضرت است وپرده آنحضرت بالای
سر تو زده است وقرآن دامن ترا جمع کرده است پس آنرا مگشا وبهم بافته
است موهای ترا پس انرا باز مکن ودر کنج خانه خود ساکن شو وبیرون
مرو بدرستی که خدای عز وجل نگاه دارنده این امت است وبتحقیق
که میدانست رسول خدا منزل ترا واگر میخواست که از تو امری برای
امت در زند بتو میفرمود وبتحقیق که نهی فرمود ترا از گردیدن در

شهرها و بدرستی که عمود دین بزنان راست نمیشود هرگاه کج شد و با زنان
درست نمیشود هرگاه رخنه در آن افتاد و مشهای امر زنان آنست
که چشمهای خود را بپوشانند و دامن خود را جمع نمایند و چه خواهی گفت
اگر رسول خدا ص در بعضی بیابانها بتو برخورد در حالتی که تو شتر خود را
از این آبشخوار بآن آبشخوار میرانی و خدا بر احوال تو مطلع است و بازن
گشت تو بسوی پیغمبر اوست و در این صورت تو دریده باشی پرده
او را که بر تو زده است و شکسته باشی عهد او را و بخدا قسم که اگر من
باین راه که تو میروی بروم پس من بگویند که داخل بهشت شو هر آینه
حیا خواهم کرد از رسول خدا که او را ملاقات نمایم در حالتی که دریده
باشم پرده را که او بر من زده باشد پس از خدا بترس و قرار ده آن
پرده را دفع نماینده ناخوشیها و منزل خود تا اینکه ملاقات کنی او را
در حالتی که فرمان بردار ترین همه کس باشی مادام که مرتکب این امر نشده
و نصیحت شنونده ترین همه باشی مادام در آن پرده و یاری دهنده ترین
همه کس باشی برای دین مادام که در آن نشسته و بخدا قسم که اگر حدیث تا
بآنچه شنیدم از رسول خدا و تو هم آنرا شنیده هر آینه خواهی گزید مرا
گزیدن افعی که از غایت پیری پلکهای چشمش سرخی و بیحس شده چون

عایشه از ام سلمه این مواعظ را شنید گفت چه بسیار عارفم گردانید مرا
موعظه تو و چه نیکو پسند آمد مرا نصیحت نیست رفتن من ببصره موافق
آنچه تو گمان کرده و خوب سفریست این سفر زیرا که اصلاح میکنم
میان دو گروه که با هم نزاع و جدال میکنند پس اگر بیرون نروم حرجی بر من
نیست و اگر بیرون روم خواهم رفت بسوی آنچه چاره نیست مرا از آن از
زیاد گردانیدن ثواب بسبب آن **باب** در بیان نوادر معانی یعنی
معانی نادره و مراد از نوادر احادیثی چند است که در تحت یک عنوان در یک
باب واقع میشوند بجهت اینکه هر یک از این احادیث در باب مطلبی علیحده
وارد شده اند و یا احادیث عجیبه است که در بیان مطالب غریبه وارد شده
اند و یا اینست که مراد بعضی احادیثی است که از دست افتاده است و بعد
بخاطر مؤلف آمده و آنرا ثبت نموده حدیث کرد ما را احمد بن حسن بن
احمد بن ولید از عبد الحمید بن ابو العلا که گفت که حضرت امام جعفر
صادق ع فرمود که بدرستی که شرک مخفی تر است از جنبش مور و فرمود
که از قبیل شرک است تحویل خاتم یعنی انگشتر را از انگشتی بانگشتی
دیگر کردن برای یاد آمدن مطلبی چنانکه متعارف است حدیث کرد
ما را حسین بن حسن بن ابان از حمران که گفت که گفتم بحضرت امام جعفر

صادق ع که قول خداوند عزّ وجلّ انّه من قتل نفساً بغیر نفسٍ او فسادٍ فی
الارض فکانّما قتل النّاس جمیعاً چه معنی دارد و چگونه میشود که شخصی
که یک نفر را کشته است بمنزله این باشد که تمام مردم را کشته باشد فرمود
که مراد اینست که گذارده میشود در موضعی از جهنّم که منتهای شدّت
عذاب اهل جهنّم در آن موضع است یعنی هرگاه خواهند که اهل بلا
عذاب کنند بمرتبه که بالاتر از آن ممکن نباشد او را بآن موضع می برند
واگرچنانچه شخصی تمام عالم را کشته باشد او را بآن موضع می برند
واگرچنانچه یک نفر را کشته باشد باز او را آنجا میبرند راوی گفت که پس
گفتم که پس هرگاه آنشخص قاتل یک نفر دیگر را بکشد با او چه میکنند
فرمود که در همان موضع عذابش را مضاعف مینمایند و از سماعة روایت
که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق ع از قول خدای عزّ وجلّ
که فرموده است وَمَن قتل مؤمناً متعمّداً فجزاؤه جهنّم یعنی کسی که بکشد
مؤمنی را از روی قصد و عمد پس جزاء او جهنّم است فرمود که یعنی هر که
بکشد مؤمنی را بجهت دینش پس اوست آن کشنده از روی عمدی که
خدای عزّ وجلّ در شان او فرموده است که وَاَعدّ له عذاباً الیماً یعنی
و مهیّا کرده است برای او عذاب دردناک را پس عرض کردم که بعضی

اوقات اتّفاق میافتد که میان مردی و مردی دیگر امری واقع میشود
پس یکی شمشیر برآن دیگری میزند و او را میکشد فرمود که آن متعمّدی که
خداوند عزّ وجلّ در کتاب خود ذکر کرده است این آنست و نیز از آن
حضرت مرویست که در قول خدای عزّ وجلّ وَمَن یقتل مؤمناً متعمّداً فجزاؤه
جهنّم فرمود که یعنی هر کسی که بکشد مؤمنی را از روی عمد پس جزاء
او جهنّم است هرگاه جزای او بدهند یعنی هرگاه خدای عزّ وجلّ که پاداش خواهد
عملش بدهد او را بجهنّم میبرد و از حضرت امام رضا ع مرویست که فرمود
که رسول خدا ص فرمود که لعن الله من احدث حدثاً او آوی محدثاً
یعنی لعنت کند خدا کسی را که احداث کند حدثی را یا آنکه پناه دهد
احداث کننده حدث را راوی گفت که پس عرض کردم خدمت آنحضرت
که یابن رسول الله مراد حضرت رسول ص از حدث چیست فرمود مراد
قتل نفس است حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله از مردی که گفت
یکی از حضرت امام حسن ع سؤال کرد از عقل و پرسید که عقل چه
چیز است پس آنحضرت فرمود که عقل عبارت است از تجرّع غصّه
یعنی غصّه خوردن و خشم فرو بردن و مداهنه و نرمی نمودن با دشمنان
حدیث کرد ما را محمّد بن موسی بن متوکّل از عبدالله بن سنان که

کفت حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که طوبی لعبد نومة عرف الناس
فصاحبهم ببدنه ولم یصاحبهم فی اعمالهم بقلبه فعرفوه فی الظاهر
وعرفهم فی الباطن یعنی خوشا حال بندهٔ کمنامی که مردم را شناخته است
وبر احوال ایشان مطلع کردیده است پس مصاحبت میکند با ایشان
به بدنش ولکن مصاحبت نمیکند قلبا با ایشان در اعمال ایشان پس
ایشان شناخته اند او را در ظاهر وشناخته است او ایشان را در
باطن حدیث کرد ما را پدرم از سکونی از حضرت امام جعفر صادق ع
که فرمود که از جملهٔ تواضع وفروتنی است اینکه شخص راضی باشد که
بنشیند در مکانی یعنی طالب نباشد که در صدر مجلس بنشیند واینکه
سلام کند بر هر کسی که ملاقات میکند او را واینکه ترک کند مجادله را
واکرچه حق با او باشد واینکه دوست ندارد وطالب این نباشد که مردم
مدح کنند او را بر تقوی وپرهیزکاری حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله
از ابی بصیر که کفت در خدمت امام محمد باقر ع بودم پس مردی با آنحضرت
کفت که اصلحک الله یعنی اصلاح کند امر تو را خدا بدرستی که در کوفه
جماعتی میباشند که سخنی میکویند وآنرا بشما نسبت میدهند حضرت فرمود
که چه میکویند آنمرد کفت که میکویند که ایمان غیر از اسلام است پس آن

حضرت

حضرت فرمود که بلی راست میکویند پس آنمرد کفت که وصف کن هر یک را
برای من پس آنحضرت فرمود که هر کس شهادت دهد بوحدانیت
ویکانکی جناب اقدس آلهی واینکه محمد ص رسول وفرستاده اوست
واینکه مجموع آنچه آورده است از جانب خدا همه حق وصدق است
ومطابق واقع است وفرمودهٔ خدا است وتشکیکی در آن نیست
پس آنکس مسلمان است وهر کس شهادت بوحدانیت جناب
اقدس آلهی ونبوت حضرت رسالت پناهی واقرار کند بجمیع
آنچه آنحضرت از جانب خدای عز وجل آورده است ونماز را بپا
دارد وزکوة بدهد ودر ماه مبارک رمضان روزه شود وحج
خانه خدا برود وملاقات نکند پروردکار خود را با کناهی که وعده
آتش داده است بر آن پس آنکس مؤمن است بعد از آن ابو بصیر کفت
یا ابن رسول الله فدای تو شوم آیا کدام یک از ما ها ملاقات
خواهیم کرد خدا را بدون اینکه صادر شده باشد از ما کناهی که وعده
آتش داده است بر آن پس آنحضرت فرمود مراد اینست که ملاقات
کند شخص خدا را در حالتی که توبه نکرده باشد از آن کناه حدیث کرد
ما را پدرم رحمه الله از مفضل بن عمر که کفت که کفتم بحضرت امام جعفر

صادق ع که بدرستی که چون میگویند که بدرستی که خدای تبارک و تعالی هرگاه
دوست دارد بنده را منادی باواز بلند از جانب آسمان ندا میکند و میگوید
که ای خلایق بدرستی که خدای عزوجل دوست میدارد فلانکس را پس شما هم
هم دوست دارید ورا پس محبت او را میاندازد در دلها و هرگاه دشمن دارد
احدی را کسی از جانب آسمان ندا میکند که ای مردمان خداوند عالمیان دشمن
میدارد فلان را پس شما هم دشمن دارید او را پس خدا دشمنی ورا در دلهای
همه کس میاندازد که هر کس او را دشمن دارد مفضل گفت که وقتی که من این
مطلب را خدمت آنحضرت عرض میکردم حضرت تکیه فرموده بود پس درست
نشست و سه مرتبه دست خود را حرکت داد و فرمود که نه چنین است که
این جماعت میگویند ولکن خدای عزوجل هرگاه بنده را دوست دارد مردم را
در زمین دشمن او میگردانند تا آنکه درباره او سخنها گویند و او را غیبت
کنند پس ایشان در معصیت اندازد و او را مزید ثواب دهد و هرگاه دشمن
دارد کسی را او را محبوب مردم میگرداند و وضعی میکنند که مردم او را
دوست دارند و در باب وچیزها گویند تا آنکه آنکس و مردم در معصیت
افتند بعد از آن فرمود که کسی بود که نزد خدا محبوب تر بود از یحیی بن
ذکریا خلق او را ببلا انداخت تا آنکه کشتند او را و چه چنین کی بود نزد

خدا

خدا محبوب تر از علی بن ابی طالب شنیدی که چه دید و چه کشید از مردم
و چه چنین کی نزد خدا محبوب تر بود از حسین بن علی بن ابی طالب
پس تحریص کرد مردم را به اذیت رسانیدن و دشمنی کردن با او تا آنکه
کشتند او را حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله از عبدالله بن عطا که
گفت که خدمت حضرت امام محمد باقر ع عرض کردم و گفتم که یا ابن رسول
الله بدرستی که مردم میگویند که علی بن ابی طالب ع فرموده است که
افضل و بهترین احرام این است که محرم شوی در خانه خود پس آن
حضرت انکار کرد این را و فرمود که رسول خدا از اهل مدینه بود و ذی
الحلیفه را برای احرام بستن معین فرمود و ما بین مدینه و ذو الحلیفه
شش فرسخ بود و هرگاه احرام بستن در خانه بهتر بود رسول خدا در
مدینه محرم میشد ولکن علی بن ابی طالب فرموده است که تمتعوا من
ثیابکم الی وقتکم یعنی متمتع شوید بجامهای خود تا وقتی که خدا و
رسول برای احرام مقرر فرموده اند حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله
از علی بن صلت از حضرت امام جعفر صادق ع که گفت من و جمعی دیگر
در خدمت آنحضرت بعقب جنازه میرفتیم پس یکی از آن جماعت گفت
که بارک الله لی فی الموت و فیما بعد الموت یعنی مبارک گرداند خدا

که فیما بعد الموت زیاد است زیرا که

مولود را بر من و همچنین مبارک گردانید بر من آنچه را که وارد میشود
بعد از مولود بر من پس آنحضرت باز گردید فرمود که همینکه مولود بر تو مبارک
شد بعد از مولود هم بر تو مبارک خواهد بود **باب** حدیث کرد ما را
پدرم رحمه الله از شعیب از پدرش از حضرت امام جعفر صادق ع که
گفت که باز حضرت گفتم که مردم روایت میکنند و میگویند که رسول
خدا ص آنچه از ماه مبارک رمضان بیست نه روز روزه مثل بیشتر
بود از آنچه سی روز روزه شد حضرت فرمود که دروغ میگویند
خداوند نکرده مگر تمام و فرایض و واجبات ناقص نمیباشد بدرستی
که خدا عز و جل سال را سیصد شصت روز آفرید و آسمانها و زمین را
در شش روز آفرید پس کم گرد شش روز را از سیصد شصت روز
پس سال سیصد و پنجاه و چهار روز است و ماه رمضان سی روز
زیرا که خدای عز و جل فرموده است که و لتکملوا العدة یعنی کامل
گردانید عدد را و کامل تمام است و باید تمام باشد و شوال بیست
نه روز است و ذی القعده سی روز است زیرا که خدای عز و جل
فرموده است و واعدنا موسی ثلثین لیلة یعنی وعده دادیم موسی
را سی شب پس بنابرین یکماه تمام است و یکماه ناقص و ماه مبارک

رمضان

رمضان هرگز ناقص نمیشود و ماه شعبان هرگز تمام نمیباشد حدیث کرد ما را
پدرم رحمه الله از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن
محبوب از علی بن رئاب رحمه الله که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر
صادق ع از قول خدای عز و جل و ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم
و یعفو عن کثیر که ترجمه اش این است که هر مصیبتی و هر بلیه که بشما برسد
بسبب آن چیزیست که کسب کرده است آنرا دستهای شما و حال آنکه از بسیاری
از معصیتها و گناهان میگذرد و در دنیا مؤاخذه نمیکند از آن عرض
کردم که یابن رسول الله خبر ده مرا و بفرما که آن مصائب و بلاهائی که
بعلی بن ابی طالب و اهل بیتش رسید آیا بسبب معصیتها و گناهانی بود
که از ایشان صادر شده بود و حال آنکه ایشان اهل بیت و خانواده
طهارت بودند و همه معصوم بودند پس آنحضرت فرمود که رسول خدا ص در
هر شب و هر روز صد مرتبه استغفار میکرد و حال آنکه شکی نیست که رسول
خدا معصوم بود و از اول عمر تا آخر عمر یک گناه از او صادر نشده چه صغیره
و چه کبیره چه از روی عمد و چه از روی سهو بلی بدرستی که خدای عز و جل
مخصوص میگرداند دوستان خود را در دنیا ببلاها و مصیبتها تا آنکه
بواسطه آنها مزد دهد ایشانرا و درجات ایشانرا بلند گرداند بدون اینکه

معصیتی از ایشان صادر شده باشد حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله از
عزرمی که گفت من با حضرت امام جعفر صادق ع در مکه در زیر ناودان
نشسته بودیم و دو نفر با یکدیگر نزاع و جدال میکردند یکی بان دیگری
میگفت که بخدا قسم که تو نمیدانی که محل وزیدن باد کجاست و مگر نه قسم
یاد میکرد و این سخن را تکرار مینمود پس چون حضرت دید که بسیار تکرار
مینماید و رفیقش را آزار میدهد فرمود که آیا تو خبر داری که مهب باد
و محل وزیدن و مکان برخاستن او کجا میباشد آنشخص گفت نه نمیدانم
ولکن میشنوم که مردم میگویند که از فلان مکان بر میخیزد پس من
بانحضرت عرض کردم که فدای تو شوم شما بفرمایید که باد از کجا میآید
و اول از کجا بر میخیزد فرمود که بدرستیکه باد در زیر رکن شامی محبوس
است پس هرگاه خدای عز و جل اراده کند که قدری از آن را بفرستد
بدنیا بیرون میآورد او را از آنجا اگر باد صبا را اراده میکند باد
صبا میآید و اگر جنوب اراده میکند جنوب میآید و اگر شمال اراده
کرده است شمال میآید و اگر دبور را خواسته است دبور میآید بعد
از آن فرمود که و نشانه اینکه باد در زیر این رکن حبس است این است
که این رکن همیشه در حرکت میباشد چه در تابستان و چه در زمستان

چه در شب و چه در روز حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل از
عبدالله بن سنان که گفت شنیدم از حضرت امام جعفر صادق ع که می
فرمود که بسا هست که شخص یک شربت آب میآشامد و بواسطه آن خدا
او را به بهشت میبرد عرض کردم که چگونه میشود این فرمود که شخص جام
آب را بر میدارد و قدری از آن میآشامد بعد از آن لب را از دهان جام
بر میدارد و جام را دور میکند از خود و حال آنکه هنوز تشنه است
پس حمد و ثنا میکند خدای عز و جل را و باز قدری دیگر میآشامد پس جام را
دور میکند و باز هنوز تشنه است پس حمد میکند خدا را و باز شروع میکند
باشامیدن پس بجهت این حرکت خدای تعالی بهشت را برای او واجب می
گرداند حدیث کرد ما را پدرم از عبد السلام از حضرت امام جعفر صادق ع
که فرمود که کفران کرده است نعمت خدا را کسی که بگوید که فلان چیز خوردم
و ضرر رسانید بمن حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله از حماد بن عثمان از
حضرت امام محمد باقر ع در قول خدای عز و جل والشعراء یتبعهم الغاون که
فرمود که آیا هرگز دیده که احدی پیروی نماید شاعری را بلکه مراد از شعرا جماعتی
میباشند که فقیه شده اند و مسائل حلال و حرام را یاد گرفته اند برای غیر دین
بلکه برای دنیا پس این جماعت خود گمراه اند و مردم را نیز گمراه میکنند حدیث

کرد ما را احمد بن حسن قطان از سفیان بن سعید که گفت شنیدم از حضرت امام
جعفر صادق ع که فرمود بر تو باد به تقیه پس بدرستی که تقیه سنت و طریقه
ابراهیم است و خدای تعالی بموسی و هرون فرمود که اذهبا الی فرعون انه طغی
فقولا له قولاً لینا لعله یتذکر او یخشی یعنی بروید ای موسی و هرون
بسوی فرعون بدرستی که او یاغی شده است با پروردگار خود و بعد از انکه
پیش او رفتید تندی و درشتی مکنید با او بلکه بملایمت و نرمی با او تکلم کنید
و نام او را مبرید بلکه او را بکنیه خطاب کنید و بگوئید که ای ابا مصعب شاید
که متذکر شود و از خواب غفلت بیدار شود یا انکه بترسد و ترک نماید این
گفتار و کردار خود را و بدرستی که رسول خدا ص میفرمود که امر کرده است مرا
پروردگارم و واجب کرده است بر من که با مردم مدارات نمایم و برفق
و ملایمت رفتار کنم همچنانکه فرایض واجب کرده است بر من و تادیب
فرموده است او را خدای عز و جل به تقیه و فرموده است باو که ادفع بالتی هی
احسن یعنی دفع کن مشرکین و منافقین را و سخنان ایشان را رد کن بطور حسن
و طریقه مستحسن بوضعی که انکسی که میان تو و او عداوت و دشمنی است گویا
او دوست و خویش تو است ای سفیان هر کسی که در دین خدا تقیه را بکار
برد و به تقیه رفتار نماید پس باعلا درجه عزت بالا رفته است بدرستی که

عزت مؤمن در محافظت کردن زبان است و کسی که اختیار زبانش ندارد
و هر چه بر سر زبانش میاید میگوید پشیمان میشود و پشیمانی سود ندارد
سفیان گفت که پس عرض کردم و گفتم یا بن رسول الله آیا جایز است که
خدا بندگانش را بطمع چیزی اندازد که بوجود نمیاید فرمود نه پس عرض کردم
که پس چگونه خدا بموسی و هرون گفت که شاید فرعون متذکر شود یا انکه
بترسد و حال انکه میدانست که فرعون متذکر نمیشود و نمیترسد پس حضرت
فرمود که فرعون هم متذکر شد و هم ترسید و لکن وقتی که عذاب خدا را
دید و برای العین مشاهده کرد آیا نشنیده که خدای عز و جل فرموده است
که حتی اذا ادرکه الغرق قال آمنت انه لا اله الا الذی آمنت به بنو اسرائیل
و انا من المسلمین یعنی در انوقت که نزدیک بود که غرق شود گفت که
ایمان آوردم و اعتقاد دارم که نیست خداوندی مگر آن خدائی که ایمان
آوردند باو بنی اسرائیل و من از جمله مسلمانانم پس خدای عز و جل قبول
نکرد ایمان او را و گفت آلآن وقد عصیت قبل و کنت من المفسدین
فالیوم ننجیک ببدنک لتکون لمن خلفک آیة یعنی حال ایمان میاوری
و حال انکه معصیت و نافرمانی نمودی مرا پیش از این و از جمله فساد
کنندگان بودی پس امروز بدن تو را نجات میدهیم و آنرا بر روی آب

میان ذراع من برای اینکه بوده باشی محل عبرت و نشانه آنکسانی که بعد از تو
بیایند حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله از حفص بن بختری از حضرت امام
جعفر صادق ع که فرمود که چون رسول خدا ص را باسمان بردند وقت
نماز رسید پس جبرئیل اذان گفت پس چون گفت الله اکبر ملائکه نیز
گفتند الله اکبر و چون گفت اشهد ان لا اله الا الله ملائکه گفتند که
خدا را بیکتائی یاد کرد و یگانه شمرد و نفی کرد مثل و ند را از او پس چون
گفت اشهد ان محمدا رسول الله ص گفتند که پیغمبری است که مبعوث شده است
چون گفت حی علی الصلوة ملائکه گفتند که تحریص کرد و ترغیب
نمود بندگان را بعبادت پروردگار ایشان چون گفت حی علی الفلاح
ملائکه گفتند رستگار شد کسی که متابعت نمود و پیروی کرد او را
حدیث کرد ما را ابو عبد الله حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام از
ابن عباس که گفت که رسول خدا ص فرمود که اذا ظلمت العیون العین
کان قتل العین علی ید الرابع من العیون فاذا کان ذلک استحق
الخاذل له لعنة الله والملائکة والناس اجمعین یعنی هرگاه ظلم کنند
عینها بر عینی پس هرگاه واقع شود این قضیه مستحق میشود مخذول کننده
او لعنت خدا و ملائکه و تمام ادمیان را پس کسی خدمت آنحضرت عرض

کرد

کرد که یا رسول الله عین چه چیز است و عیون کدام است فرمود که انا
عین پس برادرم علی بن ابی طالب است و اما عیون دشمنان اویند
چهارم ایشان کشنده اوست از روی ظلم و عدوان حدیث کرد ما را
علی بن احمد بن موسی دقاق از حضرت امام حسین ع که فرمود که رسول
خدا ص فرمود که بدرستی که ابو بکر نسبت بمن بمنزله سمع است و عمر
نسبت بمن بمنزله بصر است و عثمان نسبت بمنزله فؤاد است حضرت
امام حسین ع فرمود که چون فردا شد داخل شدم بر جدم رسول خدا ص
و پدرم علی بن ابی طالب نیز نزد آنحضرت بود پس گفتم ای جد بزرگوار
دیروز شنیدم که درباره بعضی اصحاب خود سخنی چند فرمودی
و معنی آنها را نفهمیدم که چیست رسول خدا ص فرمود که آری پس اشاره
کرد بسوی ایشان و فرمود که ایشانند سمع و بصر و فؤاد و زود باشد
که سوال کرده شوند از ولایت وصی من این مرد و اشاره فرمود
بسوی علی بن ابی طالب ع بعد از ان فرمود که خدای تبارک و تعالی
میفرماید که ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا
یعنی بدرستی که گوش و چشم و دل همه سوال کرده می شوند از ولایت
علی بن ابی طالب بعد از ان فرمود که بعزت پروردگارم قسم که جمیع

امت مراد در صحرای محشر نگاه میدارند و سؤال میکنند از ایشان از
ولایت علی بن ابی طالب چنانکه خدای عز و جل فرموده است که
وقفوهم انهم مسئولون حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر
همدانی از حسین بن خالد از علی بن موسی الرضا از پدرش موسی بن جعفر
از پدرش جعفر بن محمد که فرمود که بدرستی که خدای تعالی دشمن میدارد
خانه گوشت را و گوشت خوار را پس بعضی از اصحاب عرض کردند که
یا ابن رسول الله بدرستی که ما دوست میداریم گوشت را و هرگز
خانه ما خالی از گوشت نیست و شما هرگز منع نفرمودید پس چگونه است
این فرمود که مراد این نیست که شما فهمیده اید بلکه مراد از خانه
از خانه گوشت خانه ایست که در آن خورده میشود گوشت مردم
بسبب غیبت و اما مراد از گوشت خوار پس آنکسی است که تکبر
دارد و متجبرانه و متکبرانه در میان مردم راه میرود حدیث کرد
ما را محمد بن موسی بن متوکل از ابی بصیر که گفت که بحضرت امام جعفر
صادق گفتم که مردم میگویند که عرش بجنبش در آمد بجهت مردن سعد بن
معاذ پس آنحضرت فرمود که مراد از نعش است که سعد بر بالای آن بود
حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن ولید از محمد بن ابی عمیر از بعضی اصحابش

از حضرة

از حضرة امام جعفر صادق که شخصی خدمت آنحضرت عرض کرد که یا ابن
رسول الله بدرستی که ابو الخطاب نقل میکند از تو که فرموده که اذا عرفت
الحق فاعمل ما شئت یعنی هرگاه حق را شناختی پس بعد از آن هر چه خواهی
بکن پس آنحضرت فرمود که خدا لعنت کند ابو الخطاب را بخدا قسم که من
این طور نگفتم باو و لکن گفتم که هرگاه حق را شناختی پس هر قدر از عمل
نیک که میخواهی بکن خدا قبول میکند از تو زیرا که خدای عز و جل میفرماید
که من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو مؤمن فاولئک یدخلون الجنة
یرزقون فیها بغیر حساب یعنی هر کس که عمل صالح از او صادر شود
و کارهای نیک کند چه مرد و چه زن در حالتی که مؤمن باشد پس ایشان داخل
بهشت میشوند و روزی داده میشوند در بهشت بی حساب حدیث کرد
ما را عبد الواحد بن محمد بن عبدوس عطار نیشابوری از عبد السلام
ابن صالح هروی که گفت که بحضرت امام رضا گفتم که یا ابن رسول الله
از پدران شما روایت شده است که هر کس در ماه مبارک رمضان مجامعت کند
یا افطار کند سه کفاره برو واجب میشود و نیز از ایشان روایت شده
است که یک کفاره واجب میشود پس بکدام یک از این دو روایت
عمل کنیم فرمود که بهر دو روایت عمل کنید زیرا که هرگاه شخص در ماه مبارک

رمضان با زن که حرام است بر او جماع کند یا افطار کند به چیز حرام
مثل شراب وغیره سه کفاره بر او واجب میشود آزاد کردن یک بنده
و روزه داشتن دو ماه پی در پی و طعام دادن شصت مسکین و قضا کردن
روزهٔ آن روز و اگر چنانچه با زن خود جماع کرده باشد یا به چیز حلال
افطار نموده باشد یک کفاره بر او واجب است و قضای روزهٔ آن
روز و هرگاه از روی سهو و نسیان این عملها کرده است هیچ چیز
بر او نیست حدیث کرد ما را پدرم از عبد الله بن سنان که گفت حضرت
امام جعفر صادق ع که لا یمین فی غضب ولا فی قطیعة رحم ولا فی جبر
ولا فی اکراه یعنی نیست قسم در حالت غضب و نه در قطع کردن رحم
و نه در حالت جبر و نه در حالت اکراه یعنی در حالتی که شخص غضبناک
است و خشم دارد و سوگند یاد مینماید سوگند منعقد نمیشود و سوگندش
صحیح نیست و اثری بر آن مترتب نمیشود و همچنین هرگاه سوگند یاد
نماید که قطع مینمایم رحم خود را این سوگند نیز صحیح نیست و نامشروع
است و همچنین هرگاه کسی را مجبور نمایند یا باکراه بر این دارند که
سوگند یاد نماید آن سوگند سوگند شرعی نیست راوی گفت که عرض
کردم که یا ابن رسول الله فرق میان جبر و اکراه چه چیز است فرمود که

جبر از سلطان

جبر از سلطان حاصل میشود و اکراه از زن و پدر حاصل میشود و منشأ
اثری نیست حدیث کرد ما را محمد بن ابراهیم از موسی بن اسمعیل از پدرش
از جدش از جعفر بن محمد ع که گفت که برای حضرت امام حسن صدیقی بود
که بسیار بی مبالات بود و در بند هیچ چیز نبود پس چند روز شد که
خدمت آنحضرت نیامد بعد از مدتی یک روز آمد خدمت آنحضرت پس
آنحضرت با او فرمود که چگونه صبح کردی ای فلان گفت یا ابن رسول الله
اصبحت بخلاف ما احب و یحب الله و یحب الشیطان یعنی صبح کردم
بخلاف آن حالتی که خود دوست میدارم و خدا دوست میدارد و شیطان
دوست میدارد پس آنحضرت خندید و فرمود که چگونه است این بیان کن
گفت بجهت اینکه خدا دوست میدارد که من اطاعت کنم او را و معصیتش
نکنم و من این طور نیستم و شیطان دوست میدارد که من معصیت کنم
خدای عز و جل را و اطاعتش نکنم و من چنین نیستم و من دوست میدارم
که نمیرم و چنین نیستم که نمیرم پس مردی برخواست و گفت که یا ابن رسول الله
چرا ما مرگ را دوست نمیداریم و ناخوش میاید ما را از آن پس آنحضرت
فرمود که بجهت اینکه شما آخرت خود را خراب کرده اید و دنیای خود را تعمیر
نموده اید پس کراهت دارید انتقال از آبادانی بسوی ویرانی را حدیث

کرد ما را پدرم از ابی ابراهیم ع که گفت که رسول خدا فرمود که آگاه باشید
نزدیک است که مردی تکذیب کند مرا در حالتی که بر بالشها تکیه کرده باشد
حاضرین گفتند که یا رسول الله کیست که تکذیب میکند ترا فرمود که آن کسی که
حدیثی میشنود پس میگوید که هرگز رسول خدا این سخن نگفته است پس هرگاه
حدیثی از من بشما برسد و موافق حق باشد پس بدانید که من گفته ام آنرا
و هرگاه موافق حق نباشد پس بدانید که من نگفته ام آنرا و هرگز نمیگویم
من مگر حق حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله از عمرو بن ابی المقدام که گفت
شنیدم از حضرت امام محمد باقر ع که در آیه ولا یعصینک فی معروف
میفرمود که رسول خدا بفاطمه زهرا فرمود که هرگاه من بمیرم روی خود را
مخراش و موی خود را پریشان مکن و آواز بوای وای گفتن بلند مکن
و نوحه و زاری برای من برپا مکن پس فرمود که این معروفی است که خدای
عز و جل در کتابش فرموده است ولا یعصینک فی معروف حدیث کرد ما را
محمد بن موسی بن متوکل از داود بن کثیر رقی که گفت که گفتم بحضرت امام
جعفر صادق ع که کدام یک بزرگتر بودند اسمعیل یا اسحق و کدام یک
ذبیح بودند پس آنحضرت فرمود که اسمعیل پنج سال بزرگتر بود از اسحق
و ذبیح نیز اسمعیل بود و مکه منزلش بود و ابراهیم اراده کرد که ذبح

کند

کند اسمعیل را در ایام موسم در منی و فرمود که و بود میان بشارة دادن خدا
ابراهیم را باسمعیل و میان بشارت دادنش او را باسحق پنج سال آیا نشنیدۀ
که ابراهیم میگوید رب هب لی من الصالحین یعنی پروردگارا ببخش
بمن فرزندی که از جمله صلحا و عباد باشد و در سوره والصافات می
گوید که فبشرناه بغلام حلیم یعنی بشارت دادیم او را بغلام حلیم یعنی
اسمعیل را که از هاجر است و حضرت فرمود که پس فدا کرد برای اسمعیل
گوسفند بسیار عظیمی و نیز فرمود که و بشرناه باسحق نبیا من الصالحین
و بارکنا علیه و علی اسحق یعنی و مبارک گردانیدیم براو یعنی بر
اسمعیل و بر اسحق پس هرکس گمان کند که اسحق بزرگتر است از اسمعیل
و اینکه ذبیح اسحق است پس تکذیب کرده است بانچه خدا فرموده است
در قصه این دو نبی که صریح آیه دلالت دارد بر اینکه اسمعیل بزرگتر است
از اسحق بجهت اینکه فرموده است علیه و علی اسحق و علیه را که ضمیرش
راجع است باسمعیل مقدم داشته است بر علی اسحق حدیث کرد ما را بکر
از احمد بن هشیم از حضرت امام رضا ع که گفت گفتم بآنحضرت فدای تو
شوم چرا طایفه عرب نام می نهند اولاد خود را بکلب و نمر و فهد و امثال
اینها فرمود که عرب اصحاب حرب بودند و اکثر اوقات مشغول محاربه و مقاتله

بودند و دأب ایشان این بود که در وقت حرب و هنگام رجز خواندن
بواسطهٔ نافرزندان خود بردن خوف و ترس در دل دشمن بیانداختن
باین طریق که میگفتند انا ابو الکلب انا ابو النمر و همچنین وسمی میکردند
بندگان خود را به فرج و مبارک و میمون و امثال اینها و تیمن و تبرک می
جستند باین نامها حدیث کرد ما را پدرم از علی بن اسباط از حضرت امام
جعفر صادق ع که فرمود که بدرستی که خدای عز و جل در وقت عشاء روز عرفه
اول نظر میکند بسوی زیارت کنندگان قبر حسین ع و بعد نگاه میکند با اهل
موقف پس من عرض کردم که جهت این چیست فرمود که بجهت اینکه در میان
اهل موقف اولاد زنا میباشد و در میان زوار آنحضرت فرزند زنا نیست
حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله از ابی بصیر که گفت که خدمت حضرت امام
جعفر صادق ع عرض کردم که ابو الخطاب میگفت که در پنجشنبه اعمال امت
پیغمبر را بآنحضرت مینمایند پس آنحضرت فرمود که چنین نیست ولکن عرض
کرده میشود هر صبح بر رسول خدا ص اعمال امتش هم نیکان و هم بدان پس
حذر کنید و بترسید و خدای عز و جل خبر میدهد از آن و میفرماید که قل
اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنون یعنی بگو ای محمد که هر کار
که میخواهید بکنید پس زود باشد که ببیند خدا عملهای شما را و همچنین

رسول خدا

رسول خدا ص و مؤمنون نیز میبینند و ابو بصیر گفت که مراد از مؤمنین
ائمه و پیشوایان دین اند حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله از ابی بصیر از
حضرت امام محمد باقر ع که فرمود هبه و بخشش جایز است خواه قبض کرده
شود یا نه خواه قسمت شده باشد یا نه و اینچنین که مردم میگویند جایز
نیست آن نحل است یعنی عطیه که قبض نشده است حدیث کرد ما را پدرم
رحمه الله از ابی سعید مکاری که گفت در خدمت حضرت امام جعفر صادق ع
بودیم پس نقل از زید مذکور شد و آنهائی که با او خروج کردند پس یکی
از اهل مجلس خواست که مذمت کند زید را پس آنحضرت منع فرمود
او را و فرمود که ساکت شو چنین نیست و سزاوار نیست برای شما که داخل
شوید برها و بگوئید در بارهٔ ما مگر خوب بدرستی که نمی میرد احدی از
ما مگر اینکه در می یابد او را سعادت شهادت پیش از آنکه بیرون آید
روح از بدنش و اگر چه بفواق ناقه باشد یعنی اگر چه بگره شدن نفس
در سینه باشد حدیث کرد ما را جعفر بن محمد بن مسرور از صباح بن
سیابه از حضرت امام جعفر صادق ع که گفت بدرستی که گاه هست که
مردی دوست میدارد شما را و نمیداند که چه میگوید پس خدا او را داخل
بهشت میکند و بسا هست که شخصی دشمن میدارد شما را و نمیداند که

چه چیز میگویند و خدا او را داخل آتش میکند و گاه هست که صحیفهٔ عمل مردی
مملو است از عمل نیک و حال آنکه هیچ نیکی از او صادر نشده پس من عرض
کردم که چگونه میشود این فرمود که مردی میگذرد به جماعتی که غیبت ما
میکنند و ما را به بدی یاد میکنند پس چون او را می بینند ساکت می
شوند و بعضی به بعضی میگویند که این مرد از شیعیان و دوستان
ایشان است و نیز مردی از شیعیان ما با ایشان میگذرد پس او را
ملامت میکنند و زجر میکنند پس به سبب آن حرکتی که ایشان نسبت با او
کردند می نویسد خدا در نامهٔ عمل او حسنات تا آنکه پر میشود نامهٔ عملش
از حسنات بدون اینکه عمل نیکی از او صادر شده باشد حدیث کرد ما را محمد بن
حسن بن احمد بن ولید از حفص کناسی که گفت که گفتم بحضرت امام جعفر
صادق ع که چه چیز است ادنی چیزی که شخص به سبب آن مؤمن میشود
فرمود گواهی دادن به وحدانیت جناب اقدس الهی و اینکه محمد بن عبد الله
بنده و رسول اوست بسوی بندگان و اقرار به وجوب طاعت و فرمان
برداری او و شناختن امام زمانش است هرگاه شخصی این علمها را کرد
مؤمن است حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید از ابی الربیع
که گفت که گفتم با آنحضرت که چه چیز است ادنی چیزی که مرد با آن بیرون می رود

از ایمان

از ایمان فرمود که رای و طریقه که میداند که باطل است و مخالف طریقهٔ حق است
و با وجود این دست از آن بر نمیدارد و بر آن رای فاسد و اعتقاد باطل باقی
میماند تا بمیرد حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید از حلبی
که گفت که گفتم بحضرت امام جعفر صادق ع که چه چیز است ادنی چیزی
که شخص بواسطهٔ آن کافر میشود فرمود این است که بدعتی در دین
احداث نماید پس دوست دارد کسی را که متابعت میکند او را در آن
بدعت و دشمنی میکند با کسی که مخالفت میکند با او در آن حدیث
کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید از سلیم بن قیس هلالی که
گفت که خدمت حضرت امیر المؤمنین عرض کردم که چه چیز است ادنی
چیزی که شخص بواسطهٔ آن گمراه میشود فرمود آنست که نشناسد کسی را
که خدا طاعت و فرمان برداری او را واجب گردانیده و محبت و دوستی
او را فرض ساخته و گردانیده است او را حجت خود در زمین و شاهد و گواه
بر خلایق در روز دین پس عرض کردم که کیستند آن اشخاص یا امیر المؤمنین
فرمود آن کسانی اند که مقرون گردانیده است خدا و تعالی ایشان را بخود
و به پیغمبر خود چنانچه فرموده است یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و
اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم یعنی ای بدبختان کسانی که ایمان آورده اید

اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول خدا را و صاحبان حکم را که
از شما میباشند قیس گفت که پس سر آن حضرترا بوسیدم و گفتم یا بن
رسول الله واضح کردی و روشن نمودی مطلب را و شک و شبهه را از
دل من زایل فرمودی حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله از احمد بن محمد بن
عیسی از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود اقل اجزا از دعا کافی است بعد از
نمازهای فریضه این است که بگوئی اللهم صل علی محمد و آل محمد اللهم
انی اسئلک من کل خیر احاط به علمک و اعوذ بک من کل شر احاط
به علمک اللهم انی اسئلک عافیتک فی اموری کلها و اعوذ بک من
خزی الدنیا و عذاب الآخرة حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید
از حبیب بن حکیم که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق ع از
اول درجهٔ کفر و الحاد پس فرمود که تکبر از جمله است حدیث کرد ما را جعفر بن
محمد بن مسرور از سیف بن عمیره از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود که
ادنی چیزی که مرد بسبب آن بیرون میرود از ایمان اینست که با مردی دیگر
که هم دین او میباشد برادری و دوستی میکند پس بدیها و لغزشهای
او را میشمارد و در دل نگاه میدارد تا آنکه یک روزی سرزنش نماید او را
با آنها حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله از سفیان بن عیینه که گفت شنیدم

از حضرت امام جعفر صادق ع که میفرمود که جمیع علمهای مردم را که بکار ربان
یابد منحصر یافتم در چهار علم اول اینست که بشناسی پروردگار خود را
دوم اینست که بشناسی که چه کرده است با تو یعنی بدانی که چه نعمتها
بتو عطا کرده است سیم اینست که بدانی که چه چیز خواسته است از تو
چهارم اینست که بشناسی که چه چیز بیرون میبرد ترا از دین حدیث
کرد ما را پدرم رحمه الله از ابی حمزهٔ ثمالی از حضرت امام محمد باقر ع که فرمود
دلها بر سه قسم میباشد یک قلبی است که منکوس و وارون است و نگاه
نمیدارد هیچ خیر را و خیری در آن نیست و آن قلب کافر است و قلبی است
که در او نکته سیاهی میباشد و خیر و شر در او متلاطم میشوند و هجوم
مینمایند پس هر یک که قوتش زیاده و زورش بیشتر باشد بر آن دیگری
غالب میشود و قلبی است که مفتوح و گشاده است و در او چراغهاست که
روشنی میدهد و خاموش نمیشود نور او تا روز قیامت و آن قلب مؤمن
است حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن یحیی عطار از مفضل بن سعد
خفاف از حضرت امام محمد باقر ع که فرمود قلوب بر چهار قسم است یک
قلبی که در او هم نفاق است و هم ایمان و یک قلبی است که منکوس است و یک
قلبی است که مطبوع است و یک قلبی است که ازهر و انور است مفضل گفت که

پس عرض کردم که یا ابن رسول الله از هر چیست فرمود که از هر قلبی آنست
که در او چیزیست که مثل چراغ روشنی میدهد و نورانی است و امّا
قلب مطبوع قلب منافق است که اصلاً چیزی در او نمیباشد و امّا از هر
قلب مؤمن است که اگر خدای عزّ و جلّ عطا کند باو چیزی شکر میکند و اگر
مبتلا گرداند او را صبر میکند و امّا منکوس پس قلب مشرک است و امّا قلبی
در او ایمان و نفاق هر دو میباشد پس از جملهٔ ایشان طایفه بودند در طایف
پس هر گاه اجل یکی از ایشان برسد در حالتی که باقی است بر آن نفاقی که
داشته است هلاک میشود و بجهنّم میرود و هر گاه برسد اجلش در حالتی
که با ایمان است پس نا جی خواهد بود حدیث کرد ما را عبد الواحد بن محمّد بن
عبدوس نیشابوری از عبد السلام بن صالح هروی که گفت شنیدم از حضرت
امام رضا ع که میفرمود که افعال عباد مخلوق است پس عرض کردم که یا ابن
رسول الله مراد از مخلوق چیست فرمود مراد اینست که مقدّرات و بتقضا
و قدر آگهی است حدیث کرد ما را احمد بن موسی بن متوکّل از سدیر صیرفی
از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود که رسول خدا ص که بدرستی که خدای
تعالی خلق کرد نور فاطمه را پیش از آنکه خلق کند آسمان و زمین را پس بعضی
مردم گفتند که یا نبی الله هر گاه چنین است پس فاطمه انسیه نمیباشد پس

رسول خدا ص فرمود که فاطمه حوراء و انسیه است عرض کردند که یا نبی الله
چگونه حوراء و انسیه است فرمود که خلق کرد خدا او را از نور خود پیش از
آنکه آدم را خلق کند وقتی که ارواح را خلق میکرد پس چون خدا آدم را خلق
کرد او را بآدم نمود کسی گفت که یا نبی الله فاطمه کجا بود فرمود در حقّه بود
زیر ساق عرش عرض کردند که طعامش چه بود فرمود تسبیح و تهلیل و تحمید
پس چون خدا آدم را آفرید و مرا از صلب او بیرون آورد دوست داشت
که فاطمه را از صلب من بیرون آورد پس گردانید او را سیبی در بهشت و آورد
جبرئیل آنرا برای من پس گفت السّلام علیک و رحمة الله و برکاته یا محمّد
من گفتم و علیک السّلام و رحمة الله یا جبرئیل پس جبرئیل گفت ای محمّد
پروردگار تو را سلام میرساند من گفتم از پروردگار من است سلام
و بسوی او برمیگردد سلام جبرئیل گفت یا محمّد این سیبی است که خدا
هدیه فرستاده است بسوی تو از بهشت پس گرفتم من آن سیب را و بسینه
خود چسبانیدم گفت یا محمّد خدای عزّ و جلّ میفرماید که بخور این سیب را پس من
آن سیب را دو نصف کردم دیدم در میان آن سیب نوری که بسیار
روشن و درخشنده بود پس ترسیدم جبرئیل گفت یا محمّد چرا نمیخوری
این سیب را بخور و مترس پس بدرستی که این را در آسمان منصوره می گویند

خدای عز وجل میفرماید یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله ینصر من یشاء
یعنی در آن روز شاد میشوند مؤمنین بسبب نصرة و یاری نمودن خدا
یاری میکند هر که را میخواهد یعنی یاری میکند فاطمه دوستان خود را حدیث
کرد ما را احمد بن موسی بن متوکل از ابی ایوب خزاز که گفت شنیدم از حضرت
امام جعفر صادق ع که میفرمود که چون نازل شد بر رسول خدا ص آیه من جاء
بالحسنة فله خیر منها یعنی هر کسی عمل نیکی بکند پس از برای اوست بهتر از
آن رسول خدا ص فرمود خداوندا زیاد کن برای من پس جبرئیل آمد و آیه
من جاء بالحسنة فله عشر امثالها را آورد یعنی هر که عمل نیکی را بیاورد پس برای
او خواهد بود ده مقابل آن باز رسول خدا ص فرمود که خداوندا زیاده کن
برای من پس نازل شد بر او این آیه که من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً
فیضاعفه له اضعافاً کثیرة یعنی کیست که قرض دهد بخدا قرض نیکو
پس مضاعف گرداند خدا آن را برای او باضعاف بسیار پس رسول خدا ص
دانست که بسیار از خدا از شماره افزون از حساب بیرون است و نهایتی
برای آن نمیباشد و دیگر خواهش زیادتی نکرد حدیث کرد ما را محمد بن
حسن بن احمد بن ولید از علی بن متروک طائی از حضرت امام جعفر صادق ع
که گفت که رسول خدا ص فرمود که کدام دست آویز از دست آویزهای ایمان

محکم تر

محکم تر و متین تر است پس اصحاب گفتند که خدا و رسول دانا ترند
پس بعضی گفتند که نماز بعضی گفتند زکوة بعضی گفتند روزه بعضی
گفتند حج و عمره بعضی گفتند جهاد پس رسول خدا ص فرمود برای
هر یک از اینها فضل و مرتبه هست و لکن هیچ یک آنی که من اراده
کرده ام نمیباشد بلکه محکم ترین دست آویزهای ایمان حب فی الله
و بغض فی الله و دوست داشتن دوستان خدا و دشمن داشتن
دشمنان خداست حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید
از مسعدة بن زیاد از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود که رسول
خدا ص فرمود که هر که اطاعت کند خدا را پس بتحقیق که خدا را یاد کرده است
و دمها بخدا است و اگر چه نماز و روزه و تلاوت قرآنش کم باشد و کسی
که معصیت خدا میکند پس البته فراموش کرده است خدا را و اگر چه
شبها نماز کند و روزها روزه باشد و اکثر اوقات قرآن تلاوت نماید
حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل از ابراهیم بن زیاد که گفت
که حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که دروغ میگوید کسی که گمان میکند
که ما را میشناسد و بغیرها متمسک شده است و دست بدامن دیگران
زده است حدیث کرد ما را محمد بن قاسم معروف بجرجانی از حسن بن علی

که گفت که رسول خدا روزی ببعضی از اصحاب خود فرمود که ای بندهٔ خدا
دوست دار در راه خدا و دشمن دار در راه خدا پس بدرستی که نمیرسد احدی
بولایت و دوستی خدا مگر باین و احدی نمی یابد طعم ایمان را و اگر چه نمازش
و روزه اش بسیار باشد مگر اینکه این طور باشد و در این زمان اکثر دوستیها
و دشمنیهای مردم بجهت دنیاست دوستیشان بجهت دنیاست
و دشمنیشان برای دنیا و هیچیک از این دو بکار شخص نمیاید نه بکار
دنیاش میاید و نه بکار آخرتش پس آن مرد عرض کرد که یا رسول الله من
چگونه بدانم که حب فی الله و بغض فی الله دارم و چگونه بدانم که فلان شخص
دوست خداست تا آنکه او را دوست دارم و فلان کس دشمن خداست تا آنکه
او را دشمن دارم پس اشاره کرد رسول خدا بسوی علی بن ابی طالب و فرمود
که این را می بینی گفت بلی فرمود که این ولی خداست پس دوست دار او را
و عدو او عدو خداست پس دشمن دار او را و دوست دار دوست دارندهٔ
این را و اگر چه کشندهٔ پدر تو و پسر تو باشد و دشمن دار دشمن این را
و اگر چه پدر و پسر خود تو باشد حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان از
زید بن علی از پدرانش از فاطمه زهرا دختر رسول خدا که فرمود که گفتم
از حضرت رسول که فرمود که بدرستی که در روز جمعه ساعتی است که

احری نیست که طلب کنند در آن ساعت از خدا خیر را مگر اینکه عطا
میکند او را حضرت فاطمه فرمود که پس گفتم یا رسول الله کدام ساعت است
آن ساعت فرمود که آن ساعت وقتی است که نصف قرص آفتاب غروب کرده
باشد و نصف دیگرش باقی باشد پس حضرت فاطمه بغلامش میفرمود که
برو بالای بام و هر وقت که می بینی که نصف قرص آفتاب غروب کرده است
پس مرا خبر کن تا دعا کنم حدیث کرد ما را جعفر بن محمد بن مسرور از
سیف بن عمیره که گفت که حضرت امام جعفر صادق ع که هر که باک ندارد
از آن چه باو گفته شود و آن چه خود بگوید پس شیطان در نطفهٔ
او شریک است و هر که غیبت کند برادر مؤمنش را بدون اینکه تا خوشی
میان ایشان باشد پس و شریک شیطان است یعنی شیطان باید ش
در نطفهٔ او شریک است و هر که محبت حرام و شهوت زنا در قلبش
رسوخ کرده باشد پس و نیز شریک شیطان است بعد از آن فرمود
که بدرستی که برای ولد زنا یعنی فرزندی که از زنا بهم رسیده است
علامات و نشانهای چند است یکی بغض و دشمنی ما اهل بیت است دوم
این است که میل دارد همیشه بسوی آن حرامی که خلق شده است از آن
سیم استخفاف بدین است یعنی همیشه استخفاف میکند و استهزا می نماید

بدین وچهارم اینست که در نظر مردم همیشه بدنما است وقبیح وزشت
بنظر میاید وقبیح منظر میشود وزشت بنظر مینماید مگر کسی که در عزّ زنا
پدرش متولد شده است یا آنکه مادرش حامله شده است باو در ایام
حیض حدیث کرد مارا محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی از جابر جعفی
که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر ع از قول خدای عزوجل کشجرة
طیبة اصلها ثابت وفرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین باذن الله
فرمود که اما شجره پس رسول خداست ص وفرعش علی بن ابی طالب است و شاخ
آن شجره فاطمه زهرا ع دختر رسول خدا ص است ومیوه آن درخت فرزندان
فاطمه اند وورق آن درخت شیعیان ما میباشند پس فرمود که بدرستی
که چون مؤمنی از شیعیان ما میمیرد یک برگ از آن درخت میافتد
واز شیعیان ما یکی که متولد میشود یک برگ از آن درخت بیرون میاید
حدیث کرد مارا محمد بن ابراهیم بن اسحق از طبرسی که گفت که حضرت
امیر المؤمنین ع از فرزند خود امام حسن ع سؤال کرد که ای فرزند
عقل چه چیز است عرض کرد عقل نگاه داری قلب تو است آنچه را که تو دعوت
باو میرده پس پرسید که حزم چیست عرض کرد که حزم منتظر فرصت بودن
وتعجیل را امکان تعجیل نمودن پرسید که مجد چیست گفت کسب نمودن مکارم

پرسید سماحت کدام است گفت اجابت دعوة سائل ودادن عطیه باو پرسید
شح چه چیز است گفت اینست که چیز کم را که بکسی میدهی آنرا اسراف دانی
وآنچه را که انفاق میکنی اسراف نپنداری فرمود که دقة چه چیز است گفت دقت
طلب کردن اندک است وعطا کردن بسیار یعنی دقیق کسی است که طلب کند
چیز کم را وبان اکتفا نماید وهرگاه خواهند وتوانند که عطا کنند چیز کم عطا
نمیکنند فرمود که کلفة چیست گفت که کلفت متمسک شدن بکسی است که این
نمیگرداند ترا ونظر کردن در چیزهائیست که بکار تو نمیاید فرمود که جهل
چه چیز است گفت جهل مبادرت نمودن است بسوی فرصت قبل از اینکه
ممکن باشد ومیسر شود وامتناع نمودن از جواب است وسکوت خوب معین
ویاوری است برای شخص در بسیاری از مواضع واگرچه شخص بسیار فصیح
وبلیغ باشد پس روی مبارک بحضرت امام حسین ع کرد وفرمود ای پسر سودد
چه چیز است گفت احسان کردن شخص بقبیله وعشیره خود ومتحمل شدن
جنایه وجریره که باو میرسد فرمود غنی چیست گفت کمی آرزو وراضی بودن
بآنچه کفایت میکند شخص را فرمود فقر کدام است گفت طمع وشدت یاس
ونا امیدی فرمود خرق چه چیز است گفت معادات ودشمنی با سلطان وهم
کسی که قادر است بر نفع وضرر رسانیدن بتو پس امیر المؤمنین ع روی بسوی

حارث اعور کرد و فرمود که تعلیم نمائید این حکمتها را بفرزندان خود
که باعث زیادتی عقل و حزم و رای میشود حدیث کرد مارا احمد بن حسن بن
احمد بن ولید از جمعی از اصحاب ما از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود که بهترین
جوانان شما کسی است که شبیه میسازد خود را به پیران شما و بدترین پیران
شما کسی است که شبیه میکرداند خود را بجوانان شما حدیث کرد مارا احمد بن
حسن بن احمد بن ولید از ابن عباس که گفت که زود باشد که فتنه عظیم پیدا
شود پس هرگاه احدی از شما دریابد آن فتنه را پس باید که بدو چیز چنگ زند
یکی کتاب خدا و دیگری علی بن ابی طالب پس بدرستی که من شنیدم از
رسول خدا ص در حالتی که دست علی را گرفته بود که فرمود که این جوان اول
کسی است که بمن ایمان آورد و اول کسی است که روز قیامت با من مصافحه
خواهد کرد و اوست فاروق این امت که حق را از باطل جدا میکرداند و اوست
پادشاه مؤمنین و مال پادشاه ظالمین است و اوست صدیق اکبر و اوست
باب من که از این در شخص هدایت مییابد بعد از من و اوست خلیفه
و جانشین من بعد از من حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله از مقاتل بن سلیمان
که گفت شنیدم از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود که چون موسی بالای کوه
طور رفت پس مناجات کرد با پروردگار خود و گفت پروردگارا بنما بمن خزینهای

خود را

خود را پس خدای عز و جل فرمود که ای موسی خزینها و گنجهای من اینست که
هرگاه اراده کنم چیزی را میگویم باو که کن یعنی باش پس میباشد حدیث
کرد مارا پدرم رحمه الله از محمد بن عبد الحمید که او حدیث کرد و گفت که
مردی از آل ابی طالب مرد در حالتی که علی بن ابی طالب در تشییع جنازه او
حاضر نشده بود پس جمعی آمدند خدمت آنحضرت پس چون آنحضرت آمد
و در مجلس نشست آن جماعت هم ساکت شدند و نفس نمیکشیدند گوئی
نمیکردند کان علی رؤسهم الطیر و حال آنکه قبل از آنکه خدمت آنحضرت
مشرف شوند گفتگوی فقر و مرگ می نمودند چون آنحضرت نشست قبل
از اینکه احدی تکلم نماید فرمود که رسول خدا ص فرمود که میان شصت
و هفتاد و وقت مرگ که کیری مرگها است یا موضع ازدحام و جمعیت
مرگها است بعد از آن فرمود که فقر بیر اسلام است حدیث کرد مارا حسن
ابن احمد بن ادریس از حسین بن مختار که او حدیث کرد و گفت که رسول
خدا ص فرمود که ملعون ملعون من اکمه اعمی ملعون ملعون من عبد
الدینار و الدرهم ملعون ملعون من نکح بهیمة یعنی ملعون است
کسی که راه نمائی کند کسی را که متحیر است در دینش بسوی کفر و زینت
دهد آنرا در نظرش تا آنکه اعتقاد نماید باین و ملعون است کسی که زکوة

مالش را بدهد و بخیل نباید بود احسان نمودن با برادران دینی و ملعون

کسی که با ایشان جماع کند حدیث کرد ما را علی بن احمد بن موسی از محمد بن

عبد الله بن مکان از پدرش که گفت که حضرت امام جعفر صادق ع

فرمود که بدرستی که فاطمه بنت اسد رحمها الله آمد نزد ابی طالب

و بشارت داد او را بتولد رسول خدا پس ابو طالب او را گفت که چند وقت

دیگر صبر کن من مثل او را برای تو بیاورم مگر در نبوة یعنی چند سال

دیگر خدا این پسر فرزندی کرامت خواهد فرمود که در جمیع صفات و

کمالات مثل این فرزند یعنی محمد که برادرم باشد مگر در نبوة و پیغمبری

حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله از حماد بن عیسی از حضرت امام جعفر صادق

از جابر انصاری که گفت که شنیدم از رسول خدا که سه روز پیش از

وفاتش بعلی ابن ابی طالب فرمود سلام علیک یا ابا الریحانتین اوصیک

بریحانتی من الدنیا فعن قلیل ینهد رکناک و الله خلیفتی علیک یعنی سلام

بر تو ای پدر دو ریحانه من وصیت میکنم ترا در باب دو ریحانه خود حسن

و حسین زیرا که عنقریب رکن تو خراب خواهد شد و چون فاطمه وفات کرد

فرمود که این آن رکنی دیگر بود که پیغمبر فرمود که عنقریب خراب خواهد شد

حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله از صالح بن عقبه که گفت که حضرت امام موسی

کاظم ع فرمود که مردم سه صنف اند عربی و موالی و علج اما عرب پس ما

اهل بیتیم و اما موالی پس آنهان اند که دوست ما باشند و اما علج پس آن

کسی اند که دشمن میدارند ما را و از حضرت امام جعفر صادق ع مروی است

که فرمود که ما قریشیم و شیعیان ما عرب و دشمنان ما عجم اند حدیث

کرد ما را پدرم از یعقوب بن شعیب از حضرت امام جعفر صادق ع

که گفت که گفتم بآن حضرت که مکرر می شنویم که بعضی اشخاص

بآن کسی که خدا منت گذارده است بر او باسلام و اسلام را روزی او

کرده است میگویند یا نبطی پس فرمود که مراد از نبطی چه چیز است فرمود

که ما اهل بیت و شیعه قوم نبط از ذریه ابراهیم میباشیم و نبط

ابی است که از جای که حضرت ابراهیم جوشید و بیرون آمد و نبطی یعنی منسوب بنبطی

یعنی منسوب بکسی که استنباط میکند یعنی استخراج میکند و نبط را

یعنی علوم و معارف را و آن کسی ماییم پس نبطی کسی است که منسوب

است بما اهل بیت حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله از محمد بن مسلم که

گفت شنیدم از حضرت امام محمد باقر ع که فرمود که هر که متولد

شود در اسلام پس او عربی است و هر که داخل شود در اسلام

از روی طوع و رغبت افضل است از کسی که داخل شود در آن

از روی کراهت و والی آنکسی است که از زمین خودش اسیر میشود در
مسلمان میشود او را مولی میگویند حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل
از احمد بن محمد از حضرت امام جعفر صادق ع که گفت که رسول خدا ص فرمود
که هشت نفر میباشند که نماز ایشان مقبول نیست بنده که از آقایش گریخته
است نماز او مقبول نمیشود تا آنکه برگردد بسوی مولای خود دوم
زنی که اطاعت شوهرش نمیکند و شوهرش نا راضی است از او
سیم آنکسی که مانع زکوة است یعنی زکوة مالش نمیدهد چهارم ترک
کننده وضو پنجم زن بالغه که بدون مقنعه نماز میکند ششم امام
قومی که پیش نمازی ایشان میکند و ایشان کراهت دارند از
او و نمیخواهند که پیش نمازی بکند هفتم زبین یعنی آنکسی که مدافعه
میکند بول و غایط را و بدون اینکه تخلیه کند خود را از آنها و مشغول
نماز میشود هشتم کسی که در حالت سکر و مستی مشغول نماز شود
حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل از ولید بن عباس که گفت
شنیدم از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود حسب شخص
افعال اوست و شرف او مال اوست و کرم تقوی و پرهیزکاری است
حدیث کرد ما را محمد بن علی از جناب ابن موسی از حضرت امام محمد تقی ع

که فرمود

که فرمود که هر که متولد شود در اسلام در حالتی که آزاد است پس او
عربی است و کسی که برای او عهدی باشد و نقض کند آن عهد را پس او را
مولای رسول خدا گویند و کسی که از روی طمع و رغبت داخل اسلام
شود پس او مهاجر است که هجرت کرده است بسوی خدا و رسول و از ابی
یحیی واسطی مروی است که شخصی بحضرت امام جعفر صادق ع گفت که
مردم میگویند که هر کس که عرب صلب یا مولای صریح نباشد پس او
سفلی و از اراذل ناس است پس آن حضرت فرمود که مولای صریح کیست
و جیست پس آن مرد عرض کرد که مولای صریح کسی است که پدر و
و مادرش مملوک اند حضرت فرمود که از کجا این سخن را میگویند
و دلیل ایشان بر این مطلب چه چیز است آن مرد عرض کرد که دلیل
شان قول رسول خدا است که فرموده است که مولای قوم از خود آن
قوم میباشد پس آنحضرت فرمود که سبحان الله آیا نشنیده که رسول
خدا ص فرموده است که من مولای کسی میباشم که برای او مولائی
نیست من مولای هر مسلمانی میباشم خواه عرب باشد خواه عجمی
کسی که مولای رسول خدا است شکی نیست که از نفس رسول خدا
نباشد بعد از آن فرمود که کدام یک اشرف و افضل اند کسی که از

نفس رسول خداست یا کسی که از نفس اعراب که همیشه در بیابانها گشته دید
پاشنهٔ پای خود بول کرده و معنی انسانیت و آدمیت را نفهمیده بعد از آن
فرمود که هر که داخل شود در اسلام از روی رغبت و خواهش خود بهتر است
از آن کسی که بجهت خوف و ترس مسلمان شود و منافقین از ترس مسلمان
شدند و معاویه از روی رغبت حدیث کرد ما را پدرم از محمد بن عمرو بن
سعید از پدرش که گفت نزد حضرت امام رضا ع بودم که داخل شد بر او
داود رقی پس گفت فدای تو شوم مردم میگویند که هیچگاه شش ماه از زن
حامله با سایر حیوانات باردار گذشت پس فارغ میشود خدا از خلقت
آن بچه که در شکمش میباشد پس آنحضرت فرمود که ای داود دعا کن را کن
چه شق شده باشد صفا پس من گفتم که فدای تو شوم صفا چه چیز است فرمود
که صفا چیزیست که همراه بچه بیرون میاید پس پدر سقی که خدای عز و جل قادر
است میکند هر چه خواهد حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله از زراره که
گفت من و بکیر با یکی از فرزندان علی ع رفتیم بسوی مشاهد شهدا تا آنکه
رسیدیم باحد پس قبرهای شهدا را بما نمود پس داخل کرده ما را در شعب
پس ساعتی همراه او رفتیم تا آنکه رسیدیم بمسجدی پس گفت که رسول خدا
درین مسجد نماز کرده است پس ما نیز در آن مسجد نماز کردیم پس بالای

کوه

کوه مکانی بما نمود پس گفت که رسول خدا ع بالای این کوه آمده و باین
مکان رسیده و باب باران روی مبارک خود را شسته زراره گفت که
بعد من گذشت که رسول خدا ع هرگز باین مکان نیامده پس گفتم که من
همراه شما نیایم من در اینجا میخوابم تا آنکه شما بیایید پس آن مرد با بکیر
رفتند و بعد از آنکه برگشتند همه با هم برگشتیم چون فردا شد آمدیم
خدمت حضرت امام محمد باقر ع پس آنحضرت فرمود که دیروز کجا بودید
که من شما را ندیدیم پس ما گذارش را برای آنحضرت نقل کردیم و
گذارش مسجد و آن مکان که آن مرد گفت که رسول خدا ع بان مکان
رفته و روی خود را در آن مکان شسته همه را خدمت آنحضرت عرض
نمودیم پس آنحضرت فرمود که هرگز رسول خدا ع بان مکان نرفت
زراره گفت که پس من عرض کردم که نقل میکنند که دندانهای رباعیه
رسول خدا شکسته شده بود فرمود که نه چنین نیست که مردم میگویند بلکه
روح رسول خدا ع را قبض کردند در حالتی که صحیح و سالم بود و هیچ
عضوی از اعضای آنحضرت معیوب نبود ولکن روزی علی بن
ابی طالب را فرستاد بموضعی که آنرا جعفه میگویند که آب بیاورد چون
آب آورد کراهت داشت از اینکه آن آب را بیاشامد بجهت اینکه آب

کوه بود و روی خود را از آن آب شست و حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله
از شعبی که گفت که ابن کوا بعلی بن ابی طالب گفت که خبر ده مرا از معنی
اینکه فرمودی العجب کل العجب بین جمادی و رجب یعنی تعجب تمام
تعجب از آن چیزی است که واقع میشود میان جمادی و رجب پس حضرت
امیر المؤمنین فرمود که وای بر تو ای اعور میان ماه جمادی و ماه رجب
جمع میشوند مؤمنانی که در اطراف و اکناف عالم متفرق بوده اند و مردها
زنده میشوند و زنده ها می میرند و حوادث و وقایع چندی در خارج حادث
میشود که مردم را هلاک میسازد و در آن وقت نه من هستم و نه تو حدیث
کرد ما را محمد بن حسن از عبایه اسدی که گفت شنیدم از حضرت
امیر المؤمنین در حالتی که آنحضرت نشسته بود و من بالای سر مبارکش
ایستاده بودم که میفرمود که هر اینه در مصر منبری خواهم ساخت و دمشق را
خراب خواهم کرد و سنگهای آنرا یک یک از مواضعش خواهم کند
و بیرون خواهم کرد طایفه یهود و نصاری را از جمیع شهرهای عرب و
خواهم راند طایفه عرب را بهمین عصائی که در دست دارم عبایه گفت
که پس گفتم یا امیر المؤمنین گویا خبر میدهی که بعد از آنکه بمیری زنده
میشوی پس فرمود که هیهات ای عبایه غلط فهمیدی اینها را که گفتم

یکی

یکی از فرزندان من خواهد کرد مصنف کتاب میگوید که حضرت در این
حدیث از عبایه اسدی تقیه کرده و در حدیث اول نیز از ابن کوا تقیه
کرده زیرا که هیچیک قابل فهمیدن و حمل نمودن اسرار آل محمد نبودند
حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله از سدیر که گفت سؤال کردیم از
حضرت امام جعفر صادق ع از قول امیر المؤمنین که فرموده که ان امرنا
صعب مستصعب لا یقر به الا ملک مقرب او نبی مرسل او مؤمن
امتحن الله قلبه للایمان یعنی بدرستی که امر ما صعب است بسیار
صعب است اعتراف نمی نماید بآن مگر ملک مقرب یا پیغمبر مرسل یا
مؤمنی که امتحان کرده باشد خدا دل او را برای ایمان پس آنحضرت فرمود
که بدرستی که در ملائکه مقربین میباشند و غیر مقربین و در میان
پیغمبران مرسل میباشند و غیر مرسلین و در میان مؤمنین امتحان
شده کان میباشند و غیر امتحان شده پس عرض کردند امر ما را بر
ملائکه پس اقرار نکردند بآن مگر مقربین از ملائکه و عرض کردند
بر پیغمبران پس اقرار نکردند بآن مگر مرسلین و عرض کردند بر مؤمنین
پس اقرار نکردند بآن مگر امتحان شده کان عبایه گفت که پس فرمود
که ای عبایه بگذار این حدیث زیرا که اسرار آل محمد را هر کس نمیتواند

و همه کس انها را نمی فهمند حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله از ابی معویه اشتر
که گفت شنیدم از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود که هر که شکایت
کند بسوی مومن همان است که بخدا شکایت کرده است و هر کس که شکایت
کند نزد مخالف پس از خدا شکایت کرده است حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله
از کلیب بن معویه اسدی که گفت که گفتم بحضرت امام جعفر صادق ع
که شیعیان تو میگویند که کسی که بحج میرود اهل و مال او در ضمان
خدا میباشند و خدا خلیفه و جانشین اوست در میان اهل و عیال او
و حال انکه من می بینم که شخصی بیرون میرود بحج پس حوادث بسیار بر
اهل و عیالش واقع میشود پس انحضرت فرمود که بلی خدا خلیفه و جانشین
اوست در اموری که خود ان شخص بر ان امور قادر و انها را اصلاح میداد
و اما ان اموری که اگر خود ان شخص هم حاضر بود قدرت بر اصلاح دادن
ان امور نداشت و دفع انها نمیتوانست کرد پس خدا در ان امور خلیفه او نیست
حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله از زراره که گفت سوال کردم از حضرت
امام محمد باقر ع که ایا سوال کرده شد رسول خدا ص از اطفال پس ان
حضرت فرمود که بلی سوال کرده شد و در جواب فرمود که خدا داناتر است
با نچه عمل میکردند در دنیا اگر نمی مردند پس فرمود که ای زراره ایا میدانی

که چه چیز است

که چه چیز است معنی اینکه آنحضرت فرمود که خدا داناتر است با نچه
بودند که عمل میکردند عرض کردم که نه یا ابن رسول الله نمیدانم فرمود
که مشیت خدا در باره ایشان بر این قرار گرفته که چون روز قیامت
شود اطفال و مردم پیر را که از کثرت سن خرفت شده اند و انها
که در ایام فترت میان پیغمبران مرده اند و مجنون و ابله را که عقل ندارد
همه اینها را میاورند پس هر یک از ایشان احتجاج میکنند بر خدای
عز و جل و میگویند که خداوندا تو در دنیا عقلی بما نداده بودی که بان
چیزها را تمیز دهیم و حق را از باطل جدا کنیم حال از ما چه میخواهی
و در باره ما چه حکم خواهی فرمود پس خدای عز و جل ملکی از ملائکه را
میفرستد بسوی ایشان و آتشی برای ایشان میافروزد بعد از آن
میگوید که بدرستی که پروردگار شما امر میکند که داخل این آتش
شوید پس هر یک از ایشان که داخل آتش میشود آن آتش بر او سرد
و سالم میشود و هر کس اطاعت نمیکند او را داخل جهنم میکنند حدیث
کرد ما را پدرم رحمه الله از زید شحام از حضرت امام جعفر صادق ع
که فرمود که نعمت دنیا امنیت است و صحت بدن است و تمام نعمت در
آخرت داخل شدن در بهشت است و تمام نشده است نعمت بر آن بنده

که به بهشت نمیرود حدیث کرد ما را علی بن عبد الله بن احمد بن بابویه از
حسن بن علی بن زکریا بن زفر عدوی بصری که گفت در بصره بدر خانه
گذشتم دیدیم که جمعی داخل آنخانه میشوند و جمعی دیگر از آنخانه بیرون می آیند
پس من نیز داخل آنخانه شدم پس دیدیم شیخی را که میگوید حدیث کرد
مرا مولای من انس بن مالک و آن شیخ خراش نامی بود غلام انس ابو اسمعیل
گفت که در آن وقت قلم و کاغذی با من نبود پس قلمی از شخصی عاریه کردم
و این چهارده حدیث را بر پشت نعلین خود نوشتم حدیث کرد ما را ابو الحسن
و گفت که حدیث کرد ما را علی بن احمد طبری و گفت که حدیث کرد ما را ابو اسمعیل
و گفت که حدیث کرد ما را خراش مولای انس و گفت که حدیث کرد ما را مولای
من انس بن مالک و گفت که رسول خدا فرمود که روزه حجابی است از آتش
زیرا که روزه عبادت باطنی است و ریا و تسویلات شیطانی در آن
نمیباشد و خالصا لوجه الله میباشد و نیز حدیث کرد ما را ابو الحسن
و گفت که حدیث کرد ما را علی بن احمد طبری و گفت که حدیث کرد ما را ابو اسمعیل
و گفت که حدیث کرد ما را خراش و گفت که حدیث کرد ما را مولای من انس بن
مالک و گفت که رسول خدا فرمود که برای شخص روزه دار دو فرح و شادی است
یک فرح و شادی در آن وقتی که افطار میکند و فرح و شادی دیگر روزی

که ملاقات

که ملاقات میکند پروردگار خود را مصنف کتاب میگوید که فرح و شادی
که وقت افطار برای اوست بجهة اینکه در نامه عملش حسنات نوشته می
شود نه اینکه در وقت افطار شاد میشود که حال وقت افطار و زمان
اکل و شرب است و شکم خود را از غذا لذیذ پر میکنم واما فرح
و شادی او نزد ملاقات کردن پروردگارش پس بجهة آن نوع
مرحمتها و عطاهائی است که از پروردگارش بر او فایض میشود
و برای احدی دیگر آن قسم عطاها نیست مگر اینکه عملش مثل عمل
او باشد و روزه دار باشد حدیث کرد ما را ابو الحسن از انس بن
مالک که گفت که رسول خدا فرمود که بدرستی که برای بهشت دریست
که آن را ریان میگویند که داخل نمیشوند از آن در مگر روزه داران
و این باب را ریان میگویند بجهة اینکه شخص روزه دار افطار میکند آن
در او عطش و تشنگی آنقدر که اثر میکند در او گرسنگی پس چون او
در داخل بهشت شود یک شراب باو میدهند و بجای حرارت عطش او
ساکن میشود که بعد از آن هرگز تشنه نمیشود حدیث کرد ما را ابو الحسن
از انس بن مالک که گفت که رسول خدا فرمود که هر که روزه شود یک
روزه تطوعی پس اگر تمام زمین را پر از طلا کنند و عوض آن روزه با

دهند و نامیکند نزد او مگر اینکه خدا از جان روزه باو عطا فرماید یعنی
ثواب روزه اندازه ندارد همچنانکه برای ثواب سایر اعمال حسنه قدر
دانه اندازه میباشد چنانکه فرموده است من جاء بالحسنة فله عشر امثالها
رسول خدا فرمود که خدای عزوجل فرموده است هر عمل نیکی که از کسی صادر
شود ده مقابل یا هفتصد مقابل ثواب ان عمل باو میدهم مگر صبر که ان برای
منست و من خود جزای ان میدهم یا انکه خودم جزای ان میباشم پس ثواب
صبر عزوزاست در علم خدای عزوجل و صبر عبارة است از صوم حدیث
کرده مارا ابوالحسن از انس بن مالك که گفت که رسول خدا فرمود که حیا هم از ایمان است
یعنی شرم و حیا از ایل یکو ذاند مرض و ناخوشی دنیا از او کسی که این ندارد مرتکب
افعال قبیحه میشود پس حیا جامع جمیع خیرات است و تمام خوبیها را الا تمام
داده حدیث کرده مارا ابوالحسن از انس بن مالك که گفت که رسول خدا
فرمود که حیا و ایمان در یك قرن اند یعنی این دو را بیك ریسمان بسته اند
پس هرگاه یکی برود ان دیگری نیز نیز رود حدیث کرده مارا ابوالحسن از انس
بن مالك که گفت که رسول خدا فرمود که هرگاه سلب نماید خدای عزوجل
از بنده حیا را پس میگردد ان بنده دشمن مردم بعد از ان سلب میکند
از او رحمت را پس میگردد غلیظ القلب و سخت دل پس خلع میکند دین اسلام را

را از گردنش

از گردنش بیرون میکند شیطان لعین یعنی همینکه شخص مرتکب امر قبیح شد
و پی در پی معصیت میکند شمرده میشود بشیطنت و شیطان میشود زیرا که نسبت
بالشیاطین بهم رسانده و کسی که شیطان شد و صفات شیطان در او غالب شد
خدا لعنت میکند او را و او را از رحمت خود دور میگرداند حدیث کرده
مارا ابوالحسن از انس بن مالك که گفت که رسول خدا فرمود که هر کس
نظر کند و تامل نماید پشت سر زن برای اینکه ظاهر شود برای او حجم
استخوانهای آن زن بالای جامه اش پس بتحقیق که مهیا کرده اینرا است
واعلام نموده است نفس خود را برای افطار بجهت اینکه منبعث میشود
از آن نظر کردن دواعی نفس و شهوتهای او و پس از این جهة میباشد
شخص در خطر معصیت و شاید که معصیتی از او صادر شود حدیث
کرده مارا اخواش از انس بن مالك که گفت که رسول خدا فرمود که هرکه
یك آیه از قرآن بخواند او را از غافلین نمی نویسند و کسی که صد آیه بخواند
او را از قانتین می نویسند و هر که سیصد آیه از قرآن بخواند روز قیامت
قرآن با او مخاصمه نخواهد کرد حدیث کرده مارا اخواش از انس بن مالك که گفت
که رسول خدا فرمود که حیات من خیر است برای شما و ممات من نیز خیر است
برای شما اما حیوة و زندگی من پس بجهت اینکه شما حدیث میکنید برای من

ومن نیز حدیث میکنم شما را وحقایق ومعارف آلهی را برای شما بیان میکنم
وحلال وحرام او را بشما اعلام مینمایم واما اینکه موت من خیرات برای
شما پس بجهت اینکه در هر شب دوشنبه وپنجشنبه اعمال شما را بر من عرض
میکنند پس هرگاه آن عمل عمل صالح باشد حمد میکنم خدا را وهرگاه عمل عمل
بد باشد استغفار میکنم واز خدا طلب آمرزش میکنم برای شما حدیث کرد
ما را اخوان از انس بن مالک که گفت که رسول خدا فرمود که هر کس بگوید
سبحان الله وبحمده خدا هزار هزار حسنه در صحیفه عملش می نویسد وهزار
هزار سیئه از نامه عملش محو میکند وبلند میگرداند برای او هزار هزار
درجه وهر که زیاد کند خواندن آن را خدا نیز زیاده میگرداند آن ثواب را
که مذکور شد وهر که استغفار کند واز خدا طلب آمرزش نماید خدا میآمرزد
او را حدیث کرد ما را اخوان از انس بن مالک که گفت که روزی رسول
خدا نزد اصحاب خود آمد پس فرمود که هر که ضامن شود برای من دو چیز را
من ضامن بهشت میشوم برای او پس ابو هریره گفت که پدر ومادرم فدای
تو باد یا رسول الله من ضامن آن دو چیز میشوم برای تو بفرما که آن
دو چیز چه چیز است پس رسول خدا فرمود که هر که ضامن شود برای من
آن چیزی را که میان ریش ومیان دو پاهای اوست من ضامن بهشت می

میشود برای او یعنی هر کس ضامن زبان وفرج خود میشود که معصیت
از ایشان صادر نشود من نیز ضامن بهشت برای او میشوم مخفی نماناد
که اکثر معاصی وعمده معاصی از این دو عضو صادر میشود حدیث
کرد ما را اخوان از انس که گفت که رسول خدا فرمود که هر آینه
ذکر خدا یاد نمودن او در صبح وشام بهتر است از شکستن شمشیرها
در راه خدا یعنی هرگاه شخص در صبح خدا را یاد کند ویاد کند ان
عمل بدی را که در شب از او صادر شده است وتوبه کند از ان وا
ستغفار نماید پس از خانه بیرون آید بجهت تحصیل رزق و
طلب آنچه خدا برای او مقرر کرده است گناهان او میریزد از او
همچنانکه برگ از درخت میریزد وخدا می آمرزد او را وهرگاه
در هر شام خدا را یاد کند وبنفس خود رجوع کند ویاد نماید آن
چیزی را که در آن روز از او صادر شده است واستغفار کند وتوبه وانابه
نماید بیاید بسوی اهلش در حالتی که خدا او را آمرزیده است واز جمیع گناهانی
که در آن روز از او صادر شده در گذشته است حدیث کرد ما را اخوان از
انس بن مالک که گفت که داب اصحاب رسول خدا این بود که تجارت دریا
میکردند یعنی که تجارت نمودن در دریا وسوار کشتی شدن وقتی که هوا

غبار آلود نباشد مکروه میباشد و تجارت دریا و سوار کشتی شدن از
مقوله انتشار و ابتغاء در ارض است که خدا اذن داده است در آن و فرموده
است که فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض وابتغوا من فضل الله
و در طلب از تجارت دریا و سوار کشتی حدیثی وارد شده است حدیث کرد ما
محمد بن علی ماجیلویه از مفضل بن عمر که گفت سؤال کردم از حضرت امام
جعفر صادق ع از معنی قول امیر المؤمنین در وقتی که نظر کرد بسوی دومی
در حالتی که جامه اش بر رویش کشیده بود و فرمود ما احد احب الی ان
القی الله بصحیفة من هذا المسجی یعنی نیست هیچ خبر محبوب تر نزد من
از اینکه ملاقات کنم خدا را با صحیفه این مرد که جامه بر رویش کشیده اند
پس آنحضرت فرمود که مراد امیر المؤمنین آن صحیفه بود که عمر با جمعی دیگر
نوشته بودند و باهم عهد و پیمان بسته بودند که بعد از وفات حضرت
رسالت خلافت را از خانواده آنحضرت بیرون کنند حدیث کرد ما را
علی بن احمد بن موسی از ابی بصیر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر
صادق ع از این خبری که روایت شده است از حضرت رسول ص که فرمود ان
ولد الزنا شر الثلاثة فرمود مراد رسول خدا ص آن وسطی است که از سابقش
که ابوبکر است بدتر است و از عثمان که بعد از اوست نیز بدتر است حدیث

کرد

کرد ما را پدرم رحمه الله از حماد بن عیسی از جعفر بن محمد از پدرش ع
که فرمود که مردی دختر طایفه را خطبه کرد گفتند که کسب تو چیست و چه
پیشه داری گفت چهارپایانرا میفروشم پس دختر خود را باو دادند بعد
تحقیق کردند دیدند که او کنیز فروش است خدمت حضرت امیر المؤمنین
آمدند فرمود که نکاح صحیح است و کنیز نیز از جمله چهارپایان است حدیث
کرد ما را پدرم از حسن بن زیاد عطار که گفت بحضرت امام جعفر صادق ع
گفتم که بعضی ها میگویند که شما ها مؤمن میباشید ما میگوئیم بلی پس
میگویند آیا نیست مؤمن در بهشت ما میگوئیم بلی پس میگویند که آیا
پس شما در بهشت میباشید پس نظر میکنیم بنفسهای خود می بینیم
که عاجزیم و کند است زبانهای ما از جواب پس آنحضرت فرمود که وقتی
که میگویند بشما که آیا شما مؤمن نیستید بگوئید بلی ان شاء الله راوی
گفت که عرض کردم که هرگاه این طور بگوئیم میگویند که استثنا کردید
گفتند که اگر خدا خواهد معلوم است که شک دارید در ایمان خود حضرت
فرمود که هرگاه چنین گویند شما در جواب بگوئید که نه ما شک در ایمان
خود نداریم ولکن استثنا کردیم و ان شاء الله گفتیم همچنانکه خدای
عز و جل فرموده است ولتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمنین یعنی

کتابخانه مجلس شورای ملی
ثبت ۱۳۳۴

داخل مسجد الحرام می‌شوید اگر خدا خواهد و حال آنکه خدا میدانست که ایشان
داخل مسجد الحرام خواهند شد یا نه و خدا آنهائیکه مؤمن اند و عمل صالح
میکنند مؤمن نامیده است و آنهائیکه مرتکب گناهان کبیره میشوند
مؤمن نخوانده است پس ما هم ایشان را بعد از آن مؤمن نمیخوانیم تم بعون
الله وحسن توفیقه تاریخ ظهر روز یک‌شنبه ۴ شهر ربیع الاول
سنه ۱۲۳۱ باتمام رسید
کاتب سبط علی

[illegible] هذه النسخة [illegible] نسخة ثانية [illegible]
كتبت من نسخة الاصل [illegible] الرقم [illegible]
في [illegible] من شوال المعظم في [illegible]
[illegible] دار العبادة يزد
۱۲۳[illegible]